اذا رأیتم الذین یسبّون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرّکم

الحمد لله وحده والصلوٰة علی من لا نبی بعده که درین اوان فیض اقتران ترجمه کتاب لاجواب المسمی

صواعق محرقه

تصنیف ابن حجر مکی رحمة الله علیه مشهور به

براهین قاطعه

از کمال الدین بن فخر الدین جهرمی رحمة الله علیه سنه ۹[illegible] هجری ترجمه نموده

در مطبع محمدی واقع لاهور مطبوع گردید

بتصحیح مولوی غلام حسین صاحب لاهوری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فضل وکرم نبینا محمد صلی الله علیه وسلم علی سائر الانبیاء واختار بمحض فضله وعنایته له اصحابا
واصهارا واختانا وخلفاء رفع بذلک اجرهم ووفقهم فی تقویة دینه المبین فهم علی الکفار اشداء وصرفوا
اموالهم واولادهم فی تشیید قواعد بنیان الاسلام فکانوا علی کافة الاسلام رحماء وصبادة واکثرهم للفوز
الی المثوبات الاخرویة فی سبیل الله شهداء وکانوا بدخول الجنة والوصول الی مراتب العلیة النبیة حتی ارتقاء
قال فی شانهم بعدهم اهل البدع والاهواء براء فصل یا رب وسلم علی هذا النبی المبعوث صلوة وسلاما ابدا ابد الابدا
وعلی آله العظام المغترفین من انهار اخلاقه وشمائله نبیات الدرایة والاوراد وصحابه الکرام المقتبسین من مشکاة
اقواله وافعاله انوار الهدایة والاهتداء اما بعد از سپاس وستایش ملک العلام ودرود نامعدود بر سید انام
بر ذوی الافهام مخفی نیست که بر مکلف بعد از تصدیق بوحدانیت الهی تصدیق بنبوت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم در تکمیل ایمان لابد است از حقیقت امامت وخلافت خلفاء اربعه رضی الله عنهم وفضائل کمالات
ایشان وما یتعلق به از ابطال سخنان مخالفین مذهب حق وغیر ذلک چنانچه علمای در کتب اصول وکلام آن
را مرقوم کرده اند اما کتابی علیحده که مشتمل جمیع مسائل این مطلب بوده باشد یافته نشد الا آنکه در مکه معظمه
زادها الله شرفا وتعظیما افضل المتاخرین واکمل العلماء المتبحرین قدوة ارباب التقی واسوة المشائخ والنقاد الحبر
الزکی حافظ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم الشیخ شهاب الملة والدین احمد شهید بن حجر الهاشمی المکی اورد که
الله ملطفه الجلی کتاب صواعق محرقه فی الرفضة والبدعة تصنیف فرموده بامید هدایت لعلهم
ماه سیت منحرف شده بودند چنانچه در عهد تصنیف کتاب مذکور چندین ایراد نمودند که مزید مدت قبل ...

تخته لتالیف کتابی که مشتمل باشد بر بیان حقیقت خلافت ابو بکر صدیق و عمر ابن الخطاب رضی الله عنهما
التماس میفرمودند من بنابر سرعت در خدمت آنجناب اجابت نمودم بوجهی لطیف و منهجی شریف و مسلکی منیف
نوشتم بنده در شهر رمضان سنه تسعمائة التماس شد و مندکه آن تالیف شریف در بلاد و در مسجد الحرام بر
خلق میخوانند و بواسطه کثرت شیعه و روافض و امثال ایشان در مکه معظمه که شرف بلاد اسلام است
هدایت بعضی که از راه اسلام برگشته بودند قبول نمیفرمودند بخاطر رسید که آنرا زیاده کرده
حقیقت خلافت ائمه اربعه رضی الله تعالی عنهم و فضائل ایشان و آنچه لائق است با وائل و اواخر
پس بعد از اتمام کتابی شد خود جامع و مطلا در زیور مسائل و تحقیق ساطع و سیفی مشد بر دلائل
مبطلین و اعیان اشرار مبتدعین گمراه را قاطع بواسطه اشتمال براهین عقلیه و دلائل واضحه منقحه نقلیه
که تعقل تا بدآنرا عالم متبحر وانکار آن نکند مگر آیات حق تعالی را منکر لیکن چون تا در آن
و در استنباط مسائل ماهر بنابر علی ذلک در ایام سلطنت اعلی حضرت خورشید عدالت منزلت عالی
پناه سایه لطف اله الملک المتعالی مرجع ملوک العرب و العجم باسط بساط الامن و الامان ناشر
مناشر الجود و الاحسان ماحی آثار الکفر بجهاده و قاطع رسوم الجور بقوة سیفه و سداده طراز
رایت ظفر آیتش اِنّا فَتَحنا لَکَ فَتحاً مُبیناً و نقش لوای فتح انتمای کشورستانش یَنصُرَکَ اللهُ
نَصراً عَزیزاً مربی السادات و العلماء مظهر اسماء الحسنی و مظهر کلمات الله العلیا المؤید من السماء المظفر
علی الاعداء مجدد جنود الشرع المبین مجدد رسوم اعاظم السلاطین المنصور بنصر الله تعالی المؤید بتائید
المستعان بخاقان المستنبین بعنایت الله الموسوم خلیل الله المظفر ابراهیم عادلشاه خلد الله تعالی ظلال اجلال
السلطنة و عم البرایا من جوده و کرمه و رافته در زمانی رتق و فتق جمیع بلاد و قطع و فصل مهام عباد
در قبضه قدرت عالیحضرت متعالی مرتبت شاهی منقبت آصف صفات ملائک سمات صاحب
النفس القدسیه الریاسة الانسیه ... ناظم الامور بالمجالد فاتح الامرا کهف خواص و عوام المخصوص من عند الله
لمالک العالم ذو السیف و القلم مرجع علماء العرب و العجم کاسر جیش الکفرة و حاسم مادة الفجرة قاطع اعلام
البدع و الاهواء رافع لوای شریعت احمدی جامع فنون سرمدی مجتهد مبانی عدالت و انعام مشید
قوانین قواعد دین ملت اسلام ناصر جیوش اهل السنة و الجماعة و مقوی قلوب اهل الصلاح و الطاعة
معتمد الدولة المتعید السلطانیه مقرب الحضرة العلیه الخاقانیه بیت ای همه را صورت تمکین تو زینت
درگاه سلاطین ز تو + ای همه منشور نظر الهی معز الاسلام و المسلمین دلاور خان عادلشاهی خلد ظله
العالی ممدود بود بر آنکه آنحضرت در تعظیم اوامر و نواهی و اعلای معالم دین و احیای امر شرع ...

وتعمیر بقاع ومساجد وترتیب سادات وعلمای ساعی آمر عی میشت وهمت عالی همتش بترویج سنت
وجماعت میگماشت واکثر اوقات شریفش باوجود کثرت اشتغال امور مملکت صرف صحبت علما
ومباحثه علمی میشد ودر سنه اربع وتسع مائة بر این قلیل البضاعة کمال الدین بن فخر الدین جهرمی امور
ساخت آنکه کتاب مذکور را بزبان فارسی نقل کناد تا فائده عام باشد وفارسی با فارسی از آن حظی و
نصیبی کامل باشد واین ضعیف باوجود تفرقه حال وتشتت احوال وقصور باع وقلت متاع امتثال الامر
والطاعة امر را واجب دانسته بعد از استخاره عنان عزیمت بجانب امور معطوف ساخته ودر آن شروع
نمودم وبی تغییر وتبدیل در وضع وترتیب کتاب آن را بفارسی نقل کردم بی آنکه چیزی از اصل کتاب را
نقصان کنم ویا زیاده نمایم مگر ترجمه آیات واحادیث وبیان الفاظ مشکلات از روی تفاسیر معتبره
وشروح احادیث ثقات مشهوره استخراج نمودم واحیانا تاییدا وتقویة دلیل از تفسیر کشاف وقاضی
وتفسیر کبیر وجامع البیان وصحیح البخاری ومسلم وآنچه مناسب مقام بود روایت کردم واین کتاب را بدین
قاطع در ترجمه صواعق محرقه موسوم گردانیدم مامول از مکارم اخلاق اولو الالباب آنکه اگر سهوی
یا ذللی اطلاع یابند بنظر اصلاح درآورند والله الموفق للسداد والیه المرجع والمعاد وقال الشیخ فی الاصل
ورتبته علی مقدمات وعشرة ابواب وخاتمه یعنی این کتاب مرتب ساختم بر چند مقدمه وده باب **مقدمه اول**
در ذکر احادیثی که در باب صحبت شیعه ورافضه وارد شده **مقدمه دوم** در بیان وجوب نصب
امام **مقدمه سوم** در اثبات امامت **باب اول** در بیان خلافت ابوبکر صدیق رض واستدلال
بحقیقت آن بدلائل عقلیه ونقلیه وذکر شبهای شیعه ورافضه وجوابهای آن وغیر ذلک از مسائل که بآن
متعلق است ودر آن چند فصل است **باب دوم** در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله علیهم وارد شده از آنکه
مزید با بر شیخین رضی الله عنهما **باب سوم** در فضیلت حضرت ابوبکر صدیق بر تمام امت بار عمر باز عثمان
باز حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی علیهم اجمعین ودر ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه آیات واحادیثی
که در شان وی وارد شده ودر آن چند فصل است **باب چهارم** در خلافت عمر رض ودر آن چند
فصل است **باب پنجم** در فضل وفضائل وخصوصیات عمر رض ودر آن چند فصل است **باب ششم** در
خلافت عثمان رض **باب هفتم** در فضل ودر خلافت وآثر وبعضی از حالات امیر المومنین علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه **باب هشتم** در خلافت حضرت علی رض وبعضی آثر وفضائل وی **باب نهم** در بیان
خلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه وفضائل ... ودر آن چند فصل است **باب**
دهم در فضائل آل البیت النبی صلی الله علیه وسلم ودر آن چند فصل است **خاتمه** در بیان اعتقاد

اہل سنت وجماعت وشان صحابہ رضی اللہ عنہم و در قتال حضرت معاویہ با امیر المومنین کرم اللہ وجہہ

و در بیان اختلاف علمای در کفر یزید پلید واختلاف در لعن یزید وغیر ذلک **مقدمہ اول**

بدانکہ باعث بر تالیف درین باب اگرچہ قاصر بودم از درک حقایق آنچہ درین مقام ست حدیثی

بود کہ خطیب بغدادی در جامع وغیر از کتب روایت کردہ. از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود

اذا ظھرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابی فلیظھر العالم علمہ فمن لم یفعل ذلک فعلیہ

لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین لا یقبل اللہ لہ صرفا ولا عدلا یعنی زمانی کہ ظاہر گردد

فتنہای یا گفت بدعتہای دست کردہ شوند اصحاب من باید کہ ظاہر سازد عالم علم خود را پس اگر چنین نکند

یعنی علم خود را ظاہر نسازد پس وی ہست لعنت خدای وفرشتگان ومردمان تمامی وقبول نکند

خدا تعالی مر او را نہ صرفی ونہ عدلی ونہ توبہ از وی قبول ونہ فدیہ ونہ نفل از وی قبول کند ونہ ولصبہ او

وبدعت در لغت چیزیست کہ بنیاد نو نہند وپیش ازین نبودہ باشد و از بعضی سلف چنین فرمودہ اند

ومنقول ست کہ بدعت نزدیک ابلیس دوستتر است از معصیت ظاہرہ زیرا کہ از معصیت ظاہرہ توبہ

میکنند واما از بدعت توبہ نمیکنند...... بواسطہ آنکہ مبتدع می پندارد کہ نیک عمل میکند پس فتنہ در

اصل شریعت انداختہ باشد ومضرت بدیگران سرایت میکند ونزدیک بعضی از علمای بدعت دو قسم ست

بدعت حسنہ وبدعت سیئہ بدعت حسنہ آنست کہ در شریعت نہی ظاہر ازان وارد نشدہ باشد

ودر کردن آن مصلحت مردم خاصہ یا عامہ ہست مثل حضرت عمر رض کہ مردم را جمع کردہ نماز تراویح

را در مسجد بجماعت گذارند وبعد از آن گفت نعم البدعۃ ھذہ یعنی نیکو بدعت ست این

ووجہ تسمیہ این فعل بدعت بواسطہ آن بود کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وابوبکر رض نماز تراویح باین طریق کہ عمر رض

کرد ایشان نکردہ بودند اما فی الحقیقۃ این بدعت مخالف شریعت نبودہ ست بدلیل علیکم بسنتی وسنۃ

خلفاء الراشدین المھدیین الخ ودر حدیثی دیگر وارد شدہ کہ کل محدث بدعۃ وکل بدعۃ ضلالۃ ہر امری کہ

محدث ست بدعتست وہر بدعتی کہ ہست ضلالتست وگمراہی ست محمول ہر چیزیست کہ مخالف شریعت

باشد وموافقتی با سنت نداشتہ باشد کذا فی نہایۃ الجزری وبدعت سیئہ آنست کہ در شریعت نہی ظاہر ازان

وارد شدہ باشد ومراد ازین بدعت درین حدیث واحادیثی کہ بعد از آن خواہند آمد این قسم دوم ست

واللہ تعالی اعلم وحدیثی دیگر کہ مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رض کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود

ما ظھر اھل البدع الا اظھر اللہ فیھم حجتہ علی لسان من شاء من خلقہ ظاہر نمیشوند

اہل بدعت مگر آنکہ ظاہر کند خدا تعالی درمیان ایشان برہان خود را از زبان کسیکہ خواہد از مخلوق خود

و دیگر مرویست از ابونعیم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اهل البدع شر الخلق والخلیقة اهل
بدع بدترین مخلوقاتند بعضی گفته اند که خلق و خلیقه هر دو یکی معنی دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق
بهایم اند و مراد از خلیقه انسان کذا فی النهایه و دیگر مرویست بروایت ابوحاتم خزاعی که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود اصحاب البدع کلاب النار اهل بدعت سگان دوزخ خواهند بود و بروایت رافعی
مرویست که فرمود عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة عمل اندک در سنت بهتر
از عمل بسیار در بدعت و طبرانی روایت کرده است و قر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم
الاسلام هر کس که توقیر و تعظیم اهل بدعت کند بتحقیق و و نصرت کند و کرده است بر خرابی اسلام و بروایت
ابن ابی عاصم در سنه مرویست که فرمود ابی الله ان یقبل عمل صاحب البدعة حتی
یدع بدعته ابا و امتناع مینماید خدا تعالی از آنکه عمل قبول کند عمل صاحب بدعت را تا وقتیکه بدعت خود را
ترک کند و بروایت خطیب بلخی مرویست که فرمود اذا مات صاحب البدعة فقد فتح فی
الاسلام فتحا از انکه یکی از صاحب بدعت بمیرد بتحقیق فتحی عظیم در اسلام واقع شده است طبرانی و بیهقی و ضیا
روایت کرده اند ان الله تعالی حجز التوبة علی کل صاحب بدعة بدرستیکه خدا تعالی منع کرده است
و بسته در توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد و این حدیث از باب مبالغه است در وعید اهل بدعت بروایت طبرانی
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الاسلام لیتیع ثم یکون له فترة فمن کانت فترته
الی غلو و بدعة فاولئک اهل النار بدرستیکه اسلام شایع و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت باز مر او را
فترتی یعنی سکونی و ضعیفی خواهد بود و پس کسانی که راه فترت ایشان بسوی غلو و بدعت باشد ایشان اهل
دوزخ خواهند بود و بروایت بیهقی مرویست که فرمود لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة
ولا صوما ولا حجا ولا عمرة ولا صرفا ولا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین
قبول نمیکند خدا تعالی از صاحب بدعت نماز و روزه نه صدقه و نه حج و نه عمره نه نفل و نه فریضه و بیرون میرود از اسلام
چنانچه موی از خمیر میرود و این اشعار بسوی خاتمه مبتدع است نعوذ بالله منها آنکه بعد از این خواهد آمد درین
کتاب چیزی که تر از آن علم قطعی حاصل آید که تشبیه و روافض و امثال آن از اکابر اهل بدعت است پس وعیدی نیز
وارد شده است از انجمله حدیثیست که حاکمی و طبرانی و حاکم از عویم بن ساعده روایت کرده اند که رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا فجعل لی منهم وزراء و انصارا و اصهارا فمن سبهم
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله تعالی منه صرفا ولا عدلا بتحقیق که
خدا تعالی مرا اختیار فرمود و برگزید و اختیار فرمود از برای من اصحاب گردانید مرا از ایشان وزرا و مددگاران

اصحاب یعنی پدر زن و داماد و قرابت پس اگر کسی ایشانرا سب کند بر و لعنت خدا تعالی و فرشتگان باد و قبول نخواهد بود از وی هیچ فدیه و نه نفل و نه فریضه خطیب از انس رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان الله تعالی اختارنی واختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله ومن اذانی فیهم اذاه الله بدرستیکه خدا تعالی برگزید مرا و برگزید از برای من اصحاب و برگزید از ایشان برای من انصار و اصهار را پس کسیکه نگهداشتی کند مرا در باب ایشان خدای تعالی نگهدارد او را و کسیکه برنجاند مرا در باب ایشان برنجاند خدا تعالی ورا عقیلی در ضعفا از انس رضی روایت کرده که حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم فرمود ان الله اختارنی واختار لی اصحابا و انصارا و سیاتی قوم یسبونهم وینقصونهم فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تواکلوهم ولا تناکحوهم بدرستیکه خدا تعالی مرا اختیار فرمود و صحابه و انصار را برای من اختیار فرمود و بعد ازین قومی خواهند آمد که سب و نقصان ایشان کنند پس اگر شما آن قوم را دریابید با ایشان مجالست مکنید و میاشامید با ایشان و مخورید با ایشان و مناکحت مکنید با ایشان و مرویست بروایت بغوی و طبرانی در معرفه و ابن عساکر از عیاض انصاری که نبی صلوات الله وسلامه علیه فرمود احفظونی فی اصحابی واصهاری فمن حفظنی فیهم حفظه الله فی الدنیا والاخرة ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله تعالی منه ومن تخلی الله تعالی منه یوشک ان یاخذه نگهداشتی من کنید در باب یاران من و اصهار من پس هر که در باب ایشان نگهداشتی کند در باب او خدا تعالی نگهداشتی کند در دنیا و آخرت و کسیکه نگهداشتی من نکند در حق ایشان خدا تعالی فارغ و بری شود از و و کسیکه خدا تعالی از وی بری شود زود جزای او را خواهد داد و ابو ذر هروی مانند این حدیث از جابر و امام حسن بن علی و ابن عمر رضی الله عنهم روایت کرده وایضا ابو ذر هروی و ذهبی از ابن عباس مرفوعا روایت کرده اند که فرمود یکون قوما فی آخر الزمان یسمون الرافضة یرفضون الاسلام پدید آید در میان امت من قومی در آخر الزمان که نام ایشان رافضی است و رفض کنند اسلام را یعنی ترک اسلام کنند و دارقطنی از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود سیاتی من بعدی قوم لهم نبذ یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقرظونك بما لیس فیك ویطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهد آمد ایشانرا لقبیست یعنی ایشان اند که شنیده گفته شود و ایشانرا رافضیه یعنی لقب ایشان رافضیست پس اگر ایشانرا دریابی مقتول ساز ایشانرا زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید گفتم یا رسول الله علامت ایشان چیست گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان ایشان آنست که بیجا مدح

کنند مرترا بچیزی که در تو نباشد وطعن وسب ایشان میکنند و دارقطنی نیز از طریقی دیگر از طرق بسیار نیز
مانند این روایت کرده از علی و علی نیز زیاده کرده درین روایت که ینتحلون حبنا اهل البیت و
لیسوا کذلک و آیة ذلک انهم یسبون ابا بکر و عمر رضی الله عنهما یعنی دوستی ما اهل بیت بخود
نسبت میدهند و حال آنکه دوست ایشان نیستند و علامت عدم دوستی ایشان آنست که سب شیخین رضی الله تعالی
عنهما میکنند و در روایت ابو موسی حافظ قزوینی آنکه حضرت امیر المومنین علی رض فرمود و نشان ایشان
چیست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود علامت ایشان آنست که جمعه و جماعت را فرض نمیدانند و
شتم ابو بکر و عمر رض میکنند و دار قطنی نیز از فاطمة الزهراء رضی الله عنها بچند طریق و اهنا دوارد حضرت ام
سلمه رضی الله عنها مانند این حدیث روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سب اصحابی
فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین هر کس که سب اصحاب من میکند بر وی است لعنت خدای
تعالی و فرشتگان و آدمیان جمیع و طبرانی از حضرت امیر المومنین علی رض روایت کرده که پیغمبر فرمود صلوات الله
وسلامه علیه وعلی آله من سب الانبیاء قتل ومن سب اصحابی جلد کسیکه سب پیغمبران کند حکم او کشتن است
و کسیکه سب اصحاب من کند حکم او زدن است و تفصیل حکم این حدیث که در تحقیق مذکور است موافق مذهب ذاهب
او در خاتمه باب این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی و دیلمی از انس رضی الله عنه روایت کرده که فرمود صلی الله علیه
وسلم اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه زمانیکه خدای تعالی بکسی از امت
من خیر خواهد محبت اصحاب من در دل او بنهد و ترمذی از عبد الله بن مغفل روایت کرده که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم
ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله فیوشک ان یاخذه
بترسید بترسید از خدای تعالی در حق اصحاب من ایشان را هدف کنید و تیر ملامت مزنید از پس من پس هر که دوست دارد
ایشان را پس بسبب دوستی من دوست داشت ایشان را ...... و هر که دشمن
دارد پس بسبب دشمنی من دشمن داشته است ایشان را و هر که ایشان را برنجاند پس مرا رنجانیده باشد و هر که مرا
رنجانیده خدای تعالی را رنجانیده باشد و هر کس که خدای تعالی را رنجانید نزدیک است که خدا عقاب او خواهد نمود و خطیب از ابن عمر رض
روایت کرده که فرمود صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله
علی شرکم زمانیکه ببینید جماعتی را که سب اصحاب من میکنند بگوئید ایشان را که لعنت خدای تعالی
بر شر شما و ابن عدی از عائشه رض روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان شرار امتی
اجرأهم علی اصحابی بدترین امت من کسی است که دلیری بر اصحاب من زیاده کند و ابن ماجه از عمر رض

کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود احفظونی فی اصحابی ثم الذین یلونهم نگهداشتی من کنید در باب اصحاب من باز جمعی که بعد از ایشان اند یعنی جماعة تابعین و تبع تابعین از علمای مجتهدین و ائمه مهتدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و شیرازی در القاب از ابوسعید روایت کرده احفظونی فی اصحابی فمن حفظنی فیهم کان الله علیهم حافظا ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله منه یوشک ان یاخذه محافظت و نگهداشت کنید مرا در باب اصحاب من پس هر که نگهداشت من کند در باب ایشان هر آینه از جانب حق تعالی حفظ کم محافظت می کنند و هر کس که خدا تعالی از وی بری شده و باشد که خدا تعالی او را عقاب کند خطیب از جابر و دارقطنی در افراد از ابوهریره رضی الله عنهما روایت کرده ان الناس یکثرون واصحابی یقلون فلا تسبوا اصحابی فمن سبهم فعلیه لعنة الله بدرستیکه مردمان بسیار میشوند و اصحاب من کم میشوند یعنی بواسطه آنکه اگر یکی از اصحاب وفات یافت بدل او یافته نمی شود و لیکن غیر اصحاب بسیار میشوند پس اصحاب مرا سب مکنید و کسیکه ایشان را سب میکند بر وی است لعنت خدا تعالی و حاکم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده انه لا یدرک قوم بعدکم صاعکم ولا مدکم آگاه باشید و بدانید که قومی بعد از شما خواهد بود و ای اصحاب نخواهد یافت صاع شما را و نه شمار را یعنی خیر و برکت و حسن عمل که شما را است بعد از این بطریق نخواهد بود و قران شما بهترین اعمال و صاع چهار مد است و مد یک رطل عراقی ست نزد شافعی رحمة الله علیه و اهل حجاز و دو رطل است نزد ابو حنیفه رحمة الله علیه و نزد اهل عراق پنج رطل است و ثلث رطل نزد شافعی رح و هشت رطل نزد ابو حنیفه رح و بعضی گفته اند که مد ربع صاع است کذا فی النهایة الجزری بروایت احمد بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابوسعید و مسلم و ابن ماجه از ابوهریره رض مرویست که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه سب مکنید اصحاب مرا سوگند بخدا که جان من در قبضه قدرت او ست که اگر یکی از شما مانند کوه احد تصدق نماید نمی رسد یکی از ایشان و آن نمیرسد یعنی عمل بسیار شما برابر نمیکند باعمال اندک ایشان چنانچه یکی از شما اگر کوه احد و طلا نفقه کند بمقدار فضیلت نمیابد که ایشان مدی یا نصف مدی نفقه کنند بروایت احمد و ابو داود و ترمذی از ابن مسعود رض مرویست که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا فانی احب ان اخرج الیکم وانا سلیم الصدر نمی رسد کسی چیزی را از یکی از اصحاب من بدرستیکه من دوست میدارم آنکه بیرون آیم بسوی شما حال آنکه کویم که سلیم الصدر باشم و غشی و کدورتی از هیچکس در دل من نباشد و احمد از انس رض روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود

قران و عمل شما بهترین

اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفقتم من مثل احد ذهبا ما بلغتم اعمالهم بگذارید اصحاب مرا
بخدای که جان من بقبض قدرت اوست که اگر یکی از شما مثل کوه احد طلا انفاق کند بعمل ایشان نرسد و طبرانی
روایت کرده من حفظنی فی اصحابی ورد علی الحوض ومن لم یحفظنی فی اصحابی لم یرد علی
الحوض ولم یرنی کسیکه نگهداشت من کند در اصحاب من بر حوض من حاضر خواهد بود و کسیکه نگهداشت
من نکند در باب ایشان بر حوض من حاضر نخواهد آمد و مرا هم نخواهد دید و طبرانی و حاکم از عبد الله
بن بشیر روایت کرده که فرمود که طوبی لمن رآنی وآمن بی وطوبی لمن رأی من رآنی وآمن بی
من رأی من رآنی وآمن بی طوبی لهم وحسن مآب خوشی و لذت و جنت یا درخت طوبی باد هر کس را که دید مرا
وایمان آورد بمن و کسی را که دید کسی را که دید مرا و ایمان آورد بمن خوشی و لذت و بهشت باد مر ایشان را و نیکو
جای بازگشت و این بشارت بحسن خاتمه که سبب حصول درجات جنت است و فوز رضای رحیم و رحمن
عبد بن حمید از ابو سعید و ابن عساکر از واثله روایت کرده طوبی لمن رآنی ولمن رأی من رآنی
ولمن رأی من رأی من رآنی و طبرانی از ابن عمر رض روایت کرده فرمود لعن الله من سب اصحابی
لعنت خدا بر کسی باد که اصحاب مرا سب کرد و روایت کرد و ترمذی و ضیا از ابو هریره رض که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم ما من اصحابی یموت بارض الا بعث قائدا لهم ونورا لهم یوم القیامة
هیچ از اصحاب من در زمین وفات نیافت مگر آنکه برانگیخته شود حال کو که راه نما و پیشوای باشد و نور
باشد مر ایشان را در روز قیامت و ابو علی از انس رض روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
مثل اصحابی مثل الملح فی الطعام ولا یصلح الطعام الا بالملح اصحاب من مثل نمک است در طعام که
اصلاح نمی یابد طعام مگر بنمک یعنی با وجود ایمان و اعمال صالح مکلف را نا چار است از دوستی اصحاب من چنانکه
طعام را از نمک نا چار است پس اعمال بغیر محبت اصحاب فاسد است و از حسن بصری رحمة الله علیه گفت چنین که
منقول است که گفت که چون نمک ما برفت پس لم چگونه اصلاح یابیم والله اعلم و احمد و مسلم از ابو موسی رض روایت
کرد که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم النجوم امنة السماء فاذا ذهب النجوم اتی السماء
ما توعد وانا امنة لاصحابی فاذا ذهبت انا اتی اصحابی ما توعدون واصحابی
امنة لامتی فاذا ذهب اصحابی اتی امتی ما توعدون ستارها سبب ایمنی و حفظ آسمان
اند پس وقتیکه ستارها و کواکب غائب شدند در آسمان خواهد آمد چیزی که آن وعده داده شده و هستی یعنی
منشق شدن و ناپدید گشتن در روز قیامت و من سبب ایمنی و نگهداشتن اصحاب خودم پس چون من از
میان ایشان سپری شوم خواهد آمد اصحاب مرا آنچه موعود ایشان است از وبال و جدائی که واقع خواهد شد

و اصحاب سبب امن و حفظ امت من اند و چون اصحاب من انقطاع یابند خواهد رسید امت مرا آنچه وعده کرده شده اند با آن یعنی از شر و رفتن ایمان و بی برکتی که واقع است بالفتن و مرویست بروایت ترمذی از جابر رض لا تمس النار مسلما رانی او رای من رانی یعنی نمیرسد آتش دوزخ مسلمانی که مرا دید و یا آنکه دید کسی را که آنکس که مرا دید یعنی دید او را که بر متابعت من مستقیم باشند یعنی اصحاب و تابعان ایشان که بر طریق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و براه رفتن او شتافتند همینست قول خدا تعالی است والذین اتبعوهم باحسان و بروایت ترمذی و حاکم مرویست خیر القرون ثم الذین یلونهم الحدیث بهترین قرنهای قرن منست باز جماعتی که پهلوی ایشانند باز جماعتی که پهلوی آن جماعتند یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین و فضایل ایشان بترتیب است و قرن اهل زمان واحد است بعضی گفته صد سال و بعضی گفته اند چهل سال و بعضی گفته اند سی سال است و طبرانی و حاکم از جعدة بن هبیره روایت کرده اند

خیر الناس قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم والآخرون اراذل

و مسلم از ابو هریره روایت کرده خیر امتی القرن الذی بعثت فیه ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث مضمون این دو حدیث سابق موافقست لهذا محتاج ترجمه نیست و حاکم و ترمذی از ابو دردا رض روایت کرده اند خیر امتی اولها و آخرها و فی وسطها الکدر بهترین امت اول ایشان یعنی رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اتباع ایشان و آخر ایشان یعنی عیسی و مهدی و در میان ایشان کدورت و تیرگی ست یعنی بسبب ظهور عیب و هرج و مرج چنانچه حدیث مرسل که ابو نعیم در حلیه روایت کرده خیر

هذه الامة اولها و آخرها فیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و آخرها فیهم عیسی

ابن مریم و بین ذلک الثج (?) واعوج لیسوا منی و لست منهم بیان معنی این حدیث مرسل آنست که تابعی گوید رسول صلی الله علیه وسلم چنین گفت و یا چنین کرد یعنی آنکه اسناد متصل سازد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و طبرانی از ابن مسعود رض روایت کرده اند خیر الناس قرنی ثم الثانی ثم الثالث ثم یجیء قوم لا خیر فیهم بهترین مردم اهل قرن من اند باز قرن دوم باز قرن سوم باز قومی خواهد آمد که خیری در ایشان نباشد یعنی باعتبار غالب و در صحیح مسلم حدیثی آورده که تفسیر این حدیث میکند و مضمونش آنست که باشند بعد از من پیشوایان ضلالت که راه بطریقی و پیروی سنت من نکنند و در میان ایشان جماعتی باشند که دلهای ایشان مثل دل شیاطین باشند در جسد آدمیان و بروایت ابن ماجه از انس رضی الله عنه مرویست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود امتی علی خمس طبقات فاربعون سنة اهل بر و تقوی ثم الذین یلونهم الی عشرین و مایة اهل تواصل و تراحم الخ یعنی صلهٔ رحم بجا آورند و شفقت با یکدیگر کنند

قرن صد سال و بعضے بیست سال و بعضے سی سال و بعضے هشتاد گفته اند

مثل دل شیاطین باشند در میان

از جماعتی که نزدیک ایشان تا یکصد و شصت سال که ایشان اهل تدابر اند یعنی پشت بیکدیگر میکنند پس ظلم و قطع صله رحم مینمایند بازهرج و مرج خواهد شد یعنی قتال و فساد و اختلاط در میان مردم پدید آید و دویست سال که پنج طبقه بوده باشد هر طبق چهل سال چنانچه از حدیث آینده معلوم میشود و النجا النجا منصوب است بفعل محذوف ای انجوا النجا یعنی خلاصی نجات دهید نفسهای خود را از فسادی که در میان مردان واقع خواهد شد ایضاً ابن ماجه از انس روایت کرده که کل طبقة اربعون عاماً فاما الطبقة طبقتی و طبقة اصحابی فاهل علم و ایمان اما الطبقة الثانیة ما بین الاربعین الی الثمانین فاهل بر و تقوی یعنی طبقه چهل سال است الطبقة من طبقة اصحاب من اهل علم و ایمان اند اما طبقه دوم که ما بین چهل و هشتاد است اهل صلاح اند و تقوی از ابن ماجه بیست سابق مذکور ساخت و بروایت حسن بن سفیان و ابن منده و ابو نعیم در معرفه از وائل تیمی مرویست که فرمود طبقه اول منم و اصحاب اهل علم اند و تقوی تا چهل سال و طبقه دوم اهل صلاح اند و تقوی تا هشتاد سال و طبقه سوم اهل تراحم و تواصل اند تا صد و بیست سال و طبقه پنجم اهل هرج و مرج خواهند بود و روایت ابن عساکر مانند این روایت است لیکن روایت ابن عساکر نیست که گفت طبقتی و طبقة اصحابی اهل علم و ایمان و بجای هرج حروب آورده و از جهت استدلال و فخر و بزرگی اصحاب این مقدار کافیست که حق سبحانه و تعالی گواهی داده که ایشان بهترین مردمانند بقول خود کنتم خیر امة اخرجت للناس یعنی هستید شما در امم ماضیه یا در لوح محفوظ بهترین امتی که ظاهر شده اند برای مردمان و اصحاب کبار اول کسانی اند که درین خطاب داخل اند و همچنین رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی داد که ایشان بهترین ناس اند و دلیل حدیثیست که بر صحت آن علما اتفاق نموده اند یعنی حدیث خیر القرون چنانچه گذشت و مقامی بزرگتر و بلندتر نیست از مقام قومی که خدا تعالی ایشان را از جهت صحبت و تقویت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اختیار کرد و در حق ایشان فرمود محمد رسول الله محمد فرستاده خداست والذین معه اشداء علی الکفار و آنکسانیکه با وی اند سخت و غلیظ اند بر کافران رحماء بینهم مهربان و مشفق اند میان یکدیگر تریهم رکعا سجدا می بینی تو ایشان را رکوع آورندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در کتاب خشوع صحیح آورده که این مناقب راجع است بجمیع اصحاب لیکن درین الفاظ اشارتیست باختصاص یکی از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه صفت صدیق است رضی الله عنه که بتقریب معیت و رفاقت در غار و در دار اسفار موصوف بود و اشداء علی الکفار صفت فاروق است رضی الله عنه در نهایت شدت و غلظت او با اهل کفر و شرک جمیع علما را اتفاق است و رحماء بینهم صفت ذی النورین است که رافت و حیا و دلنوازی و نازار مشهور است و معروف و

خالق و خلایق بآن صفت موصوف‌اند کما سجدا شرح حال حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که اکثر اوقات
شریف‌اش بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا حدیکه هر شب هزار تکبیر   از حرم خلوت بسمع
خاص و عام میرسید یبتغون فضلاً من الله و رضوانا میطلبند بزرگان از خدای تعالی فضل یعنی رزق و
ثواب از خدا می‌خواهند و خوشنودی میطلبند سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علامت ایشان
در رویهای ایشان هست از اثر سجده کردن در کتاب آورده‌اند که   اثر نماز در جبین هبین ایشان ظاهر است و
چهرهٔ نمازگذارنده در نظر اهل خورشید تابنده است ذلک مثلهم فی التوریة این وصف که مذکور
شد صفت ایشان هست در کتاب موسی علیه السلام یعنی اصحاب رسول صلعم این صفت در توریت مذکور شد
و مثلهم فی الانجیل و صفت ایشان یعنی همین هیچ در کتاب عیسیٰ مسطور است این صفت یعنی
در انجیل مقدس کزرع اخرج شطأه مانند کشته است که اول بیرون آورد شاخ خود را یعنی تیغ
زند و یک شاخ بیرون آرد فآزره پس قوی گردانید آن شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود و
فاستوی علی سوقه پس برابر باشد بر ساقهای خود اول دانه بود و بعد از آن گیاهی ضعیف شد و آخر
درخت گشت یعجب الزراع که بشگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی این مثلی است
مثل و مثی حضرت رسالت پناه صلعم و یاران او که اول دعوت ضعیف بود و هر چند بر آمده قوت گرفته
سبب تعجب عالمیان شد و حقتعالی این مثل فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند با اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و سلم کافران قشیری فرمود که این آیت در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن
دارد داخل کفار خواهد بود بتصریح کلام الله وعد الله الذین امنوا و عملوا الصلحت وعده کرده خدای
تعالیٰ آنان را که گرویده‌اند و کردند کارهای شایسته منهم مغفرة و اجرا عظیما مر ایشان را وعده آمرزش
و مزد بزرگ تمام تفسیر این آیت در خاتمهٔ کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و هم در شان اصحاب فرمود
والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و سبقت گیرندگان آنانی که اول‌اند مهاجران
انصار مترجم میگوید که در تفسیر بیضاوی آورده که مراد سابقان مهاجران   اهل بدراند یا آنانکه پیش از
هجرت ایمان آورده‌اند یا آنانکه بدو قبله نماز گذارده‌اند و از انصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی
الله علیه و سلم را جای داده‌اند مراد از   سابقان ایشان اهل بیعت عقبه اولی است که هفت کس
بودند و اهل بیعت عقبهٔ ثانیه که هفتاد کس بودند و آنانی که ایمان آوردند وقتی که ابو زرارهٔ مصعب بن عمیر
نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم شرایع آنحضرت صلی الله علیه و سلم ویرا بمدینه فرستاد و الذین اتبعوهم
باحسان و آنانکه متابعت سابقان کردند بایمان و طاعت مراد بقیهٔ صحابه‌اند از مهاجر و انصار و گفته‌اند

که هر کس که متابعت ایشان تا روز قیامت نگهدارد و از زمرهٔ متابعان است رضی الله و رضوا عنه
خشنود شد خدا تعالی از ایشان بقبول طاعت ایشان و خشنود شدند ایشان از خدا تعالی در آنچه افگند از نعمتها
دنیا و آخرت واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار و آماده کرد خدا تعالی از برای ایشان بهشت
و بوستانها که میرود در زیر آن درختان جویها خالدین فیها ابدا جاوید باشند در آن همیشه ذلک
الفوز العظیم است فیروزی بزرگ رسیدن تمام مراد پس تامل فرما در این آیات تا نجات یابی از
و شبهه‌های افترایهای که رفضه اصحاب کبار رضی الله عنهم کرده اند چنانچه بعد ازین بیان شبهه‌های و جواب
از آن مفصل در باب اول این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بیزار از آن اعتقاد اند که متضمن در حق اصحاب
کنی چرا که اختیار کرده خدا تعالی از برای صحبت اکمل افضل انبیای خود مگر اکمل و افضل را از باقی امت و قول حق
تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس بیان کردیم و دلیل بر کذب شبهات رفضه آنکه هیچ خبر نقل کرده اند
با سناد که راوی آن معلوم بوده باشد تا تعدیل فلان آن توان نمود بلکه جمیع مبنی آنها بر بهتان و جهل و
حماقت ایشان است نجهد از خود را از آنکه هیچ نگذاری تا بیع سقیم نشوی در روایت از علی المرتضی کرم الله وجهه
و بزرگان اهل البیت رضی الله عنهم خواهد آمد بعد ازین در باب تعظیم و توقیر خصوصا ابوبکر و عمر و عثمان و باقی عشره
مبشره رضی الله عنهم و آنکس که ملهم بر شد و صواب است آن روایات او را کافیست و کسی که از عشره نبوت است از
متابعان و پی روان ایشان است چگونه جایز است مر او را که عدول کند از آنچه امام ایشان امام المتقین و امیر
المومنین حضرت علی رضی الله عنه فرمود خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر بهترین این امت بعد
از پیغامبر ایشان ابوبکر است بعد از و عمر رضی الله عنهما و روافض انکار این حدیث از امیر المومنین علی نمیتوانند
تقیه نموده چنانچه در بیان بطلان تقیه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خواهد آمد که این اعتقاد فاسد است و بعض
روافض مثل ابی کامل که رأس رئیس ایشان بود بر این اعتقاد رفته است که تکفیر امیر المومنین علی رضی الله عنه
روایت کرده اند و گفت که وی امداد و کفار کرد و بر کفر ایشان بنابرین کافر شد نعوذ بالله من
فی حقه رضی الله عنه و گفت الله الله فی اصحاب نبیکم صلی الله علیه و سلم فانه اوصی بهم
بهتر بهتر بترسید از خدا تعالی در شان اصحاب پیغامبر خود بدرستیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصیت فرمود
در توقیر ایشان علیهم الرضوان مقدمه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع
کرده اند آنکه نصب امام بعد از انقطاع زمان نبوت واجب است بلکه آنرا از اهم واجبات دا
از جهت آن مشغول شدند از دفن رسول علیه السلام و اختلافی که در میان بود در تعیین امر و
اختلاف در اجماع قصوری نمیکند بنابرین جهت و حمیت تهمت بود که چون رسول الله صلی الله علیه

رحلت فرمود ابوبکر صدیق رضی الله عنه برخاست خطبه برخواند چنانچه خواند آید یا ایها الناس هر که می‌پرستید
محمد را صلی الله علیه وسلم بدرستی محمد رسول الله از عالم رحلت فرمود و هر که می‌پرستید خدای تعالی را هیچ‌گاه نمیرد خدای تعالی
جلشانه عزاسمه زنده است که هرگز نمیرد این امر خلافت را ناچار است از کسیکه بآن قیام نماید که درین امر
نظر کنند و آنچه رای شما درین باب قرار گیرد بآن عمل نماید اصحاب گفتند راست گفتی و درین امر مشورت
خواهیم نمود و کسی را بامر خلافت مقرر خواهیم ساخت باز وجوب نزد ما که اهل سنت و جماعت ایم و نزد
اکثر معتزله بسمع است یعنی از جهت تواتر اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب بعقل است و
جهت آنکه امر فرمود باجرای حدود و سد طرق مخوفه و تعمیر و تجهیز لشکر از جهت جهاد و محافظت بیضه
اسلام و غیر ذلک و این امور تمام نمیشود و تمشیت نمی پذیرد مگر بنصب امام و چیزیکه واجب مطلق تمام نمیشود
مگر بآن مقدور است آنچیز واجب است و دیگر آنکه در نصب امام جلب منافع و دفع مضار بسیار است
و هر امری که چنین باشد آن واجب است اما صغری بر آن وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک بآن
است که بدیهیات ملحق شود بلکه بمشاهدات آنچه می‌بینیم از فتنه و فساد و شکست امور عباد بمجرد موت امام اما
کبری ثبوت آن باجماع است نزد ما و بدیهه بعقل است پیش کسیکه قائل بوجوب است معتزله مثل ابی الحسین و
جاحظ و کعبی امخالفه خوارج و مانند ایشان در وجوب معتد نیست زیرا که مخالفت ایشان مثل مبتدعه
موجب خلل و شکست در اجماع نمیشود و خلل در آنچه فایده است از قطع بحکم مجمع علیه راه نمی یابد و دعوی
آنکه در نصب امام ضرر است از ینجهت که ملزوم ساختن شخصی را که مثل وی باشد بقبول او ضرر است
بآن شخص و انجر فتنه می انجامد و دیگر دعوی آنکه معصوم نیست از کفر و فسق و اگر عزل نکنند او را ضرر بمردم
میرسد و اگر عزل کنند او را منجر بجنگ و قتل میشود و اعظم واجب است بایشان ضرر بلکه مرتبه ایست که نسبت بآن
ایشان نمی گنجد و هرگاه که دو چیز با یکدیگر معارضه کنند دفع ضرر اعظم واجب است اما منتظم شدن احوال
مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند محال نیست بحسب عادت چنانچه دیده و دانسته شده است در وقت موت
ولاة و حکام مقدمه سوم بدانکه امامت ثابت نمیشود الا برضای از جانب امام بر خلافت
شخصی الهیت آن داشته باشد یا بقرار اهل حل و عقد از جهت کسی که اهل آن باشد چنانکه بیان آن ورتبه
اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر اینست چنانچه در کتب قصه مبین شده و بدانکه جایز نیست نصب مفضول
بدانکه افضل بوده باشد از وی بدلیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفای بر بعضی از قریش و دلیل آنکه حضرت
عمر رضی الله عنه خلافت را بشوری گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از آنجمله یکی عثمان و یکی
علی بود رضی الله عنهما و ایشان افضل از اهل زمان خود بودند بعد از عمر رض پس اگر فضل بخلافت معتبر

بودی هر آینه عمر بعثمان و بحضرت علی معین میساخت لیکن این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب
غیر عثمان و علی رضی الله عنهما جائز بود و نصب او با وجود ایشان و معنی نصب غیر افضل با وجود فاضل آنست
که غیر افضل گاه هست که تدبیر او در قیام مصالح دین زیاده است و بر تدبیر مملکت داناتر و انتظام
حال رعیت داوتر است و در دفع فتنه‌ها و استوارتر و بیشتر از افضل **و اما شرط عصمت در امام**
و بودن او اسمی بظهور معجزه که صدق او از آن معلوم شود و جمیع از خرافات کذب امثال شیعه و جهل ایشان است
چنانکه بعد ازین خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرات ابوبکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم بثبوت پیوسته
است با آنکه این شروط در میان ایشان موجود نبودند و از جمله جهالات شیعه آنست که غیر معصوم را
ظالم میگویند و استدلال و سند میکنند قول خدا تعالی لا ینال عهدی الظالمین یعنی نرسد عهد من که امامت است
ظالمان را و ستمگاران را و حال آنکه اینچنین نیست که ایشان فهم کرده اند زیرا که بحسب لغت ظالم کسی را میگویند
که وضع چیزی در غیر جای خود کند و بحسب شرع ظالم را بمعاصی اطلاق میکنند و کسیکه غیر معصوم است گاه
هست که محفوظ است گناهی از و صادر نشده باشد و گاه هست که گناهی از و صادر شده باشد و در حال آن توبه
نصوح کرده است پس این آیه شامل او نباشد بلکه متناول نمیشود مگر عاصی را با آنکه عهد در آیت همچنانکه احتمال دارد
که مراد امامت عظمی باشد نیز احتمال دارد که مراد آن نبوت یا امامت در دین باشد یا مانند این از مراتب
کمال و این جهالت که از ایشان صادر میشود اختراع کرده اند مگر از برای آنکه منتهی سازند بسوی بطلان
خلافت غیر امیر المؤمنین کرم الله وجهه و بیان [illegible] رد عناد و نادانی و گمراهی ایشان خواهد آمد
انشاء الله تعالی **باب اول در کیفیت خلافت صدیق رضی الله عنه و استدلال**
بحقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه و آنچه تابع آنست و درین باب چند فصل است **فصل اول**
در بیان کیفیت خلافت روایت کرده شیخین بخاری و مسلم در صحیحین خود که اصح کتب اند که بعد از
قرآن باجماع معتمد است که عمر رضی الله عنه در زمانی رجوع از حج خطبه گفت که من چنین رسید که فلانی از
شما گفته است که اگر عمر بمیرد بفلانی بیعت خواهم نمود پس مغرور نشود کسی از شما باینکه گوید بیعت ابوبکر
فجاة واقع شده و آگاه باشید که اینچنین بود الا آنکه خدای تبارک و تعالی از شر آن نگاه داشت و امروز
در میان شما کسی نیست که قطع از جانب وی شود یعنی کسی نیست که سبقت کند در جمیع خیرات بر همه کس
مثل ابوبکر صدیق رضی الله عنه به تحقیق که او بهترین ما است مروی است از عمر رض در زمانی که رسول الله صلی
الله علیه و سلم رحلت فرمود حضرت علی و زبیر رضی الله عنهما و جمعی دیگر که با ایشان بودند در خانه فاطمه
نشسته تخلف کردند و همچنین انصار از ما تخلف کرده در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و مهاجرین بجانب

بیعت

ابو بکر رضی الله عنه شتافتند پس گفتم ای ابو بکر بیا تا برویم بجانب برادران خود از انصار پس بجانب ایشان
قصد کرده روان شدیم و در اثنای راه دو مرد صالح یعنی عویم بن ساعده و معن بن عدی با ما ملاقات
شدند و از مشورتی که قوم کرده بودند در باب خلافت ما را خبر گردانیدند باز پرسیدند که کجا میروید ای گروه
مهاجرین گفتیم بجانب برادران خود انصار میرویم آن دو کس گفتند ای معاشر مهاجران اگر شما هم خود
فیصل میدهید نزد ایشان بروید بر شما حرجی نیست گفتم بخدای سوگند که پیش ایشان میرویم بعد از آن
روان شدیم تا رسیدیم بسقیفه بنی ساعده دیدیم که انصار همه گرد آمده اند در میان ایشان یعنی مردی که خود را
بثوب پیچیده در میان ایشان هست و تکیه کرده گفتم این مرد کیست گفتند سعد بن عباده است پرسیدیم
که حال او چیست جواب دادند که مریض است پس چون قدری نشستیم خطیب ایشان برخاست خدا را ثنا گفت
آنچه اهل آنست و گفت اما بعد انصار خدائیم و لشکر عظیم اسلامیم و شما ای معاشر مهاجران رهطی زائد
و حال آنکه آمده اند قومی از شما که استبداد و بزرگی کنند بر ما و میخواهند که منقطع میسازند ما را از امر خلافت
و خود با آن منفرد میشوند و چون ساکت شد تکلم خواستم و مقاله در نفس خود ترتیب کرده بودم میخواستم که
آنرا بگویم در حضور حضرت ابو بکر رض و حال آنکه من همیشه مدارا و ملاطفه یعنی غضب و صلابت در دین
ابو بکر رض میکردیم و حلم و وقار او از من زیاده بود پس ابو بکر صدیق رض مرا منع کرد و گفت علی رسلک
یعنی شتابی مکن و به تانی و وقار خود باش و چون از من اعلم بود مکروه داشتم که او را در غضب آورم
بنابرین ساکت شدم بخدای سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمیر کرده بودم یک کلمه از آنها ترک نکرد و تمام
آنها را در بدیهه گفت با زیادتی بعد از آن گفت اما بعد آنچه شما ذکر ساختید از نیکوئی سزاوار آن هستید لیکن
مردم عرب امر خلافت اطاعت نکنند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیرا که ایشان بهترین عرب اند در روی
حسب و نسب و دار یعنی مکه و من راضی شدم برای خلافت شما یکی ازین دو فرد هر کدام که خواهید اختیار کنید و
دست عمر و ابو عبیده جراح را گرفت پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت جمیع کلماتی که ابو بکر گفته بود همین
بود و غیر ازین کلمه بخدای سوگند کسی پیش من آمدی گردن من میزدی تا و دام که گناهی بمن لاحق میشد دوست
تر بود نزد من از آنکه امیر باشم بر قومی که ابو بکر در میان باشد بعد از آن یکی از انصار جناب مجالی مهاجر و
مضمون و بار موجده بن منذر بود گفت منم صاحب رای و تدبیر که مردم در جمیع حوادث برای تدبیر من کار
میکنند و از آن ایشان را شفا حاصل میشود در خصوص این ماده رای من چنان است که از ما امیری و از شما
ای معشر قریش امیری باشد بسیار شد اختلاف سخنان و بلند شد آوازها تا زمانی که ترسیدیم که مبادا در میان قوم
خلافی و جنگ و سرکشی پدید آید گفتم ای ابو بکر دست خود را بگشا پس او دست خود را گشاده کرد پس

عویم
بن
معن

در آن

باشد عمر گفت

بیعت کردیم او و بیعت کردند مهاجران با ما از انصار بیعت بخدای سوگند ما نیافتیم در آنچه حاضر
بودیم امری را که موافق تر باشد و مخالفت از آن کمتر باشد از بیعت ابوبکر رضی الله عنه ترسیدیم که اگر جدا
شویم از قوم و بیعت نشده باشد شاید که بعد از ما بیعت کنند کسی را و راضی نبودیم با آنکه مخالفت ایشان
می بایست کرد و بهر تقدیر در آن فساد می رسید و در روایتی آنکه ابا بکر صدیق رضی الله عنه غلبه کرد بر
انصار بخبر الائمة من قریش یعنی امامان بهترین قریش اند و این حدیث صحیح است که وارد شده از جهت طرق و اسناد
از جانب چهل اصحابی روایت کرد ابو یعلی و حاکم تصحیح کرد و از ابن مسعود که گفت چون رسول الله صلی الله
علیه وسلم رحلت فرمود انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری پس عمر رض آمد نزد ایشان و گفت ای جماعت
انصار نمیدانید که رسول صلعم امر کرد ابوبکر رض را با آنکه امامت مردم کند و کدام یکی از شما خوشحال میشود
از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر رض و روایت کرد سعد حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنهم آنکه چون
اصحاب جمع شدند در دار سقیفه بنی ساعده در خانه ابن عباده و ابوبکر رضی الله عنهم در میان ایشان بود و
خطیبان انصار برخواستند پس یکی از ایشان گفت ای معاشر مهاجران بتحقیق چنین بود که رسول صلی الله
علیه وسلم زمانی که یکی از شما را عامل میفرستاد و یکی از ما همراه میشد پس صلاح می بینیم که دو شخص والی امر خلافت
شوند یکیا از قی تابع این هر یکی شده همین طریق گفتند بعد از این زید بن ثابت ایستاد و گفت ای معاشر
میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم از مهاجران بود و ما از انصار رسول صلعم بودیم پس همچنان انصار رسول
صلعم بودیم انصار خلیفه رسول خدا ایم باز دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه برگرفت این صاحب شما است
پس عمر رضی الله عنه بیعت کرد و بعد از و مهاجران و انصار بیعت کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالای
منبر رفته نظر در قوم کرد و زبیر را ندید بعد از آن او را طلب کرد آمد گفت که ای زبیر تو میگوئی که پسر عم
رسول صلعم و مخصوص او حضرتم اراده داری که شق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت کنی
جماعت مسلمانان را زبیر گفت لا تثریب سرزنش و ملامت مکن مرا اینجا ای خلیفه رسول الله بعده
برخاست بیعت کرد باز نظر در وجوه قوم کرد و علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود آمد گفت ای علی
تو ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و داماد آنحضرتی میخواهی که شق عصای مسلمانان کنی اراده مفارقت
مسلمانان داری علی گفت لا تثریب یعنی سرزنش مکن مرا در همان وقت بیعت کرد و روایت
ابن اسحاق از زهری از انس آنکه چون بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شده در سقیفه روز دیگر منبر
نشست و عمر رض برخاست پیش از و تکلم نموده حمد و ثنای خدای تعالی بجا آورده گفت خدای
وتعالی جمع کرده امر ایشان بهترین صاحب رسول الله ثانی اثنین اذ هما فی الغار برخیزید با او بیعت کنید

پس مردمان بیعت کردند بیعت عام بعد از بیعت سقیفه با ابوبکر رض پس تکلم نمود و بعد از حمد و ثنای خدا تعالی
گفت ای مردمان تحقیق والی شدم بر شما و حال آنکه نیستم بهتر از شما پس اگر نیکوئی کنم مدد و یاری کنید و اگر
بدی کنم تعدیل راستی در آئید مرا راستی امانت است و دروغ خیانت است و ضعیف در میان
شما قوی ترست نزد من تا آنکه رد کرده شود بوی حق او اگر خواهد خدا تعالی حق از و خواهد و قوی شما در میان
شما ضعیف است تا آنکه گرفته شود و ترک نکند قومی جهاد را در راه خدا تعالی که مگر خدا تعالی بذلت و
خواری ایشان را مبتلا سازد و شایع و فاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز که مگر آنکه گرفتار سازد
خدا تعالی ایشان را ببلائی که عام باشند و همه ایشان را طاعت کنید مرا پس اگر عصیان کنم خدا را و رسول او را
مرا نیست طاعتی بر شما برخیزید بسوی نماز شما رحمت کند خدا تعالی شما را روایت کرد موسی بن عقبه در مغازی
و حاکم صحیح کرد از عبد الرحمن بن عوف رض گفت ابوبکر صدیق رض خطبه خواند و گفت سوگند بخدا که
حریص نبودم من بر امامت نه روزی و نه شبی هرگز و نه بودم راغب بدان و طلب نکردم از خدا تعالی
نه در سر و نه در علانیه ولیکن ترسیدم از فتنه و نیست مرا و من از امارت راحتی که بتحقیق متکفل شده ام
امر عظیم را و نیست مرا طاقتی و قوتی بر آن مگر بتقویت خدا تعالی بعد از آن علی و زبیر گفتند رضی الله
عنهما غضب نکرده ایم ما مگر برای آنکه مؤخر داشتند ما را از مشورت و ما میدانیم که ابوبکر رض سزاوارتر از
مردم است بخلافت و اوست صاحب غار و شرف و نیکو کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرد او را
که نماز کند با مردم در حالتی که خود زنده بود و روایت کرد ابن مسعود و از ابراهیم تیمی که عمر رض اول
بجانب ابوعبیده آمد که بیعت با او کند و گفت تو امین این امتی بر زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوعبیده
گفت ندیده بودیم مثل تو ضعیف رای را از ابتدای اسلامی تا این زمان مگر همین کلمه که گفتی آیا بیعت میکنی و حال
آنکه در میان شما است صدیق ثانی اثنین و روایت کرد ابن سعد نیز چون ابوبکر رض شنید که عمر بطرف
ابوعبیده میل دارد ابوبکر بعمر گفت رضی الله عنهما دست خود بکشا تا با تو بیعت کنم عمر گفت تو افضلی
زمن پس ابوبکر جواب داد قوت تو از من زیاده است و این سخن را مکرر گردانیدند بعد از آن عمر رض گفت
قوت من ترا است با زیادتی فضل پس از آن بیعت با ابوبکر کرد رضی الله عنه و روایت کرد احمد که ابوبکر رض
چون خطیب خطبه کرد در روز سقیفه ترک نکرد چیزی را که در باب انصار نازل شده بود و آنچه رسول
صلی الله علیه وسلم در شان ایشان گفته بود الا آنکه جمیع آنرا ذکر کرد و گفت بتحقیق میدانید که رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت لو سلک الناس وادیا و سلکت الانصار وادیا لسلکت وادی الانصار
اگر جمیع مردم بوادی دیگر روند و انصار بوادی دیگر هر آینه با انصار میروم

خواهیم کرد و تحقیق شنیدم ای سعد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت در زمانی که تو نشسته بودی قریش
وُلاةُ هٰذا الامر خیار الناس تبعٌ لبرّهم وفاجرهم تبعٌ لفاجرهم قریش والیان امر
خلافت اند که بهترین مردان از نیکان متقیان تابع مردم متقیان ایشان اند زیرا که ایشان مع سابقان
در اطاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر همه کس سابق اند و عاصیان وگنهگاران تابع عاصیان وگنهگاران
ایشان اند زیرا که در دعوت رسول هم با دیگران سابق اند و دیگر تابع ایشان اند بعد از آن سعد گفت
راست گفتی او زیرا که ما وزیرانیم و شما امیران شدید و آزین گرفته اند قول ضعیف ابن عبد البر اکساوی سعد بن
عباده از بیعت ابوبکر ابا کرد تا آنکه فوت شد و در روایت که از اهل از ابی بکر رضی الله عنه آنکه عذر از قبول
بیعت چنین گفت که ترسیدم از فتنه که بعد از و در وقت مبیا شد و بروایتی ابی اسحاق غیر او آنکه سالمی
گفت ای ابو بکر رض چه چیز ترا برین داشت که والی مردمان شدی و حال آنکه نهی میکردی ما را از آنکه بر دو
کس امیر باشیم ابو بکر رض گفت مرا ازین چاره نیست ترسیدم که امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم متفرق
گردند و خلل افتد در دین و در روایتی که ابو بکر رض بعد از بیعت ندا کرد در مردمان که بدانید الصلوة
جامعة و این اول نمازی بود که در ان ندا کردند باین لفظ باز خطبه کرد و گفت ای مردمان دوست
ندارم که قائمقام شوم درین امر دیگری غیر من و اگر مرا میگیرید به سنت پیغامبر صلی الله علیه وسلم طاقت
آن ندارم زیرا که پیغامبر معصوم بود از شیطان و نازل میشد بر وی وحی از آسمان و در روایت ابن سعید
چنین هست که اما بعد من والی این امر شدم و من این امر را کاره ام بخدای سوگند که دوست میدارم که بعضی از
شما مثل من قائم بمقام باشد و اگر تکلیف کنید مرا با آنکه عمل کنم در میان شما مثل عمل رسول صلی الله علیه
وسلم با آن اقامت نمیتوانم که رسول صلی الله علیه وسلم بنده بود که خدا تعالی او را بوحی گرامی داشته بود و را
محافظت میشود و نیستم مگر بشری مثل شما و بهتر نیستم از یکی شما پس رعایت من کنید در زمانی که راستی و درستی
ببینید مرا تابع من شوید و گاهی که ببینید که من میل کرده ام از استقامت پس تعدیل و درستی و راه پیدا
که مرا شیطانی هست که عارض میشود و گاهی که ببینید که عصیان کنم از من اجتناب کنید اختیار نکرده اید
مراد شعرهای و اشتارهای خود یعنی امر خلافت درین تعلق دارد که کمال احتیاط در دین هم عمل بکنید مرا
تنبیه سازید اگر از من جهاد بچیزی شود و از وی همین روایت دیگر که از ابن سعید و خطیب منقول است که
گفت اما بعد من والی امر شما شدم و نیستم از شما بهتر لیکن نازل شد قرآن و رسول نیز سنتهای نهاده و ما
دانستم آنرا ای مردمان که عاقلترین مردان پرهیزگاران اند و عاجزترین مردمان گنهگاران
اند و ناسین اند و قوی ترین شما ضعیف است نزد من تا وقتیکه بگیرم از ضعیف حق او را و ضعیف

تر بین شمانند و من قوی ست تا زمانیکه بگیرم از قوی حق بای گروه مردمان جز این نیست که من تابعم و مبتدع
نیستم پس هرگاه که نیکی کنم امداد و یاری کنید مرا و زمانیکه میل از حق کنم براستی و عدل وا دارید مرا مالک رحمه الله
روایت کرده منع باشد هرگز کسی که امام باشند مگر با بن شرط و روایت کرد حاکم از ابو قحافه بوقت خلافت
پسر خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابو قحافه حیات بود و گفت ابوبکر رض را که هوشیار باش درین امر که
این امر محال است آیا راضی شدند بنو عبد مناف و بنو مغیره گفت نیست پست کنند مرآنرا که تو آنرا
بلند کردی و نیست بلند کنند مرآنرا که تو آنرا پست کردی و روایت کرد واقدی از چند طرق
اسناد که تا ابوبکر رضی الله عنه روزی شد که رسول عم رحلت فرمود و روایت کرد طبرانی از ابن عمر رض
که ابوبکر بر منبر بجای رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست و عمر بجای ابوبکر و عثمان بجای عمر و علی بجای عثمان
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

فصل دوم منعقد شدن اجماع بر خلافة ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه

و انستند بکلامی که قبل ازین گفتیم که صحابه رضی الله عنهم اجماع
کرده اند برین امر و آنچه گفته اند از تخلف ابن عباده از بیعت مردود است و از جمله چیزیکه تصریح
با جمعی شده است در آن حدیثیست که روایت کرده آنرا حاکم و صحیح کرده است آنرا ابن مسعود رض
قال ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما راه المسلمون سیئا فهو عند الله سیئ
یعنی چیزیکه آنرا مسلمانان نیکو دانستند پس آنچیز نزد خدا تعالی نیکوست و چیزی که مسلمانان آنرا بد دانستند
پس آنچیز نزد خدا تعالی بدست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابوبکر را مستحسن دانستند پس نظر کن در آنچه
صحیح شد از ابن مسعود رض که از اکابر صحابه و فقهای و متقدمین ایشان است که جمیع صحابه اجماع کرده اند
بر خلافت او و بنا برین او احق است بخلافت نزد جمیع اهل سنت و جماعت و در هر عصری از عصرهای تا زمان
صحابه و تابعین او احق بخلافت نزد جمیع معتزله و اکثر فریق باقی و اجماع ایشان بخلافت او قاطع است بر آنکه
او اهلیت و استحقاق این امر داشت با آنکه از ظهور بمثابه است که بر هیچکس مخفی نیست اگر قائلی گوید
که حکایت وقوع خلافت احتمالی دارد که از بعضی صحابه رضوان الله عنهم نرسیده باشد و اگر تمام رسیده
باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلاف ظاهر شده باشد بنا برین اجماع منعقد نشد جوابش میدهیم
بآنکه این توهم وقتی میشود که از بعضی صحابه که این امر را مشاهده کرده اند از اول تا آخر حکایت
اجماع صحیح نشده باشد و اما زمانی که صحیح شد که از ابن مسعود صحت یافت حکایت اجماع صحابه پس توهم نیست
اصلاً نمیشود خصوصاً امیر المومنین علی بن ابیطالب نیز از آن کسانی ست که حکایت اجماع بر این
امر کرده اند بهمچنانکه خواهد آمد بعد ازین روایت از وکه چون بصره آمد از آمدن او سوال کرده شد که آیا

گفت بلی

دلیل

این امر بعدل است که از جانب پیغامبر شده یا آنکه برای خود کرده است پس تقریب آن که جواب
متابعت خود و با قی اصحاب با ابوبکر بیعت نمودند و آن دو کس درین امر خلاف نکردند بلکه تمام متفق
بودند و روایت کرد ابو زعفران که گفت شنیدم از شافعی رحمة الله علیه که گفت اجماع کردند مردم
بر خلافت ابوبکر رض و این اجماع از آنجهت بود که مضطر شدند بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و نیافتند
در زیر ادیم آسمان بهتر از ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس او را والی ساختند و روایت کرده است ابن
السمان از معاویه بن قره گفت نبود اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم شکوه گر از خلافت ابوبکر صدیق رضی
الله عنه و نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اتفاق و اجماع نکردند ایشان مگر بحق و
نه بر ضلالتی و دیگر دلیل آنکه امت اجماع کرده اند بر حقیقت امامت یعنی از سه کس علی و
عباس با ابوبکر رض نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد این دلیل اجماع بر امامت چرا که اگر امامت او حق
نبودی با او نزاع میکردند چنانکه نزاع کرد حضرت علی با معاویه با آنکه شوکت معاویه ملاحظه نکرد با
نزاع کرد و با ابوبکر رض با عدم شوکت او نزاع نکرد و این معنی دلیل است بر آنکه اعتراف کرده است بتحقیق
خلافت او و دیگر آنکه حضرت عباس رض ارادت بیعت با علی کرم الله وجهه کرد و علی قبول نکرد
و تمهید است که حضرت علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در باب خلافت مأمور شده بودی قبول
میکرد خصوصاً آنکه در آنوقت با اعمال شجاعت بنو هاشم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند و
قبل ازین گذشته که انصار کرده داشت بیعت ابوبکر ایشان را ملزم ساخت بخبر الائمة من قریش
بنابرین اطاعت و انقیاد کردند و حضرت علی رض از روی شوکت و قدرت و استعداد و شجاعت قوی تر
بود از ایشان پس اگر وی صاحب نص بودی درین هنگام رعایت اولی بود و سزاوارتر بود باجابت از دیگران
تاخیر علی و زبیر و عباس را در بیعت قصوری در اجماع نمیکند بچند وجه وجه اول آنکه ایشان چنین
دیدند که امر اجماع تمام شد بحضور کسی که امیر بود در آنوقت از حل و عقد ثانی آنکه چون آ
تاخیر بیعت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله عنهما چنانچه گذشت از چند طریق اسناد با آنکه تاخیر از
از جهت قصور در خلافت صدیق نبود بلکه از آنجهت بود که ایشان را درین مشورت حقی بود و ایشان را
مؤخر داشتند با آنکه محتاج بود این امر بمشورت تامه بنابرین از عمر رض صحیح چنین گذشت که این بیعت
فجاره واقع شد لیکن خدا تعالی نگهداشت شر آنرا و موافقت کرد با آنچه گذشت از اعتذار حضرت علی و
زبیر رض که دارقطنی روایت کرده است از طرق بسیار و آن اینست که حضرت علی و زبیر رض گفتند و
و می‌بینیم که ابوبکر رض را سزاوارترین مردم بخلافت میدانیم بتحقیق که او صاحب غار است و ثانی

اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم است و ببا انیم شرف و بزرگی او را الا آنکه مؤخر داشتند مرا از
مشورت و در آخر آن حدیث است که ابوبکر رض معذرت از ایشان خواسته می گفت بخدا می سوگند که من
حریص نبوده ام بر امارت روزی و نه شبی هرگز و رغبت ننموده ام و از خدا تعالی طلب ننموده ام نه در سر و نه در
علانیه ولیکن ترسیدم از فتنه و نیست مرا در امارت راحتی و فرزکب امر عظیم شده ایم تا آخر حدیث چنانکه
گذشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر رضی الله عنهما سخنان ابوبکر رضی الله عنه پسندیده و
معذرت او را قبول کردند و روایت کرد دارقطنی از عائشه رض که حضرت علی کسی را نزد ابوبکر فرستاد
و طلب میراث خود از اموال مدینه و فدک و باقی خمس خیبر که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مانده بود
کرد ابوبکر رض در جواب آن رحمت خانه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم بود و انا معاشر الانبیاء لا نرث
ولا نورث ما ترکناه فهو صدقة انما تاکل آل محمد من هذه الاموال ما میراث نمیگیریم و ما
میراث برده نمیشویم آنچه را که ما گذاشته ایم پس آن صدقه است جز این نیست که آل محمد ازین مال بعطای الٰهی
خدا تعالی میخورند و زیاده از خوردن ایشان روا نیست و بخدای سوگند هرگز تغییر صدقه رسول الله از
حالتی که در میان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود نمیکنم و بطریقی که رسول صلعم در آن عمل میکرد عمل
خواهم کرد و چون ابوبکر رض ابا کرد از آن که چیزی از آن مال اموال بفاطمه رضی الله عنها دهد فاطمه غضب
کرد بر ابابکر صدیق رض و از وی هجرت کرد و تکلم نکرد تا زمانیکه حضرت فاطمة الزهرا رض حیات بود و بعد
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش ماه زیست و چون وفات یافت حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در
حیات فاطمة الزهرا بیعت نکرده بود ولیکن او را عزتی و جاهی بود بواسطه حیات حضرت خیر النساء از
مردمان بود و چون حضرت وفات یافت حضرت علی از روی مردمان انکار نمود و عزلت اختیار کرد و
کسی با او آمد شد نکرد و درین اشارات متابعت و مصالحت ابوبکر صدیق رض کرده شخصی را با و فرستاد که
بمنزل شما تشریف بیاورد و با تو کسی دیگر نباشد و غرض این بود که عمر رض حاضر نباشد چون ابوبکر رض
قبول این معنی نمود بعد از آن عمر رض با ابوبکر رض گفت که تنهای بخانه ایشان نباید رفت ابوبکر رض گفت چه
اندیشه داری با من چه خواهد کرد و بخدای سوگند که خواهم رفت و چون بمنزل علی رض رفت علی کرم الله وجهه
حمد و ثنای خدای تبارک و تعالی بجا آورده گفت ای ابابکر ما میدانیم فضائل ترا آنچه خدا تعالی بتو عطا
کرده از خیر من حسد نکرده ام لیکن منفرد شدی با مر یعنی مشورت را تنها کردی ما را داخل ندادی و او بواسطه
قرابتی که برسول الله صلی الله علیه وسلم ما را نصیبی بود درین مثل این نوع سخنان رفق آمیز میگفت تا آنکه ابوبکر
صدیق رض بگریه آمد و دموع از چشمهای باریدن بعد از آن ابوبکر رض تکلم کرده گفت با آن خدایی که جان

فائده باید دانست که ... صلی الله علیه وسلم ... ابوبکر صدیق ... [illegible]

من دیدم رضا دست بیعت نتوان بر یکی از اقارب رسول الله صلی الله علیه وسلم از خود تقصیر کردم تا اخلاق
که درمیان ما و شماست بواسطه این اموال واقع شده درین امر از خیر تقصیر نکردم که جاری این مسئله اینها هم
و این امر البته تحقیق دیدم که رسول صلعم در آن عمل میکرد بجا نظر لیکن عمل آوردم بعد از آن امیر المؤمنین
گفت وعده ما و تو از جهت بیعت وقت عشیه است در مسجد و چون در مسجد آمد ابوبکر بعد از فراغ
نماز ظهر بالای منبر رفت حمد و ثنای خدای تعالی بجا آورده فضائل و شرف حضرت علی رض را تعداد نمود و
تخلف او از بیعت و عذر او را البته بیان کرده گفته او بیان نمود و استغفار کرده فرود آمد بعد حضرت علی
رض بر منبر رفت بعد از حمد و ثنای خدای تعالی تعظیم و توقیر در حق ابوبکر بیان نمود و گفت از من واقع شده
از تاخیر در بیعت نه از جهت حسد و بخل بر ابوبکر رض بوده و نه از جهت انکار چیزی که خدای تعالی او را تفضیل
داده است و لیکن ظن ما این بود که ما را در مشورت نصیبی است و او در آن عمل ما را دخل نداد و بنابرین
غضب کردم در نفس خویش و رنجیدم پس مسلمانان ازین بیعت خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند
مردم در وقت مراجعت علی کرم الله وجهه با مر معروف بوی نزدیک میشدند پس تامل کن عذر او را
و قول او که منکر نشدم چیزی که ترا بآن تفضیل داده است و حسد و بخل نکردم بر چیزی که خدای تعالی با تو عطا کرده است
و غیر اینها از آنچه حدیث مشتمل است بر آن تا بیابی خود بابری دامن او از آنچه روافض و امثال ایشان
با و نسبت میکنند قاتلهم الله تا از بد انکه در حدیث تصریح است که از ابی سعید گذشته که علی و زبیر رضی الله
عنهما از اول امر بیعت کردند لیکن این حدیث ابی سعید را ابن حبان و غیر او صحیح کرده اند و بیهقی چنین گفت
که حدیث مسلم از ابی سعید نقل کرده است که در بیعت علی و بعضی از بنو هاشم تاخیر شد تا موت حضرت فاطمه رض
ضعیف است زیرا که روایت ثانی از زهری موصول نیست و اسناد با بو سعید نکرده و روایت اول از ابو سعید
که وارد است بر آنکه ایشان اول بیعت کردند از موصول سند پس اصح باشد انتهی بر وارد میشود آنکه میان
این حدیث اصح و میان خبر بخاری که از عائشه صدیقه رض گذشت منافات است زیرا که یکی دلالت بر
تقدیم بیعت میکند و دیگری بر تاخیر و جمع بین حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی را اول حال بیعت کرد با
بیعت ابوبکر رض جدا شد بواسطه آنکه واقعه شد میان حضرت فاطمه زهرا بنت رسول الله و حضرت ابوبکر
رض در باب میراث حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وفات حضرت فاطمه رض بیعتی دیگر کرد و کسیکه در باطن
ازین امر واقف نشد توهم کرد که تخلف او از بیعت بواسطه آن بود که راضی نبود به بیعت او و آنچه خود
گفت و ازین جهت که رفع این شبهه و حضرت علی رض بیعت نمود بعد از وفات حضرت فاطمه رض
بالای منبر کرد چنانکه در فصل آخر فضائل علی رض خواهد آمد که علی رض در رنگ بیعت کرد با ابوبکر بالای

بگفت آیا مکروه داشتی امارت مرا گفت مکروه نداشتم ولیکن سوگند خورده ام که ردای بر دوش نگیرم مگر
برای نماز فریضه تا از جمع قرآن فارغ شوم از آنجا زعم کرده اند که علی رض قرآن را بر وفق تنزیل نوشته
پس معلوم شد از آنچه تقریر کردیم اجماع جمیع صحابه و هر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق
رض و اهل بیت او و درین امر همین قدر کفایت است در استدلال بر تقدیری که نصی نیز باشد بلکه اجماع
قوی‌تر است از نصی که متواتر نشده باشد زیرا که از اجماع علم قطعی حاصل میشود و از نصوص غیر متواتر
علم ظنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکایت کرد امام نووی باسانید صحیح از سفیان ثوری رض که هر
کس که گوید که حضرت علی رض احق بود و سزاوارتر بن خلافت بود و اعتقاد او نیست که ابوبکر و مهاجرین
و عمر رضوان الله علیهم اجمعین خطا کرده اند درین امر و کسیکه اعتقاد خطا در حق این جماعت داشته باشد
گمان نمی برم که عملی از اعمال او باسمان بر نه برود روایت دارقطنی از عمار بن یاسر و مانند این

فصل سوم در نصوص سمعی که دلالت میکنند بر خلافت ابوبکر از قرآن و حدیث

رسول صلعم اما النص قرآنی از انجمله قول خدا تعالی است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن
دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله واسع علیم ای آنکسانیکه گرویدند بخدای هر که برگردد از شما از دین خود پس زود باشد
بفرستد خدا تعالی بر ایشان قومی را که خدا تعالی دوست دارد ایشانرا و دوست دارند ایشان خدای
تعالی را و مشفق و متواضع باشند بر مومنان سخت و غالب باشند بر کافران و جهاد کنند در راه خدا تعالی
و نترسند از هیچ ملامت کننده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این صفتها فضل و رحمت حق تعالی است بر
کسی که میخواهد والله واسع علیم خدا است فراخ عطا دانا است بکسی که استحقاق دارد و روایت کرد
بیهقی از حسن بصری رضی الله عنه که گفت بخدای سوگند که مراد باین قوم ابوبکر است و صحاب او رضی الله
عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند جهاد کردند ابوبکر و صحاب او تا آنکه باز آوردند ایشان را باسلام
روایت کرد یونس بن بکیر از قتاده که گفت چون پیغامبر صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود
بعضی عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال کرد با آن جماعت تا آنکه باسلام آوردند و گفت باهم سخن میکردیم تا آنکه
این آیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و شرح این قصه
آنست که ذهبی روایت کرد که چون وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم مشهور شد و در نواحی مدینه
طایفه بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند ابوبکر صدیق رض بقتال ایشان برخاست

عمر و بعضی دیگر از اصحاب گفتند صلاح در آنست که دست از قتال ایشان باز داریم ابوبکر گفت
بسوگند که تفرقه نکنم در عقال عناقی که آنچه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم میدادند از من منع
میکنند و ادای آن نمیکنند هر آینه مقاتله با ایشان خواهم کرد در منع آن بعد از آن عمر رض گفت چگونه
با ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فمن قالها عصم منی ماله ودمه الا بحقها
وحسابه علی الله امر شدم بقتال مردمان تا زمانیکه بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و هر کس
این کلمه گفت منع کرد و حمایت کرد از من مال خود را و خون خود را الا بحق اینقول یا بحق مال
یا دم و حساب او بر خدا تعالی است یعنی کسیکه گفت لا اله الا الله و اظهار اسلام کرد مقاتله او را ترک
میکنم که مخلص است یا مخلص نیست چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی است ابوبکر گفت بسوگند که
مقاتله خواهم کرد با کسیکه در میان صلوة و زکوة فرق کند چرا که آن حسابی است که با خدا تعالی است ابوبکر
رض گفت بسوگند مقاتله خواهم کرد با کسیکه در میان صلوة و زکوة فرق کند چرا که زکوة حق مال است و حال
آنکه رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الا بحقها عمر رض گفت بخدای سوگند که شناختم کسی دیگر را آنکه خدا تعالی
منشرح ساخت .. صدر ابوبکر رض را بقتال آن جماعت و معلوم من شد که حق بجانب
ابوبکر رض و آنچه او میگفت راست بود و در روایتی دیگر آنکه چون ابوبکر رض بیرون رفت جهت قتال
آن جماعت و بجوالی نجد رسید تمام عرب گریختند بنابرین بعضی اصحاب صلاح چنین دادند که کسی را امیر
گردانید متوجه ایشان نامزد کنند و خود باز گردند پس خالد بن الولید را امیر ساخته فرستادند و خود باز گشت
قد روایت کرد دارقطنی از ابن عمر رض تمام راحله او را گرفت و گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله
میگویم ترا آنچه گفت رسول الله روز احد که با رسول الله گفتی شمشیر خود را و غلاف کن و محزون مکن و دردناک مساز ما را
بنفس خود و باز گرد بمدینه بخدای سوگند که اگر دردناک میشویم از جهت تو تشویش تو بعد اسلام هرگز
منتظم نخواهد بود و بعد از آن خالد بن ولید قبیله بنو اسد و غطفان فرستاد و خالد آن قبایل
رسید جمع کثیری از آن بکشت و جمع دیگر را اسیر کرد و باقی رجوع با سلام کردند و از آنجا خالد بن الولید را
فرستادند بقتال مسیلمه کذاب چون فریقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند مسیلمه بقلعه تحصن جست
و اهل اسلام چند روز بسیار محاصره کردند آخر الامر مسیلمه بدست وحشی که قاتل حمزه بود کشته
شد ما در میان و هم در خلافت شان آنکه اهل بحرین بعد از فوت حضرت رسول شبهه در دل
ایشان پیدا شد و مرتد شده بودند علاء حضرمی را بجانب بحرین با جمع آن جماعت فرستاد و بعضی

جواثا باقی شدند بعد از مقاتله بسیار مسلمانان نصرت یافتند و اهل عمان نیز چون مرتد شده بودند عکرمه
بن ابی جهل را بآنجا فرستاد و مهاجر ابن امیه را بطائفه مرتدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن لبید
انصاری را با جماعتی دیگر از اهل ارتداد و ازینجهت است که روایت کردند بیهقی و ابن عساکر از ابوهریره که
گفت سوگند بآن خدائیکه غیر او خدائی نیست که اگر ابوبکر رض خلیفه نبودی مردم بندگی خدا اینجا
را بجا نیاوردند باز مرتبه سوم این سخن را مکرر ساخت بعضی گفتند ساکن شو ای ابوهریره بعد از آن
ابوهریره گفت که رسول صلی الله علیه وسلم اسامه را با هفتصد کس بجانب روم و شام فرستاد و چون اسامه
بموضع ذی خشب فرود آمد رسول صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند
صحابه رسول ص جمع شده گفتند اسامه را بازگردان بر ایشان وجهی بدار که اعراب حوالی مدینه از دین مرتد شده
باشند و لشکر خود را بروم مفرستیم ابوبکر رضی الله عنه گفت بآنخدائی که غیر او خدائی نیست که اگر
قلت مردم بمرتبه باشد که در مدینه هیچکس نباشد و سگان پایهای ازواج می کشیده باشند لشکری که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم متوجه بجانبی ساخته باشد نخواهم گردانید و علمی که رسول خدای صلی الله علیه وسلم بسته
نخواهم کشود پس اسامه روان شد و هیچ قبیله از قبائل که اراده ارتداد داشته بودند نگذشت
مگر آنکه گفتند که این جماعت را اگر قوتی نبودی این لشکر را از خود جدا نساختندی و بجانب روم
نمیفرستادند و باین سبب ارتداد موقوف میداشتند تا خبر قتال اهل اسلام با روم معلوم کنند پس چون
مسلمانان مقاتله با اهل روم کرده ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نموده سالماً و غانماً باز
گشتند جماعت اعراب تماما بر دین اسلام ثابت ماندند و امام نووی در تهذیب آورده که استدلال
کرده صحاب بر کثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیثی که در صحیحین ثابت شده والله لاقاتلن
من فرق بین الصلوة والزکوة فان الزکوة حق المال والله لو منعونی عناقاً او عقالا کانوا
یؤدونها الی رسول الله ص لقاتلتهم علی منعها و شرح این بفارسی بیان کردیم و استدلال کرده شیخ ابو اسحاق
باینحدیث و غیر اینحدیث در کتاب طبقات بر آنکه ابوبکر رض اعلم صحابه بود زیرا که جمیع صحابه در فهمیدن این مسئله
ایستادند و تامل کردند مگر ابوبکر رض بعد از مباحثه صحابه در این مسئله با ابابکر معلوم ایشان شد که
قول ابی بکر رض صواب است و رجوع بآن نمودند روایت کرد نووی از ابن عمر رض که ازو سوال
کردند که در زمان پیغامبر که فتوی در مسائل میدادند گفت ابوبکر و عمر و عثمان رضوان الله
علیهم اجمعین فتوی میدادند در عهد رسول صلعم باز استدلال کرد و بعلمیت ابوبکر بحدیث چهارم از احادیث
که دلالت بر خلافت او میکند چنانچه بعد ازین ذکر اینحدیث خواهد آمد و گفت ابن کثیر که صدیق اقرأ

صحابه بود یعنی اعلم ایشان بود بقرآن زیرا که رسول صلعم مقدم میداشت او را بر همه تا نماز اصحاب کند
خود فرمود که یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله یعنی امامت قوم کند آنکس که اعلم باشد بکتاب الله
و خواهد آمد خبری که لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره فیست منزلو رقومی که ابوبکر
در میان باشد آنکه غیر او امامت ایشان کند و همچنین اعلم بود صحابه بسنت رسول صلعم چنانچه در بسیاری
از مواقع رجوع با و میکنند در وقت حاجت او ظاهر میساخت ایشان سنتی که از عینا مبر حفظ
کرده بود و یاد داشت و غیر او کم از صحابه میدانستند و چگونه اینچنین نباشد و حال آنکه مواظبت و مداومت
بصحبت رسول صلعم کرده بود از اول بعثت تا زمان وفات و با وجود صفات مذکور از کی [illegible]
الله بود [illegible] قلت روایات احادیث شده ابوبکر از رسول صلعم بواسطه سرعت وفات و کوتاهی ایام او بود
بعد از رسول صلی الله علیه وسلم و اگر مدت حیات بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم بطول انجامیدی
نقل از و بسیار بودی و اکثر ناقلان حدیث از ابوبکر رض صحابه بودند چون ایشان خود در سماع حدیث
با ابوبکر شریک بودند و از حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بودند بنابرین از ابوبکر نقل کردند اگر چنین نبودی
کسی دیگر ابوبکر محتاج نبودند بآنکه از ابوبکر نقل میکردند بلکه چیزی که از ایشان نبود از وی نقل
کردند از اینجا معلوم شد که سماع از ابوبکر از حضرت صلی الله علیه وسلم بیشتر بود از باقی صحابه بواسطه
مانع مذکور بعدم اهتمام مردم از ایام خلیفه حدیث از وی مروی نشده روایت کرد ابوالقاسم البغوی از میمون
بن مهران که گفت زمانی که خصمان پیش ابوبکر وارد میشدند نظر میکرد در قرآن اگر آن حکم در قرآن
میبافت میان خصمان آنچه از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود و از سنت رسول صلعم
در آن باب حکم میدانست بآن عمل میکرد و اگر بآن عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان سوال
میکرد و میگفت این نوع قضیه پیش آمده میدانید که از رسول صلی الله علیه وسلم حکمی در آن رسیده است
گاه چنین واقع میشد که چند کس متفق اللفظ میگفتند که رسول صلی الله علیه وسلم درین قضیه بفلان طریق
کرد و بعد از آن میگفت حمد و ثنا مر خدا را که این کسان در میان ما هستند که حفظ این قضیه از رسول
صلی الله علیه وسلم کرده اند و اگر در سنت رسول ع چیزی نمییافت اعیان و اشراف و اخیار الناس را
جمع میکرد و با ایشان مشورت مینمود اگر بر یک رای متفق شدند همان حکم میفرمود و اگر مشکل میشد
که از قرآن و یا از سنت نیاید لاحظه میکرد که ابوبکر رض را درین قضیه حکمی هست یا نه اگر او میبافت
آن عمل میکرد و الا رؤس مسلمانان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمودند حکم میکرد و از جمله
آیاتی که دلالت بر خلافت ابوبکر رض میکند این آیت است قل للمخلفین من الاعراب بگو ای محمد

بازماندگان از اعراب و بیرا ستدعون الی قوم اولی باس شدید زود هست که خوانده خواهید
شد بحرب گروهی صاحبان کارزار سخت تقاتلونهم او یسلمون مقاتله کنید با ایشان یا بگذارید ایشان را
یا مسلمان شوند فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کنید دعوت کننده
را بدهد خدا تعالی شما را مزدی نیکو که غنیمت در دنیا و جنت در آخرت است وان تتولوا کما تولیتم
من قبل یعذبکم عذابا الیما و اگر برگردید و پشت بر داعی کنید چنانکه گردیدید پیش ازین در سال
حدیبیه عذاب کند خدا تعالی دردناک مترجم گوید در تفسیر بیضاوی آورده که مخلفون از اعراب قبیله اسلم و
جهینه و مزینه و غفار بودند که با آنحضرت وعده کردند که رفیق آنحضرت صلعم باشند تا آنکه در سال حدیبیه بعد از آن خلاف
وعده کردند با اموال و اهل خود مشغول شدند انتهی روایت ابن ابی حاتم از جویبر که مراد قوم اولی باس
بنو حنیفه بودند و ازین جهت ابن ابی حاتم و ابن قتیبه و غیر ایشان گفتند که این آیت حجت است بر خلافت
صدیق زیرا که وی مردم را بقتال آن قوم خواند و شیخ ابوالحسن الاشعری رحمة الله علیه که امام اهل
و جماعت سنت گفت از ابوالعباس بن شریح شنیدم که خلافت صدیق از قرآن در این آیت است
گفت از بهر آنکه اهل علم اجماع کرده اند برآنکه بعد از نزول این آیت قتالی نبود که خوانده شوند
بازماندگان بغیر خواندن ابوبکر رض مخلفین و دیگر مردمان را بقتال اهل ردت و کسانیکه منع زکوة کردند گفت این
آیت دلیل است بر وجوب خلافت ابوبکر رض و افتراض اطاعتش و زیرا که خدا تعالی خبر داد که اگر
برگردند و فرمان نبرند ایشان را عذاب الیم خواهد بود و ابن کثیر میگوید که هر کس که تفسیر کرده است قوم را با
آنکه اهل فارس و روم اند پس صدیق تجهیز کرده بآن جانب فرستاد و تمامی کار آن جماعت بدست عمر و
عثمان داد و ایشان هر دو فرع صدیق اند پس اگر میگوئی که ممکن است که مراد داعی در آیت رسول الله
یا حضرت علی کرم الله وجهه باشد گوئیم این احتمال ممکن نیست چرا که خدا تعالی فرمود قل لن تتبعونا
و این خبر است بمعنی نهی یعنی بگو ای محمد صلعم مخلفین از اعراب که تابع ما نشوید و با ما بیرون میائید و بنابراین
این جماعت هیچ محاربه خوانده نشدند در حیات رسول الله صلعم اجماعا چنانچه گذشت و اما علی رض را در ایام
خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد اصلا بلکه جمیع مقاتله وی رضی الله عنه جهت طلب امامت
و حقوق خود بود و اما جمعی که بعد حضرت علی رض بودند آن جماعه از جمله ظلمه اند نزد ما و شیعه و امثال ایشان کافر
اند پس معین شد که آن داعی که متابعت او موجب اجر حسن شود و عصیان و نافرمانی او موجب عذاب
الیم گردد یکی از خلفاء ثلاثه است رضی الله عنهم و درین هنگام حقیقت بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه
لازم آمد بهر تقدیر زیرا که حقیقت خلافت عمر و عثمان فرع حقیقت خلافة ابوبکر است بواسطه آنکه

شما را عذابی

خلافت ایشان ظاهر شود و از خلافت و ناشی شده و بدان مترتب است و از جملهٔ آیات دال بر خلافت ابوبکر
قول خدای تعالی است وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات وعده کرده خدای تعالی کسانی را که
ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم که
هر آئینه ایشان را خلیفه و متصرف گرداند در روی زمین مراد این جماعت که خدای تعالی ایشان را وعده
داد مهاجران اند نزد مفسرین چنانچه متصرف گردانند کسانی را که پیش ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل را
که بعد از هلاک قبطیان مصر و شام خلیفه ساخت و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و هر آئینه استوار و ثابت دارد
از برای ایشان پسندیده و مختار ایشان را یعنی اسلام و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا هر آئینه بدل دهد ایشان را بعد از ترس ایشان از دشمنان یعنی لذا ایشان که پرستند
مرا در زمان خلافت و شریک نگردانند بمن چیزی را یعنی جاه و چیزی ایشان از عبادت و توحید باز
ندارد و ابن کثیر گفته که آیت منطبق و مشتمل است بر خلافت صدیق اکبر رض و ابن ابی حاتم در تفسیر خود از
عبد الرحمن بن عبد الحمید المهدی روایت کرده گفت که خلافت ابوبکر رض در قرآن است بقول خدای تعالی وعد
الله الذین آمنوا الآیة و از جملهٔ آیات دال بر خلافت صدیق قول خدای تعالی است للفقراء المهاجرین
یعنی قسمت مال است مر یتیمان و مسکینان و فقرا مهاجران است الی قوله اولئک هم الصادقون یعنی آن گروه
مهاجران راستانند یعنی راست گویانند وجه دلالت .. بر خلافت صدیق آنست که خدای تعالی مهاجران را صادق
خوانده و کسیکه خدای تعالی او را صادق خواند کذب وی هرگز صادر نخواهد بود پس لازم آید در چیزی اتفاق
جمیع مهاجرین و غیرهم اطلاق بر ابوبکر رض کرده او را خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم میخوانند صادق باشد
پس بنا برین مقدمه این آیت نص باشد بر خلافت ابوبکر رض خطیب این دلیل را از ابوبکر بن عیاش نقل کرده
که این استنباط نیکوست چنانچه ابن کثیر تصریح باین معنی کرده و از جملهٔ آیات دال بر خلافت صدیق اکبر
رض قول خدای تعالی اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم
راه کسانیکه انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و صدق و شهادت و صلاحیت امام فخر
الدین رازی گفته این دلیل است بر خلافت ابوبکر رض زیرا که انعمت قبل از این گفتیم که تقدیر چنین است و
خدای تعالی بیان کرده است روایت دیگر که الذین انعمت علیهم چه کسانند و قول خدای تعالی فاولئک مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین یعنی این گروه آن کسانی
اند که انعام کرده الله تعالی بر ایشان از پیغامبران و راستگویان که اول تصدیق انبیا کردند و کشتگان
در راه خدای تعالی سعودگان و راستکاران احوال هیچ شک نیست که سردار صدیقان و رئیس ایشان است

ابوبکر صدیق است معنی چنین باشد که خدا تعالی امر کرد ولکن پیغمبر را بینی که ابوبکر رض و تمام متقین را اتباع نمایند و
ابوبکر اگر ظالم بودی جایز نبودی اقتدای او پس ثابت شد آنچه گفتیم دلالت این آیت بر امامت ابوبکر
و اما النصوص که از رسول صلی الله علیه وسلم وارد شده بسیار است و بعضی از آن تصریح بخلافت ابوبکر
صدیق است و در بعضی دیگر اشارت است این حدیث اول روایت کرد بخاری و مسلم از جبیر بن مطعم رض که گفت
زنی پیش رسول صلعم آمد یعنی بهیجی و آنحضرت او را امر کرد که باز آمی بسوی ما بعد از آن گفت اگر بیایم
شما را نه بینم و این قول او کنایت بود از فوت آنحضرت آنگاه آنحضرت فرمود ان لم تجدنی فأت
ابی بکر یعنی اگر مرا نه بینی نزد ابوبکر رض بیا و ابن عساکر از ابن عباس رض روایت کرد که گفت زنی پیغمبر آمد
و گفت اگر بیایم و شما را نه بینم یعنی بتعریض آنحضرت صلعم بفوت کرد آنگاه رسول فرمود ان جئت
فلم تجدنی فأت ابی بکر فانه الخلیفة من بعدی اگر بیایی و مرا نیابی نزد ابوبکر رض بیا که او خلیفه خواهد
بود بعد از من این حدیث را روایت کرد ابوالقاسم بغوی بسندی حسن بر وجهی که ترمذی گفته است که در
اسناد او کسی متهم بکذب و فسق و غفلت نباشد یعنی راویان او مستور العدالت نباشد نیز باید که تنها
نباشد و از وجهی دیگر مثل این مروی شده باشد و حدیث حجت است همچون صحیح از عبدالله بن عمر رض
گفت از رسول شنیده ام که فرمود یکون خلفی اثنا عشر خلیفة ابوبکر لا یلبث الا قلیلا یعنی بعد
از من دوازده خلیفه خواهند بود و ابوبکر رض درنگ نکند مگر اندکی علماء و ائمه حدیث گفته اند صدر این
حدیث اجماع شده است بر صحت آن که از طرق متعدده وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان روایت
کرده اند و از جمله این طرق آنست که آنحضرت صلعم فرمود لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من
ناواهم علیه اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه این امر اسلام غالب و نصرت می یابد بر هر کسی که
با ایشان دشمنی میکند بر امر خلافت تا دوازده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه عبدالله بن احمد
بسندی صحیح روایت کرده صحیح آنست که اسناد او متصل باشد بنقل عدل ضابط از مثل خود که سالم باشد
از شذوذ و علت و مراد باتصال سند آنست که هیچ جا منقطع نباشد و مراد بعدل آنکه مشهور العدالت و
مراد بضابط حافظ و مستیقظ باشد بسلامت از شذوذ آنکه راوی مخالف روایت نکند و بسلامت
از علت مراد آنست که در حدیث اسباب خفیه غامضه قادحه نباشد و در حدیث صحیح متفاوت است بحسب
قوت شروط و از جمله طرق چنانچه احمد روایت کرد لا یزال هذا الامر صالحا همیشه امر مردم بصلاح
مقرون است لا یزال هذا الامر ماضیا همیشه این امر خلافت روانست یعنی مادام که این دوازده
خلیفه باشند و از جمله طرق مسلم روایت کرده که آنحضرت صلعم فرمود لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا

بعد از من خلیفه ابوبکر خواهد بود

روایت احمد ۱۲

عشر رجلا و از جمله لا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه این ست
سنقمی میشود تا آنکه بگذرد درمیان ایشان دوازده خلیفه و از جمله لا یزال ... الاسلام عزیزا
منیعا الی اثنا عشر خلیفه همیشه اسلام قوی و غالب باشد تا دوازده خلیفه و از جمله روایت بزنبیت
لا یزال امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش و زیاده کرد ابو داود که رسول
صلی الله علیه وسلم چون بمنزل خود بازگشت قریش آمدند و پرسیدند که بعد از خلیفه چه حالت خواهد شد آنحضرت
فرمود ثم یکون الهرج یعنی بعد از آن قتل و فتنها خواهد بود و از جمله روایت ابو داود ست لا یزال
الدین قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم تجتمع علیهم الامة همیشه این دین قائم خواهد
که باشند دوازده کس خلیفه باشند که امت بر جمیع ایشان مجتمع گردد و روایت ابن مسعود رضی الله عنه بسند
حسن که از وی سوال کردند چند خلیفه مالک امر این امت خواهند شد گفت از رسول صلی الله علیه وسلم
پرسیدیم فرمود اثنا عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل یعنی خلیفه دوازده کس خواهند بود مثل عدد نقبای
بنی اسرائیل قاضی عیاض گفت شاید که مراد بدوازده کس که درین حدیث و مانند این مذکور شده است آن باشد که
خواهند بود در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر کسیکه بامر
خلافت قائم شود و این یافته شد در کسانیکه اجتماع کردند جمیع مردم بر آنها تا زمانیکه امر بنی امیه مضطرب گردید
و فتنه در میان واقع شد در ایام ولید ابن یزید این فتنه در میان مردم باقی بود تا آنکه دولت خلفای عباسیه قائم
شد و ستائش باشد امر بنی امیه شیخ الاسلام ابن حجر در فتح الباری که شرح صحیح بخاری ست چنین گفته که
کلام قاضی نیکو سخنانی ست که در حدیث گفته اند و ارجح اقوال ست زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم در
بعضی طرق کلهم یجتمع الناس علیهم مقوی وست و مراد اجتماع الناس از انقیاد و اطاعت بیعت او
ست و کسیکه اجتماع همه مردم بر وی شده است خلفای ثلاثه رضی الله عنهم باز حضرت علی تا زمانیکه امر حکمین واقع
شد در صفین و از آن روز معاویه هم خلیفه اطلاق کردند باز اجتماع مردم بر وی شد در وقت صلح که گذشته
رسول صلی الله علیه وسلم حضرت امام حسن رض از برادر و یزید را رحم و امر حضرت سید الشهدا امام حسین رض
انتظام نیافته قبل از اجتماع جمیع مردم روی شهید شد بار دیگر بر یزید مردم مختلف شدند تا زمانیکه عبدالملک
اجتماع کردند بعد از قتل عبدالله بن زبیر رضی الله عنه باز اجتماع مردم بر چهار پسر عبدالملک شد اول ولید بعد از و
سلیمان بعد از و یزید و بعد از هشام و خلافت عمر بن عبدالعزیز در میان سلیمان و یزید بود چنانچه بعد
از خلفاء راشدین رضی الله عنهم این هفت کس که مذکور شده بودند دوازدهم این جماعت ولید بن یزید بن
عبدالملک بود و هشام بن عبدالملک که عم او بود فوت شد و سبب چهار سال اجتماع مردم بر وی شد باز بر حا

و بدالقتل رسانیدند و فتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شد واقع نشد که بر یک خلیفه اتفاق
نمایند بواسطه فتنه که میان لقبیه بنی امیه شد و در ایام بنی عباس نیز اقصی غرب از تصرف ایشان بنابر
تغلب بعضی اشیاکه سر آمد و بیرون رفت و جمیع بلاد در دست ایشان نماند تا آنکه ایشان را خلیفه گویند بنابر آن
امر خلافت منقطع شد و از وی باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبد الملک میخواندند در جمیع بلاد
شرقی و غربی و یمینی و شمالی که در تحت تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ بلده از بلاد مسلمانان در
بلاد کسی متوالی امر امارت نبود مگر بامر خلیفه و بعضی گفته اند که مراد وجود دوازده خلیفه در جمیع مدت
اسلام تا روز قیامت که عمل بحق نمیکرده باشند اگر چه متوالی و متعاقب یکدیگر نباشد و مؤید و مقوی
است قول ابی الخلد گفت تمام ایشان عمل کنند بهدایت و دین حق از ایشان دو کس باشند از اهل بیت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بنابرین قول مراد بهرج که در حدیث واقع شده فتنه های بزرگ است
و آنچه بعد از وست و حضرت امیر المؤمنین امام حسن و معاویه و عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز
رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که ضم کنیم با ایشان حضرت امام مهدی عباسی از برای آنکه او در
بنی عباس مثل عمر بن عبد العزیز بود در بنی امیه و طاهر عباسی نیز بواسطه عدالت و دو کس
منتظر اند و هنوز پیدا نشده اند یکی از آن دو کس مهدی است زیرا آنکه او از اهل بیت محمد رسول الله است
صلی الله علیه وسلم و بعضی از محدثین حمل کرده اند حدیث سابق را بر کسی که بعد از مهدی بیاید در دلیل ایشان
روایتیست که ثم یلی الامر بعده اثنا عشر رجلا ستة من ولد الحسن و خمسة من ولد
الحسین و آخر من غیرهم یعنی والی امر خلافت شوند بعد از مهدی دوازده مرد شش از ولد حسن و پنج
مرد از اولاد حسین و یکی دیگر از غیر ایشان خواهد بود و کلام در روایت دوازده و همه از اهل بیت که این روایت
واهی معتمد علیه نیست حدیث سوم روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیث حسن است و
ابن ماجه و حاکم گفت حدیث صحیح است از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر امام و پیشوای خود سازید این دو کس که بعد از من اند ابوبکر و عمر روایت
این حدیث کرد طبرانی از حدیث ابو درداء و حاکم از حدیث ابن مسعود رض روایت کردند احمد و ترمذی
و ابن ماجه و ابن حبان و صحیح خواند از حذیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لا ادری ما قدر
بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی ابو بکر و عمر و تمسکوا بهدی عمار و ما حدثکم ابن مسعود
فصدقوه گفت بتحقیق نمیدانم مدت بقای خود را در میان شما پس اقتدا کنید با این دو کس که بعد از من
اند از اصحاب من ابو بکر و عمر رض بسیرت و طریقت ایشان عمل کنید و بوصیت ابن مسعود و سنت خود ... خود

و بتمسک جوئید بهدیه عمار رضی الله عنه

بیان التوربشتی در شرح مصابیح چنین گفته که شیخ ابن اثیر گفته که اراده کنیم از عهد ابن مسعود امر خلافت
زیرا که اول کسی که گواهی داد به صحت و استقامت خلافت ابوبکر و اقامت دلیل بر آن وی گفت چرا
راضی نباشیم برای دنیا کسی که رسول الله راضی شد او را از دین ما و آنچه مقوی این معنی هست مناسبت اول
حدیث و آخر حدیث هست با یکدیگر و اول اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر رض و در حدیث تمسکوا
بعهد ابن مسعود رض پس اگر اراده کنیم از عهد امر خلافت اول و آخر حدیث باهم مربوط میشود و در تعریض
امر خلافت مخرج ازین حدیث نیست حدیث چهارم روایت کرد بخاری و مسلم از ابوسعید
که رسول صلعم خطبه کرد در مرض آنگاه گفت ان الله خیر عبدا بین الدنیا وبین ما عنده فاختار ذلک
العبد ما عند الله فبکی ابوبکر... وقال بل نفدیک بآبائنا وامهاتنا فعجبنا
لبکائه ان یخبر رسول الله صلعم عن عبد خیر فکان رسول الله صلعم هو المخیر وکان ابوبکر اعلمنا فقال رسول الله صلعم ان
من امن الناس علی فی صحبته وماله ابابکر ولو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر
خلیلا ولکن اخوة الاسلام ومودته لا یبقین باب الا سد وفی لفظ لا یبقین فی
المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر وفی اخر لعبد الله بن احمد ابوبکر صاحبی ومونسی فی الغار
سدوا کل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابی بکر وفی اخر البخاری لیس فی الناس احد
امن علی فی نفسه وماله من ابی بکر بن ابی قحافة ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر ولکن
خلة الاسلام افضل سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر وفی
اخر سدوا هذه الابواب الشارعة فی المسجد الا باب ابی بکر وطرقه کثیرة
یعنی مخیر ساخت خدا تعالی بنده را میان دنیا و میان آنچه نزد خدا تعالی است پس اختیار کرد این بنده
چیزی را که نزد خدا تعالی است بعد از آن ابوبکر گریه کرد و گفت بلکه با پدران و مادران خود فدا کنیم
ترا میسازیم پس تعجب کردیم از گریه ابوبکر که رسول صلعم خبر داد از بنده که خدا تعالی مخیر ساخت و نمیدانستیم که مراد
ازین بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده مخیر رسول الله بوده است و ابوبکر رض از ما بهتر دانسته پس
رسول صلعم فرمود از ذل ترین و سخی ترین مردمان بر من در صحبت و مال ابوبکر است و اگر من میگرفتم خلیلی
را یعنی کسیکه احتیاج من اعتماد وی باشد و میدانستم غیر خدا تعالی هر آینه میگرفتم ابوبکر را خلیل خود ولکن میان
ما واو اخوت و صداقت و دوستی اسلام است هیچ دری که از در ها که بر مسجد است مگذارید و همه آنها
بر بندید مگر دری که از جانب ابوبکر است و در لفظی دیگر از بخاری و مسلم باقی مگذارید در مسجد هیچ
خوخه یعنی در کوچک یا دریچه مگر خوخه ابی بکر و در لفظی دیگر از عبد الله بن احمد است ابوبکر مصاحب من

و امین منست در غار سدّ کنید همه خوخهای که در مسجد غیر خوخهٔ ابی بکر و لفظی دیگر از بخاری است
اینست نیست در مردمان کسی کریم‌تر بر من در نفس و مال خود از ابی بکر بن ابی قحافه و اگر
فرا گرفتمی خلیلی را ابو بکر رض را خلیل خود میساختم و لکن خلّت اسلام افضل است مسدود سازید همه
خوخها این مسجد غیر خوخهٔ ابی بکر و در لفظی دیگر از ابن عدی است مسدود سازید درهای این مسجد مگر
دری که از جانب ابو بکر رض است و طرق این حدیث بسیار است و از جملهٔ اینست روایة از حذیفه و انس
و عائشه و ابن عباس و معاویه بن ابی سفیان و علمای رحمهم الله فرموده اند در این حدیث اشارتست بسوی
خلافت صدیق رض زیرا که محتاج است که بمسجد نزدیک باشد چرا که احتیاج مردم باو در مسجد از جهت نماز
و غیر آن بسیار است و بستن همه ابواب امر فرموده الا باب او تا ملازمت و مداومت مسجد دشوار نباشد
حدیث پنجم روایت کرد حاکم و صحیح نمود او را از انس رض که گفت بنو مصطلق مرا فرستادند که از رسول
صلعم سوال کنم اگر صدقات خود را بعد از تو بکدام یک از اصحاب سپاریم آنگاه بخدمت رسول صلعم
آمدم و پرسیدم فرمود که ابو بکر رض را بعد از من تسلیم صدقات بکنید و در این حدیث نیز اشارتست بخلافت
او بواسطه چون خلیفه متولی اخذ ضبط و قبض صدقاتست پس کسی را که رسول صلعم امر فرمود که بعد از من
صدقات باو سپارید لازمست که خلیفه باشد حدیث ششم روایت کرد مسلم از عائشه صدیقه رض که
رسول صلی الله علیه و سلم مرا فرمود اُدعی لی اباک و اخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان
یتمنی متمنٍّ و یقول قائل انا اولی و یابی الله و المؤمنون الا ابا بکر طلب کن برای من
پدر و برادر خود را تا وثیقه بنویسم چرا که خوف است که کسی آرزو نماید آرزو کننده و طلب خلافت
کند و گوید اولی بخلافت منم و حال آنکه راضی نشود خدا تعالی و راضی نشوند مومنان بخلافت کسی مگر
بر ابو بکر رض روایت این حدیث کرده است احمد و غیره از چند طرق و معنا و در بعضی روایات آنکه
عائشه گفت رضی الله عنها که رسول صلعم در مرض موت چنین فرمود اُدعی لی عبد الرحمن بن ابی
بکر حتی اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف علیه احد ثم قال دعه معاذ الله ان یختلف
المؤمنون فی ابی بکر بخوان بسوی من عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از جهت ابو بکر عهد بنویسم که کسی
مخالفت او نکند باز فرمود بگذارید او را ای عائشه رض معاذ الله که مومنان در خلافت ابو بکر رض اختلاف
بکنند روایتی دیگر از عبد الرحمن بن احمد یابی الله و المؤمنون ان یختلف علیک یا ابا بکر
راضی نمیشود خدا تعالی و مومنان با آنکه مخالفت تو کنند ای ابو بکر حدیث هفتم روایت کرد بخاری
و مسلم از ابو موسی اشعری که گفت رسول صلی الله علیه و سلم مریض شد و مرضش سخت شد فرمود آنگاه

فرمود مروا ابابکر فلیصل بالناس یعنی بگوئید ابو بکر رض را بگو تا نماز کند با مردمان بعد ازان عایشه
رض گفت یا رسول الله ابو بکر مردی رقیق القلب است قوت و استطاعت آن ندارد که در جای تو
ایستاده امامت مردم کند در نماز باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که مروا ابابکر فلیصل با
لناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیات رسول الله
امر کنید ای عایشه رض ابو بکر را تا نماز کند با مردم بتحقیق شما مثل صاحبات یوسف اید در فریب دادن
مثل آنها اید و از جنس ایشانید و میخواهید که. بعبیر دیگر من [illegible] در این باب انگاه رسول فرستاد
نزد ابی بکر رسول آمد امر حضرت صلی الله علیه وسلم بوی رسانید بعد ازان ابو بکر رض در حیات رسول
سلم امامت کرده با مردم نماز میگذارد و در روایت دیگر آنکه چون عایشه رض سخن خود را اعادت کرد
دو نوبت دیگر گفت رسول صلی الله علیه وسلم معاودت و مراجعت بقبول او ننمود انگاه عایشه با حفصه
رضی الله عنها گفت که تو رسول صلی الله علیه وسلم را بگو که عمر رضی الله عنه را امر سازد تا آن با مردم نماز گذارد
چون حفصه رضی الله عنها این سخن گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا فرمود یعنی منع ساخت و بمرتبه کمال
غضب فرمود گفت انکن لانتن صواحب یوسف مروا ابابکر و بدانکه
این حدیث متواتر است زیرا که وارد شده است از روایت عایشه صدیقه رضی الله عنها و ابن مسعود و ابن عباس و
عمر و عبد الله بن زمعه و ابن سعید و حضرت علی و حفصه رضی الله عنهم اجمعین و بعضی از طرق این حدیث از
عایشه رض مرویست که گفت درین مراجعت و معاودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم
که امامت قوم بدیگری امر فرماید و غرض من از این کثرت مراجعت و مبالغت این بود که در خاطر من نمی
آمد و قرار نمی گرفت و نمیتوانستم که مردم دوست دارند بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را که در
جای او ایستاده باشد و امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قایم مقام آنحضرت نشود
الا آنکه مردم با وشان نماز کنند و بدانند تا برین خواستم که رسول الله صلی الله علیه وسلم این امر را از ابو بکر رض
باز گرداند و بدیگری رجوع کند و در حدیث ابن ماجه چنین وارد شده که اصحاب امر کرد بنماز و در آن وقت
عمر رض پیش شده نماز گذارد و انگاه رسول صلی الله علیه وسلم نهی کرد و فرمود یابی الله والمسلمون
بامامة ابی بکر یابی الله والمسلمون الا بامامة ابی بکر فصلی بالناس یعنی میشود نمی پسندد خدا و
مسلمانان مگر امامت ابو بکر رض و انتقول کرده ساخت بعد ازان ابو بکر نماز کرد با مردم و در روایت دیگر
از ابن زمعه آمده است که رسول صلعم او را گفت که بیرون رو و ابو بکر رض را بگو تا نماز کند با مردم انگاه بیرون
آمد و در خانه رسول الله عمر رض را گفت نماز با مردم کن و آواز عمر بلند بود چون شروع در نماز کرده تکبیر گفت

پیغامبر صلی الله علیه وسلم آواز او شنید فرمود یأبی الله والمسلمون الا ابا بکر و حدیث ابن عمر نیز
وارد شده که چون عمر رض تکبیر گفت رسول صلعم تکبیر او شنید و سر مبارک بیرون کرد از روی غضب
تمام فرمود این پسر ابو قحافه کجاست پسر ابو قحافه گفته اند در حدیث و اصح ترین دلالتی
بر آنکه صدیق اکبر رض افضل ست از جمیع صحابه رضوان الله عنهم علی الاطلاق و سزاوارترین ایشان بخلافت
و اولیست از ایشان با امامت قال الاشعری رضی الله عنه معلوم شده ببدیهه عقل که رسول صلعم صدیق
رض را فرمود که نماز کند با مردم با آنکه حاضر بودند مهاجرین و انصار با آنکه خود فرموده است یؤم القوم اقرأهم
هم بکتاب الله امامت قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس این امر با امامت دلیل ست بر آنکه صدیق
اعلم از باقی اصحاب بقرآن بود انتهی و بهمین استدلال کرده اند رضی الله عنهم بر آنکه او احق ست بخلافت و از
جمله مستدلین یکی عمر ابن الخطاب ست و در فصل مبایعت کلام گذشت و از آن جمله علی ابن ابی طالب چنانچه
روایت کرده ابن عساکر که فرمود امر کرد رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را که نماز کند با مردم و من
حاضر بودم و غایب نبودم و مرضی بیماری نداشتم پس راضی شدیم از برای خود بکسی که راضی شد رسول
صلعم باو از برای دین ما و علما گفته اند که ابوبکر رض معروف بود باهلیت امامت در زمان رسول صلعم
و روایت کرده احمد و ابو داود و غیر ایشان از سهیل بن سعد که میان بنی عمرو بنی عوف مقاتله و
محاربه بود و این خبر برسول صلعم رسید بعد از نماز ظهر آمد تا مصالحت دهد ایشان را با یکدیگر آنگاه فرمود آن
حضرت صلعم یا بلال اذا حضرت الصلوة ولم آت فمر ابا بکر فلیصل بالناس ای بلال
چون وقت نماز رسید و من نیامده باشم پس ابوبکر رض را بگو تا نماز کند با مردم چون وقت نماز عصر شد
بلال اقامت گفت و ابوبکر با امامت با مردم نماز گذارد و آنچه سابق ذکر شده از آنکه تقدیم ابوبکر در
صلوة چنانکه گفته اند اشارتست یا صریح ست یا حقیقت ست در خلافت وجهش آنست که
مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت امارت و علامت دین ست بر وجهی که مامور به شده از ادای
فرض و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر طرف ساختن بدعتها
و غیر ذلک اما امور دنیویه و تدبیر آن مثلا استیفای اموال و جمع کردن و رسانیدن بمستحقان و دفع
ظلم از مظلومان و مانند آن مقصود بالذات نیست بلکه این امور از جهت آنست که مردم را فراغ خاطر حاصل
شود و بامور دین بپردازند زیرا که این فراغت خاطر در امر معاش منتظم میشود و بر نفس و مال خود ایمن
باشند و حق بصاحبان حق حاصل میشود پس از اینجهت که اصل و عمده دینیه امامت عظمی ست و
مقصود بالذات از نصب امام اقامت آن امور ست پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را رض با امامت

د شیاه

مقدم داشت تا خلافت در امور دنیاویه تا متفرع گردد و بنا بر آنکه امامت که اصل ست از جانب
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بوی رجوع شد اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین نیز در خلافت که فرع آن
امامت ست اجماع کرده برای تمییز وی مفوض ساختند چنانچه قبل ازین مذکور شد روایت کرد
عدی از ابی بکر بن عیاش که گفت هارون رشید را گفتم ای ابوبکر رض مردمان چگونه ابی بکر را استخلاف
مقرر داشتند گفتم ای امیر المومنین سکوت اختیار فرمود خدای و رسول او صلی الله علیه وسلم ساکت شدند
و مومنان ساکت شدند هارون رشید گفت الله ازین قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده کرد و گفت جهل ما
گفتم ای امیر المومنین رسول صلی الله علیه وسلم هشت روز مریض شد و بلال بخدمت وی آمده گفت
کدام اصحاب را امر میسازی که با مردم نماز گذارد و امامت ایشان کند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
ابوبکر رض را تا با مردم نماز گذارد و انگاه در آن هشت روز ابوبکر امامت کرد و در آنوقت وحی علیه السلام
بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل نمیشد پس ساکت شد یعنی هیچ اصحاب نفرمود که امامت کند بواسطه
سکوت خدای تعالی و ساکت شد تا مومنان بواسطه سکوت رسول صلی الله علیه وسلم انگاه هارون رشید این
مستحسن دانسته گفت بارک الله فیک حدیث ششم روایت ابن حبان از سفینه که چون رسول صلی
الله علیه وسلم بنای مسجد میکرد و سنگی را در آن بنا نهاد و با ابوبکر رض گفت که ضع حجرک الی جنب
حجری ثم قال لعمر ضع حجرک الی جنب حجر ابی بکر ثم قال لعثمان ضع حجرک الی جنب حجر عمر
ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی ای ابوبکر سنگ خود را در پهلوی سنگ من نه و باز بعمر رض گفت سنگ
خود را در پهلوی سنگ ابوبکر رض نصب کن باز عثمان رض را گفت که سنگ خود را در پهلوی سنگ عمر رض
انگاه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابو زرعه گفت در اسناد این حدیث قصوری نیست
و حاکم در مستدرک روایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح ست و بیهقی در دلائل نیز روایت
کرده اگر گویی محتمل ست که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان چنانچه بعضی زعم کرده اند بجواب
گوییم احتمال این معنی ندارد بواسطه آنکه عثمان رض درین امر داخل ست و حال آنکه او خارج ست از قبر رسول
صلی الله علیه وسلم و شیخین رضی الله عنهما پس اشارت بقبور نباشد تا آنکه آخر حدیث معنی هؤلاء الخلفاء من بعدی
صریح ست درین که مراد ترتیب خلافت ست حدیث هفتم روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر رض
که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم رایت کانی انزع بدلو بکرة ای بسکون الکاف
علی قلیب ای بیر لم تطو فجاء ابوبکر فنزع ذنوبا ای بفتح المعجمة دلوا مملیة ماء او
ذنوبین نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت

غربًا ای دلوًا عظیمًا فلم ار عبقریًا من الناس یفری فریه ای یعمل عمله حتی روی
الناس و ضربوا بعطن و العطن ما تناخ فیه الابل اذا رویت دیدم در خواب که در ابر چاهی
که می کشیدم آب را از آن چاه به دلو بکره آنگاه ابوبکر رض آمد و دلوی یا دو دلوی کشید که در کشیدنش ضعیفی بود خدای
تعالی او را بیامرزد و ذنوب بفتح ذال معجمه دلوی پر از آب است و وقتیکه خالی شد آنرا ذنوب نمیگویند
بعد از و عمر رض آمد که مردم را آب دهد بعد از آن دلو در دستش منقلب شد بغربی یعنی بدلو عظیم و
من ندیدم از مردان مردی توانا باقوت که عمل کند مثل او آب میکشید تا وقتیکه مردم سیراب شدند و شتران
نیز سیراب شده و در میان آب ایستادند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم است بینا انا نائم
رایتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافه فنزع ذنوبا
او ذنوبین و فی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها
عمر ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر زمانی که در خواب بودم دیدم خود را بر چاهی
که بر آن دلو بود پس کشیدم از آن چاه از آنچه خدا تعالی خواسته بود پس ابن ابی قحافه آمد دلوی کشید و در
کشیدن او ضعفی بود و خدا تعالی بیامرزد ضعف او را باز ابن الخطاب منقلب شد بدلو عظیم و گرفت آنرا
ابن خطاب کشید پس ندیدم از آن مردان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا وقتیکه
مردم و شتران سیراب شدند و در عطن که موضع شتران ایشان است در آمدند ..... و در
روایتی دیگر از بخاری و مسلم بینما انا علی بئر انزع منها اذ جاءنی ابوبکر و عمر فاخذ ابوبکر
الدلو فنزع ذنوبا او ذنوبین و فی نزعه ضعف یغفر الله له ثم اخذ ابن الخطاب من
ید ابی بکر فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس بعطن
بعطن و در روایت دیگر از بخاری و مسلم فلم یزل ینزع حتی تولی الناس و الحوض ینفجر یعنی همیشه
کشید آن دلو را از چاه تا آنکه سیراب شده برگردیدند و آب از حوض بیرون میرفت و در روایتی دیگر
فاتانی ابوبکر فاخذ الدلو من یدی لیروحنی یعنی آنگاه ابوبکر رض آمد و دلو از دست من بگرفت که
مرا راحت دهد و آسوده شوم و در روایت دیگر آمده است رایت الناس اجتمعوا فقام ابوبکر
فنزع ذنوبا او ذنوبین و فی نزعه ضعف الخ یعنی مردان را دیدم که گرد شده بودند آنگاه
ابوبکر رض خواست که یک دلو یا دو دلو بزرگ کشید و در کشیدن او ضعفی بود تا آخر حدیث امام نووی
در کتاب تهذیب چنین آورده است که علما گفته اند که در حدیث اشارتست بخلافت ابوبکر و عمر رضی
الله عنهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام در خلافت عمر شد رضی الله عنه علمای گفته اند در کتب دیگر نیز از

تهذیب چنانچه آورده‌ام که این خواب حضرت رسالت پناه عبارتست از ظهور آثار صالحه و منافع و فواید دینی و دنیاوی که خلیفه اول و ثانی رضی الله عنهما بمردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناه هست که صاحب مرست فرا گرفتند چرا که در بار حال حضرت صلعم قواعد دین را مضبوط ساخته و از داو خود آن قیام نمود کاملترین قیامی بعد از آن ابوبکر رض خلیفه وی شد با مرتدین مقاتله نمود و کار مستاصل ساخت و جمعی دیگر را در دایره اسلام آورد و باز عمر رض بامر خلافت قیام نمود و ظاهر و در دروازه اسلام کشاده گشت اهل اسلام بسیار شدند و تشبیه کرد مسلمانان را بچاهی که در آب حیات و صلاح ایشان هست و تشبیه کرد مسلمانان را بکسی که آب ایشان را ببرون می آورد و جهت و در آنچه فرمود که ابوبکر رضی الله عنه دلو از دست من گرفت که مرا راحت دهد اشارتست بخلافت ابوبکر بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که موت راحتست از آن معنی که چون ابوبکر رضی الله عنه از مشقت و تعب شدت مردم قبول کرد گویا که رسول صلی الله علیه وسلم را از آن مر راحت و آسایش داد و آنچه فرمود که در نزع دلو ابوبکر رض ضعفی بود اخبارست از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت ابوبکر رض و خلافت عمر رض چون بطول انجامید انتفاع مردم بسیار شده و دایره اسلام وسیع گشت بواسطه کثرت فتوح بلاد کفر و بنای شهرها برای اسلام و دفع دینی و فاتر و غیر ذالک و آنچه فرمود که خدا تعالی بیامرزد ابوبکر رض را مقتضی گناهی و نوبت بشان ابوبکر رض لازم نیست که بعد از محمد گناهی سرزد ازو شده باشد رسول صلی الله علیه وسلم طلب مغفرت می کرده بلکه این کلمه در وقتی که اهتمام و اعتنا بشان امری باشد میگویند پس و مثال این کلمه قصور نباشد بلکه بر عظیم شان و رفعت امر وی دلالت میکند رضی الله عنه روایت کرده اند احمد و ابوداود در حضرت سمرة بن جندب که مردی گفت یا رسول الله صلی الله در خواب دیدم که دلوی از آسمان فرود آمده بود آنگاه ابوبکر رضی الله عنه آمد و آنرا گرفت و بیاشامید چندانکه از کثرت شرب پهلوی و اطراف خود کشید باز عثمان آمد همچنان کرد باز علی رض آمد پس آن دلو مرتفع شده چیزی از آن آب بروی ریخت شد **حدیث دهم** روایت کرد ابن عساکر از حفصه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم را گفت هرگاه مریض شدی مقدم میکنی ابوبکر را آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لست انا اقدمه .... ولکن الله قدمه چنین نیست که مقدم داریم ابوبکر رض را لیکن خدا تعالی او را مقدم داشته است **حدیث یازدهم** روایت کرد احمد از سفینه و هم از اصحاب سنن نیز روایت کرده و حدیث صحیح میگفت اخرجه ابن حبان و غیره قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الخلافة ثلاثون عاما ثم یکون بعد ذلک الملک وفی روایة الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا او

گفت از رسول صلی الله علیه وسلم که مدت خلافت سی سال است بعد از آن انتقال میکند بملکی عضوض یعنی
گزنده یعنی بعضی از ایشان بعضی دیگر را علما چنین گفته اند که تا سی سال بعد از پیغامبر صلی الله علیه
وسلم کسی خلافت نکرد مگر خلفای اربعه و حضرت امام حسن رضی الله عنه وجه دلالت این حدیث بر حقیقت
خلافت ابوبکر رضی الله عنه اینکه خلافت از وی در امر دین درین مدت سی سال حق است و آنچه بعد ازین
سی سال حق نیست و درین هنگام قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دلیلی روشن است بر
حقیقت خلافت هر یکی از خلفای اربعه رضی الله عنهم و خلافت ابوبکر رض از انجمله بلکه اصل همه است پس
باین دلیل حقیقت ثابت است و سعد بن جمهان گفت سفینه را گفتند که بنی امیه گمان میدارند که ایشان خلیفه اند
و میگویند که خلافت در میان ایشان هست جواب داد که دروغ گفتند بنو زرقا بلکه ایشان ملوکند از بد
ترین ملوک اگر گویی این خبر که خلافت بعد از من سی سال است منافی خبر سابق است که فرمود بعد از من دوازده
خلیفه خواهند بود گوییم هیچ منافی با خبر سابق ندارد زیرا که الف لام درینجا بیشتر برای کمال
است یعنی خلافت کامله بعد از من سی سال است و آن منحصر است در خلافت خلفای اربعه و خلافت
امام حسن رض مکمل و متمم سی سال است و آنچه درین حدیث سابق است که دوازده خلیفه خواهند بود مراد بان
مطلق خلافت است اعم از آنکه کامل باشد چرا که در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث گذشته
که از جمله دوازده کس یکی یزید بن معاویه است و بر تقدیری که اطلاق خلافت بر وی کنند که کامل نبوده است
و اما توجیه این حدیث نسبت بقول ثانی از اقوال ثلاثه سابقه در معنی حدیث سابق آنست که کمال خلفای
اربعه و حضرت امام حسن را حاصل بود باقی خلفای مذکور را حاصل نشده پس نهایت مرتبه از مراتب کمال
در آن سی سال بود والله اعلم بحقیقة الحال حدیث دوازدهم روایت کرده اند دارقطنی و خطیب و ابن
عساکر از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سألت
الله ان یقدمک ثلاثا فابی علی الا تقدیم ابی بکر از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم سه
کرت که مقدم ترا دارد در هر سه پس اباکرد و راضی نشد مگر تقدیم ابی بکر رضی الله عنه حدیث سیزدهم
روایت کرد ابن سعد از حضرت امام حسن که ابی بکر رض گفت یا رسول الله همیشه در خواب می بینم که تو در
مجالس محل قضا حاجت مردم می آیم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لتکونن من الناس بسبیل تو
خواهی بود از جهت مردمان راهی یعنی خلیفه من خواهی شد و مردم را بتو آمد شد و رجوع خواهد بود و
قدم در مجلس ایشان خواهی نهاد و حاجتهای ایشان گذاری انگاه گفت مثل دو رقم دیدم در سینه خود
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سنتین یعنی خلافت تو دو سال خواهد بود حدیث چهاردهم

یعنی خلافت تو
دو سال خواهد بود

روایت کرد بزار و بیهقی از ابی عبیده بن جراح که امین این امت است که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اول دینکم بدا نبوة ورحمة ثم یکون خلافة ورحمة ثم یکون ملکا وجبریة
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بتحقیق ظاهر شد اول دین شما در حال نبوت و رحمت و از عقب آن
ایام خلافت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک و قهر خواهد بود و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت
ابوبکر رض آنست که رسول ع خلافت و رحمت فرموده پس معنی خلافت ابوبکر رض احق است و لازم آمد
حقیت الخ خلافت خلفاء دیگر هم و آنچه روایت کرد ابن عساکر از ابی بکره که گفت بخدمت عمر رض آمدم و پیش وی قومی
جمعی نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند آنگاه چشم خود بجانب شخصی انداخت که آخر نشسته بود و گفت
چه چیز یافتی در سابق این کتابهای که خواندهٔ آن شخص گفت یافته ام که خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم صدیق او
باشد و روایت کرد ابن عساکر از محمد بن الزبیر که گفت عمر بن عبد العزیز مرا نزد حسن بصری فرستاد
که سوال کنم از وی چیزها آنگاه نزد او آمده گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم مختلف اند که محمد رسول الله ابوبکر رض را
خلیفه خود ساخت یا نه بعد از آن حسن درست نشسته گفت پدر مباد ویرا که درین شک دارد آن خدای
که غیر او خدای نیست که رسول صلی الله علیه وسلم او را خلیفه خود ساخت و اگر او را امر بخلافت نکرده بودی
پس هرگز او زیاده بودی از آنکه حال از دنیا برود و حال آنکه او اعلم بود بخدا و پرهیزگارتر بود از همه صحابه
رضی الله عنهم اجمعین **فصل چهارم آنکه در بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم نص بر**
خلافت ابوبکر رضی الله عنه کرد یا نص بر خلافت او نکرد بدانکه علما را درین اختلاف است و کسی
که تامل و تفکر میکند در احادیثی که قبل ازین مذکور ساختیم از اکثر آن حدیث یافته میشود که رسول صلی الله
علیه وسلم نص ظاهر فرموده است در خلافت او و برین رفته اند بعضی از محدثین و این حق است نزد جمهور اهل سنت
و نزد معتزله و خوارج آنست که رسول صلی الله علیه وسلم نص بر هیچکس نکرده و مؤید و مقوی ایشان است
حدیثی که روایت کرد بزار در مسند خود از حذیفه رض که صحابه گفتند یا رسول الله آیا خلیفه نمیگردانی
کسی را بر ما رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا استخلف علیکم فتعصون خلیفتی ینزل علیکم
العذاب یعنی اگر خلیفه سازم کسی را بر شما پس عاصی شوید بخلیفه من و اطاعت وی نکنید عذاب بر شما
نازل شود و روایت این حدیث کرده است حاکم در مستدرک لیکن در سند او ضعیفی است حدیث
دیگر که بخاری و مسلم روایت کرده اند از عمر رض که گفت در وقتی که زخم خورده بود فرمود که اگر خلیفه
گردانم بر شما بتحقیق خلیفه گردانیده آن کسی را که از من بهتر باشد یعنی ابوبکر را و اگر بگذارم شما را بی خلیفه
بگذارم بر شما بتحقیق گذارده است بر شما کسی که بهتر از من باشد و او بهتر از ابوبکر رض بود یعنی رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود و روایت کردند احمد و بیهقی بسند حسن از حضرت امام حسن رض از حضرت علی رض که در روز جمل گفت
یا ایها الناس بتحقیق رسول صلی الله علیه وسلم هیچ عهدی و وصیتی با ما در باب امارت نفرمود تا آنکه رأی
ما همه برین قرار گرفت که ابو بکر رض را خلیفه سازیم پس ابو بکر باین امر خلافت اقامت نمود و سلام
را برپای داشت و بران ثابت بود تا آنکه او گذشت در وقت رحلت رأی او برین قرار گرفت
که عمر رض را برمردم خلیفه گردانید پس عمر رض بعد از ابو بکر رض امر اسلام را بپای داشت و استقامت
دران نمود تا آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند و حدیثی دیگر که روایت کرد حاکم بسندی صحیح آنکه
حضرت علی رض را گفتند که کسی را برما خلیفه خود نمیگردانی فرمود که چون رسول صلی الله علیه وسلم امر
خلافت معین نساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا تعالی خیر خواسته است بمردمان
خود ایشانرا جمع خواهد کرد بعد از من بر کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از پیغامبر جمع
کرد ایشان را بر بهترین ایشان و حدیثی دیگر که روایت کرد آنرا ابن سعد از علی رض که گفت که چون
رسول صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود ملاحظه امر خود کرده دیدم که رسول صلی الله علیه وسلم مقدم
داشت ابو بکر رض را در صلوة انگاه راضی شدیم با جهت دنیا بر کسی که راضی شده بود رسول خدای
صلی الله علیه وسلم جهت دین ما پس ابو بکر رض را مقدم داشته والی امر خود کردیم و همچنین مؤید قول قائلین
بعدم استخلاف قول بخاری که در تاریخ خود گفته است و استدلال کرده است بر آنکه عمر و عثمان و
علی رض چنین گفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم استخلاف هیچکس نکرد مگر در بیان حدیثی که نقل کرده است
از ابن حبان و از سفینه که رسول صلی الله علیه وسلم با ابو بکر و عمر و عثمان رض گفت هؤلاء الخلفاء
بعدی این سه کس بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری گفت برین حدیث متابعی نیست یعنی
دیگری غیر ازین راوی نیست که روایت کرده باشد انتهی کلامه و قبل ازین گفتیم انتهی کلامه و قبل ازین چنین مذکور
ساختیم که حدیث هؤلاء الخلفاء بعدی صحیح و هیچ منافاتی ندارد و هیچ منافاتی میان قول
بعدم استخلاف چرا که مراد کسی که نفی استخلاف میکند نیست که در وقت وفات تعیین هیچکس نکرد
بخلافت و کسیکه اثبات استخلاف میکند مرادش نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل
ازین نص کرد بر استخلاف اشارت بران کرده و هیچ شک نیست که نص بر استخلاف پیش از آنکه
ایام وفات نزدیک شود احتمال عدم آن راه می یابد اگرچه احتمال بعید باشد و اما نص در وقت وفات
دران احتمال راه نمی یابد و ازین جهت است که جمهور نفی استخلاف در شان عمر و عثمان و علی
کرده اند و مؤید و مقوی این معنی است قول بعضی محققین از متاخرین علمای اصول که گفته اند لم

استخلاف در بیان اقوال

بنص علیها احد که در عبارت قوم واقع شده است که امر خلافت نکرد کسی را تا آنکه نص کند بر کرد
و تا آنکه از حدیثی که بخاری از عثمان رض نقل کرده فراهم توان گرفت که خلافت ابوبکر رض منصوص
علیه بود و آن حدیث بعینه از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان رض روایت کرده و آن
بعینه اینست که گفت مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیعت با آنحضرت نمودم
بخدای سوگند که عصیان او نکردم و دل من با او صاف بی‌غش بود با او ولیکن ازو ندانستم تا
آنکه خدای تعالی او را متوفی ساخت بعد از آن الله تعالی استخلاف کرد ابوبکر رض را بخدای سوگند
که با او عصیان نکردم و غش و کینه با او نداشتم تا آخر حدیث پس تامل کن در قول عثمان رض که گفت
خدای تعالی او را خلیفه گردانید و در شان عمر او را خلیفه ساخت تا بیابی و بر تو روشن شود و دلیل بر آنچه
گفتیم و مذکور ساختیم از نص بر خلافت ابوبکر رض و چون قول عثمان رض درین مقام دلالت میکند
بر نص خلافت ابوبکر رض حدیثی که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری استدلال ازان کرده است
دالست بر عدم نص پس جمع میان قول علما در نص و عدم نص و احتمال کلام عثمان رض بر معنی مؤید
منه و آن صحیح است که ما قبل ازین ذکر کردیم و آن جمله رسول الله صلی الله علیه وسلم با اعلام الهی دانسته است که بعد
ازوی متصدی امر خلافت کیست و مع ذلک مامور نشده بود که نص بر یک شخص معین در وقت
موت است رسا ز و وارد نشده بعضی احادیث ظاهره از وی صلی الله علیه وسلم مگر از جهت آنکه
دلالت کند بر آنکه او با علام الهی دانسته است که خلافت بعد از وی حق ابوبکر است و او با آنمردم اختیار
کرده است چنانچه گذشت و هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم با اعلام الهی دانسته خالی نیست از آنکه
واقع که موافق حق است و در نفس الامر دانسته است یا آنکه امری واقع که مخالف حق است و دانسته
و بهر تقدیر اگر مبایعت غیر ابوبکر رض بر امت واجب بودی هر آینه مبالغه میکرد پیغامبر صلعم در
رسانیدن این امر واجب با امت بطریق اتفی ظاهر درین باب بیان کند که ازو نقل کنند و مشهور
شود در میان امت و بهمه ایشان برسد و چون نقل بچنین نیست با آنکه دواعی نقل بسیار است این
دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نص وارد نشده و اما آنکه توهم کرده اند که اهمال
این امر با امت بوسیله آن بود که میدانست که امت اطاعت و قبول این امر نخواهند کرد و وجوب تبلیغ
از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ساقط نمیسازد چنانکه سائر تکالیف الهی را است میرسانید با آنکه عالم
بود با آنکه اطاعت نمیکنند پس علم رسول صلی الله علیه وسلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمیسازد واجب
وجوب رسانیدن او را و اگر گوئی محتمل است که امر امامت نصیب یک شخص یا دو شخص رسانیده باشد و هم حقی

نقل کرده باشند گوییم این احتمال فائده نمیدهد زیرا که طرق مثل این نوع امری شهرتست با واسطهٔ تعدد و تبلیغ و کثرت مبلغین امر مشهور شود چرا که این امر خلافت امری مهم است و مصالح دین و دنیا باین متعلق است چنانکه گذشت با آنکه در این شهرت تبلیغ و نقل آثار ثقات نیز هست پس شهرت لازم است یا آنکه نقل کرده باشند او در عصری که بعد از عصر رسول صلی الله علیه وسلم تبلیغ آن نص شهرت یافته باطل است بایستی که نقل کنند چنانچه سائر فرائض را نقل کرده اند پس آنکه دواعی و طالبان نقل مهمات دین بسیار اند پس شهرت در هر مقام لازم وجود نص است و چون شهرت نیست نص این معنی که قبل ازین گفتیم که در شان علی و نه در شان غیر او پس اینجا لازم آمد بطلان اکاذیب و افترا که شیعه و غیره ایشان نقل کرده و کاغذهای را بآن سیاه ساختند مثل انت الخلیفة من بعدی یعنی تو بعد از من خلیفه خواهی شد و خبر سلموا علی علی بامرة المومنین سلام کنید بر علی با امارت مومنان و غیر این اخبار چنانکه خواهد آمد زیرا آنچه ایشان نقل کرده اند در اصل وجود ندارد کشته که در اصل وجود ندارد و عدم اشتهار آن بطریق اولی است و اشتهار نباید و حال آنکه منقولات ایشان بدرجه حدیث احادی که حریص بودند بر تفتیش از احوال احادیث و تحقیق آن میرسید چنانکه علم ائمه حدیث متصل شده به بسیاری از احادیث که حکم بضعف ایشان کردند چگونه بسبب عادت جاریست که این جماعت منفرد شوند بعلم صحت این حدیث با آنکه ایشان متصف نشده بر وجهی که هرگز نرسیده اند بصحبت محدثی و نیز چگونه جایز است که این احاد تجهیل کنند ماهران و سابقان حدیث که عمر خود بر آن فانی ساخته اند در رحلت از منازل و سفرهای بعید جهت طلب حدیث و نهایت جهد درین باب کرده اند و بنا برین مقدمات است که عادت مطرده قطعیه حکم کند بکذب با اختلاف جماعتی که زعم کرده اند که نص در زمان علی رضی الله عنه حدیث شد بحدیث احاد کرد و ایشان بخصوصهم صحیح نشده یا آنکه هرگز بصحبت محدثی نرسیده اند و متصف بروایتی نشده اند چنانچه مذکور شد لیکن بطریق خبر آحاد انت منی بمنزلة هارون من موسی یعنی ای امیر المومنین علی رضی الله عنه تو از من بمنزله هارون از موسی علیه السلام و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی کسیکه من یاری کنند وی باشم یاری کننده یعنی علی یاری کننده ولیست وارد شده و جواب و حدیث واضح و مبسوط خواهد آمد هیچ یکی ازین دو حدیث دلالة بر خلافت علی نمیکند نه بسبیل نص و نه باشارت بر آن والا لازم می آید که نسبت خطا بجمیع صحابه رضوان الله علیهم دهیم و نسبت خطا بایشان دادن باطل است زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجتماع بر ضلالت کنند پس اجماع صحابه بر خلاف زعم این مبتدع جاهل

احتمال رفت که تبلیغ کرده باشند و مشهور و منقول نشده باشد ...

... علم حدیث ...

دلیل قاطع ست بر آنکه آنچه ایشان ازین دو حدیث توهم کرده اند مراد نیست بر تقدیر که حدیث
احتمال اینمعنی دارد که ایشان اخذ کرده و دانسته باشند و حال آنکه احتمال ندارد و مهلا چنانچه بیان
خواهد شد پس ظاهر شد که آنچه جماعت بتسوید اوراق خود آن گروه ازین احاد دلالت بر مدعا
ایشان نمیکند و احتمال آنکه درین باب نص غیر آنچه زعم کرده اند بوده باشد و آنرا حضرت علی علیه السلام
یا یکی از مهاجر و انصار رضی الله عنهم آن نیز باطلست زیرا که اگر نص بودی آنکس که عالم بود به
نص البته در روز سقیفه که در باب خلافت سخن میگفتند ایراد آن نص میکرد و ظاهر میساخت چراکه
ظاهر ساختن واجب بود در آنوقت و آنچه ایشان گفته اند که حضرت امیر المومنین میدانست التقیة
کرده اند و آنرا ظاهر نساخت باطل است زیرا که کسیکه اندک چیزی احاطه علمی باحوال اصحاب دارد
میداند که بمجرد ذکر این نص و منازعت در باب امامت هیچ خوفی و دغدغه نبود و چگونه محل خوف
باشد و حال آنکه ابوبکر هم منازعت درین باب میکرد با آنکه از علی کرم الله وجهه اضعف بود در شوکت
و استعداد مردم او و در آنوقت کمتر بود و با اینهمه دلیلی بر آنچه میگفت نیز ننمود و با این حال کسی ایذا او
بیک کلمه نکرد خصوصا آنکه او را بکشتن پس ظاهر شدن بطلان این تقیه میشود که ایشان تمام میکنند
بتخصیص آنکه عالم بود بواقعه حباب بعدم ایذا او بقول یا عمل با آنکه دعوی میکرد و با آن حاجت نبود
و او و قوم او در کمال ضعف بودند نسبت دادن او و بعلی و قوم او رضی الله عنهم میتواند بود که علی
رضی ظاهر ساخته باشد نصی که درشان او وارد شده و اصحاب جمیع با آن نص نکرده و با آن عمل ننموده
باشند این نیز بسبب عادت از مثل اصحاب که باطاعت مر خدا و پیغمبر را از همه چیز دوست و عمل بجد و
دوری از اتباع حظوظ نفسانی ایشان بشریست ممتنع بدلیل عصمت ایشان از اجتماع بر ضلالت
و بدلیل خبر صحیح خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم بهترین قرنها قرن منست باز آنکه زمانی که پهلوی
ایشانست و نیز عشره مبشره در آنوقت همه حاضر بودند و از آن جمله ابوعبیده جراح که امین است
چنانچه از طرق بسیار صحیح شده پس با آنکه ایشان بآن صفات جلیله متصف باشند توهم این میشود
که ترک کرده باشند عمل بروایت امیر المومنین علی رضی بی دلیل راجح که معتمد علیه باشد معاذ الله تجویز
اینمعنی کنند اما نسبت از ایشان بر طرف میشود و در جمیع آنچه نقل کرده اند از قرآن و احکام و جز آن
از مورد بینی میشود تا آنکه اصول و فروع دین همه از ایشان منقول است و مع ذلک نسبت کتمان
و اخفا بحضرت امیر المومنین علی رضی بغایت نقصانست در شان او زیرا که ازین لازم می آید که او
از اشجع نا شیست که منسوب بترس و ظلم میسازند و بنا بر همین توهم بعضی از ملاحده خذلهم الله تعالی بکفر

او کرده اند چنانچه خواهد آمد پس معلوم شد از جمیع آنچه مذکور ساختیم که هیچ نصّے بر امیر المومنین علے
نیست و وارد نشده حتے آنکه اشارتے بآن نشده و اما در باب ابوبکر رض پس نصوص سابقه
مصرح بخلافت او معلوم شد و بر فرض آنکه نص بر و نبوده باشد اما در اجماع صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بر و استغنای از آن نص حاصل میشود چرا که آن اجماع قطعی است و مدلول خبر واحد
ظنی است و اما تخلف جمعی مثل امیر المومنین علے و عباس و زبیر رضی الله عنهم از بیعت در وقت
عقد جواب مستوفی از آن داده ایم قبل ازین حاصل از جواب باز یادتی آنست که ابوبکر رض بعد از بیعت
ببیعت باحضار ایشان کسے فرستاد و بعد از آن که حاضر شدند باصحاب گفت این حضرت امیر المومنین
علی ابن ابیطالب است و بیعت من در گردن او نیست او را مختار ساختم در امر خود و باک جمیع
شما را در بیعتی که با من کرده اید مختار ساختم پس اگر شما بغیر از من بر خلافت کسی را می یابید
من اول خواهم بود که باو بیعت کنم آنگاه حضرت امیر المومنین علے کرم الله وجهه گفت غیر ترا
باین امر شایسته نمیدانم و بیعت ابوبکر رض تمام آنها که مخالفت کرده بودند بعد از امیر المومنین
علی در همان ساعت بیعت کردند **فصل پنجم** در ذکر شبهای شیعه و روافض و امثال
آن و بیان بطلان آن شبهای بادله واضحه ظاهره **شبه اول** آنکه ایشان زعم کرده اند
که رسول الله صلے الله علیه وسلم ابوبکر را رضی الله عنه والی نساخته بر عملے که اقامت قوانین شرع و
سیاست در آن عمل کنند پس این عدم والی نساختن دلالت میکند بر آنکه قوانین شرع و امر سیاست
خوب نمیدانست و هر کس که این عمل خوب نداند امامت او صحیح نیست **جواب این شبه**
آنست که ایشان زعم کرده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را والی بر عمل نساخته باطل است
زیرا که بخاری رح در صحیح خود از حضرت سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غزا کردیم با رسول
صلے الله علیه وسلم در هفت غزا و از لشکرها که نامزد فرمود میفرستاد در نه غزوه بیرون
رفتیم و در آن نه غزوه بیک دفعه ابوبکر رض بر ما امیر المومنین بود و یک دفعه اسامه بن زید رض بر ما امیر
بود و دیگر آنکه رسول الله صلے الله علیه وسلم در سن تسع او را امیر حاج ساخته بمکه معظمه زادها الله
شرفا و تعظیما فرستاد و اما آنکه زعم کرده اند که امر سیاست و قواعد شرع خوب نمیدانست آن
نیز باطل است چرا که امیر المومنین علے رض مقر بود بآنکه ابوبکر رض اشجع صحابه است و دلیل حدیثے که
روایت کرد بزاز در مسند خود از حضرت امیر المومنین علے رض که گفت خبر کنید مرا که اشجع ناس کیست
قوم گفتند اشجع ناس توئی گفت من مبارزت و مقاتله می کنم بکسی مگر آنکه استیفای او از خود از وی

انتم ولیکن خبر کنید مرا که اشجع ناس کیست گفتند نمیدانیم حضرت علی رض فرمود اشجع ناس ابو بکر رض است چه
در روز جنگ بدر از جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم عریشی مرتب کرده بودیم گفتیم کیست
که با آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده باشد و محافظت او کند تا هیچکس از مشرکین
به آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرسد که ضرری برساند پس بخدا سوگند که هیچکس از ما نزدیک رسول
الله صلی الله علیه وسلم نرفت مگر ابو بکر رض که شمشیر خود را از غلاف بیرون کرده بر بالای سر مبارک رسول
الله ایستاده بود و هر کس از مشرکین که بجانب رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را می انداخت ابو بکر رض
او را از آنحضرت صلعم دفع کرد پس ابو بکر رض اشجع ناس باشد و هم حضرت علی رض فرمود که رسول الله صلعم
را دیدم در حالتیکه قریش او را گرفته بودند و کسی او را تلتلت و درشتی میکرد و کسی بعنف کشیده آزار
میکرد و میگفتند توئی که تمام آلهه را یک اله گردانیدی حضرت علی رض فرمود بخدای سوگند که نزدیک رفته
هیچ یک از ما مگر ابو بکر رض که پیش رفته یکی را میزد و دیگری را درشتی میکرد و دیگری را بعنف دور
میکرد و میگفت خدا تعالی هلاک کند شما را اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله آیا میکشید مردی را
که میگوید که پروردگار من خدا تعالی است آنگاه حضرت علی رض بردی که بر بدن مبارک صلی الله علیه وسلم ردای که
ابو بکر رض پوشانیده بود برداشت و گریه بسیار فرمود تا آنکه لحیه مبارک او از آب چشم تر شد بعد
از آن فرمود آیا مومن آل فرعون بهتر بود یا ابو بکر قوم ساکت شدند علی المرتضی رض گفت جواب
نمیدهید بخدای سوگند که ساعتی ابو بکر بهتر است از ایام آل فرعون زیرا که مومن آل فرعون مردی
بود که ایمان خود پنهان میداشت و ابو بکر رضی الله عنه ایمان خود را ظاهر ساخته و آشکارا کرده روایت
کرد بخاری از عروه بن زبیر که گفت عبد الله بن عمرو بن عاص را پرسیدم از اشد ایذای مشرکین برسول الله
صلی الله علیه وسلم کرده بودند چگونه بود و ابو العاص گفت دیدم عقبه بن ابی معیط آمد بر نبی و او در نماز
بود و ردا در گردن مبارک انداخت بسیار پیچید و فشرد آنگاه ابو بکر رض آمد و او را دفع کرده و گفت
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات آیا میکشید مردی را که
میگوید پروردگار من الله تعالی است و حال آنکه آیات ظاهرات و معجزات بسیار آورده است از
پروردگار شما روایت کرد ابن عساکر از علی کرم الله وجهه که فرمود که در روز جنگ بدر ما را گفتند
که آیا نمی بینید ابو بکر صدیق را که در عریش در پهلو است با رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کرد
احمد و ابو یعلی و حاکم از علی المرتضی رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که گفت در روز بدر
مرا و ابو بکر رض را مع احدکما جبریل و مع الآخر میکائیل یعنی با یکی از شما جبرئیل است و با دیگری میکائیل

علیهما السلام و بعضی علمای گفته اند از جمله دلیلی که دلالت دارد بر آنکه ابوبکر رض اشجع است آنست که رسول
صلی الله علیه وسلم اخبار کرده بود حضرت علی رض را که تو بدست ابن ملجم مقتول خواهی شد و بنا برین هرگاه که علی
ابن ملجم لعین را میدید میگفت که کدام وقت سر و روی مرا از خون خواهی کرد و همیشه منتظر میبود که او
قاتل منست چنانچه خواهد آمد ترجمه در آخر این حدیث و لهذا هرگاه که در حربی داخل میشد و خصم خود را میدید
و میدانست که این خصم من نیست او را بر قتل من قدرتی نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراش خود باشد
از خصم اندیشه نمیداشت و اما ابوبکر رض اخبار بقاتل او نشده بود و گاهیکه بحرب داخل میشد نمیدانست که
کشته خواهد شد یا نه هرگاه که کسی بر قتل قاتل خود واقف نیست در حرب مشقت کردن جزع و فزع
و زدن با و میرسد بخلاف کسیکه قاتل خود را میداند و در وقت جنگ گویا بر فراش خود است و الا از
مقاسات و مقابل حرب تفاوتی نیست انتهی و از جمله شجاعت ظاهره ابوبکر رض آنست آنچه در
قتال اهل ردت واقع شد و روایت اسماعیل از عمر رض که چون رسول صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت
فرمود کثیر از عرب مرتد شدند گفتند نماز میگذاریم و زکوة نمیدهیم بنا بران ابوبکر رض بقتال آنجماعت
امر فرمود آنگاه نزد وی آمده گفتم ای خلیفه رسول خدا این مردم را الفت ده باسلام و با ایشان رفق و
مدارا کن چرا که ایشان بمنزله حیوانات وحشی اند ابوبکر رض گفت ای عمر امید نصرت و یاری از تو داشتم حالا که آمده
نزد من بچیزی که در آن خذلان و عدم نصرت است تو در ایام جاهلیت قهار بودی حالا که زمان اسلام
است ضعیف و سست دل میشوی میگوی بچه چیز ایشان را الفت دهم بشعری که انشا کنم و
یا بسحری که افترا کرده ام هیهات هیهات که چیزی مثل اینها بوده باشد رسول صلی الله علیه وسلم از
میان ما رفت و وحی الهی منقطع شد بخدای سوگند که جهاد خواهم کرد با ایشان مادامیکه شمشیر در دست من باشد
اگرچه جهت منع عقالی بوده باشد عمر رض گفت یافتم ابوبکر رضی الله عنه که امر او از من نافذتر بود
و جرات و دلیری از من زیاده بود و در ایام خلافت خود سلوکی نموده بود در امور مردم که بسیاری
از مونات آن بر من آسان شد در وقتی که والی امر شدم پس معلوم شد بآنچه مقرر کردیم از عظم شجاعت
ابوبکر رض در رسول صلی الله علیه وسلم میدانست و همچنان در صحابه کرام رضی الله عنهم نیز شجاعت و ثابت
بود و ابوبکر رض را در کارهای بزرگ میدانستند بنا برین تقدیم از برای امامت عظمی بر ایشان لازم شد
چرا که امامت را این دو امر یعنی بدوام است از باقی امور خصوص در وقت احتیاج بقتال اهل
ردت و غیر ایشان و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابوبکر رض در امور لشکری در حدیث صحیح ثابت
شده است که زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیبیه قرار صلح داد عروة گفت چنین می بینم که مشاوران تو جمعی اند تمام اصحاب شما

بن مسعود الثقفی که از کفار مکه بود ۱۲

خواهم گریخت و ترا خواهیم گذاشت ابوبکر رضی الله عنه از روی خشم استبعاد این سخن نمود و گفت امصص
بظر اللات انحن نفر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کنایه باشد البظر پاره موضع مقطوعه را
معجمه یا گوشت پاره ایست که بعد از آنکه زنان را ختنه میکنند و در فرج ایشان باقی میماند ولات
نام بتی است از بتهای ایشان و عرب این لفظ در معرض ذم میگویند یعنی آن گوشت پاره فرج بت را
بدان کنایه باش آیا ما از وی خواهیم گریخت یا او را خواهیم گذاشت علمای گفته اند که مبالغه ست از ابوبکر
رضی در این سخن بنابر آن گفت که نسبت فرار باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود پس ملاحظه کن که تا
اکبر رضی الله عنه چگونه این سب که نزد یک عرب زیاده ازین سبی نباشد و آن کافر شدید القوت
ابیت و صلابت را که قوت و مردمی و اکبر نیه بود که رسول صلی الله علیه وسلم با او دخول کرد معظم
کرده بود و این شتم مخاطب صاحب او از قوت شوکت او آن کافر اصلا اندیشه را بخاطر خود راه نداد
و آنکه نسبت فرار بجمیع اصحاب کرده بود آیا هیچکدام از ایشان نتوانستند که یک کلمه ضربت او
بگویند بغیر ابوبکر رضی الله عنه که او را باین طریق دشنام داد و اندیشه نمود پس معلوم شد که او اشجع از
باقی اصحاب بود چنانکه گذشت در روایت از علی کرم الله وجهه و از جمله شجاعت ابوبکر نیت قتال
بر مرتدین اجماعی که منع زکوة کردند و عزیمت بر آن کسی را نباشد چنانچه در فصل سوم سیره گذشت
و درین فصل نیز اشارت بآن میباشد و از آنجمله بود قتال با مسیلمه لعین و قوم او بنو حنیفه مرتد که
آیت در شان آن قوم نازل شده چنانچه جمعی از مفسرین که زهری و کلبی از آنجمله است گفته اند
و نیز از آنجمله ثابت ماندن وی بجای خود در وقت مصیبت عظیم که عقول صحابه رضی الله عنهم زائل
شد چنانچه بخاری و غیر او روایت کرده اند که دهشت و حیرتی عظیم روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر مردم استیلا یافته حتی که عمر رضی در اثبات قدم کسی او نمی رسیدی وجود این حال جزم کرد با
آنکه رسول صلعم فوت نشده و شمشیر خود را از غلاف بیرون کرده میگفت هر کس که بگوید رسول
صلی الله علیه وسلم متوفی شده او را گردن خواهم زد تا وقتیکه ابوبکر رضی از منزل خود که در عوالی مدینه
بود بسبب نبی صلی الله علیه وسلم داخل شده بکشف حال برقع از روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت و روی
آنحضرت را بوسه داد صلی الله علیه وسلم و گریه بسیار کرد و بعد از آن بیرون آمد و امیر المومنین عمر رضی را فرمود
که فلان روز نشنیده بودی که آیت نازل شد انک میت و انهم میتون عمر رضی الله عنه
آرام خاطر شد و عمر را از آن سخنی که گفته بود خوش ساخت ، آنکه تمامی ترک آن سخن بجمیع نمود
و بواسطه نعمی و هشتی که او را حاصل بود چون اصحاب علو درشان و رفعت و تقدم ابوبکر رضی الله عنه

خطبه مشتمل بر حمد و ثنا خدا تعالی و صلوة زاکیات بر سرور انبیای خواند گفت اما بعد هر کس که بندگی
میکرد محمد را صلی الله علیه و سلم بتحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از عالم رحلت فرمود و هر کس
که بندگی و پرستش خدا تعالی میکرد و بتحقیق که او زنده است هرگز نمی میرد و این آیت بخواند ق
وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
الآیة و نیست بنده ستوده مگر فرستاده از جانب خدا بتحقیق که گذشته اند پیش از وی فرستادگان
و آیا پس اگر بمیرد این رسول صلی الله علیه و سلم یا کشته شود باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد
میکنید یا مرتدان و بعد از استماع آیت تصدیق کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
رحلت فرموده است و انکار ازین میکردند گویا که بواسطه استیلای دهشت و حیرت این آیت نشنیده
بودند پس بنابرین حدیث معلوم شد که استحکام رای ابوبکر رضی الله عنه از باقی اصحاب زیاده بود و
عقلش از همه کاملتر آنچه روایت کرده اند تمام و ابن عساکر که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که
اتانی جبریل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابا بکر جبرائیل ع نزد من آمد و گفت که خدا تعالی
مامور میسازد ترا آنکه مشورت میکنی با ابابکر در کارهای روایت کرده اند طبرانی و ابونعیم و غیر
ایشان که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم اراده آن فرمود که معاذ رضی الله عنه بجانب یمن روان
سازد و مشورت با بعضی اصحاب که از آنجمله ابوبکر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعید بن حضیر رضی الله
تعالی عنهم اجمعین بود فرمود هر یک از اصحاب بمقتضای رای خود سخن گفتند آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
ما ترای یا معاذ رای تو درین باب چیست یا معاذ گفت رای من آنست که ابوبکر رض هست بعد از آن رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله یکره ان یخطا ابو بکر خدا تعالی مکروه میدارد که خطا صادر شود از
ابی بکر رضی الله عنه روایت کرد طبرانی بسندی که رجال آن ثقات اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان
الله تعالی یکره ان یخطا ابو بکر و این دلیل دیگر است در غایت قوت بر آنکه ابوبکر اکمل اصحاب است
از روی عقل و رای و اعلم ایشان است بلاشک و شبهه پس باین دلائل مذکوره عظیم شجاعت و کمال
عقل و رای و علم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت است که علمای گفته اند که ابوبکر رض در صحبت
رسول ع از زمانی که مسلمان شد تا ایام وفات بود مفارقت از و نکرد و هرگز نه در سفر و نه در حضر مگر آنکه
آنحضرت او را ماذون ساخته باشد در خروج بجهت یا غزوه و در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه
و سلم حضور بود و با او هجرت کرد و عیال و اولاد خود را گذاشت از جهت رغبت او که بخدای و رسول صلی
الله علیه و سلم بود در مواضع بسیار بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم قیام نمود در روز احد و حنین که

مردم همه گریختند او ثبات ورزید آثار خصال حمیده او بسیارست واین کتاب گنجایش آن ندارد واین
صفات آنست که ذکر ساختیم چگونه کسی نسبت عدم شجاعت وعدم ثبات قدم باو کند نعوذ بالله منها ملکه شجاعت
وثبات درو اسوره آثار حمیده وصفات پسندیده او بی نهایت ست **شبهه دوم** آنکه زعم کرده اند
که رسول صلی الله علیه وسلم چون ابوبکر رض را والی ساخته سورت برات را بمکه برده به مردم بخواند در
تا ذی الحول او را عزل کرد وعلی رض را والی ساخته واین دلیل ست بر عدم اهلیت در امر خلافت **جواب**
این شبهه آنست که آنچه ایشان زعم کرده اند که او را عزل فرموده آن نیز باطل ست چرا که علی رض را بعد از
ابوبکر فرستاد که قرارت برات نماید بواسطه آنکه عادت عرب آنست که گاهی از ایشان عهدی میکنند وگاهی
عهدی را برطرف میکنند آن شخص خود متولی آن امر میشود یا یکی از بنی اعمام او وچون فرستادن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه مخصوص بود بقراءه فقط وبهمین مامور شده بود ازین
جهت ابوبکر رض را از امارت حج معزول نساختند وهمان امارت بر حال خود باقی گذاشت وحضرت علی
رض در غیر امر قرارت مامور ابوبکر رض بود با وجود اینحال حضرت علی رض در ایذان و اعلام براءة منفرد
نبود بلکه ابوبکر رض دران امر نیز داخل بود چنانکه در صحیح بخاری روایت کرده است که ابوهریره رضی الله
عنه گفت که ابوبکر فرستاد مرا دران حجت با مردانی در روز نحر در منا همه بودند که بعد ازین سال
هیچ مشرکی حج نکند وطواف بیت الله نکند کسی عریان باسند حمید بن عبدالرحمن نقل کرده این عبارت
که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رض را ردیف ابوبکر ساخت وامر فرمود که اعلام بسورت برات نماید
یعنی چون سورت برات نازل شد کافران را از حج کردن منع شد وابوهریره رض در روز نحر در منا با
اذان کرد ببرات آنکه حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی وطواف نکند در بیت الله هیچ عریان
پس از لکن درین حدیث تا بر تو ظاهر میشود که حضرت علی رض اذان نکرد مگر با مؤذنان ابوبکر رضی الله
عنه واز آنچه بکه مصرح ست با آنچه ما ذکر کرده ایم آنست که زمانی که ابوبکر صدیق رض مؤذنان خود را
عزل نکرد واین عدم عزل وشریک ایشان ساختن با علی رض دران دلیل ست بر آنکه حضرت علی را بیان
مگر جهت وقائعات عرب چنانچه قبل ازین گفتیم نه از جهت عزل ابوبکر واگر چنین نبودی مؤذنان
ابوبکر رض همراه نبودند پس ظاهر وواضح شد با آنچه گفتیم که شیعه وروافض وامثال ایشان را هیچ دلیل
که دلالت کند بر مدعای ایشان غیر کذب وعناد وجهل **شبهه سوم** آنست که میگویند که پیغامبر صلی
الله علیه وسلم در ایام مرض ابوبکر رض را بامامت صلوة امر کرد وباز او را عزل فرمود **جواب این شبهه**
آنکه ادعای معزول شدن ابوبکر رض از امامت صلوة محض کذب وافترای ایشان خذلهم الله تعالی

چرا که در حدیث هشتم از احادیث صحیحه متواتره دال بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه ذکر کرده شد حکم صریح
در آن که باقی بود در امامت تا وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بخاری مرویست از انس رضی
الله عنه که گفت در وقتیکه مسلمانان در نماز بودند در وقت صبح روز دوشنبه ابوبکر صدیق رضی امامت
نماز میکرد رسول صلی الله علیه وسلم پرده که بر در حجرهٔ صدیقه رضی الله عنها بسته بود برداشت نظر مبارکش
بصفوف مسلمانان افتاد و تبسمی فرمود انگاه ابوبکر رضی گمان میکرد که رسول صلی الله علیه وسلم اراده
بیرون آمدن جهت نماز دارد بنابرین میل کرد که در نماز بعقب آید و متصل بشود بصف انس رضی گفت
که مسلمانان عزم کردند که قطع نماز کنند و مفتون شوند در نماز از خوشحالی آنکه پیغامبر را دیدند انگاه
رسول صلی الله علیه وسلم بدست اشارت فرمود که نماز خود را تمام کنید پرده انداخته در حجره داخل
شدند در همان روز وقت چاشت از عالم رحلت فرمود پس تامل کن در حماقت و جهالت این قوم که
با وجود آنکه امامت صلوة ابوبکر رضی بخلافت رسول صلی الله علیه وسلم مجمع علیه است از جانب ما و از
جانب ایشان و انکار این معنی نمیتوان کرد و در دعوی عزل او از امامت باقی حجتی ندارند در
این معنی و این نوع افترای عظیم است و اعظم بهتان بر رسول صلی الله علیه وسلم میشود عاذنا الله منها
لم یصل النبی صلی الله علیه وسلم خلف احد من اصحابه الا خلف ابی بکر از ابوهریره رضی الله عنه غیر
او مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز اقتدا بهیچ یکی از اصحاب نکرده مگر با ابوبکر رضی و در سفر
در یک رکعت نماز اقتدای بعبدالرحمان بن عوف رضی الله عنهما کرده باشد پس بنابرین روایت ابوبکر
رضی مخصوص است باین منقبت عظمی و کرامت کبری شبهه چهارم آنست که زعم کرده اند که ابوبکر رضی امر کرد
سوختن کسی را که گفت مسلمانم و دزدی را بقطع دست امر کرد و میراث جده ندانست پس اینهمه
قدح و قصور اوست در خلافت جواب این شبهه آنست گفتند که قدح و طعن در خلافت او
باطل است چرا که قدح در وقتی میتوان کرد که ثابت شود که او اهلیت اجتهاد ندارد و حال آنکه اینچنین
نیست بلکه او اکابر مجتهدین است و اعلم است علی الاطلاق از جمیع صحابه رضی بدلائل واضحه که از انجمله حدیثی
که بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر رضی در صلح حدیبیه از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که چرا این
عادت مذمومه قبول میکنیم ما در دین خود انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب داد بعد از آن بجانب ابوبکر رضی
آمده سوال کرد که از رسول صلی الله علیه وسلم کرده بود از ابوبکر رضی کرد در جواب عمر رضی همان گفت که
رسول علیه السلام فرموده بود در جواب او بلا زیادت و بی نقصان چنانچه در حاشیه جواب بیان کردیم و از
جمله دلائل حدیثی روایت کرده است ابو القاسم بغوی از ابوبکر رضی در فوائد و ابن عساکر از عائشه صدیقه

که چون رسول علیه السلام وفات کرد در میان عرب نفاق برخاست و عرب مرتد شدند و انصار در سقیفه
جمع شدند و در آن وقت سر نفاق برخاست بر پدر من غمی که نازل شد اگر بر کوه نازل شدی همه خاک
میشدی متفرق میشدی و اختلاف نکردند اصحاب در لفظی مگر آنکه سابق شد پدر من بر همه کس در بیان
آن تفصیل کرد و آنرا جمیعاً گفتند که آیا رسول را کجا دفن کنیم و هیچ کس از صحابه عالم نبودند باین تا
آنکه ابوبکر رضی گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که میگفت ما من نبی یقبض ... الا یدفن تحت
مضجعه الذی مات فیه یعنی هیچ نبی از انبیاء متوفی نشد مگر آنکه دفن کردند او را در همان موضع که
ارواح او قبض شد و اختلاف کردند در میراث او نیز هیچ کس از اصحاب عالم این نبود تا آنکه ابوبکر
رضی گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه
صدقة بتحقیق گروه انبیاء ایم از ما میراث نمی برد آنچه ما گذاشتیم صدقه است یعنی علماء
گفته اند که اول اختلافی که در میان اصحاب رضی واقع شده است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بود
بعضی گفته اند که در مکه دفن میکنیم که مولد و منشاء وی است و بعضی گفته اند که در مسجد دفن میکنیم
و بعضی گفتند که در بقیع و بعضی گفتند که در بیت المقدس که مدفن انبیاست دفن میکنیم تا آنکه ابوبکر
رضی خبر داد از علمی که داشت و ابن زنجویه گفته که این سنتی است که صدیق منفرد است تا از مهاجران
و انصار در این باب همه رجوع باو کردند و ذکر نموده ام قبل از حدیث اتانی جبریل فقال ان الله
یامرک ان تستشیر ابا بکر یعنی جبرئیل آمد مرا پس گفت بتحقیق که الله تعالی امر کند ترا که در امور
مشورت کنی با ابوبکر رضی و حدیث ان الله یکره ان یخطأ ابو بکر یعنی خدا تعالی مکروه میدارد که
از ابوبکر رضی خطا صادر شود و سند این حدیث صحیح است و همچنین گذشت حدیث لا ینبغی لقوم
فیهم ابو بکر و یؤمهم غیره سزاوار نیست مر آن قومی را که ابوبکر رضی در میان ایشان باشد و غیر
او امامت ایشان کند و در اوائل فصل سیوم گذشت انه و عمر کانا یفتیان فی زمن النبی صلی الله
علیه وسلم فتوی میدادند ابوبکر و عمر رضی حالانکه پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم موجود بود و در تهذیب نووی
چنین نقل کرده است که استدلال کرده اند علمای در عظم علم ابوبکر رضی بقول او که گفت بخدا سوگند که
مقاتله میکنم بکسی که فرق میکند از صلوٰة و زکوٰة یعنی در فرضیت و ادای آن شیخ ابو اسحاق استدلال
کرده است باعلمیت ابوبکر رضی از باقی اصحاب و بآنکه تمام توقف کردند در فهمیدن حکم در این مسئله بعد
از آنکه ابوبکر رضی مباحثه با اصحاب رضی الله عنهم در این باب کرد معلوم شد که قول ابوبکر رضی صواب است
رجوع نمودند بقول او رضی الله عنهم اجمعین اگر گوئی که علی کرم الله وجهه بدلیل حدیثی که خواهد آمد

در فضائل علی رض انا مدینة العلم وعلی بابها یعنی من مدینهٔ علمم و علی باب آن مدینه است جواب
گوئیم بعد ازین خواهد آمد که در تحدیث علما طعن کرده اند و بر تقدیر یکه صحیح باشد یا حسن باشد پس ابو بکر رض
محراب آن مدینه است و در روایت دیگر چنین است فمن اراد العلم فلیأت الباب یعنی کسیکه
اراده علم دارد پس وی باید که قصد جانب باب کند و ازین روایت نیز تقاضای محلیت نمیکند چرا
بنا بر سببست که هر دو قصد تحصیل علم میکند بواسطه زیادتی انفتاح و بیان حضرت امیر است نه آنکه از وی فضائل
میشود و از اهل علم حاصل میشود و با آنکه این روایت معارض میکند با تحدیث فردوس انا مدینة العلم
وابو بکر اساسها وعمر حیطانها وعثمان سقفها وعلی بابها یعنی من مدینهٔ علمم و ابو بکر
رض بنیاد و اصل آن مدینه است و عمر رض دیوار آن و عثمان رض سقف آن مدینه است و علی باب آن مدینه است
پس صریح که ابو بکر رض اعلم است از یشان و این هنگام امر بقصد باب که فرموده است بهمان معنی که قبل
ازین گفتیم نه از جهت زیادتی شرف باب است بر ما قبل چرا که معلوم است بالبدیهه که بیرک از اساس
و حیطان و سقف از باب علی است و شاذ است جوابی که بعضی از علمای در روایت کرده علی بابها
از علو است بطریق قراءت هذا صراط علی مستقیم برفع علی و تنوین چنانچه قراءت یعقوب است و روایت کرد
ابن سعد از محمد بن سیرین و او باتفاق جمیع علمای امت رحمهم الله مقدم است در علم تعبیر خواب
بر جمیع معبرین که گفت ابو بکر رض بعد از رسول صلعم در علم التعبیر از همه اصحاب زیاده بود و روایت کردند
دیلمی و ابن عساکر امرت ان اولی الرؤیا ابا بکر یعنی مامور شدیم با آنکه ابو بکر را این امور تاویل
یعنی در تعبیر خواب از جهت بود که ابو بکر در زمان رسول در حضور او تعبیر میکرد و روایت
کرد ابن سعد از ابن شهاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم خوابی دید و قصه آن خواب با ابو بکر
گفت رایت کانی استبقت انا و انت فی درجة فسبقتك بمرقاتین و نصف
یعنی دیدم در خواب که من و تو سبقت میکردیم بالای زینه بالا رفتن آنگاه پیشی گرفتم من بر تو به
دو پایه و نصف پایه ابو بکر گفت یا رسول الله قبض خواهد کرد روح ترا خدا بسوی مغفرت
و رحمت و من زنده خواهم ماند بعد از تو دو سال و نیم همچنین شد که خود تعبیر کرده بود که دو سال
و هفت ماه بود که بعد از رسول الله رحلت فرمود و چنانچه روایت کرد حاکم از ابن عمر و روایت
کرد و سعید بن منصور از عمرو بن شرحبیل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایتنی اردفت
غنما سودا ثم اردفتها غنما بیضا حتی ما تری السود فیها یعنی گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در خواب دیدم که گوسفندان سیاه در پیش میرفتم باز این گوسفندان سفید را در پیش گردانیدم

وگوسفندان سفید از عقب آمدند لیکن گوسفندان سفید بسیار بودند بمرتبه که گوسفندان سیاه
پیدا نبودند آنگاه ابوبکر رض گفت اما گوسفندان سیاه عرب است که مسلمان خواهند شد و بسیار می شوند
واما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان می شوند و کثرت ایشان بمرتبه باشد که عرب مرئی نشوند
از کثرت در میان ایشان بعد از آن رسول صلعم فرمود کذلک عبرها الملک سحرا
همچنین که تو تعبیر این خواب کردی فرشته تعبیر کرد در سحر پس ثابت شد که او مجتهد است پس در
سوزانیدن آن کس عیبی ما ولاحق نمیشود زیرا که آنکه بسوختن او امر فرمود زندیق بود و در
قبول توبه زندیق اختلاف است اما نهی از سوزانیدن که وارد شده میتواند که از نهی او نرسیده
باشد و احتمال دارد که رسیده تاویل کرده باشد بر غیر مثل زندیق و بسیاری از دلائل باشد که چون بمجتهدین
برسد آنرا تاویل کنند بواسطه علمی که ایشان را حاصل شده بدلیل دیگر بخلاف آن و کسیکه جاهل است بتعریف
انکار این معنی مینماید واما آنکه امر بقطع یسار دزد نمود میتواند بود که این امر در مرتبه سوم بوده
باشد از دزدی یسار نه در مرتبه اول چون در دفعت سوم دزدی کرده بنابرین امر بقطع
دست چپ می شده و احتمال آن نیز دارد که خطا از جلاد شده باشد نه از امر و بر تقدیر که
تنزل کنیم و مسلم داریم که ابوبکر رض در مرتبه اول امر بقطع دست یسار فرموده است آیة و السارق
شامل آنچه اذکر کرده است پس محتمل است که اجتهاد او چنین شده باشد که اطلاق آیت بر خود باقی است
و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقطع دست راست تخصیص فرموده در وقت اول از دزدی
آن تخصیص بر سبیل وجوب نبوده بلکه امام درین امر مخیر است و بر فرضیکه اجماع درین مسئله شده باشد
بقطع یمنی محتمل است که این اجماع بعد از آن کرده باشد اگرچه در مثل این حکم اجماع منعقد شود و حالا که
اختلاف است درین چنانچه در اصول کتب مذکور است و اگر گوئی قراءت ابن مسعود که ایمانهما
است در تمیعنی گوئیم احتمال دارد که این قراءت نرسیده باشد و بر جمیع تقادیر هیچ اعتراض بر او متوجه
نمیشود بهیچ وجه از وجوه و از جمله این احتمالات اول خوبست و واقع است بدلیل آنکه مالک روایت
کرده از قاسم بن محمد که مردی کم پا بدست و پای بود و مرد از اهل یمن آمده در منزل ابوبکر رض نزول کرده
و از عامل یمن شکوه کرد که بر من ظلم کرده است داد تا آنکه در آنجا بود و نماز شب میگذارد و عبادت خود را
ظاهر میکرد و بنابر این عبادت ظاهری ابوبکر رض در شان او گفت ما لیلک بلیل سارق یعنی آن
دزد این نیست که تو بر دزدی آمده و این عبادت که تو کردی بشب دزدان نمی ماند اتفاقا درین
اثنا که تمر و در آنجا نبود حلیه از اسماء بنت عمیس که زوجه ابوبکر صدیق رض بود ناپدید شد الخ

انخانه تفحص آن حلیه میکردند و ابن مرو اقطع نیز با ایشان همراه بود و تفحص می نمود و میگفت بار خدایا
تو ظاهر ساز آن کس را که ازین اهل بیت صالح دزدی کرده و مال ایشان را برده انگاه آن حلیه
پیش زرگری ظاهر شد و آن زرگر گفت که این مرد اقطع نزد من آورده و آن اقطع اقرار کرد
و اعتراف نمود که من بزرگر داده ام یا با گواهان باو ثابت شد بنا برین ابوبکر رض فرمود که دست
چپ او قطع نمایند چرا که دست و پای راست او هم بواسطه دزدی بدو دفعه بریده شده بود و ابوبکر
رض گفت بخدای سوگند که دعائی که بر نفس خود کرد بر من سخت تر بود از دزدی وی پس دلیل واضح
شد بر باطل شبه معاندان و اما توقف ابوبکر رض در مسئله جده تا آنکه خبر بوی رسد بسیاق حدیث او
سزاوار است چرا که درین توقف رد اعتراض متعرضین است الخ ردی چنانچه اصحاب سنن اربعه و
مالک از قبیصه روایت کرده اند که جده نزد ابوبکر صدیق رض آمد و سوال میراث خود کرد ابوبکر رض
گفت در کتاب الله تعین میراث تو نیست و در سنت رسول صلی الله علیه وسلم نیز میراث برای تو
بر من ظاهر نیست کیفیت و کمیت آن معلوم نیست حالا برو و لحظه دیگر پیش من بیا تا من از مردمان
سوال کنم انگاه درین باب از اصحاب استفسار نمود و مغیره بن شعبه گفت من درین قضیه نزد رسول خدای
صلعم حاضر بودم که سدس مال بجده عطا فرمود ابوبکر رض گفت کسی دیگر درین قول نیز با تو شریک است گفت محمد بن مسلمه
انگاه محمد بن مسلمه برخاست و مثل آنچه ابن شعبه گفته بود نقل نمود بنا بر آن ابوبکر رض امضای و
انفاذ حکم رسول الله کرده ششم بهره میراث از برای جده مقرر داشت پس در سیاق این کلام تامل
کن تا کمال احتیاط و انصاف صدیق رض بر تو روشن گردد که اول نظر در کتاب الله و در محفوظات
خود از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد و در آنجا چیزی نیافت باز مشورت نمود درین
باب با مسلمانان که آنچه از رسول صلعم درین باب یاد داشته ظاهر سازند پس مغیره آنچه
شنیده بنسبت ظاهر گردانید و باز احتیاطی در حدیث طلب ناقلی دیگر کرد با وجود آنکه در روایت تعدد
شرط نیست پس محمد بن مسلمه رض ظاهر کرد و بعد ازین تحقیق و تفتیش تمام در آن مسئله حکم فرمود و این
حدیث مؤید و مقوی کلامی است که قبل ازین مذکور شد که صدیق زمانیکه خصمان نزد او حاضر
میشدند در مدار حال نظر در قرآن مینمود باز در محفوظات از سنت و اگر نمی یافت خود ازین
دو نمییافت با مسلمانان مشورت میکردی و این قاعده مجتهدین است از ایشان بدیع نیست
که در مدارک احکام و مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد قاسم بن محمد که یک جده
مادری و یکی جده پدری هر دو نزد ابوبکر رض آمدند و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجده

مادری رجوع کرد آنگاه عبد الرحمان بن سهل انصاری گفت میراث پدری که جدی اوست ...
که اگر مرده بودی ابن مورث از وی میراث بردی آنگاه صدیق میراث جده که سدس بود و باشد میان
جدتین قسمت فرمود پس تأمل کن و تدبر فرما که صدیق با کمال رفعت و جلالت از پیچه طریق سخن
شخصی که از وی کوچک بود شنیده رجوع بحق نمود و از وی استکشاف نقص نمود ششم
آنکه زعم کرده اند که عمر رض مذمت ابوبکر رض کرده و کسیکه مثل عمر رض او را مذمت کند لائق خلافت ندارد
جواب این شبه آنست که این زعم محض کذب و افتراست از ایشان زیرا که از عمر رض بثبوت نپیوسته
است که هرگز مذمت ابوبکر رض کرده باشد بلکه آنچه از وی واقع شده آنست که همیشه ثنای ابوبکر
رض کردی و تصریح نموده که او اکمل صحابه است از روی علم و رای و شجاعت چنانچه در قصه
مبایعت و غیر آن مذکور شد چگونه او را مذمت کند و حال آنکه عمر رض بعهد ابوبکر رض متصدی امر
خلافت شد پس اگر ذم او کند پس ذم نفس خود کرده باشد و اگر قدح در خلافت او کند در خلافت
خود کرده و اما انکار کردن عمر بر ابوبکر صدیق رض جهت آن بود که خالد بن ولید مالک بن نویره
را که مسلمان شده بود کشت و نکاح زوجه او کرده در همان شب دخول کرد و قبل از انقضای
عدت و چون عمر رض برین معنی اطلاع یافت با صدیق گفت خالد بن ولید بدین عمل که کرده مستحق
قتل است ابوبکر رض تأمل فرمود پس ابوبکر رض را لازم کرده باشد و الحاق نقصی باو نکرده که در خلافت
او قصوری بوده باشد بلکه از عادت مجتهدین است که در بعضی فروع اجتهادی بر یکدیگر انکار
میکنند چنانچه طریق سلف این بود و این معنی را نقص یکدیگر نمیدانستند با آنکه حق این بود که خالد
را نکشتند چرا که مالک بن نویره را بدین واسطه کشته بود که او از دین مرتد شده بود بعد از وفات
رسول صلی الله علیه وسلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و همه زکوة که گرفته بود با ایشان رد کرد
و در ثانی الحول برادر مالک نزد عمر رض باین معنی اعتراف کرد و این که تزویج زن کرد بنا بر آن بود
که عدت او منقضی شده باشد در همان روز بوضع حمل با آنکه این زن محبوسه بوده باشد نزد مالک
بن نویره بعد از انقضای عدت از ازواج بر عادت جاهلیت و بر هر تقدیر تقوی خالد زیاده
بود که مثل این نوع چیزی که از ادنی مؤمنی صادر نشده که در حق او میکنند و حال آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم او را سیف الله المسلول علی اعدائه خوانده بود و چون حق عدم قتال خالد
است پس اجتهاد ابوبکر رض حق باشد و مؤید و مقوی این معنی است آنکه چون عمر رض متقلد خلافت
گشت هیچ اعتراض بخالد نکرد و درین باب بیک کلمه هرگز متعرض او نشد پیش شد که در ثانی الحول

حقیقت فعل ابوبکر و عمر رض ظاهر بود و الا در وقت استقلال او در خلافت خالد را میگذاشت و
متبع او از خدا تعالی زیاده از آن نبود که مدارا و مداهنت کند با کسی در دین خدای عز و جل
مطعن ششم آنکه عمر رضی الله عنه گفت بیعت ابوبکر رضی الله عنه فلتة بود و لیکن خدا تعالی
شر آنرا نگاه داشت و هر کسی که باز کرد مثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فجاءة کند بکشید او را
بنا برین زعم کرده اند که این گفتن عمر رض قدح و طعن است در حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله
عنه جواب آنچه زعم کرده اند از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر رض دلالت
کند بر آنچه مدعای ایشان است از قدح و شک در خلافت بلکه معنی کلام عمر رض اینست که
می باید که کسی مرتکب اینچنین بیعتی شود اگر ممکن باشد باتفاق و مشاورت بیعت نماید چنانکه
من مرتکب شدم و سالم ماندم بخلاف عادت و این سلامتی من از برکت صحبت او است در
خوف فتنه بود چنانچه گذشت در فصل مبایعت مطعن هفتم آنکه زعم کرده اند شیعه و
روافض که ابوبکر رضی الله عنه بفاطمه رضی الله عنها ظلم کرد که منع میراث از پدر کرده بحدیث
چنانچه انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقة و دلیل او نمیشود زیرا که
در ان احتجاج بخبر واحد است معارضه با آیت و خبر واحد چون مفید ظن است معارضه با آیت مواریث
که مفاد او قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که خیر النساء فاطمه
معصوم بود بنص انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت جز این نیست که میخواهد
خدا تعالی تا ببرد از شما گناه را ای اهل البیت رسول الله و بدلیل حدیث فاطمة بضعة منی تا آخر
یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که فاطمة الزهرا جزو وی است از من و رسول صلی الله علیه
و سلم معصوم است پس فاطمة الزهرا رضی الله عنها نیز معصوم است و چون معصوم است لازم
که در دعوی صادق باشد جواب از ین شبهه اما از اول اینست که ابوبکر رض حکم نکرده است بخبر
واحدی که محتمل خلاف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه و سلم شنید و
آن حکم نزد وی قطعی است مساوی شد با آیت مواریث در قطعیت متن و اما آنکه حمل کرده است
حکم را بر آنچه از حدیث فهمیده است نه بر آیت بنا بر اینست که احتمالاتی که ممکن است بآن راه یابد
در نقل از حضرت صلی الله علیه و سلم منتفی است بقرینه حال و مقام یعنی ابوبکر رض بواسطه
کسی خود را از زبان رسول علیه السلام شنیده احتمالی دیگر غیر این ندارد پس این حدیث نزد ابوبکر رض
دلیل قطعی شد که مخصص این آیت مواریث است و جواب از ثانی اینست که ازواج پیغامبر

از جملهٔ اهل بیت اند معصوم نیستند باتفاق ما پس باقی اهل بیت نیز معصوم نباشند و اما حدیث
بضعة منی صحیح است قطعاً پس لازم عصمت سیدة النساء فاطمة الزهرا نباشد نیز تساوی بعض
با جمله در جمیع احکام لازم نیست بلکه ظاهر آنست که مراد از بضعة منی است یعنی بضعة من
در چیزی که راجع شود بشفقت و نیکی وا! آنکه حضرت فاطمه دعوی کرد که رسول صلی الله علیه
وسلم فدک باو بخشید و تملیک او کرد باین معنی حضرت علی و ام ایمن ادای شهادت کردند بصحت
نرسیده و بر تقدیر وقوع دعوی تملیک شهادت علی و ام ایمن جهت ادای شهادت
نصاب بینه که دو مرد است یا چهار زن باتمام نرسیده بود بنابرین ابوبکر رض در حکم تامل
فرمود با آنکه در قبول شهادت زوج از برای زوجه خلافی میان علمای است و آنکه بیک گواه
و قسم حکم نکرده است بنا بر آنست که بسیاری از علماء برین رفته اند با آنکه بعد از شهادت
یک کس فاطمة الزهرا طلب یمین نکرد و ساکت شد و آنچه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم گواهی داده اند این زعم باطل است با آنکه شهادت فرع و صغیر
مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن امام زین العابدین بن حضرت انجح
الاشجع سید الشهداء امیر المومنین امام حسین رضی الله عنهم له رای ابوبکر را درین باب صواب
دانسته و گفت اگر بجای ابوبکر رض من بودیم حکم میکردیم بهمین طریق که ابوبکر رض کرد و ابوبکر مردی
رحیم بود و مکروه میداشت که تغیر کند چیزی را که رسول صلی الله علیه وسلم گذاشته بود پس حضرت
سیدة النساء فاطمة الزهرا نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده گفت که رسول صلی الله علیه وسلم
فدک بمن عطا فرمود ابوبکر گفت که شاهدی درین باب هست آنگاه علی کرم الله وجهه و ام ایمن گواهی
دادند بعد از آن ابوبکر رض گفت که بشهادت مردی و زنی مستحق این شیء نمیشوی منقول است از ابو
زید حضرت امام محمد باقر که از وی پرسیدند که ابابکر و عمر در حق شما چیزی ظلم کردند گفت بخدای که
فرقان نازل گردانید که وزن حبه خردلی از حق ما نگذاشتند و در حق ما ظلم نکردند تا آنکه زید رضی الله عنه
گفت که اگر مرا افتد این امر نزدیک من بودی حکم میکردیم بانچه ابوبکر رض کرده است و در روایت دارقطنی
که از وی پرسیدند که حضرت علی رض در سهم ذوی القربی بچه طریق عمل کرد و گفت در آن عمل میکرد بطوری
که ابوبکر و عمر رض عمل میکردند و مکروه میداشت که مخالفت ایشان کند و اما عذر فاطمه رضی الله عنها
در طلب میراث با آنکه ابوبکر رض حدیث روایت کرده است که سیدة النساء فاطمه رضی الله عنها برین اعتقاد بود
میراث
که خبر واحد مخصص قرآن نیست چنانچه بعضی گفته اند پس چون عذر ابوبکر رض در منع معلوم کردی

وعذر فاطمه در طلب نیز واضح شد اشکالی که درین باب هست دفع آن بر تو آسان است تامل کن
درین توجیه که امر مهم ضروریست حدیث بخاری در همین مقام چون مشتمل است بر کلمات
نفیسه که دفع شبهات قاصر ازان میشود توضیح آنچه بیان کردیم میکنیم و آن حدیث را بخاری
نقل کرده از زهری رض که گفت مالک بن اوس بن الحدثان البصری مرا چنین خبر داد که عمر بن
الخطاب مرا طلبیده بود بمنزل خود و درین اثنای حاجب او یرفا آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمن
و زبیر و سعد رضی الله عنهم آمده اند و اذن در دخول میطلبند عمر گفت ایشانرا طلب کن انگاه
داخل شدند و من نیز باقی در آنجا درنگ کردم باز همان حاجب آمد گفت علی و عباس رضی الله عنهما
میخواهند پس چون داخل شدند عباس با عمر گفت رضی الله عنهما ای عمر حکم کن میان من و علی رضا را
در آنچیز که خدا تعالی بر رسول صلعم رجوع کرده است از اموال بنی النضیر حضرت امیر المومنین علی
و حضرت عباس رضی الله عنهما منازعت میکردند درین اموال انگاه حضار مجلس گفتند ای
امیر المومنین حکم کن میان ایشان و خلاص کن ایشانرا از یکدیگر عمر رضی الله عنه گفت با رفق و
مهربانی باشید سوال میکنم از شما بآنخدائیکه آسمان و زمین باو قائم است شما میدانید که رسول
فرموده صلی الله علیه وسلم که کسی از ما میراث نمی برد چیزی که از ما میماند صدقه است اصحاب گفتند
این سخن رسول صلی الله علیه وسلم میدانیم باز عمر رض بجانب علی و عباس متوجه شد و گفت سوگند
میدهم شما را بخدا تعالی که میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده است گفتند بلی
میدانیم بعد ازان گفت بیان این امر چنان است که خدا تعالی مخصوص ساخته است رسول خود را
صلی الله علیه وسلم بعطای این مال و هیچکس را با او شریک نساخته است و این آیت بر خواند ما افاء
الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن الله یسلط
رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی آنچه باز گردانید خدا تعالی بر رسول خود
از مال و ملک ایشان و غنیمت وی ساخته پس جاری نساختید بر تحصیل او هیچ اسپی و نه شتری
یعنی پیاده باین حصار آمدید و جنگ بسیار نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و لیکن خدا تعالی
بنصرت خود مسلط میسازد رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزها توانا است
از نصرت پیغامبران و غیر آن باز عمر رض گفت پس این خالص باشد از برای رسول الله صلی الله
علیه وسلم بخدای سوگند چنین نبود که این غنائم بنی النضیر را رسول الله صلی الله علیه وسلم خود بگیرد
و شما را نه دهد یا آنکه دیگری را بر شما اختیار کند بلکه شما را عطای این اموال کرده منقسم ساخت و میان

شما تا آنکه این اموال مخصوص بود از جمله آنها با آنچه دست رسول صلی الله علیه وسلم نفقه یکساله اهل بیت خود را
ازین میداد و باقی را میگرفت و در مصرف مال الله خرج میکرد و در جمیع ایام حیات خود بهمین طریق
عمل مینمود تا زمانیکه از عالم رحلت فرمود و بعد از وی ابوبکر رض گفت من والی بخلافت رسول الله
ام و بهمان طریق که او عمل کرده بود میکنم پس آنرا قبض کرد و عمل کرد در آن با آنچه رسول الله صلی الله علیه
وسلم کرده و شما نیز حاضر بودید و قائل اید که ابوبکر رض درین مال بهمین طریق عمل کرد و خدای تعالی عالم ست با آنکه
او درین امر بطریق راستی و نیکو و متابعت حق عمل میکرد و بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر
شدم دو سال این اموال را گرفتم و حال آنکه خدای تعالی عالم ست با آنکه من درین قول صادقم
و درین امر راشد ام و کار نیکو و متابعت حق بجا آوردم باز شما هر دو نزد من آمدید و سخن شما یکی
بود و متفق بودید باهم دفعه دیگر تو آمدی ای عباس و میگفتید این مال تصرف ما در آور و من
اول حال جواب شما دادم که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است انا معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة میراث کرده نمیشویم آنچه مال داشتیم صدقه است باز در ثانی الحال نزد من آمدید و خواستید
که این اموال را تصرف شما دهم گفتم اگر میخواهید که تسلیم شما کنم عهد و میثاق خدای تعالی بر شما باشد که عمل
کنید بهمین طریق که رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض دران عمل میکردند و بطریقی که من درین مال عمل کردم
بنابرین شرط این اموال را تسلیم شما کردم حالا شما طلب قضای چه چیز از من میکنید و میگوئید که درمیان
شما بچه نوع حکم کنم قسم بآن خدای تعالی که آسمان و زمین بامر او قائم است این حکم که اقرار کرده اید عمل کنید
دران حکمی دیگر نخواهم کرد تا قیامت قائم شود و اگر عاجز آئید از آنچه بهمین طریق تصرف نمائید رد کنید
بمن تا مهم شما را کفایت کنم ازین مال راوی گفت که این حدیث بعروة بن زبیر نقل کردم عروه گفت مالک
بن اوس راست گفت که من شنیدم از عائشه صدیقه رض که گفت ازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم حضرت
عثمان را رض فرستادند نزد ابوبکر رض و ثمن خود طلب کردند از مالی که خدای تعالی بر رسول خود رجوع کرده بود
و من آن ازواج را باز میداشتم ازین طلب و گفتم آیا شما ازین طلب از خدای تعالی نمی ترسید آیا
نمیدانید که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد
من هذا المال میراث برده نمیشویم آنچه گذاشتیم صدقه است و مراد ازین آنست که بقدر نفقه خود بود
و زیاده ازین روا نیست ایشان را آنگاه ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم بآنچیزی که من آنچه خبر
داده ام از آن طلب ساکن شدند و عروه گفت حضرت علی رض غالب بر عباس رض آن صدقه در دست
او بود و بعد از وی در دست امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما بود و بعد وی هم بتصرف خود

متن

باز در دست امیر المومنین حسن رضی الله عنه بود بطریق صدقه رسول صلی الله علیه وسلم در مصرف
خود صرف میکردند و بخاری بسند خود روایت کرده که سیدة النساء فاطمة الزهراء و عباس رضی
الله عنهما نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میراث خود از زمین فدک و خمس خیبر که از رسول الله صلی
الله علیه وسلم مانده بود طلب کردند آنگاه ابوبکر رض گفت که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که
میگفت لا نورث ما ترکناه صدقة انما یاکل آل محمد هذا المال بخدای سوگند که پیوستن
و احسان نمودن بقرابت خود دوست تر تامل کن درین حدیث و حدیث سابق تا معلوم شود حقیقت آنچه ابوبکر
رض درین ماده بتفصیل آورده است بنابر آنکه تنازع امیر المومنین علی و حضرت عباس رض صریح است
و با آنکه ایشان هر دو متفق بودند درین که این مال غیر میراث والا اگر چنین نبودی با هم مخاصمت
نمیکردند چرا که عباس رض را سهم خود بود و حضرت علی را سهم زوجه بطریق میراث و بنزاع احتیاج
نداشتند پس مخاصمت ایشان جهت آن بود که مال صدقات بود و هر یک از ایشان میخواهند که
متولی آن امر شوند لهذا عمر رض اصلاح کرد میان ایشان بعد از آنکه تبیین ساخت از برای ایشان
و تمام حضار مجلس که از اکابر عشره مبشره بودند بحدیث لا نورث ما ترکناه صدقة
حضرت علی و عباس رض قائل شدند و اعتراف نمودند باینکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث
شنیده ایم که آنگاه عمر رض بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست تصرف ایشان داد تا بسنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بسنت ابوبکر رضی الله عنه در آن عمل کنند و ایشان باین طریق قبول کرده
متصرف شدند و نیز عمر رض تبیین ساخت که ابوبکر رض باین طریق عمل نموده و در آن صادق نیک خواه و
تابع حق بوده است و جمیع صحابه رض که حاضر بودند خصوصا حضرت علی و حضرت عباس رض تصدیق وی
نمودند و بعد ازین بیان واضح کرده درین احادیث که مذکور شد سزاوار نیست که هیچکس را شبه
نماند پس اگر تو گمان کنی که هنوز در عدم ارث شبه باقی است گوییم اگر این اعتقاد داشته باشی که این
اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم میشود بر تو از تغلب حضرت علی بر عباس رض در تصرف
جمیع آن بلا مشارکت عباس آنکه اثبات ظلم کنی از جانب علی رض زیرا که بر تقدیر که میراث بوده باشد
عباس رض را حصه معین خواهد بود از آن اموال و هرگاه که معین بوده باشد حضرت علی رض چگونه
جایز داشت که جمیع را تغلب کند بر عباس و از وی تا زمانی وفات متصرف شود و بعد از آن در
دست اولاد او بطنا بعد بطن بوده باشد و در دست بنون عباس هیچ چیز ازین اموال نبوده
باشد و چون جایز نیست و ظلم از حضرت علی رض متصور نیست پس تصرف ایشان درین اموال

مخصوص ایشان را مشارکت نبود عباس اعترافی صحیح صریح ست بر آنکه اموال صدقه است ارث نیست
والا لازم می آید عصیان و ظلم و فسق بر حضرت علی و حال آنکه ایشان اتقی و اطهر و معصوم اند از آنکه
این نوع نسبتی با ایشان توان کرد حاشا ثم حاشا من ذلک بلکه ایشان نزد روافض و نحو هم معصوم
اند و هرگاه از ایشان گناه متصور نیست از این جماعت پس حضرت علی و ذریت او و دخل نداد معلوم
شد که ایشان قائل اند و یقین که این اموال صدقه است میراث نیست و این عین مدعای ماست
و دلیل دیگر برین مدعای آنکه ابوبکر صدیق رض جمیع ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم را منع کرد
از من و مخصوص نبود این منع بحضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا و عباس رضی الله عنهما و اگر
غرض او این بود که ملاحظه جانب کسی کند و بعضی را مخصوص و ممتاز سازد اصلا چیزی از آن
اموال را و عطا نکرد معلوم شد که او برحق متصرف شده است و از ملامت هیچ ملامت کننده
نمی ترسید رضی الله عنه و ایضاً تامل کن در تقریر عمر و علی رض حضار مجلس را بحدیث لا نورث و
تقریر عائشه رض مر امهات مومنین را بهمین حدیث و آنکه هر یک را از ایشان گفت آیا میدانید یعنی شما
نیز علم این حدیث دارید این از عبارت ظاهر شد که ابوبکر رض منفرد نیست بروایت این حدیث بلکه
امهات مومنین و عثمان و عباس و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم اجمعین میدانستند
که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده لیکن منفرد شد ابوبکر بآنکه اول استحضار این حدیث نمود و بعد
از و باقی صحابه باستحضار ابوبکر مستحضر شدند و دانستند که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده اند پس صحابه
رض عمل بر روایت تنها نکرده اند اگرچه همین قدر کافی ست و کمال کفایت دارد بلکه عمل کرده اند بآن
روایت و آنچه منضم شد بآن از افاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس بنا برین تقریر ظاهر شد
حقیقت آنچه ابوبکر رض بآن حکم کرده بهیچ وجه در آن شکی و شبهی نیست و آنکه این حکم حکمی است
که هیچ شائبه تعصبی و حمایتی در آن نیست و کسیکه مخالفت این حکم کند او را و دیگر امر منسوب بخلاف
آن کس یقیناً کاذب و معاند و احمق و جاهل ست و خدای تعالی اهتمامی بشان او و بقول او نمیگرداند و او را
محافظت نخواهد کرد و در هر وادی که خواهد رود هلاک شود و امید که حق تعالی همه را سلامتی از عقل
و دین روزی کند بمنه و کرمه اگر کسی گوید که ابوبکر امهات المومنین را در حجره ها که داشتند بایشان گذاشت
و حال آنکه سزاوار آن بود که صرف فقرا کند چنانچه فدک را صرف فقرا میکرد و دیگر آنکه چگونه
تجویز کردند ابوبکر و عمر رض که ایشان را با رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن کنند که خدای تعالی فرموده
است لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم در نیائید در خانه پیغامبر مگر آنکه اذن

داده شود **و دیگر آنکه** ابو بکر رضی الله عنه چرا شمشیر و استر پیغامبر صلی الله علیه و سلم بحضرت علی داد با آنکه گفته
که این اموال صدقه است و بر حضرت امیر المومنین حلال نیست **و دیگر آنکه** ابو بکر و عمر رضی الله عنهما هر سال ده هزار درم
بعایشه و حفصه میدادند و عطائے این مبلغ بعایشه و حفصه رضی الله عنهما نکرده اند مگر بطریق جا
داری و اختصاص او از باقی ورثه یا بطریق زیادتی از نفقاتی که در ترکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
از مال فدک و غیر آن از برای هر کس ترتیب و تعیین نموده بودند و بر هر تقدیر طریقه اعتدال مرعی نشده
اند **جواب سوال اول** آنکه این حجره های ملک امهات مومنین بود با ایشان اختصاص یافته بقول
خدا تعالی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ یعنی بیارامید ای زنان پیغامبر صلی الله علیه و سلم در خانه های خویش یا
آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در ایام حیات خود منقسم کرده باشد این حجره ها را بازواج خود و بنا برین
اخراج از خانهائی خود تجویز نکرد چنانچه فاطمه رضی الله عنها را مقرر داشت و در همان خانه تجویز اخراج
او نکرد با آنکه مصلحت وقت آن بود که این خانها در دست وی بود و دلیل دیگر آنکه ازواج رسول
صلی الله علیه و سلم در حکم زنانے بودند که عدت ازواج معتده باشند چرا که حرام بود ایشان را بعد
از رسول صلعم تزویج بکسی چنانچه زنانی در عدت ازواج باشند حرام است مر او جب ایشان بکسی نکاح
که امهات مومنین در حکم عدت بوده باشند اخراج ایشان از مسکن جائز نیست بنا برین رسول صلی
الله علیه و سلم فرمود مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَؤُنَةِ عِيَالِي فَهُوَ صَدَقَةٌ آنچه گذاشتیم
بعد از نفقه زنان از متروکات صدقه است صریح است در آنچه گفتیم **جواب سوال**
دوم آنکه حجره عایشه صدیقه رض چون ملک و بود مخصوص بود داد ابو بکر رضی الله عنه و عمر رضی الله
عنهما از و اذن خواستند و صیت کردند که ایشان را در آنجا دفن کنند و بنا برین که عمر رض با آنکه ایام
حیات از عایشه صدیقه خواسته . . وصیت کرد که بعد از موت من باید نوبت دیگر از عایشه
رض رخصت طلب نماید چرا که محتمل است در ایام حیات من از من حیا نموده باشد و رضا نداده باشد
و نیز میگوئیم چنانکه راوی رسول الله صلی الله علیه و سلم در حین حیات قرار گرفته بجز بوده باب
حجرها خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم را اتخاذ آن مسجد که در آن باب همان مصلحت بیند پس
محتمل آنکه ایشان مصلحتی در آن دیده باشند که خود در آنجا مدفون شوند تا دفع ظلم و امثال ایشان
از آن مکان شریف شود و یا صلاح دیگر درین بوده باشد که ما ندانیم یا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را رخصت داده باشد در ایام حیات یا اشارتی بآن کرده باشد و مثل قصه مسجد چنانچه
بآن اشارتی شده و نیز رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارت فرموده است با آنکه مکان ابو بکر و عمر نزد من

نزد کثیر علامت و مکان دار بجنبه علی رض چون آمد بر عمر رضه ربانیکه بر سریر بود پس او گفت رحمک الله
اِنِّیْ کُنْتُ لَاَرْجُوْ اللّٰهَ اَنْ یَّجْعَلَکَ مَعَ صَاحِبَیْکَ لِاَنِّیْ کُنْتُ کَثِیْرًا اَسْمَعُ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ یَقُوْلُ
کُنْتُ اَنَا وَاَبُوْبَکْرٍ وَعُمَرُ وَذَهَبْتُ اَنَا وَاَبُوْبَکْرٍ وَعُمَرُ یعنی رحمت کند خدایتعالی ترا امید آن دارم
که خدا تعالی ترا با رسول الله صلعم و ابوبکر رضه رفیق گرداند زیرا آنکه بسیار شنیدم از رسول صلی الله علیه وسلم که می گفت
بودم من و ابوبکر و عمر رضه و رفتم من و ابوبکر و عمر و من امید میدارم که خدایتعالی رفیق ایشان گرداند و دلیل
دیگر برین جواز آنکه حضرت حسن رضی الله عنه وصیت کرد که مرا در مدفن رسول الله صلی الله علیه وسلم
نزد ایشان دفن کنید انگاه مروان و غیر آن منع کردند اگر جایز نبودی حضرت امام حسن رض تجویز
نکردی پس این جوابی که ایشان از جانب امام حسن جواب میدهند جواب ماست **جواب سوال**
سیوم آنکه ابوبکر رضی الله عنه شمشیر و شتر بطریق صدقه بعلی المرتضی نداده بود بلکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم وصیت کرده باشد و احتمال است که بطریق عاریت باو داده بود یا جهت آن
داده باشد که در جهاد بآن استعانت نماید و از او دیگران استیلا نمودند و بواسطه زیادتی بر خیبر و شجاعت
عظمی و محتمل است که دیگر خریده باشد منتقل شده باشد بحضرت علی کرم الله وجهه یا آنکه صدقه بعلی بر و
حرام نبود اما تردی که در دست خلفا می بود از متروکات صلی الله علیه وسلم نبود بلکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم آنرا بکعب بن زهیر بخشیده بود که قصیده بانت سعاد در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفته بود و معاویه از کعب بن زهیر خریده بود و خلفا را آنرا بمیراث بردند **جواب سوال**
چهارم آنکه تعظیم و حرمت امهات مومنین رضی الله عنهن واجب است و وجوب آن بر امام
بطریق اولی است و این اعتراض وقتی بر ایشان می آید که عایشه و حفصه را از میان سایر امهات مومنین
مخصوص میساختند و حال آنکه اینچنین نبود بلکه ابوبکر و عمر رضه از برای هریکی از امهات مومنین همین قدر
مبلغ تعیین کرده بودند با آنکه امیر المومنین علی رض نیز همین طریق عمل فرمود پس حسب ایشان عتابی
متوجه نشود حاشا ثم حاشا من ذلک بلکه عایشه رضه در ایام خلافت حضرت علی رض طلب زیادتی نمود
و از وی التماس کرد که اخراجات ما باین قدر وفا نمیکند در تعینات ما چیزی زیادتی کن حضرت علی
گفت آنچه ابوبکر و عمر رضه میداده اند بر آن چیزی زیاده نمیکنم و قویترین دلیلی که دلالت بر آن
که حضرت علی رض اعتقاد نداشت که متروکات پیغامبر صلی الله علیه وسلم میراث بوده باشد و ابوبکر و عمر
رض ظلم کرده اند آنست که چون علی رض بمسند خود جلوس فرمود و متروکات پیغامبر صلی الله علیه وسلم
از اراضی فدک و غیره آن تمام در دست او بود تغیر نفرمود و هیچ چیزی را از آنچه ابوبکر و عمر رض کرده بودند

بانت سعاد مطلع قصیده ... در مدح آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام

وهمه آنها را بهمان قاعده قرار داده بود و از جمله اولاد عباس و امهات مومنین هیچ چیز از آن
اموال متروکه متعین نساخت و از جهت فرزندان خود از فاطمة الزهرا بطریق میراث حصه و نصیبی
از ان اموال مقرر نداشت پس حضرت علی رض موافق بوده است باعتقاد ابوبکر و عمر رض درین باب
همچون باقی صحابه رضی الله عنهم تنبیه بدانکه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن معاشر الانبیاء
لا نورث معارضه نمیکند با آن قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد
سلیمان از داود علیهما السلام و این قول ظاهر مناقض قول رسول است ص که فرمود با جماعت پیغامبران
میراث برده نمیشویم و خدا تعالی فرموده است و ورث سلیمان داود و قول رسول الله است پس
بیان این طریق نیست که قول خدا تعالی و ورث سلیمان داود معارض حدیث رسول نیست زیرا که
مراد از وارث سلیمان از داود وارث سلیمان نیست بلکه وارث نبوت و امثال آنست بدلیل
آنکه سلیمان ع م مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر داشت و اگر مراد ازین وارث مال بودی
سلیمان مخصوص نمیشدی بلکه همه برادران تقسیم میکردندی و سوق کلام علمنا منطق
الطیر واوتینا من کل شیء مشعر است بران چرا که معنی آیت که آموخته شدیم گفتار مرغان را
وعطا کرده شدیم هر چیزی که محتاج بودیم بآن و این دلیل ظاهر است بر آنچه گفتیم که مراد وارث سلیمان
نبوة و ملک است بلکه علم است و در چند آیات از آیات قرآنی وارث علم است از آنجمله قول خدا تعالی
است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا یعنی تاخیر کردیم نزول قرآن را از کتب سابقه که
میراث دهیم بندگان برگزیدگان خود را از اول اصحاب تو و کسی که بعد از ایشان باشد از امت تو
از آنجمله فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یعنی از عقب صلحا در آمد پس آیندگان که
میراث گرفتند توریت را یعنی علم آنرا بیاموختند از پدران خود و همچنین حدیث معارضه نیست با
قول خدا تعالی فهب لی من لدنک ولیا یرثنی زیرا که معنی آیت راجع بآنست که زکریا از حقتعالی
استدعای نمود که عطا کن بمن فرزند که متولی امور دین باشد از روی استحقاق میراث علم و امامت
بعد از من پس مراد باین وارث علم است و هرگاه مراد علم بوده باشد معارضه باین حدیث نمیکند و
دلیل بر آنکه مراد از میراث علم است قول خدا تعالی در صدر همین آیت وانی خفت الموالی
من وراءی که حکایت از زکریا میکند که میگفت من میترسم از بنی اعمام و عصبات خود که بعد از من
ضائع سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین مدعا بقیه آیت است ویرث من آل یعقوب یعنی
تا آخر فرزندان ... یعقوب ع نیز میراث برد و آل یعقوب پسران یعقوب اند که نبی بودند صلوات

الله علیهم علی نبینا وارث از ایشان غیر نبوت و علم چیزی دیگر نبود تا آنکه از زکریا علیه السلام کسی
حکایت نکرد که او را مالی بود که طلب ولد از جهت این کرده که از وی میراث مال برد و اگر مسلم داریم که
او را مال بود میگوئیم منوط این معنی را بیان نمیکند زیرا که غرض از ولد احیاء نام ولدست و ذکر
او بعد از وی و کثرت سواد امت و کسیکه طلب ولد از برای چیزی دیگر غیر از نبوت کند بجای آنکه او را
ولد حاصل نشود پس این دلائل واضح شد که مراد از میراث درین آیات مذکوره میراث علم و نبوت است
نه مال و آنچه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که از انبیاء کسی میراث نمی برد مراد ازین میراث مال
ست نه علم است پس این آیت این حدیث معارضه نتوانند کرد والله اعلم بالصواب شبهه ششم
آنکه زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم نص اجمالی کرده در خلافت علی کرم الله وجهه و میگویند که
میدانیم بعلم قطعی که نص جلی ظاهر بوده باشد اگرچه پوشیده باشد آن نص زیرا که عادت رسول الله
صلی الله علیه وسلم این بود که هرگاه که از مدینه بیرون میشد کسی را خلیفه میساخت تا مردم بی رئیس و
حاکم نباشند و هرگاه که در حال حیات بی خلیفه مردم را نمیگذاشتی بعد از وفات بطریق اولی
جواب از این شبهه مبسوط گذشت در فصل چهارم با دلائل آن و از آن جمله جواب این است که رسول صلی
الله علیه وسلم کسی را بعد خلافت معین نساخت زیرا که میدانست که صحابه رضوان الله تعالی عنهم این
امر قیام خواهند نمود و مبادرت بآن خواهند کرد چرا که ایشان معصوم بودند از خطائی که لازم
می آید از عدم قیام ایشان باین امر و ازین جهت بود که بسیاری از احکام که نص نفرموده بر رأی
مجتهدین صحابه مفوض ساخت یا آنکه میگوئیم که عدم نص جلی معلوم است قطعا و یقینا چرا که اگر نص می بود
پنهان کردن ممکن نبودی بر سلسله آنکه خواهند نقل کرد چرا که از ضروریات دین بود و دیگر اگر نص جلی
در باره حضرت علی رض بودی بآن نص منع غیر میکرد چنانکه ابوبکر بآنکه ضعیف بود از علی منع انصار میکرد
بخبر الائمة من قریش و انصار اطاعت او کردند و ترک امامت دیگری کردند بواسطه آن خبر
واحد در امر امامت و در صلابت در دین بمرتبه اعلی بودند بدلیل آنکه نفس و مال خود در راه دین
صرف میکردند و مهاجرت از وطن و اهل خود می نمودند و فرزندان و پدران و برادران خود از جهت
نصرت دین بقتل میرسانیدند و اگر نص جلی بودی چرا حجت نساختند با آنکه هیچکس از مهاجرین
و انصار در وقت نزاع در امامت نمیگفت که چرا در امامت نزاع میکنید و حال آنکه رسول
الله صلی الله علیه وسلم فلانی را باین معین ساخته است اما اصحاب طاعت آن نکردند گوئیم آنکه کسی
این زعم کند یا جاهل و یا گمراه است و یا که ذنب معاند که منکر بدیهیات میشود پس سخن او التفات

نباید کرد و اما حدیثی که بعد ازین خواهد آمد در فضل و فضائل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بر منابر ستایش
و خدا تعالی را حمد و ثنا کرده بعد از آن گفت سوال میکنم و سوگند میدهم بخدا تعالی کسانی را
که حاضر بودند روز خم غدیر که برخیزد و گواهی دهد برای خدا تعالی و برنخیزد از جای خود کسیکه گوید
حاضر داده نشد و یا چنین چیزی ندیده بلکه کسی برخیزد که شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه وسلم
و فهم کرده باشد از کلمات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنگاه هفده صحابه و در روایتی سیزده صحابه
برخاستند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی رض فرمود که آنچه در آن روز شنیدید بگوئید صحابه
حدیثی که بعد ازین خواهد آمد روایت کردند و از جمله آن حدیث این بود من کنت مولاه
فعلی مولاه حضرت علی رض تصدیق آن نمود و فرمود و ما نیز شاهدیم این حدیث بگفت مگر بعد از آنکه
خلافت او منتقل شده بود و غرض او ازین حدیث این بود که مردم بآن متمسک شوند و در
نصرت و معاونت او رغبت گردند نه آنکه باین حدیث اثبات نص خلافت در حق خود کرد
چرا که اگر حضرت علی رض میدانست این حدیث میفرمود در وقتی که مهاجر و انصار در خلافت
سخن میگفتند و دلیل بر آنکه حضرت علی رض این حدیث در ایام خلافت خود نقل فرمود روایت
ابی طفیل ست چنانچه از احمد و بزار ثابت شده که امیر المؤمنین علی رض در عراق مردم را جمع کرد
و گفت سوال میکنم و قسم میدهم بخدا تعالی کسانی را که روز خم غدیر حاضر بودند تا آخر حدیث
چنانچه گذشت شبهه نهم آنکه زعم کرده اند که نص تفضیلی بر خلافت حضرت علی بوده و آن قول
خدا تعالی ست و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض چرا که معنی این آیت این ست که اقربای هم
خویشان میراث برند بعضی از ایشان از بعضی بیکدیگر اولی النسب اند در میراث بردن از
بیگانگان و این آیت عام ست در خلافت و در غیر خلافت و حضرت علی از اقارب رسول الله ست
پس بخلافت اولی از دیگران جواب این شبهه منع عموم آیت ست یعنی این آیت عام نیست
در خلافت و غیر آن بلکه مطلق ست پس در نص خلافت نباشد و فرق بسیار ست میان مطلق و عام
زیرا که عموم مطلق بر سبیل بدلیت و عموم عام بر سبیل عموم ست شبهه دهم آنست که زعم کرده اند
که از جمله نص تفضیلی که مصرح ست بخلافت علی رضی الله عنه قول خدای عز و جل انما ولیکم الله و
رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون ترجمه آیت اینست
که جز این نیست که دوست شما بحقیقت الله تعالی و فرستاده او و آن کسانیکه ایمان آورده اند
آنانیکه برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة که و هم راکعون حال ست از یؤتون یعنی زکوة میدهند

در حالت نماز زکات حرص که در جهان با در ادای زکوة دارند شیعه روافض زعم کرده‌اند
که ولی بمعنی اولی بتصرف است مثل ولی صبی بمعنی دوست و یاری کننده و در بعضی جای هیچ
دیگر غیر این دو معنی ندارد و در این مقام ناصر که یاری دهنده باشد مراد نیست زیرا که نصرت عام
است مر هر مومنی را بنص قرآن که میفرماید والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
یعنی مومنان مردان و زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عام
مر آن جمیع مومنان را پس صحیح نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف بصفت مذکوره پس
متعین است که ولی در آیت بمعنی متصرف در امور باشد و آن امام و اجماع اهل تفسیر منعقد است که
مراد به یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون حضرت علی است و غیر او نیست
زیرا که سبب نزول آیت آنست که سائلی سوال کرد مر علی المرتضی را و علی المرتضی در رکوع بود
آنگاه خاتم خود را بسائل داد و پس آیت نص است در امامت علی رضی الله عنه جواب این شبهه
آنکه جمیع ایشان را میگوییم ممنوع و دلیل برین مدعا ندارد و این قول از ایشان محض بتخمین و
گمان است زیرا که معنی ولی ناصر است و اگر بمعنی اولی بتصرف در امور باشد تکریم لازم می آید
که حضرت علی در زمان حیات رسول الله اولی بتصرف باشد و در بطلان این معنی هیچ شکی نیست
و اما آنکه زعم کرده‌اند که اجماع شده است بر آنکه مراد بالذین آمنوا تا آخر علی است نه ابوبکر آن
نیز کذب یا افتراست چرا که ابوبکر رض داخل است در جمله الذین آمنوا یقیمون الصلوة الخ بواسطه
آنکه چون بصیغه جمع در این آیت کرده است حمل بر واحد کردن مشکل و نزول آیت در حق علی منافی
آن نیست که سائل غیر او باشد در زمانی که جایز است مشارکت ایشان با علی المرتضی در این امر و
اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی است باطل است زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت او
در میان مفسرین ظاهر است بر این مذهب است که این آیت عام است در میان جمیع مومنان موجود
و معنی است آنچه روایت کرده‌اند از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از او سوال کردند
که این آیت در شان حضرت علی نازل شده یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان
و بعضی از مفسران را قولی است در این که مراد بالذین آمنوا الخ ابن السلام و اصحاب اوست و
بعضی دیگر ایشان قولی دارند که مراد عباده بن صامت است که بیزاری جست از همه سوگندان خود
از یهود و عکرمه گفته که حافظ علوم مولای ترجمان قرآن عبد الله بن عباس بود و گفت که آیت
نازل شده است در شان ابوبکر رض پس دعوی اجماع که در این باب کرده‌اند باطل باشد و دلیل دیگر

برآنکه ولی بمعنی ناصر ست نه بمعنی که اگر حمل کنیم بر ایشان زعم کرده اند آیت با قبل و ما بعد خود مناسب
نمیشود زیرا که ما قبل در قول خدای تعالی لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء که ما بعد آیت
بمعنی نصرت ست پس حمل آیت که در میان روایتست بمعنی ناصر کرده لازمست تا اول و آخر
کلام مناسب و ملائم یکدیگر باشد و در معنی نیز خلل نشود و **شبهه پازدهم** زعم کرده اند که جمله
تفضیل مصرح ست بخلافت امیر المومنین علی رض که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتی که از حجة الوداع
بازگشت و رسید بغدیر خم که موضعیست در جحفه که میقات اهل شام ست اصحاب را جمع نمود و گفت
الست اولی بکم من انفسکم آیا من بشما اولی نیستم از نفسهای شما و این را مکرر ساخته سه نوبت
فرمود و صحابه تصدیق کرده گفتند بلی یا رسول الله آنگاه دست علی رض بلند گردانید گفت
**مَن کُنتُ مولاه فعلی مولاه اللهم وَالِ مَن والاه وعادِ مَن عاداه واحبّ من احبه
وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حیث دار**
هر کس که من مولای اویم علی رض مولای اوست بار خدایا نصرت ده کسی را که او نصرت دهد علی رض را
و عداوت کن با کسی که او عداوت کند او را و دوستدار کسی را که او دوست دارد او را و غضب کن
کسی را که او غضب کند او را و نصرت ده کسی را که او نصرت دهد او را و خوار کن کسی را که او
خوار کند او را و حق را با او گردان باشد در هر جای که بوده باشد پس محکم شبهه **روافض**
آنست که معنی مولی متصرفست و هر ولایتی که رسول را صلی الله علیه وسلم بر مومنان هست حضرت
علی رض را نیز هست بدلیل قول رسول صلعم الست اولی بکم من انفسکم و اگر معنی ولی ناصر بودی
احتیاج نبودی که اصحاب را جمع کند جهت اینکار که این دعائی از برای علی کرم الله وجهه چرا که مولی
بمعنی ناصر همه کسی میدانستند و این نوع دعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نفرموده
مگر برای امام معصوم که اطاعت او فرض باشد پس این نص صریح صحیح باشد در خلافت
امیر المومنین علی رضی الله عنه **جواب این شبهه** که قوی ترین شبهه های ایشانست محتاج است
بمقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و رد اقوال اهل سنت و بیان آنکه حدیث صحیح ست و شک در آن نیست
و جمعی کثیر از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بنا بر این روایت کرده اند شانزده صحابه و
در دیگر روایت از احمد منقول که سی صحابه این حدیث را از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده اند
و گواهی داده در ایام خلافت علی کرم الله وجهه زمانی که نزاع بود در خلافت بسیار از اسانید این
حدیث صحیح ست و حسن در قول آنکس که میگوید که این حدیث صحیح نیست [illegible] آن کسی که [illegible]

اینحدیث میکند باینطریق که حضرت علی در آنوقت در یمن بود لعنت البیت نبرا که ثابت شده
که حضرت علی از یمن گشته بود در آنوقت وحج با رسول صلی الله علیه وسلم گذارد وهمچنین قول
دیگر که گفته اند اللهم وال من والاه درین روایت زیادتی ست از قول مردود و موضوع ست لیکن چون
شیعه ازینحدیث زعم کرده اند که دلیل خلافت علی است چند وجه در بیان این حجت تمسک آید تا
جواب کرد اگرچه بطول انجامد از تامل در آن غافل نباشی وجه اول از وجوه آنکه فریق شیعه معترف
اند بر اینکه چیزیکه در استدلال خلافت امامت آن میکنند می باید که این متواتر باشد و حال آنکه
این خبر متواتر نیست بلکه در صحت این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در
صحت آن جمعی اند عدول مرجوع الیهما از ائمه حدیث مثل سجستانی و ابوحاتم رازی و غیر
ایشان پس این حدیث با آنکه از احاد است در صحت آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه باید
ست ایشان نیز از شرائط تواتر در احادیث امامت نمایند و حدیثیکه باتفاق همه صلاحیت حجیت
ندارد و بوسیله عدم تواتر حجت خود ساختند و ارتکاب این معنی ممنوع نیست مگر تناقض سخن کسی
که هیچ چیز از اسباب ترجیح آن نیست وجه دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمیداریم معنی امام
و والی بتصرف ست بلکه معنی او دوست و ناصر ست زیرا که مولی مشترک ست در میان چند معنی
معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب و در همه یک این معنی حقیقت ست و تعیین یکی از
معانی مشترک بی دلیلی که مقتضی آن باشد تحکم محض نیست و تعمیم او در جمیع مفهومها جایز
نیست زیرا که مشترک لفظی ست باینطریق که وضع او متعدد شده بسبب تعدد معانی
پس رد و خلاف ست نزد جمهور اصولیین و علمای عربیت در استعمال فصحا نیز ثابت نیست که عام در
جمیع معانی نیست با آنکه به تعمیم قائل شویم چنانچه مذهب بعضی دیگرست بنا بر آنکه مشترک معنوی باشد باین
طریق که وضع شده باشد از برای قدر مشترک آن قرب معنوی ست و ماخوذ از ولی بفتح واو
وسکون لام بوسیله صدق و بر یکی از معانی مذکوره با وجود این حال درینصورت که از ما نحن فیه
ست تعمیم حاصل نمیشود زیرا که ممتنع ست اراده هر یک از معتق و عتیق و چون این اراده
ممتنع ست متعین اراده بعض ست و حمل او بر ایشان هر دو متفق ایم بر صحت اراده محب بمعنی
دوست چرا که حضرت علی سید محبان ست پس اراده این معنی متعین باشد لا غیر آنکه
مولی بمعنی امام معهود نیست و نیامده نه در لغت و نه در شرع نامرست اما آنکه در لغت نیامده
زیرا که هیچکس از ائمه عربیه ذکر نکرده است که مفعل بمعنی افعل آمده باشد و قول حق ایتیکم ماویکم

المنا هي مولاكم يعني مقر كم يعني جاى قرار گرفتن شما اى كفار نار ست نه چيز ديگر اى لا شيء يعنى اصم
كم واين مبالغه است در نفى نصرت يعنى جاى شما آتش و هيچ دوستى و معاونى ندارید غیر آتش كه
از هم و معاون شما خواهد بود چنانچه در باب مبالغه ميگويند كه گرسنگى ندارد و تشنگى آنچنان است كه
بى زاد و بى توشه است و نيز استعمال لم نيست از آنكه مفعل بمعنى افعل آمده باشد چرا كه استعمال
اولى من كذا ميگويند و همچنين در ربنا فتنا ولى الرحلين مى گويند اما آنكه قبل ازين گفتيم كه از جمله معانى
مولى يكى متصرف در امور است نظر بر وجه ايست كه بعد ازين خواهد آمد يعنى من كنت وليه
ولفظ مولى و استعمال او بمعنى منقول نيست پس غرض رسول الله صلعم از نص بر موالات حضرت على
اجتناب از بغض و دشمنى او ست باين عبارت او فرموده تا دلالت بر شرف على زياده شود
و در صدر حديث نيست اولى بكم ... فرموده ... اهل بيت ... بر قبول ...
از جهت همين مقصد مدعا ساخت و دليل بر آنچه گفتيم آنست كه رسول صلى الله عليه وسلم در ين خطبه
ترغيب بر محبت اهل بيت و تمسك بايشان بر سبيل عموم فرموده باين حديث و بر حضرت على بر سبيل خصوص
ولفظى كه ابتداى حديث بآن فرموده است نيز مشعر باين معنى است و لفظ حديث نزد طبرانى و غير
او بسند صحيح آنست كه در خم غدير در زير درخت چند خطبه فرموده گفت ايها الناس انه
قد نبأنى اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله وانى
لاظن ان يوشك ان ادعى فاجيب فانى مسئول وانكم مسئولون فماذا انتم
قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله خيرا فقال اليس
تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان الجنة حق وناره
حق وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من فى القبور قالوا بلى نشهد
بذلك قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولائى وانا مولى المؤمنين وانا اولى
بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعنى عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ثم قال يا ايها الناس انى فرطكم وانكم واردون على الحوض حوض ما بين بصرى الى
صنعا فيه عدد النجوم قدحان من فضة وانى سائلكم حين تردون على عن الثقلين
فانظروا كيف تخلفونى فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه
بيد الله وطرفه بايديكم فاستمسكوا به ولا تضلوا ولا تبدلوا وعترتى اهل بيتى
فانه نبانى اللطيف الخبير انهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض ... تحقيق
... كه ... و ... است ...

اعراض
بهذا مر ۱۲

سبب
رسن

عمر آن پیغامبرست که قبل از وی بوده است و من چنین گمان میبرم که نزدیک آن رسیده است که
خوانده شوم پس داعی را اجابت کنم به تحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز مسئول خواهید
بود از من بعد از سوال شما چه جواب خواهید گفت آنگاه اصحاب رضی الله عنهم گفتند ادای شهادت
خواهیم نمود که آنچه نازل شده بر تو جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جهد بجا آوردی و موعظه گفتی
خدای تعالی ترا خیر دهد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا گواهی نخواهید داد که نیست معبود بحق
مگر خدای تعالی و آنکه محمد بنده او و فرستاده اوست و آنکه جنت و نار حق است و موت و بعث حق
است و آنکه روز قیامت خواهد آمد هیچ شبهه و شکی در آن نیست و مردمان از قبر انگیخته خواهند شد
و صحابه گفتند بلی بجمیع مذکورات شاهدیم و گواهی خواهیم داد و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود بار خدایا گواه باش باز فرمود یا ایها الناس به تحقیق خدای تعالی ناصر من است و من ناصر مومنانم
و اولی بایشانم از نفسهای ایشان آگه باش هر کرا ناصر وی ام علی ناصر ویست بار خدایا دوست دار
هر کسی که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی که علی را دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس من به تحقیق پیشتر
خواهم گرفت بر شما در ورود حوض و شما خواهید نمود بر من و حاضر خواهید شد و عرض حوض من زیاده
خواهد بود و زیادتی از عرض ما بین بصری و صنعا و در آن حوض بعدد ستاره ها قدحها
خواهد بود و زمانی که بر من وارد شوید بر حوض سوال خواهم کرد شما را از ثقلین که بعد از
من در رسیدن این هر دو و تعظیم آن چه نوع بسلوک خواهید کرد و ثقل اکبر کتاب الله و آن حبلی ست که
یک طرف او بید قدرت الله تعالی و طرف دیگر بدستهای شماست آنرا نگاه دارید و تمسک جوئید تا آن
گمراه نشوید و هیچ چیز بدل آن نکنید و یکی از دعوت ظاهر اهل البیت عترت من است و به تحقیق که خبر داد
مرا خدای تعالی که عالم خفیات و جلیات امور است آنکه کتاب الله تعالی و اهل بیت من انقضای نمی یابند
و از هم جدا نمیشوند یعنی زائل نمیشوند حکم تعظیم و تمسک ایشان هر دو مادامی که دنیا باقیست تا آنکه
برسند بر حوض و نیز دلیلی بر آنکه مراد از امر بموالات حضرت امیر المومنین علی اجتناب از بغض و عداوت
آنحضرت رسول صلی الله علیه وسلم است که حافظ شمس الدین جزری رض روایت کرده که بعد از
خطبه خواندن رسول صلی الله علیه وسلم و سبب ورود این حدیث آن بود که بعضی از اصحاب رض که در
امیر المومنین علی رض بجانب یمن رفته بودند سخنی نسبت حضرت امیر المومنین گفته بودند چون رسول
صلعم از حج فارغ شده اراده فرمود که تنبیه کند مردمان را بر قدر و مرتبه علی رض و رد کند بر آن کسی
در باب وی سخنی گفته بود و بعضی بریده چنانچه بخاری روایت کرده است که بریده در ملازمت حضرت علی

بجانب یمن رفته واز علی رض ناخوشی دیده وآنرا نزد رسول الله رسانید رسول الله از آن حکایت متغیر
شد و فرمود ای بریده آیا من مومنان را اولی نیستم از ایشان بنفسهای خود بریده گفت بلی یا رسول الله
انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و اما روایت بریده که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تقع یا بریدة فی علی فان علیاً منی وانا منه وهو ولیکم بعدی
یعنی مذمت حضرت علی مکن ای بریده که حضرت علی ع از من است و من از ویم و او ولی شما ست بعد
از من پس سند این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از رواة او اجلح است اگرچه ابن معین او را ثقه و شیعه
لیکن غیر ابن معین حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بوده است و بر تقدیر صحت احتمال دارد
که بالمعنی نقل کرده باشد بر حسب اعتقاد خود و بر فرض اگر بلفظ روایت کرده متعین تاویل آن
بر لایقی خاص نظیر آن قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اقضاکم علی با آنکه اگرچه احتمال تاویل نداشته
باشد اجماع بر حقیت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم درین هنگام حاکم است بحقیت خلافت
ابوبکر رض و بطلان خلافت علی عقب موت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که از اجماع عام قطعی
حاصل شود و از خبر واحد ظن حاصل میشود و درمیان قطعی و ظنی اصلاً تعارض نیست بلکه بالقطعی میباید کرد
و ظنی را طرح میبایند با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب معتبر نیست چنانچه گذشت پس استدلال باطل باشد
وجه سیوم از وجوه رد آنکه مسلم داشتیم که مولی بمعنی اولی باشد لیکن مسلم نمیداریم که
اولی بامامت باشد بلکه بمعنی اولی باتباع و قرب باو است مثل قول خدا تعالی ان اولی الناس
بابراهیم للذین اتبعوه یعنی اقرب یا احق الناس باتباع دین ابراهیم آن کسانی اند که پیروی کردند
او را و هیچ دلیلی قاطع یا ظاهر بر نفی این احتمال درین حدیث نیست بلکه این احتمال واقع همین معنی است
چرا که ابوبکر و عمر خود بعلی مولای مومنین گفته اند **وجه چهارم** آنکه ایضاً بر تقدیر یکه مسلم داریم که معنی او
بامامت است لیکن نمیداریم که امامت در حال باشد و الا لازم می آید که با وجود رسول الله صلی الله
علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی امام باشد و این باطل است پس مراد امامت فی مآل خواهد بود
درین حدیث و وقت مآل ساخته پس درین هنگام مراد وقتی است که بیعت او یافته شود و مردم او را بیعت
کنند و بنابرین منافاتی میان خلافت حضرت علی و تقدیم خلفاء ثلاثه رض بر خلافت وی نیست
زیرا که عقد با جماع اصحاب رض از علی رض ثابت شده با وجود اخباری که مصرح است بخلافت ابوبکر
پس از افضلیت علی بر متقدمین او هیچ گونه بطلان امامت غیر لازم نمی آید چنانچه قبل ازین
گذشت که اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند بر صحت امامت مفضول با وجود فاضل بدلیل اجماع

ایشان بر خلافت عثمان رض یا آنکه اختلاف کرده اند در فضیلت عثمان رض بر حضرت علی رض اگرچه اکثر اهل
برین اند که عثمان افضل ست از علی المرتضی چنانچه بیان این مسئله خواهد آمد و از سفیان ثوری بصحت
رسیده که گفت کسیکه زعم کند که حضرت علی احق و اولی بود بامامت از شیخین حکم کرده ست بتخطئهٔ
شیخین و خطای جمیع مهاجرین و انصار رضی الله عنهم و هر کس که حکم بتخطای مهاجرین و انصار کند گمان
این ندارم که عملی از اعمال او بآسمان رفع کند و اینکلام امام نووی از سفیان ثوری رحمهما الله تعالی
نقل کرده و گفته اینکلام سفیان با آنکه حسن اعتقاد او نسبت حضرت امیر المومنین علی مشهور و
معروف ست و از بیان مستغنی در روایت کرده زید بن حبان که سفیان ثوری رحمه الله در اوائل
حال اجتهاد او مثل اصحاب او بود و از اهل کوفه که علی رض را بر ابوبکر و عمر رض تفضیل میداد و لیکن چون
که ببصره رفت از رای اول رجوع نمود و تفضیل میداد ابوبکر و عمر را بر علی رضی الله عنهم اجمعین
وجه پنجم آنکه این حدیث اگر نص بر امامت علی بودی چگونه در وقت قرار که محتاج الیه بود حضرت
علی و عباس رض و غیر ایشان از اصحاب هیچکس این حدیث را حجت نساختند و اظهار این معنی نکردند و آنکه علی رض
در ایام خلافت خود حجت ساختند اصحاب این مذکور ساخت و استشهاد از ایشان نمود چنانچه در جواب
شبه هشتم گذشت پس ساکت شدن حضرت علی رض از احتجاج باین حدیث تا زمان خلافت خود
دلیل قاطع ست نزد کسی که اندک فهم و عقلے دارد و از کلمهٔ الحق بیت منکشف می نماید زیرا که علی رض عالم بود
با آنکه در حدیث نصی در باب خلافت او بعد فوت رسول الله صلعم نیست نصی در باب خلافت هما و نشد
در شان دو تن دیگری چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله
عنهما از خانه از نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم . در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مطولاً مذکور ست مر بیان
در آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت رحلت از دنیا نص بر امامت هیچکس از اصحاب نفرموده و بعد
از تامل بحدیث هر عاقل میداند که من کنت مولاه نص در امامت علی رض نیست و الا محتاج نبودند
حضرت علی و حضرت عباس مراجعت برسول الله صلعم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشره
رسول الله صلعم عباس آن علامت دیده با حضرت علی رض گفت بیا تا از حضرت رسول الله صلے الله
علیه وسلم سوال کنیم که اگر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که کیست از
وی التماس کنیم تا در حق ما وصیت فرماید حضرت علی رض در جواب گفت بخدای سوگند که اگر سوال
کنیم از خلافت و ما را از آن منع کند مردم بعد از حضرت بما نخواهند داد و ما از رسول صلے الله علیه
وسلم این سوال نمیکنیم و دنیا نمی طلبیم با آنکه آنحضرت صلعم از روز غدیر خم تا ایام مرض موت رسول الله

صلی الله علیه وسلم قریب یک و ماه بیشتر گذشته بود و تجویز نسیان برین تمام اصحاب که خبر روز غدیر خم
شنیده بودند و حال آنکه ایشان از اهل ذکاوت و فطنت و عدم تفریط و غفلت بودند در آنچه از
رسول الله صلی الله علیه وسلم میشنیدند محال عادت است و هر عاقل به بداهت عقل میداند که اصحاب
را رضی الله عنهم درین باب نسیان و تفریط واقع نشده بود و در حال بیعت ابوبکر مذکور این حدیث
بوده اند و عالم بمعنی اینحدیث نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلعم روزی دیگر بعد از روز خم غدیر
خطبه خوانده و درباره ابوبکر رض حدیثی که بعد ازین در فضائل او در حدیث یکصد و سیوم
خواهد آمد بیان فرموده در آن نظر کرده در معنی آن تامل کن و نیز بعد ازین در آیت چهارم که در
فضائل اهلبیت مذکور شده حدیثی خواهد آمد که رسول الله در مرض موت ترغیب بر مودت
و محبت و اتباع اهلبیت فرموده و در بعضی از احادیث است که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
بآن تکلم فرمود اخلفونی فی اهل بیتی یعنی محبت و ملازمت و تابع اهل بیت من باشید و ملاحظه
بجانب من عبید ایزد این بود این در شان اهلبیت فرموده و فرق میان وصیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم در شان اهلبیت و میان خلافت بسیار است و زعم شیعه و روافض که اصحاب رضی الله
عنهم اجمعین باین نص عالم بودند و طاعت نکردند عناد و مکابره باطل است چنانچه مبسوطاً بیان
کردیم و آنچه که حضرت علی رض بنا بر تقیه ترک خلافت و ترک استدلال باینحدیث کرد آن نیز کذب
و افترا است بدلائلی که گذشت مبسوطاً و از جمله آن دلائل یکی این بود که حضرت علی را شوکت و
حشمت در میان قوم خود بود با کثرت شوکت و شجاعت که داشت احتیاج تقیه نداشت
از کسی نمیترسید و ابوبکر رض را شوکت و کثرت نمیداشت الا از کسی نمیترسید زیرا که انصار گفتند
از ما امیری و از شما امیری بحدیث الائمة من قریش استدلال کرد و جمیع استدلال او را قبول کردند با آنکه
اینحدیث عام بود در جمیع قریش و در آن مجلس از اصحاب نگفتند که نص بر امامت حضرت علی خاص
وارد شده و روایت کرد بیهقی از ابوحنیفه رح که گفت اصل عقیده شیعه تضلیل صحابه است
انتهی و تنبیه کرد ابوحنیفه رحمه الله بر شیعه بواسطه آنکه شخص شیعه در عقیده کمتر نیست از روافض که
تکفیر اصحاب میکنند و میگویند که ایشان عناد کردند و ترک عمل بنص امامت علی المرتضی
رضی الله عنه بلکه زیاده کرد ابو کامل که از روسای روافض است تکفیر علی رضی الله عنه در زعمش این سبب
که حضرت علی اعانت و مدد گرفتن کفار را بر کفر ایشان و پنهان
ساختن نص بر امامت پوشیده داشتن چیزیکه دین تمام میشود و مگر تقویت ایشان و این عتقاد

فاسد و مذهب باطل ابو کامل خذله الله تعالی و علیه لعنة الله ناشی چنان قبایح شده که آن هرگز از
حضرت علی رضه وارد نشده که نص صحیح بر امامت خود ساخته باشد بلکه از وی رضی الله عنه
بتواتر رسیده که فرموده است که افضل این امت ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما و عمر رضه چون او را در شوری
داخل نمودند قبول کرد و ازینجا ابا نفرمود و بنا برین آن کاذب استنباط نموده که علی رضی الله عنه
در کتمان نص اعانت اصحاب کرد و اصحاب باعتقاد فاسد او کافر شدند پس معین کنند کافر
باشد پس بنابر کلام این جهال کذاب ملاحده که طعن در دین و در قرآن کرده اند والعیاذ بالله العلام
را لازم باید لازم که متصدی در کلام ملاحده گردیده و کلام روافض صحبت خود ساخته دو
دین طعنه زنند را جواب گویند که ما جور خواهند شد و از جمله آنچه ملاحده گفته اند اینست که چگونه خدای
تعالی میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس هستید شما نیکوترین گروهی که از خلوتخانه غیب
بیرون شده اید از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشان مرتد شدند
مگر شش تن که حمایت نمودند از تقدیم ابوبکر رضه بر حضرت علی که وصیت در حق او شده بود پس نظر
کن در حجت این ملاحده که عین حجت رافضه است قاتلهم الله بلکه مضرت این گروه رفضه در دین از
یهود و نصاری و سایر فرق ضلالت زیاده تر است چنانچه حضرت علی رضه تصریح اینمعنی فرموده بقوله
ستفترق هذه الامة علی ثلث و سبعین فرقة اشرها من ینتحل حبنا و یفارق
امرنا یعنی این امت هفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن فرقه ها فرقه ایست که فرط محبت ما بجود
شود و مخالفت امر ما میکنند و وجه اشتمال و اتصاف این جماعت بزیادتی ضرر در دین اینست که بواسطه
افترای چنا و وجهتهای بیجه ایشان ملاحده تسلیط یافتند و طعن در دین ائمه مسلمین نمودند بلکه قاضی
ابوبکر باقلانی رحمة الله علیه گفت که در آنچه روافض رفته اند ابطال جمیع اسلام است زیرا که
چون ممکن بود اجتماع جمیع بر کتمان نصوص ممکن است اتفاق ایشان بر نقل کذب از جهت غرضی از اغراض
نفس ممکن باشد که تمام احادیثی که نقل کرده اند کذب و بهتان است و نیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد
بچیزی که افصح است و اصحاب آن را بهتان کرده باشند چنانچه ادعای یهود و نصاری همچنین سایر
امم نقل کرده اند از پیغامبران صلوات الله علیهم و علی محمد صلی الله علیه وسلم جایز باشد کذب و بهتان
و تهمت چرا که زمانی که درین امت که بهترین امم است تجویز میکنند تجویز کردن در باقی طریق ایشان
اولی است پس تامل کن درین مفاسد که بر قول فاسد روافض مترتب میشود و روایت کرد ذهبی
رحمة الله علیه که گفت هیچ قوم از فریق بدعتها و هواها در شهادت زور و بهتان بر تر از روافض نیست

بلکه ایشان بر همه فرقهای یادقی میکنند درین باب او بی گوید که هرگاه شافعی رح ذکر اجماع حشت نمود
ایشان را عیب بکرد و سخت ترین عیبی **وجه ششم از وجوه رد** آنکه هیچ مانع نبود از آنکه رسول
صلعم در خطبه بلیغه در روز خم غدیر تصریح فرمود که علی رض بعد از من خلیفه است پس عدول صلی الله
علیه وسلم از تصریح بامر خلافت بحدیث من کنت مولاه الخ دلیل ظاهر است زیرا که مراد حضرت صلی
الله علیه وسلم ولایت خلافت نبوده بلکه ارشده بسندی که راویان اینهمه مقبول اند چنانچه بیهقی گفته
از طرق متعدده از حضرت علی که رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند که یا رسول الله بعد از امر خود
امر خلافت مفوض برکه خواهی ساخت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان تؤمروا
ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الاخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قویا
امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تؤمروا عثمان تجدوه فائدة فی الدارین
وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذکم الطریق المستقیم
یعنی برای شما مفوض است این امر اگر ابوبکر رض را امیر خود سازید خواهید یافت او را امین و تارک
دنیا و رغبت در آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید خواهید یافت او را صاحب قوت و امانت که خوف
نمیکند در راه خدا تعالی از ملامت هیچ ملامت کننده و نترسد و اگر عثمان را امیر خود سازید فائده دو
جهان یابید و اگر علی رض را بر خود امیر سازید حال آنکه نمی بینم که آنرا بالفعل خود آریدمی یابید و را
راه حق که شما را راه راست نماید و نیز روایت این حدیث بسندی که رواة آن ثقه اند چنانچه بیهقی گفت
پس این حدیث دلالت میکند بر آنکه امر امامت موقوف شد بکسیکه مسلمانان با وی بیعت کنند و بر عدم
نص در شان امیر المومنین علی مؤید و مقوی بیقول که جمعی کثیر مثل احمد بسند حسن و امام احمد و غیر ایشان
بسند قوی چنانچه بیهقی گفت روایت کرده اند از حضرت اسد الله رض که چون با وی بیعت شد گفتند که
کسی را بر ما خلیفه سازید فرمود که کسی را بر شما خلیفه نخواهم ساخت بلکه چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم شما را
گذاشته بر من نیز شما را بهمان طریق خواهم گذاشت برو و نیز روایت کرده کسی که رجال او رجال صحیح
است از علی کرم الله وجهه که فرمود ما استخلف رسول الله علیکم ولا استخلف علیکم یعنی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را بر شما خلیفه نگردانید و من بر شما کسی را خلیفه نگردانم همین حدیث روایت
کرد دارقطنی نیز از حضرت امیر المومنین علی و در بعضی از طرق سنداً و زیادتی است که دخلنا
علی رسول الله فقلنا یا رسول الله استخلف علینا قال ...... لا ان یعلم الله
فیکم خیرا یولی علیکم خیرکم فقال علی فعلم الله فینا خیرا فولی علینا ابا بکر واجل

ابن حدیث دلالت میکند بر آنکه امر امامت موقوف است بر بیعت کردن مسلمانان

شما یکم بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفتیم ای رسول الله خلیفه تعیین فرما فرمود تعیین خلیفه نخواهم
کرد مگر اینکه خدا تعالی در شما خیرے می بیند بهترین شما را والی میسازد بر شما پس حضرت علی فرمود که خدا تعالی
در ما خیری دید که بهترین ما را بر ما والی گردانید پس ازین دلیل ثابت شد که حضرت علی تصریح کرد بانکه
رسول الله نص خلافت نفرموده در شان هیچکس مگر در شان ابوبکر و روایت کرد مسلم از حضرت
علی که فرمود من زعم ان عندنا شیئا نقرأه غیر کتاب الله وهذه الصحیفة فیها اسنان الابل و
شیء من الجراحات فقد کذب هر کس که زعم کرد که نزد ما چیزی هست که میخوانیم آنرا غیر کتاب الله
و این اوراق که در آن نوشته ها است یعنی در آن کتابت است در بیان اصناف شتران که در دیت بر
قاتل لازم میشود و چیزی از جراحات یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از احکام قصاص آن
زاعم کاذب است و بیان این حدیث آنست که جماعتی از شیعه زعم کرده اند که نزد اهل بیت خصوص
حضرت علی چیزے چند از وحی هست که پیغامبر ایشان را بر آن مطلع ساخته و هیچکس بر آن مطلع نشده غیر
اهل بیت بنابرین ابو جحیفه و غیر او از حضرت علی سوال کردند که آیا نزد شما چیزے غیر آنکه در قرآن مجید
هست باقی است آنگاه امیرالمؤمنین در اثنای خطبه بر بالای منبر فرمود که والله نزد ما هیچ چیز از وحی غیر کتاب الله
نیست و این چند ورق که در قراب سیف من هست و آنرا بیرون آورده بمردم نمود در آن احکام
مقادیر و اصناف شتران بود که در دیت قتل بر قاتل لازم میشود و بعضے از احکام قصاص مثل تحریم
قتل مسلم بعوض کافر و فکاک اسیر و غیر ذلک که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده یا آنکه خود از کلام الله
استنباط نموده بود والله اعلم و روایت کرده اند جمعی مثل دارقطنی و ابن عساکر و ذهبی و غیر ایشان که حضرت
علی چون بجانب بصره نزول فرمود ابن الکواء و قیس بن عباد برخاسته از آنحضرت سوال کرده گفتند
که خبر ده مرا ازین آمدن خود که آیا بحسب غلبه بر امر خلافت یا بامت است یا بعهدی که از جانب رسول
صلی الله علیه وسلم است ما را از آن خبر کن که اعتماد و وثوق باخبار تو داریم و میدانیم که آنچه حق و صدق است
نقل خواهی فرمود آنگاه حضرت علی فرمود اما ان یکون عندی عهد من النبی عهده
الی فلا والله لئن کنت اول من صدق به فلا اکون اول من کذب علیه ولو کان عندی منه عهد
فی ذلک ما ترکت اخا بنی تیم بن مرة و عمر بن الخطاب یقومان علی منبره ولقاتلتهما بیدی
ولو لم اجد الا بردتی هذه ولکن رسول الله لم یقتل قتلا ولم یمت فجاءة
مکث فی مرضه ایاما ولیالی یاتیه المؤذن او بلال یؤذنه بالصلوة فیأمر ابا بکر
فیصلی بالناس

ستر رادیست ۱۲

وهو يرى مكاني ولقد ارادت امراة من نسائه تصرفه عن ابي بكر فابى وغضب وقال انتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فلما قبض رسول الله نظرنا في امرنا فاخترنا لدنيانا من رضيه رسول الله لديننا وكانت الصلوة اعظم شعائر الاسلام وقوام الدين فبايعنا ابا بكر وكان لذلك اهلا ولم يختلف عليه منا اثنان وفي رواية فاخترنا لدنيانا من اختاره صلعم لديننا فاديت الى ابي بكر حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه في جنوده كنت اخذ اذا اعطاني واغزو اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما قبض ولاها عمر فاخذ بسنة صاحبه وما يعرف من امره فبايعنا عمر لم يختلف عليه منا اثنان فاديت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه في جيوشه وكنت اخذ اذا اعطاني واغزو اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما قبض تذكرت في نفسي قرابتي وسابقتي وفضلي انا اظن ان لا يعدل بي ولكن خشي ان لا يعمل الخليفة بعده شيئا الا لحقه في قبره فاخرج منها نفسه وولده ولو كانت محاباة لاثر ولده بها وبرئ منها الرهط انا احدهم وظننت ان لا يعدلوا بي فاخذ عبد الرحمن مواثيقنا على ان نسمع ونطيع لمن ولاه الله امرنا ثم بايع عثمان فاديت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه في جيوشه وكنت اخذ اذا اعطاني واغزو اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما اصيب نظرت فاذا الخليفتان اللذان اخذاها بعهد رسول الله بالامامة والخلافة وقد مضيا وهذا الذي اخذ له ميثاقي قد اصيب فبايعني اهل الحرمين واهل هذين المصرين اي البصرة والكوفة فوثب فيها من ليس مثلي ولا قرابته كقرابتي ولا علمه كعلمي ولا سابقته كسابقتي وكنت احق بها منه يعني معاويه

اما آنكه اگر رسول الله صلى الله عليه وسلم درين باب عهدی و وصیتی کرده باشد چنین نیست واگر وصیتی و عهدی در امر خلافت در شان من شده بودی اول کسیکه تصدیق عمل از و کردی من بودم و تکذیب آن و ترک عمل نمیکردمی و نمیگذاشتمی که ابوبکر بن قحافه و عمر ابن الخطاب رضی الله عنهما بر منبر رسول الله بر روند و ایستادند و با ایشان مقاتله میکردم و هیچ چیز غیر این نبودیم که با من بودی و لیکن رسول صلی الله علیه وسلم کشته نشده و فجاءة و وقعة نمرد و فات نکرد بلکه مرض او صلی الله چند روز مطول انجامید و بلال آمد و اعلام بوقت نماز کرد پیش رسول صلی الله علیه وسلم

ابوبکر رض را فرمود که امامت با مردم کرده نماز گذارد و مکان مرا میدید و میدانست و بعضی از ازواج
رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواستند که امر صلوة از ابوبکر بگردانند رسول الله صلی الله علیه وسلم از ین
معنی ابا فرمود و غضب فرمود و گفت انتن صواحب یوسف مرن ابابکر فلیصل بالناس
و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود نظر کردم در امر خود و اختیار کردم از برای
دنیا خود کسی را که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از برای دین با و راضی شده و حال آنکه صلوة اعظم
اشعار اسلام است و دین آن قائم است لیکن بیعت کردم با ابابکر رض و نیز اهل بیت این امر را دانستند
و دو کس از ما در ین باب مخالفت او نکردند بلکه تمام متفق بودند و درین امر و در روایتی دیگر آنکه
فرمود اقامت امر خلافت کرد در میان ما و ما هم متفق بودیم و کسی از ما بر و مختلف نشد و مآل
هر دو عبارت یکیست اگرچه بحیثیت لفظ مختلف است و در روایتی دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم
از برای دنیا کسی را که رسول صلی الله علیه وسلم از برای دین ما اختیار کرده بود پس حق ابابکر صدیق
را در امر خلافت مودی ساختیم و اطاعت او بر خود لازم الزم دانستیم و غزا کردیم باتفاق در لشکری
که او بود و هر گاه که عطای مال غنیمتی بمن میکرد میگرفتم و اگر مرا بغزای وا نه میکرد میرفتم و غزا
میکردم و بتازیانه خود اجرای امر حدود در حضور او بر مردم میکردم و بعد از آنکه او فوت شد عمر
رض عمل نمود در نتیجه بر اعمال او واقف بود پس بعده بیعت کردم بعمر رض و دو کس که اقل مرتبه
اختلاف است در میان ما اختلاف نکردند پس ادای حقوق حق خلافت او کردیم و اطاعت او نمودیم
و غزا همراه او کردیم در لشکری که بود و اگر میداد میگرفتیم و اگر بغزای رجوع میفرمود غزا میکردیم
و در حضور او بسوط خود اجرای حدود بر مردم میکردیم آنچون عمر رض متوفی شد قرابت خود برسول
صلی الله علیه وسلم و سبقت خود در اسلام و فضل خود بخاطر رسانیدم گمان من این بود که دیگری را
بر من اختیار نکنند لیکن ترسیدم که خلیفه او اگر عمل نکند وبال او در قبر او لاحق شود بنابرین نفس خود را و ولد
خود را از آن امر معزول میداشتم ملاحظه تمام درین باب نموده این امر به چند کس مفوض میساخت
که من یکی از آنها بودم و گمان من این بود که بمن دیگری نخواهد کرد و عبدالرحمن بن عوف با من
مواثیق گرفت که اطاعت آنکس کنیم که خدا تعالی او را والی امر سازد و آنگاه بیعت بعثمان رض
کردم و من ملاحظه نمودم که اطاعت کردن سابق بر من بتدبیعت کردم و من ادای حق او در
خلافت او کرده اطاعت کردم همراه او غزا کردم در لشکری که او بود و عطای مالی که مینمود میگرفتم
و اگر رجوع بغزای میشد بغزای میرفتم و بسوط خود در اجرای حدود بر مردم میکردم تا آنکه عثمان

شهید شد آنگاه من نظر درین امر کرده دیدم که دو خلیفه که بعهد رسول الله صلی الله علیه وسلم در امر الصلوة
و خلافت کردند گذشتند و این خلیفه ثالث که عهد و میثاق برای من گرفته بودند او نیز رفت پس
اهل مکه و مدینه و اهل این دو شهر که کوفه و بصره باشند بمن بیعت کردند درین اثنای کسیکه خود مثل او
نیست و قرب و مثل من نیست باین امر برخاسته ادعای خلافت دارد یعنی معاویه و حال آنکه
من احق و اولی بخلافتم و در روایت کردن اینجماعت مذکوره اسحاق بن راهویه از چند طریق دیگر و غیر
ایشان نیز از طریق دیگر روایت کرده و بیهقی گوید طرق این حدیث بعضی مقوی دیگر است و اصح
این طریق روایت سماعیل بن علیاست و در آن روایت آنکه چون حضرت علی را گفتند که از امر
خود خبر ده مرا که آیا بعهد به شما رسول صلی الله علیه وسلم و نشان شما امر کرده است یا آنکه برای خود
متصدی این امر شده اید باجتهاد خود و در روایت کرده احمد از حضرت امیر المومنین علی که روز جمل
گفت لم یعهد الینا رسول الله عهداً..... ناخذ به فی الامارة ولکن شیئ رایناه من قبل
انفسنا در امر خلافت هیچ احدی را وصیتی از رسول صلی الله علیه وسلم نشد که با آن عمل کنیم بلکه امری
بود که ما برای اجتهاد خود و در روایت کردند هروی و دارقطنی مانند این حدیث با زیادتی جمیع طرق
این حدیث متفق است از علی المرتضی کرم الله وجهه بر نفی نص امامت و علمای نیز برین معنی متفق اند چنانچه
ابونعیم از حسن مثنی بن حضرت حسن سبط رضی الله عنه روایت کرد که چون با و گفتند که حدیث
من کنت مولاه فعلی مولاه نص در امامت است حضرت علی جواب داد که اما والله لو کان
الامر من النبی صلعم بذلک الامارة والسلطان ..... لافصح لهم فان رسول الله کان
افصح الناس للمسلمین ولقال لهم یا ایها الناس هذا والی امرکم والقائم علیکم بعدی فاسمعوا
واطیعوا اما کان من هذا شیء ثم نترک علی امر الله ورسوله ان نقام به او نعذر فیه
الی المسلمین لکان اعظم الناس خطیئة لعلی اذا ترکنا امر الله ورسوله و حاشاه من ذلک
یعنی آگاه باشید بخدای سوگند که اگر مراد رسول از این حدیث امارت و سلطنت بودی هر آئینه ظاهر و
مبین میساخت تصریح آن پیغمبر نمودند زیرا که رسول صلعم فصیح ترین بود از مردم خصوصاً از برای
امر مسلمانان و هر آئینه ایشان را میگفت ایها الناس علی المرتضی والی امر شما است و نیز در خلافت
بعد از من قیام با و نمائید سخن او بشنوید و اطاعت او میکنید و بخدای سوگند که اگر خدای
و رسول خدای بامر مسلمانان با و قیام نماید و علی رضی الله عنه ترک بامر خدا و رسول خدا میکرد
و در قیام بامر مسلمانان عذر میگفت هر آئینه علی را ذنب از جمیع مردم بیشتر بودی بوسطه ترک امر

م فوالله لان كان الله ورسوله اختار عليا لهذا الامر والقيام للمسلمين من بعده م

خدا تعالی و رسول و حاشا که حضرت علی امر خدا و رسول او را ترک کند و روایت کرد از وی که گفت
لو کان هذا الامر کما تقول ان الله اختار علیا للقیام علی الناس لکان اعظم
الناس خطیئة ان ترک امر رسول الله اگر امر چنین بودی که میگویند که الله تعالی علی را
اختیار کرده بود برای امر اقامت مسلمانان هر آینه علی اعظم خطیئه بودی از همه مردم زیرا که
ترک امر خدا و رسول خدا کرده که امر مسلمانان قیام ننموده است آنگاه آن شخص گفت که آیا رسول
الله صلی الله علیه وسلم نگفت من کنت مولاه فعلی مولاه حضرت امام حسن در جواب گفت لو عنی
به القیام علی الناس بالامارة لافصح عنه کما افصح عن الصلوة والزکوة ولقال
یا ایها الناس ان علیا ولی امرکم ... من بعدی والقائم فی الناس بامری فلا تعصوا
امره اگر مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از این حدیث قیام بامر مسلمانان بودی آنرا منکشف ساختی و بگفتی
ایها الناس علی امیر شما است بعد از من و با امر مسلمانان قیام خواهد نمود بامر من اطاعت او کنید و نافرمانی
او مکنید روایت کرد دارقطنی از ابوحنیفه که چون به مدینه آمد از امام جعفر الصادق رضی الله عنه
از حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کرد امام جعفر فرمود که رحمت خدا بر ابوبکر و عمر رض باد آنگاه
ابوحنیفه رح گفت که در عراق چنین میگویند که تو از ایشان بری شدی فرمود معاذ الله کذبوا و رب
الکعبة پناه بخدای میگیرم که از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند به پروردگار کعبه سوگند است آنگاه
امام جعفر رضی الله عنه ذکر تزویج ام کلثوم از فاطمه رضی الله عنها که بود با عمر رض نمود و گفت ای
ابوحنیفه رح لو لم یکن اهلا لها ما زوجه ایاها اگر عمر رض اهل بیت را استحقاق این امر نداشتی
حضرت علی دختر خود را بوی ندادی ابوحنیفه گفت اگر این کلمه را بعراق بنویسی خوب است امام در جواب گفت
لا یطیعونی بالکتب اطاعت من نخواهند کرد بنوشتن بدانکه تزویج حضرت امیر المومنین علی رض دختر
خود را بعمر رض دلیل قاطع است بر بطلان روافض چرا که بزعم فاسد آن جماعت عمر را رض حکم تکفیر می کنند
که چگونه جائز بود که علی المرتضی دختر خود را بکافری میداد نعوذ بالله منها من هذا الاعتقاد وجه
هفتم از وجوه رد آنکه آنچه ایشان میگویند که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه درین
حدیث دعائی است که نمی باشد مگر بر بعضی معصوم پس این عجوبی است بی دلیل زیرا که جائز است
این نوع دعائی بر ادنی کسی از مومنان و هرگاه که بر کسی ادنی از مومنان جائز باشد چرا آنکه
بر اخص و اشرف ایشان بحسب شرع هم بحسب عقل بطریق اولی است پس معصومیت
امامت علی المرتضی عقب رسول الله صلی الله علیه وسلم از این دعا لازم نمی آید چنانکه ابوبکر

روایت کردہ کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم در شان عمر رض فرمود کہ عمر معی وانا مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان عمر یعنی عمر با من ست و من با عمر و حق با عمر بعد از من ہر جا کہ باشد و درین حدیث ہیچ دلالتی بر امامت عمر رض عقب فوت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نیست و بر عصمت او نیز دلالتی نمیکند و اگر مراد ایشان از عصمت عصمتی که برای انبیا ثابت ست آن باطل ست و اگر مراد ازین عصمت محافظت ست آن برای او نی کسی از مومنان جائز نیست خصوصا از برای علی رض و دعوی وجوب عصمت امام مبنی بر نیست باطل ست آن چند وجه و بیان آن وجوه قاضی ابو بکر باقلانی در کتاب در بیان امامت نموده ست بیانی تمام و حاکم بسندی صحیح و غیر آن بسند از حضرت امیر المومنین علی روایت کردہ اند کہ فرمود یہلک فی محبت مفرط یفرطنی بما لیس فی و مبغض مفرط یحمله شنانی علی ان یبهتنی بما لیس فی ہلاک میشوند در باب من دو کس یکی دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مرا بچیزی که در من نیست و دشمنی و دروغ گوی که بغض من او را برین میدارد که بر من بهتان بند بچیزی که در من نیست ثم قال و ما امرتکم بمعصیة فلا طاعة لاحد فی معصیة اللہ تعالی باز فرمود امر نمیکنم شما را به بیفرمانی خدا تعالی و اگر شما را بمعصیت امر کنم پس اطاعت نیست احدی را در معصیت خدا تعالی پس معلوم شد باین دلیل که حضرت علی اثبات عصمت از برای نفس خود نفرموده آنکه عصمت در امام شرط نیست وجه هشتم آنکه ایشان در امام عصمت شرط میکنند که می باید که امام افضل امت باشد و حال آنکه بشهادت حضرت علی که نزد ایشان واجب العصمت ست ثابت شده ست که افضل این امت ابو بکر ست و بعد از وی عمر رضی اللہ عنہما پس صحت امامت این هر دو ثابت شد بقول حضرت علی رضی اللہ عنہ و باتفاق و اجماع چنانچه گذشت شبهه و واز دهم آنکه زعم کرده اند که از جمله نص تفضیلی بر امامت حضرت علی حدیثی که از رسول صلے اللہ علیہ وسلم در وقتی که بغزوه تبوک میرفت و علی اسد اللہ را بر مدینه خلیفه گردانیده فرمود وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من نبی نخواهد بود و شیعه روافض استدلال باین حدیث کرده میگویند که جمیع منزلتی که بود ثابت هارون را از موسی علیهما السلام غیر نبوت علی رض را ثابت ست از رسول صلے اللہ علیہ وسلم چرا که اگر از جمیع منازل برای علی ثابت نباشد استثنا صحیح نیست و از آنجمله یکی ثابت بود مر هارون را از موسی علیهما السلام استحقاق خلافت بعد از موسی اگر هارون زنده میماند بعد از وی زیرا که در حیات موسی خلیفه او بود و هر که چنین است خلیفه او می بود بواسطه نقص او و حال آنکه نقص

و مبغض

برا نبیاء جائز نیست پس استحقاق خلافت بعد از رسول صلعم از برای حضرت علی ثابت و نیز از جمله
منازل هارون از موسی علیهما السلام آنست که با او در رسالت شریک بود و اگر بعد از موسی می‌زیست
اطاعت او بر مردم لازم بود پس اطاعت حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که مفترض الطاعه
بعد از رسول صلعم باشد بنا برین عمل بدلیل نهایت آنچه ممکن است **جواب این شبهه** آنکه بر تقدیر که این
حدیث صحیح باشد چنانچه ائمه حدیث گفته اند و قول ایشان معتمد علیه است خصوصا آنکه در صحیحین این
حدیث وارد شده **جواب** آنست که حدیث آحاد است و شیعه روافض حدیث آحاد را
حجت نمیدانند و تقدیر یکه ازین دلیل نیز منزل کنیم میگوئیم که عموم در جمیع منازل از برای حضرت علی
ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث دلالت میکند آنست که حضرت علی رضه خلیفه بود از
رسول صلعم در مدینه منوره در غیبت او از تبوک همچنانکه هارون عم خلیفه بود از حضرت موسی ع در غیبت
موسی ع بهارون گفت یعنی خلیفه در قوم زمانی که از برای مناجات رفته بود و کلمه اخلفنی فی قومی
که موسی ع بهارون گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عمومی در آن قول نیست که تقاضای
کند آنکه در جمیع زمان حیات و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه یقینا در آن قول آنست که خلیفه او باشد
مدت غیبت او فقط و این خلافت هارون از موسی ع شامل بعد وفات موسی ع نیست تصریح
که نسبت بواسطه عموم لفظی است در اداء آن معنی نه بواسطه نقص هارون ع و معزول شدن او
و این مثل آنست که تصریح بخلافت او کند در زمان معین بر تقدیر که مسلم داریم که لفظ شامل بعد
موت است و عدم بقاء خلافت او بعد از موسی بواسطه عزل او است دلیل عزل نقص بهارون لاحق
میشود بر تقدیر یکه زنده بودی بعد از موسی ع بلکه این مستلزم کمال او بود زیرا انکه بالتقدیر یکه بعد از موسی
در امر مستقل برسالت میشود از جانب خدای تعالی و این مرتبه اعلی است از آنکه خلیفه موسی ع باشد یا نه
باشد با او در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع منزلتی که او را بود و لیکن عام مخصوص است
زیرا که از جمله منزلتهای هارون آنست که نبی بود و ... نبی بود و عام مخصوص در باقی حجت نمیشود و اگر
حجت میشود و لیکن ضعیف است بر اختلافی که در میان علما است و درین امر هارون بعد از وفات
موسی ع بر مرض حیات هارون نبود مگر از رهگذر نبوت از جهت خلافت از موسی و حال آنکه درین
در نیمه تمام نبوت نیست زیرا انکه محال است که حضرت علی نبی باشد پس اطاعت او و نفاذ امر او
نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد ازین حدیث با آنکه از احاد است
منفا و صرف نمیکند هیچ امر دیگر نیست مگر اثبات بعضی از منزلتها که هارون را از موسی ع حاصل

[illegible]

بود برای حضرت علی از جانب رسول و میثاق حدیث و سبب این حدیث بیان میکند چنانچه پیش گذشت
که رسول صلعم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت و خود بنفس نفیس متوجه غزوه تبوک شد
آنگاه حضرت علی این بار گذشت خود منقصتی دانسته این سخن با رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت بنا برین رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی آیا راضی نیستی که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی یعنی وقتیکه متوجه طور شد با
هارون گفت که خلیفه باش در قوم و نیز استخلاف حضرت علی در مدینه لازم نمی آید اولویة
او بخلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم از جمیع کسانیکه در آن عصر بودند بر سبیل تربت بلکه
آنچه لازم می آید اهلیت بر خلافت ست فی الجمله و ما بان قائلیم و دلیلی بر عدم لزوم اولویة
بخلافت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم آنکه چند مرتبه دیگر غیر امیر المومنین علی رضی الله عنه مثل
ابن ام مکتوم خلیفه از رسول صلی الله علیه وسلم و بسبب این خلافت لازم نیست که اولی بخلافت
و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه وسلم شبه سیزدهم آنکه زعم کرده اند از جمله
نصوص تفضیلی که دال است بر خلافت حضرت علی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لعلی
انت اخی و وصیی و خلیفتی و قاضی دینی و انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد
الغر المحجلین و قوله سلموا علی علی ..... یا ایها الناس ای علی تو برادر منی و خلیفه و وصی
و قاضی دین منی بکسر دال مهمله و تو سید مسلمانانی و امام متقیانی و پیشوای آنکسانیکه از اثر صلوة
پیشانیهای ایشان نورانی خواهند بود در روز قیامت و آنکه گفت که سلام کنید بر علی برامیر
بودن و مردمان را جواب از این شبه مبسوط گذشت در فصل چهارم و در آنجا این بود که گفتیم
این حدیث کذب و باطل ست و بر رسول صلی الله علیه وسلم افترا کرده اند الا لعنة الله علی
الکاذبین و هیچکس از ائمه حدیث نگفته ست که این مرتبه حاد مطعون فیه رسیده باشد بلکه جمیع ائمه
حدیث متفق اند بر آنکه این حدیث محض کذب و افتراست پس اگر زعم کنند این جاهلان کذاب که بر خدا
و رسول و ائمه اسلام افترا میکنند این حدیث نزد ایشان خود بصحت رسیده گوییم این محال ست
بحسب عادت زیرا که ممکن نبود که این جماعت با آنکه متصف بر روایتی نشده اند و بصحبت
محدثی هرگز نرسیده اند منفرد شوند باین روایت و این همه حدیث را جاهل باین روایت نسبت دهند
و حال آنکه سائر ائمه حدیث و سابقان درین علم تمام عمر خود تصرف کرده اند و مسافت بعیده از جهت
طلب کثیر و قلیل از روایات نموده اند و تحقیق و تفتیش کرده صحیح را از سقیم جدا کرده و در کتب نوشته

اند با وجود آنکه احادیث موضوعه از شیعه متجاوز است واضع جمیع آنها را دانسته اند و سبب باعث بر وضع افترا بر رسول خدا صلعم آمد خدا تعالی اثر آن حسن صنیع و سلطنت ایشان در این مسلوب کرد هر آئینه مبطلان و ستمگران مفسد بر دین استیلا یافته تغیر شرائع و معالم دین مینمودند و مخلوط میساختند حق را بباطل چنانکه حق از باطل و صدق از کذب متمیز نمیشد و مردم را نیز مثل خود گمراه میکردند مگر چون حقتعالی شریعت پیغامبر را صلے الله علیه وسلم محافظت نمود از تبدیل و تغییر و از اکابر سنت در هر عصری طائفه برامر شریعت برگماشت تا حق را از باطل و صدق از کذب متمیز ساختند تا آنچه دین مبین متین محفوظ و مصئون ماند از تصرف این جاهلان کاذب باطل و از همین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ترکتکم علی الملة الواضحة البیضاء لیلها کنهارها و نهارها کلیلها لا یزیغ عنها بعدی الا هالك گذاشتم شما را بر ملتی واضح روشن که شب آن چون روز است و روز آن چون شب است میل نکند و نگردد از آن بعد از من مگر کسیکه هلاک شود و از جمله امور عجیبه این جهال شیعه و روافض آنکه هرگاه که ما استدلال مینمائیم باحادیث صحیح صریح داله بر خلافت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و غیر این احادیث که نص بر خلافت ابو بکر رض است چنانچه در فصل سوم بیان کرده شد در جواب میگویند که این حدیث خبر واحد است مفید یقین نیست و در امر امامت علم یقینی می باید تا دلالت بر خلافت و امامت کند و هرگاه که ایشان خود میخواهند که استدلال کنند بر آنچه بزعم ایشان است نص بر خلافت حضرت علی کرم الله وجهه آنست که خبری روایت میکنند که بزعم ایشان دلالت میکنند مثل حدیث من کنت مولاه و حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسے با آنکه هر دو حدیث آحاد است یا آنکه اخبار باطل که متیقن البطلان است و الوضع و البهتان است نقل میکنند که بدرجه احادیث ضعیفه که ادنی مراتب احادیث آحاد است نمیرسد پس تامل کن تناقض صریح و جهل قبیح این جماعتے که بواسطه کثرت عناد و میل از حق و حیرت که موافق مذهب فاسد ایشان است زعم تواتر میکنند و اگرچه اجماع اهل حدیث بر آن شده است که موضوع و مختلق است و در آنکه مخالف مذهب ایشان است زعم آحاد میکنند اگرچه اتفاق بر صحت آن و تواتر روایت کرده باشند و این معنے از ایشان نیست مگر بتحکم عناد و میل از حق نعوذ بالله منها

شبهه چهار دهم آنکه زعم کرده اند که ابابکر رض اهلیت امامت نداشت و گفت فسخ بیعت من کنید چرا که شخصی را که بیعت کردند آن بیعت خود از خود دور نمیکنند . . . . و طلب فسخ آن نمی نمایند مگر زمانے که اهلیت آن نداشته باشند

جواب این شبهه آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت نمیکند کسی مگر وقتیکه اهلیت آن نداشته
باشد منحصر میدانند درین که آن حصر ممنوع است چراکه می تواند بود که بواسطه ورع و تقوی
و زهد بوده باشد چنانچه بسیاری از سلف بسبب ورع و زهد کرده اند از امور که استحقاق
و اهلیت آن داشته اند بازیادتی بلکه حقیقت ورع بکمال نمیرسد مگر باعراض از چیزی که معرض
اهلیت آن داشته باشد اما اگر اهلیت نداشته باشد در آن صورت اعراض واجبست نه آنکه
زهدست باز ید آنکه سبب این اقاله و فسخ از ابوبکر رض آن بود که اندیشه نمود که مبادا در آنجا
امور بر وجهی که لائق بکمال باشد بفعل نیاید یا آنکه غرض او از طلب اقاله بیعت آن بود که
بر وی ظاهر شود که در میان قوم کسی هست که عزل او را دوست میدارد یا نه بنابرین باین
طریق استکشاف این معنی نمود پس ظاهر شد که جمیع قوم بامامت او قائل اند و عزل او را
دوست نمیدارند یا آنکه چون ثابت شده بود از رسول صلی الله علیه وسلم که لعنت کرد بر
امام قومیکه آن قوم امامت او را مکروه میدارند و ابوبکر رض اندیشه کرد که مبادا در قوم
کسی باشد که امامت او را مکروه میدارد و در تحت آن حکم داخل شود بنابرین گفت که بیعت
مرا فسخ کنید تا معلوم کنند که بیعت او را کارهی هست یا نه و چون کسی مرتکب اقاله و فسخ او
نیست بر وی روشن شد که در میان قوم کسی کاره بیعت او نیست و خاطر ازین امر جمع نمود
و حاصل جواب آنکه غباوت و حمق و جهل ثابت است مر کسی را که گوید این اقالت بواسطه عدم
اهلیت بود با وجود این احتمالات ظاهره که مذکور ساختیم **شبهه پانزدهم** آنکه زعم کرده اند
که حضرت علی کرم الله وجهه ساکت نبود از نزاع در امر خلافت مگر بجهت آنکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم او را وصیتی کرده بود که بعد از و در فتنه که واقع شود شمشیر از غلاف
بیرون نیارد و **جواب ازین شبهه** آنکه این کذب و افتراست و بر منقول کمال جهالت
و نهایت عناد مترتب میشود بواسطه آنکه زعم ایشان آنست که رسول صلی الله علیه وسلم
حضرت علی را بعد از خود امام و ولی ساخت بر مردم و با اینحال چگونه امر فرمود که بعد از و
شمشیر نکشد بر کسانیکه از قول حق اتباع ننمایند و این متناقض است بر کلام حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم که وصیت فرمود که شمشیر نکشد بعد از وی اگر صحیح بودی بایستی که حضرت
علی در جنگ صفین و غیر آن شمشیر نکشیدی و حال آنکه در آن حرب بنفس نفیس خویش و اهل
بیت و توابع و لواحق خود جمیعا مقاتله نمودند و چندین هزار کس کشته شدند از جانب ایشان

دا از معاویه و نیز چگونه متصور است باعتقاد ایشان جماعت که حضرت صلعم فرماید بعد من مقاتلکم
بر علم فاسد ایشان کافر شدند بواسطه آنکه بوصیت رسول صلعم عمل نکردند و حال آنکه خدا تعالی
واجب گردانیده است جهاد با امثال این نوع کسانی که اطاعت خدا و رسول نکنند بعضی
از ائمه اهل بیت نبوت و عترت طاهره رضی الله عنهم اجمعین چنین گفته اند که در کلمات طائفه شیعه
در روافض تامل کرده دیدیم و دانستیم که هوای چشمهای ایشان را پوشیده است بنا برین فساد
که بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن باک ندارند آیا نمی بینی که میگویند که عمر رضی الله عنه دست در
حمائل سیف علی اسد الله زده و در گردن شهید و خیر النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها را در خانه
حبس نموده که ترس بر وی استیلای یافته فرزندی که نام محسن بود از وی ساقط شد و امثال این
مزخرفات و مفتریات گفته اند و میگویند غرض ایشان اینست که مردم بر عمر رضی الله عنه غیرت کنند و از
مستغنی شوند و غافل میشوند از نسبت عجز و مذلت و عاری که با علی و جمیع بنو هاشم متصور است
با آنکه بهیچ و شجاعت و شجاعت و جمعیت و شوکت و کثرت از باقی صحابه بمراتب زیاده بودند و نیز
چگونه از اصحاب کبار رضوان الله عنهم نسبت باهل بیت نبوت این فعل بظهور آید و حال آنکه
متواتر رسیده است که غیرت ایشان بمرتبه رسول صلی الله علیه وسلم بمرتبه بود که پسران و پدران خود را
بقتل رسانیدند در طلب رضای خدا و رسول صلی الله علیه وسلم و توهم ادنی تقصیر و سکوت بر ایشان
باصحاب کبار که خدا تعالی بواسطه صحبت رسول صلی الله علیه وسلم پاک و مبرا ساخته اند از هر گناهی
و نقصانی چنانچه در کتاب و سنت مبین شده و اوادر اول کتاب مذکور و در مقدمه اول ایراد آن کردیم
نمیتوان کرد مگر کسی که این نوع توهم در حق اصحاب رضی الله عنهم کند خدا تعالی او را گمراه ساخته که
اعانت و نصرت او کرده باشد محل و ماوای مقر او را در جهنم مثل الحمار قرار کرده باشد و شیخ
الاسلام و مجتهد العصر شیخ سبکی رحمة الله علیه میگوید که در ظاهر دمشق شام در ماه جمادی الاولی
سنه خمس و سبعین و سبعمائه در جامع بنی امیه بودم که شخصی از صف مسلمانان در رشده با مردم
نماز نگذارد و گفت لعنت خدا بر آنکس باد که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرد و چونکه این سخن میگفت
آنگاه او را نزدیک آوردم و سوال کردم که آن کس که بر آل محمد صلی الله علیه وسلم ظلم کرده کیست
جواب داد ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید آنگاه امر کردم که او را بزندان برند و غل در گردن او
نهند بعد از آن قاضی مالکی او را گرفته تازیانه چند بر وی زد و او باین کلمه اصرار مینمود و ملک نائب او
میگفت که فلانی یعنی ابوبکر عدو الله است مردی دیگر او نیز گواهی داد باین مضمون که او گفته

که او مرد یعنی ابوبکر رض بغیر حق در باب میراث حضرت خاتون جنت ظلم کرد و دروغ گفت
بر رسول صلی الله علیه وسلم که منع میراث از حضرت بضعه رسول صلی الله علیه وسلم یعنی فاطمة الزهرا
کرد و چون کلمات شنیعه ازو صادر شد قاضی مالکی دیگر باره بزدن او امر کرد و در همان روز
روز دوشنبه در مواجهه او ادای شهادت کردند در آنچه از وی شنیده بود او ازو منکر نشد
و نیز اقرار نمود و هر چند که از وی سوال میکردند جواب همین داد که اگر گفتم جزای هم داند
باز او را در مقام مقدره در آورده باو گفتند که توبه بکن او در جواب گفت که از خود توبه کرده
ام و هر چند توبه او وی مینمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس بحث کفر او و
عدم قبول توبه او و بطول انجامید آنگاه نائب قاضی مالکی حکم بقتل او کرده او را بقتل رسانیدند
و نزد من آسان نمود قتل او و از آن استدلال کرده بودم و صدر من منشرح شده بود که حکم
بکفر او بواسطه سب بود و حکم بقتل او جهت توبه او و نیافتم کسی را درین استدلال که سبقت
کرده باشد بر من مگر آنچه آمد در کلام نووی با ضعفت و مصنف گوید کلام سبکی رحمة الله علیه
درین باب بطول انجامید و من حاصل آنچه او گفت ذکر خواهم کرد و با زیادتی بر آن از آنچه که
متعلق باین مسئله و توابع آن بوده باشد و تنبیه میکنم بر زیادتی که خود کرده ام بلفظ آی
پس میگوییم که بعضی از ناس ادعائی کرده اند که این شخص رافضی بغیر حق مقتول شد و تشنیع کرد و سبکی
قدر او بر مدعی این امر بحسب آنکه برو ظاهر شده بود که مذهب خود ساخته بود والا در مذهب ما
یعنی مذهب شافعی رحمة الله علیه خواهی دانست که باین قدر کافر نمیشود که گفت یعنی سبکی که
هر کس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته است کاذب است بلکه قتل او بحق بود زیرا که او کافر بود
که اصرار بر کفر مینمود و حکم نکردیم بکفر او مگر بواسطه چند امر امر اول آنکه قول رسول الله صلی الله
علیه وسلم و آله و صحابه و ازواجه و ذریاته اجمعین در حدیث صحیح من رمی رجلا بالکفر او
قال عدو الله ولیس کذلک الا کان کما قال فیهما والا رجعت علیه هر که نسبت کفر
بکسی دهد یا گوید که او دشمن خدا است و چنین نبوده باشد اگر امر چنین باشد که او گفته است فبها
والا آن قائل باز میگردد و به تحقیق و یقین میدانم که ابوبکر رضی الله عنه مومن است عدو الله
نیست پس این شخص آنچه در حق ابوبکر گفته است راجع بقائل میشود و مقتضی این حدیث بنا بر آن
حکم بکفر او میکنیم اگرچه اعتقاد کفر نداشته باشد که امام مالک رحمه الله حمل این حدیث بر خوارج که
اعلام و مشاهیر و اکابر امت را تکفیر میکنند کرده است پس آنچه که استنباط ازین حدیث کردم

موافق ست بانچه مالک نص کرده یعنی استنباط من از حدیث موافق قواعد مالک ست نه
بقواعد شافعی رح آنکه از کلامی که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه معتمد ست نزد ایشان
درین باب این حدیث اگرچه خبر واحد ست لیکن او را اخذ عمل میکنند در حکم تکفیر اگرچه از روی جحود
انکار باشد و از روی کفر نباشد چرا که این تکفیر تکفیر ظنی ست بلکه تکفیر منکر امر قطعی ست آنچه
امام نووی رحمة الله علیه گفته که حمل کردن مالک این حدیث را بر خوارج ضعیف ست و مذهب صحیح
عدم تکفیر ایشان ست و درین قول نظر ست زیرا که ضعف حمل مالک رح وقتی
شود که از خوارج سبب تکفیر غیر خروج و قتال با ایشان صادر نشود لیکن گاهی که ایشان تکفیر
کنند کسی را که متحقق الایمان بوده باشد درینصورت نووی را نمیرسد که حکم بضعف آن کند
جواب از اعتراض سبکی بر نووی چنین داده اند که نص شافعی رح گفته ست که شهادة
اهل بدعت و هوا قبول میکنیم مگر خطابی صریح ست در آنچه امام نووی گفته آنکه معنی نیز
بآن مساعدت میکند و نیز تصریح ایراد با خوارج بآنکه تکفیر ایشان نمیکنیم اگرچه ایشان تکفیر ما میکنند
صریح ست در آنچه گفت و مقوی او ست قول اصولیین چنانچه گفته اند که تکفیر شیعه روافض
نمیکنیم با آنکه ایشان تکفیر کبار و عظمای صحابه رضوان الله علیهم اجمعین میکنند که رسول صلی الله
علیه وسلم جزم فرموده ست که ایشان اهل بهشت اند میکنند علم قطعی ندارند بر تزکیه و تعدیل
ایشان تا زمان ممات بدانند و معهذا تکفیر کنند درینصورت ما تکفیر شیعه و خوارج میکنیم زیرا که
درین هنگام تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم میشود و ازین بیان معلوم شد که جمیع آنچه
گذشت و بعد از آن که خواهد آمد از سبکی ایراد نکرد و آنکه آنچه مختار او ست و مبنی ست بر تخییر قواعد
شافعیه یعنی آنچه در جواب اصولیین مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند در عدم تکفیر آن دو فرقه
با آنکه قول ایشان مستلزم تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم نیست و نظر نکرده اند بآنچه ما گفتیم
که حدیث سابق دال ست بر کفر آن دو فرقه و حال آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تکفیر مثل ما
صنم میکنیم و اگر در دل خود تکذیب نکند لازم نمی آید از آنچه ما در حدیث سابق گفتیم کفر هر
کسی که با مسلمانی گوید یا کافر زیرا که محل آنچه با استدلال بآن کردیم کسانی اند که ایمان
ایشان مقطوع باشد و شکی در ایمان ایشان نباشد مثل عشره مبشره و عبدالله بن سلام و مانند ایشان
رضی الله عنهم اگر کسی حکم بکفر ایشان کند کافر ست بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که
در کلام رسول صلعم که درین حدیث فرموده ست کما قال والا رجعت علیه یعنی اگر چنین نباشد

اجمعین میکنند

را او باشد فیها و الا کفر راجع بقائل میشود و اشارتی باعتبار این خلافت هست و فرق میان عشره
مبشره و مانند ایشان و باقی مسلمانان از آن معلوم میشود که نزد من لاحق میشود باین مذکورات
کسانیکه اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان شده مثل ابن مسیب و حسن بصری و ابن سیرین و مالک
و شافعی رحمهم الله و اگرچه هیچ متکلمی و فقیهی نگفته که این نقص در شان چه کسان وارد شده و سبکی
گفته اگر کسی بگوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت هست و حال آنکه این مقتول ایمان بخدای و
رسول و البعث صلی الله علیه و سلم و بسیاری از صحابه داشت پس چگونه حکم بکفر او میکنید
گوییم که تکفیر حکم شرعی هست و سبب آن انکار خدا و رسول هست یا قولی هست یا فعلی که شارع حکم
کند بکفر آن هم اگرچه انکاری بآن نباشد و احسن ادله درین مسئله حدیث مذکور هست و منضم میشود
باین حدیثی که صحیح هست من اذی لی ولیا فقد اذنته بالحرب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
هر کس که اذیت دوستی از دوستان من میکند بتحقیق اعلام و اخبار کردم او را بجنگ و حدیثی
دیگر که صحیح هست لعن المؤمن کقتله رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که لعن کند مومنی را
مثل آن هست که آن مومن را کشته باشد و حال آنکه ما میدانیم که ابوبکر رض اعظم اولیای مومنان هست
پس این اخذ حجتی هست که بر من ظاهر شد در قتل آن شخص و اگرچه تقلید فتوی و حکم نکردم و منضم
ساختم بحجت حدیث سابق افعال این شخص را از اظهار لعن و ایذای و افترای نسبت باصحاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم در ملاء الناس و مصر بودن او بران و اظهار عیب و تشهیر اهل بیت
و عیب و تحقیر سنت و اهل آن و مجموع این امور درین ساعت که یاد کردیم و گاه هست که اجتماع
چند امر حکمی حاصل میشود که حاصل نمیشود از هر یکی این امور با نفراد و اینست قول مالک رح
که گفت حادث میشود از برای حکمها بحسب آنچه حادث میشود از ایشان از فجور و ما میگوییم که احکام
متغیر میشود بتغیر زمان لیکن احکام مختلف میشود باختلاف صور حادثه پس این نهایت چیزی
هست که منشرح شد صدر من بآن در قتل این رجل و اما سب تنها بیان آن گذشت و خواهد آمد بعد
ازین ایضاح آن و ایذای رسول صلی الله علیه و سلم امری عظیم هست لیکن محتاج هست بآنکه در آن
ضابطه بوده باشد والا جمیع صحابه موذی هست مر رسول صلی الله علیه و سلم را و نیافتم در کلام احدی
از علمای که سب صحابی موجب قتل میشود الا آنچه خواهد آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب
ابوحنیفه رضی الله عنهما اطلاق کفر بر کسی که سب اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم میکند تصریح
بقتل نکرده اند چنانچه ابن المنذر گفته که نمیدانم کسی را که واجب داند قتل آنکس که سب صحاب

رسول صلعم میکند انتهی لغتم حکایت قتل از بعضے کوفیین و غیر آن کرده اند بلکه از حنابله از امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیه نیز روایت کرده در قتل و نزد من آنست که حنابله غلط کرده اند درین روایت
زیرا که این نقل را فرا گرفته اند از قول احمد که شتم عثمان زندقه و نسبت رح گفته که نزد من آنست
که احمد اراده کرده است ازین عبارت که شتم عثمان رض کفر است والا زندقه نمیگفتند زیرا که
اظهر است از زندقه بلکه اراده احمد رحمه الله علیه در موضع دیگر از دو مر ولیست آن آنست که
طعن در خلافت عثمان رض کردن طعن در جمیع مهاجر و انصار است یعنی چون عبد الرحمن بن
عوف رض که امر شوری باو مفوض شده شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع مهاجرین و انصار
از مردان و زنان نمود و با هر کس علیحده نیز خلوت کرده مصلحت می نمود تا آنکه اجماع کردند بر بیعت عثمان
رض و در ظاهر شتم اوست و در باطن تخطیه جمیع مهاجران و انصار است و تخطیه جمیع ایشان کفر
است پس شتم عثمان رض زندقه باشد باین اعتبار و ازین عبارت فهم منشود که شتم ابوبکر و عمر رضی
الله عنهما کفر باشد چون شتم عثمان رض نیز نقل از احمد رحمة الله علیه نکرده است پس هر کس که بروایت حمل
کرده است در قول او در شتم عثمان و سب ابوبکر کفر است و روایت کرده است از وی که سب
ابوبکر و عمر رض کفر است و حکم آن قتل است غلط کرده و در آن راوی روایت به قضایا نیست که
هر شتمی که قصد کند بآن ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم ..... چنانچه از عبد الله بن ابی
واقع شد کفر است و اگر بآن شتم قصد ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده باشد کفر نیست چنانچه
از مسطح و حمنة واقع شد در قصه افک نسبت بعایشه صدیقه رض در حدیث صحیح است لا تسبوا اصحابی
فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه
سب مکنید اصحاب مرا سوگند بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر تصدق کند یکے از شما مثل کوه احد
طلائی را بدرجه یکے از ایشان نه نصف آن و در حدیثی که رجال آن ثقات اند اگرچه ترمذی گفته که
غریب است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله یوشک ان یاخذه بترسید از خدای
تعالی در حق من ایشان را هدف ملامت مسازید بعد از من پس هر که اصحاب مرا دوست دارد
بدوستی من ایشان را دوست داشته است و هر کس که دشمن دارد ایشان را بدشمنی من دشمن داشته است
و هر کسیکه ایذا ایشان کند مرا ایذا کرده است و هر کس که خدا تعالی را ایذای کرده و باشد که خبر گیرد
خواهد داد او را قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی ظاهر آن اینست که مراد ازین اصحاب

اند که پیش از فتح مسلمان شده خطاب باکسانی است که بعد از فتح باسلام درآمده اند بدلیل تفاوت
ایشان قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة
من الذین انفقوا من بعد ترجمه مساوی نیستند از شما ای مومنان هر که انفاق کرد پیش از فتح
مکه که اهل اسلام بی برگ بودند و کارزار کردند با دشمنان خدای تعالی و رسول او صلعم با کسانیکه
بعد از فتح مکه انفاق کردند و کارزار کردند چراکه مال بسیار بود و احتیاج بمقاتله نبود و انفاق
بسیار بود آن گروه منفق و مقاتل پیش از فتح مکه بزرگتر اند از روی مرتبه از آنکه نفقه و مقاتله
کردند بعد از فتح مکه پس ناچار است از آن که حدیث را تاویل کنند باینطریق یا طریق دیگر تا صحابه
مخاطب اند در حدیث غیر صحابی باشند که رسول صلعم در حق ایشان وصیت فرموده است و معنی
حدیث صحیح باشد پس این تاویل مراد بموصی بهم کبار اصحاب است و مخاطبین صغار ایشان اگرچه
اسم صحبت شامل هر جمیع است و گفته یعنی یکی از شیخ خود عطاء الله [illegible] صوفیه است بر
طریق شاذلیه شنیده ام که در وعظ تاویلی دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تجلیات
بود که دران تجلیات کسیکه بعد از وی بود مشاهده میفرمود و حدیث خطاب بکسیکه بعد از رسول
صلعم باشد در جمیع اصحاب رضی الله عنهم پیش از فتح مکه و بعد او و این اگر ثابت شود و همین است در حدیث
شامل جمیع اصحاب است والا شامل کسانی است که قبل از فتح مکه شرف اسلام یافته اند و کسانیکه بعد از
فتح در اسلام درآمده اند ملحق اند بایشان و بر هر تقدیر حرمت سب و ایذا ثابت است بهر یکی از
اصحاب رضی الله عنهم یعنی کلام نووی و غیره صریح است درین معنی باز این کلام نیست مگر در سب
بعضی از اصحاب و اما سب جمیع شک و شبه نیست در آنکه کفر است و همچنان است که یکی از اصحاب را باین
حیثیت که اصحاب است چراکه استخفاف بحضرت صلی الله علیه وسلم پس کفر باشد و بر همین معنی حمل آنکه
طحاوی گفته است که سب بعضی و جمیع صحابه کفر است و بغض بعضی از ایشان هم هیچ شک در آن
نیست که کفر است و اما سب یا بغض بعضی از ایشان که از حیثیت صحبت نباشد بلکه از رهگذر دیگر
بوده باشد کفر نیست حتی شیخین که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که با دو وجه حکایت کرده است عدم
کفر آنکه سب یا بغض شخص یا دو شخص معین از صحابه گاه است که بوسطه امری خاص است از امور
دینیه یا دنیویه همچون سب و بغض رافضی مر شیخین را که ناشی شده از جهت رفض و تقدیم
حضرت علی بر ایشان و اعتقاد آنکه شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان ازین معنی
بری اند و حضرت نیز قطعا و جزما این اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن کس که بوسطه جهل که دارد

اعتقاد شان اینست که باین سب و کذب صداقی که با شیخین بعمل می آورند و نصرت و معاونت علی میکنند بواسطه قرب برسول الله صلی الله علیه وسلم پس شخص همین اعتقاد که از جهل ناشی شده باین اعتبار او را تکفیر نمیکنیم و لا وجه تکفیر رافضی آنست که این سب و بغض و اعتقاد ظلم در حق شخصی که دین لازم می آید زیرا که ایشان بعد از رسول صلی الله علیه وسلم اصل اند در اقامت دین و اظهار آن و جهاد با مرتدان و معاندان و از ینجهت ابو هریره گفت که اگر ابو بکر رضی الله عنه نبودی بعد از رسول صلی الله علیه وسلم مردم پرستش خدا تعالی نمیکردی یعنی ابو بکر بنا اجتهاد قتال با مرتدین و مانعین زکوة با وجود مخالفت ایشان با لزم ساخت تا آنکه رجوع بر قول او نمودند و با ان جماعت مقاتله کردند تا آنکه خدا تعالی بسبب ابو بکر و اصحاب رضی الله عنهم این محنت و بلا را از اسلام و مسلمانان زائل گردانیده و مرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرد و اسلام قوت یافت

امر دیگر یعنی امر دوم از امور دال بر کفر و قتل این شخص رافضی آنست که لعن شیخین رضی الله عنهما حلال اوست باقرار خود با ینمعنی و حال آنکه لعن ایشان حرام ست و کسیکه حلال داند آنچه خدا تعالی حرام کرده است کافرست بلکه تحریم لعن و سب صدیق از معلومات ضروری ست زیرا که حسن اسلام و افعال و آله ایمان او و آنکه این معنی از دوامی بود تا زمان وفات متواتر رسیده و هیچ ریب در معلومیت و ضروریت آن نیست و اگر رافضی بر ان تمسک کرده و انکار آن میکند لیکن شرط کفر با نکار ضروری آنست که منکر ضروری باشد تا انکار او مستلزم تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم گردد و بنا بر آن تکذیب حکم بتکفیر او شود و حال آنکه رافضی اعتقاد تحریم لعن ندارد خصوصاً آنکه اعتقاد ضروریت تحریم آن داشته . پس این ضروری نیست تا از انکار آن کافر شود و خصوص این مسئله از مطلق حکم جدا میتوان ساخت باین طریق که تواتر تحریم لعن و سب ابو بکر نزد جمیع خلق تا ویل شبه روافض رضی الله عنهما و بعد بیست که تواتر معلوم نشده آن لغو میسازد و محل آن است که در آن جدل کند در قلب میل میکند ببطلان این قدر تاویل شبه از و یعنی باعتبار آنچه سبکی رحمة الله ظاهر شده و الا قواعد مذهب شافعی حکم میکند بر این قدر از وی عدم تکفیر زیرا که این رافضی با دلیست و طعن و سب که کرد و اگرچه تاویل او جهل و عصبیت لیکن در باب تکفیر احتیاط مرعی باید داشت چنانچه مقرر شده است و در محل خود امر سوم آنکه این هیئت مجموعی ازین شخص حاصل شد از آشکار ساختن لعن ابو بکر و عثمان که ائمه دین متین و ستون اسلام اند و بعد از رسول صلی الله علیه وسلم دین قائم ساختند و حلال اند آن

او در حضور اکابر و علما و جمیع خلایق همچون طعن در دین ست و طعن در دین کفر ست پس این همه
دلیل ست که بر ما ظاهر شده در قتل این شخص یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده و الا مذهب
شافعی رحمه الله نیست که قبل ازین معلوم شد امر چهارم آنکه منقول است از علمای ما از مذهب
ابو حنیفه رحمه الله اینست که هر کس که خلافت ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما انکار کند کافر ست و
بعضی از علمای مذهب ابو حنیفه رح حکایت خلاف آن کرده اند و صحیح اینست که کافر ست و
اینمسئله مذکور ست در کتاب غایت سروجی و در فتاوی ظهیری و در اصل محمد بن حسن رضی
الله عنه و در فتاوی بدیعیه او تقسیم کرده است رفضی را بکافر و غیر کافر و ذکر خلافی در طوایف
ایشان نیست و خلافی که در باب امامت ابو بکر رض کردیم و زعم نمودیم که صحیح اینست که
کافر ست و در محیط از محمد بن حسن رحمة الله علیه نقل کرده که در نماز اقتدای بروافض
جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت ابو بکر رض اند و حال آنکه اصحاب رضی الله عنهم
اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین میگوید که هر کس که منکر خلافت ابو بکر صدیق
رضی الله عنه است کافر ست و در محیط باین عبارت منقول است که رافضی اگر غلو
داشته باشد و خلافت ابو بکر را رضی الله عنه منکر باشد صلوة خلف او جایز نیست و در
مرغینانی چنین آورده است که مکروه ست صلوة عقب صاحب بدعت و هوا و عقب
رافضی جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر هوای وی بمرتبه ایست که بآن کافر میشود
در نماز اقتدای باوی جایز نیست و الا جایز است با کراهت و در شرح مختار چنین اختیار کرده
است که سب و بغض یکی از اصحاب رضی الله عنهم کفر نیست لیکن کراهیست چرا که امیر المومنین علی
رض دشنام کنندگان خود را تکفیر نکرده است عبارت فتاوی بدیعیه اینست هر کس که منکر امامت ابو بکر
است کافر است و بعضی گفته اند که مبتدع ست و صحیح اینست که کافر ست و همچنین حکم کسی
که منکر خلافت عمر رض بود و اما اصحاب شافعی رح پس قاضی حسین رض در تعلیق چنین آورده که هر کس
که سب نبی صلوات الله علیه و سلامه علیه کند کافر ست و هر کس که سب یکی از اصحاب کند
فاسق ست و اما آنکس که سب شیخین رض یا حسنین رض کند در ان دو وجه است یکی ازین
وجه اینست که کافر میشود زیرا که امت اجماع کرده اند بر امامت ایشان وجه دوم
اینست که فاسق ست کافر نیست و هیچ خلافی نیست در آن که هر کس که حکم بکفر او نشده
است از اهل هوا جزم بخلود بودن ایشان بدوزخ نشده بود و جزم بدخول ایشان در دوزخ

دو وجه هست اینچنین و قاضی اسماعیل مالکی گفته که مالک رح در باب قدریه و سائر اهل بدع
گفته است ایشانرا توبه دهند اگر توبه کنند فبها والا بکشند ایشانرا زیرا که از اهل فساد
و بدعت اند در زمین چنانچه در باب اهل حرب گفت که فساد این جماعت در مصالح دنیا
و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق حج و فساد اهل بدعت معظم آن در دین است و
گاهی در دنیا نیز داخل میشود مثل در میان مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک
و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف است و اکثر در ترک تکفیر رفته اند قاضی
عیاض گفت رحمه الله که غیر یک خصلت است که آن جهل بوجود باری تعالی و وصف رسول
صلعم روافض را تکفیر بالاطلاق و لعن بر ایشان و بر خوارج و سائر اهل هوای بدعت جماعت
است که تکفیر میکنند و جماعتی دیگر از علمای که تکفیر اهل بدع و هوای نمیکنند جواب داده
اند ... که الفاظ وارد شده بر سبیل تغلیظ از غیر کفر چرا که کفری غیر کفری است مشترک
دون شرکی میباشد و قول صلعم در خوارج اقتلوهم قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرموده
مثل قتل عاد و تقاضای کفر میکند مانع جواب میدهد که این امر بقتل حد است نه کفر قاضی
عیاض گفت در سب اصحاب علمای را اختلاف است و مشهور مذهب مالک اجتهاد است
و قائل او را وجیع ساند اما مالک رحمه الله گفت که هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم را
شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن تادیب است و گفت نیز هرکس که
شتم یکی از اصحاب او کند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان یا عمرو بن العاص رضی الله عنهم اگر گوید که ایشان بر
ضلال یا کفر بوده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کند از آن شتمی که مردم میکنند او را
عذابی سخت باید کرد اما قول مالک رح او را بکشند اگر نسبت بضلال و کفر میدهند قتل او نیکو
است زانی که نسبت کفر بیکی از اصحاب مذکور کند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم گواهی
داده است با آنکه ایشان اهل جنت اند و هرکس که نسبت کفر بایشان دهد مستحق قتل میشود به
اعتباری که تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن لازم آید اما اگر نسبت اصحاب بظلم دهند
دون کفر چنانچه زعم بعضی روافض است در حکم بقتل او محل تردد است چرا که این نسبت بظلم
از حیثیت صحبت نیست و از جهت امری که متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیات
که بعین صحابه متعلق است از روی تنقیص نیست و شکی نیست در آنکه روافض انکار ما علم
بالضرورت و اقرار را اصحاب میکنند لیکن انکار را رستان مقتضی این نیست که رسول

صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنند بلکه زعم ایشان اینست که موافق رسول صلی الله علیه وسلم
ست کرد ما ایشانرا تکذیب میکنیم و در دعوی او موافق نیستیم اما مالک رحمه الله مستحق نشده تا این زمان
چیزی که مقتضی قتل این نوع کسان باشد که شان او اینست که بیان کردیم و ابن حبیب
گفت که هر کس که از شیعه غلو کند در بغض عثمان رض و کناره کند که از وی بری شود او را
تادیب شدید کنند و هر کس که زیاده کند در غلو بمرتبه که تنقیص ابوبکر و عمر رض کند عقوبت برو
زیاده کنند و ضرب برو مکرر رسانند و حبس مخلد کنند تا بزمانی که بمیرد و بمرتبه قتل نرسانند مگر در
سب رسول الله صلی الله علیه وسلم و سحنون گفت هر که تکذیب یکی از اصحاب رسول صلی
الله علیه وسلم کند او را الم ضرب رسانند و ابن ابی زید از سحنون روایت کرده است که گفت
هر که در شان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض بگوید که ایشان بر کفر و ضلالت بوده اند حکم او
قتل است و هر که شتم غیر این چهار یار اصحاب کند او را عذاب و عقوبت شدید کنند انتهی
اما قتل آن کس که تکفیر چهار یار اصحاب کند ظاهر است زیرا که خلاف جمیع امت کرده است
و اما تکفیر خلفای ثلاثه و حضرت علی را تکفیر نکند درین باب سحنون تصریح نکرده است بچیزی
و کلام مالک رحمه الله که گذشت برین تصریح تر است روایت کرده اند از مالک رح که گفت
هر کس که سب ابوبکر رض کند اجرای تازیانه برو کنند و هر کس که سب عائشه رض کند او را بکشند
و امام حنبل رح گفت در شان کسی که سب اصحاب کرده بود حکم بقتل او نمیکنیم چرا که از آن می
ترسیم لیکن او را امیر بزند سخت و ابو یعلی حنبلی گفت آنچه فقهای برین اند که در سب صحابه
رض اگر سب را حلال دانند کافر است و اگر حلال ندانند فاسق است کافر نیست و گفت طائفه
از فقهای کوفه و غیر ایشان حکم جزم کرده اند بقتل کسیکه سب صحابه کرد و تکفیر رافضه و محمد بن
یوسف فریابی را سوال کردند از کسیکه شتم ابوبکر رض کند گفت کافر است باز از وی سوال کردند
که اگر بمیرد برو نماز کنند یا نه گفت نی و از کسانی که تکفیر میکنند احمد بن یوسف و ابوبکر
و هر دو میگویند که ذبیحه روافض را نمی خوریم زیرا که ایشان مرتد اند و عبدالله بن ادریس
که یکی از ائمه کوفه است گفت رافضی را شفقت نیست زیرا که هیچکس را شفقت نیست
مگر مسلمانان را و ایشان مسلمان نیستند پس ایشانرا شفقت نیست و گفت امام حنبل
رحمة الله علیه روایت ابو طالب که هر که شتم عثمان از روی جما در شوو زندقه است و اجماع کرده
اند قائلین بعدم تکفیر بر کسی که سب صحابه کند و آن آنکسانی اند که بوجوب قتل ساب

ابوبکر و عمر بر بن فتنه آستم و از عمر ابن الخطاب منقول ست . اراده کرده بود که زبان عبید الله
بن عمر قطع کند در زبانی که دشنام مقداد بن اسود رضه کرده و چون مردم در خواست دفع
از برای او کردند گفت بگذارید مرا که قطع لسان او کنم تا دفعه دیگر دشنام احدی از
اصحاب رسول صلعم نکند و در کتاب ابوسفیان مذکور ست که هر کس که در حق یکی از اصحاب
بگوید کلامی این نا بیا اگر او در این اصحاب سلمان ست قائل را نزد بعضی از اصحاب ما دو حد باید
زد یکی بواسطه حرمت اصحابی و یکی بواسطه قذف تا در او واجرای دو حد جهت فضل صحابی
ست بر دیگران چرا که رسول صلعم فرمود من سب اصحابی فاجلدوه و اگر مادر این
اصحابی کافره بوده باشد قائل را حد افترا بزنند زیرا که در حقیقت سب اصحابی کرده
ست و از اولاد اصحابی اگر کسی زنده باشد باجرا حد بر آن قائل قیام نماید و الا از مسلمانان
هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم ست زیرا که حقوق صحابه مثل
حقوق دیگران نیست بواسطه فضل صحبت رسول صلی الله علیه وسلم و اگر امام خود بشنود
و اشهاد برین کند ولی قیام باین امر او ست و هر کس که سب عائشه رضه کنند در آن
دو قول ست یکی آنکه او را بقتل رسانند و قول ثانی مثل سب سائر اصحاب ست او را حد
مفتری بزنند و قائل گفت من بقول اول قائلم و روایت کرد ابومصعب از امام مالک که
گفت کسی که سب اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم کند او را بزنند زدنی سخت و مشهور کنند و
او را تشهیر نموده حبس طویل کنند تا آنکه اظهار توبه کند زیرا که استخفاف در حق رسول صلعم
کرده ست و ابوالمظفر فتوی کرد به تادیب شدید در حق کسی که راضی نمیشد که زنی را سوگند دهد
در شب و آن زن گفت که اگر تو دختر ابوبکر رضه باشی زاد در روز طلاق خواهم و او فتوی داد
بتادیب آن شخص بواسطه آنکه بی ادبی کرد و درین نوع هشام بن عمار گفت از مالک رحمة الله علیه
شنیدم که گفت هر کسیکه سب ابوبکر کند او را مقتول سازند و همچنین حکم کسی ست که سب عائشه
صدیقه کند یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین پند میدهد خدا تعالی شما را از آنکه
باز گردید بمثل این سخن هرگز اوامی که زنده باشد اگر هستید شما با ایمان و زندگان انتهی پس هر که
سب عائشه کند رضی الله عنها مخالفت قرآن مجید کرده باشد و هر کس که مخالف قرآن مجید کرد حکم
آن قتل ست و ابن حزم گفت اصول صحیحه و حجت جلی که تکفیر شیعه و خوارج میکنند آنست که شیعه
و خوارج تکفیر اعلام و مشاهیر کبار صحابه مینمایند و تکذیب ... ل ... تکفیر ایشان نموده‌اند فرست این حجتی صحیحه است

در شان کسیکه بر و ثابت شود که تکفیر اعلام صحابه کرده است قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه تکفیر منکر
خلافت ابوبکر و عمر رض میکنند و این مسئله در غایت و غیر آن از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن رحمة الله
علیهم مذکور است و ظاهر است که ایشان از امام خود ابو حنیفه رحمة الله علیه فرا گرفته اند و ابو حنیفه
اعلم بود از دیگران بحال روافض زیرا که او کوفی بود و منشأ رفض و روافض کوفه است و روافض
چند طائفه اند و تکفیر بعضی ازین طائفه واجب است و تکفیر بعضی دیگر واجب نیست پس هرگاه ابو حنیفه
رحمة الله علیه حکم بتکفیر کسیکه منکر امامت صدیق است رضی الله عنه میکند حکم بکفر کسیکه لعن بر صدیق رض
میکند نیز داده اولی است الا ان یفرق یعنی مگر آنکه فرق میان منکر انکار امامت و لعن کنند
چرا که سبب تکفیر منکر امامت صدیق رض مخالفت اجماع است بنا بر آنکه منکر حکم مجمع علیه کافر است چنانچه
نزد اصولیین مشهور است و امامت صدیق اجماع شده بران از آن وقتی که عمر رض با و بیعت کرد و تاخیر بیعت
بعضی صحابه منع صحت اجماع نمیکند بواسطه آنکه بعضی ایشان چندروزی بتاخیر افتاد در بیعت با
ابوبکر رض خلافی نداشتند و لهذا اعطائی که او میکرد میگرفتند و در امور محاکمه و مرافعه بجانب
او رضی الله عنه مینمودند و بیعت و اجماع هر دو یک چیز نیست بلکه بیعت چیزیست و اجماع چیزی
دیگر و از وجود احدهما وجود دیگری نمی آید و عدم احدهما عدم دیگری لازم نمی آید پس درین تفرقه
تامل و تفهیم آنرا که بسیاری از مردم درین باب غلط کرده اند اگر گوئی که شرط کفر انکار امر مجمع علیه است
که معلوم شده باشد بالضرورة بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق رضی الله عنه چنین زیرا که
بیعت صحابه با و ثابت شده است و هیچ شک در آن نیست که در ایام صدیق رض هیچکس ازین روافض
نبود و همچنین در ایام عمر و عثمان رضی الله عنهما ازین جماعت کسی نبود و بعد از آن حادث شده اند
پس مقاتله ایشان درین کار بعد از آن اجماع معلوم حادث شده باشد و جواب این آنکه اطلاق خلافت
از قبیل حادثه است و حکمی شرعی نیست و منکر ضروری وقتی کافر است که این ضروری حکم شرعی بود
باشد مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تکذیب رسول صلعم بخلاف خلافت مذکوره مگر آنکه
گویند که باین خلافت نیز احکام شرعیه متعلق است مثل وجوب طاعت و مثل وجوب انقیاد و امثال
آن و قبل ازین از قاضی حسین دو وجه مذکور ساختیم در باب سب شیخین و ختنین یک وجه از آن دو وجه
حکم بکفر بود و منافات ندارد این حکم با حکم جزم او در موضعی دیگر بفسق شخصی که سب کند اصحاب
کرام را باشد بقول ابن صلاح و غیر او که روایت کرده اند از شافعی رحمه الله در حکم بفسق این دو مسئله حکم
بفسق در مجرد سب کلی از آحاد صحابه اصاغر ایشان است و حکم بکفر مخصوص است بسب شیخین و ختنین

که بعلم ضروری معلوم شده است

رضی الله عنهم و چون این ثابت شد و اغلظ سنان ثابت گشت از اجماع اصحاب بنابرین وجه جاری
ساخته اند و را حکم کفر و آنکه در باب کسی که تکفیر ابوبکر رض و امثال او که رسول صلعم حکم فرموده به آنکه ایشان
در جنت اند از اصحاب شافعی رحمة الله علیه در آن تکلم نکرده اند مصنف گوید آنچه برایم حکم تکفیر ست جز این
مسئله تا موافق باشد با حکم سابق آنچه از امام احمد رحمه الله قبل ازین روایت کردم که گفت هر کسی که طعن
در خلافت عثمان کند طعن جمیع مهاجر و انصار کرده است و وی در این قول صادق است زیرا که
عمر رض امر خلافت را شوری ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم اجمعین اما طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص ایشان حق خود گذاشتند
یعنی ارادت خلافت نداشتند و عبد الرحمان بن عوف رض نیز اراده نداشت که خود متصدی این امر
خلافت کرده بلکه میخواست که بیعت با عثمان یا با علی المرتضی کند لیکن بواسطه دین خود و احتیاط تمام
مدت سه شبانه روز این امر را موقوف داشت و خواب نکرد و بر جمیع مهاجر و انصار گردید و مشورت
نمود که از عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما کدام یک مقدم دارد و رای جمیع اصحاب رجال و نسا را پرسید
فرداً فرداً و جماعتاً جماعتاً بر این متفق شدند که عثمان رض را مقدم دارند و اجماع بر بیعت او کردند
بنابرین عبد الرحمن بن عوف بعثمان رض کرد و چون بیعت رض از اجماع قطعی جمیع مهاجر و انصار رضی
الله عنهم حاصل شد طعن در جمیع مهاجر و انصار باشد و از جهت اینها امام احمد گفت سب عثمان رض
زندقه بود و جهت آنست که سب بعثمان بحسب ظاهر کفر نیست و باطن کفر است زیرا که تکذیب مهاجر و انصار مستلزم
از این کلام امام احمد حنبل رحمه الله کفر سابّ صحابی معلوم نمیشود بخلاف قول بعضی علما مذهب او چنانچه پیش
ازین گفتم و خلاصه سخن آنست که سب ابوبکر رض کفر ست نزد ابو حنیفه رحمه الله و بر یک وجه نزد ایشان
یعنی شافعی رحمه الله و مشهور مذهب مالک رحمه الله آنست که موجب جلد میشود و کفر نیست لیکن قبل
ازین روایت از و مذکور ساختم در آنکه حکم بکفر خوارج کرده است پس این مسئله نزد او دو حال وارد
اگر سب کنند و اختصار بسب کنند و تکفیر اصحاب نکنند کافر نیست اگر تکفیر کنند کافر است بنابرین
کافر است شخص رافضی که قبل ازین مذکور ساختیم نزد مالک و ابو حنیفه رحمهما الله و بیک وجه شافعی و نزد او
نزد احمد رحمه الله بواسطه آنکه شتم عثمان رضی الله عنه که متضمن تخطیه جمیع مهاجر و انصار شده و کفر این
شخص مذکور کفر ردت است زیرا که قبل از آنکه این قول از و صادر شد حکم او حکم مسلمانان بود
و لیکن بعد ورا این قول از و مرتد شد و مرتد را امر توبه باید کرد و اگر توبه کند فبها و الا او را باید کشت و چون
او را امر توبه کرده شد توبه نکرد پس قتل او بنابر جمیع علمای بود بواسطه آنکه جمیع از علما که سب صحابه را

تکفیر نمیکنند این حکم عام نمیباشد مگر آنکه در حق کسی که تکفیر اصحاب رضی الله عنهم کنند و یک وجه از نشاء
رحمه الله که بر حکم فسق اقتصار کرده است آن نیز وقتی است که سب تنها از و صادر شود و اما اگر
تکفیر اصحاب کبار کند او را کافر میدارند مطلقا همچنین امام احمد گفته است که من از حکم بقتل منبرم
نرسیدن او و وقتی است که غیر سب از و صادر نشود و آنچه ازین شخص مذکور صادر شده اعظم از
سب است و قبل ازین مذکور شد که طحاوی در عقیده خود آورده که بغض صحابه رضی کفر است و احتمال
دارد که بر مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک اصحاب رض فردا فردا عمل کنند وقتیکه صحابه
دشمن دارد از حیثیت صحبت رسول صلی الله علیه وسلم و اما آنکه مجرد بغض صحابه کفر بوده باشد
محتاج بدلیل است و این شخص رافضی و امثال آن که بغض شیخین و عثمان رض دارند نه از جهت صحبت
رسول صلی الله علیه وسلم است چرا که ایشان امیر المومنین علی و حسنین و غیر ایشان را از ائمه دوست میدارند
بلکه سبب این تبغض هوای نفس و عناد است آنکه بواسطه جهل دارند که اعتقاد کرده اند که خلفای ثلاثه
رضی الله عنهم در حق اهلبیت ظلم کرده اند پس ظاهر اینست که اگر ایشان بر سب اقتصار کنند و تکفیر اصحاب
و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر نتوان نمایند اما تحقیم از امور و الدر قتل این شخص آنکه
ممکن است که متمسک شویم در قتل او با بن ولید در مقامی که این شخص قائم شده و امری که از و صادر شده
بلا شک ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده در حق کسی که او را
صلی الله علیه وسلم ایذا کرده است من یکفینی عدوی کیست که کفایت کند شر دشمن مرا که از من انکار کند
خالد بن ولید گفت یا رسول الله من شر او را کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم
خالد را فرستاد و آن شخص را بقتل رسانید لیکن قبل ازین مذکور شد که هر ایذاء موجب قتل نمیشود و لا
حکم قتل عام میشود در جمیع معاصی زیرا که هر معصیت که از امت ما و غیر صادر میشود آن برسول
الله صلی الله علیه وسلم میرسد قال الله تعالی ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم الآیة
بدرستیکه این نشستن شما بعد از طعام بیر خانه نبی را صلی الله علیه وسلم و شرم میکند از شما که بگوید بیرون
روید پس با بن ولید معلوم شد که هر ایذای موجب قتل نیست یا آنکه این شخص مذکور بزعم خود نصرت
اهلبیت کرده است بنا برین زعم و قصد ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده است خواهد بود یعنی
پس ابن ولید واضح نبوده باشد به قتل او و اما نیست و قذف عایشه رضی الله عنها موجب قتل است
از جهت آنکه قرآن شاهد است به برائت و پاکی وی پس قذف و تکذیب قرآن کفر است و یا از جهت آنکه
هم فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده و هم قذف در حق کسیکه فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم

تنقیص رسول صلی الله علیه وسلم کفرست واما ذمت وافترا در شان بقیه امهات مومنین نمایم
دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست و بنابرین لیل ثانی که تنقیص رسول صلی الله علیه وسلم کفر
واین قول راجح ست نزد بعضی لکه **سوال** اگر چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم قذف بیا کرد
بود نگذشت **جواب** بواسطه آنکه این قذف ایشان پیش از نزول آیات قرآنی بود در
باب برات عائشه صدیقه رض پس متضمن تکذیب قرآن نبود که موجب قتل بود واز جهت آنکه این
حکمی بود که نازل شد بعد از نزول آیت براة و بنابرین حکم آن بر ما قبل آن معطوف نمیشد وامر
بقتل نفرمود امر ششم ازین امور آنکه قبل تحدیث مذکور شد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
سب اصحاب من مکنید و کسیکه ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر کس که ایذای ایشان
کند مرا ایذای کرده است واین حکم جمیع صحابه لیکن درجات و مراتب بعضی از صحابه زیاده ست
از بعض دیگر پس حکم ایشان درین باب بتفاوت درجات و مراتب ست و حرمتیکه زیاده میشود نزد
کسیکه باو تعلق کبیر و بنابرین اگر کسی سب صدیق رضی الله عنه کند اقتصار بر تجلید نمیکنیم چنانچه در غیر
او اقتصار میکنیم بر آن زیرا که آنجناب مجرد حق صحبت و هر گاه که با صحبت امور دیگر منضم شود
که بمقتضای تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت دین و اتفاق بر مسلمین و آنچه مراو را حاصل شد از
فتوح بلاد و خلافت رسول صلی الله علیه وسلم و غیر ذلک هر یک ازین امور مقتضی زیادتی حق ست
و آن موجب زیاده عقوبت کسی میشود که بروی رضی الله عنه دلیری کند و این نه بواسطه حکم مجدد
ست که بعد از رسول صلعم شد بلکه از جهت آنست که رسول صلی الله علیه وسلم احکام را مشروع ساخته و
اسباب آن موقوف و معلق گردانیده تا نتیجه آن اسباب کرده مرتب میسازیم و هر حکمی را بسبب آن
حکم معلوم ست که صدیق رض در ایام حیات مصطفی حق سبق باسلام و تصدیق رسول صلی الله علیه
وسلم و قیام بامور در راه خدا تعالی و صحبت التامه و الفاق عظیم در نهایت وسع و امکان به
رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی و نصرت تامه و غیر این از فضائل چنانکه در کتاب و غیر ازین کتب
مذکور ست و داشت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و موید
مثل تصدی امر خلافت که هیچکس را از امت نمیرسد که بآن امر قیام نماید بعد از رسول صلی الله
علیه وسلم مثل مقاتله او با اهل ردت و مانعین زکوة و شجاعتی که درین باب از وی رضی الله عنه
صادر شد که احدی درین باب مراو را پیروی نتوانست نمود که بآن امر خطیر اقدام نماید و هم
بلکه ازین حقوق و خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او زیاده میگرداند و هر کسیکه دلیری بر او

کند مستحق زیادتی عذاب و نکال میگردد و چون صدیق اکبر رض در مرتبهٔ عالی و مقام اعلی ست ازین
ودر نیست که هر کسی که سب او کند طعن در دین او کرده باشد پس مستحق قتل شود و چنانچه ثابت است
و حال آنکه خدای تبارک و تعالی بسبب قتل یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را مقتول
ساخت و بعضی از علمای گفته اند که حرمت پیغامبر علیهم السلام برابر . این مقدار است که
خدا تعالی وحی فرستاد به پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم که بسبب قتل یحیی بن زکریا علیهما السلام هفتاد
هزار کس را کشتم و بسبب قتل امام حسین پسر دختر تو رضی الله عنهما هم هفتاد هزار کس را خواهم کشت و همچنین
خدا تعالی اظهار حق و حرمت صدیق رضی الله عنه فرموده باین که بسیاری از روافض را فضیحت
و رسوا گردانید و اگر از قتل این رافضی عفو میفرمود کار آنجماعت بالا میگرفت و موجب فساد
میشد صاحب ابوحنیفه رحمه الله تعالی گفت که تعزیر بقتل جائز است و حال آنکه دلیری و جرات این
شخص رافضی بر مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء الراشدین است در قوی ترین اسبابی است که موجب
تعزیر میشود که نزد ابویوسف رحمه الله بقتل جائز است یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی صحیح
و هیچ اعتراض نیست بنا بر مذهب مالکی حکم بقتل او کرده چنانچه گذشت و همچنین حق و صحیح است بنا بر
مذهب ابوحنیفه رحمه الله تعالی و بر یک وجه شافعی رحمه الله تعالی و همچنین مذهب حنابله بر وجهی که مذکور شد
مصنف گوید تدبر و تأمل کن درین واقعه و در آنچه باین تقریر بیان کردم از کلام علمای ما زیرا که
مشتمل است بر احکام مهمه و فوائد کثیره کم واقع میشود که این احکام و فوائد در یک کتاب جمع
شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساخته ام بلا طعن و ریب و تعصب و عیب و در کتاب
من که ملقب باحکام در قواطع اسلام است مذکور ساخته ام چیزی را که توضیح آنچه در اثنای کلام
سبکی علیه الرحمة گفته ام میکند بلکه چیزی متفرع شود بقول او و در اختیار آنچه موافق با قواعد مذهب ما است
بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدرستی که هیچکس از ائمه ما در باب مکفرات کتابی علیحده مفصلا
ذکر مسائل و احکام آن در مذاهب اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده باشند و من درین نوع لطیف
عدیم النظیر نزد کسی که سالم باشد از حسد و عناد و استیفا جمیع مسائل که متعلق باین باب است با کلام
هر یک ازین مسائل که صدور آن منشرح شده کرده ام منتفع ساز و خدا تعالی ما را با آن مداوم و مستدام
دارد بر ما فضل و کرم خود انه رئوف کریم الرحیم **باب دوم در روایات اکابر اهل بیت**
وارد شده از مزید ثنای شیخین رض در آنچه مرویست از اکابر اهل بیت رضی الله عنهم در مدح
ابوبکر صدیق و عمر رضی الله عنهما معلوم میشود برائت و پاکی ایشان آنچه زعم کرده اند که علی المرتضی

هفتاد هزار

ابحاث در [illegible]

شیعه و رافضه

امر خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه وسلم میدانست لیکن تقیه کرده ظاهر نساخت باطل است
زیرا که تامل کن که در جواب اهل بصره ابن الکوا و قیس بن عباد چه فرمود کرم الله تعالی وجهه چنانچه
گذشت و باز روایت دارقطنی از ابو حنیفه رضی الله عنهم لفهم آورده تامل کن که گفت چون بمدینه
آمدم نزد امام جعفر صادق رضی الله عنه از حال ابوبکر و عمر رض سوال کردم امام جعفر فرمود که رحمت خدا
بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما باد ابو حنیفه آنگاه گفت در عراق چنین میگویند که تو از ایشان بری شده
فرمود معاذ الله کذبوا ورب الکعبه پناه بخدای بگیرم که از ایشان تبرا کنم دروغ میگویند
بپروردگار کعبه سوگند است آنگاه امام جعفر صادق رض ذکر تزویج ام کلثوم که از فاطمه رضی الله عنها
بود با عمر رض نموده از روی تفضیل عمر رض و گفت آیا این حقیقه لولم یکن اهلا لها ما زوجها اباها
ابو حنیفه گفت اگر انکار اهل عراق بنویسی خوب است او در جواب فرمود ولا یطیعونی بالکتب
بنوشتن من اطاعت نخواهند چنانچه از نزول آیت انما ولیکم الله ورسوله در حق علی کرم الله
وجهه منافی آن نیست که شامل غیر او نباشد زیرا که حسن بصری که جلالت و امامت او در میان مفسرین
ظاهر است برین رفته است این آیت عام در میان جمیع مومنان و موافق همین معنی است آنچه روایت
از حضرت امیر المومنین محمد باقر رضی الله عنه که از و سوال کردند که این آیت در شان حضرت امیر المومنین
علی است که نازل شده یا در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مومنان است و بعضی از مفسرین
قولی هست درین که مراد به الذین آمنوا الخ ابن السلام واصحاب اوست و بعضی دیگر ایشان قول
دارند که مراد عباده بن صامت است که بیزاری جست از همه سوگندان خود از یهود و ذکر میکنم که حافظ
عاصم میلانی ترجمان قرآن عبد الله بن عباس بود گفت که این آیت نازل شده است در شان
ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس دعوی اجماع که درین باب کرده اند باطل است و دلیل دیگر برآنکه ولی بمعنی
ناصر است نه متصرف آنست که اگر حمل کنیم بر ایشان تامل کن در آنچه روایت کرده دارقطنی از عبد الله ملقب بمحض
سبب لقب او بمحض آن بود که او اول کسی بود که فرزندی امام حسن و امام حسین را جمع نموده و او شیخ
بنی هاشم و بزرگ ایشان بود در زمان خود و لقب پسر او نفس زکیه بود بنا بر آنکه از ائمه دین و کبار
بنی هاشم بود و در زمان امام مالک رح در مدینه مردم با او بیعت کردند و منصور خلیفه که یکی از خلفای
عباسیه بود این خبر استماع نموده لشکری که او فرستاده بعد از مقاتله بسیار او را مقتول ساختند و
حصل کلام آنکه کسی از عبد الله محض سوال کرد که تو مسح بر خفین میکنی یا نه عبد الله جواب داد که آری
فقد مسح عمر تو مسح کن چرا که عمر رض مسح بر خفین کرده بار آن شخص گفت که سوال من همینست که

تو سخ میکنی با نه عبد الله گفت ذلك اخبرك عن عمر رض آن خبر میکنم ترا از رای عمر رض و تسألني
عن رایي فهو خیر مني و ملاء الارض مثل این سوال است ترا زیاده گردانید من ترا از رای عمر رض خبر
میکنم تو از رای من سوال میکنی و حال آنکه عمر رض از من بهتر بود و بمقدار پری زمین مثل من بود بعد
از آن آن شخص گفت که تو این سخن بر سبیل تقیه میگویی فقال عبد الله رضوان الله علیه
نحن بین القبر و المنبر اللهم هذا قولي في السر و العلانیة فلا تسمع قول احد بعدی
ثم قال من هذا الذي یزعم ان علیا کان مقهورا و ان النبي صلی الله علیه وسلم امره بامر فلم
ینفذه فکفی بهذا ازراء علیه و منقصة له گفتند در میان قبر و منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضریم
بار خدایا تو میدانی که سخن من اینست در سر و علانیه و تو بعد از من سخن فلانی سخن هیچکس را گوش
مکن پس گفت کیست آنکه زعم کند که حضرت امیر المومنین علی مقهور شد و رسول صلی الله علیه وسلم او را
بامری مامور ساخت و نتوانست که امر رسول صلی الله علیه وسلم نافذ سازد و اگر کسی در باره او کرم الله وجهه
این زعم کند که او در اثبات امر و اجرای احکام شرعیه منقص و ضعف کرده است حاشا ثم حاشا
عن ذلك و نیز دارقطنی روایت کرده از پسر عبد الله بن حسن که ملقب به الکامل بود که او را چون از حال
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوال کردند گفت افضل عندی من علي نزد من ایشان بهتر اند از علي
رض و روایت کرد دارقطنی نیز از امام الجن و الانس محمد باقر رض که گفت اجمع بنو فاطمه رضی
الله عنهم اجماع کرده اند فرزندان فاطمه بر آن که نیکوترین قولی در حق شیخین میگفته باشند و ایضا
روایت کرد دارقطنی از حضرت امام المتقین و الصادقین جعفر الصادق و او از پدر خود امام محمد
باقر رض که مردی نزد پدر او حضرت امام زین العابدین ابن سید الشهدا امام حسین رضی الله عنهما آمد
و گفت خبر ده مرا از حال و شان ابوبکر رض گفت از حال صدیق رض سوال میکنی این شخص گفت تو
صدیق میگویی ابوبکر را آنگاه سلطان العابدین رض گفت ثکلتك امك ....
قد سماه صدیقا رسول الله صلی الله علیه وسلم و المهاجرون و الانصار و من لم یسمه
صدیقا فلا صدق الله عزوجل قوله في الدنیا و الآخرة اذهب فاحب ابابکر و عمر
مادر تو بغیر زند شود من صدیق نام او کرده ام بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم و جمیع مهاجرین
و انصار صدیق نام او کرده اند و هر کس که ابوبکر رض را صدیق نخواند قول او را خدا تعالی در دنیا
و آخرت تصدیق نخواهد کرد و برو و دوست دار باش ابابکر صدیق رض را و عمر رض را و روایت کرده اند
از عروه بن عبد الله که گفتند که سوال کردیم از امام محمد باقر رض از حلیه سیف فرمود لا باس به

۷ ونقصانام

قد حلّی ابوبکر الصدیق رض سیفه قال قلت و تقول الصدیق قال نعم هو الصدیق
نعم الصدیق فمن لم یقل له الصدیق فلا صدق الله قوله فی الدنیا والآخرة یعنی آنکه شمشیر ابوبکر صدیق
رض سیف خود را حلیه کرده بود و راوی گوید گفتیم که تو صدیق میگوئی فرمود بلی و صدیق است
و هر کس که صدیق او را نگوید فلا صدق الله قوله او را التصدیق نخواهد کرد در دنیا و نه در آخرت و همین حدیث را
ابن جوزی در کتاب صفوة الصفوة روایت کرده و زیاده کرده اینکه از جای خود برجهید و رو بقبله
گفت که نعم الصدیق نعم الصدیق الی آخر الحدیث و تمام حدیث دار قطنی روایت کرده از
امام المتقین والنامدار جعفر الصادق رضی الله عنه فرمود که ما ارجو من شفاعة علی شیئا
الا و انا ارجو من شفاعة ابی بکر مثله و قد ولدنی مرتین یعنی امید شفاعت از علی المرتضی رض ندارم
چیزی مگر آنکه مثل آن چیز از شفاعت ابوبکر صدیق رض میدارم و حال آنکه ابوبکر صدیق دو بار
مرا متولد ساخته است و ایضا روایت کرده دار قطنی از زید بن علی رض که گفت با کسیکه او از
شیخین بیزاری میکرد و چون از و سوال کردند گفت اعلم والله ان البراءة من الشیخین البراءة
من علی فتقدم او تأخر یعنی بخدا سوگند که بیزار شدن از شیخین بیزار شدن از علی المرتضی اسد الله
الغالب است رض الیس و بیزار شدن هر یک از ایشان تقدیم نمائی یا تاخیر کنی و بال آن بتو خواهد رسید یعنی
میان شیخین رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه در اعتقاد و تحقیق و محبت ایشان هیچ تفاوت
نیست جمیع ایشان را دوست باید داشت و اگر یکی را از ایشان بری و بیزار شوی از همه ایشان بری
شده باشی و لیس فی بین بانیست و حضرت زید بن علی رض امام و بزرگ بود در شهر صفر سنه احدی
و عشرین و مائة شهید شد و چون برهنه بردار مدتی مزید مانده بود چون عنکبوت آمد و پرده خود را
بر عورت او کشید تا چشم مردان بر وی نیفتد و باعث شهادت او آن بود که بداعیه خلافت بیرون
آمد و جمعی کثیر از اهل کوفه بیعت او کرده بودند آخر الامر شهید شد و بیان این در باب نهم خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و مرویست که وقتی بعضی از شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین تبری
شو تا با تو بیعت کنیم زید رضی الله عنه از تبری ابا و امتناع نموده قبول نفرمود جماعت شیعه
گفتند اذا نرفضک یعنی ترا ترک و رفض میکنیم آنگاه امام زید فرمود اذهبوا فانتم الرافضة
بروید که شما روافض اید و از آن روز آن جماعت را رافضه میگویند و شیعه را زیدیه میگویند و در
... از ابن شیبه که با امام زید گفتند که ابوبکر رض از فاطمه رض انتزاع فدک نمود زید گفت انه کان
رحیما و کان یکره ان یغیر رسول الله ترکه فاتته فاطمه فقالت له ان رسول الله

اعطانی فدکا فقال اهل لک بینة فشهد لها علی وام ایمن فقال لها برجل وامرأة تستحقیها ثم قال زید والله لو رجع الامر فیها الی لقضیت بقضاء ابی بکر یعنی ابوبکر رض بود شخصی مهربان رقیق القلب و مکروه میداشت که ترکه رسول صلی الله علیه وسلم را از حالی که بود تغیر نماید انگاه فاطمه رضی الله عنها آمد نزد او و گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فدک را بمن داده است ابوبکر رض گفت آیا ترا شاهدان درین باب هست پس علی و ام ایمن رضی الله عنهما گواهی دادند انگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت بشهادت مردی و زنی مستحق آن میشوی باز زید رضی الله عنه گفت بخدای سوگند که اگر این امر بمن رجوع شده بودی هر آینه حکم میکردمی بطریقی که ابوبکر رض حکم کرده است ایضاً روایت کرد حافظ ابن شیبه رض از زید رضی الله عنه که فرمود انطلقت ولی لیستطیعوا ان یقولوا فیهما شیئا فانطلقتم نظفرتم ای فتنیتم فوق ذلک فبرئتم منهما فمن بقی فوالله ما بقی احد الا ترکتم عنه و استطاعت آن نشستند خوارج در حق این دو کس چیزی بگویند پس شما ای رافضیان رفتید و بالاتر جهیدید نسبت شما فرودن تر از مرتبه شیخین پس بیزار شدید شما از آن هر دو پس کیست که باقی ماند از طعن شما بخدای سوگند که هیچ نماند شما از و بیزار نشدید روایت کرد حافظ مذکور وابن عساکر از سالم ابن ابی جعفر که با محمد بن حنفیه رض گفتم که ابوبکر صدیق رض از جمیع قوم بیشتر باسلام درآمد او گفت لا گفتم پس بچه دلیل نام او بلند گشت و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ دیگر را ذکر نمیکنند غیر ابوبکر گفت لانه کان افضلهم اسلاما حین اسلم حتی لحق بربه یعنی برای آنکه او افضل بود از جمیع اصحاب آن زمانی که باسلام درآمد حتی به پروردگار خود رسید روایت کرد دارقطنی از سالم بن ابی حفصه و ابن سالم اگرچه شیعه بود لیکن ثقه بود که گفت حضرت امام الصادقین امام الجن والانس ابوجعفر محمد باقر بن محمد بن علی را و امام الصادقین جعفر الصادق بن امام الجن والانس محمد باقر رضی الله عنه از حال شیخین رضی الله عنهما سوال کردم ایشان هر دو گفتند یا سالم تولهما وابرأ من عدوهما فانهما کانا امامی هدی یعنی ای سالم دوستی و یاری خود فراگیر شیخین را و از دشمنان ایشان بری و بیزار شو که ایشان هر دو امام و راه نمای حق بودند روایت کرد دارقطنی نیز از سالم که گفت داخل شدم بر حضرت امام ابوجعفر یعنی محمد باقر رض و در روایتی بر امام المتقین والصادقین جعفر الصادق بن امام الجن والانس محمد باقر رض انگاه گفت اللهم انی اتولی ابابکر و عمر و احبهما اللهم ان کان فی نفسی غیر هذا فلا نالتنی شفاعة محمد یوم

القيامة بار خدايا فرا گرفتم ابوبكر و عمر را بدوستى خود و دوست ميدارم ايشان را و اگر در نفس من
غير اين بوده باشد شفاعت محمد صلى الله عليه وسلم بمن نرسيده باشد در روز قيامت راوى گويد آنچه
كه بنابر نصيحت و شفقت اين سخن بمن فرمود باعث شد كه نبود و در روايت از همان راوى كه گفت
بر امام المتقين و الصادقين جعفر بن محمد رضى الله عنهما داخل شدم در حالتيكه مريض بود و فقال اللهم انى
احب ابابكر و عمر و اتولاهما اللهم ان كان فى نفسى غير هذا فلا تنلنى شفاعة محمد رسول الله
صلى الله عليه وسلم ايضاً روايت كرد دارقطنى از وى كه امام المتقين و الصادقين جعفر الصادق
با من گفت يا سالم ايسب الرجل جده ابوبكر جدى لا نالتنى شفاعة محمد ان لم اكن
اتولاهما و ...... ابرأ من عدوهما اى سالم آيا مردم سب جد خود ميكنند ابوبكر رضى الله عنه جد من
است شفاعت محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بمن نرسد اگر من ايشان را بنصرت و دوستى نگيرم
و اگر از دشمن ايشان برى و بيزار نباشم ايضاً روايت كرد دارقطنى از حضرت امام الصادقين جعفر
صادق كه با وى گفت كه فلانى زعم كرد كه تو بيزارى جسته از ابوبكر و عمر رضى الله عنهما آنگاه فرمود
برىء الله من فلان انى لارجو ان ينفعنى الله بقرابتى من ابى بكر و لقد مرضت فاوصيت
الى خالى عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابى بكر بيزار باشد الله تعالى از فلان هر آئينه اميدوارم
اينكه نفع دهد خداى تعالى مرا بقرابت از ابوبكر و بدرستيكه وقتى بيمار شدم و وصيت كردم بسوى خال
خود عبد الرحمان قاسم بن محمد بن ابوبكر رضى الله عنه او را وصى خود ساختم روايت كردند دارقطنى و حافظ
عمر و حافظ ابن شيبه از كثير كه گفت با ابو جعفر محمد بن باقر بن على رضى الله عنهم گفتم خبر ده مرا از
ابوبكر و عمر در حق شما چيزى ظلم فرمود فقال لا و منزل القرآن على عبده ليكون للعالمين نذيرا
ما ظلمنا من حقنا ما يزن حبة خردل سوگند بآن كسى كه قرآن نازل كرد است بر بنده خود تا اهل
عالم را بيم كننده باشد كه ظلم نكردند ايشان بما از حق ما چيزى كه بوزن دانه خردل بوده باشد آنگاه من
گفتم خداى تعالى مرا فداى تو گرداند پس با ايشان تولا كنم و دوست دارم ايشان را فرمود نعم
يا كثير تولهما فى الدنيا و الاخرة قال و جعل يصك عنق نفسه و يقول ما اصابك فبعنقى
هذا ثم قال برىء الله و رسوله من المغيرة بن سعيد و بنان فانهما كذبا علينا اهل
البيت بلى يا كثير تولا كن و دوستدار ايشان باش در دنيا و آخرت راوى گفت كه امام ابو
جعفر محمد باقر رضى الله عنه دست بگردن خود سخت زد و گفت هر چيز كه بتو رسيد در دوستى ايشان
رسيد باز گفت بيزار شود خداى تعالى از مغيره بن سعد و بنان كه ايشان دروغ بسته اند بر ما اهل بيت

حضرت محمد رسول الله علیه السلام و ایضاً روایت کرده دارقطنی از بسام بن صیرفی که گفت با ابوجعفر محمد باقر
رضی الله عنه گفتم چه میگوئی در حق ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمود والله انی لاتولاهما وما
ادرکت احداً من اهل بیتی الا وهو یتولاهما بخدا سوگند که من ایشان را نصرت و محبت
میکنم و طلب آمرزیدن ایشان میکنم و هیچکس ندیدم از اهل بیت مگر آنکه او ایشان را بدوستی فرا گرفت
ایضاً روایت کرده دارقطنی از شافعی رح و از جعفر بن ابی طالب ولینا ابوبکر خیر خلیفة وارحمه
لنا واحناه علینا وفی روایة فما ولینا احد من الناس مثله وفی روایة فما رایناقط
کان خیر امته ...... والی امر خود ساختیم ابوبکر را که بهترین خلیفه بود و از همه بر ما مهربان
و مشفق تر بود بر ما و در یک روایت آنکه هیچکس خلافت مثل او نکرد و در روایتی دیگر آنکه ندیدم هرگز که
بهتر از و بوده باشد و ایضاً روایت کرده دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر رض که با و گفتند که فلان نقل
میکند از علی بن الحسین رض که گفت ونزعنا ما فی صدورهم من غل در شان ابوبکر و عمر رض و حضرت
امیر المومنین علی رضی الله عنهم نازل شده ابوجعفر باقر محمد رض گفت والله انها لفیهم انزلت
فیمن نزلت الا فیهم قیل فای غل هو بخدا سوگند که این آیت در شان ایشان نازل شده پس کیست که در شان او
نازل شود غیر ایشان باز از جعفر بن باقر رضی الله عنهما پرسیدند که این چه غل ست یعنی چه کینه است که
خدا تعالی از سینه های ایشان بیرون کرده فرمود غل الجاهلیة ان بنی تمیم و بنی عدی
و بنی هاشم کان بینهم شی فی الجاهلیة فاخذ ابوبکر الخاصرة فجعل علی یسخن یده
ویکمد بها خاصرة ...... ابی بکر فنزلت هذه الآیة فیهم کینه جاهلیت
که در میان بنی تمیم و بنی عدی و بنی هاشم در ایام جاهلیت چیزی کینه بود و چون این قبیله ها در اسلام
در آمدند یک دیگر را دوست میداشتند و در روایت دیگر نشست که از ابوجعفر پرسیدم از حال
ابوبکر و عمر رض گفت من شک فیهما فقد شک فی السنة هر که شک و ریب کند در شان ایشان
به تحقیق در سنت ریب کرده است در سنت و بعد از آن همین را ذکر کرد که میان این قبائل
خصومتی بود و چون با اسلام در آمدند دوست میداشتند یکدیگر را و خدا تعالی آن خصومت و کینه
از دلهای ایشان نزع فرمود حتی آنکه ابوبکر صدیق رض درد کمر داشت و حضرت علی رض دست
خود را گرم کرده بموضعی که درد داشت مالید بعد از آن این آیت نازل شد و روایت کرده دارقطنی
از حضرت علی کرم الله وجهه که فرمود هذه الآیة نزلت فی البطون الثلاثة بنی تمیم و عدی و بنی هاشم
ایضاً روایت کرده دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر رض که از و سوال کردند که از اهل بیت هیچکس

ابوبکر و عمر یاد کرد دست فرمود معاذ الله بل یتولونهما و یستغفرون لهما و یترحمون علیهما
پناه بخدا ازین حکایت که گفتی اهل بیت دوستی و یاری طلب آمرزش ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می نمودند و میگفتند
که رحمت خدای بر ایشان باد و ایضا روایت کرد دارقطنی از ابو جعفر حضرت محمد باقر و او از پدر
پدر خود امام سجاد یعنی زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهم که گروهی از اهل عراق نزد امام
در رفته سخنان میگفتند الا تخبرونی انتم المهاجرون الاولین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم
یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون
آگاه باشید خبر دهید مرا آیا که شما اید آنکسانیکه هجرت نمودید و بیرون کرده شدید از شهرهای خود
در مکه بودند و وا افتادند از مالهای خود و حال آنکه میطلبند از خدا تعالی بخشش و خشنودی را
و یاری میکنند دین خدا را بنفس و مال و نصرت مینمایند پیغامبر او را آن گروه راستانند بقول
نعل یعنی زین العابدین رضی الله عنه آنجماعت که در شان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خوض باطل میکردند
گفت که با من بگوئید ای آنکسانیکه در حق ایشان این آیت نازل شده آن شما اید فالوا لا
گفتند ما آنکسان نیستیم و این آیت در شان ما نیست باز فرمود انتم الذین تبوؤا الدار و الایمان
قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی
انفسهم و لو کان بهم خصاصة شما آن کسانی اید که جای گرفته اید در سرای هجرت و در ایمان یعنی اهل
مدینه پیش از هجرت مهاجران دوست میدارند کسی که هجرت کند بدیار ایشان و او را جای میدهند و یاری
کنند و نیابند در دلهای خود حسدی و حقد و دغدغه از آنچه عطا داده شده اند و ایثار مینمایند و مقدم میدارند
ایشان را بر نفسهای خود باز میگردند و مهاجران میدهند و اگر چه باشد ایشان را حاجت آن دیدآنچه ایثار
مینمایند یعنی گروهی که موصوف اند باین صفات مذکوره و آیت در حق ایشان نازل است هستید شما
قالوا لا قال اما انتم فقد برئتم ان تکونوا فی احد هذین الفریقین و انا اشهد
انکم لستم من الذین قال الله تعالی فیهم آنجماعت گفتند که ما ازین گروه که این آیت در شان ایشان
است نیستیم آنگاه حضرت سجاد امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود آیا شما بری شدید ازین دو
فرقه و من گواهی میدهم که شما از آن دو فرقه نیستید که خدا تعالی در شان ایشان فرمود والذین جاؤا
من بعدهم و آنکسانیکه آمدند بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابه تا روز قیامت میگویند
ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان آنانکه گویند ای پروردگار من بیامرز
ما را و مر برادران ما را در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین

امنوا و مگردان در دلهای ما کینه و حسدی خیانتی آنکسانی که ایمان آورده اند پیش از ما یعنی کینه اصحاب پیغامبر صلی الله علیه وسلم در دل ما منه ربنا انك رؤف رحيم ای پروردگار ما تو مهربانی و دعای ما مستجاب کن بخشنده ما را برحمت خود و در زمرهٔ سابقان داخل کن مفسر حرم گوید مراد امام زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله عنهم آنجماعت که باطل خوض در شان شیخین رضی الله عنهما نموده سب شیخین میکنند و کینه کبار صحابه رضی الله عنهم در دل داشته بکفر و ظلم منسوب میسازند ازین سلک فرقه این سه آیت در شان ایشان نیست یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان بایمان و طاعت تا روز قیامت که شامل جمیع مومنان نیست چنانچه در تفسیر بیضاوی و معالم التنزیل و غیر آن از تفاسیر مذکور است که خارج باشند و مؤید این قول است آنچه افضل المتاخرین فی نقاد المفسرین مولانا حسین کاشفی رحمة الله علیه در تفسیر خود درین آیت نقل کرده که گفته اند هر که را کینه در دل یکی از اصحاب باشد از اهل این آیه نیست و آنچه از صاحب انوار روایت کرده است که حق تعالی مومنان را بسه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسلامت دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد و الله اعلم و ایضاً روایت کرد دارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسین گفت والله لقد مرقت علینا الرافضة کما مرقت الحرورية على علي رضي الله عنه بخدا سوگند که خروج و بر ما روافض همچنانکه خروج کردند حروریه بر حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه و حروری منسوب بحروراست که دیهی است در کوفه ایشان طائفه از خوارج اند که بر امیر المومنین علی رضی الله عنه خروج کرده بودند و چون ابتداء خروج ایشان از آن دیه بود بنابرین آنجماعت را حروری گویند کذا فی مقدمه شرح بخاری للشیخ ابن الحجر رحمة الله علیه ایضاً روایت کرد دارقطنی از فضیل بن مرزوق که گفت از حسن بن حسین شنیدم که با مردی از روافض گفت والله لئن امکننا الله منکم لنقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ولا نقبل التوبة منکم بخدای سوگند اگر متمکن بسازد خدای تعالی ما را از شما یعنی اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آئینه دستهای و پایهای شما را قطع کنیم از خلاف یعنی دست راست و پای چپ و قبول نکنیم توبه از شما و ایضاً روایت کرد دارقطنی از محمد بن حاطب که گفت کسانی که از عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما ذکر کردند و ایشان گفتند هذا امیر المومنین ای علی یاتیکم الآن ان یخبرکم عنه اذ جاء علي قال الراوي فما ادري اسمعهم یذکرون فقال عثمان من الذین اتقوا و امنوا ثم الذین اتقوا و احسنوا

واللہ یحب المحسنین ایست امیر المومنین علی رض حالیا خواہد و خبر و ثنا را از عثمان رض رسید تا حضرت امیر المومنین علیہ رض آمد او می گوید من آنم کہ خود بنفس نفیس شنیدہ کہ ذکر عثمان رض میکردند یا انکار و سوال کردند آنگاہ گفت عثمان رض از آن کسانی ہست کہ ثابت مسمر بودند در تقوی و پرہیزگاری خود و کارہا نیکو کردند و خدا تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و ایضا روایت کرد دارقطنی از محمد بن حاطب طرق کثیر روایت کردہ گفت کہ نزد علی اسد اللہ رفتم و گفتم کہ امیر المومنین من ارادہ رفتن بجانب حجاز دارم و مردم از من خواہند پرسید پس شما چہ میگوئید در قتل عثمان رض و در آنوقت علی کرم اللہ وجہہ تکیہ کردہ بود و گفت یا ابن حاطب انی لارجو ان اکون انا وھو کما قال اللہ تعالی ونزعنا ما فی صدورھم من غل الآیۃ یعنی بدرستیکہ امید دارم کہ من و عثمان از جملہ کسانی باشیم کہ خدا تعالی از دلہای ایشان حسد و کینہ و سایر دشمنی در بہشت بر آیند در حالتیکہ برادران باشند یکدیگر را در مہربانی و دوستداری مؤید ہست آنچہ در روایت دیگر از عثمان رض وارد شدہ کہ فرمود انی لارجو ان اکون انا و عثمان و طلحۃ و زبیر منھم امید میدارم کہ من و عثمان و طلحہ و زبیر رضی اللہ عنہم از آن کسانی باشیم کہ خدا تعالی عز و جل غل از سینہای ایشان نزع کردہ در بہشت در آید ایضا روایت کرد دارقطنی از سالم بن ابی الطفیل گفت نشستہ بودم نزد محمد بن الحنفیہ رضی اللہ عنہ و اہل مجلس ذکر عثمان رض میکردند آنگاہ محمد بن الحنفیہ نہی کرد و گفت کفوا عنہ باز دارید زبان خود را از دشنام عثمان رض باز روز دیگر در خدمت او رفتیم از زیادہ از آن روز زجر و منع کرد و گفت آیا نہی نمیکردم شما را از دشنام این مرد و در آن اثنای ابن عباس رضی اللہ عنہ نزد او نشستہ بود با و گفت ای ابن عباس یاد داری کہ در روز جمل من از دست راست علی المرتضی بودم و تو دست چپ آنگاہ از جانب مربد استماع کلامی نمود بنا برین رسول فرستاد کہ حقیقت آن معلوم نماید و رسول آن موقع رفتہ باز آمد و خبر رسانید کہ بی عائشہ ہست کہ قاتلان عثمان رض را لعن میکند آنگاہ حضرت رض ہر دو دست مبارک خود بلند کرد دو دفعہ یا سہ دفعہ بروی لیکن گفت انا العن قتلۃ عثمان لعنہم اللہ فی السہل والجبل یعنی من ہم لعنت میکنم بقاتلان عثمان رض لعنت خدا بر ایشان باد در ہر مکانی کہ باشند در کوہ یا دشت بعد از آنکہ ابن عباس رض تصدیق قول محمد حنفیہ رض نمود محمد بن حنفیہ بجانب ما کہ اہل مجلس بودیم اقبال نمودہ گفت فی و فی ھذا لکم شاھدا عادل در من و در این شخص برای شما دو گواہ عادل ہست یعنی من و ابن عباس از علی رض شنیدیم و دیدیم و شاہد عادل ہست جز جہ تنہا

باید که تنبیه بشوید و محافظت کنید از طعن و ذم عثمان رض بلکه قاتلان او را ملامت و طعن کنید حضرت علی
کرم الله وجهه و ایضاً روایت دار قطنی از حسین بن محمد بن الحنفیه رض که گفت یا اهل الکوفة اتقوا الله
عز وجل من المحرمات ولا تقولوا لابی بکر و عمر ما لیسا له باهل ان ابا بکر الصدیق
کان مع رسول الله فی الغار ثانی اثنین وان عمر اعز الله به الدین ای اهل کوفه بپرهیزید
از آنچه خدا تعالی بر شما حرام گردانید و مگوئید در حق ابو بکر و عمر چیزی که اهل آن نیستند بدرستیکه ابو بکر با
رسول ثانی اثنین بود در غار و بدرستیکه عمر رض خدا تعالی با و دین را غالب و عزیز گردانید و ایضاً
روایت کرد از جندب اسدی که قومی از اهل کوفه و جزیره نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم
آمدند و سوال کردند از حال ابو بکر رض آنگاه بجانب من ملتفت شد و گفت انظر الی اهل بلادک
یسألونی عن ابی بکر و عمر هما عندی افضل من علی ملاحظه کن به بین مردم بلاد خود را که
سوال میکنند از حال ابو بکر و عمر و حال آنکه ایشان نزد من افضل اند از حضرت علی و ایضاً روایت
کرد دار قطنی از عبد الله بن حسن رضی الله عنهما که گفت والله لا یقبل .... توبة عبد تبرأ
من ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وانهما لیعرضان علی قلبی فادعوا الله لهما اتقرب به الی الله
قبول نمیکند خدا تعالی توبه از بنده که بیزاری جوید از ابو بکر و عمر رض بدرستیکه بخاطر ما می آیند پس دعای
میکنیم بخدای تبارک و تعالی از جهت ایشان و تقرب میجوئیم بخدای عز و جل این دعای یعنی زمانی که
ایشان را در دل خود یاد مینمائیم دعای خیر در حق ایشان میکنیم و این دعای خیر را سبب تقرب و نزدیکی
بحقتعالی سبحانه میسازیم و ایضاً روایت کرد از فضیل ابن مرزوق که گفت از عمر ابن علی بن الحسین
سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض بوده باشد که امر امامت او مخصوص باو
دانید و هر کس که او را امام زمان نداند و نشناسد اگر بمیرد بمردن جاهلیت مرده است بالفعل هست
یا نه فرمود والله ما ذالک فینا من قال هذا فهو کاذب بخدای سوگند نبوده و نیست در میان
ما امامی باین صفت و هر کس که این میگوید او کاذب است آنگاه من گفتم که شیعه و روافض میگویند که
این منزلت حضرت علی داشت چرا که رسول صلی الله علیه وسلم از برای او وصیت کرده بود و بار حسن بن
علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق او وصیت کرد و باز بحسین بن علی باز بنا بر وصیه
حسین بن علی بعلی ابن حسین انتقال یافت باز علی بن الحسین در حق محمد بن علی یعنی محمد باقر که برادر
عمر مذکور است وصیت نموده این مرتبه و منزلت او را حاصل شد آنگاه عمر بن الحسین گفت فوالله
ما اوصی ابی بحرفین اثنین فقاتلهم الله لوان رجلا اوصی فی ماله و ولده وما ترک

بعده وقبله ما هذا من الدين والله ما هو لنا الا متأكلاني پس بخدای سوگند که بدرستی
حضرت وصیت نکرده بر فرض سبب اگر کسی در اموال و اولاد و مسروکانی که از وصیت ها ند وصیت
کرد این وصیت از امور دینیه سبب هلاک شوند این گروه بخدای سوگند که این گروه نیستند مگر
متأکلان یعنی ظاهر دوستند لیکن باطن دشمن اند چرا که غرض خود را فرا می یکسید ایضا روایت
کرد از عبد الجبار همدانی که وقتی که ما از مدینه رحلت میکنیم امام جعفر رض نزد ما آمد و گفت انکم ان
شاء الله من الصالحين فاذا بلغتم مصركم فقولوا لاهل مصر مني من زعم اني بريء
من الصديق وعمر فانا منه بريء ومن زعم اني ابرء من ابي بكر وعمر فانا منه بريء
بدرستی شما اگر خدای خواهد از صالحان خواهید بود و چون به شهر خود برسید پس از من ایشان را این پیغام برسانید
که هر کسی که زعم کرده است که من از ابوبکر و عمر رض بیزارم پس بیزاری جسته ام من از آن و هر کسی که زعم
کرد که من از ابی بکر و عمر بیزارم پس تحقیق از وی بیزارم و ایضا روایت کرد دارقطنی از عبد الجبار که
حضرت امام المتقین الصادقین جعفر الصادق رض پرسیدند از حال ابوبکر و عمر رض فرمود ابرء ممن ذکر
هما الا بخیر بیزارم من از آن کسی که ذکر ابوبکر و عمر کند مگر بخیر و نیکویی آنگاه گفتند که شاید این کلام از شما
بر تقیه بوده باشد فرمود   کرانا اذا من المشركين ولا نالتني شفاعة محمد رسول
الله ان قلت تقية   بدرستی من پیوسته از مشرکان بوده باشم و شفاعت محمد بمن نرسد
اگر این قول بسبیل تقیه از من صادر شود و ایضا از وی روایت مرویست دارقطنی از عبد الجبار
همدانی که حضرت امام جعفر الصادق گفت رض ان من اهل العراق الجفاة یزعمون انا نقع
في ابي بكر وعمر رضي الله عنهما وهما والداي بدرستیکه جفاکاران اهل کوفه زعم کرده اند که من بدگویی
و سبب ابوبکر و عمر میکنیم و حال آنکه ایشان والدین من اند یعنی که مادر حضرت امام جعفر صادق که امام
الصادقین است فروه   بنت قاسم فقیه بن محمد بن ابی بکر است از یک جهت گفت که ابوبکر مرا
دوبار متولد ساخت چنانچه گذشت ایضا دارقطنی از ابو جعفر محمد باقر رض روایت کرد که گفت
من لم يعرف فضل ابي بكر وعمر فقد جهل السنة هر کسی که فضائل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نشناسد
بتحقیق آن کس جاهل سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و بعضی از ائمه اهل بیت نبوت گفته اند که ابو
جعفر صادق است و منقول است بخدای سوگند که ظاهر نشده است این بدعت و جهالت از شیعه
روافض مگر بواسطه جهل و نادانی ایشان به سنت احادیث نبی صلی الله علیه وسلم و ظهور آیات بسند ابو جعفر
بن محمد بن ... بروایت علی بن الحسین رضی الله عنهم مرویست که شخصی گفت با حضرت علی بن ابی طالب رض

که شما در وقت خطبه میخوانید و میگوئید اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین المهدیین مراد از خلفاء الراشدین المهدیین کیستند انگاه اشک از چشمهای مبارک خود ریخته فرمود هما حبیبای ابوبکر و عمر اماما الهدی و شیخا الاسلام و رجلا قریش المقتدی بهما بعد الرسول صلی الله علیه وسلم من اقتدی بهما عصم و من اتبع اثارهما هدی الی الصراط المستقیم و من تمسک بهما فهو من حزب الله ایشان دو دوست من اند ابوبکر و عمر امامان هادی بودند که مردم را هدایت کردند و دو شیخ و مقتدای اسلام بودند و از قریش بعد از رسول صلعم و فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر کس که با ایشان اقتدا کرد محفوظ ماند از عقاب و سالم شد از عذاب و هر کس که متابعت و پیروی ایشان کند هدایت یافت براه راست و هر کس که دست بدامن ایشان زد او از لشکر خدای عزوجل است این سخنان اکابر اهل بیت بوده که ائمه احادیث و حفاظ معتمد علیه در معرفت حدیث صحیح و تمیز صحیح از سقیم باسانید متصله از ایشان روایت کرده و این حال چگونه باشد کسانی را که متمسک بحبل اهل البیت شده اند و دعوی محبت ایشان میکنند و حال آنکه خود بیرون روند از آنچه اهل بیت بر آن رفته اند و در آنچه ونیت کرده اند به تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر و اعتقاد خلافت ایشان و سخن اهل بیت نمیشنوند بلکه خواهند که چیزهای نسبت بسید اهل البیت که ایشان بیزار باشند از آن و آنرا مذمت و عیب دانند چنانچه زین العابدین علی بن حسین فرمود ایها الناس احبونا حب الاسلام فوالله ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا و فی روایة حتی نقصتمونا الی الناس ای مردمان دوست دارید مرا مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کنید با ما که خدا و رسول خدا بآن امر کرده اند و از شرع نگذرانید بخدا سوگند که این دوستی با فراط شما بمرتبه رسیده که عیب و عار شد بر ما و در روایت دیگر آنکه دوستی بحدی رسانید که نقص و ذم ما کردید نزد مردم یعنی بسبب آنکه نسبت دادید باهل بیت چیزی چند را که ایشان از ان بری و عاری بودند و آنرا نقص خود میدانستند چنانچه بیان اکاذیب که بر ائمه اهل البیت بسته اند که گذشت و در همین باب پس محافظت کن زبان خود را از آنکه کذب و بهتان بر ایشان بندی میگوئی زیرا که کذب و بهتان بر ایشان موجب خذلان و طرد او از رحمت رحیم رحمن خواهد بود اعاذنا الله من الکذب و الکذاب

باب سیوم در فضیلت ابوبکر رضی الله عنه

بر سائر این امت تا به عمر و عثمان تا بحضرت علی بن ابیطالب و در ذکر فضائل ابوبکر الصدیق مخصوص وارد شده یا خلفاء ثلاثه و در آن چند فصل است

فصل اول

در ذکر فضیلت ایشان بترتیب و در تصریح حضرت علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین با فضیلت شیخین بر جمیع امت و بیان آنکه

فضل شیخین کنند و ایشانرا دوست دارد و بآنچه اهل آن اند ایشانرا ثنا می گویند و گفت ابن شیخ
را بوکیع نقل کردیم آنگاه تعجب کرد از حسن اینقول و دوست داشت او را انتهی و مخفی نماند ملاحظه
نکرده است بعد از امت قائل اینقول مگر آنکه تفضیل مذکور ظنی است و قطعی و مؤید قول صاحب
مفهم و ایضاً آنچه خطابی از بعضی مشایخ خود حکایت کرد که گفت ابوبکر رضی الله عنه خیر است
و علی رضی الله عنه افضل است لیکن بعضی گفته اند که این ساقط است یعنی بواسطه آنکه معنی خیر
نیست مگر افضلیت زیراکه از خیریت ابوبکر رض خیریت از بعضی وجوه میخواهی و از افضلیت از
وجهی دیگر این محل خلاف نیست و این محل امر خاص ابوبکر و عمر رض و امر علی رض نیست بلکه در ابوبکر
و عبیده مثل این نیز توان گفت باینطریق که امانتی که در ابو عبیده است رض و رسول الله صلی الله
علیه وسلم او را بآن مخصوص ساخته نیست و در ابوبکر رض مخصوص بآن مثل نیست پس ازین وجه
است مخصوص ابو عبیده است و حاصل سخن آنکه در مفضول گاه است که زیادتی یافته میشود
که در فاضل نیست پس اگر نتیجه خطابی اراده اینمعنی کرده اند که ابوبکر رض افضل مطلق از
حضرت علی و اگر نه از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم زیادتی هست یافته میشود
که در ابوبکر نیست اینکلام او صحیح و اگر اراده اینمعنی نکرده است کلام او در نهایت سقوط و بطلان
و اگر بعضی نصرت کلام او را موجب بوجهی ساخته که نفع نمیدهد بلکه آن اصلاً مفهوم نمیشود و اگر
کسی گوید آنچه قبل ازین مذکور ساختی که اجماع بر افضلیت ابوبکر شده منافی قول عبدالبر است سلف
اختیار کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی رضی الله عنهما و ایضاً قبل ازین گفته است که از سلمان
و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم رضی الله عنهم مرویست که
حضرت علی اول کسی بود که باسلام درآمد و همین جماعت مومنان مذکوره حضرت علی را تفضیل
میدهند و غیر او جواب گوییم بآنچه حکایت کرد او لا سلف در تفضیل ابوبکر و علی رضی
الله عنهما اختلاف کرده اند که آن چیزی غریب است که عبدالبر بنقل آن منفرد است و کسانیکه
از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیاده اند از خلاف آن نقل کرده اند پس قول و معتمد علیه
نیست اینچنین نباشد و حال آنکه صحابه تابعین بر تفضیل ابوبکر و تقدیم ایشان بر سائر صحابه
جمعی از اکابر ائمه کرده و از آنجمله شافعی است همچنانکه بیهقی و غیره از وی نقل کرده اند مگر در
حضرت علی و عثمان و بر تقدیر تنزیل کنیم و گوییم که او حفظ کرده چیزی که غیر حفظ نکرده اند
پس ازین جواب میدهیم که ائمه اربعه اعتراض ازین مقابله نکرده اند مگر بواسطه آنکه صحابه

تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل ست این شذوذ و قلت قصوری در اجماع نمیشود با آنکه حکم
آن گروه که امر مخالفت بعد از انعقاد اجماع حادث شد بنا برین در حکم طرح و رد در آ[illegible]
اعتدادی نکرده اند با آنکه مفهوم از کلام ابن عبدالبر آنست که اجماع مستقر شده است بر تفضیل
شیخین بر ختنین بود و آنچه سبکی رحمه الله در طبقات کبری از بعضی متاخرین تفضیل ختنین نقل
کرده است از ینجهت که پاره از جان پاک بضعه رسول صلی الله علیه وسلم اند منافاتی با اجماع
بر افضلیت ندارد زیرا که قبل ازین گذشت که در مفضول گاهی جهت زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست
با آنکه این تفضیل بکثرت ثواب راجع نمیشود بلکه بمزید شرف راجع میشود پس در ذوات طاهرات
اولاد رسول صلی الله علیه وسلم شرف عالی هست که در ذوات شیخین رضی الله عنهما نیست لیکن شیخین اکثر ثواب
اند و اعظم نفعا از برای اسلام و مسلمانی و همچنین ترجیح شیخین رضی الله عنهما از خدا اسبق و اتقی
ایشان را اعداء خود از اولاد پاک مطهر رسول الله صلی الله علیه وسلم گرما حکایت ابن عبدالبر ثانیا از جماعه
مذکوره مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و حبه ابی سعید و زید بن ارقم
اینمعنی میکنند که ایشان قائل شده اند با فضلیت حضرت علی بر ابوبکر رضی بر سبیل اطلاق بلکه از
تقدیم اسلام او ست بنا بر قول ایشان در تقدیم یا آنکه مراد ایشان تفضیل حضرت علی بر باقی است
غیر شیخین و عثمان رضی الله عنهم زیرا که دلائل صریحه قائم است بر افضلیت خلفاء ثلاثه بر حضرت علی
پس اگر گوئی مستند ایشان در اجماع برین امر چیست گوئیم اجماع حجت است بر همه کس اگرچه مستند آن را
ندانند زیرا که خدا تعالی معصوم ساخته است این امت را از آنکه اجماع بر ضلالتی کنند و برین معنی دلالت
میکند بلکه تصریح با ینمعنی قول خدا تعالی است ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم و هر کس مخالفت رسول صلی الله علیه
وسلم کند بعد از آنکه ظاهر شود بر او راه راست بواسطه قوت معجزات و ظهور دلائل و پیروی کند غیر این که مومنان
بر آنند یعنی اعتقادی یا عملی غیر این اعتقاد و عمل مومنان پیش گیرد باگذاریم او را و در آن همراهی از
اعتقادی و عملی کفر و ردت و در آریم او را در دوزخ مترجم گوید موید این قول است آنچه صاحب
کشاف در تفسیر خود آورده است که این آیت دلالت میکند برآنکه اجماع حجت است و مخالفت
کتابست و سنت است جائز نیست زیرا که خدا تعالی جمع کرده میان پیروی غیر سبیل مومنان و میان مخالفت
رسول صلی الله علیه وسلم و وعید شدید بر آن مترتب ساخته است پس از ین هر دو هر امر جائز نباشد و
هرگاه این دو امر جائز نیست حرام است پس پیروی مومنان مثل دوستی و متابعت رسول صلی الله علیه

واجب

[illegible]

وسلم و در تفسیر بیضاوی نیز آورده است که این آیت دالست بر آنکه مخالفت اجماع حرامست و
متعلق بهمین جهت ساخته است که مذکور در قول صاحب کشاف است انتهی و ایضاً علما اکابر
اجماع کرده اند باستحقاق خلافت خلفای اربعه بهمین ترتیب لیکن این اجماع قطعی ست نه ظنی چنانچه قبل
ازین مذکور شد با دلائل آن مبسوطاً یعنی در باب اول بیان این کردیم اگر گوئی چرا تفضیل
در میان ایشان بهمین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضاً حتی نزد غیر اشعری هم زیرا که اجماع شده
است بران گوئیم اما میان عثمان و علی واضح است بواسطه خلافی که در آن کرده اند چنانچه گذشت
و اما میان ابوبکر و عمر با غیر ایشان اگرچه اجماع بران شده است لیکن درین که اجماع حجت است
قطعی است مطلقاً و مقدم است بر جمیع دلائل و هیچ دلیلی با و معارضه نمیکند اصلاً و مخالف اجماع
کافر است یا مبتدع و گمراه امام فخر الرازی و آملی بر آنند که ظنی است مطلقاً و آنچه حق است درین باب تفصیل
است باین طریق که گوئیم آنچه معتبر اهل السنت بر آن اتفاق کرده اند مثل اجماع سکوتی و اجماعی که مخالف
آن نادر است ظنی است و حال آنکه معلوم شد از تقریری که من کردیم آنکه این اجماع را مخالفی از
نادرست و این مخالف اگرچه معتد به نیست این اجماع را فرود می آرد از اجماعی که او را مخالف نیست
پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعیست و بنا بر وجود
مخالف آنچه غیر اشعری گفتند که اجماع درین مقام ظنی نیست راجح است و لائق آنچه قرار دادیم که نزد
اصولیین بتفصیل مذکور است زیرا که اشعری از اکثرین است که قائل با آنکه اجماع درین مقام مطلق حجت است و
مؤید قول آنکه اجماع درین مقام ظنی است آنست که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم بافضلیت مذکور نکرده
اند بلکه بمجرد ظن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمه مفهوم میشود و سبب اجماع باین ظن
آنکه این مسئله اجتهادات علم ظن کافی است و از جمله مستندات این اجماع آنکه خدای تبارک و تعالی
این چهار شخص را جهت خلافت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقامت دین مبین اختیار فرمود
پس ظاهر آنست که منزلت و رتبت ترتیب ایشان نزد او عز و علا است که ترتیب ایشان در
خلافت باشد ایضاً وارد شده است در فضیلت ابوبکر رض و غیر او مثل حضرت علی نصوص متعارض
چنانچه در باب خصائل بسط آن خواهد آمد و این نصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این نصوص
متعارض اند و مستند اختصاص بکثرت اسباب موجب یا وقوع ثواب بطریق ظن میشود زیرا که ثواب
تفضیلیست از جانب حق تعالی او را میرسد که ثواب مطیع ندهد و بغیر مطیع دهد و اما ثبوت امامت
اگرچه قطعی است لیکن افادت قطع بافضلیت نمیکند بلکه غایت افاده آن ظن و چگونه اینچنین نباشد

وحال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان امامت مفضول با وجود فاضل لیکن ما سلف را با اعتقاد ام که
تفضیل ایشان باین ترتیب بوده حسن ظن بسلف حاکم است با آنکه ایشان اگر اطلاع بر دلیل نیافته اند
در بنای اجماع منکر دند پس ما را لازم است که متابعت و پیروی ایشان کنیم و تفویض تحقیق حق را
در ینباب بخدا تعالی نمائیم و ما وا گذاریم آمدی گفته گاهست که اراده میکنند بتفضیل اختصاص
یکی از دو شخص از دیگری اما باصل فضیلتی که در آن شخص دیگر وجود ندارد مثل عالم و جاهل و اما بزیادتی
فضیلت بواسطه علمیت مثلا و این معنی نیز در میان صحابه رضوان الله عنهم مقطوع نیست زیرا که
هیچ فضیلتی نیست که مخصوص یکی ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن هست از اختصاص بیان مشارکت
غیر او در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن هست از اختصاص بیان فضیلتی آن غیر ابعضا
هیچ راهی ترجیح بکثرت فضائل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلتی واحد راجح باشد از بسیاری فضائل
یا بواسطه زیادتی شرف آن یک فضیلت در نفس خود یا بواسطه زیادتی بسبب آن و بر هر تقدیر جزم
فضیلت باین معنی نیست حقیقت فضل آن فضلی است که نزد خدا تعالی است بغیر وحی هیچکس را
اطلاع ندارد و تمامی رابشان وارد شده و متحقق نمیشود با فتن حقیقت این فضل نیز و عدم دلیل
قطعی از روی متن و سند مگر کسانی را که زمان وحی و احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده اند دریافت
حقیقت آن نزد ایشان متحقق نیست بلکه اخبار سمعیه بآن رسیده که موکد شده است نزد ما تفضیل
باین ترتیب بواسطه افادت آن سمعیات صریحا یا باستنباط چنانچه خواهد آمد در باب فضائل و سوی
و مؤید قول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع بر حقیقت بخلاف اجماع بر افضلیت زیرا که اهل
سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود و بخلافت علی کرم الله وجهه با آنکه خلاف کرده اند درین که کدام
یکی ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و انمقام بعضی که خالی از فطنت اند ملتمس شده زعم این گروه اند
که از اهل اصول هر کس که گفته که فضیلت ابوبکر رضی الله عنه بظن ثابت شده بقطع قول آن کس
دلالت میکند که خلافت او نیز بظن ثابت شده و حال آنکه چنین نیست که زعم آن بعض است با
آنکه جماعت از اصولیین چنانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطعی است پس درین هنگام
چگونه زعم آن بعضی حاصل شده باشد نهایت میتواند بود که بگویی افضلیت ابوبکر رض بدلیل قطعی
ثابت شده حتی نزد جز اشعری نیز بنا بر معتقد شیعه و روافض زیرا که حضرت علی که نزد ایشان
معصوم است و بر معصوم کذب جایز نیست وارد شده است آنکه ابوبکر افضل این امت است پس بری
گوییم این حدیث از حضرت علی رض بتواتر رسیده در ایام خلافت وقتیکه در مملکت خود بر کرسی خلافت

برجای حق مطلق بود ومیان جمعی کثیر از اتباع خود بآن اسانید صحیحه بسط نمود گفت میگویند
راویان حدیث از حضرت علی رض هشتاد و دو کس ست و لتعداد بعضے ازوشان گرده گفت تقبیح
الله الرافضیة ما اجهلهم انتهے کلامه و از جا ضری که تقویت و تائید این حدیث میکنند
نست که در بخاری از حضرت امیر المومنین علے رض روایت کرده که گفت خیر الناس بعد
رسول الله ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر بهترین مردمان بعد از رسول صلے الله علیه وسلم ابوبکر است
بعد از عمر رض باز مردی دیگر آنگاه پسر او حنفیه گفت بعد ازین تو کسی بهترین ناس تو ئے
حضرت علی فرمود انما انا رجل من المسلمین جز این نیست که من مردی ز مسلمانان ام
و ذهبی و غیره این حدیث را از چند طرق دیگر تصحیح کرده اند از حضرت امیر المومنین علے رض باین
لفظ و در بعضے از طرق باین لفظ ست الا و انه بلغنی بان رجالا یفضلونی علیهما
فهو مفتر علیه ما علی المفتری الا و لو کنت تقدمت فی ذلک لعاقبت الا و انی
اکره العقوبة قبل التقدم آه باشید که من رسیده که بعضے از مردم تفضیل میدهند مرا
بر ابوبکر و عمر رضے الله عنهما و هر کس که تفضیل دهد مرا بر ایشان آن دروغ گوی ست بر وی ست
از عقوبت آنچه بر افترا کنندگان و دروغ گویان ست باز بتخصیص خطاب فرموده گفت آگاه
باشید هر گاه من مقرر میشدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم درین یعنی در فضیلت هر آینه مواخذه
می نمودم الا آنکه من مکروه میدارم که عقوبت کنم کسی را پیش از تقدم صدور این امر یعنی از
کسے امری صادر میشود که خدا تعالے معین نداشته باشد در رفعه مکروه میدارم که تعزیر میکنم والله
اعلم برا ده تصحیح رسیده است از مالک جعفر صادق از پدر خود علی الباقر آنکه علی رضے الله عنه
بر بالین عمر ایستاده در وقتیکه او را در مغتسل حاضر ساختند و بر وی کفن پوشیده بودند گفت ما
اقلت الغبرآء ولا اظلت الخضرآء احدا احب الی ان القی الله بصحیفة من هذا
المسجی برداشت که جای ده زمین و سایه نینداخت آسمان آنرا که دوست تر باشد بمن آنکه
برسم بخدا تعالے بمثل نامه او ازین شخص که در ثوب پوشیده ست مترجم گوید موید است حدیثے
که در بخاری و مسلم مذکور ست که ابن ابی ملیکه از ابن عباس رضے الله عنه روایت کرده گفت
در وقتیکه عمر رضی الله عنه بر سریر نهاده بود مردم با و احاطه نموده دعای ثنا و طلب
مغفرت او میکردند قبل ازآنکه او را بردارند درین اثنا شخصی دست بر دوش من نهاد از عقب
من چون ملتفت شدم دیدم که حضرت امیر المومنین علے کرم الله وجهه میگوید رحمت خدا باد

حب و محبت خلفا علیهم

بروایت عمر رض ما خلقت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منك الحدیث
لفته و در روایت صحیحه وارد شده که وقتیکه عمر بضرب بو لؤلؤ شهید شد حضرت علی گفت صلی الله علیك
یعنی دعا کرد برو و رضی الله عنه سفیان راوی حدیث گفت که امام الجن و الانس بود اورا
گفتند که آیا چنین نیست که صلوة بر غیر انبیا منهی عنه است گفت چنین شنیده ام و برین کلام
سخن قائل وارد نیست پس توجیه آن باین طریق محتمل است که حضرت علی رض بعدم کراهت اشاره
بقول رسول صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه و اهل بیته و ازواجه اللهم صل علی آل ابی اوفی عمل
کرده باشد و روایت ابو بکر الاجری از ابو حنیفه که گفت از حضرت علی رضی الله عنه شنیدم
که بر بالای منبر کوفه میگفت ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر ثم عمر رض
و روایت کرد حافظ ابو ذر هروی از طرق متعدده و دار قطنی و غیر ایشان از ابو جحیفه
رح که گفت بر حضرت امیر المومنین داخل شدم در خانه او و با او گفتم یا خیر الناس بعد الرسول
فقال مهلا یا ابا جحیفة الا اخبرك بخیر الناس بعد الرسول ابو بکر و عمر ویحك
یا ابا جحیفة لا یجتمع حبی و بغض ابی بکر و عمر فی قلب مومن یعنی با علی گفتم ای بهترین مردمان
بعد از رسول آنگاه حضرت علی گفت باز قرار باش ای ابو جحیفه آیا خبر کنم ترا به بهترین ناس بعد
از رسول صلی الله علیه وسلم آن بهترین ابو بکر و عمر است رحمت باد بر تو ای ابو جحیفه جمع نمیشود
دوستی من با دشمنی ابو بکر و عمر در دل هیچ مومن و بدانکه اخبار تفضیل شیخین از سائر امت وارد
شده از حضرت علی بروایت پسر وی محمد بن الحنفیه رضی الله عنهما ایضا از طرق بسیار
بحیثیتی که هر کس که تتبع او کند جزم میکند بآنکه این منقول از حضرت علی صادر شده و روافض و امثال آنها
چون انکار نمیتوانند کرد بواسطه ظهور صدور این منقول از وی رضی الله عنه بحیثیتی که منکر میشود مگر جاهل
نادان یا مبهوت حیران میگویند که این منقول از حضرت علی رض بسبیل تقیه ثابت شده قبل ازین
گفتیم که گذشت و بعد ازین اینجا خواهد آمد که این منقول از ایشان محض کذب و افتراست و احسن قول
درین مقام قول خدای تعالی است الا لعنة الله علی الکاذبین و روایت کرد دار قطنی که ابو جحیفه
رح علی المرتضی را افضل امت میدانست و شنید که مردم مخالف او میگویند از بین سبب محزون و پریشان
بود بعد از آن حضرت علی دست او را گرفته بخانه خود برد و گفت چه چیز ترا محزون ساخته است
ابو جحیفه رح گفت حضرت آن حال که مذکور شد آنگاه امیر المومنین حضرت علی فرمود الا اخبرك بخیر
الامة خیرها ابو بکر ثم عمر بعد از آن ابو جحیفه رح گفت با خدای خود عهد کردم

[illegible]

بعد از آنکه شنیده از علی المرتضی این حدیث شنیده بودم که این حکایت را پنهان ندارم یا دادی که زیره
باشم و قول شیعه و روافض و مانند ایشان که میگویند این حدیث از حضرت علی بسبیل تقیه
بوده است کذب و افترا است و چگونه توهم این معنی کنند کسیکه صاحب ادنی فهم و عقلی بوده باشد و
حال آنکه این منقول از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در خلوت صادر نشده در ایام خلافت
او رضی الله عنه و بر عرض کوفه نیز بالای منبر گفت در وقتیکه از حرب اهل بصره فارغ شده بود و مدار
بوده آن وقت در کمال نفاذ حکم و قوت امر خلافت بود و بعد از مدتی از فوت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
و بعضی از ائمه اهل بیت نبوی صلی الله علیه وسلم که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صدور این
از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید اکثر آن اهل بیت و سادات اهل بیت مایل شدند بتقلید
ایشان حتی اهل جماعت از آن جماعت سادات و شرفا میگفتند که کلمات این حیرتناک در دنیا
شریف سنی است و بنا بر حسد در این افعال و اقوال از ایشان مضرت بسیار باهل بیت نبوت رسیده
و هر ایشان با وشان لیستی امام باقر رضی الله عنه چه نیکو باطل ساخت این تقیه را در آن زمانی
که از حال شیخین ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سوال کردند فرمود انی اتولاهما من ایشان از محبت و یاری
خود فرا گرفته ام آنگاه شخصی از احضار مجلس گفت شیعه و روافض زعم کردند که مدح و تولای شیخین از شما
بسبیل تقیه صادر میشود گفت انما یخاف من الاحیاء ولا یخاف من الاموات فعل الله بهشام
بن عبد الملک کذا و کذا مردمان از زندگان میترسند و نه از مردگان خدا تعالی بهشام بن
عبد الملک چنین و چنین کند روایت کرد این حدیث را دار قطنی و غیر او پس نظر کن که چگونه این حجت
واضح و مبین شد از این امام اعظم ایشان که در بزرگی و فضل و جلالت و جمیع متفق اند بر آنکه او
رضی الله عنه معصوم است باعتقاد این جماعت و بقول او واجب التصدیق است و مع ذلک والله اعلم
کرد و ابطال این تقیه و استدلال نموده از برای ایشان که نرسیدن از شیخین بعد از فوت ایشان و
ندارد و زیرا که در این وقت ایشان را سطوتی و غلبه نیست و ثانیا بدعای که بر هشام کرد و مبین ساخت
او قائم است بی ترسی با آنکه جای آن است که بواسطه شوکت و قهر و غلبه بترسد از اموات که
شوکت و شهامت و سطوتی ندارند چگونه کسی بترسد و تقیه کند و زمانی که حال امام محمد باقر رضی الله
عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود بحضرت امیر المؤمنین علی که هیچ مناسبتی نبود میان او و محمد
باقر در قوت و شجاعت و کثرت مردم و اسباب و جاه و بزرگی و عدم خوف او از هیچ ملامت کننده و با این
بشنو از سعید و خبر صحیح مالک از امام جعفر الصادق از پدر خود محمد باقر از علی رضی الله عنهم

روایت کرده گذشت پس تامل کن درین که علی را چه احتیاج بود با آنکه احادیث بسبیل تقیه نسبت بعمر میکرد و باقر را نیز چه احتیاج بود که بسبیل تقیه روایت احادیث از برائے عمر در جعفر صادق میکرد و جعفر الصادق را نیز چه احتیاج داشت که از برائے مالک بسبیل تقیه روایت احادیث کند و چگونه تجویز اشمعنے توان کرد که این نوع اسناد را بگذارد و حمل بر تقیه کند بی دلیل صحیح و چگونه نیکو گفته اند بعضے شیعه مثل عبد الرزاق که گفت تفضیل میدهیم شیخین را بتفضیل امیر المومنین ایشان را بر خود اگر علی رضی تفضیل ایشان را داده بود من نیز میدیدم و رنه همین گناه ما را کافیست که دعوی محبت امیر المومنین علی میکنیم و مخالف قول و میکنیم و از جمله آنکه تکذیب قول ایشان در دعوی میکنند آنست که دار قطنی روایت کرده که سفیان بن حرب رض در وقتیکه مردم با ابو بکر بیعت میکردند آواز بلند با حضرت علی رض گفت ای علی فرو دترین اہل قریش درین امر خلافت شد بر شما بخدای سوگند اگر خواہی سازم مدینه را از سوار و پیاده آنگه علی رضی الله عنه در جواب و گفت یا عدو الاسلام و اهله فما ضر ذلك الاسلام و اهله شیئا انا راینا ابا بکر لها اهلا ای دشمن اسلام همیشه با اسلام و اہل اسلام دشمنی کردی این دشمنی تو هیچ مضرت باسلام نرسید ما ابو بکر رض را اہل این امر دیدیم پس معلوم شد باین دلیل بطلان آنچه ایشان زعم و افترا کرده اند که حضرت علی رض بیعت نکرد مگر بسبیل تقیه و قهر و آنچه میگویند ہمچنین میشد است هر آینه نقل میکردند و میشنودند از علی کرم الله تعالی وجهه زیرا که باعث بر کتمان آن نیست مگر دار قطنی و غیر او از طرق کثیره روایت کرده اند از علی کرم الله وجهه که گفت والذی فلق الحبة و برء النسمة لو عهد الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عهدا لجاهدت علیه و لم اجد الا ردائی و لم اترك ابن ابی قحافه یصعد درجة واحدة من منبر رسول الله و لکنه رای موضعی و موضعه فقال له قم فصل بالناس و ترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله بخدای سوگند که دانه را بشگافت از جهت رویانیدن و ذی روح را آفرید که اگر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم عهدی و وصیتی در امر خلافت بمن شده بودی هر آینه غایت سعی و طاقت در تحصیل آن مبذول میداشتم پس نیافتم چیزی الا ردائی که با من است و ابو بکر رض را نمیگذاشتم که یکی نردبان بالای رسول صلی الله علیه وسلم میرفت و لیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم جای مرا و جائے ابو بکر را دید پس او را گفت برخیز با مردم نماز گذارد و مرا گذاشت پس ما او را راضی شدیم از برائے دنیای خود همچنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی شد باو از برائے دین ما در باب دوم و در جواب پنجم من کتب مولانا فعلے مولا و غیر آن که گذشت بآن رجوع کن که بسیار اهم است

و از جمله مفاسد مسئلهٔ قبیح عظیمه که لازم می آید از نسبت حضرت علی بتقیه آنکه علی رض بنا بر زعم ایشان
ترسناک و مقهور و عاجز بوده باشد اعاذنا الله عنه و حال آنکه جنگهای او در ایام خلافت خود کرد
با اهل بغی و شجاعت که با نفس نفیس خود میدان جنگ چندین هزار کس از ایشان نموده مشهور و معروف
است و هر کس که تهور رشید و در آن امور از حضرت علی رض کند جزم خواهد نمود بکذب آنچه این جاهلان
احمق او کرم الله وجهه نسبت میدهند با آنکه اهل شوکت بود و لیکن در غایت قوت بود و بنو امیه
اعظم قبائل قریش بودند از روی شوکت و کثرت هم در ایام جاهلیت و هم در زمان اسلام و ابوسفیان
بن حرب قبل از آنکه در اسلام در آید سردار مشرکان بود در جنگ احد و احزاب و غیرهما و قوم
ابوبکر و عمر که بنو تیم و بنو عدی بوده باشند از ضعیف ترین قبائل قریش بودند پس در جواب ابوسفیان
از علی بطریقی که گذشت با کمال شوکت و ریاست او بخلاف شیخین با مخالفین و در وقت
خلافت خود بعینه اینکه مذکور شد مجموع آنها دلائل واضح و قاطعه است بر آنکه کرم الله وجهه با حق همراه
بود و در شجاعت در مرتبهٔ اعلی بود و از کسی ترس نمیداشت که بتقیه محتاج باشد و اگر وصیتی از رسول
صلی الله علیه وسلم با او کرم الله وجهه بودی آن وصیت را بجای خود رسانیدی اگرچه شمشیر
کشیده بر سر او بودی کرم الله وجهه شک و ریب درین نمیکند مگر کسی که اعتقاد کند در حق حضرت علی
بجبن بلکه او ازین چیز بری و بیزار است و ایضاً از نسبت این تقیهٔ مشئوم بعلی رضی الله عنه هیچ
قول او کرم الله وجهه هرگز اعتماد نباشد زیرا که هر قول که از و صادر میشود احتمال آن دارد که
مخالفت کرده باشد بنا بر خوف و تقیه و اینقول از حجة الاسلام ابوحامد محمد غزالی مرویست و غیر
غزالی دیگر گفته که قبیح تر ازین لازم می آید از آنچه امثال ایشان گفته اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعیین
امامت نکرد مگر از جهت علی رض لیکن ازان منع کرد آنگاه بسبیل تقیه گفت که ابوبکر رض را بگوئید که با مردم
نماز کند و بنا برین هر چیزی که رسول صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده شده است با و کرم الله وجهه
احتمال در آن راه می یابد که بسبیل تقیه گفته باشد و درین هنگام اثبات عصمت رسول صلی الله
بیفایده میشود فنعوذ بالله من هذا الاعتقاد و ایضاً مشهور و شایع از علی کرم الله وجهه که پروای
کسی نمیکرد چنانچه بیهقی روایت کرده که شافعی را گفتند که مردم از علی نمیگریختند مگر از جهت
آنکه علی رض پروای کسی ندارد و نمیکرد و از کسی اندیشه نمود آنگاه شافعی رح گفتند او بود زاهد دنیا
و اهل دنیا التفات نمیکرد و از آن باکی نمیداشتی و عالم از هیچکس اندیشه ندارد و شجاع بود
و شجاع از کسی اندیشه ندارد و شریف از کسی نمی اندیشد پس اگر از علی کرم الله وجهه برخ شیخین

رضی الله عنهما السبیل بعیبهما درشتو و آنچه ولایت و ثنای آن میکند که منقی ایشند و حال
آنکه چنین نیست بلکه مدح ایشان میکرد کرم الله وجهه در خلوت و در مجمع ناس و رغم انوف مشرکین و حرمت
و عظمت بود بر بالای منبر کوفه مادر سنده چنانچه گذشت و ابوذر هروی و دارقطنی از چند طرق
اسناد روایت کرده اند که جمعی بسب شیخین رضی الله عنهما میکردند شخصی گذشت تا آنگه
نزد امیرالمؤمنین رضی الله عنه آمد و گفت اگر این جماعت را گمان نبودی که تو پنهان میداری آنچه
ایشان میکنند از سب شیخین رضی الله عنهما درین امر دلیری نمی‌توانستند کرد
آیا دین درست همین است که میکنند آنگاه امیرالمؤمنین علی گفت اعوذ بالله منها
و رحمهما الله و برخاست و دست این شخص گرفته همراه خود بمسجد برده بالای منبر رفت و لحیه مبارک
خود را که سفید شده بود در دست گرفته از چشمهای او میریخت و پاک میکرد و چون مردم گرد آمدند
خطبه بلیغ خواند از آنجمله این بود که فرمود ما بال اقوام یذکرون اخوی رسول
الله و وزیریه و صاحبیه و سیدی قریش و ابوی المسلمین و انا بریء مما یذکرون
و علیه معاقب صحبا رسول الله بالجد والوفاء فی امر الله تعالی یامران
و ینهیان و یقضیان و یعاقبان لا یری رسول الله کرأیهما ولا یحب کحبهما حبا
لما یری من عزمهما فی امر الله فقبض و هو عنهما راض و المسلمون راضون فما
تجاوزا فی امرهما و سیرتهما رأی رسول الله فی حیاته و بعد موته فقبضا علی ذلک
رحمهما الله فوالذی فلق الحبة و برئ النسمة لا یحبهما الا مومن فاضل و لا
یبغضهما و لا یخالفهما الا شقی مارق حبهما قربة و بغضهما مروق حیث
حال قومی چند را که ببدی یاد میکنند دو برادران رسول الله صلی الله علیه وسلم و دو وزیر و دو صاحب
او را صلی الله علیه وسلم و دو سید بزرگ قریش و دو پدر مسلمانان را و من از آنچه این قوم میگویند بیزارم
و بر آن مواخذه و عقاب خواهم کرد که ایشان مصاحبت کردند با رسول صلی الله علیه وسلم
بجد و وفاداری یاد کردند و در کار خدا تعالی سعی و جد نمودند امر و نهی میکردند و حکم در عذاب
امور و عقاب مینمودند و رسول صلی الله علیه وسلم رای کسی دیگر مثل رای ایشان نمیدانست
و مثل ایشان کسی را دوست نمیداشت بواسطه سعی و جد ایشان در اطاعت امر خدا تعالی و از عالم رحلت
فرمود در حالتیکه از ایشان راضی بود و در امر و طریقت خود تجاوز نمیکردند از امر و رای رسول
صلی الله علیه وسلم در حیات و بعد از ممات و بر همین عنوان از دنیا رفتند خدا تعالی بر ایشان رحمت

کنید بخدای که حبوب منشق ساخت از حبه و پدید نمودن نفوس را آفرید سوگند که دوست
ندارد ایشان را مگر مومنی فاضل و دشمنی ندارد و خلاف نکند مگر منافقی شقی از
اطاعت خدا تعالی و از رسول صلی الله علیه وسلم خارج و غافل است و دوستی ایشان موجب
قربت و دشمنی ایشان موجب خروج از اطاعت ابو بکر و عمر رسول الله صلی الله علیه
وسلم ابو بکر رضی الله عنه را بامامت صلوة و ذکر بیعت و استخلاف عمر کرده بعد از آن گفت
الا و لا یبلغنی عن احد انه یبغضهما الا جلدته حد المفتری آگاه باشید که بمن
نرسد که یکی از شما ایشان را دشمن دارد و گر اجرای حد بر وی کنم مثل حدی که بر مفتری جاری سازند
روایت دیگر آنکه شخصی با حضرت علی گفت که این جماعت که از آن جمله عبد الله بن سبا است بر
سب شیخین دلیری میکنند مگر بمدعای ایشان نیست که تو موافق ایشان هستی و عبد الله بن
سبا یهودی اول کسی بود که اظهار سب کرد آنگاه حضرت امیر المومنین علی رض فرمود معاذ الله
ان اضمر لهما ذلك لعن الله تعالی من اضمر لهما الا الحسن الجمیل و ستری ذلك ان شاء
الله تعالی پناه بخدا میگیرم از آنکه در خاطر من نیست و بدی ایشان بوده باشد و لعنت خدا
بر کسی باد که در خاطر او غیر نیکی ایشان بوده باشد و خواهی دید آنرا اگر خدا تعالی خواهد آنگاه کسی نزد
ابن سبا مردود فرستاد و او را اخراج کرد بجانب مدائن فرمود که در هیچ شهر نگذارید او را که ساکن
شود و بعضی ائمه گفته اند که ابن سبا یهودی بود که اظهار اسلام کرد و بزرگ طائفه از روافض بود که حضرت
امیر المومنین علی او را بیرون کرد وقتیکه ادعای الوهیت در حق او رض کرده بود و ایضا
دار قطنی روایت کرد از چند طریق اسنادا که بعلی المرتضی رسید که مردم عیب شیخین میکنند آنگاه
او را حاضر ساختند در حضور او تعریض بعیب ایشان کرد که شاید که اعتراف کند باین معنی
و او را عقاب فرماید مرد واقف باین معنی گشته اعتراف نکرد او گفت اما والذی بعث محمدا
بالحق ان لو سمعت منك الذی بلغنی ..... او الذی تبت عنك او ثبت
بالشهادة لافعلن بك كذا وكذا بخدای سوگند که محمد صلی الله علیه وسلم را فرستاد بحق بخلق
اگر دیگر بار بشنوم آنچه من شنیده ام یا ثابت شود از تو یا ثابت شود بر تو بگواهان هر آینه بتو چنین و
چنین خواهم کرد و چون این معنی ظاهر شد پس لائق بحال سادات و اهل بیت نیست که در باره
امر تابع سلف و اکابر خود باشند و اعراض نمایند از اکاذیب که روافض و غلاة شیعه
در خاطر ایشان در می آورند و میگویند از غایت جهل و عناد و در هر باب که حذر کنند از

عليك ببينته

بآنچه با ایشان التماس میکنند مثل اعتقاد کفر در حق کسی که ابوبکر را از علی افضل میداند زیرا که فرق
روافض و غلاة شیعه از اهل سنت که قرار داده‌اند که صحابه و تابعین و هر کس که بعد از ایشان از ائمه دین
علمای شریعت خاص و عوام اند همه کافر اند و غیر ایشان کسی مومن نیست و این معنی موجب میشود
آنکه قواعد شریعت ما اصل متهم میشود و عمل نکنند بکتابهای اهل سنت بآنچه از رسول صلی الله علیه وسلم
وارد شده و از اصحاب و اهلبیت روایت کرده اند که راوی جمیع آثار و اخبار و احادیث و اهل
قرآن در هر عصری از وقت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا قیامت صحابه و تابعین و علمای دین اند و امثال
روافض را روایتی و درایتی نبود که فروع شریعت را بدان بدانند و نهایت امر ایشان این است که
در حال بعضی اسانید بسبیل ندرت یک رافضی یافته میشود و کلام در قبول نزد ائمه از ثقات است
مشهور و معروف است پس هرگاه که طعن در صحابه و تابعین و علمای دین کنند طعن در قرآن و حدیث کرده باشند
و شریعت حق همه باطل گردد و امر اختلال این جهال منجر بآن گردد که در زمان جاهلیت بود و پس عاقل را
نمیرسد که اعتقاد سواد اعظم از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تکفیر کند با آنکه در ارتباط دین و قبول شریعت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میکنند و هیچ وجه تکفیر نبوده باشد و مسلم داشتیم که افضل است از ابوبکر رضی
در نفس الامر لیکن کسانیکه ابوبکر را افضل میدانند بدلائل معتبره چه ایشان مجتهد اند و مجتهد بر تقدیر یکه
خطا کند در اجتهاد او را یک اجر است پس چگونه این جماعت حکم میکنند بتکفیر قائلین بافضلیت
ابوبکر رضی و حال آنکه کفر نمی‌باشد مگر بانکار امری مجموع علیه که بودن آن از دین معلوم باشد بالضرورة
مثل صوم و صلوة زیرا که انکار از روی عناد گاه بوده باشد و اما چیزی که محتاج بنظر و استدلال باشد
انکار آن کفر نمیشود اگرچه اجماع بر آن شده باشد بر خلافی که در آن واقع شده میان علمای
و نظر کن بانصاف به معاشرات اهل سنت و جماعت که خدای تعالی پاک ساخته است ما را از رذائل
و جهالات و عناد و تعصب و عناد که تکفیر قائلین افضلیت امیر المومنین علی کرم الله وجهه نمیکنیم
اگرچه مخالف آن چیزیست که اجماع بر آن کردیم در هر عصری از زمانها از زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم بر آن وجهی که در باب اول گذشت بلکه از جانب ایشان عذری که مانع از تکفیر است
میگوییم و از علمای ما است کسی که ایشان را تکفیر میکند نه بواسطه فضیلت امیر المومنین علی بلکه بواسطه
دیگر امور تشنیع که بآن منضم شده است پس حذر کن و پرهیز از آنکه بلا وجهی اعتقاد تکفیر کسانیکه قلب
ایشان مملو است از ایمان بنابر تقلید جهال گمراه و تامل کن در آنچه از حضرت علی و اهلبیت ثابت
شده بتفضیل شیخین اگرچه این جهال حمل بر تقیه باطل میکنند اما اقل عذر اهل سنت و جماعت

سنت در آنکه متابعت حضرت علی و اهلبیت کرده اند در باب تفضیل شیخین چرا که ایشان سنن قول علی
نکرده اند که اطلاق بر شیعه منبر علی که مدح و ثنای شیخین میفرا بسبیل تقیه میگویند بلکه قراین احوال
و اعظم شجاعت و اقدام بر امور حدم خوف و رغم در راه خدای عز و جل از ملامت هیچ ملامت
کننده دلیل قاطع است بر آنکه تقیه نکرده اند و اقل مرتبه آنست که صدور این اقوال از حضرت علی
و اهلبیت او را شیعه اهل سنت و جماعت دانند که مانع است از اعتقاد کفر در حق ایشان سبحانک
هذا بهتان عظیم خاتمه سوال کردند از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو ذر از کسیکه اعتقاد
افضلیت نسبت بخلفای اربعه رضی الله عنهم بترتیب خلافت دارد لیکن محبت یکی از ایشان
را بیشتر دارد آیا گنهکار میشود یا نه جواب محبت گاه بواسطه امر دینی است و گاه بواسطه امر دنیوی
است اما محبت دینی لازم فضیلت است پس هر که افضل است محبت دینی ما با او بیشتر است و هر گاه
که اعتقاد کنیم بافضلیت یکی از ایشان و محبت غیر او بیشتر داشته باشیم از تناقض است بلی اگر زیادتی
محبت غیر افضل بواسطه امر دنیوی بوده باشد مثل قرابت و احسان و مانند آن درین هنگام تناقض
نیست و ممتنع نیز نیست پس کسیکه اعتراف کرد بآنکه افضل امت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم
ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز علی لیکن بحضرت علی محبت بیشتر دارد از ابوبکر مثلا اگر محبت دینی
است این معنی ندارد زیرا که محبت دینی لازم افضلیت ابوبکر است چنانچه اقرار کردیم و این شخص
ابوبکر رض را افضل میداند مگر بزبان اما بدل علی را افضل میداند زیرا که محبت دینی خلاف این شخص این جایز
نیست و اگر محبت مذکوره محبت دنیوی بوده باشد بواسطه آنکه از ذریه امیر المومنین علی است یا
بواسطه غیر این امور دنیویه درین صورت امتناع نیست جایز است **فصل** در ذکر آنچه در فضائل ابوبکر
رض تنها وارد شده است از آیات و احادیث قوله تعالی واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی وما
خلق الذکر والانثی ان سعیکم لشتی فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره
للیسری سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بروز چون روشن شود بزوال
ظلمت شب و سوگند بکسیکه بیافرید الذکر والانثی یعنی آدم و حوا را علیهما السلام یا هر مذکر و مونث را و
جمیع حیوانات جواب قسم اینست که ان سعیکم لشتی بدرستیکه جزای سعی شما و کردار شما هر آئینه پراگنده
است یعنی مختلف افتاده است مناسب عمل بعضی را از ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس
بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید فاما من اعطی واتقی پس اما هر که بداد مال
خود را در راه خدا تعالی و پرهیز کرد از شرک و کبائر وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری و تصدیق نمود

کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله ست لیس زود باشد که مهیا سازیم و زود نیا و برا
برای عمل صالح لطریق نیکوتر که برساند او را به بهشت در آخرت روایت کرد ابن ابی حاتم از
ابن مسعود که ابوبکر صدیق رض بلال را از امیه بن خلف یا ابی بن خلف خرید نمود به بردی و ده اوقیه
نقره و در راه خدا تعالی آزاد کرد آنگاه خدا تعالی این آیت فرستاد و نازل ساخت و بعضی گفته اند
که در شان امیه بن خلف و ابوجهل فرود آمده و در کشف الاسرار آورده که فاما من اعطی واتقی
وصدق بالحسنی در باره صدیق اکبر که بشر و صدیق است و اما من بخل واستغنی وکذب
بالحسنی در باره ابوجهل و امیه است آیت دوم وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی وما
لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و دور خواهد بود از آتش پرهیزگار
یعنی ابوبکر رض که میدهد مال خود را و میخواهد پاکی و نیکنامی روایت است وقتیکه ابوبکر رض بلال را از امیه
بن خلف بخرید و آزاد کرد بوسیله آنکه بلال باسلام در آمده بود و امیه او را عذاب شدید میکرد که از دین برگردد
و کافران گفتند که بلال حقی داشت بر ذمه ابوبکر رض بنا برین او را خرید و آزاد کرد حقسبحانه و تعالی
رد سخن ایشان فرمود وما لاحد عنده من نعمة تجزی نبود هیچکس را نزد ابوبکر رض نعمتی که مکافات
کرده شود ولیکن اینکار کرد برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و بزرگ است و زود که خشنود گردد
بثوابی که وعده داده شده است ابن جوزی گفت اجماع بر آن شده که این آیت نازل شده در شان
ابوبکر رضی الله عنه که اتقی است از سائر امت و اتقی . اکرم است نزد خدا تعالی یعنی افضل است
از باقی امت و ممکن نیست که حمل این آیت بر امیر المومنین علی کنیم چنانچه بعضی بر آن رفته اند زیرا که
قول خدا تعالی وما لاحد عنده من نعمة تجزی پس مراد او ما صلی الله علیه وسلم نعمت عظیم لازم
المکافات است بر علی کرم الله وجهه هرگاه که حمل این آیت بر امیر المومنین علی محال گردد متعین است که حمل
بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه کنیم زیرا که اجماع شده است بر آنکه اتقی یکی ازین دو کس است و غیر او روایت
کرد ابن ابی حاتم و طبرانی که ابوبکر رض هفت کس را آزاد کرد جمیع ایشانرا عذاب میکردند در راه خدا
تعالی بعد از آن آیت وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی تا آخر سوره نازل شد
آیت سیوم قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی
اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا اگر نصرت یاری نمید هید
پیغامبر را که محمد است صلی الله علیه وسلم زود باشد که خدا تعالی .... او را یاری کند که
مستقبل و فرو نگذارد او را زمانی که قصد بیرون کردن آنحضرت از مکه کفار کردند خدا تعالی او را نصرت کرد

(۱) بلال رضی الله عنه را

بیرون رفتن واو در حالتیکه دو هم ود بود و نصرت داد وقتی کہ بر دو بود ند یعنی محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در غار ثور و ثور کوہی ہست در جانب یمن از مکہ قدر یکساعت زمانی راہ ہست و مرویست کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم شب پنجشنبہ غرہ ربیع الاول از مکہ از خانہ صدیق رضی اللہ عنہ برفاقت وی بیرون رفتہ بآن غار توقف نمود و سہ شب در ان غار بودند مترجم میگوید در تفسیر بیضاوی چنین آوردہ کہ روز دیگر مشرکان بتفحص آن حضرت بیرون رفتند پی بدر غار آوردند خدا تعالی غار را از نزد ایشان پنہان ساخت کہ او را ندیدند و بعضے میگویند کہ چون رسول صلے اللہ علیہ وسلم و ابوبکر رض در غار رفتند خدا تعالی دو کبوتر را فرستاد و تا در علا آنجا پردہ کشیدند و کفار را از آنحالت متعرض غار نشدند و گفت ایضاً مرویست کہ وقتیکہ کفار در فوق غار بودند ابوبکر صدیق رض برسول صلے اللہ علیہ وسلم رسید گفت اگر یکے از کفار در زیر قدم خود نگاہ کند ما را خواہد دید آنگاہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم ما ظنک باثنین اللہ ثالثہما چیست گمان تو بدو کس بلکہ خدا تعالی سوم ایشان ہست چنانچہ ازین حال خبر میدہد بقولہ اذ یقول لصاحبہ لاتحزن ان اللہ معنا وقتیکہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم مر یار خود را کہ ابوبکر ہست گفتہ اند و محزون مباش کہ خدا تعالی با ماست بنگاہ داشتن از دشمنان و نصرت فانزل اللہ سکینتہ علیہ پس خدا تعالی فرستاد امن خود را کہ سبب سکونت قلبست برسول صلی اللہ علیہ وسلم و این قول اظہر ست زیرا کہ صدیق اکبر مضطرب بود در حال رسول صلے اللہ علیہ وسلم و گریہ میکرد وایدہ بجنود لم تروہا و قوت داد خدا تعالی پیغامبر را صلے اللہ علیہ وسلم بلشکری کہ ندیدند ایشان را یعنی ملائکہ را فرستاد تا در غار نگاہ داشتنی و کنند یاری او ملائکہ منزل ست در روز بدر و احزاب برین تقدیر این جملہ وایدہ بجنود معطوف ست بر جملہ نصرہ اللہ انتہے و اجماع جمیع مسلمانان برین شدہ کہ مراد از صاحب در ینجا ابوبکر ست رضی اللہ عنہ و بنا برین گفتہ اند کہ ہر کس کہ منکر صحبت ابوبکر رض باشد او کافر ست مترجم گوید کہ این قول در کشاف ہمچنین عبارت آوردہ کہ گفتہ اند کہ ہر کس کہ انکار کند صحبت ابوبکر را بتحقیق کافر شد زیرا کہ انکار کلام اللہ کردہ باشد و مر باقی صحابہ را این حال نیست و ہم در کشاف آوردہ کہ مرویست کہ چون جبرائیل علیہ السلام آمد و رسول صلے اللہ علیہ وسلم را امر کرد کہ از مکہ بیرون رود رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود من بچہ کسی با من کہ بیرون خواہد آمد جبرائیل گفت ابوبکر با تو بیرون خواہد آمد و روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن عباس رض کہ ضمیر علیہ در قول خدا تعالی

دو یار صاحب او

فانزل الله سکینته علیه ابوبکر صدیق ست چنانچه در بیان ترجمه آیت ثانی اثنین شد
وضمیر ایّده راجع ست برسول صلی الله علیه وسلم ومنافات آن نداد وزیرا که ضمیر هر یک
راجع بیکی شود وبچیزی که لایق ست ومناسب آن بنسبت وجلالت علم وبزرگی ابن عباس معلوم
ست تا نکه اگر درین باب نصی نیافته بودی حمل این آیت نکردی تا آنکه مخالفت ظاهر ست
مثنوی از حضرت شیخ فریدالدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق اکبر رضی الله عنه
مثنوی خواجه اول که اول یار اوست + ثانی اثنین اذهما فی الغار اوست + چون سکینه شد
حق منزل بر او + گشت مشکلهای عالم حل بر او آیت چهارم والذی جاء بالصدق
وصدق به اولئک هم المتقون آنکه آمد بسخن راست وآنکه تصدیق آن کرد وآن راست
شمرد اینها ایشان اند که پرهیزگاران اند روایت کردند بزار وابن عساکر که علی ابن ابیطالب
رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الذی جاء بالحق محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم والذی صدق به ابوبکر ست رضی الله عنه بالفظ حق وارد شده شاید که قرائت علی
کرم الله وجهه چنین بوده باشد والله اعلم مترجم میگوید که اقوال مفسرین در تفسیر این آیت
بسیار ست بعضی گفته اند که مراد از آینده جنس رسل علیهم السلام اند ومراد از تصدیق صحابه اند
جنس مومنان وبعضی گفته اند آینده جبرائیل ست وتصدیق کننده صحابه اند ودر تبیان
مجاهد نقل کرده که مصدق امیرالمومنین علی لیکن آنچه امام رازی رحمة الله علیه در تفسیر کبیر آورده
مقوی دیگر روایت عنقریب ست از بزار وابن عساکر چنانچه گفته اند در قول خدا تعالی والذی
بالصدق وصدق به از اول محمد رسول الله واز دوم ابوبکر ست واین قول مرویست از
امیرالمومنین علی کرم الله وجهه از مفسرین قول ثانی آنکه مراد هر کسی ست که ایقان بصدق کرده
ست از انبیاء وهر کسیکه اتباع انبیاء وصحبت قائلین این قول ولنک هم المتقون و بدانکه رسالت
تمام نمیشد مگر بچهار رکن ارسال ومرسل ورسالت ومرسل الیه وغرض از ارسال آنست که مرسل الیه
قبول وتصدیق کند پس اول کسیکه تصدیق کرد ارسال باو تمام شود وگفت در منقبت وی
شنیدم از بعضی عابدین که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کردند که فرمود دعوا ابابکر
فانه من تمیم النبوة و بدانکه مراد از صدق هر کسیکه موصوف باین صفت باشد ودر هر تقدیر
ابوبکر در آن داخل ابابر تقدیر اول دخول او رضی الله عنه در آن ظاهر ست زیرا که این او سبق
الناس ست وتصدیق بر آن شده ست که افضل اسبق ابوبکر ست بر حضرت علی وحمل این

لفظ بر ابوبکر اولی ست رضی الله عنه و علی در وقت بعثت صغیر بود و معلوم ست که اقدام و اولد صغیر
کودک خانه بوده باشد بر تصدیق فائده زیادتی قوت و شوکت در اسلام نمیداد اما ابوبکر رض چون
کبیر السن و کبیر المنصب بود و بنا برین اقدام او بر تصدیق موجب زیادتی قوت و شوکت در اسلام
شد پس حمل این لفظ بر ابوبکر رض کردن اولی ست و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی ست که موصوف
باین صفت باشد ابوبکر رض در آن داخل ست انتهی آیت پنجم قوله تعالی و لمن خاف مقام
ربه جنتان هر کسی که بترسد از مقام حساب پروردگار خود او را دو بهشت یکی جنت
عدن و یکی جنت نعیم یا آنکه جنت خائف انسی ست و یکی جنت خائف جنی را زیرا که
خطاب بهر دو فرقه ست یکی آنکه بواسطه خوف الهی و دیگر بواسطه اجتناب از مناهی یا هر یک شعار
دو جنت ست یکی بواسطه عقیده و دیگر برای عمل یا یکی برای ثواب و جزای و دیگری برای عمل یا یکی
برای ثواب و جزای و دیگری برای تفضیل ابوبکر رض یا یکی جنت روحانی و دیگری جسمانی نقل
القاضی فی تفسیره روایت کرد ابن ابی حاتم و ابن شنوذب که این آیت در شان ابوبکر صدیق
رض نازل شده آیت ششم قوله تعالی و شاورهم فی الامر یعنی مشاورت کن ای محمد
با اصحاب خود در امر که صلاحیت مشاورت داشته باشد و از حکم حقتعالی حکم جزم صادر شده روایت
کرد ابن عباس حاکم از رضی الله عنه و مقوی اینست حدیثی که بعد ازین خواهد آمد که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که خدا تعالی امر ساخت مرا بآنکه مشورت کنم با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آیت
هفتم قوله تعالی ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله
هو مولیه و جبریل و صالح المومنین درین آیت خطاب بعائشه و حفصه رضی الله عنهما ست و بیان آن خیانت
در تفسیر کشاف و غیر آن از تفاسیر مذکور ست بقول اشهر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در روز
نوبت بنت عمر حفصه رضی الله عنهما با ماریه قبطیه خلوت فرمود و حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اگر راضی نیستی ماریه را بر خود حرام گردانم گفت بلی راضی ام آنگاه
رسول صلی الله علیه وسلم او را بر خود حرام ساخت و با حفصه گفت که این سخن بکسی نگوئی و بقولی
آنکه عسل نیز بر خود حرام ساخت و بقولی آنکه با حفصه گفت که بعد از من خلافت ابوبکر رض خواهد
بود اما افشای این سخن مکن و حفصه قبول این معنی نمود لیکن از آنجا که طبیعت زنان ست چون رسول
صلی الله علیه وسلم بیرون شد آن راز را با عائشه صدیقه در میان نهاد و مژده باو رسانید و خدای
تبارک و تعالی محمد رسول الله را ازین معنی خبر داد و بعد از آن بعائشه و حفصه خطاب فرمود ان

تتوبا الی الله اگر توبه کنید و بازگردید بخدای عزوجل در اظهار سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شما را
خیر بهتر است وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل و اگر بهم پشت شوید و تظاهر کنید بر
رسول صلی الله علیه وسلم خورش نمایید از غیرت و فتنامی تر پس بدانید که خدا تعالی یار و مددگار اوست
و جبرئیل علیه السلام که رئیس کروبیان است و صالح المومنین و صلحای مومنان یعنی صحابه رضی
الله عنهم انتهی و مرویست بروایت طبرانی از ابن عباس رض و ابن عمر رض که مراد از صالح المومنین
صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه و فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه با وجود
آنکه پدران عائشه و حفصه رضی الله عنهما بمعاونت آنحضرت برمعاونت فرزندان خود اختیار کردند و مجاهد
گفته که صالح المومنین علی مرتضی است آیت هشتم هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم
من الظلمات الی النور وکان بالمومنین رحیما اوست خدا تعالی که درود میدهد یعنی رحمت
میکند بر شما و فرشتگان او درود میدهند یعنی طلب آمرزش گناهان شما میکنند این جهت است
که بیرون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت بسوی ایمان و طاعت مستقیم دارد بر آن و هست
خدا تعالی با ایمان آرندگان مهربان که خود رحمت میکند و ملائکه را بطلب آمرزش میفرماید و روایت است
کرد عبد بن حمید از مجاهد که آیت ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما نازل شد ساخت خدا تعالی بر تو صلوة مگر آنکه شریک ساخت ما را در آن انگاه
هو الذی یصلی علیکم الآیه نازل شد آیت نهم قوله تعالی ووصینا الانسان بوالدیه احسانا
حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اشده
وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی و
ان اعمل صالحا ترضیه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک وانی من المسلمین اولئک
الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق
الذی کانوا یوعدون فرمودیم آدمی را بپدر و مادر نیکی کردن برداشت آدمی را پدر و مادر او
برنج و سختی و بنهاده است او را یعنی پرورده است او را بمشقت و دشواری وحمله وفصاله ثلثون
شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة و مدت حمل او و باز داشتن او از شیر باز کردن او سی ماه است
تا وقتی که برسید آدمی بکمال قوت که سی سالگی است تا آنکه برسید بچهل سالگی قال رب اوزعنی گفت
ای پروردگار من الهام ده مرا و توفیق بخش تا شکر گویم نعمت ترا که بر من انعام کرده بکرم خویش
یعنی نعمت اسلام و نعمتی که بر پدر و مادر من داده که آن حیات است و قدرت یا نعمت دین و دنیا

الهام ده که عمل کنم عمل ستوده که خشنود باشی از آن و جاری ساز صلاح را از برای من و در
فرزندان من بدرستیکه من بازگشتم بحضرت تو از آنچه رضای تو دران نیست و بدرستی من یکی از مخلصانم
و فرمانبرداران تو ام اولئك الذين آنانکه با در و پدر نیکی کردند و شکر نعمت بجا آوردند نتقبل
عنهم احسن ما عملوا قبول کرده میشود از ایشان نیکوترین آنچه کرده اند و نتجاوز عن سيآتهم
فی اصحاب الجنة و در گذرانیده شود از گناهان ایشان در میان اهل بهشت وعد الصدق الذی
كانوا يوعدون وعده داد خدای تعالی وعده راست و نجات و راز بدی آن وعده که در دنیا وعده او
شده اند یعنی با این آیت که فرمود وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصلحت الآیه روایت کرده ابن عساکر
از ابن عباس رض که جمیع این آیت در شان ابوبکر رض نازل شد و هر کس که تامل کرد درین آیه معلوم باید از عظیم
منقبت ابوبکر رض دوست و چیزی که یافته نمی باید از برای کسی دیگر نظیر او از اصحاب رضی الله عنهم منزجم
گوید در تفسیر چنین آورده است که قوله تعالی انعمت علی وعلی والدی موید این آیت در
شان ابوبکر رض نازل شده زیرا که از مهاجر و انصار هیچکس نبود که پدر و مادر او بشرف اسلام
مشرف شوند غیر ابوبکر رض و این دلیل ست در غایت قوت برآنکه در شان ابوبکر رضی الله عنه والله
اعلم آیت ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین بیرون کنیم
در دنیا و بیرون آوردیم در آخرت آنچه در سینهای ایشان باشد از کینه در دنیا باهم و نشسته باشند
در آیند در بهشت حال گوئی که برادران باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری برادران نشسته بر
تختهای از زر و نقره مکلل بجواهر در حالتیکه رویها بر یکدیگر داشته باشند این آیت نازل شده در
شان ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنانچه قبل ازین روایت از علی بن الحسین رض گذشت آیت
از و هم قوله تعالی ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یوتوا اولی القربی و
الیتامی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان
یغفر الله لکم والله غفور رحیم و نباید که سوگند بخورند خداوندان فضل در دین و خداوندان
فراخی و توانائی در مال یعنی مردمان چنین باید که سوگند نخورند برآنکه نفقه بدهند درویشان و
خویشاوندان و محتاجان را و هجرت کنندگان را در راه خدای تعالی ولیعفوا ولیصفحوا و باید
که در گذرند از جرائم و روی بگردانند از انتقام ازیشان الا تحبون ان یغفر الله لکم آیا دوست
نمیدارید که بیامرزد خدای تعالی شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی که بدی کرد بشما والله غفور
رحیم و خدای تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام و مهربان است بر اهل جرائم و آثام شما

نیز متعلق باخلاق می شود و در بخاری وغیر آن مرویست از عائشه صدیقه رضی الله عنها که این آیت
نازل شده در شان ابوبکر رضی الله عنه زمانی که سوگند خورد که انفاق نکند بر قوم که عائشه را رضی الله
عنها قذف گفتند مثل مسطح بواسطه آنکه رمی عائشه کرد و عائشه مبرا گشت بآیاتی که در شان او نازل
ساخت و چون این آیت نازل شد ابوبکر گفت بلی والله بدرستی که ای پروردگار ما دوست میداریم که بیامرزی
ما را آنگاه بطریق اول انفاقی که بر مسطح میکرد جاری و مستمر ساخت و در یک روایت بخاری از
عائشه رضی الله عنها نیز در حدیث طویل که در قصه افک پر او کرد چنین هست که گفت خدای تعالی
نازل گردانید ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم تا ده آیت جمیع این آیات در حدیث
برائت من و ابوبکر صدیق نفقه بر مسطح بواسطه خویشان وی و فقر او انفاق میکرد و چون بعائشه رض قذف کرد
صدیق سوگند خورد که هرگز بر مسطح انفاق نکند آنگاه حق سبحانه و تعالی فرمود ولا یأتل اولوا الفضل
منکم والسعة نازل گردانید و عائشه صدیقه آیات سابقه را مذکور ساخت و گفت که ابوبکر رضی
والله دوست میدارم که بیامرزد خدای تعالی مرا آنگاه انفاقی که پیش از آن بر مسطح میکرد باو رجوع
فرمود و گفت والله که هرگز از و باز نخواهم گرفت علما ازین آیت استدلال بر فضل ابوبکر کرده اند
چنانچه صاحب کشاف باین معنی اشارت کرده اند و حکیم سنائی درین باب فرموده **مثنوی**
بود چندان کرامت و فضلش + که ابو الفضل خواند ذو الفضلش + صورت و سیرتش باهم جان بود
گرچه در چشم عام پنهان بود + روز و شب با وی و سال در همه کار + ثانی اثنین اذ هما فی الغار
تنبیه و السنه شده از حدیث مشار الیه آنکه هر کس که عائشه صدیقه را بزنا منسوب سازد کافرست
و باین سبب تصریح کرده اند غیر ایشان نیز برآنکه ازین تکذیب نص قرآنی لازم می آید و مکذب
قرآن کافرست باجماع و این سببست که علمای جزم کرده به تکفیر بسیاری از غلاة روافض که
ایشان این نسبت میکنند و کرده اند قاتلهم الله انی یؤفکون **آیت دوازدهم قوله**
تعالی فرض الله و ترجمه این آیت در آیت سیوم از آیاتی که مصنف بعد او ذکر کرده بیان کردیم
و روایت کرد ابن عساکر از ابن عیینه که گفت خدای تعالی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را در باب
رسول صلی الله علیه وسلم مگر ابوبکر صدیق را رضی الله عنه تنها که او از معاتبت بیرون رفت پس
الا تنصروه تا آخر برخواند و اما احادیث رسول صلی الله علیه وسلم در فضائل ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بسیار و مشهور است و در فصل ثالث از باب اول چهارده حدیث از آنها مذکور شد بنا بر
که احادیث مذکوره دال اند بر خلافت شان و فضائل جمیعا میکرد و از آنجهت بنا بر تعداد احادیث

فضیلت بر آن نموده گفتم حدیث پانزدهم روایت کردند بخاری و مسلم از عمرو بن العاص
که او ۲ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عائشه را از همه کس دوست تر میدارم پس انگه من
گفتم از مردان دوستانتر نزدیک تو کیست فرمود ابوها یعنی پدر عائشه که صدیق بود
باز گفتم بعد از وی کیست فرمود عمر ابن الخطاب را و تعداد بعضی مردان فرمود و در روایتی دیگر
آنکه عمرو بن العاص رض گفت از اهل تو سوال نمیکنم یا رسول الله بلکه از اصحاب سوال میکنم حدیث
شانزدهم روایت کرد بخاری در صحیح خود از ابن عباس رض که گفت در زمان رسول الله
صلی الله علیه وسلم هیچکس را از اصحاب برابر ابوبکر نمیدانستیم باز عمر باز عثمان رضی الله عنهم و دیگر تفضیل
در میان باقی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نمیکردیم مترجم میگوید قول صواب در این حدیث آنست
که بعضی از علمای گفته اند که مراد از ابن عمر ایشان است که درین حدیث مذکور مشایخ اصحاب است
که رسول الله صلی الله علیه وسلم در امور یکه حادث میشد با ایشان مشورت میفرمود و امیر المومنین
علی کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم شاب بود در سن نه آنکه مراد او عدم
فضیلت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه است زیرا که عدم فضیلت او نمیکند مگر جاهلی و معاندی
والله اعلم و در روایتیکه بخاری نیز اخراج کرده است که گفت تخیر میکردیم میان ناس در
زمان رسول صلی الله علیه وسلم یعنی میگفتیم که کدام یک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر داشتیم
باز عمر رضی الله عنهما و در روایت دیگر که ابوداود وی را اخراج کرده است که ما میگفتیم در زمانی
که رسول صلی الله علیه وسلم در حیات بود که افضل امت بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر باز
عمر رض باز عثمان رضی الله عنهم و طبرانی زیادتی کرد آنکه این خبر به رسول صلی الله علیه وسلم رسید انکار نمینمود
نفرمود و بخاری ایضاً از محمد بن الحنفیه روایت کرد که گفت از پدر خود علی کرم الله وجهه که کدام
یک از مردان بهتر است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر گفتم بعد از و کیست گفت عمر
رض و از ترس آنکه مبادا عثمان بگوید گفتم یا علی کرم الله وجهک بعد از و تو خواهی بود گفت نیستم
مگر مردی از مسلمانان ایضاً روایت کرد ابن عساکر از ابن عمر رض که تفضیل دادیم ابوبکر و عثمان
و علی را رضی الله عنهم و حال آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در میان ما بود ایضاً روایت کرد از
ابوهریره که گفت ما گروه اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم بسیار بودیم و میگفتیم افضل این امت
بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز ساکت شدیم ایضاً روایت
کرد از جابر که عمر ابوبکر گفت یا خیر الناس بعد رسول صلی الله علیه وسلم انگاه ...... ابوبکر گفت

صحابی سوال کرد از نبی کدام کس دوست ترین مردان نزد تو کیست

تو این سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت ما طلعت
الشمس علی خیر من عمر آفتاب طلوع نکرد بر کسیکه بهتر از عمر باشد و دلیل برین مذکور شد آنکه تواتر
رسیده از علی کرم الله وجهه که گفت بهترین امت بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر اند و آنکه
گفت تفضیل ندهد هیچکس مرا بر ابوبکر و عمر مگر آنکه او را حد افترا بزنم و اخراج این حدیث ابن
عساکر کرده و ایضاً روایت ترمذی و حاکم از عمر که گفت ابوبکر صدیق رض بر منبر برآمده گفت
آگاه شوید بدرستیکه افضل این امت بعد از پیغامبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر است و هر کس که غیر
این گوید آنکس افترا کرده و بر وی لازم است آنچه بر افترا کنندگان است حدیث هفتم روایت
کرد عبد الله بن حمید در مسند خود و ابونعیم و غیر ایشان از چند طریق بسند از ابو دردا که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر
الا ان یکون نبی وفی لفظ ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین والمرسلین
افضل من ابی بکر طلوع و غروب نکرد آفتاب بر هیچکس که افضل باشد از ابی بکر مگر آنکس که پیغامبر
باشد و لفظی دیگر اینست که طلوع نکرد آفتاب بر احدی بعد از پیغامبران و رسولان علیهم
السلام که افضل بود از ابوبکر از حدیث جابر و لفظ آن اینست ما طلعت الشمس علی احد افضل منه
و این حدیث را طبرانی و غیر او روایت کرده اند از چند وجه شواهد دارد که حکم بر صحت و حسن آن میکند
و ابن کثیر اشارت بر صحت آن حکم کرده است حدیث هشتم روایت کرد طبرانی از سعید بن
زراره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان روح القدس جبرائیل نبانی ان خیر امتک بعدک
ابوبکر یعنی روح القدس که جبرائیل علیه السلام باشد خبر داد مرا که بهترین امت تو بعد از تو ابوبکر
است رضی الله عنه حدیث نهم روایت کردند طبرانی و ابن عدی از سلمه بن الاکوع که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر خیر الناس الا ان یکون نبی حدیث دهم روایت کرد
عبد الله بن احمد در زوائد المسند از ابن عباس که فرمود ابوبکر صاحبی و مونسی فی الغار سدوا
کل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابی بکر یعنی ابوبکر صاحب و مونس منست در غار همه دریچهائی که بکشایند در
که راه مسجد دارد مسدود و ساز ید و بند بدهید غیر دریچه که از جانب ابوبکر است حدیث یازدهم
روایت کرد دیلمی از عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر منی و انا
منه و ابوبکر اخی فی الدنیا والاخرة ابوبکر از من است و من از ابوبکرم و ابوبکر برادر من است
در دنیا و در آخرت حدیث دوازدهم روایت کرد ابوداود و حاکم از ابوهریره

رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرائیل علیه السلام فاخذ بیدی فارانی
باب الجنة الذی یدخل منه امتی فقال ابو بکر وددت انی کنت معک حتی انظر الیه
فقال اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من امتی جبرائیل آمد و دست مرا گرفت و در بمن نمود
است من از آن در در بهشت میروند من همو آنگاه ابو بکر گفت که میخواهم که در همراهی تو باشم
تا آنکه میدیدم آن در را لیکن از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه تو ای ابو بکر اول کسی
خواهی بود که در آید در بهشت از امت من حدیث بیست و سوم روایت کرد طبرانی از سمره
که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم ان ابا بکر یاول الرؤیا وان رؤیاه الصالحة حظه من النبوة
بدرستیکه ابو بکر تاویل و تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیب اوست از آثار نبوت رسول صلی الله
علیه وسلم که باو میرسد بواسطه صدق و تخلیه او از سائر حظوظ دنیا و اعراض او از فنا در نفس
و اهل خود رضی الله عنه حدیث بیست و چهارم روایت کرد دیلمی از سمره که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم فرمود امرت ان اولی الرؤیا ابا بکر مامور شدم باینکه ابو بکر را والی امر رؤیا گردانم یعنی
بواسطه مهارتی که او در تاویل و تعبیر رؤیا دارد حدیث بیست و پنجم روایت کردند احمد و بخاری
از ابن عباس رض که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود لیس فی الناس احد امن علی فی نفسه
وماله من ابی بکر ابن ابی قحافة ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و
لکن خلة الاسلام افضل سدوا عنی کل خوخة فی هذه المسجد غیر خوخة ابی بکر
ترجمه این حدیث در باب اول در بیان احادیث داله بر خلافت گذشت و تکرار مصنف بجهت کثرت بواسطه
تعدد راوی باشد والله اعلم حدیث بیست و ششم روایت کرد ترمذی از عائشه رضی الله عنها
که با ابو بکر رض فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت عتیق من النار تو آزادی از آتش دوزخ یعنی
بواسطه کثرت اعمال صالحه خدا تعالی ترا آزاد ساخته از آتش دوزخ حدیث بیست و هفتم روایت کرد ترمذی
از ابن عمر رض که ابو بکر را فرمود پیغامبر صلی الله علیه وسلم انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار
تو صاحب و همنشین من خواهی بود بر حوض کوثر و مصاحب من بودی در غار ثور وقتی که از مکه بیرون
آمده بودند چنانچه گذشت در ترجمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار حدیث بیست و هشتم روایت
کرد ابو یعلی در مسند خود و ابن سعد و حاکم صحیح کرد آنرا از عائشه رض که بدرستیکه من در خانه بودم
و بستری در میان من و ایشان بود در این اثنا ابو بکر رضی الله عنه آمد آنگاه رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود من سره ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر کسیکه خوشحال سازد خود را

آنکه نظر کند بسوی آن او از آتش دوزخ باید که نظر کند بسوی ابوبکر صدیق رض و قاسم ابوبکر از جانب پدر سیمی بود بآنکه عبد الله است بنا برآن که رسول صلی الله علیه وسلم او را عتیق خواند بلقب بر وی اطلاق کردند حدیث بیست و نهم روایت کرد حاکم از عائشه صدیقه که پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام فرمود ابوبکر را انت عتیق الله من النار یا ابابکر تو آزاد کردهٔ خدائی از آتش دوزخ راوی گوید که از آن روز که رسول صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود ابوبکر را عتیق می نامند حدیث سی ام روایت کردند بزار و طبرانی بسند جید و جندب از عبد الرحمن بن الزبیر رضی الله عنه که گفت که اسم ابوبکر عبد الله بود آنگاه نبی صلی الله علیه وسلم مر او را گفت انت عتیق الله من النار و از آن وقت او را عتیق میگویند شیخ مصنف رحمه الله میگوید از جمله احادیث آنچه اصح است نزد علمای که اسم ابوبکر عبد الله است و لقبش عتیق الله حدیث سی و یکم روایت کرد حاکم بسند جید که مشرکان بکه نزد ابوبکر رض آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید که مرا شب معراج به بیت المقدس بردند ابوبکر گفت که بتحقیق راست میگوید و من تصدیق میکنم یعنی در چیزی که صبح و شام از آن خبر میدهد تصدیق میکنم آنچه او گفته است راوی گوید از جهت این ابوبکر را صدیق میگویند و این حدیث وارد است ایضا از طریق انس و ابو هریره و اصفهانی رضی الله عنهم از انس ابن عساکر کرده روایت از اصفهانی طبرانی حدیث سی و دوم روایت کرد سعید بن منصور در سنن خود از ابو وهب مولی ابو هریره که گفت وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت و بموضع ذی طوی رسید گفت یا جبرئیل قوم من بصدیق نخواهند کرد حضرت جبرئیل گفت ابوبکر رض تصدیق خواهد کرد او صدیق اکبر است و طبرانی در اوسط این حدیث را وصل کرد از ابی وهب از ابو هریره حدیث سی و سوم روایت کرد حاکم از ابن سبره که علی کرم الله وجهه گفتم ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از ابوبکر رض آنکه علی گفت ذاک امرء سماه الله الصدیق علی لسان محمد لانه خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم رضیه لدیننا فرضیناه لدنیانا مردیست که خدا تعالی نام او صدیق کرده بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر را خشنود شد از برای دین ما یعنی او را فرمود که در صلوٰة امامت قوم کند پس ما خشنود شدیم با آنکه از جهت دنیای ما و دین خود یعنی امر خلافت او را راضی شدیم و اسناد این حدیث جید است و بجهت سند از حاکم بن سعد که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی رض که سوگند یاد کرد که تسمیه ابوبکر از آسمان نازل شد حدیث سی و چهارم روایت کرد حاکم از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما ظنک باثنین الله ثالثهما

اجمعین صاحب افضل من ابی بکر ...... پیغامبران و مرسلان سابقان
جمیعًا را اصحاب بودند لیکن نیست هیچکدام افضل از ابو بکر حدیث سی و چهارم روایت
کرد ترمذی از ابو هریره رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما لاحد عندنا ید الا
وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدًا یکافیه الله یوم
القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذا احدًا خلیلا
لاتخذت ابا بکر خلیلا الا وان صاحبکم خلیل الله هیچکس را نزد من نعمتی و عطائی
نبود مگر آنکه جزای آن دادیم او را و دل شادی حاصل نشد مگر ابو بکر را که او را نزد ما عطای نعمتی و
ست که خدای تبارک و تعالی جزای مکافات و نزد قیامت باو عطای خواهد فرمود و منفعت
از مال هیچکس هرگز ندیدم اینقدر منفعت که از مال ابو بکر من رسید و اگر خلیلی یعنی دوستی فرا میگرفتم
که مرا احتیاج باو بوده باشد غیر پروردگار خود هر آئینه ابو بکر را بدوستی فرا میگرفتم بدرستیکه
صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم خلیل خدایست عز وجل حدیث سی و پنجم روایت کردند
شیخان و احمد و ترمذی و نسائی از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من انفق
زوجین فی سبیل الله نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر فمن کان
من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب
الریان ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل
الصدقة دعی من باب الصدقة فقال ابو بکر هل یدعی ...... احد
من تلک الابواب کلها قال نعم وارجو ان تکون منهم هر کس که خرچ کند دو زوج از
مال خود از هر چیز یکه بوده باشد در راه خدای تعالی خوانده شود از درهای بهشت که ای بنده
خدای ازین در درآی که این در بهشت پس هر که اهل صلوة است از باب الصلوة خوانده
خواهد شد و هر که اهل صوم است از باب ریان خوانده خواهد شد و هر که از اهل جهاد است از باب جهاد
خوانده خواهد شد و ریان اسم بابیست و بقول دیگر مشتق است از روی بمعنی سیراب یقال
رجل ریان وامرأة ریانة یعنی روزه داران بواسطه آنکه نفس خود را در دنیا از تشنگی
در ریافت فرموده اند ایشانرا ازین در بهشت میخوانند تا قبل از تمکن ایشان در بهشت از
تشنگی امین گردند کذا فی نهایة الجزری تا قلاعن الجزری و هر کس که اهل صدقه است او را از باب
صدقه میخوانند آنگه ابو بکر رضی الله عنه گفت آیا کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود رسول صلی

الله علیه وسلم فرمود نعم وادعوا ان تکون منهم یا ابن ابی قحافه یعنی کسانی هستند و امید من چنین است که تو از ایشان خواهی بود حدیث سی و ششم روایت است از عائشه صدیقه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یؤمهم غیره سزاوار نیست مر قومی که ابو بکر در میان ایشان باشد و دیگری غیر او امامت ایشان کند و این حدیث را نسبتی ظاهر و تعلق تام بچهارده حدیث مناقب که بر خلافت است یعنی ذکر این حدیث در باب اثبات خلافت اولی و انسب بود حدیث سی و هفتم روایت کردند بخاری و مسلم و احمد و ترمذی از ابو بکر که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا و را گفت در غار یعنی زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون آمده در غار ثور در آمدند و مشرکان بحوالی غار در آمده تفحص ایشان میکردند ابو بکر رضی گفت یا رسول الله اگر کفار بزیر قدم خود نگاه کنند ما را خواهند دید آنگاه رسول الله گفت یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما ای ابو بکر چیست گمان تو که بدو شخص باک که سوم ایشان است خدا یتعالی است یعنی هیچ خوف و اندیشه را بخاطر خود راه مده که حقتعالی با ما یار است و معاونت ما خواهد کرد حدیث سی و هشتم روایت کرد عبدان مروزی و ابن قانع از بهز آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ایها الناس احفظونی فی ابی بکر فانه لم یسؤنی منذ صحبنی ای مردمان محافظت کنید مرا در باب ابو بکر بدرستیکه او بدی نکرده است بمن از روزیکه مصاحبت بمن میکند حدیث سی و نهم روایت کرد ابن عساکر و عبد الرحمن بن عوف رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا کان یوم القیامة نادی مناد لا یرفعن احد من هذه الامة کتابه . . . . . قبل ابی بکر یعنی که روز قیامت خواهد رسید در آن روز منادی ندا میکند و میگوید که هیچکس از این امت یعنی امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نامه اعمال خود را بلند نسازد و پیش از ابو بکر رضی الله عنه مترجم گوید این حدیث دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابو بکر از سائر اصحاب میکند و درین اشارت بتقدیم خلافت او رضی الله عنه نیز هست کما لا یخفی علی من له مسکة حدیث چهلم روایت کرد طبرانی از ابو امامه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا وان خلیلی ابو بکر رضی الله تعالی عنه بدرستی خدا یتعالی مرا بخلت یعنی بدوستی ظاهری و باطنی و بعدم احتیاج بغیر خود فرا گرفت همچنانکه ابراهیم علیه السلام را بخلت و دوستی فرا گرفت و بدرستیکه ابو بکر خلیل منست اگر گوئی این حدیث معارضه میکند بحدیثی سابق که لو کنت متخذا

قبل ابی بکر فی النسخة

خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا زیرا که آن حدیث نفی خلت ابوبکر میکند و این حدیث اثبات خلت
میکند پس این حدیث هر دو مناقض و معارض یکدیگر باشند گوئیم ممکن هست که حدیث سابق را حمل کنیم
بر کمال خلت و این حدیث را حمل میکنیم بر اثبات نوعی از خلت یعنی ابوبکر را بکمال خلت فرو
نگرفته ام زیرا که آن مخصوص بخدا تعالی است واما نوعی از خلت مراورا ثابت است حدیث
چهل و یکم روایت کردند حارث و طبرانی و ابن شاهین از معاذ رض که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الله تعالی یکره فوق سمائه ان یخطأ ابا بکر فی الارض یعنی بدرستیکه خدا تعالی
مکروه میدارد در آسمان آنکه ابوبکر را رضی الله عنه در اقوال و افعال خطا کنند و در روایت
دیگر که رجال اسنادش همه ثقات اند چنین وارد شده که ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر
حدیث چهل و دوم روایت کرد طبرانی از ابن عباس رض که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم
ما احد عندی اعظم یدا من ابی بکر و آسانی بنفسه وماله وانکحنی ابنته یعنی هیچکس نزد
من بزرگتر نیست از روی ید از ابی بکر که شریک ساخت در نفس خود و مال خود و دختر خود
یعنی عایشه رضی الله عنها در نکاح من در آورد و هیچ یکی از اصحاب را این توفیق دست نداد
که اورا دست داد حدیث چهل و سوم روایت کرد طبرانی از معاذ رض که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود انی وضعت فی کفة و امتی فی کفة فعدلتها ثم وضع ابوبکر فی کفة و امتی فی
کفة فعدلها ثم وضع عمر فی کفة و امتی فی کفة فعدلها ثم وضع عثمان فی کفة و امتی فی کفة
ثم رفع المیزان در واقعه دیدم که مرا در یک پله ترازو نهادند و امت مرا در پله دیگر پس هر دو برابر
آمدیم باز ابوبکر را در پله نهادند و امت مرا در پله دیگر هر دو برابر آمدند باز عمر رضی الله عنه را در یک
جانب ترازو نهادند و امت مرا در پله دیگر نهادند هر دو برابر آمدند و بعد از آن عثمان رض را در یک پله
از آن ترازو نهادند و امت مرا در طرفی دیگر هر دو مقابل آمدند آنگاه میزان را برداشتند حدیث
چهل و چهارم روایت کرد مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ارحم امتی بامتی ابوبکر رحیم مهربان ترین امت من بامت من ابوبکر است و تتمه این حدیث
بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ابوداود و ابن
ماجه و ضیا از سعد بن زید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عشرة فی الجنة ابوبکر فی الجنة
تتمه این حدیث نیز خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد احمد و ضیا از سعید بن زید و نیز
از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر فی الجنة و تتمه حدیث

طول است که بعد ازین در کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث چهل و هفتم روایت کرده
ترمذی از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله ابابکر زوجنی
ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا وما نفعنی مال احد فی الاسلام ما نفعنی مال ابی بکر رحمت کند
خدا تعالی ابابکر را که دختر خود را در نکاح من در آورد و سوار کرد مرا بر راحله از مکه تا مدینه که دار
هجرت است و آزاد کرد بلال را و نفع نرسید بمن از مال هیچکس الا از مال ابوبکر یعنی نفع آن مال از همه مالها بمن
نسبت بیشتر بود چنانچه بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر رض باسلام در آمد صاحب چهل هزار
بود جمیع آنها را در راه خدا و رسول او صرف کرد و هیچ چیز جهت خود و فرزندان خود نگذاشت
اگر گویی در حدیث بخاری چنین مبین گشته که رسول الله صلی الله علیه وسلم راحله از ابوبکر رض گرفت
مگر بقیمت و درین حدیث از قوله حملنی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که راحله رسول صلی الله علیه
وسلم بخشیده باشد و این تناقض است گوییم که جمع بین الحدیثین باینطریق میکنیم که در اول حال ابوبکر رض
ذمه رسول الله ساخته باشد از قیمت راحله و برین تقدیر دفع تناقض میشود و تتمه حدیث بعد ازین
خواهد آمد حدیث چهل و هشتم روایت کرد بخاری از ابو الدرداء رضی الله عنهما که نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نشسته بودیم در این اثنای ابوبکر آمد رض و سلام کرد و گفت که میان من و عمر
گفتگویی شد در ریزه کاری او سرعت نمودم باز مرا ندامت حاصل شد آنگاه از و خواستم که از من عفو کند و از آن
معنی ابا کرد و بنا برین بخدمت تو آمدم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یغفر الله لک یا ابابکر
یغفر الله لک یا ابابکر یغفر الله لک یا ابابکر راوی گوید باز عمر نیز از عفو نکردن پشیمان شده
بمنزل ابوبکر آمد و او را در خانه خود نیافت انجا بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم دید که روی مبارک
حضرت رسالت پناه متغیر شد بمرتبه که ابوبکر رض گفت ترسیدم که مبادا کلمه اعراض فرماید آنگاه آمده
بزانو نشست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابوبکر
صدقت وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکو لی صاحبی یعنی بدرستیکه خدا تعالی فرستاد مرا بسوی شما
برسالت و در آن وقت که جمیع شما تکذیب میکردید ابوبکر تصدیق من میکرد و نفس و مال خود را در راه من صرف
نمود و مرا در آن شهر بیکس ساخت آیا مصاحبت یار مرا بمن نخواهید گذاشت و رعایت جانب من نخواهید
کرد راوی گوید بعد از وقوع این قصه ابوبکر از هیچکس ایذای و آزار نیافت حمیدی از حدیث ابن عمر رض
مانند این حدیث را روایت کرده و در آن حدیث است آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لا تؤذونی
فی صاحبی فان الله بعثنی بالهدی ودین الحق فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت ولولا

ان الله سماه صاحباً لاتخذته خليلاً ولكن اخوة الاسلام مرا مرنجانید دربارهٔ اصحاب
مصاحبت و یار من بدرستی که خدا تعالی مرا فرستاد که هدایت خلق کنم و تبلیغ حق خوانم و را اوقات
شما تکذیب من کردید و ابوبکر تصدیق من کرد که حقسبحانه وتعالی ورا صاحب من فرموده هر آینه
او را خلیل خود ساختم ولیکن میان ما و او برادری اسلام است حدیث چهل و نهم روایت
کرد ابن عساکر از مقداد که گفت میان ابوبکر و عقیل بن ابیطالب نزاع و خصومتی شد و ابوبکر
مردی مهابت بود و با نساب یعنی کثیر العلم بود با نساب مردم لیکن بملاحظه قرابتی عقیل رض با رسول
صلی الله علیه وسلم نمود و از و اعراض کرده شکوه او نزد رسول برخاست و رمیان مردم فرمود
الا تدعون لی صاحبی ما شانکم و شانه فوالله ما منکم رجل الا علی باب بیته ظلمة الا باب
ابی بکر فان علی بابه النور ولقد قلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت و امسکتم الاموال
وجاء لی بماله و خذلتمونی ...واسانی ...واتبعنی یا نمیگذارید برای من مصاحب
و یار مرا از وجه چیز میطلبید با او چه کار دارید بخدا سوگند که هیچ مردی از شما نیست مگر آنکه بر در خانهٔ
او ظلمتی هست غیر ابوبکر که بر در او نور است شما مرا دروغگوی گفتید و ابوبکر مرا راست گو گفت شما مالهای
خود را نگاه داشتید و ابوبکر مال خود بخشش نمود مرا شما ترک نصرت و یاری من کردید ابوبکر همراهی من نمود
و مرا شریک ساخت در نفس و مال خود و متابعت من نمود حدیث پنجاهم روایت کرد بخاری
از ابن عمر رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم
القیامة هر کس که جامه خود را دراز میکند و بدست آنرا بالا میکشیده باشد از روی عجب و تکبر خدا تعالی
در روز قیامت بسوی و نظر نکند آنگاه ابوبکر گفت یک طرف جامه من دراز میشود و من آنرا محافظه
میکنم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انک لست ذلک تصنع خیلاء بدرستیکه تو نگاه نداشتی جامه
خود را از روی عجب و تکبر میکنی حدیث پنجاه یکم روایت کرد مسلم از ابوهریره رض که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود کیست از شما که تابع جنازه شده باشد درین روز ابوبکر گفت من شده ام باز
گفت کیست از شما که عیادت مریض کرده باشد درین روز ابوبکر گفت که من کرده ام آنگاه رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ما اجتمعن فی امرء الا دخل الجنة وفی روایة عن انس رض وجبت
له الجنة این خصال مذکوره در هیچکس مجتمع نمیشود مگر آنکه در بهشت داخل شود و در روایتی از انس رض
مگر آنکه واجب شد برای او بهشت حدیث پنجاه و دوم روایت کرد بزاز از عبدالرحمن بن ابی
بکر رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم صلوة صبح گذارده روی مبارک خود جانب اصحاب کرد و

گفت از شما امروز روزه دار باشد عمر رض گفت یا رسول الله در شب نیت روزه نکرده بودم نیت
روزه داشتیم انگاه ابوبکر رض گفت من شب نیت روزه کرده بودم حالا روزه دارم رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود آیا از شما کسی هست که امروز عیادت مریض کرده باشد عمر رض گفت یا رسول
الله هنوز ما از مسجد بیرون نرفته ام چگونه عیادت مریض کرده باشم انگاه ابوبکر گفت من چنین
رسید که برادرم عبد الرحمان بن عوف مریض شده است بنابرین در راه آمدن مسجد از جانب او آمدم
و احوال او را معلوم کردم باز رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آیا امروز کسی طعام مسکین کرده است
عمر گفت رض یا رسول الله نماز گذارده ام و هنوز از مسجد بیرون نرفته ام چگونه طعام مسکین کرده
باشم انگاه ابوبکر گفت رض زمانی که در مسجد در آمدم مسکین را دیدم درین اثنای پاره نان موجود در
دست عبد الرحمان بود آنرا گرفته بان مسکین دادم بعد از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انت
ابشر بالجنة ترا بشارت میدهم به بهشت باز کلمه گفت که راضی شد آن و عمر رض هرگز با او چیزی نکرده
است مگر آنکه او سابق شده است بدو در ان مصنف گوید که لفظ حدیث در نسخه که دیدم همچنین بود و فیه ما
یحتاج الی التامل و ابو یعلی روایت کرد از ابن مسعود رض که بودم در مسجد و نماز میگذاردم درین اثنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و ابوبکر و عمر رض با او بودند زمانی که دعای میکردم نظر مبارک او صلی الله
علیه وسلم بر من افتاد فرمود سل تعطه ثم قال من احب ان یقرء القرآن غضا طریا فلیقرأه
بقراءة ابن ام عبد طلب کن تا داده شوی باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرائة قرآن کند بغیر
تصرف چنانچه نازل شده باید که بطریق ابن مسعود بخواند انگاه بمنزل خود باز گشتم و ابوبکر آمد و بشارة
مرا این حدیث داد باز عمر آمد و دید که ابوبکر رض سبقت گرفته و بیرون میرود از منزل من انگاه عمر گفت ای
ابابکر لسباق بالخیر بدرستیکه تو سبقت بردی بر من در افعال و اعمال خیر حدیث پنجاه و سیوم
روایت کرد احمد بسندی حسن از ربیعه اسلمی که گفت میان ما و ابوبکر بحثی واقع شد و ابوبکر رض نسبت
من سخنی گفت که من نا خوش کرده میداشتم و از ان سخن پشیمان شده گفت ای ربیعه مثل همین سخن بمن رد
کن تا قصاص کرده باشی من گفتم رد نخواهم کرد انگاه ابوبکر روان شد درین اثنای چند کس از
قبیله اسلم آمدند و گفتند رحمت خدا بر ابوبکر رضا باد در چه باب است که زیادتی میکند بر تو و نسبت
تو این نوع سخنان گوید من جواب ایشان دادم ای یاران میدانید که این کیست ابوبکر صدیق
ثانی اثنین رسول الله صلی الله علیه وسلم و شیخ بزرگ مسلمانان است بر حذر کنید و ساکت شوید مبادا
که بجانب ما التفت شود و ببیند که شما حمایت و نصرت من میکنید ازین سبب خشم کرده نزد رسول

ابوبکر

صلی اللہ علیہ وسلم رود و رسول صلی اللہ علیہ وسلم بواسطہ غضب ابوبکر من غضب کند خدا تعالی
بواسطہ غضب ایشان بر من غضب فرماید ہلاک شوم آنگہ ابوبکر از آن سو شیخ رفت من تابع او
شدم تا آنکہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم آمد حکایت چنانکہ گذشتہ بود بعرض رسالت پناہ رسانید
رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای ربیعہ چیست ترا با صدیق گفتم یا رسول چنین و چنین بود ابوبکر
صدیق رض کلمہ نسبت بمن گفت و من آنرا مکروہ داشتم باز پشیمان شدہ گفت آن سخن را بگو تا قصاص
کردہ باشی من از این معنی ابا کردم آنگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اجل لا ترد علیہ ولکن
قل غفر اللہ لک یا ابابکر این سخن را بگو لیکن بگو خدا تعالی ترا بیامرزد حدیث پنجاہ
و چہارم روایت کرد ترمذی و گفت اسناد آن حسن است از ابن عمر رضی اللہ عنہ رسول صلی
اللہ علیہ وسلم ابوبکر رض را گفت انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار حدیث
پنجاہ و پنجم روایت کرد بیہقی از حذیفہ کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان فی الجنۃ
طیرا امثال البخاتی یعنی بدرستیکہ در بہشت مرغان ہستند مثال شتران گردن بلند آنگاہ ابوبکر
یا رسول اللہ گفت نعم منہا من یاکلہا وانت ممن یاکلہا یعنی ترا از آن مرغان کسی ہست کہ
این مرغان را بخورد و تو از آن کسانی کہ خورش ایشان از مرغان ہست و اینحدیث را روایت نمودند
حدیث پنجاہ و ششم مرویست از ابوہریرہ رض کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
عرج بی الی السماء فما مررت بسماء الا وجدت فیہا اسمی محمد رسول اللہ ص وابوبکر الصدیق
خلفی یعنی باقی کہ معراج من بآسمان شد پس نگذشتم مگر آنچہ یافتم اسم خود را کہ نوشتہ شدہ است محمد رسول
اللہ ص وابوبکر صدیق عقب من و اینحدیث ایضا روایت از ابن عباس رض و ابن عمر و انس و ابو سعید
ابو درداء وارد شدہ و ہمہ جمیع این طرق ضعیف است لیکن من حیث المجموع بدرجہ سند حسن میرسد
حدیث پنجاہ و ہفتم روایت کردند ابن ابی حاتم و ابو نعیم از سعید ابن جبیر کہ گفت نزد رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایتہا النفس المطمئنۃ خواندند آنگاہ ابوبکر رض گفت یا رسول اللہ ہذا
انت تحسن آنگاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اما ان الملک سیقولہا لک عند الموت
بدرستیکہ ملک الموت این کلمہ را بتو خواہد گفت در وقت وفات حدیث پنجاہ و ہشتم روایت کرد
ابن حاتم از عامر بن عبد اللہ بن عبد الزبیر کہ چون آیت ولو انا کتبنا علیہم ان اقتلوا انفسکم
نازل شد ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول اللہ اگر مامور سازی مرا تا آنکہ نفس خود را بقتل رسانم ہر آینہ
خواہم کرد رسول اللہ فرمود صدقت راست گفتی کہ خواہی کرد حدیث پنجاہ و نہم روایت

کرد طبرانی در کبیر و ابن شاهین در سنه از ابن عباس رضی الله عنهما موصولاً و ابو القاسم البغوی
گفت خبر داد مرا عبد الجبار بن الورد از ابن ابی ملیکه و متابع وکیع از عبد الجبار بن الورد در روایت کرد
ابن عساکر و نیز عبد الجبار ثقه است و شیخ او ابن ابی ملیکه امام است لیکن این حدیث از این طریق مرسل
روایت کرده گفت رسول الله بر غدیر خم آب آمده فرمود که هر مردی بجانب صاحب خود بشتابد
کند تا زمانی که رسول صلی الله علیه وسلم باقی ماند نزد پس ابو بکر شتاب کرد و او را معانقه نمود و فرمود
لو کنت متخذا خلیلا حتی القی الله لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن صاحبی حدیث شصتم
روایت کرد ابن ابی الدنیا در مکارم الاخلاق و ابن عساکر از طریق صدقة ابن میمون القرشی از
سلیمان بن یسار که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خصائل خیر سیصد و شصت خصلت
است هرگاه که حق سبحانه و تعالی عز و جل اراده خیر بنده کند یک خصلت ازین خصائل عطا فرماید
که آن سبب داخل بهشت شود آنگاه گفت ابو بکر یا رسول الله چیزی ازین خصائل در من آمده باشد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم جمیعا یعنی جمیع خصائل در تو موجود است ابن عساکر از طریق
دیگر روایت کرد که رسول صلعم فرمود خصائل الخیر ثلاث مائة و ستون خصلتها خیر سیصد
و شصت است آنگاه ابو بکر گفت رض یا رسول الله مرا ازین خصائل چیزی هست رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود کلها فیک فهنیئا لک یا ابا بکر جمیع این خصائل در تو هست خوشگوار باد ترا ای ابا بکر
حدیث شصت و یکم روایت کرد ابن عساکر از طریق مجمع انصاری از پدر او گفت که گفت
اصحاب در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم در می نشستند و آن مجلس حلقه سوار میشد یعنی مثل
دست برنجن که در دست میکنند و باوجود اینحال وقتیکه ابو بکر رض می آمد بجای خود می نشست حدیث
شصت و دوم روایت کرد ابن عساکر از انس رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که حب ابی بکر
و شکره واجب علی امتی دوستی ابو بکر و شکر او واجب است بر جمیع امت من مثل این حدیث از
سهل بن سعد روایت کرده است حدیث شصت و سیوم روایت کرد ابن عساکر از عائشه رض
که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الناس کلهم یحاسبون الا ابا بکر همه مردمان با حساب خواهند
کرد در روز قیامت مگر ابو بکر را که بی حساب به بهشت خواهد رفت حدیث شصت و چهارم
روایت کرد احمد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما نفعنی قط ما نفعنی مال ابی بکر
هیچ مال با منفعت نرسانید هرگز مثل مال ابو بکر رض آنگاه ابو بکر را گریه دست داده گفت آیا من و
مال من نیست مگر از برای تو یا رسول الله و ابو یعلی از حضرت عائشه رض مرفوعا همین حدیث را روایت

ف رسیدن صاحب بسوی شتافتن کردن اکرام سنت است ۱۲

کرده و ابن کثیر گفت که اینحدیث غریب است ایضاً از علی ابن ابیطالب و ابن عباس و انس و جابر و عبد الله و
ابی سعید خدری روایت کرده و خطیب اینحدیث را از ابن مسیب مرسلاً و زیاده کرد آنکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم در مال ابوبکر حکم فرمود همچنانکه در مال خود و روایت ابن عساکر از چند طریق اسناد
از حضرت عایشه و عروه رض که ابوبکر رض روزیکه باسلام در آمد چهل هزار دینار و دیگر چهل هزار
درهم از مال خود داشت و جمیع آن مال را انفاق نمود بر رسول صلی الله علیه و سلم حدیث شصت
و پنجم روایت کردند بغوی و ابن عساکر از ابن عمر رض که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم
بودم و ابوبکر نیز در آنجا بود و عبایی بر خود گرفته بود که خلالی از چوب بران گذرانیده هر دو طرف
از عبایی بهم دوخته بود و آنگاه جبرائیل ع نازل شد و گفت یا محمد چه حال است ابابکر را می بینم که عبایی
بر خود گرفته که سینه آنرا بخلال بهم دوخت آورده است رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای جبرائیل
ابوبکر مال خود را انفاق کرد بر من پیش از فتح مکه جبرائیل گفت خدای تبارک و تعالی ترا سلام گوید
یا ابوبکر آیا درین فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من آنگاه ابوبکر گفت اء اسخط علی ربی
انا عن ربی راض آیا بر پروردگار خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از پروردگار خود
راضی و شاکرم سند اینحدیث غریب است جداً و ابونعیم از ابوهریره و ابن مسعود مثل همین حدیث روایت
کرده و سند ایشان ضعیف است و ابن عساکر مانند این روایت کرده از حدیث از ابن عباس از رسول
صلی الله علیه و سلم و گفت جبرائیل ع م آمد و طنفسه یعنی بساطی که پرو بود باریک بر خود پوشیده بود
و طرفین خود را بخلال بهم آورده بود و آنگاه من گفتم یا جبرائیل چیست این پوشیده جبرائیل ع م گفت
که خدای تعالی ملائکه را امر فرمود که در آسمان متخلل بخلال شده اند بوسطه آنکه متخلل بخلال باشد ابن کثیر
گوید که اینحدیث منکر است جداً و اگر چنین نبودی که اینحدیث و حدیثی دیگر که قبل ازین بیست بسیار
که از مردم مبتدا اول ساخته بودند اعراض از آن کردن اولی بود حدیث شصت و ششم
بصحت رسیده از عمر رض که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم ...... مرا امر ساخت که تصدق سازم
در راه خدا تعالی و در آنوقت نزد من مالی بود با خود گفتم که وقتی بر ابوبکر سابق خواهم شد آن روز
خواهد بود و آنگاه نصف مال خود را نزد رسول صلی الله علیه و سلم بردم رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذاشتی گفتم مثل همین مقدار که بخدمت تو آوردم جهت اهل
خود گذاشتم بعد از آن ابوبکر آمد با جمیع مال خود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای ابابکر برای
اهل خود چیزی گذاشتی ابوبکر گفت خدای و رسول خدای صلی الله علیه و سلم برای اهل خود گذاشتم

ابوبکر در زمین

انگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز با ابوبکر سبقت نخواهم کرد حدیث شصت و یکم روایت کرد ابن عساکر که ابوبکر را گفتند در میان جمعی از اصحاب که در زمان جاهلیت هرگز شراب خورده بودی ابوبکر گفت اعوذ بالله بخدای پناه میگیریم از خوردن شراب باز پرسیدند که چرا نمی خوردی گفت نگهداشتی عرض خود میکردم و حفظ مروت خود مینمودم زیرا که هر کس که شراب میخورد تضییع عرض و کم مروت خود را میکند انگاه این خبر برسول صلی الله علیه وسلم رسید فرمود صدق ابوبکر و فرمود که ابوبکر رضی هرگز شعر نگفت نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز هر دو در زمان جاهلیت ترک شراب خوردن کرده بودند و ابونعیم بسند جید روایت کرد از عائشه رض گفت ابوبکر شرب خمر بر خود حرام کرده در زمان جاهلیت حدیث شصت و دوم روایت کردند عائشه و ابونعیم و ابن عساکر از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احدا الا ابی علی و راجعنی الکلام الا ابن ابی قحافة فانی کلمته شیئا الا قبله استقام علیه و فی روایة لابن اسحاق ما دعوت احدا الی الاسلام الا کانت له کبوة او تردد و نظر الا ابابکر ما عتم عنه اوما تردد فیه سخن نگفتم در باب عرض کردن اسلام با هیچکس مگر سرباز زد در سخن و در کلام مراجعت و معاودت با من کرد مگر ابن ابی قحافه که هیچ چیز نگفتم با و درین باب الا آنکه قبول نمود بر آن ثابت و مستقیم ماند و در روایت ابن اسحاق چنین است که فرمود هیچکس را باسلام نخواندم الا آنکه تدبر و توقف و تردد و تفکر مینمود مگر ابوبکر که او درنگ نکرد وقتیکه اسلام با و عرض کردم هیچ تردد و تفکر نمود و فی الحال باسلام در آمد بیهقی گفت سبب این امر از ابوبکر رض این بود که قبل از ایام نبوت رسول صلی الله علیه وسلم مید یدنشانهای آثار نبوت شنیده بود وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم او را باسلام دعوت فرمود چون قبل ازین درین باب فکر و نظر کرده بود در حال اسلام در آمد بیهی تامل موید این قول است آنچه روایت کرد ابونعیم از فرات بن السائب که گفت از میمون بن مهران پرسیدم که امیر المومنین افضل است نزد تو یا ابوبکر و عمر انگاه از شنیدن این سخن لرزه بر اعضای او افتاد مرتبه که رویش مبدل شد و عصا از دست مبارک او ساقط شد و گفت گمان این نداشتم که باقی مانم تا زمانیکه مردم ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما با دیگری برابر دانند خدا تعالی ایشان را خیر دهد که راس و رئیس اسلام بودند باز پرسیدم که اسلام ابوبکر سابق بود یا امیر المومنین علی گفت بخدای سوگند که ابوبکر ایمان به پیغمبر صلعم آورد در زمان بحیرا راهب وقتیکه باو گذشت و علما اختلاف است در آنچه که میان او و خدیجه ام المومنین بود تا زمانی که تزویج خدیجه ام المومنین واقع شد و جمیع آنها قبل از تولد

امیر المومنین اسد الله بود و از زید بن ارقم بصحت رسیده که اول کسیکه نماز با رسول الله گذارد ابوبکر
بود روایت کرد ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از ابوبکر رض که گفت الست احق الناس بها
الست اول من اسلم الحدیث آیا نیستم من احق و اولی بخلافت آیا نیستم من کسیکه مسلمان شده تا
آخر حدیث و روایت کرد طبرانی در کبیر و عبد الله بن احمد در زواید الزاهد از شعبی که گفت از
ابن عباس رضی الله عنه پرسیدم که اسلام کدام یک از اصحاب سابق بود گفت اسلام ابوبکر رضی
الله عنه آیا نشنیده قول حسان بن ثابت شعر اذا تذکرت شجوا من اخی ثقة + فاذکر
اخاک ابا بکر بما فعلا + خیر البریة اتقاها و اعدلها + الا النبی و اوفاها بما حملا
والثانی التالی المحمود مشهده + و اول الناس منهم صدق الرسلا + یعنی هرگاه که کسی را
بخوانی و با فعال حسنه یاد کنی برادر دینی خود ابوبکر را یاد کن که او بهترین مردم و اتقی و اعدل
ایشان بود نزد پیغامبر صلی الله علیه ثانی و تالی و صلوات الله علیه در هر موضعی و مقامی و اول
کسیکه تصدیق کرد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان آورد ابوبکر بود رضی الله عنه و از ینجهت بسیاری
خلقی کثیر از اصحاب و تابعین و غیر ایشان برین رفتند که ابوبکر رض اول کسی بود که در اسلام درآمد
بلکه بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و جمع میان اینحدیث و احادیثی که منافی اینست باینطریق
کرده اند که اول کسیکه از مردان باسلام درآمد ابوبکر بود و از زنان اول ایشان خدیجه بود رضی الله
عنها و از صبیان اول ایشان علی مرتضی رض بود و از موالی زید و از بندگان بلال رضی الله عنهم و ابن
کثیر خلاف اینقول کرده میگوید که ظاهر آنست که اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم و مولاء او زید و زوجه ام
ایمن و حضرت امیر المومنین علی و ورقه مؤید و مقوی اوست از سعد بن ابی وقاص رض بصحت رسیده
که بیش از ابوبکر رض زیاده از پنجکس مسلمان شدند ولیکن گفتند که ابوبکر از ما بهتر بود حدیث شصت
و نهم روایت کرد ابویعلی و احمد و حاکم از امیر المومنین علی که رسول صلی الله علیه وسلم در روز بدر فرمود
مر او و ابا بکر را مع احدکما جبرئیل و مع الآخر میکائیل با یکی جبرائیل و با دیگری میکائیل حدیث
هفتادم روایت کرد تمام در فواید خود و ابن عساکر از عبد الله بن العاص که گفت از رسول الله
صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود اتانی جبرائیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابا بکر
جبرائیل آمد و گفت که خدای تعالی امر میکند ترا آنکه در کارهای مشورت با ابا بکر کرده باشی رضی الله عنه

فصل سیوم در ذکر فضایل ابوبکر رضی الله عنه که مشارکت عمر و عثمان رضی الله
عنهم اجمعین وارد شده و این احادیث از احادیث اول جدا ساختم بواسطه اعتبار مسوق کلام

و اول کسیکه از مردان اسلام آورد ابوبکر بود و از زنان اول ایشان خدیجه بود و از صبیان اول ایشان علی مرتضی و از موالی زید و از بندگان بلال رضی الله عنهم و علی و غیرهم

خبر اول است و اما اعتبار فایده فضیلت ابوبکر و شرف او رضی الله عنه با کلام سابق از یک خبر
است بنا بر اول نهاده گفتم حدیث هفتاد و یکم روایت کرد حاکم در کنیتها و ابن عدی
در کامل و خطیب در تاریخ خود از ابوهریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر و عمر
خیر الاولین و الآخرین و خیر اهل السموات و خیر اهل الارضین الا النبیین و المرسلین ابوبکر و عمر
بهتر اند از کسانی که در اول و آخر بوده اند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر پیغامبران و فرستادگان
از جانب حقتعالی حدیث هفتاد و دوم روایت کرد طبرانی از ابودردا اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر فانهما حبل الله الممدود من تمسک بهما فقد تمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها پیشوای متقدای خود سازید و متابعت کنید این دو کس را که بعد از
من خلیفه خواهند شد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بدرستیکه ایشان حبل الله اند یعنی ایشان ثبات در دین و
استحکام ایمان بمنزله حبل ثابت و مستحکم اند که از مکان بلند فرود آمده اند پس هر گاه که با ایشان
کسی دست زده انقطاع نمی یابد و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شد چنانچه در احادیث قبل
گذشت حدیث هفتاد و سیوم روایت کرد ابونعیم که رسول صلعم فرمود اذا مات
ابوبکر و عمر و عثمان فان استطعت ان تموت فمت زمانیکه بمیرند ابوبکر و عمر و عثمان از
دنیا انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن داری پس بمیر یعنی چون زمان ایشان بگذرد در میان
مردم فتنه و فساد و بدعتهای ظاهر گردد در آن وقت بهتر بحال هر کس اینست که زنده نباشد تا از
شرور و فساد مفسدین ایمن باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت کرد بخاری در تاریخ
و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنهم که پیغامبر فرمود نعم الرجل ابوبکر نیکو مردیست ابوبکر
حدیث هفتاد و پنجم روایت کرد ترمذی از ابوسعید که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ما من نبی
الا وله وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل السماء
فجبرائیل و میکائیل و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر هیچ پیغامبر نیست مگر او را دو
وزیر است از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین و دو وزیر من از اهل آسمان جبرائیل و میکائیل اند و از اهل زمین ابوبکر
و عمر یعنی دو وزیر آسمانی اتصالات معنوی بر من سبب میسازند و دو وزیر ارضی اتصال ارضی بر من
سبب میسازند حدیث هفتاد و ششم روایت کرد بند احمد و بخاری و مسلم و نسائی از ابوهریره
که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که در قبل از این یعنی در زمان بنی اسرائیل چوپانی
بود گوسفند از دست گرگ خلاص نمود گرگ گفت ای راعی امروز این را از دست من خلاص کردی

روز موت و فتنه که آنرا دزد ابن چو باقی نیست غیر من کیست که او را اخلاص بسازد و مردی دیگر
گاوی میراند و فتنیکه مانده گشت بآن گاو سوار گشت گاو بسخن در آمد و گفت مرا از برای بار و
سواری خلق نکرده اند بلکه از برای زراعت مخلوق شده ام حاضران مجلس گفتند سبحان الله گرگ
و گاو سخن میکنند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود فانی اؤمن بذالک وابوبکر و عمر یعنی بدرستیکه
من تصدیق اینحکایت کرده ام و ابوبکر و عمر تصدیق آن میکنند و ایمان بآن می آرند اگرچه درآن مجلس
حاضر نبوده اند یعنی شما این حکایت را غریب میدانند و از آن تعجب میسازند اما من تصدیق
میکنم و ابوبکر و عمر برین گواهی داد که ایشان ایمان باینحکایت می آورند باآنکه درآنجا حاضر نبودند
حدیث هفتاد و هشتم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان در صحیح خود و از ابوسعید
و طبرانی از جابر بن سمره و ابن عساکر از ابن عمر از ابوهریره رضی الله عنهم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود ان اهل الدرجات العلی لیراهم من هو اسفل منهم کما ترون الکوکب
الدری فی افق السماء وان ابابکر و عمر منهم وانعما یعنی بدرستیکه جمعی که مرتبه ایشان عالی و بلند است
هر آینه می بینند ایشانرا کسانیکه پایین تر اند از ایشان همچنانکه ایشان یعنی شما ستاره نورانی
را می بینید در آسمان و آن هر دو ابوبکر و عمر از مرتبه عالی اند و زیاده اند در درجه مرتبه ایشان بر
صاحبان مرتبه علیا و بعضی گفته اند یعنی ابوبکر و عمر در نعیم بهشت داخل شوند حدیث هفتاد و
نهم روایت کرد ابن عساکر از ابوسعید که پیغامبر فرمود ان اهل علیین لیشرف احدهم
علی الجنة فیضیء وجهه لاهل الجنة کما یضیء القمر لیلة البدر لاهل الدنیا وان ابابکر
و عمر منهم وانعما یعنی بدرستیکه صاحب بلندی چون مشرف و ظاهر گردند بر بهشت روشنی او از برای
اهل بهشت چون روشنی ماه شب چهاردهم از برای اهل دنیا شود و تحقیق که آن ابوبکر و عمر از اهل علیین خواهند
بود و زیاده اند بر ایشان در فضل و درجه حدیث هشتادم روایت کرد احمد و ترمذی از
امیرالمؤمنین علی و ابن ماجه ازو و از ابوجحیفه و ابویعلی در مسند خود و ضیا در مختاره از انس و طبرانی
در اوسط از جابر و از ابوسعید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود در فضل ابوبکر و عمر ان هذان سیدا کهول
اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین ابوبکر و عمر فاضل ترین کهول اهل بهشت
خواهند بود از امم سابقه و این امت مگر پیغامبران و مرسلان ایشان و کهول جمع کهل است از مردان
کسی است که عمر او از سی سال زیاده باشد تا چهل سال و بعضی گفته اند از سی و سه سال تا پنجاه سال
کهول است کذا فی نهایة الجزری حدیث هشتاد و یکم روایت کردند ترمذی و حاکم صحیح کرد از

عبد الله بن حنظله که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را دید و گفت ان السمع والبصر یعنی این دو کس مثل سمع و بصر اند در اعتبار یا آنکه ایشان را سمع و بصیر خواند بواسطه شدت حرص ایشان بر شنیدن حق و مشاهده آفاق والانفس و طبرانی این حدیث روایت کرده حدیث عمرو بن عمران **حدیث هشتاد و یکم** روایت کرد ابو نعیم در حلیه از ابن عباس و خطیب از جابر و ابو یعلی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر و عمر بمنزله سمع و بصر است از سر **حدیث هشتاد و دوم** روایت کرد طبرانی و ابو نعیم در حلیه از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی ایدنی باربعة وزراء اثنین من اهل السماء جبرئیل و میکائیل واثنین من اهل الارض ابوبکر و عمر یعنی حق تعالی تایید و تقویت کرد مرا بچهار وزیر دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین جبرئیل و میکائیل علیهما السلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما **حدیث هشتاد و سوم** روایت کرد طبرانی از ابن عباس و ابن مسعود که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان لکل نبی خاصة من اصحابه وان خاصتی من اصحابی ابوبکر و عمر یعنی هر پیغمبر را از اصحاب خود خاصانند مخصوص من از اصحاب ابوبکر و عمر است **حدیث هشتاد و چهارم** روایت کرد ابن عساکر از ابوذر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان لکل نبی وزیرین و وزیرای و صاحبای ابوبکر و عمر یعنی بتحقیق هر پیغمبر را دو وزیر است و وزیر و مصاحب من ابوبکر و عمر است **حدیث هشتاد و پنجم** روایت کرد ابن عساکر از حضرت امیر المومنین علی و زبیر رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود خیر امتی بعدی ابوبکر و عمر وان ابابکر فی الجنة مثل الثریا فی السماء فاستترین کهول اهل الجنة ابابکر و عمر یعنی ابوبکر در بهشت مثل الثریا در آسمان و ثریا ستاره معروف کثیر العدد است در آسمان **حدیث هشتاد و ششم** روایت کرد ابن نجار از انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما قدمت ابابکر و عمر ولکن الله قدمهما مقدم نداشتم ابوبکر و عمر را بر دیگران ولکن خدای تعالی ایشان را مقدم داشته است **حدیث هشتاد و هفتم** روایت کرد ابن قانع از حجاج تمیمی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من اراد ان یذکر ابابکر و عمر بسوء فانما یریدهم الاسلام هر کرا ببینید که ابوبکر و عمر را به بدی یاد کند اراده او جز خرابی اسلام چیزی دیگر نیست **حدیث هشتاد و هشتم** روایت کرد ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم القائم بعدی فی الجنة والذی یقوم بعده فی الجنة والثالث والرابع فی الجنة یعنی کسیکه امر خلافت قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی الله عنه در بهشت است و آنکس که بعد او قیام نماید یعنی عمر و سوم یعنی عثمان و چهارم علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم در بهشت اند **حدیث هشتاد و نهم**

ابن عساکر از ابن انس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اربع لا یجتمع حبهم فی قلب منافق ولا
یحبهم الا مومن ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار کس اند که دوستی ایشان جمع نمیشود
در دل منافق و دوست نمیدارد ایشان را مگر مومنی و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله
علیهم و عن جمیع اصحابه صلی الله علیه وسلم حدیث نود و سه روایت کرد ترمذی از امیر المومنین
علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله ابابکر زوجنی ابنته
وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله وما نفعنی مال فی الاسلام ما نفعنی
مال ابی بکر رحم الله عمر یقول الحق وان کان مرا لقد ترکه الحق وما له من صدیق رحم
الله عثمان تستحییه الملائکة وجهز جیش العسرة وزاد فی مسجدنا حتی وسعنا رحم الله
علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار رحمت کناد خدای تعالی ابوبکر را که دختر خود را در نکاح من
درآورد و مرا راحله داد و مرا از مکه تا بدار هجرت که مدینه باشد رسانید و آزاد گردانید بلال را از مال
خود و هیچ مالی در اسلام اینقدر منفعت بمن نرسانید که از مال ابوبکر منفعت دیدم رحمت خدای
باد بر عمر که کلمه حق میگوید اگرچه تلخ و دشوار است و از حق گفتن بمرتبه رسید که او را دوستی نماند
رحمت خدا بر عثمان باد که حیای او بمرتبه ایست که ملائکه از وی شرم میدارند و مصالح و اسباب جیش
عسرت یعنی غزا تبوک از مال خود داد و مسجد کشاده گردانید تا جمیع مردم درانجا بفراغت نماز
میگزارند و رحمت خدای باد بر علی بار خدایا حق را با وی همراه گردان بهر طریق که او بگردد حدیث
نود و یکم روایت کردند احمد و ابوداود و ابن ماجه و ضیا از سعید بن زید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عشرة فی الجنة ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی
الجنة و زبیر بن العوام فی الجنة و سعد بن مالک و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعید بن
زید مترجم میگوید رسول صلی الله علیه وسلم حکم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکوره در حدیث در بهشت
خواهند بود و هر کس که اعتقاد خلاف این در حق ایشان کند قول پیغامبر را خلاف کرده باشد و
مخالف قول رسول صلی الله علیه وسلم در دوزخ خواهد بود و در جمع الجوامع این حدیث ترمذی از عبد الرحمن بن
عوف کرده و در لفظ آن حدیث بدل النبی فی الجنة ابو عبیدة ابن الجراح فی الجنة وارد شده
در آخر حدیث و مراد از سعد بن مالک و قاص است والله اعلم حدیث نود و دوم روایت
کرد بخاری در تاریخ خود و نسائی و حاکم از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل
...... ابوبکر نعم الرجل عمر نعم الرجل ابو عبیدة ابن الجراح اسید بن حضیر نعم الرجل

ثابت بن قیس نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمرو بن الجموح نعم الرجل سهیل بن بیضا
حدیث نود و سوم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و بیهقی از انس
رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ارحم امتی بامتی ابو بکر واشدهم فی الله عمر واصدقهم حیاء
عثمان واقرأهم لکتاب الله ابی بن کعب
وافرضهم زید بن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولکل امة امین و
امین هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح رحیم ترین امت من ابو بکرست وسخت ترین
است در دین خدا تعالی عمرست وصادق ترین ایشان از روی حیا عثمان است واعلم ایشان
بعلم قرآن ابی بن کعب است واعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل و هر امتی را امینی هست و امین
این امت ابو عبیده ابن الجراح است رضی الله عنهم اجمعین و طبرانی در اوسط رحیم ترین امت
من بر امت من ابو بکرست وارفق تر ایشان از روی دین عمرست و از اصدق ایشان از روی حیا
عثمان و اعلم ایشان بعلم قضا علی اسد الله و اعلم ایشان بحلال وحرام معاذ بن جبل است روز قیامت
پیشوای علما خواهد بود و اعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت است و داده شده است عویمر
یعنی ابو درداء رضی الله عنهم از علم و فضل الهی نصیبی او محفوظ و در روایتی دیگر نزد ابن عساکر
آنست که فرمود ارحم ترین امت من ایشان ابو بکر رضی الله عنه است و خوش خلق ترین ابو عبیدة ابن الجراح
و راست گوترین ایشان ابو ذر است و صلب ایشان در کلمه حق گفتن عمرست و اعلم ایشان بعلم
قضا علی بن ابی طالب و در روایت نزد عقیلی آنست که فرمود ارحم امت ایشان ابو بکر و قوی
ترین در دین الله عمر و اعلم ایشان در علم فرائض زید بن ثابت است و اصدق ایشان از روی حیا
عثمان است و امین ترین این امت ابو عبیدة بن الجراح است و اعلم ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب
و ابو هریره ظرف مملو از علم است و سلمان عالمی است که کسان برابری وی نتوانند کرد و معاذ بن
جبل اعلم است بحلال و حرام و سایه نیفگند آسمان و بر نداشت زمین هیچ لهجه را که اصدق است از
ابو ذر رض و در حدیثی دیگر از ابو یعلی چنین است که فرمود مهربان ترین امت من ابو بکرست و صلب
ترین ایشان در دین عمرست و اصدق از روی حیای عثمان است و اقضی امت علی است
و افرض ایشان زید بن ثابت و اقرأ ایشان ابی است و اعلم ترین ایشان بحلال وحرام معاذ بن
جبل است و هر امتی را امینی است و امین امت ابو عبیده بن الجراح است حدیث نود و چهارم
روایت کرد ترمذی از انس که گفت وقتی که رسول صلی الله علیه وسلم از منزل خود بیرون آمد و فرمود

بود از اصحاب مهاجر و انصار نشسته هیچکدام از اصحاب بجانب حضرت نمیدید و نظر نمیکرد مگر ابوبکر
و عمر رض که ایشان بسوی حضرت صلی الله علیه وسلم میدیدند حضرت بجانب ایشان نظر میفرمود و با
یکدیگر تبسم میکردند حدیث نود و پنجم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر رض و طبرانی در اوسط از
ابوهریره رض که رسول صلی الله علیه وسلم روزی بیرون رفت و در مسجد داخل شد ابوبکر و عمر یکی
از جانب راست و یکی از جانب چپ آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست هر دو را گرفته بود و فرمود
هکذا نبعث یوم القیامة بهمین طریق که دست یکدیگر گرفته روز قیامت برانگیخته خواهیم شد
حدیث نود و ششم روایت کرد ترمذی و حاکم از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
انا اول من ینشق عنه الارض ثم ابوبکر ثم عمر اول کسیکه زمین از وی شگافته خواهد شد یعنی
برانگیخته خواهد شد روز قیامت منم باز ابوبکر و عمر رض حدیث نود و هفتم روایت کرد بزار
از ابی اروی الدوسی که گفت روزی نزد رسول صلی الله علیه وسلم بودیم درین اثنای ابوبکر و عمر رض
آمدند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحمد لله الذی ایدنی بکما سپاس مر خدا را که تائید و تقویت
کرد مرا بشما و ایضا طبرانی در اوسط این حدیث را از ابن عباس روایت کرده حدیث
نود و هشتم روایت کرد عبد الله بن احمد در زوائد از انس مرفوعا انی لارجو لامتی فی حبهم
لابی بکر و عمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله امیدوارم از برای امت خود در دوستی ابوبکر و
عمر آنچه امیدوارم از برای ایشان در گفتن لا اله الا الله توقع دخول بهشت در دوستی ایشان
همین توقع و امید هست که بگفتن لا اله الا الله هست حدیث نود و نهم روایت کرد ابویعلی
از عمار بن یاسر که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبریل انفا فقلت یا جبریل
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بفضائل عمر منذ ما لبث نوح فی قومه
ما نفدت فضائل عمر و جمیع حسنات عمر بمقابله حسنة ابی بکر جبرائیل علیه السلام همانکه
زمانی نزد من آمد گفتم ای جبرائیل خبر ده مرا از فضائل عمر ابن الخطاب گفت که اگر بمقدار که نوح میان
قوم خود درنگ نمود از فضائل عمر سخن کنیم تمام نمیشود و جمیع حسنات عمر بمنزله یک حسنه از حسنات
ابوبکر است حدیث صدم روایت کرد احمد بن عبد الرحمان بن نعیم که رسول صلی الله علیه وسلم
مر ابوبکر و عمر را گفت لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما اگر شما اتفاق کنید در امری
در مشورت شما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی اعادت کرد حدیث صد و یکم
روایت کرد طبرانی از سهل که چون رسول صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع بازگشت بر منبر برآمد

وبعد از حمد وثنای خدا تعالی فرمود یا ایها الناس ان ابابکر لم یسؤنی قط فاعرفوا
ذلک له یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر وعمر وعثمان وعلی وطلحة وزبیر وسعد
وعبد الرحمن بن عوف والمهاجرین الاولین فاعرفوا ذلک لهم ای مردمان بدرستیکه ابوبکر
هرگز نسبت بمن بدی نکرده باید که اینمعنی را بدانید و او را بدین حالت بشناسید ای مردمان من خوشنودم
ام از ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وطلحه وزبیر بن عوام وسعد ابن ابی وقاص وعبد الرحمن بن عوف
وجمیع مهاجرین سابق رضی الله عنهم بدانید اینحالت را از برای ایشان حدیث صد و
دوم روایت کرد ابن مسعود از نظام بن اسلم که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر را گفت
لا یتأمر علیکما احد بعدی یعنی بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد بود و مامور کسی نخواهید شد بلکه دیگران
اطاعت امر شما خواهند کرد حدیث صد و سوم روایت کرد ابن عساکر از انس مرفوعا
حب ابی بکر وعمر ایمان وبغضهما کفر دوستی ابوبکر وعمر ایمان است ودشمنی ایشان کفر است
یعنی بعد از تصدیق بوحدانیت الهی وتصدیق برسالت پناه مومن را در کمال ایمان لابدست
از محبت ابوبکر وعمر ازین حیثیت که ایشان کبار صحابه رسول صلی الله علیه وسلم اند واجتناب از بغض
وعداوت ایشان نیز واجبست حدیث صد وچهارم روایت کرد ابن عساکر ایضا که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابوبکر وعمر من السنة دوستی ابوبکر وعمر از سنت است یعنی
از پیغامبر ست ازین حیثیت که پیغامبر ایشان را دوست میداشت واما ازین حیثیت که امر بمحبت
ایشان فرموده اطاعت آن واجبست حدیث صد و پنجم روایت کرد احمد وترمذی از ابوبکر
وحاکم از انس رضی الله عنه که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم بر کوه احد
بر آمدند واحد بحرکت وزلزله در آمد رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک خود بر آن زد وگفت
اثبت احد فان علیک نبی وصدیق وشهیدان ثابت وساکن باش ای احد جز این نیست
که بر تو پیغامبری ست وصدیق وشهیدان اند و این قول از رسول صلی الله علیه وسلم
بواسطه تحریف کلمه واقع شد زیرا که آن جنبش وزلزله غضبی بود از حقتعالی واین حرکت طرب و
نشاط جبل است وبنابرین نص بمقام نبوت وصداقت وشهادت که موجب سرور وخوشحالی
جبل ست فرمود جبل باین قول قرار گرفت و در جای خود مستقر وثابت ماند روایت کردند
ترمذی ونسائی ودار قطنی از عثمان رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم بر کوه ثبیر که بود وابوبکر
وعمر ومن نیز حاضر بودم ودرین اثنا آن کوه بحرکت در آمد بمرتبه که سنگهای کوه منحدر شده بر زمین

زمین می افتادند انگاه رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک بر کوه زد و فرمود اسکن یا ثبیر فانما علیک نبی وصدیق وشهیدان و روایت کرد مسلم از ابوهریره رض که رسول صلی الله علیه وسلم بر کوه حرا بر آمده بود با ابابکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و آن کوه متحرک شد انگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اسکن یا حرا فان علیک نبی وصدیق وشهیدان مسلم در یک روایت سعد بن ابی وقاص را نیز کو ساخته و ذکر علی نکرده و ترمذی نیز این حدیث روایت کرده گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نکرده و یک روایت ترمذی آنست که عشره مبشره همه جا بودند مگر ابو عبیده ابن الجراح رضی الله عنهما و این روایات متعدده که وارد شده محمول بر آنست که این وقایع مکرر شده باشد و در هر یک موضع و هیچ نزاعی در و نیست زیرا که مخرج متحد نیست بواسطه آنکه احادیث همه صحیح است پس متعین است که جمع کنیم میان این احادیث باین طریق که گفتیم و در صحیح مسلم از ابوهریره رض روایت کرده که مؤید این است حدیث صدق شفقتم روایت کرد محمد بن یحیی ذهبی در زهدیات از ابوذر رض که گفت روزی قبل از نماز پیشین در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون آمده بود انگاه از خادم پرسیدم خادم گفت در فلان خانه است چون بآنخانه رفتم دیدم که رسول صلی الله علیه وسلم نشسته اند و هیچکس نزد او نیست در آنوقت ظن من این بود که وحی نازل شده بود انگاه سلام کردم جواب باز داده گفت چه چیز ترا آورده گفتم خدای و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنشین انگاه نشستم و از هیچ چیز سوال نکردم الا آنکه از رب من بیان آن فرمود چون اندک زمانی درنگ کردم دیدم که ابوبکر رض شتابان آمد و سلام کرد و بعد از سلام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چه چیز ترا آورد ابوبکر گفت خدای و رسول صلی الله علیه وسلم مرا آورد و بعد از آن اشارت فرمود که بنشین ابوبکر رض در بلندی مقابله رسول صلی الله علیه وسلم نشست بعد از آن عمر رض آمد همین طریق عمل نموده پهلوی ابوبکر بنشست باز عثمان مثل همین بفعل آورده به پهلوی عمر بنشست انگاه رسول صلی الله علیه وسلم هفت عدد یا نه عدد سنگریزه یا قریب باین بدست مبارک گرفت و آن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم تسبیح میگفت که سبحان الله والحمد لله چنانچه آوازی مثل آواز زنبوری نحل از آن شنیده میشد باز بدست ابوبکر رض داد آن سنگریزه های تسبیح نکرد انگاه از وگرفته باز گذاشت آن سنگریزه ها ترک تسبیح کرده بحال خود رفتند انگاه آنرا گرفته بدست عمر رض داد همچنین در کف عمر رض تسبیح میگفتند چنانچه در کف ابوبکر رض میگفتند و چون از دست عمر باز پس گرفته بر زمین نهاد ترک تسبیح کردند بعد از آن بعثمان داد

در دست او مثل سابق تسبیح میگفتند باز آنرا گرفته بروی زمین نهاد و آنگه بحال اصلی خود که جماد است راجع شدند و بزاز و طبرانی در اوسط روایت اینحدیث از ابوذر رض نیز کرد لیکن این عبارت که رسول صلعم هفت سنگریزه گرفت در دست مبارک آنحضرت تسبیح میکردند چنانچه من آواز شنیدم باز بدست ابوبکر داده همچنین تسبیح میگفتند چنانچه من آواز شنیدم و طبرانی زیاده کرد آنکه ابوذر گفت تسبیح آن سنگریزهای هر کس که در حلقه مجلس بود شنید باز چون بدست ما داد با هیچیک ازما تسبیح نگفتند پس تامل کن در روایت اول که کمال قرب ابوبکر از آنجا معلوم شد بوجه آنکه رسول صلی الله علیه وسلم از دست مبارک خود بدست ابوبکر رض دادا جنبی اینست و قبل از آنکه سنگریزهای را بر زمین نهاد و حیات آنها زائل گردد بدست ابوبکر داد بخلاف عمر و عثمان رض که بعد از آن که سنگریزه های را بر زمین نهاده واخذ نموده بایشان داد حدیث صد و ششم روایت کرد ملا در سیرت خود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی افترض علیکم حب ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کما افترض علیکم الصلوة والصوم والحج فمن انکر من فضلهم فلن یقبل الله تعالی منه الصلوة ولا الزکوة ولا الصوم ولا الحج بدرستیکه خدای تعالی فرض کرده بر شما دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی را همچنانکه فرض کرده است بر شما نماز و روزه و حج و زکوة پس هر کس که منکر میشود از فضل ایشان نماز و روزه و حج و زکوة از و قبول نخواهد کرد حدیث صد و نهم روایت کرد حافظ سلفی در مشیخه خود از حدیث انس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابی بکر واجب علی امتی دوستی ابوبکر واجب است بر امت من حدیث صد و دهم روایت کرد بخاری و مسلم و احمد و غیر ایشان از ابوموسی اشعری که گفت روزی بمسجد رفتم و بر رسول صلی الله علیه وسلم در مسجد شریف نیافتم که کجاست صلی الله علیه وسلم گفتند متوجه فلان جانب شده انگاه برابر رسول صلی الله علیه وسلم رفتم تا وقتیکه در بیر اریس را که چاهیست مشهور قریب مسجد قبا در مدینه بخدمت آنحضرت و آن جای محفوظ بوضو ساختن مشغول شد بعد از فراغ وضو ساختن در اوسط که سر چاه بسته بودند جلوس فرمودند و من نزدیک دروازه که از چوب نخل ساخته بودند نشستم و با خود گفتم که امروز دربانی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهم کرد تا در این اثنا دیدم که ابوبکر رض آمد و در زد گفتم که کیست گفت ابوبکر گفتم اندک تأمل کن تا رسول صلی الله علیه وسلم را خبر کنم بعد از آن رفتم گفتم یا رسول ابوبکر رض ایستاده است اذن دخول میخواهد فرمود ایذن له وبشره بالجنة رخصت آمدن وی آورا و بشارت ده او را به بهشت انگاه آمدم و گفتم

حدیث صد و دهم در مسجد شریف

داخل شو ای ابوبکر و بشارت باد ترا به بهشت ابوبکر رض آمد از جانب یمین رسول صلی الله علیه وسلم در همان در نشست و پای خود را در چاه به ساق مبارک از منکشف ساخت همچنانکه رسول صلعم کرده بود بعد از آن من باز گشتم و در محل خود نشستم و چون در وقت بیرون آمدن من از خانه برادر من وضو میساخت که بمن ملحق شود با خود گفتم که اگر خدا تعالی اراده خیر در حق برادر من دارد درین وقت خواهد رسید و انتظار او میکشیدم ناگاه شخصی در را زد و چون در را باز کردم عمر خطاب را دیدم گفتم زمانی توقف کن تا اذن از رسول صلی الله علیه وسلم حاصل کنم چون طلب اذن کردم فرمود ائذن له وبشره بالجنة آمدم و گفتم داخل شو ای عمر که رسول ص ترا بشارت داد به بهشت آنگاه عمر آمد و در همان جای در که از جانب یسار رسول صلی الله علیه وسلم و پایهای خود را در چاه کرد آنگاه بجای خود آمد گفتم اگر خدا تعالی در حق برادر من خیر خواسته باشد درین وقت خواهد آمد باز شخصی در زد گفتم کیست گفت عثمان بن عفان باز همان طریق او را موقوف داشته بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیدم که عثمان رض اذن میخواهد فرمود ائذن له وبشره بالجنة علی بلوی تصیبه رضا آمدن داده او را و بشارت بدخول بهشت مع تعبی که باو خواهد رسید و این اشارة بشهادت او است عثمان رض آمد چون دران در که جای نشستن نبود در رکه دیگر که مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نشست پس شریک از سعید بن المسیب نقل کرده است که گفت نشستن ابوبکر و عمر را بنوعی نزدیک و نشستن عثمان دور تر از حضرت صلی الله علیه وسلم تاویل بقبور ایشان کردم که بهمین طریق واقع شد مصنف گوید تاویل این قضیه بر خلافت ثلاثه بر ترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تاویل موافق است بحدیثی که از پیش گذشت یعنی حدیث نهم از احادیث وارده بر خلافت ابوبکر و نشستن شیخین از هر دو طرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جای تنگ شدن بر عثمان تا آنکه مقابله رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست اشارتست بعظم خلافت شیخین و سلامتی از تطرق فتنه بودن آن بوجهی اتم و اکمل و احوال اسلام در زمان ایشان در غایت سرور و خوشحالیست و امر ایشان در غایت اعتدال است و اما خلافت عثمان اگرچه صدق و حق و عدل بود لیکن مقترن باحوال بعضی سفهای بنی امیه بود و از ینجهت کدورت و تشویش مسلمانان رسید و موجب فتنه و فساد گشت و مؤید این قول آنکه رسول صلی الله علیه وسلم یعنی قول علی بلوی تصیبه زیرا که این بلوی حاصل نشد مگر از قبح احوال بنی امیه چنانچه خواهد آمد در مبحث خلافت عثمان و ذکر فضائل و مآثر او رضی الله عنه و بدانکه در بعضی روایت دیگر بطریقی واقع شده که نوعی مخالفتی با بعضی از روایت سابقه دارد چنانچه ابوداود ذکر کرده از ابوسلمه از نافع ابن عبد الحارث

خزاعی که رسول صلی الله علیه وسلم جایی از حوالی مدینه داخل شد و بلال را فرمود گفت امسک علی
الباب یعنی در دروازه مرا محافظت کن که کسی هیچ نزد من نیاید انگاه ابوبکر آمد و اذن خواست مانند
آنحدیث را ذکر ساخت و طبرانی گفت در یک واقع شده باشد شیخ محقق گوید که این قول بنگرار
و نمود و قصه ظاهر است از آنچه شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمه الله گفتند که صواب است که این قصه
متعدد بوده و این روایت از ابوموسی اشعری است و قول غیر او وهم است انتهی حدیث صد و
یازدهم روایت کرد بخاری از ابوقتاده رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بغزوه حنین
بیرون رفتیم و چون هر دو صف بهم ملاقی شدند بعد از مقاتله اهل الاسلام در اوائل ابتلای خود را
گذاشتند و شکست خوردند در این تنائی دیدم که یکی از مشرکان بر مسلمانی غالب گشته میخواهد که او را بقتل رساند
من پشت سری کرده از قفای او آمدم و شمشیر بکتف چنان زدم که زرهی که پوشیده بود قطع نمود
در وی کارگر شد انگاه او را گذاشته بجانب من اقبال نمود و مرا در بغل گرفت و بفشرد چنانچه
بوی موت شنافتم آخر در همان لحظه جان بداد و مرا گذاشت از پیش آمدم و بعمر بن الخطاب ملحق شده
گفتم حال مسلمانان چیست عمر گفت امر الله عزوجل باز اهل اسلام مراجعت نمودند و بعد از فتح
در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمدند و نشستند آنحضرت فرمود که کافری را هر که کشته
باشد و او را بر آن قتل شاهدی باشد سلبی که از آن مقتول است مثل اسپ و سلاح و ثیاب از آن
باشد انگاه من برخاسته گفتم گواهی در قتل این کافر کیست هیچکس جواب نداد باز رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود ای ابوقتاده چه میگویی گفتم یا رسول الله فلان کافر را کشتم انگاه شخصی در خدمت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول الله ابوقتاده راست میگوید و یراق آن مقتول
نزد من است او را از من راضی ساز ابوبکر حاضر بود گفت والله ان لا یعاهد الی اسد من
اسد الله تعالی یقاتل فی سبیل الله ورسوله فیعطیک سلبه یعنی بخدا سوگند که رسول صلی
الله علیه وسلم این قضیه نخواهد کرد که شیری از شیرهای خدا یعنی مردی مثل شیر در شجاعت در راه خدا و
رسول خدا غزا کرده باشد و سلاح و یراقی که حق اوست بتو دهد انگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
صدق فاعطنیه الحدیث یعنی ابوبکر صدیق رض راست گفت حق ابوقتاده را بوی دهید انگاه یراق
بمن داد و من باغ نخل را خریدم و آن اول مالی بود که در اسلام مالک آن شدم و در روایت دیگر از بخاری
آمده است که ابوبکر صدیق گفت کلا لا یعطیه اصیبغ من قریش ویدع اسدا من اسد الله یقاتل عن
الله ورسوله و اصیبغ بصاد مهمله و عین معجمه تصغیر ضبع و صف آمده و بروایت الاصیبحی لون کرده صفت

بضعف و عجز کرده بنا بر تشبیه او با صبغ که مرغی ضعیف است و دیگر روایت بثنا و معجمه و عین مهمله و اشاره
بدین تقدیر تصغیر اضبع بر سبیل شذوذ و بنا بر وصف آن شخص بضعف تشبیه کرده است او را بضبع که در
فارسی کفتار گویند زیرا که ضبع از میان سباع ضعیف دل می باشد یعنی رسول صلی الله علیه وسلم سلاح و
براق این مقتول شخصی از قریشین که باین صفات موصوف نیست نخواهد داد که ترک شتر او کند در راه
خدا ایشان رسول صلی الله علیه وسلم مقاتله کرده باشد و اکم ابو عبد الله محمد بن ابی نصر الحمیدی الاندلسی
گوید که شنیدم از بعضی اهل علم در وقتیکه این حدیث مذکور گشته گفت که اگر فضیلت ابوبکر رض غیر این چیز
دیگر نباشد او را کافیست زیرا که بعلم ثاقب و شدت فراست و فهم و قوت رای و انصاف
صحت توفیق صدق تحقیق مبادرت کرد بسخن حق و زجر و منع نمود و حکم فرمود و مضار آن کرد
و خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حضور آنحضرت بچیزیکه بتصدیق آن فرمود و بر زبان مبارک خود جاری
کرد صلی الله علیه وسلم و کسی دیگر از اصحاب را این فضیلت حاصل نبود و این از خصوصیات ابوبکر رض بود
و دیگر فضائل بی نهایت داشت **فصل چهارم** در آنچه از کلام عرب و صحابه رضی الله عنهم و فضیلت ابوبکر رض
وارد شده بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت انتقل نکردم و نیافتم پدر و مادر
خود را وقتی از اوقات مگر که بدین و طاعت مشغول بودند و هیچ روز بر ما نگذشت مگر آنکه در آن روز
رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت صبح و شام بمنزل ما تشریف می آورد و چون در اول اسلام کفار
تشویش مسلمانان میدادند ابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون آمده بجانب حبشه هجرت نمود زمانی
که بموضع برک غماد که وادیست در اقصای هجر تا رسید بقول غیر او شهریست از شهرهای حبشه تا
رسید ابن دغنه که بزرگ آن موضع بود با او ملاقات نمود و گفت کجا میروی ای ابوبکر رض گفت قوم مرا بیرون
کردند میخواهم که در عالم دیگر روم و عبادت پروردگار خود کنم ابن دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نمیکنند
ای ابوبکر تو عطا کنی مردم چیزی را که نزد ایشان معدوم است و صله رحم بجا می آری و هر چیز یا مهم کسی پر نسبت
میکنی و اعانت مینمائی من ترا در جوار خود در آورم بازگرد و در عبادت پروردگار مشغول شو در
شهر خود انگاه ابوبکر رض بازگشت باتفاق ابن دغنه متوجه مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما شد
و ابن دغنه در میان قریش گردیده این خبر بهرجا رسانید که ابوبکر در جوار من است و صفات مذکوره
ابوبکر را بتفصیلی که اول گفته بود مذکور ساخته و بیان نمود و گفت این نوع کسیکه این صفات
دارد او را بیرون نمیتوان کرد قریش تکذیب ابن دغنه نکردند و جوار او را مقرر داشتند چنانچه در
بخاری اینحدیث بطوله مذکور است و اگر تامل در اینحدیث کنی خصوصیات ابوبکر رض مثل هجرت

معتبر

اواز کہ ما بہ در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم کرامات و فضائل و مآثر و مناقبی که درین عصر او را
حاصل شد بر تو ظاهر خواهد شد ایضاً باید که تأمل کنی در ترجیح ابن الدغنه ابو بکر را در میان قریش و صفت
کردن او اوصاف حمیده جمیله که مساوی آن صفتی ست که خدیجة الکبری رض آن را موصوف ساختند
اشراف قریش با آنکه کمال عداوت با ابو بکر رض داشتند بسبب آنکه باسلام در آمده بود و باین حال
ساکت شدند و نتوانستند که یک کلمه در باب صفات طعنه کنند و این تنبیه است بر آنکه ابو بکر رض بوده است
در میان ایشان باین صفت شهرتی تمام داشته و الا هر نوعی که انسان را ممکن بود در آن زمان اختراع
میکردند و اتکا مینمودند بسبب قوت و شدت موالات و کمال مودت ابو بکر رض با رسول الله صلی الله علیه
وسلم با دفع و منع کفار از وی صلی الله علیه وسلم یعنی از آنها و بیان شجاعت ابو بکر رض گذشت
ایضاً بخاری روایت کرد که عمر رض گفت ابو بکر سید ماست و بیهقی از عمر رض روایت کرد که گفت اگر ایمان
ابو بکر با ایمان اهل روی زمین وزن کنند ایمان ابو بکر رض ترجیح خواهد یافت ایضاً
ابن ابی الدنیا و ابن عساکر روایت کردند که عمر رض گفت دوست میدارم که در بهشت مرا
محلی بوده باشد که از آنجا ابو بکر را رض میدیده باشم و روایت کرد ابو نعیم که گفت ابو بکر خوشبوی
تر از مشک بود و روایت کرد ابن عساکر از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که با ابو بکر رض داخل شدم
در وقتیکه او را ثوبی پیچیده در مغسل حاضر ساخته بودند گفتم هیچ فردی از افراد انسان که بخدای تعالی
واصل شود با اتصاف بصفت رسول صلی الله علیه وسلم نباشد نزد من دوست تر نیست از این شخص
که در ثوب پیچیده شده است و روایت کرد ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابی بکر رض که گفت رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود یا عمر بن الخطاب ما سابقت ابا بکر الی خیر الا سبقه ابو بکر یا عمر بن الخطاب که هیچکس
سبقت و پیشدستی در کار خیر بر ابو بکر نکرد مگر آنکه ابو بکر رض بر او سابق شد در آن کار یعنی هرگز قصد
سبقت بر ابو بکر رض در اعمال خیر نکرد الا آنکه ابو بکر پیشتر از او آن عمل خیر کرده بود و طبرانی روایت کرد
از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که فرمود بآن خدائی که نفس من بید قدرت اوست هرگز طلب سبقت
در کار خیر بر ابو بکر نکردیم الا آنکه ابو بکر رض در آن کار خیر بر ما سابق شده و روایت کرد ابن سعد از
زهری که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حسان بن ثابت را هل قلت فی ابی بکر شیئا یعنی در
مدح ابو بکر رض چیزی گفته گفت بلی مدح کردم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود قل و انا اسمع
بگو که من بشنوم گفت شعر و ثانی اثنین فی الغار المنیف و قد طاف العدو به اذ صعد الجبلا
وکان حب رسول الله قد علموا من البریة لم یعدل به رجلا یعنی ابو بکر

ثانی رسول صلی الله علیه وسلم بود در غار یعنی بلند که غار ثور است و قتیکه دشمنان یعنی کفار که در
طلب ایشان بر آن کوه بالا رفتند بفوق سر مبارک رسیدند و هیچکس از خلائق بآن و برابری نمیکند انگاه
رسول صلی الله علیه وسلم خندید چنانچه دندان آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حسان
هو کما قلت ست گفتی یا حسان ابو بکر همچنین است که تو گفتی این حدیث اگرچه هیچ آن بود که در
سیاق احادیث سابق منتظم گردد چون مرسل بود از اینجهت درینمقام ذکر کردیم و ابن سعد از
ابراهیم نخعی روایت کرده که گفت ابو بکر را آواه می نامیدند بواسطه رقت و مهربانی او بر خلائق
و ابن عساکر از ربیع بن انس روایت کرد که گفت در کتب اول نوشته است که مثل ابو بکر
مثل باران است در هر مکانی که واقع شد منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب
انبیا علیهم الصلوة والسلام و نیافتیم هیچ پیغامبری که مر او را اصحابی مثل ابو بکر شد
روایت کرد ابن عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابو بکر است که هرگز یکساعت
ریب و شک در خدا تعالی نکرد و روایت کرد ابن عساکر ایضا که پیغامبر فرمود در شان ابو بکر
ما صب الله فی صدری الا و قد صببته فی صدر ابن ابی قحافة ایضا از ابی حصین که
در ذریت حضرت آدم علیه السلام بعد از انبیا کسی افضل از ابو بکر متولد نشده و در روز ارتداد
عرب ابو بکر قائم مقام یکی از انبیا شده یعنی ثواب عمل آن روز بثواب عمل پیغامبری بود
و دینوری و ابن عساکر روایت کرد از وی که گفت خدا تعالی ابو بکر را بچهار خصلت مخصوص
ساخت و غیر او هیچکس را باین خصائل اختصاص نداد اول آنکه او را صدیق خواند و
دیگری را صدیق نگفت دوم آنکه مصاحب غار بود با رسول صلی الله علیه وسلم سیوم آنکه در
هجرت رفیق بود چهارم آنکه رسول صلی الله علیه وسلم او را امر کرد بامامت صلوة و
مسلمانان همه حاضر بودند دیگری را مامور نساخت و ابن ابی داود از ابو جعفر روایت کرد که گفت
ابو بکر صدیق تکلم جبرائیل با رسول صلی الله علیه وسلم می شنید لیکن جبرئیل علیه السلام را نمیدید و حاکم
از سعید بن المسیب روایت کرد که ابو بکر رض بجای وزیر رسول صلی الله علیه وسلم بود و در جمیع
امور با وی مشورت می فرمود و ثانی او بود در اسلام و در غار و در عریش یعنی در روز بدر و همچنین ثانی او
بود در قبر و رسول صلی الله علیه وسلم هیچکس را بر ابو بکر رض تفضیل نمیداد و زبیر بن بکار و ابن عساکر
از معروف بن خربوذ روایت کرد که ابو بکر رض یکی از آن ده کس بود از قریش که شرف
جاهلیت ایشان متصل شد بشرف اسلام و بیان آن اینست که قریش را پادشاهی نبود که در جمیع امور

باو رجوع مینموده‌اند بانکه هر امری از امور مفوض بود به رئیس قبیله از قبائل بود چنانچه امر سقایت که
آب دادن حاجیان است و امر رفادت که طعام دادن ایشان است در میان بنی هاشم بود و از
رمل بمعنی معاونت یعنی بقدر استطاعت هر کس را امداد میکردند تا مالی عظیم بهم میرسید
آن مال را صرف میکردند تا آنکه حاجیان طعام و شراب کسی که غیر ایشان است نمیخوردند و همچنین امر حجابت که حجبه امر در
بستن کعبه و علم جنگ و امر مشورت که در دار الندوه می شد در بنی عبد الدار بود یعنی هیچکس در خانه کعبه
نمیشد مگر از آن بنی عبد الدار و هیچکس علم جنگ نمی بست مگر کسیکه از ایشان باشد و اگر برای
مصلحتی و مشورتی مجتمع میشدند اجتماع ایشان واقع نمیشد مگر در مکه در دار الندوه که از بنی
عبد الدار بود الی غیر ذلک چون امر دیات و غرامات که به ابوبکر رض رجوع مینمودند از جهت
گفته‌اند که او از کسانی است که شرف جاهلیت و شرف اسلام ایشان متصل شد و آنکه نووی
در تهذیب بیان ترجمه صدیق بسبیل اختصار اشارت به بسیاری از فضل و فضائل و مواهب
ابوبکر رض که بسبیل تفصیل بیان آن نمود پس از آنجمله اجماع امت بر تسمیه ابوبکر شده زیرا که مبادرت
مینمود بتصدیق رسول صلی الله علیه وسلم و هیچ حال ورا فکری و تاملی و درنگی در ایمان آوردن
واقع نشد و در اسلام او را نیز مقامات رفیعه بود و از آنجمله شدید و [illegible] ثبات قدم
او در جواب کفار گفتن وقتیکه تکذیب رسول صلی الله علیه وسلم کردند در باب معراج و هجرت او
با رسول صلی الله علیه وسلم در غار و در راه مدینه و وقتیکه امر تاخیر دخول که بر مردم [illegible] شده بود
باز گردیدی در وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده را تخییر ساختند میان دنیا و آخرت
و دیگر ثبات قدم او در وفات رسول صلی الله علیه وسلم و خطبه او برای مردم خواندن و تسکین ایشان
کردن باز قبول بیعت خلافت کردن از جهت صلاح حال مسلمانان و دیگر اهتمام لشکر اسامة بن زید فرستادن
بجانب شام با آنکه جمیع مردم غیر ابوبکر بر آن متفق شدند که آن لشکر را باز گردانند و دیگر قیام او در ردن
او در قتال اهل ردت و مناظره کردن با صحابه و ایشان را ملزم ساختن [illegible] شرح
صدر ایشان بانچه صدر ابوبکر رض منشرح شده بود و باز ختم کردن بتجهیزی که از احسن مناقب و
فضائل اوست و آن خلیفه ساختن عمر رض بر مسلمانان و فضائل مناقب صدیق لا تعد و لا
تحصی است انتهی و در تهذیب آورده که ابوبکر رض یکی بود و از جمله کسانیکه حفظ جمیع تمام قرآن کرده بودند
و جمعی دیگر غیر صاحب تهذیب نیز ذکر این معنی کرده‌اند و بعضی از محققین متاخرین بر منقول اعتماد
کرده و گفته‌اند اما آنچه انس رض روایت کرده که در ملازمت رسول صلی الله علیه وسلم چهار کس بودند که جمع

قرآن کردند مراد او آنست که از چهار کس بود نه زیاده اما آنچه ابوداود از شعبی روایت کرده که ابوبکر رض
فوت شد و جمع قرآن نکرده مرفوع است یا مؤول است باین طریق که مراد او آنست که جمع در مصحف
باین ترتیبی که حالا موجود است نکرد چرا که عثمان رض باین طریق ترتیب در مصحف جمع کرد پس از فضائل عظیمه
ابوبکر رض جمع قرآن است چنانچه ابویعلی از حضرت علی روایت کرده کرم الله وجهه زیرا که اول کسی بود
که جمع قرآن کرد بین اللوحین و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون مقتل اهل یمامه
واقع شد ابوبکر رض کسی بطلب من فرستاد زمانیکه رفتم صدیق و عمر رض هر دو نشسته بودند آنگاه ابوبکر رض
گفت ای زید عمر نزد من آمده میگوید که درین قتل بسیاری از قرا از میان برود مگر آنکه قرآن را
جمع کنید و من جواب عمر رض داده گفتم که رسول صلی الله علیه وسلم نکرده چون آن امر بکنم عمر رض هم
یاد نمود که اگر این امر بفعل آید هر آئینه بهتر خواهد بود و همیشه درین امر با من مراجعت میکرد و میگفت
تا این زمان که سینه من منشرح شده رای من موافق رای عمر گشت و تو ای زید جوانی عاقلی و متهم نیستی
و در زمان رسول صلی الله علیه وسلم کاتب وحی بودی حالا میباید که تتبع قرآن کنی زید گفت بخدا که
اگر مرا تکلیف میساختند که کوهی از جای بردارم از جمع قرآن بهتر بود و نزد من اثقل نبود آنگاه گفتم
کاری که رسول صلی الله علیه وسلم نکرده چگونه کنید ابوبکر رض گفت والله که جمع کردن قرآن بهتر است از
جمع نکردن و همیشه تکرار این امر میفرمود تا وقتیکه خدا تعالی مرا انشراح صدر کرامت فرمود و تتبع قرآن
کرده آنرا از رقعها و شانها و چوبهای نخل و از صدور رجال جمع کردم تا آنکه آیت از سورت توبه یعنی
لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر نزد خزیمه بن ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته منتظم ساختم
بعد از آن صحفی که قرآن جمع در آن شد پیش ابوبکر تا حین وفات ابوبکر بعد از وی نزد عمر بود تا ایام وفات او
باز نزد حفصه بنت عمر رض بود و از جمله خواص ابوبکر آنست که اول خلیفه بود که رعیت تعین [illegible] جهت
خرج الیوم او کردند روایت کرد بخاری از عایشه رض که گفت چون امر خلافت ابوبکر قرار یافت قوم
این معنی میدانستند که کسبی که میکردم (یعنی چون خلیفه نشده بودم) قبل ازین مؤنت عیال و اطفال من
وفا میکرد و حالیا که بامر مسلمانان مشغولی دارم خورش آل ابوبکر ازین مال خواهد بود و کسب در امر
خلافت از برای مسلمانان میکرده باشد و ابن سعد از عطاء بن السائب روایت کرد چون مردم با ابوبکر
بیعت کردند روز دیگر صباح مردم چند همراه خود گرفته بجانب بازار میرفت آنگاه عمر رسید که کجا میروی
ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم صدیق گفت ببازار میروم عمر گفت این زمان که والی امر مسلمانان
گشتی ترا با بازار چه کارست ابوبکر رض جواب داد که اگر در بازار تجارت نکنم طعام عیال و اطفال من

از کجا خواهد بود عمر گفت ای خلیفه نزد ابوعبیده باید رفت تا قوت عیال شما را تعیین کند
و لباس زمستان و تابستان هرگاه که کهنه شود او را به بیت المال بسپرد و مثل آن بگیرد آنگاه در روزی نصف گوسپندی
تعیین کردند و از لباس آن مقدار که ضرور باشد و ایضا روایت کرد ابن سعد از میمون که وقتیکه
امر خلافت بر ابوبکر قرار گرفت دو هزار درهم در سالی جهت اخراجات او تعیین کردند آنگاه ابوبکر
گفت چیزی زیاده کنید که عیال من بسیار است و از امر تجارت خود باز ماندم بوسیله اشتغال امر
خلافت بعد از آن پانصد درهم بر آن افزودند و روایت کرد طبرانی از امام حسن بن حضرت
علی رضی الله عنه که ابوبکر رض در وقت مرض الموت عائشه را وصیت کرد و گفت ای عائشه این
شتر که شیر آن را می آشامیم و این قدح و این قطیفه کهنه و قتیکه والی مسلمانان بودم
از آن انتفاع می یافتیم زمانیکه از دنیا رحلت کنم اینها را نزد عمر فرست عائشه گوید بعد از آن
که ابوبکر وفات کرد این متروکات را نزد عمر رض فرستادم عمر گفت رحمك الله یا ابابکر من جاء
بعدك رحمت خدای بر تو باد ای ابوبکر هر آینه در تعب و مشقت تابع کردی بکسی را که بعد از تو خواهد
یعنی بوسیله تقوی و عفت و صلاح روزگار خود را دادی متعب و مشقت گذرانیدی و کسی که بعد
تو خواهد بود و متابعت تو خواهد کرد او نیز در تعب خواهد بود و روایت کرد ابن ابی دینار از ابوبکر بن
بن حفص که گفت ابوبکر رض در وقت وفات با عائشه گفت ای دختر من والی مسلمانان بودم و از مال
مسلمانان دیناری و درهمی نگرفتم ولیکن از طعام ایشان خوردم و لباس خشن ایشان پوشیدم و هیچ چیز
از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این عبد حبشی و این شتر آبکش و این قطیفه و قتیکه
رحلت کردم این متروکات نزد عمر رضی الله عنه بفرست

باب چهارم در خلافت عمر رضی الله عنه و در آن چند فصل است

فصل اول در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه

بدلیلی و حجتی زیرا که از حقیقت خلافت ابوبکر رضی الله عنه کتاب و سنت و اجماع ثابت شد حقیقت خلافت
عمر رضی الله عنه نیز ثبوت آن باجماع و نصوص کتاب و سنت است زیرا که ثبوت فرع بحیثیت
فرعیت بطریقی است که اصل بآن ثابت شد و درین هنگام هیچ یک از رافضه و شیعه را جای نزاع
در حقیقت خلافت عمر رضی الله عنه نیست چرا که دلائل واضحه قطعیه حقیقت مستحیل ما یعنی ابوبکر
رض گذشت و بعد از ثبوت حقیقت اگر کسی نزاع در آن کند محض عناد و مکابره و انکار
ضروریات کند از روی عناد و حقیق نیست که اعراض کنند از وی چرا باطل و اکاذیب
التفات و اعتقاد نکنند چون این مقدمه دانستی بدانکه از اعلم لعل لسائل ببدیهی است آنکه عمر را بر مسلمانان

خلیفه ساخت زیرا که بسیاری از بلاد اسلام بلکه اکثر بلاد در ایام او فتح شد و در آن وقت اسلام
رونق تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز در کثیری از احادیث خلافت صدیق مثل حدیث اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر بطریقی که پیش ازین گذشت و مثل حدیث رسول الله صلی الله علیه
وسلم بوضع احجار بجنب یکدیگر و قوله هؤلاء الخلفاء من بعدی و حدیث رؤیا پیغامبر صلی الله
علیه وسلم اینزع بدلو ابی بکر علی قلیب الی آخره و حدیث ان اول دینکم بدء نبوة و رحمة ثم یکون
خلافة و رحمة و حدیث الخلافة ثلثون سنة تصریح بر خلافت عمر هست و دلالت بر حقیقت
او میکند بر تقدیر یکه اجماع نشده باشد خصوصا آنکه اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت او رضی الله
عنه **فصل دوم** در کیفیت تفویض امر خلافت بوصیت ابوبکر در مرض موت و سبب مرض ابوبکر رض
متغیر شد و مفارقت رسول صلی الله علیه وسلم درو اثر کرده همیشه لاغر و ضعیف میشد تا وقتیکه
وفات یافت و بصحت رسیده است از ابن شهاب که شخصی جهت ابوبکر رض حریره که نوعی از طعام است هدیه
آورده بود و آنرا باتفاق حارث تناول کردند حارث ...... گفت ای خلیفه رسول صلی
الله علیه وسلم ازین طعام دست باز دار که درین سم کرده اند بگفتنش دست از طعام باز گردانیدند لیکن از
همان روز بمرض گرفتار شدند و بعد از انقضای یکسال هر دو در یک روز رحلت از عالم کردند و اگر
کسی گوید که این حدیث منافات دارد با حدیث اثبت احد فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان
چنانچه قبل ازین گذشت که رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را رض صدیق خواند و شهید نخواند و
اما عثمان و علی را رضی الله عنهما شهید خواند گوییم هیچ منافاتی نیست درمیان این دو حدیث زیرا که
ابوبکر رضی الله عنه صفت صدیقیت و شهادت هر دو داشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفت
صدیقیت که اخص اوصاف است اکتفا نمود زیرا که صفت شهادت مشترک بود میان جمیع
ایشان و ازین جهت بود که رسول صلی الله علیه وسلم تعبیر از نفس نفیس خود نکرد مگر بصفت نبوت
که اخص صفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود با آنکه موصوف بشهادت نیز بود چنانچه مرویست
بروایت صحیح که رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض زهریست
که در خیبر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داده بودند و عود میکرد در هر سال تا وقتیکه بهمان
از عالم فنا رحلت نمود و مرویست از عائشه رض بروایت واقدی و حاکم که ابتدای مرض ابوبکر
رض در سه شنبه بیست و دوم ماه وفات یافت و سال
سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه سالگی مرد و مرویست از واقدی بچند طریق ... که ابوبکر

ت عبدالرحمان بن عوف گفت که عمر را چگونه می بینی گفت از همه حال کسی که از
از آنکه اخبر بود دیگر می بحال وی از من انگاه عبدالرحمان گفت که عمر رض افضل ست از آنچه در رای
تو و رای تو در وی دارد گرفته بعد از آن عثمان بن عفان رض را طلب نمود گفت از حال عمر رض مرا
خبر ده عثمان رض گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم تو از حال او ما را خبر کن که اعلمی بحال
او از ما صدیق گفت چنین ست که تو میگویی ولیکن تحقیق حال او مستوریست در باب استخلاف او بر
من لازم ست عثمان گفت بار خدایا آنچه معلوم منست آنست که عمر رض سر او بهتر ست از علانیه
او مثل عمر کسی درمیان ما نیست انگاه سعید رض بن زید و اسید بن حضیر و غیر ایشان از مهاجر و انصار
گفتند چنین میدانیم که عمر رض بعد از تو بهترین ست در جائی رضا راضی و در جای سخط ساخط سر او
بهتر از علانیه اوست و کسیکه قوت او زیاده از عمر رض نباشد والی امر خلافت نخواهد شد نقل است
که یکی از صحابه رض نزدیک ابوبکر رفته گفت ای خلیفه جواب خدای تعالی را چه خواهی گفت و چه خواهی داد
که عمر را بر ما خلیفه میسازی و حال آنکه شدت وی دانستی و را میدانی ابوبکر گفت خواهم گفت خدایا
بهترین اهل ترا یعنی بهترین مهاجرین یا بهترین صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم برایشان خلیفه ساختم
واین سخن از ما برسان بکسانی که درینجا حاضر نیستند انگاه عثمان بن عفان رضی الله عنه را حاضر
ساخت و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد الخ یعنی این عهد نامه ایست از
جانب ابوبکر بن ابی قحافه رض در آخر عهد او بدنیا و در اول عهد او بآخرت در زمانی که ایمان می آرد
کافر و از فجور رسته میشود و توبه میکند فاجر و راست میگوید کاذب بدرستیکه خلیفه ساختم بر شما بعد از
خود عمر بن الخطاب رضی الله عنه را باید که سخن او بشنوید و اطاعت او کنید و بتحقیق که من در کار
خدای و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دین او و در حق خود و شما از خیر تقصیر نکردم و کمال احتیاط
مرعی داشتم اگر عدل و راستی کند گمان من در شان او و علم من باو همینست و اگر تغییر عدل بظلم و جور کند
هر کس بعمل خود خواهد رسید و من اراده خیر کرده ام و علم غیب نمیدانم و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و بعد از آن امر فرمود تا عهد نامه
را مهر کرده بیرون بردند و مردم بیعت کردند و بدان راضی شدند و ابوبکر عمر را در خلوت طلب
کرده وصیتی چند فرمود و بعد از آنکه عمر بیرون رفت ابوبکر دست بدعای بر داشته گفت
اللهم انی لم ارد بذلک الا صلاحهم الی آخره یعنی ای بار خدایا اراده نکردم باستخلاف
عمر مگر اصلاح حال بندگان تو و خوف فتنه در دم مناسب عمل کردم آنچه تو اعلمی در این ماده از من

غایت واجتهاد در آن کرده بهترین و قوی‌ترین ایشانرا بهدایت و رشد برایشان والی ساختم کرم
تو یعنی موت من نزدیک من حاضرست بار خدایا عمر را در میان خلق خلیفه گردان و از جمله خلفا
الراشدین گردان و اصلاح حال رعیتنا و کن که ایشان بندگان تواند و لواحق ایشان بید قدرت
تست و ابن سعد و حاکم از ابن مسعود روایت کردند که گفت افرس الناس ثلثة یعنی صاحب فراست
بعلم و فراست سه کس بودند یکی ابوبکر رض وقتیکه عمر را خلیفه خود ساخت دوم مصاحبه یعنی دختر
شعیب علیهما السلام وقتیکه با پدر خود گفت استاجره یعنی موسی علیه السلام را باجرت گیر سیوم
عزیز مصر وقتیکه تفرس یوسف کرد با زن خود زلیخا را گفت اکرمی مثواه یعنی تو تعهد یوسف
علیه السلام نیکو کن و او را گرامی دار و بعضی از علما گفته اند که سلیمان بن عبدالملک ملحق ست باین
سه کس از ین که عمر بن عبدالعزیز را خلیفه ساخت و فراست بمعنی اطلاق کنند یکی آنکه در قلوب
اولیا خود القا میکند که عالم باحوال بعضی مردم میشوند بنوعی از کرامات و حدس و اصابت و ظن و دوم
بدلائل و تجارب عالم باحوال بعضی مردم میشوند کذا فی نهایة الجزری و روایت میکند از یسار بن حمزه که
گفت چون مرض ابوبکر رض شدید یافت از روزنه خود را ابراز نموده گفت یا ایها الناس انی
عهدت الی عهدا ای مردمان تحقیق من تعهد کرده‌ام آیا باین عهد راضی هستید گفتند بلی راضی شدیم بعهدی که تو کردی ای خلیفه
رسول الله صلی الله علیه وسلم آنگاه امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه برخاسته گفت لا
نرضی الا ان یکون عمر را ضی نیستیم مگر آنکه این عهد تو در حق عمر بوده باشد آنگاه ابوبکر گفت فانه
عمر یعنی پس تحقیق کسیکه ولی عهد من ست عمر ست روایت کرد ابن سعد از شداد که بعد از آنکه عمر رض بامر خلافت
مقرر شده چون بمنبر بر آمد اول کلام که تکلم باین نمود آن اللهم انی شدید فلینی و انی ضعیف
فقونی و انی بخیل فسخنی بار خدایا من تند مزاج و غلیظم باهستگی و نرمی آر مرا و من ضعیفم پس قوی ساز
مرا و من بخیلم سخی و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابوبکر عمر بامر خلافت قیام نمود و در
ایام او فتوح عظیم واقع شد از انجمله فتح اکبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و روم و مصر و اسکندریه
و مغرب بود و رسول صلی الله علیه وسلم اشارت باین فرمود و در حدیث هفتم از احادیث داله بر خلافت
صدیق رض چنانچه گذشت و لفظ این حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرق از ابن عمر و ابوهریره ثابت است
که گفتند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بینما انا نائم رایتنی علی قلیب و علیها دلو فنزعت منها
ما شاء الله ثم اخذها ابوبکر فنزع ذنوبا او ذنوبین و فی نزعه ضعف والله یغفر له
ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا ...... من الناس یفری فریه

بدلو شد در دست او دلو عظیم

حتی روی الناس و ضربوا بعطن و تعبیر آن که در خواب بودم خود را بر سر چاه دیدم دو دلو
بر سر آن چاه بود آب از آن کشیدم ایمقدار که خدا تعالی خواسته بود باز ابوبکر رضی الله عنه آن دلو را
گرفته یک دلو یا دو دلو کشید و در آن کشیدن ضعفی یافت در خود خدا تعالی بیامرزد او را بعد از آن
عمر رضی الله عنه آمد و آب کشید و در دست او آن دلو منقلب شد بدلوی عظیم و ندیدم مردی صاحب قوت
که عمل کند مثل عمر رضی الله عنه چندان آب کشید که مردم سیر شدند و شتران خود را سیراب کردند و در آن
که موضع اقامت ابل ست بعد از شراب خفته استادند علما گفته اند که درین حدیث اشارتی هست بخلافت
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و اشارتست بکثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رضی الله عنه چنانچه گذشت

فصل سیوم در ذکر اطلاق اسم امیر بر عمر امیر المومنین و عدم اطلاق اسم خلیفه رسول صلی الله علیه
وسلم بر او روایت کرد عسکری در اوائل و طبرانی در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب که عمر بن عبد
العزیز رح سوال کرد از سلیمان بن ابی حثمه که در زمان ابی بکر رض در فرامین من رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی فلان می نوشتند سبب در ابتدا داده اطلاق اسم امیر المؤمنین بعمر رض کردند و کدام شخص بود که
اطلاق بکتوب می نوشت و عمر را رضی الله عنه خلیفه خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم مینوشت تا زمانیکه
عمر رضی الله عنه بعامل عراق نامه نوشت مضمونش آنکه دو مرد جلد صاحب دو توف نزد من فرستا
از احوال عراق از ایشان سوال کنم انگاه عامل عراق لبید بن ربیعه و عدی بن حاتم را فرستاد
و ایشان چون بمدینه رسیدند بمسجد در آمدند عمرو بن العاص در مسجد بود با او ملاقات کرده گفتند
امیر المومنین کجاست عمرو بن العاص گفت والله که شما را در اطلاق اسم صواب گردید انگاه نزد عمر رض
رفته گفت السلام علیکم یا امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چه نوع در خاطر تو رسید اطلاق این
اسم عمرو بن العاص رض تفصیلی او را خبر داده گفت تو امیری و ما مومنانیم راوی گوید از آن روز در
مکاتبات و غیر او این اسم جاری شد امام نووی در تهذیب آورده که ربیعه و عدی مذکور عمر رض را
مسمی باین اسم ساختند زیرا که عمرو بن العاص بنابر تقلید ایشان این اسم بلسان جاری داد و بعضی
گفته اند اول کسیکه عمر را مبتلا باین اسم کرده مغیره بن شعبه بود و ابن عساکر از معاویه بن قره روایت
کرد که ابوبکر رضی الله عنه مینوشت من ابوبکر خلیفه رسول الله میگفته باشند گفتند این لفظ طول
دار دیاران گفتند تو امارت ما میکنی و امیر مایی گفت بلی شما مومنان اید و من امیر شما ام انگاه
از آن تاریخ امیر المومنین می نوشتند و این روایات مذکوره منافات ندارد با آنچه مقرر شده که
عبدالرحمن بن جحش در سریه کرد در آن آیت و یسئلونک عن الشهر الحرام نازل شد

امیر المومنین گفتند زیرا که این تسمیه مخصوص بود .... و کلام ما در تسمیه
خلیفه باین اسم است پس عمر رض اول کسی است که باطلاق این اسم یاد کردندش از حین خلافت

باب پنجم در فضائل و خصوصیات عمر رض و در آن چند فصل است فصل اول در اسلام او از وی هم

چنین مرویست که عمر رض در سال ششم از نبوت بشرف اسلام مشرف شد و در آن وقت بیست و شش
ساله بود رض و از اشراف قریش بود و امر سفارت و رسالت ایشان باو رجوع بود و هرگاه اراده حربی
داشتند بودند با جماعتی او را برسالت میفرستادند و اگر منافری و مفاخری با ایشان میکردند او را
میفرستادند که منافرت و مفاخرت بروی کنید و اسلام او رض بعد از اسلام چهل کس یا از سی و نه
یا چهل و پنج کس بود از مردان و یازده کس و یا سیزده کس از زنان و در آن روز اهل اسلام را خوشحالی
عجب دست داد و بعد از اسلام او رض در مکه اسلام ظهور یافت روایت کرد ترمذی از ابن عمر رض
و طبرانی از ابن مسعود رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین
الیک بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام بار خدایا عزیز و قوی گردان دین اسلام را بهر
کدام که دوست تر داری ازین دو مرد بعمر ابن الخطاب یا بابی جهل ابن هشام و روایت کرد حاکم
از ابن عباس و طبرانی از ابوبکر رض و ثوبان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اعز الدین
بعمر ابن الخطاب خاصة روایت کرد احمد از عمر رض که گفت بیرون رفتم بقصد آنکه رسول صلی الله علیه
وسلم را تعرض رسانم دیدم که بر من سبقت نموده در مسجد آمد آنگاه از عقب آنحضرت ایستادم
و او صلی الله علیه وسلم سوره الحاقه برخواندن شروع نمود من تعجب از تالیف قرآن کرده با خود گفتم که این
کلام شعر است چنانچه شعر قریش میگویند آنگاه این آیت برخواند انه لقول رسول کریم وما
هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون آنگاه از سماع این آیت محبت در دل من افتاد محبتی تمام و ابن
روایت کرد از جابر که عمر گفت رض شبی همشیره مرا وجع ولادت گرفت از پهنا از منزل خود بیرون
آمده در آستانه کعبه داخل شدم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم تشریف آورده در حجره داخل شد
و نماز گذارد چندانی که خواست الهی بود و چون بازگشت چیزی شنیدم که مثل آن نشنیده بودم
بعد از آن بیرون رفت و من تابع او شدم فرمود کیست گفتم عمر آنگاه فرمود نمیگذاری مرا
در هیچ وقت نه در شب و نه در روز ای عمر از این سخن ترسیدم که بر من دعای بد کند گفتم اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد انک عبد الله و رسوله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا اسلام خود پنهان
میداری ای عمر گفتم بآن خدائی که ترا بخلق فرستاد که اسلام خود را آشکارا خواهم کرد همچنانکه شرک خود را

آشکارا میکردم و روایت کرد ابو یعلی و حاکم و بیهقی از انس رض که گفت عمر رضی الله عنه
...... شمشیر خود را حمائل کرده بیرون آمد در اثنای راه شخصی از بنی زهره ملاقی شد گفت ای
عمر قصد کجا داری عمر گفت میروم که محمد صلی الله علیه وسلم را بکشم آن شخص گفت که محمد صلی الله علیه
وسلم را بقتل رسانی چگونه از بنی هاشم و بنی زهره ایمن خواهی بود و از دست آنها خلاصی خواهی
یافت گفت عجب از این نمائم ترا خواهر و داماد تو هر دو دین ترا گذاشته اند انگاه بخانه خواهر
و داماد آمد و در انوقت خباب نزد ایشان بود و قرائت سوره طه میکردند چون خباب آواز حرکت
بود از عمر در خانه پنهان شد عمر گفت آهسته آوازی شنیدم چه چیز میخواندید گفتند سخنی با هم
داشتیم گفت شاید که شما دین مرا گذاشته دیگر اختیار کردید داماد گفت اگر ای عمر دین تو حق نباشد چه میتوانی
کرد انگاه عمر رض از جای خود بر جست و او را بشکست لگد زد باز خواهرش آمد که شوهر خود را خلاص
کند بدست دیگر او را نیز رفع نموده اند خست چنانچه روی او خون آلوده شد خواهرش چون اینجا
دید در غضب شد و گفت اگر غیر دین او دین تو حق باشد چه میتوانی کرد اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله گفت عمر رض چون این سخن شنید از غضب باز
ایستاده گفت آن کتابی که نزد شماست بیارید تا بخوانم خواهرش گفت تو طاهر نیستی قرآن را مست
نکند هم لا یمسه الا المطهرون برخیز غسل کن و وضو بساز انگاه برخاست و وضو ساخت و قرآن
برداشت و سورت طه برخواند تا وقتیکه این رسید انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم
الصلوة لذکری گفت دلالت کنید مرا بر محمد صلی الله علیه وسلم چون خباب این قول از عمر رض شنید
از پس پرده بیرون آمد و گفت ای عمر بشارت باد ترا که در شب پنجشنبه رسول صلی الله علیه وسلم در حق تو
دعای کرده فرمود اللهم اعز الاسلام بعمر ابن الخطاب او بابی جهل بن هشام امید دارم
که دعای رسول صلی الله علیه وسلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون در آنوقت رسول صلی الله علیه
وسلم در خانه اصل خود که واقع بود تشریف داشت عمر رض متوجه آن جانب شد چون بآن منزل رسید دید
حمزه و طلحه و بعضی دیگر از مردمان در آنخانه نشسته اند حمزه رض گفت این عمر است که آمد
اگر خدا تعالی در حق او خیر کرده مسلمان خواهد شد والا قتل او بر ما آسانست راوی گوید در آن
وقت وحی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه وسلم نازل شده بود بعد از فراغ از آن حجره بیرون آمده ملاقات
عمر کرد و حمائل سیف او را گرفته فرمود آیا ای عمر ایمان نمی آری تا وقتیکه خدا تعالی عسرت و عقوبتی بر
ولید بن مغیره نازل ساخت بر تو نازل گرداند انگاه عمر گفت اشهد ان لا اله الا الله

وانک عبده ورسوله بروایت بزار وطبرانی و ابو نعیم و بیهقی در دلائل از اسلم روایت است که گفت مرا
گفت عمر رضی الله عنه که من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول صلی الله علیه وسلم اتفاقا در روزی حار بوقت نیمروز برآمدم
حرارت در نیمروز در بعضی از طرقات مکه مردی را دیدم گفت عجب است از تو یا ابن الخطاب که زعم تو
اینست که مثل تو کسی نیست و حال آنکه در خانه تو بعضی مسلمان شده اند چون از حقیقت آن
حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو باسلام درآمده من چون این بشنیدم غضبناک شده
بازگشتم چون بخانه رسیدم در زدم گفتند کیست گفتم عمر چون آنرا شنیدند جمعی که صحیفه که قرآن
نزد ایشان بود تلاوت میکردند پنهان شدند و خواهر من برخاسته در خانه را بکشود و انگاه
با وی گفتم که ای دشمن نفس خود دین خود را ترک داده بدین محمد درآمده و مشتی بر سر او زدم مرتبه(؟) که
خون از سر او روان شد و شروع در گریه کرده گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ایم من آنچه خواهی
کن بفعل آر او را ترک کردم انگاه بر سریری که در آنخانه نهاده بود نشستم گفتم آن صحیفه را نزد من آور
خواهرم گفت تو اهل آن نیستی و غسل جنابت نکرده و این کتابیست که بغیر طهارت مس آن
نمیتوان کرد من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه را گرفتم چون کشادم بسم الله الرحمن الرحیم
نوشته دیدم چون باسمی از اسماء الله گذشتم در بدن حال از آن ترسیدم و صحیفه را انداختم باز رجوع
بنفس خود کرده صحیفه را گرفتم آیت یسبح لله ما فی السموات یافتم گفتم اشهد ان لا اله
الا الله چون آن جماعت کلمه از من شنیدند بسرعت نزد من آمده تکبیر آواز برآوردند گفتند بشارت
باد ترا ای عمر که رسول صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه این دعا فرمود اللهم اعز الاسلام باحب
الرجلین الیک اما ابو جهل واما عمر یعنی قوت ده اسلام را بهر کدام ازین دو مرد که دوست تر
باشد تو یا ابو جهل یا عمر رض انگاه مرا برسول صلی الله علیه وسلم دلالت کردند در خانه که اسفل صفا واقع بود چون
بآنجا رسیدم در زدم گفت کیست گفتم عمر بنا بر آن شدت و غلظت که مرا بر رسول صلی الله
علیه وسلم میدانستند هیچ کدام از اصحاب بفتح باب دلیری نکردند وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود افتحوا له الباب یعنی در از برای او بکشائید تا او درآید انگاه در را کشادند و دو کس مرا
دو بازوی مرا گرفته نزد رسول صلی الله علیه وسلم آوردند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بگذارید او را
و مجامع قمیص مرا گرفته بسوی خود کشیدند گفت اسلم یا ابن الخطاب اللهم اهده مسلمان شو ای پسر خطاب
بار خدایا تو او را هدایت ده انگاه من کلمه شهادت گفتم و مسلمانان تکبیر آوازه از بلند برآوردند چنانچه
مردمان در اطراف مکه شنیدند بعد از آن که بشرف اسلام فائز گشتم مسلمانان را امید دیدم که

وارسی پیوسته فدارم ثم بسبیل خوف آنرا خواندم تا آیت امنوا بالله ورسوله رسیدم

۳ و قبل ازین اسلام را مخفی میداشتند

کفار ایشانرا میزدند بواسطه آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر قوت خود کفار را
میزدند بمن کسی تعرض نرساند ولیکن میخواستم که مدافعت و محاربتی با کفار داشته باشم تا ثواب
اخروی حاصل شود چون خال من ابوجهل بن هشام که شریف و بزرگ بود بخانه او رفتم در
زدم گفت کیستی گفتم عمر دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای عمر دین خود را ترک
مکن و این سخن گفته باندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفتم که این چیزی نبود مقصود من
ازین حاصل نشد بجای دیگر باید رفت انگاه من بخانه دیگری از عظمای قریش رفتم چون بیرون
آمد چنانچه با خال گفته بودم باین گفتم او نیز جواب من مثل جواب خال داد و در حجره خود داخل
شد و مرا گذاشت گفتم اینجا نیز فائده حاصل نشد چرا که کفار مسلمانانرا میزدند و من کسی را نمیزنم
آخر شخصی بمن گفت اگر خواهی که اسلام شائع گردد وقتیکه مردم در حجره مجتمع شوند اسلام خود را
بفلان مرد عرض کن که او هرگز سر کسی را پوشیده ندارد انگاه در وقت اجتماع ناس بحجره رفتم
و نزدیک آن مرد نشسته گفتم من بدین اسلام درآمدم آن مرد گفت آیا این امر واقع شد و اینکار کرده
گفتم بلی پس با آواز بلند فریاد برآورد که عمر بن الخطاب از دین خود برگشته و بدین اسلام
درآمده کفار چون این سخن بشنیدند بجانب من مبادرت نمودند مرا میزدند و من ایشانرا میزدم الجمله
کثیری بمن گرد آمدند انگاه خال من گفت سبب گرد آمدن اینجماعت چیست گفتند عمر از دین خود
برگشته انگاه با آستین خود اشارت کرد که خواهرزاده خود را جوار دادم درآوردم بنابرین اشرار
کفار مرا گذاشتند دیگر تعرض بمن نرسانیدند چون مسلمانانرا میدیدم که مدافعت و مضاربت
کفار میکردند من ازین ثواب محروم مانده بودم نزدیک خال خود رفته گفتم جوار ترا رد کردم بعد ازین
همیشه با کفار منازعت و مخاصمت میکردم و ایشانرا میزدم تا وقتیکه اسلام را قوت داد و غالب گردانید

فصل دوم در تسمیه عمر رض بفاروق روایت کرد ابونعیم در دلائل و ابن عساکر از ابن عباس که
گفت از عمر رض پرسیدم که ترا بچه سبب فاروق میگویند گفت بیان این قصه آنست که روزی بمسجد
رفتم دیدم که ابوجهل در سب و ایذای رسول مبالغت ورزید این خبر بحمزه رض رسانیدند حمزه کمان خود برداشت
متوجه مسجد شد در حلقه قریش مقابل ابوجهل بر کمان خود تکیه داشت ابوجهل مشاهده این حال نمود
که حمزه غضبناک است گفت چیست ترا ای اباعماره در این سخن بود که حمزه رض کمان بر پشت
و بر گردن او چنان زد که بعضی از رگهای گردن گسسته شد و خون جاری گشت انگاه قریش از خوف
فتنه در میان افتادند و سلاح در میان ایشان کردند چون درآنوقت رسول صلی الله علیه

وسلم در خانه ارقم بن الارقم مخزومی مختفی بود و حمزه رض من بعد وقوع این قضیه بآنخانه رفته مسلمان شد و من بعد از سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه رض ملاقات با ارقم مخزومی کرده گفتم ترک دین پدران ....

خود کرده تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گشته اگر من اینکار کرده ام کسانیکه حق تو بر ایشان بیشتر است از من ایشان نیز ترک دین پدران خود کرده اند اگر میتوانی ایشانرا منع کن گفتم آنها کیستند گفت خواهر و داماد تو انگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون بخانه آمدم همهمه شنیدم گفتم این همهمه چه بود و چه چیز میخواندید جوابی داد میان من و ایشان بسیار واقع شد تا وقتیکه بر سر خواهر خود چنان زدم که خون آلوده شد و او نیز از اضطراب ریش مرا گرفت و گفت برغم تو مسلمان شده ایم حالیا چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتم شرمنده شدم انگاه نشستم و گفتم این کتاب را بمن نمائید گفت بی طهارت مس این کتاب جایز نیست غسل کرده صحیفه را گرفتم بسم الله الرحمن الرحیم یافتم این اسما از اسمای طیبه طاهره است انگاه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الی قوله له الاسماء الحسنی خواندم این آیت در خاطر من بسیار عظیم نمود و گفتم آیا قریش از این گذشته بعد از آن مسلمان شدم و خبر از رسول صلی الله علیه وسلم گرفتم در خانه ارقم است چون بمنزل او رفتم اهل اسلام جمیع اصحاب حاضر بودند حمزه پرسید که کیست گفتند عمر است گفت در بگشائید تا در آید اگر بجانب ما اقبال کند و مسلمان شود از و قبول خواهیم کرد و اگر از ما روی بگرداند او را خواهیم کشت انگاه رسول صلی الله علیه وسلم این گفت گو را شنیده از حجره بیرون آمد پس از و بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلمه شهادت گفتم و مسلمانان با آواز بلند گفتند چنانچه اهل مسجد شنیدند بعد از آن گفتم یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی بر حق هستیم پس دین خود را چرا مخفی داریم انگاه اهل اسلام را دو صف ساخته بیرون آمدیم در یک صف من بودم و در صفی دیگر حمزه رض تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار بر ایشان رسید و در آن روز رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا فاروق و فرق کننده بین الحق والباطل خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عائشه رض پرسیدم که چه کس بود که عمر رض را مسمی بفاروق ساخت و واضع این اسم کیست گفت رسول الله او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبرائیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

اهل آسمان مستبشر و خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رضی الله عنه روایت کرد بزار و حاکم و صحیح کرد
آنرا از ابن عباس رض که گفت در وقت اسلام عمر رض مشرکان گفتند این قوم مسلمانان دو نیم
شدند اگر از او درشتی و غلظتی نسبت ایشان واقع شود جزای آن خواهند داد و فرو گذاشت
نخواهند کرد یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین در این روز نازل شد و
بخاری و غیر او از ابن مسعود رض روایت کرده که گفت از وقتیکه عمر رض بشرف اسلام فائز شد
همیشه عزیز و غالب بودیم و ابن سعد نیز از ابن مسعود رض روایت کرد که گفت اسلام عمر رض فتح بود و
هجرتش نصرت بود و امامتش رحمت بود قبل از اسلام او رض ما استطاعت اقامت نماز در بیت الحرام
نداشتیم چون عمر رض باسلام درآمد با ایشان کارزار میکردیم تا وقتیکه اهل اسلام مجال خود گذاشتند
و دست از ایشان باز داشتند و ابن سعد از حذیفه رض روایت کرد که گفت چون عمر رض مسلمان شد
اسلام چون مردی مقبل بود که زیاده نمیشد مگر نزدیک و در زمانی که عمر رض شهید شد اسلام مرتجع که
در زمان او قوی بود ضعیف و نقصان می یافت و طبرانی از ابن عباس رض روایت کرد بسند
حسن که گفت اول کسیکه اسلام را آشکارا کرد عمر ابن الخطاب بود و مرویست در روایت
ابن سعد از صهیب رض و ملاحظه مردم را دعوت باسلام میکردیم و حوالی خانه کعبه نشسته حلقه میزدیم
و طواف او میکردیم و اگر کسی با شدت و غلظتی میکرد جزای ایشان در کنار ایشان مینهادیم

فصل سوم در باب هجرت عمر رضی الله عنه بروایت ابن عساکر از امیر المؤمنین امام
المتقین علی کرم الله وجهه که فرمود ندانستیم کسی از مهاجرین بسبیل علانیه هجرت کرده باشد الا
عمر بن الخطاب که چون قصد هجرت کرد و سیف خود حمایل کرد و کمان بر دوش انداخته
چندان عدد تیر از ترکش بیرون آورده بدست خود گرفت و در وقتیکه اشراف قریش
در فنای خانه کعبه بودند بکعبه آمد و هفت نوبت طواف نمود .... و در خلف مقام
دو رکعت نماز گذارد و نزد یک یک از اشراف قریش آمده گفت شاهت الوجوه یعنی زشت
رو شوید هر کس که میخواهد که مادرش بی فرزند و فرزندش یتیم شود و زنش بی شوهر شود باید که ملاقات
کند مرا در ورای این وادی آخر هیچ یک از ایشان تاب مقاومت او نداشتند و از عقب او نرفتند
و روایت ابن عساکر از براء که گفت اول کسیکه آمد از مهاجران مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم
بود بعد از ایشان عمر ابن الخطاب رض با بیست سوار آمد و از وی سوال کردیم رسول الله صلی
الله علیه وسلم مدینه را بنور ظهور خود منور گردانید برفاقت ابو بکر رض ....

فصل چہارم در فضائل عمر فاروق رضی اللہ عنہ قبل ازین سی و چہار حدیث دالہ بر خلافت و فضائل ابوبکر و حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب حدیث سی و ششم لما اسلم عمر نزل جبرائیل علیہ السلام فقال یا محمد قد استبشر اهل السماء باسلام عمر رضی اللہ عنہ حدیث سی و ہفتم لما اسلم عمر رض قال المشرکون لقد انتصف القوم الیوم منا وانزل اللہ یا ایها النبی حسبک اللہ ومن اتبعک من المؤمنین چنانچہ در ہمین باب ترجمہ این حدیث نیز مذکور شد حدیث سی و ہشتم بروایت بخاری و مسلم مرویست از ابوہریرہ که رسول فرمود بینا انا نائم رایتنی فی الجنة فاذا امرأة تتوضأ الی جانب قصر قلت لمن هذا القصر قالوا لعمر اردت ان ادخلها فذکرت غیرتک فولیت فبکی وقال علیک اغار یا رسول اللہ وقتی در خواب بودم خود را در بهشت دیدم و در آنجا زنی بود در قصری از قصور بهشت وضو میساخت پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از عمر میخواستم که در آن قصر در آیم آنگاه غیرت ترا یاد آوردم و پشت گردانیدم بعد از آن عمر رض را گریه دست داد و گفت آیا بر تو غیرت میکنم یا رسول اللہ این کلام استفهام انکاری است یعنی سزاوار نیست از من که غیرت کنم بر تو و نخواهم کرد حدیث سی و نهم روایت کردند احمد و بخاری و مسلم از جابر که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بینا انا نائم رایتنی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصاء امرأة ابی طلحة وسمعت امامی خشفا فقلت ما هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخله فانظر الیه فذکرت غیرتک در خواب دیدم خود را در بهشت ناگاه رمیصاء زن ابوطلحه پیدا شد و از پیش روی خود خشفی و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبرائیل گفت این بلال است و قصری سفید دیدم در فضای آن قصر دختری بود گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر بن الخطاب آنگاه خواستم که در آن داخل شوم چون غیرت تو بخاطر رسید داخل نشدم حدیث چهلم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رض که گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بینا انا نائم شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الری یجری فی اظفاری ثم ناولته عمر قالوا فما اولته یا رسول اللہ قال العلم در اثنائی که در خواب بودم قدحی شیر بمن دادند از آن شیر آشامیده سیر شدم چنانچه دیدم که در ناخنهای من جاری شد باز آنچه باقی بود آن را بعمر رضی اللہ عنہ دادم اصحاب گفتند یا رسول اللہ تاویل این خواب بچه چیز کرده فرمود بعلم حدیث چهل و یکم بروایت احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدری

مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا نائم رایت الناس یعرضون
علی وعلیهم قمص منها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی
عمر وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین ودر تنارنا نی که
در خواب بودم دیدم که مردم بمن عرض میکردند وبر هر یکی از ایشان جامه بود بعضی از آن جامه
ها ازین قبیل بود که پستان ایشان میرسید وبعضی پایین تر از پستان وعرض کرده شد بر من
عمر رض وبر وی جامه دراز بود که در زمین میکشید اصحاب گفتند یا رسول الله تاویل آن چیست
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تاویل او بدین کردم ودیگر روایت از ترمذی است که گفتند
علی ماذا تاویل هذا بر چه تاویل کردی این خواب را ودرین روایت آمده که فرموده جامه بعضی از
تا ناف بود وبعضی تا زانو وبعضی تا نصف ساق پای ایشان میرسید ودر قول رسول صلی
الله علیه وسلم الدین رفع ونصب هر دو جائز است یعنی رفع بنابر آنکه مبتدا هست وجواب استفهام
وخبر او محذوفست ونصب بنابر آنکه مفعول فعل محذوفست ودرین روایت بدل دین
بایمان تعبیر میکردند ودر وجه تعبیر قمیص بدین گفته اند که قمیص ستر عورت میکند در آخرت
جمیع مکروهات [illegible] قمیص بدین وهم آنکه طول قمیص دلالت بر بقای اثر صاحب قمیص میکند
بعد از موت وابن عربی میگوید تاویل قمیص کرده اند مگر از جهت آنکه درین صورت جهل رائی
پوشند همچنانکه قمیص بدن را میپوشد وغیر عمر رض هر کس تا پستان رسید دل خود را از کفر منع کرده است
اگرچه عصیان ازو صادر شده باشد وآن کس که قمیص او بر پایان رسید فرج او ظاهرست
پای خود را از رفتن در معصیت پوشانیده وآنکس که بپایها رسیده از جمیع وجوه حجاب تقوی
مستور داشته وآنکس که طول قمیص او زیاده از نیست چنانچه اندیار گذشت بعمل صالح خود
زیادتی دارد بر دیگران وعارف ابی حمزه گوید مراد بناس درین حدیث مومنان اند
اند ومراد ازین امتثال اوامر واجتناب از نواهی ست وعمر رضی الله عنه در مقام عالی است
واز حدیث گرفته اند که اکثر جنس جامه نقصان آن بواسطه نقصان ایمان است ودر حدیث
آمده که اهل دین بر یکدیگر زیادتی دارند در قلت تواناهی وکثرت ضعف ودرازی جامه از جمله
منالهلست که موجب حرمتست در خواب وشب قیامت در بیداری بحسب شرع چرا که وعید وارد شده
در حق کسی که جامه دراز پوشد حدیث چهل وچهارم روایت کردند بخاری ومسلم از سعد بن
ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما

لقیات الشیطان فجّا قط الا سالک فجا غیر فجک ای پسر خطاب بآن خدائی که جان من بید قدرت
اوست که شیطان ملاقی تو نشود و در هیچ راه گذری مگر آنکه گذشته براه غیر راه تو رود یعنی بواسطه
ترس و بیم که از تو دارد و قطع راه میکند حدیث چهل و سیوم مرویست بروایت احمد و بخاری
از ابوهریره رض و بروایت احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عائشه رضی الله عنها که رسول الله
صلے الله علیه وسلم فرمود لقد کان فیما قبلکم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد
فانه عمر یعنی بتحقیق که در امم سابقه کسان صادق الظن بوده اند از ملا اعلی ملهم برشد و صواب
میشدند پس اگر در امت من از آن قبیل کسی هست آن عمر است بن الخطاب رض و در آن تصریح
صبا لغه است چنانکه میگویند اگر مراد وستی هست آن فلانی است و بخاری از ابن عمر رض روایت کرد
که گفت عمر رضی الله عنه هرگز نشنیدم که بگوید ظن من در فلان امر چنین است مگر آنکه چنان باشد
که او ظن کرده باشد چنانچه وقتی نشسته بود و مردی جمیل یعنی سواد ابن قارب با و گذشت
عمر رضی الله عنه گفت یا ظن خطا واقع شد یا آنکه این مرد بر دین جاهلیت است یا کاهن ایشان بود
آنگاه سواد ابن قارب را طلب نموده این سخن با او گفت و او اول انکار این معنی نمود و گفت گاهی مثل امروز
ملاقی من نشده باز عمر رض گفت بجد میگویم از این سخن مرا از این معنی خبر وارکن آنگاه گفت
نیکوترین و عجیب ترین چیزی که جنیه تو اتیان آن کرده باشد چیست گفت روزی
در بازار بودم جنیه آمد و من مشاهده فزع از وی کردم او این شعر برخواند شعر الم تر الجن
وابلاسها ما اخره کها فدفع الی الجذی و یاسها من بعد انکاسها + و لحوقها
بالقلاص و احلاسها آنگاه عمر رض گفت راست میگوید من نزد آلهه ایشان خوابیده بودم یعنی
در زمان جاهلیت که در آن اثنا مردی آمد و بچه شتر و شت ذبح کرد و در همان وقت کسی فریاد بر
آورد و آواز بلند که مثل آن نشنیده بودم میگفت یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول
لا اله الا انت آنگاه قوم از جا بر جستند من گفتم نمیروم از همین مقام تا این خبر دیگر را معلوم
کنم در این اثنا باز ندا کرد یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا الله آنگاه ایستادم و
درنگ نکردم تا آنگاه گفتند این پیغمبری خواهد بود حدیث چهل و چهارم روایت کردند
احمد و ترمذی از ابن عمر و احمد و ابوداود و حاکم از ابوذر و ابو یعلے و حاکم از ابوهریره و طبرانی
از بلال و از معاویه که رسول صلے الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالے جعل الحق علی لسان عمر و قلبه
امری خلقی طبیعی است نه عارضی آمد و لیست از ابن عمر رض که گفت هرگز امری نازل نشد

که قوم در ان امر چیزے میگفتند و عمر چیزی گفت مگر آنکه قرآن موافق القول عمر نازل شد حدیث
چهل و یکم روایت کردند احمد و ترمذی و حاکم صحیح کرد آنرا از عقبة بن عامر و طبرانی از عصمة بن
مالک که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لو کان بعدی نبی لکان عمر ابن الخطاب اگر بعد از
من پیغمبری میشد هر آینه عمر بن الخطاب میشد و طبرانی روایت این حدیث از ابو سعید خدری و غیر او
کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر رض حدیث چهل و ششم روایت کرد ترمذی از عائشه رض
که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر
بدرستیکه من مینگرم شیاطین جنی و انسی را که از عمر رض میگریزند ایضا ابن عدی از عائشه رض روایت کرد
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود رایت شیاطین الجن والانس فروا من عمر رضی الله عنه
حدیث چهل و هفتم روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابی بن کعب که گفت رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که اول من یصافحه الحق عمر و اول من یسلم علیه و اول من یاخذ بیده فیدخله الجنة
در بهشت ببرد ش عمر است و مصافحه درین مقام کنایت است از مزید انعام و اقبال و
اگر گوئی قبل ازین حدیثی ذکر شد که ابو بکر رض اول کسیست از امت من که داخل میشود در بهشت
پس میان این دو حدیث منافات است گوئیم منافات نیست تطبیق میان این دو حدیث باین طریق است
که اولیت در حدیث نسبتی است یعنی اول کسی که در بهشت داخل میشود بعد از ابو بکر عمر رض حدیث
چهل و هشتم روایت کردند ابن ماجه و حاکم از ابو ذر که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت
ان الله تعالی وضع الحق علی لسان عمر یقول به بدرستیکه خدا تعالی القا حق بر زبان عمر رض کرده که آن را تکلم
میکند حدیث چهل و نهم روایت کردند احمد و بزار از ابو هریره رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه این حدیث قبل ازین ذکر شد و ابن منیع در مسند
خود و از امیر المومنین امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رض روایت کرد که گفت کنا اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم لا نشک ان السکینة تنطق علی لسان عمر و قلبه بودیم ما اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم ریب و شک نداشتیم در آنکه سکینه بر زبان عمر است مترجم میگوید که اقوال در تفسیر
سکینه بسیار است بعضی از ایشان معنی این حدیث چنین گفته اند که ما شک نداشتیم در آنکه عمر رض
تکلم میکند بچیزی که مستحق است که نفوس بآن ساکن شود و قلوب بآن مطمئن گردد و آن چیز از غیبی
از خدا تعالی باو القا کند کذا فی حواشی المشکوة و بعضے گفته اند که مراد از سکینه من جانب الله است
که در کتاب عزیزی فرموده و بعضے غیر این نیز گفته اند کذا فی النهایة الجزری حدیث

پنجاهم روایت کرد بزار از ابن عمر رض و ابن عساکر از ابو هریره و مصعب بن جثامه رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عمر سراج اهل الجنة عمر چراغ اهل بهشت است مترجم گوید که اینحدیث امیر المومنین اسد الله الغالب علی رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده مؤید این قول آنکه در فصل الخطاب از ابن عباس رض نقل کرده که در ایام خلافت عمر رض امر کرد تا جمیع غنایم در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم بردند اول کسیکه در مسجد درآمد امام الجن و الانس حضرت امام حسن بن امیر المومنین علی بود رضوان الله عنهما که با عمر رض گفت ای امیر المومنین از آنچه خدا تعالی بر مسلمانان فتح فرمود حق من بده عمر رض تعظیم و تکریم نمود فرمود هزار درم از آن غنایم باو داد چون سبحانه تشریف ارزانی فرمود امام مطلق و هادی برحق سید الشهدا امام حسین بن امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المومنین حق من از آنچه مسلمانان را فتح شده عطا کن عمر رض بالرحب و الکرامة هزار درم دیگر بخدمت شباب الجنة امام حسین رض عطا کرد آنگاه عبد الله بن عمر رض نزد پدر آمد حق خود طلب کرد عمر رض آنرا پانصد درم داد عبد الله گفت ای امیر المومنین من کبیر السن ام و در خدمت پیغامبر صلی الله علیه وسلم شمشیر زده ام مرا پانصد درم میدهی و امام حسن و امام حسین را رضی الله عنهما که طفل اند و در کوچهای مدینه بازی میکنند هر یکی را از ایشان هزار درم دادی عمر رض گفت بلی چنین کردم تو برو و بیار مثل پدر ایشان بیار و مادری مثل مادر ایشان و جدی مثل جد ایشان و جده مثل جده ایشان و عمی مثل عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خال و خاله مثل خال و خاله ایشان بیار تا مقتدا می که بایشان داده ام بتو دهم و میدانم که تو این نوع کسانی نخواهی آورد چراکه پدر ایشان امیر المومنین و امام المتقین حضرت علی و مادر ایشان فاطمه زهرا و جده ایشان خدیجة الکبری و عم ایشان جعفر بن ابیطالب است و خال ایشان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم دختران رسول صلی الله علیه وسلم چون این خبر بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه رسید تحسین قول عمر کرد و گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت عمر سراج اهل الجنة فی الجنة باز چون عمر رض استماع نقل اینحدیث از شاه مردان علی المرتضی نمود با جمعی از اصحاب که نزد وی بودند برخاسته بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابیطالب آمد بیرون آمد عمر رض گفت ای علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدی علی فرمود که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم عمر رض گفت که خطی بمن بمضمون بنویس از جهت من آنگاه امیر المومنین علی رض نوشت بسم الله

الرحمن الرحیم هذا ما ضمن علی ابن ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم وهو عن جبرائیل وهو عن الله تعالی ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة فی الجنة
یعنے این خط ضمانت امیر المومنین علے بن ابی طالب است مر عمر بن الخطاب رضی الله عنهما از پیغامبر صلے
الله علیه وسلم از جبرائیل علیه السلام و او از خدای تبارک و تعالی که عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت
ست در بهشت بعد از آن عمر آن خط گرفته بیکے از اولاد خود بسپرد و وصیت کرد که
وقتیکه من بمیرم بعد از غسل و تکفین این خط را در کفن من مندرج سازد تا نزد پروردگار
خود بروم و چون شهید شد بنا بر وصیت در کفن او مندرج گردانیده دفن کردند و در معنے
سراج اهل جنت بعضی از علما گفته اند مراد آنست که از جمله کسی که تمامی ایشان باسلام عمر مائل
شدند جمیعا اهل جنت اند عمر قوت گرفت و در آن وقت اسلام اظهار کردند بعد از آنکه خائف
و مختفی بودند همچنانکه راه روشنائی چراغ هدایت می یابد کذا فی نهایة الجزری رحمة الله علیه
حدیث پنجاه و یکم روایت کرد بزار از قدامه بن مظعون از عم خود عثمان بن مظعون که گفت رسول صلعم
اشارت مبارک خود بجانب عمر کرده فرمود ... غلق الفتنة لا یزال بینکم وبین الفتنة باب
شدید الغلق ما عاش هذا بین اظهرکم اینمرد ابواب فتنه را مسدود ساز و همیشه میان
شما و میان فتنه بابی سخت مغلق است که باسانی کشاده نشود مادامی که اینمرد یعنے عمر رض
در میان شما است **حدیث پنجاه و دویم** روایت کرد طبرانی در اوسط و حکیم در
نوادر الاصول و ضیا از ابن عباس رض که گفت جبرائیل علیه السلام نزد پیغامبر صلے الله علیه وسلم آمد
و گفت عمر را از من سلام برسان و بگو که غضب تو عزست و رضاء تو حکم ست و در روایت دیگر
آمده اتانی جبرائیل فقال اقرأ عمر السلام وقل له ان رضاه حکم وان غضبه عز
حدیث پنجاه و سیوم روایت کرد ابن عساکر از عائشه صدیقه رض که رسول صلے الله علیه
وسلم فرمود ان الشیطان یفرق من عمر بتحقیق که میگریزد شیطان از عمر رض و احمد و ترمذی
ابن حبان در صحیح خود روایت کرده از طریق بریده که آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرمود ان
الشیطان لیفرق منك یا عمر بدرستیکه شیطان میگریزد و میترسد از تو ای عمر **حدیث پنجا
و چهارم** روایت کردند ابن عساکر و ابن عدی از ابن عباس که پیغامبر خدای صلی الله
علیه وسلم فرمود ما فی السماء ملك الا وهو یوقر عمر ولا فی الارض شیطان الا وهو
یفر من عمر در آسمان فرشته نیست مگر آنکه توقیر و تعظیم عمر میکند و در زمین هیچ شیطان نیست

مگر آنکه میترسد از عمر رض **حدیث پنجاه و پنجم** روایت کرد طبرانی در اوسط از ابوہریرہ که
گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الله باهی باهل عرفة عامة و باهی
بعمر خاصة بدرستیکه خدا تعالی مباہات و مفاخرت کرد ملائکه را باہل عرفه بر سبیل عموم و بعمر
بر سبیل خصوص **حدیث پنجاه و ششم** روایت کرد طبرانی و دیلمی از فضل ابن عباس رض
مرویست که رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود والحق بعدی مع عمر حیث کان بعد از من حق با
عمر رض است در ہر مکان که باشد **حدیث پنجاه و ہفتم** طبرانی از سدیسه روایت کرد که رسول
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ان الشیطان لم یلق عمر منذ اسلم الا خر لوجهه به تحقیق که
شیطان در ہیچ وقتی از اوقات ملاقی عمر رض نشد از زمانی که عمر رض بشرف اسلام فائز شد مگر آنکه بر روی
در افتاد از خوف و بیمی که از وی رض داشت و دار قطنی ہمین حدیث را در افراد از طریق
از حفصه روایت کرد **حدیث پنجاه و ہشتم** روایت کرد طبرانی از ابی بن کعب که رسول
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود قال لی جبرائیل لیبک الاسلام علی موت عمر مرا جبرائیل گفت
ہر آئینه میگرید اسلام بر موت عمر رض **حدیث پنجاه و نہم** روایت کرد طبرانی در اوسط
از ابی سعید خدری که رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود من ابغض عمر فقد ابغضنی و من
احب عمر فقد احبنی ان الله تعالی باهی بالناس عشیة عرفة عامة و باهی بعمر خاصة
و انه لم یبعث الله نبیا الا کان فی امته محدث و ان یکن فی امتی منهم احد هو عمر
قالوا یا رسول الله کیف هو محدث قال تتکلم الملائکة علی لسانه ہر کس که دشمن دارد
عمر را بتحقیق که مرا دشمن داشته است و ہر کس که دوست دارد عمر را به تحقیق که مرا دوست داشته
است بدرستیکه خدا تعالی مباہات و مفاخرات کرده بمردم در روز عرفه بر سبیل عموم و
بعمر بر سبیل خصوص و خدا تعالی ہیچ پیغامبری را نفرستاده مگر آنکه در امتش محدثی بوده است
و اگر در امت من محدثی باشد آن عمر است صحابه گفتند یا رسول اللہ چگونه او محدثی بود فرمود که
ملائکه بر زبان او تکلم میکنند و باسناد این حدیث حسن است **حدیث شصتم** روایت کرد
احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود و حاکم از بریده رضی اللہ عنہم که رسول صلے اللہ علیہ
وسلم فرمود یا بلال بم سبقتنی الی الجنة و ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتك
امامی فاتیت علی قصر مربع مشرف من ذهب فقلت لمن هذا القصر فقالوا لرجل من امة
محمد فقلت انا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر ابن الخطاب ای بلال بچه چیز سابق شدی

برمن حسن در بهشت و من داخل نشدم در بهشت هرگز مگر آنکه شنیدم حرکتی را پیش خود پس دیدم قصری را مربع که از طلا ساخته بودند پرسیدم که این قصر کیست گفتند که از عمر بن الخطاب است حدیث شصت و یکم روایت ابوداود و ترمذی از ابن الخطاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا گفت لا تنسنا یا اخی من دعائك فراموش مکن مارا ای برادر من از دعای خود حدیث شصت و دوم روایت کردند احمد و ابن ماجه از عمر رض ایضا که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اشرکنا یا اخی فی دعائك ولا تنسنا شریک ساز ما را در دعای صالح خود و مکن فراموش ما را حدیث شصت و سوم روایت کرد بخاری از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الحق بعدی مع عمر حیث کان روایت کردند طبرانی و ابن عدی از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عمر معی وانا مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان عمر با من است و من با عمرم و حق بعد از من با عمر است هر جا که بوده باشد حدیث شصت و چهارم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود از انس و بخاری و مسلم از جابر و احمد از بریده و از معاذ رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در بهشت داخل شدم ناگاه قصری از ذهب دیدم پرسیدم این قصر از کیست گفتند از آن جوانی که از قریش است گمان بردم که آن جوان من خواهم بود باز چون تحقیق از معنی کردم گفتند عمر ابن الخطاب اگر نه این بودی که غیرت ترا میدانستم در آن قصر داخل میشدم و لفظ این حدیث از پیش گذشت حدیث شصت و ششم روایت کردند ترمذی و حاکم از ابوبکر رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس علی …… خیر من عمر طلوع نکرد آفتاب بر کسی که بهتر است از عمر رض حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن سعد از ایوب بن موسی مرسلا که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبه وهو الفاروق فرق بین الحق والباطل بدرستیکه خدا تعالی جاری ساخته است حق بر زبان و دل عمر و او فاروق است خدا تبارک و تعالی با او فرق میان حق و باطل کرد حدیث شصت و هشتم روایت کرد طبرانی از عصمت بن مالک که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ویحک اذا مات عمر فان استطعت ان تموت فمت و ویح کلامی است بر سبیل توجع و ترحم با کسی میگویند که در مهلکه افتاده باشد و مستحق آن نباشد یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم با او ترحم و رفق فرمود و گفت زمانی که عمر رض از عالم رحلت کند اگر بتوانی

خود قادر باشی بمیر تا از فتنه اهل زمان محفوظ باشی **فصل پنجم** در بیان ثنای اصحاب
سلف بر عمر رضی الله عنهم اجمعین مرویست روایت ابن عساکر از صدیق رضی الله عنه که گفت بر زمین
کسی دوست تر نزد من از عمر رض نیست و ابن سعد ایضاً از صدیق رض روایت کرد که در ایام
مرض او گفتند که جواب بخدا چه خواهی داد که عمر را بر ما والی ساختی و حال آنکه غلظت او را
میدانی گفت اگر از من سوال کنند خواهم گفت که بهترین ایشان را والی ساختم و طبرانی از امیر
المومنین علی بن ابیطالب رض روایت کرد و گفت اذا ذکر الصالحون فحیهلا بعمر ما کنا
نبعد ان السکینة تنطق علی لسان عمر رض هرگاه که ذکر صلحا کنند بعمر رض ابتدا کن و ذکر او تعجیل
نما بعید نداشتیم که سکینه بر لسان عمر رض ناطق بود و قبل ازین معنی سکینه مذکور شد و ابن سعد رض
روایت کرده که گفت ندیدم کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از وقتیکه از عالم رحلت
فرمود احزم و اجود از عمر رض و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرد که گفت که اگر علم عمر رض در یک
پله ترازو نهند و علم زندگان روی زمین در پله دیگر هر آئینه علم عمر رض راجح خواهد آمد بر علم ایشان
و ظن ما اصحاب در حق عمر رض آن بود که نه قسم از علم او دارد و یک قسم دیگر سائر مردم و زبیر بن
بکار از معاویه رض روایت کرد که گفت اما ابوبکر رض اراده دنیا ندارد و دنیا اراده او ندارد و اما
عمر رض دنیا اراده او دارد و او اراده دنیا ندارد و اما ما در دنیا آلوده شده ایم و پشت و
روی در آن میگردیم و حاکم از امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب رض آخر روایت کرد
در وقتیکه عمر رض در مغتسل حاضر ساختند به ثوبی پوشیده بود نزد وی داخل شده گفتم رحمت خدا
باد بر تو هیچکس دوست تر نزد من نیست که بصحیفه علم او بخدا تعالی برسم بعد از صحیفه رسول صلی
الله علیه وسلم مگر ازین شخص که پوشیده بثوب و قبل ازین بچند طریق نیز از امیر المومنین علی بن
ابیطالب رض مذکور شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت زمانی که صلحا مذکور
شوند ابتدا کنید بذکر عمر رض بدرستیکه او اعلم بود بکتاب الله از ما و افهم بود از ما در دین خدا تعالی
ایضاً طبرانی از عمر رض بن ربیع روایت کرده که عمر رض با کعب الاحبار گفت که نعت و صفت
ما را چگونه یافتی یعنی در توریت گفت نعت تو قرنی از حدید عمر رض گفت قرنی از حدید
چیست گفت امیری شدید که در امر خدا تعالی هیچ ملامت کننده او را فرو نگیرد و از آن ترسد
گفت چه یافتی کعب الاحبار گفت یا از این یافته ام که بعد از تو شخصی خلیفه باشد که لشکر ظلم او را
بقتل رسانند گفت باز چه چیز یافتی گفت یافتم که بعد از آن بلا و فساد خواهد شد و مرویست بروایه

احمد و بزار و طبرانی از ابن مسعود رض که گفت تفضیل عمر رض بر مردم بچهار چیز است اول باز قتل
اسیران بدر که خدا تعالی آیه لولا کتاب من الله سبق الآیه موافق رای او نازل ساخت
دوم آنکه زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر بحجاب نمود و سبب که یکی از ازواج مطهرات
آنحضرت تا بود علیه السلام گفت ای عمر وحی بر ما نازل میشود و تو بر ما حکم میکنی آنگاه حقتعالی آیت
و اذا سألتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب که آیه حجابست نازل ساخت سیوم
آنکه رسول صلی الله علیه وسلم جهت اسلام او دعائی فرمود گفت اللهم ایّد الاسلام
بعمر یا چهارم برای اجتهاد در باب بیعت ابوبکر رض و اول کسی بود که بیعت کرد با ابوبکر رض و
ابن عساکر از مجاهد روایت کرده آمد که شیطان در ایام عمر رض در زنجیر بود و چون عمر رضی الله عنه را
شهید کردند خلاصی یافت و اعوان و انصار او متفرق گشتند **فصل ششم** در موافقات
عمر رضی الله عنه با قرآن و سنت و تو بتر روایت کرد ابن مردویه از مجاهد که گفت عمر رض میدید یعنی
اجتهاد میکرد موافق رای و اجتهاد او قرآن نازل میشد و ابن عساکر از امام الصادقین
هادی الخلق امیر المؤمنین علی رض روایت کرد که گفت ان فی القرآن لرایا من رای عمر رض یعنی
در قرآن هر آینه رایی هست از رای عمر رضی الله عنه و از ابن عمر رض روایت کرده که گفت نیست
در چیزی که مردم سخن میگفتند که عمر رض خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن بر موافق آنچه عمر رض گفته بود
نازل شد و موافقات عمر رض بسیار است **اول و دوم و سیوم** روایت کردند بخاری و مسلم از
عمر رض که گفت موافقت کردم با پروردگار خود در سه چیز گفتم یا رسول الله اگر مقام ابراهیم مصلی سازیم
خوب خواهد بود و آنگاه آیه واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی نازل شد موافق رای و قول
من دیگر گفتم یا رسول الله بر تو فاجر از ازواج مطهرات مجتمع شده بودند را آشکارا کردن همسر رسول
الله صلی الله علیه وسلم در غیرت شد گفتم یا رسول الله اگر اطلاق دهی ایشانرا خدا تعالی بدل ایشان
بهتر بتو خواهد داد و آیه عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن نازل شد موافق
قول من **چهارم** در باب اسیران بدر بروایت سالم از ابن عمر رض مرویست که گفت در سه چیز موافقت
با پروردگار خود کردم در حجاب و در اسیران بدر و در مقام ابراهیم **پنجم** در باب تحریم خمر بروایت
اصحاب سنن و حاکم از عمر رض مرویست که گفت اللهم بیّن لنا بیانا شافیا فی الخمر پس خدا بیان
کرد از برای ما بیانی شافی و وافی در باب خمر **ششم** در آیت فتبارک الله احسن الخالقین
ابن ابی حاتم در تفسیر خود از انس روایت کرده که عمر رض گفت در چهار چیز موافقت با پروردگار

خود کردم سوم مذکور شد وچهارم آنکه چون آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین الآیة نازل شد گفتم فتبارک الله احسن الخالقین پنجم در قصه عبد الله بن ابی
چنانچه در صحیح از عمر رض روایت کرده که چون عبد الله بن ابی وفات یافت رسول صلی الله علیه
وسلم را خواندند که نماز گذارد من پیش روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته گفتم آیا بر دشمن خدا
که عبد الله بن ابی چنانچه در فلان روز چنین و چنین گفت نماز خواهی گذارد والله وقتی که آن سخن گفتم
زیادت نگذشت که آیت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا که نهی از صلوة بر منافقان است
نازل شد ششم در قضیه استغفار طبرانی از ابن عباس رض روایت کرده که چون رسول صلی الله
علیه وسلم اکثار در استغفار بر قومی از منافقان فرمود گفت عمر رضی الله عنه
سواء علیهم یعنی برابر است بر ایشان استغفار و عدم .....
استغفار تو یا رسول الله انگاه آیت سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن
یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین نازل شد هفتم در مشوره رفتن
بجنگ بدر بیان آنکه رسول صلی الله علیه وسلم در خروج بجانب بدر با اصحاب رضوان الله علیهم
اجمعین مشورت فرمود عمر رضی الله عنه اشارت بخروج کرد انگاه آیت کما اخرجک
ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المومنین لکارهون که اشارتست بآنکه خروج از
مدینه بجانب بدر خوبست و بامر خدا تعالی نازل گشت هشتم در مشورت در قصه افک یعنی در باب
عائشه صدیقه رض مشورت کرد عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله تزویج عائشه صدیقه رض با تو
که کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خدا تعالی کرد عمر رض گفت آیا گمان شما اینست که اگر
عائشه رض باین صفت بودی موصوف خدا تعالی پنهان میکرد و او را لایق شما میداند نیست
سبحانک هذا بهتان عظیم انگاه براءة از افک بهمین طریق نازل شد نهم در قصه
صوم بیانش آنکه شبی در ماه صیام عمر رضی الله عنه بعد از آنکه از خواب بیدار شد با زوجه خود
مجامعت نمود و چون در اوائل اسلام حرام بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از
عملی که کرده ام شکوه میکنم نزد خدا تعالی انگاه آیت احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم
الخ که حکم تحلیل مجامعت منکوحات در لیالی صیام نازل گشت مترجم میگوید در کشاف آورده
که چون عمر رض بیان این معنی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
لایق نبود که این امر از تو صادر میشود یا عمر انگاه از حضار مجلس برخاستند اعتراف کردند که

در شب روزه بعد از عشا از این امر ازباصا در شد وبعد از وقوع این امر مذکور آیت نازل
شد **دوازدهم** از موافقت عمر رضی الله عنه با قرآن این آیت ست که قال الله تعالی
من کان عدوا لله وملئکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین
ابن جریر وغیر او روایت کرده اند واما روایتی که بموافق اقربست روایت ابن حاتم ست
از عبد الله ابن ابی لیلی که گفت یهودی ملاقی عمر شده گفت آن جبرئیل که صاحب شما یعنی رسول صلی
الله علیه وسلم میگوید آن عدو ماست عمر رض گفت هر کسی که عدو خدای و ملائکه و رسل صلی الله علیهم
وسلم وجبرائیل ومیکائیل ست بتحقیق خدا تعالی عدو اوست بعد از آن آیت بلسان عمر نازل
شد **سیزدهم** فلا وربک لا یؤمنون الخ از موافقات عمرست چنانچه ابن ابی حاتم
وابن مردویه از ابی الاسود روایت کرده اند که میان دو کس دعوی مخاصمتی بود نزد
رسول صلی الله علیه وسلم رفتند و رسول صلی الله علیه وسلم میان ایشان حکم فرمود آنگاه آن
کسی که بروی حکم کرده بود بآن راضی نشد و گفت نزد عمر بن الخطاب میرویم چون نزد عمر رض
رفتند آن مدعی گفت که نزد رسول صلی الله علیه وسلم رفته بودیم و او حکم چنین فرموده بود عمر رض
چون حال چنین یافت باندرون رفته بایشان گفت در همین مقام باستید تا من بیرون
آیم انگاه شمشیر حمائل کرده بیرون آمد و آن کس را که بحکم رسول صلی الله علیه وسلم راضی نبود بقتل رسانید
و آن شخص دیگر که مخاصم مقتول بود دویده نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت والله عمر
صاحب مرا مقتول ساخت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود گمان این نداشتم که عمر بر قتل مومنی دلیری کند
انگاه این آیت آمد فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما نازل شد و خون آن شخص هدر گشت و عمر از
اثم قتل وخلاصی یافت واین حدیث موصول ست ترجمه این آیت اینست که فرمود پروردگار تو
سوگند ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایشان مومن نیستند تا آنکه ترا حاکم سازند در اختلافی که میان
ایشان واقع ست پس نیابند در نفس خود تنگی و شکی در آنچه تو حکم کرده و مطیع و منقاد تو باشند
چهاردهم از موافقت استیذان در دخول ست بیان آنکه عمر رضی الله عنه را غلامی بود
و در وقتیکه در خواب بود آن غلام بی اذن وی داخل شد عمر رض گفت بار خدایا داخل شدن
بی اذن حرام ساز آنگاه آیت استیذان نازل شد **پانزدهم** موافقتش با خدا تعالی
ثلة من الاولین وثلة من الآخرین فی الحدیث مرسلست در سبب نزول بروایت ابن عساکر از جابر

وقصه او مذکورست در سهابست ولی شبانرد ویهم موافقت و ربعضی آن مرویست بروایت
ابن عدی در کامل از طریق عبدالله بن نافع لیکن با ضعف از عمر رض چون بلال رض در اذان
گفت اشهدان لا اله الا الله متصل حی علی الصلوٰة گفت عمر رض گفت ای بلال آن
محمد رسول الله و رعقب آن بگو باز رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا بلال قل کما قال عمر
همچنانکه گفت عمر بگو لیکن حدیث صحیح که اثبات مشروعیه اذان در اول امر میکند ردّ این حدیث
مینماید روایت کرد عثمان ابن سعید دارمی از طریق ابن شهاب از سالم ابن عبدالله که
کعب الاحبار گفت ویل لملک الارض من ملک السماء هلاکی باد مر ملک زمین را از جانب
ملک آسمان آنگاه عمر گفت رض الا من حاسب نفسه مگر کسی که محاسبه نفس خود کرده باشد بعد
ازان کعب الاحبار گفت که بآنخدای که نفس من بید قدرت اوست که اینچنین که عمر رضی الله
عنه گفت در تورات است آنگاه عمر بسجده افتاد فصل هفتم در ذکر کرامات عمر رضی الله عنه
و ذکر والی شد کرامات اول مرویست بروایت بیهقی و ابو نعیم واللالکائی و ابن اعرابی
و خطیب از نافع از ابن عمر رض باسنادی حسن گفت که عمر رض لشکری را بجانبی شام ساخت و مردی ساریه
نام امیر گردانید بعد ازمدتی که ایشان رفته بودند بکروز در وقتیکه عمر رض خطبه میخواند بسته
و گفت منادی کرد یا ساریه بجانبی کوه توجه کن و خود را قائم دار بعد از ایام رسولی از لشکر
آمد عمر رض خبر لشکر پرسید رسول که از جانب لشکر آمده بود گفت که ای امیر المومنین ما منهزم شده
بودیم و درین تباهی آوازی از کسی وقت شنیدیم که میگفت یا ساریة الجبل آنگاه پشت بجانب
جبل کرده خود را قائم کردیم خدا تعالی دشمنان را منهزم ساخت داوی گوید با عمر رض گفتند
جبلی که ساریه در آنجا بود در زمین عجم و تو در مدینه چگونه منادی دی گفت بی اختیار کلام از من
صادر شد و موید این قول روایت ابن مردویه است از طریق میمون بن مهران از ابن عمر که گفت که
عمر رضی الله عنه در روز جمعه خطبه میخواند درین اثنا گفت یا ساریة الجبل من استرعی
الذئب ظلم آنگاه اهل مسجد بیکدیگر نگاه کردند و حیران بودند امیر المومنین اسد الله الغالب علی
ابن ابیطالب رض گفت از عمر آنچه بیرون خواهیم آمد چون فارغ شد از خطبه خواندن ازین
قصه سوال کردند گفت در خاطر من آمد که مشرکان برادران ما را منهزم ساختند و بطرف
کوهی مرور ایشان واقع شد اگر خود را متمسک ساختند از یک جانب مقاتله میکنند و اگر از کوه
تجاوز کنند هلاک خواهند شد بنابرین از من بی اختیار صادر شد آنچه شما زعم کرده اید

بیرون کی ... فارس ... ساریہ ... جانب ... اسدالله ... شام ... منادی ... وقت ... جبل ... یاساریہ الجبل ... بجانب

و شنیدیم آخر الامر بعد از یک ماه از جانب لشکر خبر رسید گفتند که ما در آن روز آواز عمر رضی الله
عنه شنیدیم و بنابرین بجانب کوه میل کردیم تا وقتیکه خدا تعالی فتح و نصرت کرامت فرمود و بیهقی
از عمرو بن ... روایت کرده که گفت روز جمعه در اثنای که عمر رض خطبه میخواند ترک خطبه کرده دو نوبت
یا سه نوبت گفت یا ساریة الجبل باز در خطبه خواندن شروع نمود چنانچه بعضی از
حضار مجلس گفتند که مجنون شده وقتیکه عبد الرحمن بن عوف آمد بنابر آنکه الفتی و موانستی
که با یکدیگر داشتند نزد او رفت و گفت ای امیر المومنین مقاله از تو صادر شده وقتیکه خطبه
میخواندی در اثنای خطبه گفتی که یا ساریة الجبل سبب صدور این کلام چه چیز بود عمر رض گفت
والله که من مالک این امر نبودم قوم را دیدم که نزدیک کوهی مقاتله میکردند و اعدا از پیش و پس
ایشان می آمدند که ایشان را منهزم سازند بی اختیار از من صادر شد آنچه گفتم تا ایشان بکوه
ملحق شوند و نجات یابند و در نزد او این حکایت در میان بود تا وقتیکه رسول ساریه آمد و کتابتی از جانب
ساریه آورد مضمونش آنکه در روز جمعه با اعدا مقاتله میکردیم تا وقت نماز جمعه در اثنا شنیدیم
که منادی ندا میکرد دو دفعه و گفت یا ساریة الجبل آنگاه بجانب جبل ملحق شدیم و همیشه
بر اعدا غالب بودیم تا وقتیکه خدا تعالی ایشان را منهزم گردانید و ما فتح کردیم و بعد از آن جمعی
که طعن کرده بودند از خجالت گفتند که ایمرد از خود این حکایت ساخته است کرامت دوم
مرویست بروایت ابی القاسم ابن بشر از طریق موسی بن عقبه از نافع از ابن عمر رض که گفت عمر
رضی الله عنه شخصی را که حمزه نام بود گفت پسر کیستی گفت پسر شهاب الغفار گفت از حرقه است باز
باز گفت مسکن تو کجاست گفت حره باز گفت کدام از آن ... گفت بذات لظی آنگاه عمر رض گفت دریاب اهل
خود را که سوخته خواهند شد بعد از آن آن شخص بخانه خود رفت اهل خود را دید که سوخته شده اند امام
مالک در موطا مانند این حدیث روایت کرده و دیگران نیز روایت کرده اند بهمین طریق کرامت
سیوم روایت کرد ابو الشیخ در عظمه بسند ابن القیس ابن حجاج از کسیکه او را اخبار کرده بوده
که فتح مصر شد عمرو بن العاص بامارت آن شهر آمد و یک روز از ماه گذشته بود که در شهر مصر داخل شد
آنگاه اهل مصر گفتند ای امیر این رود نیل را سنتی قاعده ایست که جاری نمیشود مگر بآن سنت
خود عمرو بن العاص پرسید که چیست آن سنت گفتند چون یازده شب از این ماه میگذرد دختر باکره
و مادر و پدرش را خشنود میسازیم و زینت تمام کرده بهترین حلیه و زیور بوی پوشانیم و در رود نیل
می اندازیم تا جاری میشود عمرو بن العاص گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد شد

و اسلام قواعد ایام کفر را منقطع و منهدم ساخته است و بهمین حال هر سالی بودند و نیل جاری
نمیشد اصلا نه قلیل نه کثیر تا وقتیکه مردم قصد جلاء وطن کردند عمرو بن العاص رض چون این معنی مشاهده
کرد کیفیت احوال بعمر رض نوشت و عمر بر مضمون مکتوب اطلاع یافت در جواب کتاب عمرو نوشت که
درین صواب کردی و قواعد اسلام که قبل ازین منهدم بود برپا کرده و رقعه صغیر نوشت
و در کتابت نوشته عمرو بن العاص نهاد و با و اعلام کرد که این رقعه را درمیان رود نیل انداز چون کتاب
بعمرو بن العاص رسید آن رقعه را مطالعه کرد مضمونش این بود من عبد الله عمر الی رود نیل
اما بعد فان کنت تجری من قبلک فلا تجر ...... وان کان الله یجریک فاسئل
الله الواحد القهار ان یجریک یعنی این رقعه ایست از بنده خدای امیر المومنین عمر بن الخطاب بجانب
رود نیل اما بعد اگر تو جاری میشوی از پیش خود حالیا جاری مشو و اگر خدا تعالی ترا جاری
ساخت پس از خدا تعالی واحد قهار مسالت مینمائیم که ترا جاری سازد وانگاه رقعه را در رود
نیل انداخت یکروز پیش از صلیب و چون روز دیگر وقت صبح شد خدا تعالی رود نیل را جاری
ساخت و مقدار شانزده ذرع در یک شب ساخت و از آن تاریخ تا امروز قطع این سنت از اهل
مصر کرده بفضله و کرمه کرامت چهارم ابن عساکر از طارق بن شهاب روایت کرد
مردی با عمر رض حکایتی میکرد در اثنای حکایت سخنی که دروغ گفته بود احبس هذا یعنی
این سخن را نگهدار و نگو باز چون بسخن دیگر رسید گفت احبس هذا انگاه آنمرد عمر رض را گفت هر
حکایتی که با شما گفتم همه صدق و حق بود مگر آنچه مرا محبوس ساختی و نگفتم آن ایضا ابن عساکر
از حسن روایت کرده که گفت اگر کسی بود در عالم که سخن دروغ را بشناخت عمر است کرامت
پنجم بیهقی روایت کرد در دلائل از ابی حجه حمصی که گفت عمر را رض خبر کردند که اهل عراق یعنی
کوفه با امیر خود عصیان ورزیدند و او را سنگ بزدند عمر از استماع این خبر غضبناک از خانه بیرون
آمد و شروع در نماز گزاردن کرد و بواسطه اعراض که داشت دران نماز سهو کرد و چون فارغ شد
سلام داد و گفت نماز را که بر من ملتبس و مشتبه ساختند یا رب خدایا امر ایشان را ملتبس ساز و
شخصی ثقفی بر ایشان مسلط گردان که حکم کند درمیان ایشان حکم جاهلیت
که قبول نکند از محسن ایشان و تجاوز نکند از گناهان ایشان یعنی عفو نکند ابن لهیعه گوید که
حجاج متولد نشده خاتمه در بعضی سیرت عمر رض مرویست بروایت ابن سعد از احنف بن
قیس که گفت روزی بر در خانه عمر رضی الله عنه نشسته بودیم درین اثنا جاریه گذشت گفتند این سریه

نیل مصر

ابن لهیعه

امیرالمومنین بفرستاد و گفت که بر من حلال نیست الا این قدر که از آن مال نیست گفتیم پس ازین مال چه
چیز حلال است بر امیرالمومنین گفت حلال نیست بر من که بگیرم از مال الله مگر دو حله یکی از برای
زمستان و یکی از برای تابستان و آن مقدار که حج و عمره گذارم و قوت اهل من مثل قوت مردی
از قریش است که غنی تر از ایشان باشد و نه فقیر تر از ایشان باشد بعد ازین که من مردی ام از مسلمانان
و بروایت ابن سعد و سعید بن منصور و غیر ایشان از چند طرق آمده است از عمر رضی الله عنه مروی است
که گفت من نفس خود را از مال الله بمنزله مال یتیم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم استعفاف
نموده در آن تصرفی نمیکنم و اگر محتاج شوم بقدر معروف از وی تناول مینمایم باز چون مالی بهم
آید آنرا قضا میکنم و گفت من از برای تداوی عسل احتیاج دارم و در بیت المال کهنه ای عسل است
اگر رخصت دهید قلیلی بگیرم و الا بر من حرام است آنگاه اذن دادند نقل است که مدتی صبر کرد
از بیت المال چیزی نگرفت تا وقتیکه جوع و احتیاج او را فرا گرفت آنگاه با اصحاب رضی الله عنهم مشوره
کرد که نفس من باین مال مشغول خواهد شد چه مقدار از آن مرا صالح باشد امیرالمومنین امام العادلین
حضرت علی کرم الله وجهه گفت شما را قوت شبانروزی صالح است بعد ازین مشورت عمر رضی الله عنه
امیرالمومنین بقول علی عمل مینمود و مجموع نفقه او در یکسال شانزده دینار بود و معهذا میگفت که اسراف
کردم درین مال و چون حفصه و عبدالله و غیر ایشان گفتند که اگر طعام خوب تناول کنی قوت
تو در عبادت حق زیاده خواهد بود گفت آیا شما همه برین اعتقاد دارید که طعام خوب باید خورد
گفتند بلی گفت نصیحت و اخلاص شما را میدانم لیکن صاحبین خود را باین صفت گذاشته ام اگر
از جاده که ایشان قرار داده اند تجاوز کنم و آنرا بگذارم منزلگاه ایشان را نخواهم
یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمر رضی الله عنه آنسال هیچ چربی و فربهی نخورد
و روزی دیگر کسی در باب طعام خوردن با وی سخن کرد گفت و یحک آیا میگوئی که در حیات دنیا
طیبات خود را بخورم و از آن تمتع بگیرم گویند روزی عاصم پسر او گوشت تناول میکرد عمر رضی الله عنه
گفت در اسراف کافیست از برای مرد آنکه تناول کند هر چیزی که طبیعت بآن مشتهی باشد در
وقت خلافت جبه پشمینه که رقعهای از پوست در آن دوخته بود می پوشید و دره بر گردن مبارک نهاده
در بازار طواف میکرد و بآن دره مردم را تادیب میفرمود و باز استخوان خرما بر چیده در منازل
مردم میرسانید تا از آن انتفاع میگرفتند انس میگوید جامه عمر را دیدم که چهار پیوند بر میان کتف
آن زده بود و ابو عثمان نهدی گوید ازار عمر رضی الله عنه را دیدم که پارچه های پوست با آن دوخته

بود و در ایام حج کیسهء ... یا قطع بر دوش خود می‌انداخت و سایهء او غیر آن نبود و از کثرت گریه دو خط
سیاه بر رخسارهء وی کشیده شده بود و وقتی که در دشت گاهی میرفت از زور باز
می‌افتاد و چندی روز آن آیت را عادت میکرد و تدبر و تفکر در آن میفرمود و از زمین گاهی
برگ برمیداشت و میگفت کاشکی من چیزی نبودمی کاشکی مادرم نزادی و در جراحات نقبات
شتران دست میمالید و میگفت ترسم که از من سوال میکنند از آنچه بر تو واقع شده و گاهی
مشکها بر گردن خود می‌نهاد و چون مردم درین باب سخن میگفتند جواب میداد که در
نفس من عجب و تکبر پدید آمده میخواهم که او را ذلیل گردانم انس میگوید که در سال قحط در
شکم عمر رض نفخی پدید آمد بواسطه اکل زیت زیرا که دران سال روغن بر خود حرام کرده بود
روزی دست بر شکم خود میمالید و میگفت درینوقت غیر زیت نزد ما چیز دیگر نیست تا وقتیکه
مردم نجات یابند و ازینجهت بود که رنگ او رضی الله عنه در آنسال تغیر یافته گندم گون شده
بود و گفت بدترین مردم نزد من کسی است که عیب من مرا بنماید ابن عمر رض میگوید که هرگز ندیدم که
عمر غضب کند و وقتیکه نام خدا تعالی نزد او مذکور بسازند یا او را تخویف کنند یا شخصی آیتی
از قرآن نزد او بخواند مگر آنکه از آن غضب باز ایستادی و ترک کردی فعلی را که وقوع آن
بود و الستی گوشند روزی گوشت پخته که روغن با آن آمیخته بودند نزد وی آوردند
آن را تناول نفرمود و گفت هر یک از گوشت و روغن و نان خورش علحده است و نان
خورش با نان میخورم وقتی ران خود را منکشف ساخت اتفاقا در آن وقت از اهل نجران
حاضر بودند علامتی سیاه بر ران او رضی الله عنه دیدند آنگاه گفتند ما در کتاب خود دیده‌ایم
که شخصی با این علامت ما را از زمین خود دور کند و کعب الاحبار عمر را رضی الله عنه گفت ما
در کتاب الله یافتیم ترا که در ایام حیات گویا بر دری از درهای جهنم استاده مردم را از
دخول جهنم منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی مردم همیشه خود را در جهنم انداخته باشند تا
روز قیامت نقلست که اعمال خود را که از آنجمله یکی سعد بن ابی وقاص است امر فرمود تا
اموال خود را بقلم در آوردند آنگاه نصف مال ایشان گذاشته و نصف دیگر گرفته
در بیت المال داخل گردانید چنین مذکورات ابن سعد روایت کرده و مرویست بروایت عبد
الرزاق از جابر که او نزد عمر رض شکوه کرد از اذی که از جانب زنان خود با وی میرسید عمر رضی الله
عنه در جواب او گفت ما نیز از زنان این اذی و اضرار می‌بینیم چنانچه گاهی اراده داریم که

سپاهی بهی بروم با من میگویند که میروی مگر بدیدن دختران بنی فلان آنگاه ابن مسعود رض
گفت آیا کافی نیست شما را آنکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه السلام از خلق ساره شکوه
کرد بخدا تعالی جواب آمد و چنین آمد از ضلع کج و مدام باستقامت مخلوق شده اند با او مدارا کن و بهو تمتع
بر وجهی نظر او کن که هست او را میکه سعی کنی که راست گردانی از جهت محال باشد و نیز مرویست که یکی از
پسران عمر رض نزد وی آمد و جامه نیکو پوشیده بود آنگاه بدره زد بمرتبه که گریه کرد و چون از سبب
آن پرسیدند گفت دیدم که نفس خود را در تعجب و تکبر آورده بود دوست داشتم که او را ذلیل
گردانم ایضاً روایت کرده اند که عمر و عثمان رضی الله عنهما در مسائلی نزاع میکردند بحدی که مردم
میگفتند که بعد ازین هرگز میان ایشان اختلاط و مجالست نخواهد بود و لیکن از یکدیگر جدا
نمیشدند مگر باحسن و اجمل وجهی **باب ششم در خلافت عثمان رضی الله عنه** و درین
مستدعی ذکر عهد و وصیت عمرست در حق عثمان رضی الله عنهما و ذکر سبب و مقدمات آن
و شهادت عمر رضی الله عنه بعد از رجوع حج چنانچه حاکم از ابن مسیب رحمة الله علیه روایت کرد که چون
عمر رض از منا بیرون آمد در ابطح اناخت فرموده دستها باسمان بر داشت و گفت اللهم
کبرت سنی و ضعفت قوتی وانتشرت رعیتی فاقبضنی الیک غیر مضیع ولا مفرط
راوی گوید که هنوز ذو الحجه تمام نشده بود که وی را شهید کردند نقلست که کعب الاحبار عمر را گفت
رضی الله عنه که در توریة یافته ام که تو شهید خواهی شد گفت من در جزیرهٔ عرب می باشم چگونه شهید خواهم
شد و بخاری از عمر رض روایت کرد که گفت بار خدایا نصیب کن مرا شهادت در راه تو و
بگردان موت من در بلد پیغامبر صلی الله علیه و سلم حاکم روایت کرد که عمر رض خطبه خواند گفت
که در خواب دیدم گویا خروس مرا یک منقار یا دو منقار زد و گمان نمیکنم مگر آنکه اجل من نزدیک
شده و قومی مرا مامور میسازند با آنکه شخصی را خلیفه سازم و بتحقیق خدا تعالی دین خود را و خلافت
خود را ضایع نخواهد گردانید اگر امر من بتعجیل واقع شود خلافت شوری باشد میان
این شش کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص که رسول صلی الله علیه و سلم از ایشان راضی بود در حالتی که از عالم رحلت فرمود نقل
ست که مردی عمر را گفت رضی الله عنه که پسر خود را خلیفه نمیگردانی عمر رض گفت قاتلک
الله و الله که درین سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن خود را طلاق نتواند
داد او را چگونه خلیفه گردانم بر مسلمانان مراد ازین سخن آن بود که عبد الله در زمان

رسول الله صلی الله علیه وسلم زن خود را در ایام حیض طلاق داد آنگاه آنحضرت علیه السلام
عمر را فرمود بگو تا عبدالله زن خود را رجعت نماید روایت کرد مغیره بن شعبه رضی الله عنه که عمر
دستوری نمیداد که صبیان را که پیش از بلوغ رسیده باشند در مدینه در آیند اتفاقا در آن وقت
مغیره بن شعبه رض بر کوفه امیر بود مکتوبی بر عمر رض نوشت در او حال کودکی در مدینه که هنرها
نیکو میداند که از آن منفعت مسلمانان میرسد مثل حدادی و نقاشی و نجاری و آسیا
ساختن و غیر ذلک التماس آنکه او را اذن دخول مدینه دهند آن غلام مجوسی بود و اسم او ابولؤلؤ
بعد از دخول بمدینه یکروز نزد عمر رض آمد و از ثقل خراج که چهار درم بود شکایت
نمود عمر رض گفت با این هنرها که داری بسیار نیست آنگاه آن غلام خشم گرفت و رفت و
گفت عدل او بهمه کس رسیده است غیر از من چون چند روز دیگر از این حکایت گذشت او را طلب
نمود و گفت چنین شنیده ام که تو آسیا بادی ساخت آنرا بهر مسلمانان بکن ابولؤلؤ روی
ترش کرده خصمانه بجانب عمر رض نظر کرد و گفت آسیا بجهت تو سازم که مردم سالها از آن باز
می گفته باشند چون برگشت عمر رضی الله عنه با اصحاب گفت که این غلام مرا وعید قتل داد و چنین
بود که مدتی قتل او را در دل پنهان بود و خنجر تیز مسموم ساخته بود تا وقت صبح که هنوز تاریکی
شب باقی بود کمین در زاویه از زوایای مسجد کمین کرد تا زمانیکه عمر رض بیرون آمد و مردم را از
برای نماز بیدار کرد و قبل از احرام الصلوة مردم را بتسویه صفوف امر فرمود در بین انتظار ابولؤلؤ
نزدیک آمد و سه نوبت خنجر را بر کتف و خاصره عمر رض زد و عمر رض بهمان ساعت افتاد و سیزده کس
دیگر را زخم کرد که شش کس از آنجمله مردند آخر مردی از اهل عراق جامه بر وی انداخت و چون او
گیر شد خود را کشت و قریب طلوع آفتاب بود که عمر رض را بخانه خود بردند و در آنروز عبدالرحمان
بن عوف رض امامت مردم کرده در نماز کوتاه ترین سوره خواند آنگاه عمر رضی الله عنه شربتها نوشانیدند
از جراحات بیرون آمد بعد از آن نبید آشامید آن نیز از جراحات ...... بیرون آمد مردم
گفتند باکی نیست عمر گفت اگر باکی هست من مقتول شده ام آنگاه اصحاب وی را ثنا کردند و گفتند
تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان صداقت او رض میکردند در جواب ایشان گفت
والله که من دوست میدارم که از دنیا بیرون آیم که مرا باشد و نه بر من و صحبت رسول صلی الله
علیه وسلم بر من سالم ماند آنگاه ابن عباس رض بر وی ثنا کرد و عمر رض گفت والله که اگر پر
زمین ذهب میداشتم فدیه میدادم از هول قیامت و خوف عذاب مترجم میگوید ثنای ابن عباس

بر چهره زد بطریقی که بجا می ازان عمر رض کرده منقولست که گفت چون عمر را زخم خنجر زده بحال فوت رسید جزع
میکرد ابن عباس گفت ای امیر المومنین مبالغه کن چه جزع اگر امری واقع شود تو صحبت
رسول علیه الصلاة والسلام رسیدی و نیکو صحبت داشتی و رسول ع مر ترا مفارقت کردی حال
گویی که از تو راضی بود و باز صاحبت نیکو کردی با ابوبکر رضی الله عنه و مفارقت او کردی
حال مقرر گویی در حالتی که از تو راضی بود و در صحبت اصحاب بودی بوجهی جمیل و اگر مفارقت
ایشان کنی در حالتیست که ایشان از تو راضی و شاکر اند انگاه عمر رض گفت اما آنچه از صحبت رسول
صلی الله علیه وسلم ازین گفتی الا منتی و نعمتی که خدا برست بر من و آنچه گفتی از صحبت و رضای
ابوبکر رض کذلک اما آنچه می بینی از جزع من نیست مگر جهت تو و اصحاب تو یعنی وقوع فتنه بر شما
میترسم والله لو ان لی ملاء الارض ذهبا لافتدیت به من عذاب الله من قبل ان اراه
که اگر مرا مقداری پر زمین چندانی که طلوع [illegible] گردد ذهب می بود فدیه میدادم از عذاب
خدا تعالی پیش از آنکه او را ببینم گو بوجه آنکه خدا را از ان مستغنی نیست و من از عذاب تمیدم او میترسم
و بعد از انکه خلافت میان شش شوری نکو ساخت صهیب را امر کرد که با مردم نماز گذارد و وقوع
این قضیه در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی الحجه بود و در روز یکشنبه مدفون شد و بصحت
رسیده که در روز شهادت عمر رض آفتاب منکسف شد و جن و پری نوحه کردند و در روایتی
آمده که در وقت رحلت فرمودن [illegible] خدا مرا که موت من بدست کسی نبود که دعوی اسلام کند
و با پسر خود عبدالله گفت که حساب کن که وام چندان است بعد از انکه حساب کردند هشتاد و شش
هزار درهم یا مانند آن بود انگاه گفت اگر مال آل عمر بان وفا کند از آن مال اداکن و اگر وفا
نکند در میان قریش سوال کن و گفت ای عبدالله برو نزد عایشه رض و بگو که عمر رض دستوری
میخواهد که نزدیک صاحبین خود مدفون شود در آن باب عبدالله رفت و پیغام رسانید عایشه
صدیقه رض گفت تا غایت من آن مقام را از برای خود داشته بودم ازین زمان ایثار کردم بر
عمر چون عبدالله باز آمد و بشارت اذن عایشه رضی الله عنها رسانید عمر رض شکر خدا تعالی بجا آورد
انگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین وصیت کن با کسی با امر خلافت منفرد شود
گفت هیچکس سزاوار این شش که مذکور ساختم نیست و گفت عبدالله در مجلس ایشان حاضر شود
ولیکن چیزی با امر خلافت او متعلق نباشد و اگر امر خلافت بسعد ابن ابی وقاص رسید او
اهلیت این امر دارد و الا هر کدام که خلیفه بوده باشد او را مددگار و معین خود سازد چرا که

من عزل نه بواسطه عجز و خیانت کردم بعد از آن گفت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه
خدا شود بتقوی و ترس از خدا تعالی و وصیت میکنم او را بمهاجر و انصار و با هل امصار بخیر
و نیکی راوی گوید چون وفات کرد همراه جنازه رفتیم تا روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم
انگاه عبد الله سلام کرد و گفت عمر رضی الله عنه اذن میخواهد عایشه رضی الله عنها گفت بیارید چون
در حرم در آوردند در آن مکان شریف با صاحبین خود مدفون شد بعد از فراغ از دفن
جماعت مذکوره یعنی اصحاب شوری در یکجا مجتمع شدند عبد الرحمن بن عوف گفت امر خود را بسه کس
باز گذارید زبیر گفت من امر خود را با امیر المومنین امام برحق علی گذاشتم و سعد گفت من امر خود
را بعبد الرحمان بن عوف گذاشتم و طلحه گفت من اراده این امر خلافت ندارم هر یک از شما
که تبری کنید این امر خلافت بدست او سپیدیم و عهد خدای و اسلام بر وی باد که در نفس خود ملاحظه
افضل کند و حریص باشد بر اصلاح حال امت انگاه عثمان و امیر المومنین علی رضی الله عنهما هر دو سکوت
گفت درین امر اختیار بمن میکنید. رجوع بمن شید خدا راست بر من که تقصیر نمیکنم از فضل ایشان
هر یک گفتند بلی بتو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمان با امیر المومنین حضرت علی خلوة کرده
گفت عهد و میثاق خدا تعالی از تو میگیرم اگر ترا امیر سازیم طریقه عدل مرعی داری و اگر دیگری
بر تو امیر گردانیم اطاعت و انقیاد پیش آری علی رضی الله عنه فرمود بلی قبول دارم باز بعثمان
رضی الله عنه خلوت کرده همین طریق گفت و بعد از عهد و میثاق بیعت کرد بعثمان و امیر المومنین
علی نیز بیعت با وی کرد رضی الله عنهما و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه ابن
عساکر روایت کرده که مردم درین ایام نزد عبد الرحمان مجتمع شده در بیان مشورت میکردند هیچ مرد
ذی رای نیافت که مایل بخلافت عثمان رض نباشد بنابرین وقتی که بجهت بیعت نشست حمد
و ثنا لایقه بجا آورده بود .. اثنای سخن گفت مردم اجنبی یافته ایم که ابا میکرد از بیعت عثمان
رض و در روایتی آنکه گفت اما بعد امیر المومنین علی مردمان را دیدم که بخلافت عثمان رض مایل اند در
خاطر مبارک تو چیزی راه نیابد انگاه دست عثمان رض را بگرفت و گفت که بیعت میکنم با تو بر سنت خدای
و سنت رسول خدای که تو خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم و بعد از بیعت عبد الرحمان جمیع مهاجر
و انصار بیعت کردند و در روایت ابن سعد از انس رض که گفت که عمر بیکساعت قبل از فوت
شدن نزد ابو طلحه انصاری کسی فرستاد و گفت باید که پنجاه کس از انصار با اصحاب شوری همراه
باشی که در خانه مجتمع خواهند شد بر در آن خانه بایستی با اصحاب خود و نگذاری که کسی بر ایشان

درباید و نگذارید که زیاده از سه روز بگذرند تا وقتیکه شخصی را از خود امام گردانند و مسند
امام احمد از ابی وائل ... مرویست که گفت عبد الرحمان بن عوف را گفتم چگونه بیعت با عثمان
کردید و حضرت علی را گذاشتید عبد الرحمن گفت گناه من نیست
بحضرت علی خلوت کرده گفتم با تو بیعت میکنم بشرط کتاب الله تعالی و سنت رسول الله صلی الله
علیه وسلم اگر سیرت ابوبکر و عمر مباری که بطریق ایشان عمل میکنی گفت که خدا ارسن عثمان را گفتم
عمل ابوبکر و عمر هیچ خود قبول داری گفت قبول دارم هر آنچه استطاعت آن داشته باشم
بر آن خواهم رفت همین معنی را با بیعت بعثمان رض عرض کردم عثمان رض گفت بلی قبول کردم
و مرویست که عبد الرحمان در خلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت نکنم پس برای صلاح تو کیست
گفت عثمان با علی و زبیر را الطلب نموده با وی گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و مشورت تو در باب
کیست گفت با علی یا بعثمان باز سعد بن ابی وقاص را طلب نموده با وی گفت من و تو هیچ کدام اراده
خلافت نداریم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من بعثمان است باز عبد الرحمن با اعیان مهم
مشورت کرد اکثر ایشان را یافت که مائل از بعثمان اند و مرویست بروایت سعد حاکم از ابن
مسعود که بعد از بیعت عثمان گفت امیر ساختیم بهترین کسی را که باقی مانده بود و از اصحاب بعد
عمر رض و با جماع صحابه صحت بیعت عثمان علیهم الرضوان ثابت شد بی شکی و نزاعی بیشتر
ایشان ثابت شد آنکه علی رض نیز به بیعت خلافت او راضی شد چنانچه تفصیل بیان کردیم و
آنکه بر خلافت عثمان رض نیز ا رفته اقامت حدود در حضور او نمود و ایضا احادیث کثیره
دال بر خلافت عثمان رض بر آنکه بعد از خلافت عمر رض خواهد بود ذکر شد احتیاج باعاده در مقام
نیست ایضا واضح شد که خلافت عثمان رض فرع خلافت صدیق است رضی الله عنه و اجماع صحابه
و ادله کتاب و سنت بر حقیت خلافت صدیق رض قائم است پس لازم است حقیت خلافت عثمان علیه
الرضوان پس بیعت عثمان بیعتی صحیح است و خلافت او خلافتی حق و صدق است در آن هیچ
شکی و شبهی و قدحی و طعنی در آن نیست و المنة لله و الحمد لله باز بدانکه درین چند فصل است فصل
اول در اسلام و هجرت عثمان غیر آن و اسلام وی علیه الرضوان قدیم بود و از جمله کسانی
است که صدیق رضی الله عنه ایشان را دعوت کرد باسلام و دو هجرت کرد اول بحبشه و هجرت ثانی
بمدینه و رسول صلی الله علیه وسلم قبل از نبوت دختر خود رقیه را با وی تزویج فرمود
زمانی غزا بدر رقیه فوت شد بنا بر آنکه او مریضه بود عثمان علیه الرضوان باذن رسول

صلی الله علیه وسلم از غزوه بدر موخر ماند لیکن در سهم و اجر با اهل بدر شریک بود و در اهل بدر معدود
بشارت نصرت مسلمانان در روزی که دفن رقیه میشود باو رسید در مدینه و بعد از وفات
رقیه رسول صلی الله علیه وسلم خواهر او را ام کلثوم بنکاح عثمان علیه الرضوان در آورد و در سال
نهم از هجرت او نیز وفات یافت علمای گفته اند معلوم نیست که غیر از عثمان رض لقب او ذی النورین
بنا بر این ست پس او رضی الله عنه از جمله سابقین اولین و اول مهاجرین ست و یکی از عشره
مبشره ست و یکی از ختنان رسول صلی الله علیه وسلم ست و یکی از جامعان قرآن مبین ست
و قبل ازین مذکور شد که صدیق رضی الله عنه ایضا جمع قرآن کرده و اما امیر عثمان رضی الله عنه جمیع
قرآن بوسطه آنست که او جمع در مصحف بترتیبی که این زمان معروفست نمود و از جمله فضائل عثمان
رض آنکه رسول صلی الله علیه وسلم اورا بر مدینه خلیفه خود ساخت در وقت غزوه ذات الرقاع
و غطفان و گفت ابن اسحق که عثمان رض اول از بدء اسلام بود و بعد از ابوبکر و امیر المومنین علی و زید بن حارث
رضی الله عنهم و بسا صاحب جمال بود و ابن عساکر از اسامه بن زید روایت کرد که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد با کاسه که در آن گوشت بود لختی بسوی عثمان رض نگاه میکردم و
لختی دیگر ملاحظه روی رقیه مینمودم و چون بازگشتم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هل رأیت
زوجا احسن منهما آیا زوجی نیکوترین ازیشان دیده گفتم ندیده ام بخوبی ایشان کسی را یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم بروایت ابن سعید مرویست که چون عثمان رض بشرف اسلام فایز شد حکم که
عم او بود ویرا گرفته بطنابی مستحکم بست و گفت والله که ترا خلاص نسازیم از بند تا وقتیکه ازدین
محدث برگشته بدین آبائی و اجداد خود باز آیی عثمان رض گفت والله که هرگز ازین دین روی
بیرون نکنم و مفارقت این ننمایم آنگاه چون حکم صلابت او درین مشاهده نمود او را گذاشت
و ابو یعلی از انس رض روایت کرده که گفت اول کسیکه با اهل خود بجانب حبشه هجرت نمود عثمان
بود رض رسول صلی الله علیه وسلم اورا گفت صحبهما الله ان عثمان لاول من هاجر الی الله باهله
بعد لوط خدا تعالی توفیق رفیق همراه عثمان و زوجه او کرد که بتحقیق عثمان اول کسی است که با
اهل خود هجرت بسوی خدا تعالی نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن عمر از عایشه رضی الله عنها روایت
کرده که گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم دختر خود ام کلثوم را بعثمان رض تزویج کرده ام کلثوم
را گفت ان بعلک اشبه الناس بجدک ابراهیم علیه السلام

فصل دوم

در فضائل عثمان رض در باب خلافت و فضل ابوبکر

حدیث اول مرویست

فضائل عثمان رض نیز مذکور شده و این نیز مذکور شد که خلافت او رض بعد خلافت عمر است و از جمله احادیث که دال اند بر فضل عثمان رض

بروایت مسلم و بخاری از عائشه صدیقه رض که گفت وقتی عثمان رض نزد پیغمبر یعنی حضرت سرور انبیا صلی
الله علیه وسلم آمد ثیاب خود را جمع فرمود الا استحیی من رجل یستحیی منه الملائکة آیا شرم
نکنم از مردی که ملائکه از وی شرم میکنند حدیث دوم روایت کرد ابونعیم در حلیه از ابن عمر که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اشد امتی حیاء عثمان سخت ترین امت من از روی حیا عثمان است
حدیث سیوم روایت کرد خطیب از ابن عباس رض و ابن عساکر از عائشه رضی الله عنها که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اوحی الی ان ازوج کریمتی من عثمان بتحقیق خدا تعالی وحی کرد بسوی
من که تزویج کنم دختر خود را یعنی ام کلثوم رض را بعثمان رض حدیث چهارم بروایت
احمد و مسلم از عائشه رض مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان رجل حیی وانی خشیت ان اذنت
له بالدخول وانا علی تلک الحالة ان لا یبلغ فی حاجته بتحقیق که عثمان مردیست شرمگین بتحقیق
ترسیدم که اگر بحالت یعنی برحالتی که کشف فخذ یا ساقین خود کردم او را اذن دخول دهم حاجت
که دارد نزد من نیاید و بازگردد از غایت شرم حدیث پنجم بروایت احمد و مسلم از عائشه رض ایضا
مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الا استحیی من رجل یستحیی منه الملائکة حدیث
ششم ابن عساکر از ابوهریره رض روایت کرده و ابونعیم از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عثمان احیی امتی واکرمها عثمان شرمگین و گرامی ترین امت منست حدیث هفتم روایت ابونعیم
از ابوامامه که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اشد هذه الامة بعد نبیها حیاء عثمان ابن عفان
اشد حیا در این امت بعد پیغمبر عثمان بن عفان است حدیث هشتم روایت کرد ابویعلی از
عائشه رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان حیی ستیر یستحیی منه الملائکة
بتحقیق عثمان شرمگین پرده پوش حیا دار و شرم میکند از وی ملائکه حدیث نهم طبرانی از انس روایت کرده که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان لاول من هاجر باهله الی الله بعد لوط ترجمه این گذشت
حدیث دهم مرویست بروایت ابن عدی و ابن عساکر از ابن عمر که گفت رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم ان عثمان لنشبه بابا ابراهیم جز این نیست که تشبیه میکنیم عثمان را به پدر خود ابراهیم علیه السلام
حدیث یازدهم روایت کرد طبرانی از ام عیاش رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
ما زوجت عثمان ام کلثوم الا بوحی من السماء تزویج عثمان با ام کلثوم نکرده ام مگر بوحی آسمانی
حدیث دوازدهم روایت کرد ابن ماجه از ابوهریره رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
یا عثمان هذا جبرائیل یخبرنی ان الله زوجک ام کلثوم بمثل صداق رقیه وعلی مثل صحبتها

ای عثمان این جبرائیل ست و خبر میدهد مرا که خدای تعالی تزویج کرده است ام کلثوم را بتو بمثل مهر رقیه
و بر مثل صحبت او حدیث چهاردهم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عائشه
صدیقه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه وسلم عثمان را یا عثمان ان الله مقمصک قمیصا
فان ارادک المنافقون علی خلعه فلا تخلعه حتی تلقانی ای عثمان بدرستیکه و راستی خدای تعالی ترا
قمیص یعنی جامه خلافت پوشانید پس اگر اراده کنند اهل نفاق که اینجامه ترا که از خود دور کنی
تو آنرا دور مکن تا وقتیکه ملاقات کنی بمن اینجمله احادیث واضحه ظاهر اند در خلافت او رضی الله
عنه و ایضا دلالتی واضحه بر حقیت خلافت او میکنند زیرا که در حدیثی که کنایه از خلافت
هست نسبت تقمیص که خلعت خلافت است بخدای تعالی کرده فرمود و گفت ان الله مقمصک الخ حدیث
پانزدهم روایت کرد ابو نعیم و ابو یعلی از جابر که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان بن
عفان ولیی فی الدنیا و ولیی فی الآخرة عثمان صاحب و ناصر من است در دنیا و در آخرت حدیث
شانزدهم بروایت ابن عساکر مرویست از جابر رض که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم عثمان معی
فی الجنة عثمان همراه من در بهشت خواهد بود حدیث هفدهم مرویست بروایت ابن عساکر
از ابوهریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبی خلیل فی امته وان خلیلی عثمان
بن عفان هر پیغامبری را در امت خود خلیلی است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته
و خلیل من عثمان بن عفان است مصنف گوید در فضائل صدیق و در حق صدیق مثل اینحدیث که
مذکور شد در آنجا افتاد [illegible] کردیم یعنی را که اینحدیث منافی با حدیث مشهور که و لا لنبی نفی خلة
هست ندارد زیرا که مراد از حدیث مشهور کمال خلت است حدیث هیجدهم روایت کرد ترمذی
از طلحه و ابن ماجه از ابوهریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم لکل نبی فی الجنة رفیق و رفیقی فیها
عثمان هر پیغامبر را در بهشت رفیقی هست و رفیق من در بهشت عثمان بن عفان است
حدیث نوزدهم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
لیدخلن بشفاعة عثمان بن عفان سبعون الفا کلهم استوجب النار الجنة بغیر حساب
هر آئینه داخل شوند بشفاعت عثمان هفتاد هزار کس که جمیع ایشان مستوجب دوزخ باشند در بهشت
بی آنکه ایشان را حساب کنند

حدیث بیستم مرویست بروایت طبرانی از زید بن ثابت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
ما کان بین عثمان و رقیة و بین لوط من مهاجر نبوده میان عثمان و رقیه رضی الله عنهما میان

فضائل شفاعت عثمان رض

لوطاء هم کسی که در راه خدا تعالی کرده باشند یعنی بعد از هجرت لوط همراه اهل خود عثمان رض با اهل
خود هجرت کرد بلا فاصله کسی دیگر با این طریق هجرت نکرده باشد **حدیث بیست و یکم**
روایت کرد بخاری از عبدالرحمن سلمی که گفت زمانی که عثمان رض در خانه محاصره کرده بودند
بر آن مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال نمیکنم مگر از اصحاب رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که هر کس که بئر رومه کند مر او را است جنت و من او را حفر کردم انگاه اصحاب گفتند
راست است که میگوئی و من میدانم که تو بقول رسول صلی الله علیه وسلم عمل نمودی و مراد از جیش
عسرت لشکریست که در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بغزای تبوک رفتند و تجهیز جیش عسرت از برای
این گفتند که مردم را در جنگ تنگی و قحط و عسرت از ثمرات و زاد و مرکب و غیره بسیار واقع بود
چنانچه در کتاب سیر مذکور است و بئر رومه چاهی است در مدینه که عثمان رض آنرا حفر نموده سبیل نمود
حدیث بیست و دوم مرویست بروایت از عبدالرحمن بن خباب که گفت حاضر بودم نزد پیغامبر
صلی الله علیه وسلم که ترغیب میفرمود مردمان را بتجهیز جیش عسرت انگاه عثمان بن عفان گفت یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم بر من است که صد شتر مع اسباب و آلات در راه خدا تعالی بدهم باز رسول الله صلی
الله علیه وسلم تحریص و ترغیب نمود دیگر بار عثمان رض آمد و گفت یا رسول الله بر من است دویست
شتر مع اسباب آن بدهم در راه خدا تعالی کرت سیوم که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تحریص نمود
عثمان رض گفت یا رسول الله سه صد شتر مع جهاز و یراق دارم که صرف لشکر در راه خدا تعالی
کنی انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرود آمدن از منبر فرمود ما علی عثمان ما عمل بعد هذه
باکی نیست بر عثمان اگر کاری کند بعد ازین یعنی خیر و تصدق و کفارت گناهان است **حدیث
بیست و سیوم** مرویست از ترمذی و حاکم صحیح کرد آنرا از عبدالرحمن بن سمره که گفت وقتیکه
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش عسرت میکرد عثمان آمد با هزار دینار و آنرا در کنار
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ریخت و آنحضرت آن دینار را قبول فرمود و گفت ما ضر
عثمان ما عمل بعد هذا الیوم مضرت نمیرساند عثمان را آنچه بعد ازین کند **حدیث بیست و
چهارم** مرویست بروایت ترمذی از انس رض که گفت چون رسول صلی الله علیه وسلم امر فرمود
بیعت رضوان در آن وقت عثمان رض بطریق رسالت از جانب رسول در مکه رفته بود و جمیع بیعت کردند
انگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان فی حاجة الله تعالی و حاجة رسوله ص ۰ عثمان
رض بحاجت خدا و رسول خدا رفته بود و هر دو دست مبارک خود را بر یکدیگر زده و بیعت کرد پس

رسول صلے اللہ علیہ وسلم دستی که عوض دست عثمان رض آورد بهتر بود از آنها که دست خود آورند
جهت بیعت و نسبت حاجت که در حدیث بحذا تبارک و تعالی کرده بطریق استعاره و تمثیل چنانچه
مقرر است در علم بیان **حدیث بست و پنجم** روایت کرد ترمذی از ابن عمر رض که گفت
رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود که بعد از من فتنه واقع خواهد شد اشارت بعثمان رض کرده فرمود
یقتل هذا مظلوما یعنی عثمان رض در آن فتنه کشته خواهد شد حال گوئی که مظلوم بوده باشد
حدیث بست و ششم روایت کرد ترمذی و ابن ماجه و حاکم صحیح کرد آن را از مرة بن کعب
که رسول صلعم ذکر فتنه کرد و گفت در این نزدیکی واقع خواهد شد در این اثنا مردی چادر بسر کشیده
میگذشت آنگاه رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود هذا یومئذ علی الهدی این شخص در آن روز بر راه
و دلالت خیر باشد چون برخاستم و دیدم که آن شخص عثمان بن عفان است که این شخص فرمود **حدیث
بست و هفتم** روایت کرد ترمذی از عثمان رض که در روز محاصره گفت فرمود رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم عهد الی عهدا فرمود خدا تعالی قمیص خلافت ترا خواهد پوشانید اگر منافقان
اراده خلع آن کنند قبول مکن و صبر کن تا وقتیکه من رسے **حدیث بست و هشتم** روایت کرد
حاکم از ابو هریره که عثمان رض دو نوبت بهشت را از رسول صلے اللہ علیہ وسلم خریده بود نوبتے در وقت
حفر بیر رومه و نوبتی در وقت تجهیز جیش عسرت **حدیث بست و نهم** روایت کرد ابن عساکر
از ابو هریره رض که رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود عثمان من اشبه اصحابی خلقا یعنی عثمان شبیه ترین
اصحاب منست از روی خلق **حدیث سی ام** روایت کرد طبرانی از عصمة بن مالک که گفت در
وقتیکه ام کلثوم دختر رسول صلے اللہ علیہ وسلم زوجه عثمان رض فوت شده بود رسول صلے اللہ علیہ وسلم
فرمود زوجوا عثمان لو کان لی ثالثة لزوجته وما زوجته الا بالوحی یعنی دختران خود را نکاح کرده
دهید بعثمان اگر مرا ثالثی غیر آن دو دختر بودی بنکاح آوردمی بعثمان و این تزویج نیست مگر بوحی
از جانب خدا تعالی **حدیث سی و یکم** روایت کرد ابن عساکر از حضرت علی رض که گفت از رسول
صلے اللہ علیہ وسلم شنیدم که بعثمان رض میگفت لو ان لی اربعین بنتا لزوجتک واحدة بعد
واحدة حتی لا یبقی منهن واحدة اگر چهل دختر مرا می بود تزویج بتو میکردم یکی بعد از یکے تا آنکه یکے از ایشان باقی
نمی ماند **حدیث سی و دوم** روایت کرد ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت از رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وسلم شنیدم که گفت مر بی عثمان و عندی ملک من الملائکة فقال شهید یقتله قومه انا
نستحیی منه عثمان بجانب من مرور واقع شد در وقتیکه فرشته از فرشتگان نزدیک من بود

انگاه آن فرشته گفت ایمرد شهید خواهد شد قوم وی پرا خواهد کشت وتحقیق که ما فرشتگان
از وشرم میکنیم **حدیث سی و سیوم** روایت کرد ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان
الملئکة من عثمان کما تستحیی من الله ورسوله که ملائکه شرم میدارند از عثمان هم چنانچه شرم
میدارند از خدا ورسول او صلی الله علیه وسلم ور روایت ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر حیاء عثمان
میکرد و میگفت اگر اندرون خانه بودی و در خانه محکم بستی و جامه خود دور کردی که آب بر اعضا
ریزد حیا او را مانع میشد که پشت خود را راست کردی تا آب بجمیع اعضا رسد **حدیث سی و
چهارم** ابن عدی از حدیث انس مرفوعا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ان لله سیفا مغمودا ما دام عثمان حیا فاذا قتل عثمان جرد ذلك السیف فلم یغمد الی
یوم القیامة بتحقیق که مر خدا راست شمشیری که در نیام است مادامیکه عثمان رض در حیات است و زمانی
که مقتول شود بیرون می آید و باز در غلاف نخواهد رفت تا روز قیامت گفته اند این حدیث منفرد است
و مراو را منکری چند ست **فصل سیوم** در بعضی دیگر از آثار و بعضی فضائل عثمان رضی الله عنه
در بیان شهادت که خدا تعالی او را بآن گرامی داشت و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود و هو
الصادق المصدوق بآن وعده فرمود و خبر داد که عثمان رضی الله عنه مظلوم کشته خواهد شد و در آنوقت او بر
هدایت و طریق حق باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقتل هذا مظلوما کشته خواهد شد
این مرد یعنی عثمان رض در حالتیکه مظلوم شده باشد و این حدیث بغوی روایت کرده در مصابیح و از جمله احادیث
حسان شمرده و ترمذی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن غریب است و احمد رحمة الله علیه نیز
تصحیح کرده راوی گوید آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده بفعل در آوردند و او را بجان شهید کردند
در حالتیکه مصحف در کنار داشت و چون آیت فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم رسید
خون بچکید و در شفار آورد که عثمان رض کشته خواهد شد در حالتیکه قرآن میخوانده باشد خدا تعالی
او را جامه خواهد پوشانید و بعضی مردم اراده خلع آن خواهند کرد و این سبب خون و آیه فسیکفیکهم الله
خواهد چکید مرویست بروایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما این لفظ از رسول صلی الله علیه وسلم
یا عثمان تقتل وانت تقرأ سورة البقرة فتقع قطرة من دمك علی فسیکفیکهم تحقیق که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ای عثمان مقتول خواهی شد در حالتیکه سوره بقره میخوانده باشی و قطره
خون تو بر فسیکفیکهم الله چکید لیکن ذهبی گفت که این حدیث موضوعست یعنی قوله انت تقرأ سورة
تا آخر موضوعست واما اخبار باصل قتل صحیح ست چنانچه در بسیاری از احادیث ثابت و تصریح

واقع شد از آنجمله در حدیث بهیر که در آخر فضائل ابوبکر رض مذکور شد و از آنجمله حدیث صحیح ست
که رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فتنه کرد و درین اثنا مردی را مرور در حضرت رسول الله صلی
الله علیه وسلم واقع شد فرمود که اینمرد در آن فتنه مظلوم کشته خواهد شد و ابن عمر گفت چون
نظر کردم دران مرد دیدم که عثمان رض بود و شهادت عثمان در سنه خمس وثلثین بود در وسط
ایام التشریق و زبیر رض بر وی نماز گذارد بنابر اینکه وصیت کرده بود و در حش کوکب در بقیع مدفون
شد و او رضی الله عنه اول کسی بود که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که شش روز
از شهر ذوالحجه مانده بود که شهید شد عمر عثمان رض هشتاد و دو سال بود باختلاف کثیر که در آن
واقع ست روایت کرد ابن عساکر از جمعی که قاتل عثمان رض مردی بود ازرق و اشقر از مصر که نام
او حمار بود و امام احمد رحمة الله علیه از مغیره بن شعبه روایت کرد که گفت نزد عثمان رض رفتم و قتیکه
محصور بود با وگفتم که تو امیر عامه مومنانی و حال آنکه بر تو این مشقت نازل شده من سه امر بر
تو عرض میکنم یکی ازینها اختیار کن یکی آنکه بیرون رو با ایشان مقابله کن زیرا که قوت و شوکت
و دبدبه و لشکر داری و تو بر حقی و ایشان بر باطل یا آنکه دری دیگر از غیر خانه بکشا و از آن
در بیرون برو و بر راحله نشین و متوجه مکه شو و چون آنجا روی این جماعت محاربه با تو دران
موضع حلال ندانند و تو سالم خواهی ماند یا آنکه بجانب شام توجه نمائی چرا که این جماعت که ترا
محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه دران جانب ست عثمان رض جواب داد اما آنکه میگوئی
که مقابله کن میخواهم که کسی نباشم که در امت رسول صلی الله علیه وسلم مخالفت کرده باشم بخون
ریزی مسلمانان و اما آنکه میگوئی بیرون شو بجانب مکه از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود
یلحد رجل من قریش بمکة یکون علیه نصف عذاب العالم خواهد بود مردی از قریش که در مکه
رود از مدینه و نصف عذاب عالم مر او را خواهد بود نخواهم که آنکس من باشم و اما میگوئی که با اهل
شام ملحق شو نمیخواهم که دار هجرت و مجاورت پیغمبر را بگذارم و بشام روم و ایضا ابن عساکر
از ابی ثور فهمی روایت کرده که گفت نزد عثمان رض رفتم وقتیکه او را محاصره کرده بودند گفت
ده خصلت را نزد پروردگار ذخیره کرده ام یکی آنکه رابع اربعه ام یعنی بعد از سه کس باسلام در آمده
ام دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم دختر خود را با من نکاح کرد دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم
چون او وفات یافت دختری دیگر در .... نکاح من آورد دیگر آنکه من تمنا نکردم
و دست راست خود بر فرج خود ننهادم از آن روز که بیعت کرده ام بر رسول صلی الله علیه وسلم

دیگر آنکه از وقتیکه بشرف اسلام فائز شده ام هیچ روز جمعه بر من گذشته است مگر آنکه در آن روز بنده آزاد کرده ام دیگر آنکه در اسلام و جاهلیت زنا نکرده ام و دزدی نیز نکرده ام نه در اسلام و نه در جاهلیت هرگز و قرآن مجید را جمع کرده ام در عهد رسول صلی الله علیه وسلم و مرویست بروایت ابن عساکر ایضا از یزید بن حبیب رض که گفت بمن رسید که جمیع مردم که بر عثمان رضی الله عنه رفتند حباثت و خطا از ایشان واقع شد و مرویست بروایت ابن عساکر ایضا از حذیفه که گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اول فتنها قتل عثمان بود و آخر فتنها خروج دجال و بآنجه در آیه که نفس من بید قدرت اوست که هر کس که در دل مقدار حبه خردلی از دوستی قتل عثمان رضی الله عنه باشد از دنیا نرود مگر بمتابعت دجال اگر بیابد او را و اگر ایام او را در نیابد در قبر او ایمان خواهد آورد و مرویست از ابن عساکر که گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اگر مردم طلب خون عثمان نکنند از آسمان سنگ میبارید بنا بر آن معاویه و عائشه رضی الله عنهما درین باب در طلب خون عثمان شتابی کردند و ابن عباس ایضا از امام الجن والانس حسن رض روایت کرده که گفت در وقتیکه عثمان را مقتول ساختند حضرت علی کرم الله وجهه غائب بود در مزرعه که داشت فیه بود و چون بخبر او رسید گفت اللهم انی لم ارض و لم امالی بار خدایا من راضی نبودم بقتل عثمان و مساعدت معاونت نکردم دیگری را بر قتل او و در روایت کرد حاکم و صحیح نمود آنرا قیس بن عباده که گفت در روز جمل از علی رضی الله عنه شنیدم که گفت اللهم ابرا الیک من دم عثمان ولقد طاش عقلی یوم قتل عثمان وانکرت نفسی و جاؤنی للبیعة فقلت والله انی لاستحیی ان ابایع قوما قتلوا عثمان لم یدفن بعد فانصرفوا فلما رجع الناس فسالونی البیعة قلت اللهم انی مشفق مما اقدم علیه ثم جاءت عزیمة فبایعت فقالوا یا امیر المومنین فکانما صدع قلبی قلت اللهم خذ منی لعثمان حتی ترضی بار خدایا من بری ام و پاک ام از خون عثمان رض و در روز قتل عثمان مرا حیرانی دست داده بود و نفس من منکر بود و چون جهت بیعت نزد من آمدند گفتم بار خدایا بحق که من شرم میدارم از آنکه بیعت کنم با قومی که عثمان رض را کشته اند و شرم میدارم از خدا که با من بیعت کنند و حال آنکه هنوز عثمان رض مدفون نشده و چون عثمان را دفن کردند و مراجعت نمودند باز آمدند طلب بیعت کردند پس چون گفتند ای امیر المومنین گویا که دل من شگافته شد گفتم بار خدایا فرا گیر این را از من برای عثمان رض تا خشنود باشی و مرویست بروایت ابن عساکر از ابی خلده حنفی که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه که میگفت ان بنی امیة یزعمون انی قتلت عثمان لا والله

الله الا هو ما قتلت ولا مالأت ولقد نهیت فعصونی به تحقیق که بنی امیه گمان کرده اند که من
عثمان را کشته ام و حال آنکه چنین نیست قسم بخدایی که غیر او خدای نیست که عثمان رض را مقتول نساختم و مساعدت
و معاونت کسی را بر قتل او نکردم و هر آینه منع کردم قتل عثمان را لیکن از من نشنیدند و با من عصیان
ورزیدند ایضاً ابن عساکر از سمره روایت کرده که گفت اسلام در حصاری بلند و مضبوط بود
قاتلان عثمان ویران رخنه کردند که سد آن رخنه نخواهد شد تا روز قیامت و مرویست از عبد الرزاق
که گفت عبد الله بن سلام نزد جمعی که عثمان رض را محاصره کرده بودند آمد و گفت ای مسلمانان
عثمان را رض مقتول مسازید بخدای سوگند که مقتول نسازد او را یکی از شما مگر آنکه روز قیامت
مقطوع الید نزد پروردگار آید و به تحقیق شمشیر الهی در غلاف است همیشه و اگر عثمان را بکشید
خدای تعالی او را از غلاف بیرون آورد و هرگز بغلاف درون نرود تا روز قیامت و هیچ
پیغامبر را مقتول نساختند مگر آنکه خدای تعالی بمقابله آن پیغامبر هفتاد هزار کس را نساخت و هیچ خلیفه
از خلفا او را مقتول نساختند مگر آنکه بعوض آن خلیفه سی و پنج هزار کس مقتول نسازد قبل از آنکه
مجتمع شوند و ابن عساکر از عبد الرحمن بن مهدی روایت کرد که گفت مر عثمان را دو خصلت
بود که ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما آن دو خصلت حاصل نشد یکی آنکه نفس خود را صبر فرمود تا
وقتیکه کشته شد دوم آنکه جمیع مردم را بر یک مصحف جمع نمود و ابو نعیم در دلائل از ابن عمر رضا
نقل کرده در وقتیکه عثمان رض خطبه میخواند جهجاه غفاری برخاست و عصا از دست او رضی الله
عنه گرفت و بزانوی خود نهاده آن عصا را شکست راوی گوید هنوز سال نرسیده که مرض
آکله در پای وی پیدا شد و بهمان مرض مرد **باب هفتم** در خلافت امیر المومنین و امام المتقین افضل
البشر بعد محمد صلی الله علیه وسلم و بعد الائمة الثلاثة رضوان الله عنهم علی المرتضی کرم الله وجهه
ابن ابیطالب باید که قصه قتل عثمان رضی الله عنه بر آن مقدم داریم زیرا که خلافت حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه بر قتل عثمان رض مترتب است بواسطه متابعت اهل حل و عقد در آنوقت چنانچه
خواهد آمد انشاء الله تعالی و از حمزه مرویست بروایة ابن سعد از زهری که گفت عثمان رض
دوازده سال والی امر خلافت بود و شش سال مردم ناشاکری از وی نداشتند و نزد قریش دوستتر
عثمان رض بود از عمر رضی الله عنه زیرا که عمر رض شدت و غلظت با ایشان میکرد و چون عثمان رض والی شد
با ایشان ملاینت و نرمی سلوک مینمود و طریق مواصلت و موافقت پیش گرفته بود لیکن در
سال آخر فتور و قصور در امر قریش پدید آمد و اهل بیت و اقارب خود را پیش کشید و ایشان را

بر عهده و عمل میداشت و عطا مالی مینمود و تاویل اینکه حصه ایشان هم اینجا بامر فرموده میگفت
ابوبکر و عمر رض نیز که حصه ایشان بود از بیت المال نمیگرفتند و ترک کرده بودند و من میگیرم و
باقارب خود تقسیم میکنم بنابرین امور مذکوره مردم بروا انکار کردند و ابن عساکر از حسن بصری روایت
کرد که گفت ابن مسیب را گفتم خبر ده مرا از کیفیت قتل عثمان رض که چه بود و درین امر شان او و شان
مردم و چرا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ترک نصرت او کردند ابن مسیب گفت که عثمان رض مظلوم
کشته شد و کسیکه او را کشته ظالم بود و هرکه ترک نصرت و اعانت او کرده معذور بود گفتم
حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان رض والی امر خلافت شد بعضی از اصحاب ولایت و امارت
او را مکروه پنداشتند بواسطه آنکه قوم خود را دوست میداشت و گاه بود که یکی از بنی امیه که صحبت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیافته بود والی میساخت و اموریکه اصحاب منکر آن بودند ازو صادر میشدند چون امر
آن والی را بعثمان رض عرض میکردند آن کس را عزل نمیکرد از آن منصب در شش سال آخر بنی اعمام
خود را والی امور ساخت و دیگر از عزل ایشان را بتقوی امر فرمود از انجمله عبدالله بن
ابی سرح را والی مصر ساخت و چند سال در آن شهر والی بود وقتی اهل مصر آمدند بمدینه و از عبدالله
مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم میکند و قبل ازین نیز میان عثمان رض و عبدالله بن مسعود و ابوذر و عمار بن یاسر
نزاع واقع شده بود و بنو هذیل و بنو زهره آنرا در دل خود داشتند و بنو مخزوم بواسطه عمار بن یاسر
از عثمان دل تنگ آمده بودند و چون اهل مصر شکوه عبدالله بن ابی سرح کردند عثمان رض کتابتی نوشت
او را تهدید کرد و نهی از اعمال فرمود عبدالله مذکور ابا کرد و از آنکه سخن عثمان رض بشنود
در باب آن جماعت و آن کس که کتابت از جانب عثمان رض آورده بود بقتل رسانید اهل مصر چون مشاهده
این حال نمودند هفتصد کس متفق شده بمدینه آمدند و در مسجد نزول کردند و نزد اصحاب پیغمبر شکوه
آغاز کردند در مواقیت صلوة از آنچه عبدالله بن ابی سرح با ایشان کرده بود آنگاه طلحه بن عبیدالله
برخاسته متکلم شد و سخنی سخت بعثمان رض گفت عایشه رض کسی نزد عثمان فرستاد و گفت
اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم نزد شما آمده اند و التماس میکنند که این عامل را عزل کنید و لیکن
ابا مینمائید و حال آنکه آن مرد شخصی از ایشان را کشته است ایشان را طریق عدل و انصاف مرعی
دارند و دیگر آنکه علی کرم الله وجهه آمده گفت این جماعه اراده ندارند مگر آنکه شخصی را بجای آن شخص
نصب کنی و حال آنکه قبل ازین دعوی خون میکردند این عامل را عزل کن و میان ایشان
حکم کن اگر حقی برو ثابت کنند طریق عدالت مرعی دار عثمان رض گفت هر کس را که ایشان

بودند

اختیار کنند بجای او نصیب کنم آنجماعت محمد بن ابی بکر را رض اختیار کردند و عثمان رض او را
والی گردانید فرمان جهت او نوشتند بجانب مصر متوجه شد و بعضی از مهاجران و انصار با
اتفاق ایشان رض و عبد الله بن ابی سرح بکجا منجر خواهد شد و چون محمد بن ابی بکر با رفقا
سه روز راه از مدینه دور شدند در اثنای راه غلامی سیاه دیدند که بر شتری سوار است و شتر
را بسرعتی تمام میراند گویا کسی را میجوید یا از کسی میگریزد آنگاه اصحاب رسول صلعم با او گفتند حال
قضیه تو چیست این باشد که از کسی میگریزی یا کسی را میجوئی گفت من غلام امیر المومنین عثمانم
که مرا نزد عامل مصر فرستاده است گفتند او در همین مقام حاضر است بیا نزد او رویم گفت مرا
با این عامل کار نیست بلکه نزد عامل اول میروم آنگاه محمد بن ابی بکر را خبر دار گردانیدند او کسی
را بطلب غلام فرستاد او را گرفته آوردند و چون از وی پرسیدند که غلام کیستی گاهی میگفت غلام
حضرت امیر المومنین عثمانم و گاهی میگفت غلام مروانم اتفاقا مردی در آنجا حاضر بود آن غلام
را بشناخت گفت این غلام مروانست پرسیدند که بچه مهم بمصر میروی و کتابتی همراه داری یا نه
گفت برسالتی میروم و کتابتی همراه ندارم چون تفتیش کردند غیر از اداوه خشک شده چیزی دیگر نبود
چون اداوه را متحرک ساختند چیزی در آن بود و بیرون نمی آمد آنگاه آن اداوه را بشگافتند
و کتابتی از آنجا بیرون آمد محمد بن ابی بکر جمعی که از مهاجر و انصار در آنجا حاضر بودند ایشان
را طلب نموده آن کتابت را خواندند و مضمون آن کتابت این بود که از عثمان بن عفان نوشته شد
بجانب ابی سرح که محمد بن فلان و فلان که بآنجانب آیند در قتل ایشان حیله کن و کتابت ایشان را
باطل سازی بر عمل خود باقی و برقرار باشی تا وقتیکه پیغامی یا نامه من بتو رسد و اگر کسی بتظلم تو
شکایت بطرف من آید او را حبس کن تا وقتیکه خبر بتو رسد انشاء الله تعالی آنگاه محمد بن ابی بکر و اصحاب
فارغ شدند از خواندن کتابت آنرا مهر جمعی که همراه او بودند رسانیدند و بکسی امین سپردند
و بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه حضرت امیر المومنین علی و طلحه و زبیر و سعد و غیر ایشان
از اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یکجا آمدند و بر مضمون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند
هیچکس از اهل مدینه نماند مگر آنکه بر عثمان رض لئیکه و خشم نمودند و جمعی که بواسطه ابن مسعود و ابوذر
و عمار در غضب بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
جمیعا غمناک شده بمنزلهای خود رفتند و جماعه مذکور عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر
بجماعت بنی تمیم و غیر ایشان بر سر لشکر کشیدند و چون [illegible] و طلحه و زبیر و سعد

وعمار را وجمعی دیگر از اصحاب را که جمیع اصحاب ابن ابی طالب بودند بخشم و غیظ درآورد وعثمان رضی الله عنه رفت با غلام وشتر و
کتابت مذکوره آنگاه بجانب عثمان التفات نموده گفت این غلام از آن شماست گفت بلی گفت
باز گفت این کتاب شما نوشته اید عثمان رضی الله عنه قسم یاد کرد و سوگند خورد که این کتابت من ننوشته ام
وکسی را امر نکرده ام بنوشتن آن و از این علم ندارم آنگاه گفت مهر که برین کتابت نهاده است از شماست
عثمان رضی الله عنه گفت بلی مهر من است از سلی رضی الله عنه گفت چگونه غلام شما با شتر و کتابی که مهر شما بر آن است
بیرون بیرود وشما خبر ندارید باز عثمان رضی الله عنه قسم یاد کرد که این کتاب ننوشته ام و بنوشتن
آن امر نکرده ام ومن غلام را بجانب مصر روانه نکرده ام آنگاه معلوم صحابه شد که
این کتابت بخط مروان است و در امر عثمان رضی الله عنه شکوه کردند گفتند مروان را به ما تسلیم کن
ومروان چون در خانه عثمان بود از تسلیم نمودن او امتناع نمود و اصحاب بواسطه امتناع
از تسلیم مروان شاکی و غضبناک از منزل عثمان رضی الله عنه بیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و واضح
بود که عثمان رضی الله عنه سوگند دروغ یاد نمیکند و از همین خبر ندارد ولیکن قومی گفتند که ابرار ذمه عثمان
رضی الله عنه نمیشود مگر آنکه مروان را به ما تسلیم نماید و با او مباحثه میکنیم و بدانیم که چون امر نموده است بقتل و وعدد
از اصحاب مصطفی صلی الله علیه وسلم را و حال بیرون نیست اگر عثمان رضی الله عنه نوشته باشد او را عزل
میکنیم واگر مروان از زبان عثمان نوشته در امر مروان نظر خواهیم کرد و بعد از این حکایت اصحاب از خانه
بیرون نیامدند وعثمان مروان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل او اندیشید بنابرین آن گروه محاصره
کردند و آب از وی منع نمودند راوی گوید عثمان رضی الله عنه روزی در ایام محاصره بر آن گروه ظاهر شد
وگفت آیا علی در میان شماست گفتند نه گفت آیا سعد در میان شماست گفتند نه آنگاه ساکت
شد و بعد از لحظه دیگر گفت آیا کسی هست که از من خبر رساند نزد علی رضی الله عنه شاید که آبی از جهت ما
بفرستد چون خبر بحضرت علی رسید مشک آب فرستاد و چون اهل محاصره از وصول ممانعت مینمودند
بنابرین جمعی از موالی بنی هاشم و بنی امیه بیرون آمدند تا وقتیکه بزحمت تمام آب بعثمان رضی الله عنه رسانیدند
آخر خبر رسید نزد علی که جماعتی اراده قتل عثمان دارند علی فرمود که ما میخواهیم از عثمان الا مروان
وما قصد عثمان نکرده ایم آنگاه قرة العین سبط رسول صلی الله علیه وسلم امام حسن و حسین را فرستاد
وگفت شمشیرهای خود را بردارید و در دروازه عثمان بایستید و مگذارید که کسی بعثمان مزاحمت
رساند وطلحه رضی الله عنه نیز پسر خود را فرستاد که منع مردم کنند از دخول بر عثمان و طلب
اخراج مروان از وی نمایند در این اثنا جمعی که محاصره کرده بودند شروع در تیراندازی

صحابه کردند چنانچه روی حضرت حسن بن علی المرتضی خون آلوده شد و مروان که اندرون خانه بود نیز مجروح و محمد بن طلحه نیز خون آلوده شد و سر قنبر مولی شاه مردان علی رض شکسته شد و چون محمد بن ابی بکر رضی الله عنه ملاحظه این امر نمود ترسید که بنو هاشم بواسطه امام حسن و حسین غضب کنند و فتنه ظاهر گردد بنابرین دست آن دو کس که مروان قتل ایشان اشارت کرده بود بگرفت و گفت اگر بنو هاشم ازین معنی خبر یابند که روی حضرت امام حسن بن علی خون آلوده شد فی الحال مردم را از حوالی خانه عثمان رض دور کنند و آنچه اراده ماست باطل خواهد شد پس باید که شما همراه من باشید تا از دیوار خانه او بالا رفته مروان را بقتل رسانیم قبل از آن که کسی واقف این امر شود انگاه محمد با آن دو مرد از ظرف خانه مردی از انصار بدیوار عثمان بالا رفته بموضعی که عثمان بود آمدند و غیر از زوجه کسی پیش او نبود زیرا که مردمی که با عثمان رض بودند جمیعا در پشت بام بودند و هیچ کس ازین مردم برین معنی مطلع نشد انگاه محمد آن دو شخص را گفت چون زوجه عثمان با او دست شما درین مقام باشید تا من پیشتر روم و او را مضبوط بربندم چون شما را طلب نمایم درآئید و او را بزنید تا کشته شود انگاه داخل شد و محاسن عثمان بگرفت عثمان گفت والله اگر پدر تو میدید این جور و ستمی که تو بحال من میکنی هرآینه چنین نمیکردی و نمی پسندید محمد چون نام پدر شنود دست او را سست شد بعد از آن آن دو مرد او را مقتول ساختند و روی بگریز نهادند از آن راه که آمده بودند و زوجه عثمان رض فریاد برآورد و لیکن بواسطه خانه و کثرت مردم بیرون کسی فریاد او نشنیدند تا زنانی که ببام خانه برآمد و گفت امیر المومنین عثمان را کشته اند چون مردم آمدند دیدند که او را رضی الله عنه مذبوح ساختند و چون این خبر بحضرت علی و طلحه و زبیر و سعد و اهل مدینه رسید از استماع این خبر عقل از سر ایشان برفت و متحیر گشتند بخانه عثمان رض آمدند دیدند که مقتول شده و آن زمان استرجاع علی با پسران خود عتاب فرموده گفت امیر المومنین را چگونه کشتند و حال آنکه شما دروازه خانه را مضبوط نموده بود و حسن احسن الخلق را لطمه زد و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر را دشنام داد و غضبناک شده بمنزل خود تشریف ارزانی داشت انگاه انجماعت بجانب علی شتافتند و گفتند دست بگشا تا با تو بیعت کنیم علی گفت شما را باین رجوعی نیست بلکه این امر بدست اهل بدر است هیچکس باقی نماند مگر آنکه نزد حضرت علی رض آمدند گفتند ما احق و اولی از شما نمیدانیم دست بگشا تا بیعت کنیم علی رض قبول نکرد مروان و ولد مروان برقرار اختیار نمودند و علی نزد

قرار را ... و با او بیعت کردند

زوجه عثمان آمد واز وی سوال کرد که قاتل عثمان که بود گفت من ندانم دو مرد آمدند که ایشان
را نشناختم و محمد بن ابی بکر با آن دو مرد همراه بود و بیان آن بر وجه تفصیل نزد علی نمود و انگاه علی کسی را
بطلب محمد ابی بکر فرستاد چون حاضر شد از وی سوال کرد از آنچه زوجه عثمان نقل کرده بود گفت آنچه او
میگوید راست است والله که من داخل بر عثمان شدم و اراده قتل او داشتم لیکن نام پدر من بر زبان
راند او را گذاشتم و تائب شدم بسوی خدا والله که او را نکشتم و نگاه نداشتم که کدام کس کشت زوجه
عثمان گفت محمد بن ابی بکر راست میگوید ولیکن او ایشان را بدرون خانه آورده بود این تشنیع ترغیب
فرمود ابن سعد گوید بیعت علی وقت صبح روز دویم از قتل عثمان بود در مدینه بود و نا بیعت
نمودند و گفته اند که طلحه و زبیر بیعت حضرت اسد الله الغالب علی باکراه بودند و بعد از آنکه مکره
بیعت کردند از مدینه بیرون رفتند و بمکه آمدند و چون عائشه رض در مکه بود او را برداشته بجانب
بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان می کردند چون این خبر بسمع علی رسید عنان عزیمت عراق
ار عرب معطوف ساخته و در بصره با طلحه و زبیر و اتباع ایشان ملاقی شده در ماه جمادی الآخر سنه
ست و ثلثین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس از آنجمله یکی طلحه و دیگر زبیر بود و در آن
واقعه که مشهور است بواقعه جمل کشته شدند و علی رض ده روز در بصره اقامت فرمود و انگاه متوجه
کوفه شد از معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رض نیز بجانب او در ماه
صفر سنه سبع و ثلثین در صفین تلاقی فریقین دست داد و در آن موضع ایام قتل متمادی شد و
خلقی کثیر بقتل آمدند انگاه اهل شام باستصواب عمرو بن عاص واقعه مصاحفه و معروضین شد که عمرو بن
عاص از طرف معاویه و ابوموسی اشعری از طرف علی حکم شوند و در سال آینده فریقین در موضع اذرح
مجتمع شده در حالات نظر کنند با این مضمون وثیقه نوشته شد و معاویه بجانب شام مراجعت
نمود و علی بجانب کوفه و جمعی کثیر از اصحاب علی که بخوارج مشهور اند بر علی خروج کردند و گفتند لا حکم الا لله
سبحانه و تعالی و در حروراکه قریه از قریات کوفه است لشکر گشتی نمودند و علی ابن عباس را نزد ایشان
فرستاد و مباحثه و مخاصمه با آن جماعت نمود ایشان را ملزم ساخت و بعد از الزام جمعی کثیر از آن عقیده
رجوع نمودند و قومی باعتقاد فاسد خود ثابت ماندند و بنهروان رفتند انگاه علی بر سر آن جماعت
رفته ایشان را بقتل رسانید و ذوالثدیه که رسول صلی الله علیه وسلم خبر داده بود در میان کشتگان
پدید آمد و این واقعه در سنه ثمان و ثلثین بود و در شعبان همین سال بموجب معاهده اجتماع مردم در
موضع اذرح واقع شد و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و غیر ایشان از اصحاب در آن انضمام

حاضر بودند آنگاه عمرو بن العاص مکری نموده با ابو موسی گفت تو از من افضلی و بزرگتری باید که در تکلم
درین امر مقدم نمائی و ابو موسی فریب خورده پیشدستی نموده حضرت علی را از امارت خلع نمود و
چون نوبت بعمرو بن عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و مردم برین نهج متفرق
شدند و علی هم بر خلاف اصحاب مانده و از کثرت غیظ و سینهای مبارک میگزید و میگفت اعتنائی
و اطاع معاویه مردم من عصیان من ورزیدند و اطاعت معاویه میکنند این بود خلاصهٔ وقائع
که بیان کردیم و تفصیل این مناسب این کتاب نبود تا آنکه لایق باین مقام اختصار است زیرا که رسول
صلی الله علیه وسلم اطلاع بوقوع این وقائع داشته بشارت فرموده اذا ذکر اصحابی فامسکوا
زمانیکه ذکر صحابهٔ من مذکور شود در باب ایشان زبان خود نگهدارید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
واقعهٔ جمل و واقعهٔ صفین و قتال عائشه و زبیر با علی کرم الله تعالی وجهه جمیعا خبر داده بود و چنانچه
بصحت رسیده از حاکم و بیهقی از ام سلمه رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر خروج
امهات مومنین کرد آنگاه عائشه رض تبسمی نمود بعد از آن صلی الله علیه وسلم فرمود انظری
یا حمیرا ان لا تکونی انتِ ای حمیرا نظر کن که تو نباشی باز بجانب علی ملتفت شده گفت
ان ولیت من امرها شیئا فارفق بها اگر در چیزی والی امر عائشه کردی با و رفق کن
ایضا راویان مذکورین از ابی الاسود روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زبیر بیرون
آمد علی را میجست آنگاه علی میگفت ای زبیر بخدای سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه وسلم
شنیدهٔ که فرمود تقاتله وانت له ظالم ای زبیر ترا آنحضرت علی قاتله خواهد بود و در آنوقت
تو ظالم خواهی بود چون زبیر رض این سخن شنید باز گردید و در روایت ابو یعلی و بیهقی آنکه زبیر رض
گفت بلی شنیدم ولیکن فراموش کرده بودم و بزاز و ابو نعیم از ابن عباس مرفوعا روایت
کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهرات را خطاب فرموده گفت که
کدام یک از شما که صاحب جمل احمر باشد خروج کند در موضع حوأب سگان آن موضع بانگ زنند و
حوالی او بسیاری از مردم کشته شوند تنبیه معلوم شد از احادیث سابقه که مستحق خلافت بعد
از ائمهٔ ثلاثه امام مرتضی و وصی مجتبی است باتفاق اهل حل و عقد مثل طلحه و زبیر و ابو موسی
و ابن عباس و خزیمه ابن ثابت و ابو الهیثم ابن التیهان و محمد بن سلمه و عمار بن یاسر و در شرح مقاصد
و بعضی متکلمین نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منعقد شده و در زمان شوری بر
خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان نبودی خلافت حق علی بود رضی الله عنه اجماعا

وقائع

انعقاد اجماع

و چون بسبب قتل عثمان از میان ایشان اجماع بر خلافت علی قایم ماند و از جهت آنست که امام الحرمین
گفته که اسناد او اعتبار نیست بر قول کسی که گفته است اجماع بر امامت
علی منعقد نشده زیرا که هیچکس انکار امامت وارث الانبیاء علی نکرد این فتنه و فسادی که
در میان ایشان واقع شده بواسطه دیگر امور بود نه بسبب امامت او باب هشتم در ذکر فضل
و فضائل و بعضی از احوال صاحب الکرم منبع الجود و العلم وارث لوا الحمد علی کرم الله وجهه و
در آن چند فصل است فصل اول در اسلام و هجرت او رضی الله تعالی عنه مرویست که امیر
المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه در سن ده سالگی بود که بشرف اسلام فائز شد و بعضی گفته
اند در هشت سالگی بود و بعضی کمتر ازین نیز گفته اند و او رضی الله عنه قدیم الاسلام بود که
ابن عباس و ارقم و انس و سلمان فارسی و جمعی دیگر بر آنند که اسلام علی رض مقدمست بر همه کس
حفور و سالگی و بعضی دعوی اجماع برین کرده اند و جمع میان اجماع و اولیت ابو بکر رضی الله عنه
و وجه توفیق قبل ازین مذکور شد ابو یعلی از علی کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه
و سلم روز دوشنبه مبعوث شد و من روز سه شنبه باسلام در آمدم و ابن سعد از امام حسن روایت کرده
که فرمود حضرت علی هرگز عبادت صنم نکرده چرا که در حال طفولیت شرف اسلام یافت و درین
باب ابو بکر رضی الله عنه نیز درین شریکست چرا که گفته اند که او نیز عبادت صنم
نکرده و امیر المؤمنین صاحب الکرم علی رض یکی از عشره مبشره است در رسول صلی الله علیه و سلم گواهی
داده است بآنکه ایشان در جنت اند و برادر رسول صلی الله علیه و سلم است بعقد مواخاة و داماد
رسول الله صلی الله علیه و سلم است بر حضرت خیر النساء فاطمة الزهراء رضی الله عنها که سیده نساء
عالمین است و یکی از علمای ربانیین است و یکی از شجاعین مشهورست و یکی از زهاد و خطیبهای
معروفین است و یکی از جامعان قرآن مبین است و یکی از اسخیای ظاهرین است و یکی
از طاهرات مرویست که ابو الاسود الدئلی و ابو عبد الرحمن بن ابی لیلی قرآن را بامیر المؤمنین
در اره میکردند و حضرت علی بر رسول صلی الله علیه و سلم عرض میفرمود آورده اند که چون
رسول صلی الله علیه و سلم بجانب مدینه هجرت فرمود امیر المؤمنین اسد الله علی چند روزی در مکه
گذشت تا امانات و وصایا که نزد رسول صلی الله علیه و سلم سپرده بودند بصاحبان آنها باز دهد
و با اهل خود از عقب رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد آنگاه بفرموده رسول صلی الله
عمل نمود لیکن در سائر غزوات در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم میبود و از آنحضرت جدا

نشده مگر در غزوه تبوک که حضرت صلعم وی را در مدینه خلیفه خود ساخته فرمود که این زمان تو از من بمنزله
هارون هستی از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در مشاهده غزوات آثار مشهوره
از وی رضی الله عنه صادر شده چنانچه مرویست که در روز احد شانزده ضربت بوی رسانیده
بودند و رسول صلی الله علیه وسلم در بسیاری از مواضع تکلم بوی سپرده خصوصاً در روز خیبر که
رسول صلی الله علیه وسلم خبر داد که فتح خیبر بدست امیر المومنین صاحب الکرم والعلم خواهد شد چنانچه
در صحیح بخاری و مسلم مرویست نقل است که در آن روز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود
تا مردم بالا رفته فتح کردند و بعد از آنکه خواستند که در را در ساختن هفت کس آنرا حمل نمودند و در
روایتی دیگر آنست که دری نزد باب قلعه افتاده بود آنرا برداشته سپر خود ساخته مقابله
مینمود خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت آن در را بینداخت بعد از آن هشت کس بر آن
شدند که در را از جا بگردانند نتوانستند و از برداشتن عاجز شدند والله اعلم فصل
دوم در فضائل حضرت امیر المومنین علی و آن کثیر مشهورست چنانچه امام احمد گفته که در احادیث
و اخبار فضائل هیچکس مثل فضائل امیر المومنین علی رضی الله عنه وارد نشده و اسماعیل قاضی
و نسائی و ابو علی نیشاپوری گفته اند که این مقدار احادیث باسانید حسنه که در حق حضرت
علی وارد شده سبب کثرت ورود احادیث در حق وی بعضی از متاخرین از ذریت
اهل بیت نبوی الله اعلم گفته اند که خدا تعالی پیغمبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از وی حضرت
امیر المومنین علی بدان مبتلا خواهد شد از اختلاف امت در ایام خلافت وی و این معنی مقتضی
آنست که امت را نصیحت فرماید باین طریق که فضائل و کمالات علی المرتضی بیان نماید تا این
خبر که هر کس از امت برسد تمسک بآن احادیث حسنه سبب نجات آن کس گردد
ایضاً چون این اختلاف و خروج بر وی رض در آن ایام واقع شد هر یک از صحابه که از فضائل
امیر المومنین علی رض میدانستند و شنیده بودند بنا بر نصیحت امت آنرا منتشر ساختند تا بحدی
این امر شدت یافت بمرتبه که طایفه از بنی امیه خذلهم الله شروع در تنقیص و سب وی
رض در منابر و مساجد کردند و از خوارج لعنهم الله باین طایفه موافقت نمودند بلکه بالا رفته
بکفر او قایل شدند بنا برین این محدثین و حفاظ و علمای اهل سنت بانتشار و استکثار
فضائل و کمالات علی رض اشتغال نمودند از جهت نصیحت امت و نصرت حق و باز بدانکه
در فضائل اهل بیت بسیار از احادیث فضائل علی صاحب الکرم خواهد آمد انشاء الله تعالی

وقبل ازین نیز در فضائل ابوبکر رضی الله عنه در بسیاری از احادیث مجملی از فضائل علی کرم
الله وجهه مذکور شد و درینمقام مجمل حدیثها اختصار کرده ام که اهل [illegible] در مناقب [illegible]
اول مرویست بروایت بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص و بروایت احمد و بزار از ابوسعید
خدری و بروایت طبرانی از اسماء بنت قیس و ام سلمه و حبشی بن جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر
بن سمره و علی و براء بن عازب و زید بن ارقم که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتیکه بغزای تبوک میرفت
علی را در مدینه خلیفه ساخت علی گفت یا رسول الله مرا بر زنان و کودکان خلیفه میسازی
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی من بعدی آیا راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی علیهما السلام الا آنکه
بعد از من پیغمبر نخواهد بود و قبل ازین در شبهه دوازدهم از شبهات این حدیث مسطور کردیم حدیث
دوم روایت کردند بخاری و مسلم ایضا از سهل بن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی
و عمران بن حصین و بزار از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم در روز خیبر فرمود لاعطین
لواء غداً رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله فردا علم را بکسی خواهم داد
که این قلعه بدست او فتح شود و دوست دار خدای و رسول او است و خدای و رسول او را دوست دارند
آنگاه صحابه در شب با یکدیگر گفتند و در فکر بودند که آیا کدام یکی را خواهد داد و روز دیگر صباح
جمیع اصحاب نزد رسول آمدند و در دل تمنا بستند بامید آنکه علم بایشان عطا فرماید رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود که علی بن ابیطالب کجاست گفتند درد چشم دارد کس او را طلب نمایید چون
علی رضی الله عنه حاضر شد رسول صلی الله علیه وسلم آب دهن مبارک خود بچشمان وی زد و تاکید دعا فرمود
فی الحال آن درد برطرف شد گویا که هرگز نبود و علم را با وی عطا فرمود و ترمذی از عائشه رضی الله عنها
روایت کرد که حضرت سیده النساء العالمین فاطمه نزد رسول صلی الله علیه وسلم دوست ترین زنان بود
و زوج وی حضرت امیر المؤمنین علی دوست ترین رجال بود حدیث سیوم مسلم از سعد
بن ابی وقاص روایت کرد چون آیت فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم نازل شد رسول صلی الله
علیه وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین را طلب فرمود و گفت اللهم هؤلاء اهلی بار خدایا اینها اند
اهل من حدیث چهارم در روز غدیر خم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه هرکه من مولای اویم علی مولای او است بار
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسیرا که علی را دشمن دارد تا آخر

چنانچه در شعبه یازدهم مذکور شد که سی صحابی اینحدیث را روایت کرده اند و بسیاری از طرق او صحیح
یا حسن است و معنی اینحدیث نیز کلامی مستوفی بیان کرده ایم از بیهقی مرویست که حضرت علی رض
از دور پدید اشد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هذا سید العرب این شخص که می آید سید عرب
است عائشه رض حاضر بود گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی فرمود انا سید العالمین
وهو سید العرب من سید عالمین ام واین سید عرب است و حاکم اینحدیث را در صحیح خود از
ابن عباس بلفظ انا سید ولد آدم و علی سید العرب روایت کرده و حکم بصحت آن نموده
وحال آنکه بخاری و مسلم تخریج اینحدیث نکرده اند و چند شاهد دارند که همه ضعیف است چنانچه بعضی
از محققین محدثین بیان کرده و گفت بلکه ذهبی حکم بوضع اینحدیث کرده و بر فرض صحت حدیث
سیادت علی را از راه نسبت یا مانند آن پس مستلزم افضلیت بر خلفاء ثلاثه نیست چنانچه
دلائل صریح ذکر کرده ایم حدیث پنجم روایت کرد ترمذی و حاکم صحیح کرد آنرا از بریده که گفت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله تعالی امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم بتحقیق
خدای تعالی امر کرده مرا بمحبت چهار کس و خبر داده مرا که این چهار کس را دوست میدارد اصحاب گفتند
یا رسول الله آن چهار کس پیش ما بگو که بدوستی ما ایشان دوست داریم هر یک از ایشانرا آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ابوبکر و عمر و عثمان علی منهم و علی از ایشان است چند مرتبه این لفظ را فرمود و بر زبان راند یا
گفت و ابوذر و مقداد و سلمان و علی حدیث ششم روایت کرد احمد و ترمذی و نسائی و
ابن ماجه از حبشی بن جناده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی
الا انا او علی یعنی علی از من است و من از علی و ادا نکند از جانب من مگر علی رض حدیث
هفتم مرویست بروایت ترمذی از ابن عمر رض که گفت رسول صلی الله علیه وسلم میان اصحاب عقد
مواخات فرمود آنگاه علی رض آمد و اشک از چشم بارید و فرمود یا رسول الله میان اصحاب عقد
مواخات شد و برادر دینی یکدیگر گشتند و مرا با هیچ یک از اصحاب برادر نساختی رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت حدیث هشتم
بروایت مسلم مرویست از علی که فرمود والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبی
الامی الی ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق بآنخدای که منشق ساخت حبوب را
از جهت نبات و پیدا ساخت و خلق کرد نفوس انسانی را بدرستی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم عهد و وصیت نموده
است با من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمنی ندارد مرا مگر منافقی مرویست بروایت ترمذی

ان الله امرنی بحب اربعة
نسخه
جنادة جباده

حدیث هشتم
از ابوسعید خدری رض که گفت منافق را باین شناختیم که امیر المومنین علی را دشمن میداشت حدیث
نهم مرویست بروایت بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن عبد الله و بروایت طبرانی و حاکم و عقیلی
در ضعفا و ابن عدی از ابن عمر و حاکم و ترمذی از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها من شهر علمم و علی دری اوست و در روایت
دیگر آمده که فرمود من اراد العلم فلیأت الباب هر کس که علم خواهد باید که از در درآید و در روایتی
دیگر نزد ترمذی از امیر المومنین علی رض مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا دار الحکمة
وعلی بابها منم دار حکمت و علی در آن و در روایتی دیگر نزد ابن عدی است علی باب علمی علی باب
علم من است مصنف گوید علما را در این حدیث اضطرابی و تحیری هست جماعتی که از آن جمله ابن جوزی
و امام نووی رحمهما الله برین رفته اند که این حدیث موضوع است و کافی است ترا معرفت ابن جوزی و امام نووی
در حدیث و در طرق آن چنانچه از بعضی محققین و محدثین گفته اند که بعد از امام نووی کسی نیامد که در
علم حدیث مثل او باشد خصوصا مساوی بوده باشد باو و حاکم چنانچه عادت و طریقه اوست حکم بصحت
او کرده و بعضی از متاخرین محققین متطلع از اهل حدیث حکم بصحت آن کرده و بعضی گفته اند
حدیث حسن است و کلامی که درین مقام وارد شده مذکور شد حدیث دهم مرویست از حاکم و گفت
صحیح است از علی المرتضی که گفت رسول صلی الله علیه وسلم مرا به یمن فرستاد گفتم یا رسول الله مرا
میفرستی و حال آنکه من جوانم و علم قضا ندانم که در میان ایشان حکم کنم آنگاه رسول صلی الله علیه
وسلم دست مبارک خود را بسینه من زد و گفت اللهم اهد قلبه وثبت لسانه بار خدایا
دل او را هدایت ده و زبان او را ثابت دار امیر المومنین علی کرم الله وجهه گوید بخدای سوگند
که بعد از آن در هیچ حکم مرا شک واقع نشد و بعضی از علما گفته اند سبب قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
اقضاکم علی که در احادیث ابوبکر صدیق رض سابقا مذکور شد آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم با
جماعتی از اصحاب نشسته بودند درین اثنای دو شخصی با یکدیگر دعوی داشتند نزد رسول
صلی الله علیه وسلم آمد یکی از آن دو کس گفت یا رسول الله مرا خری بود و این مرد را گاوی بود
خر مرا بکشت آنگاه بخاطر یکی از احضار مجلس بگردید و گفت بر بهائم ضمان نیست لهذا آن
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی المرتضی حکم کن میان ایشان امیر المومنین علی از آن دو
کس پرسید که آیا این دو حیوان هر دو بسته بودند یا یکی بسته و دیگری گشاده بود چه حال داشتند
گفتند خر بسته بود و گاو گشاده و صاحب آن گاو همراه بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاو ضمان است باید که

نزدیک باو

تا وان خر تلف شده بد بد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آن حکم را مقرر داشت و آن قضا را
نافذ گردانید یعنی درآنروز اقضانا کم علی فرمود والله اعلم حدیث یازدهم روایت کرد ابن سعد
از امیر المومنین علی که گفتند با او گفتند که سبب چیست که روایت حدیث شما از رسول صلی
الله علیه وسلم بیشتر است از باقی اصحاب گفت من هرگاه که ساکت میشدم رسول صلی الله علیه وسلم
بنفس نفیس خود شروع در تکلم با من مینمود حدیث دوازدهم روایت کرد طبرانی در اوسط
بسندی ضعیف شد از جابر بن عبد الله که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود الناس من شجرة
شتی وانا وعلی من شجرة واحدة مردمان از درختان مختلف اند و من و علی از یک درخت ایم حدیث
سیزدهم روایت کرد بزاز از سعد که رسول صلی الله علیه وسلم علی المرتضی را گفت لا یحل لاحد
ان یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک حلال نیست مر کسی را که جنب باشد درین مسجد غیر من
و تو بنا بر آنکه راه ایشان از مسجد بود والله اعلم حدیث چهاردهم روایت کرد طبرانی و حاکم
و گفت صحیح است از ام سلمه رض که چون حضرت صلی الله علیه وسلم غضب میفرمود هیچکس دلیری نمیکرد
که با آنحضرت تکلم کند مگر امیر المومنین علی کرم الله وجهه که در آنوقت با آنحضرت تکلم مینمود حدیث
پانزدهم مرویست بروایت طبرانی از حاکم باسناد حسن از ابن مسعود رض که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم فرمود النظر الی علی عبادة و دیدن روی علی عبادت است مترجم گوید و هیچکه در معنی
اینحدیث در نهایه جزری رحمة الله علیه از بعضی علمای نقلکرده است که چون علی المرتضی پیدا
شدی مردم بروی مبارک او نظر میکردند از شرافت نسب و حسب علم و زهد و تقوی و شجاعت
وی رض تعجب کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریف است این جوان لا اله الا الله چه
عالم است این جوان لا اله الا الله چه شجاعت دارد این جوان پس بنا برین بروایت علی کرم
الله وجهه تکلم بکلمه توحید بود فرموده که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این وجه
جاری ست در حق کسانی که در وقت نظر متکلم باین کلمات شده باشد در حق جمیع ناظران
زیرا که ممکن نبود که بروی علی نظر کرده باشد و اینکلمه از وی صادر نشده باشد مگر آنکه
تعمیم مقام کنیم و گوییم اعم از آنکه ناظر تکلم کرده باشد باین کلمه در آنوقت یا در خاطر گذرانیده
باشد و درین هنگام بیان حق مذکور مستقیم است حدیث شانزدهم روایت کرده اند ابو یعلی
و بزاز و سعد بن ابی وقاص که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من آذی علیا فقد آذانی
هرکس که علی را برنجاند بتحقیق مرا رنجانیده حدیث هفدهم روایت کرد طبرانی باسناد حسن

از مسلم از ام سلمہ از رسول صلے اللہ علیہ وسلم کہ گفت من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب اللہ ومن ابغض علیا فقد ابغضنی فقد ابغض اللہ ہر کس کہ علی را دوست دارد مرا دوست داشتہ و ہر کس کہ علی رض را دشمن دارد مرا دشمن داشتہ ست آنہ دشمن خدا ست روایت کرد حاکم و احمد و گفت صحیح ست از ام سلمہ شنیدم کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود من سب علیا فقد سبنی ہر کس کہ علی را سب کرد پس تحقیق مرا سب کردہ است حدیث ہشتم روایت کردہ اند احمد و حاکم بسندی صحیح از ابی سعید خدری کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود انک تقاتل علی القران کما قاتلت علی تنزیلہ بدرستیکہ تو کارزار خواہی کرد بحکم قرآن ہمچنانکہ کارزار بر نازل شدن قرآن میکردی حدیث نوزدہم مرویست بزار و ابو یعلے و حاکم از علی رض کہ گفت رسول علیہ السلام والصلوٰۃ مرا خواند و گفت در تو مثل عیسی علیہ السلام ہست کہ یہود او را دشمن داشتہ اند مرتبہ کہ بہتان در حق او گفتند و نصاری او را بمرتبہ دوست داشتہ اند کہ منزلتی کہ داشت از برای او وا رہ ندباز علی گفت آگاہ باشید کہ دو طائفہ ہلاک خواہند شد در باب من یکی دوست مفرط کہ مدح و وصف کند مرا بچیزی کہ در من نیست و دیگر کسے کہ از دشمنی بر من بہتان بندد حدیث بستم روایت کرد طبرانی در اوسط صغیر از ام سلمہ کہ گفت رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود علی با قرآن ست و قرآن با علی ست جدا نمیشوند از یکدیگر تا وقتیکہ وارد شوند بر من بر حوض حدیث بست و یکم روایت کردند احمد بسند صحیح از عمار بن یاسر کہ پیغامبر صلے اللہ علیہ وسلم علے را گفت اشقی الناس رجلان احیمر ثمود والذی یضربک یا علی علی ہذہ شقی ترین و بدبخت ترین ناس دو کس اند احیمر ثمود کہ ناقہ صالح علیہ السلام را پے کرد و دیگر آنکہ ضربت بتو رساند یعنی ابن ملجم لعنۃ اللہ علیہ ولفظ ہذہ در اول اشارت بفرق سر مبارک امیر المومنین علے کرم اللہ وجہہ فرمود و در ثانی اشارۃ بوجہہ فرمود یعنی چنان زند کہ محاسن را بخون بیالاید خذلہ اللہ تعالے و این حدیث از طرق علے کرم اللہ وجہہ و جابر بن سمرہ و غیر ایشان وارد شدہ و ابو یعلے از عائشہ رض روایت کردہ کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم علی را معانقہ کردہ بوسید و گفت یا بابی الوحید الشہید یا بابی الوحید الشہید استعمال لفظ یا بابی بکلام عرب بر دو قسم ست یا از برای تعظیم ست در مفعوریت اگر قصد قسم کنند منہی عنہ است چرا کہ بغیر خدا تعالے حلف جائز نیست یا از برای کلام سخن بر عادت کلام عرب از غیر قصد قسم و یا بابی متعلق محذوف ست یا فعلے یا اسمی و مدتیکہ از مفدی ہذا الکلام حاصل نہایۃ الجزری فی لاہ الکلام طبرانی و ابو یعلے روایت کردہ اند بسندی

دوستی و دشمنی علی

ہر کہ علی را دوست داشت پس تحقیق مرا دوست داشت

جلایۃ مبارک

بابی انت

بلقیہ مبارک و مبارک

[illegible]

که جمیع رجال او ثقات اند مگر یکی از ایشان که او ماثور و مشهور و درست لو ثاق و نیز مرویست که
رسول صلی الله علیه وسلم روزی امیر المومنین علی را گفت که مَن اَشقَی الاوّلین علی گفت اشقی
الاولین کسی ست که عقر ناقه صالح کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود درست گفتی باز فرمود که
اشقی الآخرین کیست امیر المومنین علی فرمود عالم باین نیستم یا رسول الله آنگاه رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود الذی یضربک علی هذه یعنی اشقی الآخرین کسی ست که ضربت رساند بفرق سر
مبارک تو این حدیث بود که امیر المومنین علی وقتیکه از اعمال و افعال اهل کوفه منزجر و دلتنگ
میشد میفرمود و نیز ثابت ست که آنه قال ما ینبعث اشقاکم فیخضب هذه من هذه یعنی درست میدارم که
شقی ترین شما را برانگیخته شود و رنگین سازد محاسن مرا بخون سر من بصحت رسیده که عبد الله بن سلام
علی ابن ابیطالب را گفت ای امیر المومنین بجانب کوفه قدم رنجه ...... فرمای به تحقیق که من میترسم
که ذباب سیف یعنی ضرب شمشیر ایشان بتو رسد علی در جواب گفت والله لقد اخبرنی به
رسول الله صلی الله علیه وسلم بخدای سوگند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا از آن امر که تو میگوئی خبر کرده
ست ابو الاسود میگوید هرگز مثل او امروز محاربی ندیدم که بقتل خود خبر دهد حدیث بیست و سوم
روایت کرد حاکم و گفت صحیح ست از ابی سعید خدری رض که گفت بعضی مردم از امیر المومنین علی
رنجیده شکوه کردند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و خطبه خواند و بعد از فراغ خطبه فرمود
لا تشکوا علیا فوالله انه لاخیشن فی ذات الله او فی سبیل الله شکوه از حضرت علی مکنید بخدای
سوگند او اخیش ست در ذات خدا تعالی یا در راه خدا تعالی و اخیش تفضیل اخشن ست از خشنی بخشنی کذا فی النهایة
حدیث بیست و چهارم مرویست بروایت احمد و ضیا از زید بن ارقم که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود انی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه والله ما سددت شیئا ولا فتحته ولکن
امرت بشیء فاتبعته یعنی بدرستیکه من امر کرده شدم بسد ابوابی که مفتوح بود در مسجد غیر باب علی
پس یکی از شما در سخن گفت و حالانکه من والله که سد بابی و فتح بابی نکردم لیکن بچیزی که مامور
شدم متابعت آن نمودم و مشکل میشود این حدیث بحدیثی که در باب خلافت ابوبکر رضی الله عنه
گذشت که بسد جمیع خوخهای یعنی درهای کوچک امر فرمود غیر خوخه ابوبکر رض زیرا که در آنحدیث
تصریح امر بسد ست و در ایام موت مرض بوده و در حدیث آن تصریح آن نیست پس حمل این
حدیث بر امری میکنیم که بر مرض مقدم باشد و از اینجهت ست که حدیث سابق در ایام مرض الموت
بوده و علما گفته اند در آن اشارتست بخلافت ابوبکر رض با آنکه آنحدیث اصح و اشهر ست از این حدیث

لا اخیش

حدیث بیست و پنجم روایت کردند ترمذی و حاکم از عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی چه میخواهید از علی سه نوبت تکرار
این لفظ کرده گفت بدرستیکه علی از من و من از وی ام و او والی هر مومن است بعد از من بیان
معنی این حدیث و آنچه درست در شبه ایشان ما ذکر ساختیم حدیث بیست و ششم روایت کرد طبرانی
از ابن مسعود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله امرنی ان ازوج فاطمة من علی
بدرستیکه خدای تعالی امر ساخت مرا که تزویج فاطمة الزهرا بعلی ابن ابیطالب کنم حدیث بیست و
هفتم روایت کرد طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان
الله تعالی جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی ابن ابیطالب بدرستیکه خدای تعالی
گردانید ذریت هر پیغمبر را در صلب وی و گردانید ذریت مرا در صلب علی ابن ابیطالب حدیث بیست و
هشتم روایت کرد دیلمی از عایشه که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم خیر اخوتی علی وخیر اعمامی
حمزة نیک برادران من علی . . . . . . است و بهترین اعمام من حمزه است و ذکر علی
عبادت است حدیث بیست و نهم مرویست بروایت دیلمی از عایشه و ابن مردویه از ابن عباس که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود السبق ثلاثة فالسابق الی موسی یوشع بن نون والسابق
الی عیسی صاحب یس والسابق الی محمد علی ابن ابیطالب سبقت گیرندگان سه اند یکی یوشع بن نون
که پیشتر از همه کس بجانب موسی علیه السلام سبق شد سیوم علی ابن ابیطالب که بجانب محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم سبقت نمود بایمان و تصدیق حدیث سی ام مرویست بروایت ابن نجار از
ابن عباس که گفت رسول صلی الله علیه وسلم الصدیقون ثلاثة حزقیل مومن آل فرعون
وحبیب النجار صاحب آل یس و علی ابن ابیطالب رضی الله عنه حدیث سی و یکم بروایت ابو نعیم و ابن
عساکر از ابی لیلی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدیقان سه کس اند یکی حبیب نجار که مومن آل
یس است که یا قوم اتبعوا المرسلین ای قوم متابعت پیغامبران یا رسولان ایشان کنید از ابن
عباس و کعب الاحبار و وهب بن منبه مرویست که حبیب مردی نجار یا قصار بود و در غاری کنج
بقریة انطاکیه بود و عبادت میکرد و مردی کثیر الصدق بود و چون شنید که قوم قصد قتل رسل
عیسی یحیی و یونس و شمعون کرده اند از آن غار بیرون آمد و قوم خود را نصیحت کرد و
پیرو رسولان عیسی شو و ملک آن قریه و اکثر مردم او بعیسی ایمان آوردند بعد از ظهور
... حزقیل مومن آل فرعون که گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله

ربی الله

یعنی نصیحت فرعون قوم او کرد و نصرت موسی علیه السلام نمود از میان صاحب نجی آن بود که چون فرعون با
قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا تا موسی را بقتل رسانم او گفت میکشید مردی را که میگوید
که پروردگار من خداوند است و سیوم علی بن ابیطالب حدیث سی و دوم روایت
کرد خطیب از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود عنوان صحیفه مؤمن حب علی ابن ابیطالب حدیث
سی سیوم مرویست از حاکم که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی امام البررة وقاتل
الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی علی پیشوای ابرار است و کشنده کفار است کسیکه
او را یاری کند و نصرت داد او یاری کرده شد و کسیکه ترک نصرت و اعانت او کرد مخذول و منفرد
گشت حدیث سی و چهارم روایت کرد طبرانی و دارقطنی در افراد از ابن عباس که پیغامبر
فرمود صلی الله علیه وسلم علی باب حطة من دخل منه کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا علی باب
مغفرت است و حطه توبست هر کس که از بن در در آمد و متابعت او کرد مومن است و هر کس که از و
بیرون رفته و پشت گردانید و عصیان ورزید کافر است حدیث سی و پنجم مرویست
بروایت بیهقی و دیلمی از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی منی بمنزلة
الرأس من بدنی حدیث سی و ششم مرویست بروایت بیهقی و دیلمی از انس که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که علی نورانی خواهد بود در بهشت مثل ستاره های صبح از برای اهل دنیا حدیث
سی و هفتم مرویست بروایت عدی از علی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود علی یعسوب
المؤمنین والمال یعسوب المنافقین علی پیشوای مومنان است و مال پیشوای منافقان است یعنی
تمام همت ایشان اینست که جمع مال نمایند و بر همه چیز و همه کس مقدم دانند و پرستش آن کنند و زبان
حال ایشان ناطق است باآنکه مال هرگز زوال نخواهید یافت مترجم گوید بلکه صاحب کشاف در
تفسیر آیه قال ما اظن ان تبید هذه ابدا آورده است که اکثر اغنیای اهل اسلام اگرچه لسان ایشان
بعدم فناء و زوال مال ناطق نیست لیکن حال ایشان بآن ناطق است و منادی میزند برآن
سی و هشتم مرویست بروایت بزاز از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی یقضی دینی
قضاء دین منست و خواهد کرد حدیث سی و نهم بروایت ترمذی و نسائی و حاکم مرویست
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الجنة تشتاق الی ثلاثة علی وعمار وسلمان یعنی بدرستی که
بهشت مشتاق دیدار سه کس است علی و عمار و سلمان فارسی بخاری و مسلم روایت کرده اند
که رسول صلی الله علیه وسلم علی را در مسجد دید که در مسجد اعضاء وی پاک کرده

خواب رفته بود و ردای او بیک طرف رفته بعضی

گفت قم یا ابا تراب برخیز ای ابو تراب و از محبت بود که علی این کنیت از جمیع کنیتها دوستر میداشت بواسطه آنکه از جانب رسول صلی الله علیه وسلم مکنی باین کنیت شده بود و قبل ازین مذکور ساختیم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که چهار کس اند که مجتمع نمیشود دوستی ایشان در دل منافق و دوست میدارد ایشان را مگر مؤمن ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیهم الرضوان و حاکم از علی رضی روایت کرد که میفرمود صلی الله علیه وسلم هر پیغامبری را هفت رفیق نجیب عطا کرد علی و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و حمزه و ابو بکر و ابن الدینار از ابو سعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم در ایام مرض وفات روزی بیرون آمد و نماز گذارد و ما در نماز صبح بودیم گفت انی ترکت فیکم کتاب الله وسنتی فاستنطقوا القرآن بسنتی فانه لن تعمی ابصارکم ولن تزل اقدامکم ولن یقصر ایدیکم ما اخذتم بهما ثم قال اوصیکم بهذین خیرا واشار الی علی والعباس لا یکف احد لا یحفظ علی الا اعطاه الله نورا حتی یرد به علی یوم القیامة یعنی بدرستیکه من از دنیا انتقال کرده میگذارم در میان شما قرآن و سنت خود پس نطق از قرآن کنید بسنت من یعنی تاویل و تفسیر قرآن از حدیث من بجوئید بتحقیق که چشمهای بصیرت شما نابینا نخواهد شد و قدمهای شما نخواهد لغزید و دستهای شما کوتاه نخواهد شد ما دامیکه دست بقرآن و سنت من زنید و فراگیرید آنرا بعد از آن فرمود بنیکی وصیت میکنم شما را در حق این دو کس علی و عباس و بزبان خود باز ندارد از ایشان حفظ سیرت و حرمت من هیچ احدی مگر آنکه حق سبحانه وتعالی او را نوری عطا فرماید که با آن نور نزد من آید روز قیامت و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن عوف روایت کرد که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم فتح مکه نمود بجانب طائف عنان عزیمت متعلق گردانید آنگاه خطبه بلیغ کرده حمد و ثنای خدا بجا آورد و گفت اوصیکم بعترتی خیرا وان موعدکم الحوض والذی نفسی بیده لتقیمن الصلوة ولتؤتن الزکوة او لابعثن الیکم رجلا منی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علی ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را بنیکی با اهل بیت و ذریت من و وعده شما در حوض است که نزد من بیائید بخدای که نفس من بید قدرت اوست که هر آینه اقامت صلوة و ادای زکوة خواهید کرد و یا آنکه مردی از من یا چون نفس من بر شما مسلط میسازم تا شما را گردن زند بعد ازان دست علی را گرفته فرمود آن مرد که گفتم اینست و رجال این حدیث جمیعا از ثقات اند مگر یکی از ایشان که علما در تضعیف او اختلاف کرده اند و در دیگر روایت آمده که رسول صلی الله

علیه وسلم در مرض موت گفت ایها الناس نزدیک بآن رسیده که مقبوض میشوم واز میان
شما بیرون روم وقبل ازین با شما گفته بودم این زمان نیز میگویم تا عذر نیارید بدانید که
من کتاب پروردگار واهل بیت خود را درمیان شما خواهم گذاشت انگاه دست علی را
گرفته بلند ساخت وفرمود هذا علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی
الحوض فاسئلهما کیف خلفت فیهما این علی با قرآن ست وقرآن با علی ست از یکدیگر جدا
نخواهند بود تا وقتیکه وارد شوند بر من بر حوض پس از حال ایشان خواهم پرسید که با ایشان چگونه
سلوک کردید بعد از من و امام احمد در مناقب از علی ابن ابیطالب روایت کرد که گفت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرا جست و در حایطی پای مبارک بر من زد و گفت قم فوالله لارضینك
انت اخی وابو ولدی تقاتل علی سنتی من مات علی عهدی فهو فی الجنة ومن مات
علی عهدك فقد قضی نحبه ومن مات بحبك بعد موتك ختم الله له بالامن و
الایمان ما طلعت الشمس وغربت برخیز بخدا سوگند که ترا خشنود خواهم گردانید یعنی
بایحدیث که تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزندان منی یعنی حسن و حسین رض و بر سنت من
مقاتله خواهی کرد هرکس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان برسالت من آورده وصیت مرا قبول
کند او در بهشت خواهد بود و هرکس که بر عهد تو بمیرد و بدرستیکه وفا نموده در عهد خود
نموده باشد و هرکس که بعد از موت تو محبت و دوستی تو میورزد خدا تعالی ختم کار او بامن و ایمان
خواهد کرد تا روز قیامت و بروایت دارقطنی مرویست که علی با شش تن که از اهل شوری
بودند حدیثی طویل گفت و از انجمله آن بود که فرمود از شما سوال میکنم آیا درمیان شما
غیر من کسی هست که رسول ص در حق او گفته باشد انت قسیم النار یوم القیامة تو قسمت کننده
دوزخ باشی در قیامت جماعت گفتند غیر تو کسی نیست درمیان ما که باین صفت موصوف
باشد و مراد از قسمت نار آنست که الشان دو فرقه خواهند شد فرقه که با تو دوستی کنند و همراه
تو اند ایشان بر هدایت اند و فرقه که دشمن تو اند از تو دور اند ایشان بر ضلال اند پس نصف
با تو در بهشت خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمن اند و مقاتله خواهند نمود یعنی خوارج و
بغات و امثال ایشان در دوزخ خواهند بود کذا قال فی النهایة و در معنی این حدیث
حدیثی که از علی ابن موسی الکاظم امام الجن والانس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم علی را
گفت انت قسیم الجنة والنار یوم القیامة تقول النار هذا لی وهذا لك تو قسمت

کنند بهشت و دوزخی دو دوزخ با تو خواهد گفت در روز قیامت که این گروه یعنی اهل دوزخ
هستند من و آن گروه یعنی اهل بهشت هستند ابن مردویه از انس که ابوبکر و علی گفتند از
رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدیم که میگفت لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز
بر صراط نمیگذرد مگر کسی که علی ابن ابیطالب گذشتن او را بنویسد مترجم میگوید در فصل الخطاب
و غیر آن از کتب معتبره از قیس حازم مذکور است که گفت ابوبکر و علی با یکدیگر ملاقی شدند و علی
ابوبکر گفت باعث آمدن تو در روی من چیست ابوبکر گفت باعث آنست که از رسول صلی الله
علیه وسلم شنیدم که میگفت مرد بر صراط نگذرد مگر کسی که علی ابن ابیطالب او بنویسد آنگاه علی
خندید و گفت بشارت هم ترا ای ابوبکر که رسول صلی الله علیه وسلم مرا گفت که گذر در بر صراط منویس
بس مگر از برای کسی که ابوبکر را دوست دارد انتهی ترو ایت بخاری از علی منقول است که گفت
انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیامة من اول کسی خواهم که روز
قیامت بر زانو در آمده نزد خدا تعالی با خصم خود خصومت کنم قیس هذان خصمان اختصموا فی ربهم
در شان علی و حمزه و عبیده ابن الحارث که در روز بدر با شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه مبارزت نمودند
نازل شده **فصل سیوم در بیان صحابه سلف بر علی اسد الله المرتضی رضی الله عنه** روایت کرد
ابن سعید از ابوهریره که عمر روایت کرد که گفت **علی اقضانا** روایت کرد
ابن سعد از ابن عباس رض که گفت هرگاه که شخص ثقه در مسئله فتوی علی را نقل میکرد از آن تجاوز
نمیکردیم و از سعید بن المسیب روایت کرده که گفت عمر ابن الخطاب بخدای پناه میگیرم از مشکلی که
ابوالحسن یعنی علی المرتضی بر آن حاضر نباشد ایضاً از سعید بن المسیب روایت کرده که گفت هیچکدام
از اصحاب سلونی نگفتند که از ما سوال کنید آنچه خواهید مگر علی و گفتا علم اهل مدینه بعلم فرائض
و علم قضا که در علی راجع میشود قاطع بود در علم رخ در علم هر چند که خواهی یعنی بواسطه تقوی و
مهارت او در مسائل قطع و فیصل مهمات مینماید و امر او نافذ است و ضرس اسم سن است از دندانهاست
که بسبیل استعاره در این مقام استعمال کرده اند کذا فی النهایه مراد از قدم در اسلام و دامادی رسول صلی
الله علیه وسلم نسبت آنحضرت و شجاعت در حروب و جود و سخاوت در اموال حاصل او بود روایت کرد طبرانی
و ابن ابی حاتم از ابن عباس که گفت نازل نشد هیچ آیة یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی امیر و شریف آن
که خدا تعالی و رحمت کان اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله و اصحابه معاتب ساخته و ذکر علی نکرده مگر بخیر
و خوبی و ابن عساکر از ابن عباس الیسار روایت کرده که قرآن نازل نشد در هیچکس آنچه در علی کرده نشد

و ذکر عنه العائشة رض فقالت انه اعلم من بقی بالسنة و قال مسروق انتهی علم اصحاب رسول الله صلعم الی عمر و علی و ابن مسعود و عبد الله بن

علی نازل شد ایضاً ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده که گفت سیصد آیه در شان علی رض
نازل شده ایضاً بروایت ابویعلی از ابوهریره رض مرویست که گفت عمر ابن الخطاب علی را سه
خصلت است که حاصل شده اند او را اگر یکی از آنها من میداشتم احب الی من ان اعطی حمر النعم یعنی دوستر بود نزد من
از آنکه شتران سرخ موی من رسید و این مثلی است که در بیان نفاست ایشان میگویند
زیرا که عرب را شتر سرخ بهترین اموال است از ابوهریره رض پرسیدند که آن سه خصلت چیست گفت
یکی تزویج دختر رسول صلی الله علیه وسلم دوم ساکن شدن او در مسجد چنانچه حلال نیست برای من آنچه
بروی حلال است یعنی با جنب درآمدن سیوم اعطای لوای در خیبر و امام احمد حنبل از وی بسندی
از ابن عمر مانند این حدیث روایت کرده **وایضاً** از امام احمد رحمه الله و ابویعلی بسند صحیح از علی رض
روایت کرده اند که گفت از آن روز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا مسح فرمود و آب دهن مبارک
خود بچشم من مالید در وقت عطای لوائی خیبر درد چشم ندیده ام و نیفتاده **وایضاً** مرویست که
علی وقتیکه در کوفه نزول اجلال فرمود حکیمی از عرب نزد وی آمد و گفت والله ای امیر المؤمنین
خلافت زینت از تو یافته نه آنکه ترا زینت داده و نه آنکه از وی رفعت یافتی و احتیاج خلافت بتو
بیشتر بود از احتیاج تو بخلافت **ایضاً** مرویست بروایت سلفی از عبد الله بن احمد بن حنبل که گفت
از حال علی رضی الله عنه و معاویه از پدر خود سوال کردم گفت ان علیاً کان کثیر الاعداء
ففتش له اعداءه شیئاً فلم یجدوا فجاؤا الی رجل قد حاربه وقاتله فاطروه کیداً منهم
له یعنی آنکه علی رض کثیر الاعدا بود و اعدای او تفتیش کردند شاید که خطاء ورا جستند یا منقصتی برو
بیابند آنرا نیافتند آنگاه نزد وی آمدند که با او محاربه و مقاتله کرده بود مبالغه در مدح آن مرد کردند بحیله
که در وی تنقیص بیابند **فصل چهارم** در بعضی کرامات علی کرم الله وجهه صاحب مولای امیر الامم و فضائل و قضایای
وی و کلماتی که دلالت میکنند بر قدر و علم و حکمت و معرفت وی بخدای تبارک و تعالی ابن سعد
روایت کرد از علی رض که گفت والله هیچ آیتی نازل نشده مگر آنکه دانستم که در چه باب نازل شده
بدرستیکه خدای تعالی مرا قلبی سلیم و عقول ناطق بخشیده است **ایضاً** ابن سعد و غیر او از ابوالطفیل روایت کرده
که گفت علی بن ابیطالب رض فرمود سوال کنید مرا از کتاب الله بدرستیکه هیچ آیتی نیست مگر آنکه
میدانستم که بشب نازل شده یا بروز یا در سهل نازل شده یا در جبل **ایضاً** ابن داود از محمد بن سیرین
روایت کرده که گفت وقتیکه رسول صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت فرمود علی رض را درنگی
در بیعت ابوبکر رض واقع شد و چون ابوبکر رض ملاقی وی شد گفت آیا امارت مرا مکروه

داشتی علی رض گفت نکرده بودم ولیکن سوگند خورده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر برای صلوة تا وقتیکه قرآن را جمع کنم ولهذا جهت کرده اند که قرآن را بر وفق تنزیل نوشت ایضاً محمد بن سیرین گوید که اگر یابند کتاب الله میرسید علم بسیار در آن بود و از جمله کرامات ظاهره علی رض آنست که وقتیکه سر مبارک حضرت رسالت پناه در کنار او بود و بر آن حضرت وحی نازل شد و علی نماز عصر نگذارده بود و از خدمت پیغمبر فارغ نشد تا وقتیکه آفتاب غروب کرد آنگاه آنحضرت فرمود اللهم انه کان علیا فی طاعتک وطاعة رسولک فاردد علیه الشمس فطلعت بعد ما غربت بار خدایا علی رض اگر در فرمان برداری تو بوده و در فرمان برداری رسول تو بوده آفتاب را از برای او باز گردان آنگاه آفتاب طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود ایضاً محی و فاضی در شفا گوید که حدیث رد آفتاب صحیح است و شیخ الاسلام ابوذر غفاری گوید حدیث حسن است و غیر او از علما رسالت او نموده رد کرده اند قول جمعی را که گفته اند این حدیث موضوع است زیرا که وقت فوت شد بغروب آفتاب در محل صلوة مانع شد فایده در رد آن نیست مصنف گوید که جواب قول آن جماعت میدهیم بحیثیکه از خصوصیت کرامتی است با آنکه در مسئله یعنی در آنکه غروب کند باز عود کند آیا بعادت آفتاب وقت باز میگردد یا نی تردد هست بیان آنچه بر آن متوجه میشود در شرح عباب در اوایل کتاب الصلوة کرده ام ایضاً سبط ابن جوزی گوید درین باب حکایتی عجیبست که بعضی از مشایخ مرا خبر داده اند در عراق که ایشان ابو منصور مظفر ابن اردشیر عبادی واعظ را دیدند که بعد از عصر این حدیث را مذکور ساخت و بالفاظ منیق تزیین میداد و ذکر فضائل اهلبیت مینمود درین اثنا قطعهٔ ابر ظاهر شد و حائل آفتاب گشت چنانچه مردم ظن غروب آفتاب کردند شعر انشا کرد شعر لا تغربی یا شمس حتی ینتهی + مدحی لآل المصطفی ولنجله + واثنی عنانک ان اردت ثناهم + انسیت اذ کان الوقوف لاجله + ان کان للمولی وقوفک فلیکن + هذا الوقوف لخیله ودجاله خطاب بآفتاب کرده میگوید غروب مکن ای شمس تا آنکه مدح من از برای آل مصطفی و اولاد تمام شود و عنان خود را باز گردان اگر ثنای ایشان خواهی شنید مگر فراموش کرده که وقوف و رجوع تو در آن وقت از برای چه کس بود اگر در آن روز وقت بازگشتن و ایستادن تو از جهت مولی بود باید که درین وقت از برای دوستان و یک جهتان او توقف کنی و در وقع عنان آزادی گوید بعد از اتمام انشا شعر آفتاب از تحت سحاب ظاهر شد و در روایت عبد الله و عبد الرزاق از جریر بن ری که گفت علی رض

چگونه خواهی بود در وقتیکه ترا امر ساز شد بآنکه بر من لعنت کنی
...... گفتم آیا این امر بوقوع خواهد انجامید علی رض گفت سبلی واقع خواهد شد گفتم علاج کار
من در ان وقت چیست گفت لعنت کن لیکن تبرا از من مکن بعد از آن
در وقتیکه محمد بن یوسف برادر حجاج برمن امیر شد مرا امر لعن علی رض فرمود من گفتم
ان الامیر امرنی ان العن علیا فالعنوه لعنه الله بدرستیکه امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرد مرا بآنکه علی
رض را لعن کنم ...... پس لعن کنید او را یعنی امیر را لعنه الله داوی گوید بجلس از حضار
مجلس متفطن نشد معنی یعنی بر آنکه من امیر را لعن کردم و علی رض را .... نکردم متفطن
نشد مگر یکنفر واز آنها واین از کرامات علی رض بود که از امور آینده خبر داد وایضا از جمله کرامات
علی رض آنکه وقتی سخن گفت وشخصی ویرا تکذیب کرد امیر المومنین گفت اگر دروغ میگفته باشی
بر تو دعائی کنم گفت بلی دعا کن چون علی رض دعای کرد از جای خود نجنبید تا وقتیکه کور شد
وابن عدامنی روایت کرده که گفت علی رضی الله عنه بیت المال را پاک میساخت و در آنجا نماز
میگذارد تا گواهی دهد بآنکه چیزی از اموال مسلمانان نگرد نقلست که دو مرد با یکدیگر طعام میخوردند یکی
از آن دو کس پنج گرده نان بود و با دیگر سه عدد در اثنای خوردن مردی دیگر نا آشنا بایشان
شد واز هشت عدد نان باتفاق تناول کردند هر سه با یکدیگر وقت رفتن آنمرد ثالث هشت درم
نزد این دو کس انداخت بعوض طعامی که خورده بود انگاه میان این دو کس نزاع شد صاحب پنج
عدد نان گفت پنج درم از من است وسه درم از صاحب سه عدد نان واو میگفت که نصف هشت
درم که چهار عدد است میگیرم چون این محاکمه نزد علی رض بردند صاحب سه عدد را فرمود که سه درم که
میدهد بگیر که قسمت بحال تو خوب است او گفت راضی نمیشوم مگر بآنچه حق من باشد از روی
حساب آن شخص از بیان آن سوال کرد فرمود که این هشت عدد نان که شما خوردید بیست وچهار
ثلث است وچون زیاده وکم خوردن شما معلوم نیست حمل بر تساوی میکنیم چنانچه تو هشت
ثلث خورده باشی وحال آنکه نه ثلث حق تو در میان هست وصاحب پنج عدد نیز هشت ثلث خورده
وحق او پانزده ثلث است پس او را هفت ثلث باقی مانده درهم عوض آن میگیرد ترا یک
ثلث باقی مانده یکدرم عوض آن بگیر چنانچه این هشت درهم یکدرم حق تو باشد وهفت درم
دیگر حق صاحب تو انگاه آن شخص گفت این زمان راضی شدم مرویست که دو کس نزد
علی رض آمدند یکی گفت این مرد زعم آن دارد که با در من محتلم شده در واده او چه حکم میفرمائی

علی گفتا ورا در آفتاب بازدار و سایه ورا بزن و از جمله کلام علی رض الناس نیام اذا ماتوا
انتبهوا یعنی مردمان در خواب غفلت اند درین دنیا فکر آخرت و احوال قیامت نکنند
همچنانکه حواس خفتگان از درک مدرکات ظاهری در رویت معقول دنیا پرستان از معرفت
حقائق اشیا محجوب است الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم مردمان بروزگار شبیه تر اند از ایشان به
پدران خود یعنی مردمان بچه روز باشند و بروزگار میگذارند و از متابعت آبای باز می مانند
و فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی چندان معرفت خدا تعالی و علم بحقائق
اشیا مرا حاصل است که اگر پرده از روی چیزها دور شود زیاده نمیشوم از روی دانش یا یاد
لسان از مردانش را و مضمون لم اعبد ربا لم اره و سلونی ما دون العرش و فوقها که از حضرت
علی کرم الله وجهه مرویست دو شاهد اند از برای این معنی و فرمود ما هلک امرء عرف قدره
هلاک نشد یا هلاک مباد آنکه اندازه خود را بشناخت و جاوید از هلاک بصوری نجات یافت و
نجات جاوید بشتافت و فرمود قیمة کل امرء ما یحسنه [illegible] و بمعنی مرد معنی و الحسن
بمعنی نیکو دانستن یعنی بهای هر مرد آن چیزیست که آنرا امید اند اعم از آنکه نیک باشد یا بد یا صریست
که آنرا نیکو میداند و فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کس شناخت نفس خود را شناخت
پروردگار خود را باین صفت که بعد از آنکه نبود پیدا شد شناخت شناختن پیدا کننده ذات علت
علیت لازم آید اینکلام را نسبت بعلی داده اند لیکن مشهور است که یحیی بن معاذ رازیست والله
اعلم و فرمود المرء مخبوء تحت لسانه مرد پوشیده شده است در زیر زبان خود بیت تا مرد
سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد + و فرمود من عذب لسانه کثر اخوانه
هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت برادران او یعنی هر کس که قول و فعل او نیکو باشد و از روی
تواضع و تملق با خلق خدا سلوک نماید خلایق نیز ویرا دوست دارند و با وی برادرانه معاش کنند
بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی + توانی که پیلی بموئی کشی + و فرمود بالبر یستعبد الحر
اگر بصیغه مجهول خوانیم معنی کلام نست که بسبب نیکوئی به بندگی گرفته میشود آزاد و تواند بود
که معروف بخوانیم پس معنی کلام نست که به بندگی بنده میگردد آزاد و مرد یعنی میوسلت بیع و غیر او
باحسان مردم آزاد را ملازم خود میسازد و فرمود بشر مال البخیل بحادث او ظالم او وارث مژده بده مال
بخیل را بحادثات جهان مثل نهب و غارت و ظلم و ستم و سرقه و غیر ذلک یا بمیراث خواران
و درین کلمه که فعل بشارت را واقع گردانیده اشارتست که مال از صحبت بخیل ملول و پشیمان

وازسفارقت وخورم وشادان فرمود لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال لا تنظر
نهی حاضرست وانظر صیغه امر حاضرست و نظر بمعنے نگریستن و بمعنے فکر نیز آمده وممکن ست که در این
مقام هر دو صیغه نهی امر هر دو بمعنے نگریستن باشد وشاید که هر دو موضع بمعنے فکر باشند و
شاید که نهی مراد باشد و در امر بمعنی فکر یا عکس آن لیکن قسم سیوم اقربست چنانچه در مثل
وارد ست بنگر که گوید منگر که چه میگوید فرمود الصبر عند البلاء تمام المحنة جزع یعنی بی صبری
کردن در وقت آزمایش حقتعالی بنده خود را تمام محنتست چرا که هر بلای را ثوابی مقررست
و هر بی صبری را عقابی پس اگر مبتلا صبور نباشد آن عقوبت نزدیک شود فرمود لا ظفر
مع البغی فیروزی نخواهد یافت کسیکه ظلم وستم کرده از حد خود در گذشت بیت هر که او از حد
خود پا میکشد + صید و دهر جانبش پا میکشد فرمود لا ثناء مع الکبر اینکلمه دو احتمال وارد
یکی آنکه متکبر ثنائی مردم بر زبان نمیرانند و از صحبتش کناره میکنند لا خیر مع الشح
بالبخل حریص کرم نکند و صرف نماید در راه خدا تعالی بلکه تمام همت او جمع اموال است و همیشه طلب
زیادتی میکند الی غیر النهایه بیت گفت چشم تنگ دنیا دار را + یا قناعت پر کند یا خاک گور
فرمود لا صحة مع النهم و لا شرف مع سوء الادب یعنی نیست تندرستی با بسیار اشتها که طعام
و هیچ رفعت و بلندی با بی ادبی نیست بلکه هر کس آنچه یافته از ادب یافته بیت بی ادب محروم
کی شود دهتر + گرچه او را جلالت نسبتست + فرمود لا راحة مع الحسد .... لا سود
مع انتقام لا زیادة مع زعارة یعنی آسائش در حسد بردن بر خلائق نیست بلکه اکثر اوقات
حسد منجر بجدال و منازعات عظیمه میشود و هیچ بزرگی در کینه کشیدن نیست از عیسی صلوات الله تعالی
علیه و علی نبینا فرمود که احسان آنست که نیکی کنی در حق کسیکه بدی کند در حق تو و نعم ما قال
الشاعر ما ز سر جرایم خلقان گذشته ایم + در عفو لذتیست که در انتقام نیست و زعارة بالفتح والتشدید بدخوئی
و تندی ست یعنی زیاده کردن نباشد با بدخوئی و اینکلمه اشارتست که آنکه این زشت روی و تلخ
گوئی با مهمان نباید کرد تا دیر افسردگی و آزردگی حاصل نشود فرمود لا صواب مع ترک
المشورة خلاصی از خطا نیست با ترک مشورت
یعنی هر امری که وقوع آن دارد باید که با دوستان خود و کسانیکه
امانت و دیانت داشته باشند مصلحت و مشاوره نماید و خود سری و خود بینی ....
... ونشازد که بالاخر نشاز آن ضرری بیند چنانچه خدا تعالی بهترین خلق خود محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

امر فرموده که با اصحاب در امور مشاورت نماید قال الله تعالی وشاورهم فی الامر و چون آن
حضرت صلعم با علو مرتبه مخاطب این خطاب شد در امور باید که با متابعت آنحضرت نمائیم و بجهت
آنحضرت عمل نمائیم تا از خطائی و در عمل خلاصی یابیم فرموده لا مروة لکذوب یعنی نیست مروت
مر دروغ گو را و مذمت دروغ و دروغگوی در قرآن و احادیث بسیار است مختصر جای آن نیست
که بیان کنم الا کرم اعز من التقی هیچ جوانمردی ارجمند و پایدار تر از پرهیزگاری نیست
چنانچه خدا تعالی فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا تعالی پرهیزگار
ترین شماست فرموده لا شرف اعلی من الاسلام هیچ بزرگی بزرگتر از اسلام و اطاعت امر خدای
تعالی نیست فرموده لا شفیع انجح من التوبة خواهشگری فیروز و شادمان کننده تر از بازگشتن بخدای
تعالی نیست فرموده لا لباس اجمل من السلامة پوشیدنی خوبتر از سلامتی نیست هر کس
لباس از تندرستی یابد از تنگدستی بنالد لا داء اعیا من الجهل دردی دشوار تر و کوفتگی تر از
جهل و نادانی نیست فرموده لا مرض اضنا من قلة العقل بیماری لاغر کننده تر از کم خردی نیست
فرموده المرء عدو لما جهله مرد دشمن است مر چیزی را که نمیداند فرموده رحم الله امرء عرف قدره
ولم یتعد طوره ببخشاید خدا تعالی مردی که شناخت اندازه خود را و از حد خود تجاوز نکند اعادة
الاعتذار تذکیر الذنوب معذرت خواستن یاد دادن گناه است النصح بین الملاء تقریع پند
دادن در میان مردم سرزنش است نعم الجاهل کروضة علی مزبلة مال نادان چون مرغزاری
است در سرگین یعنی نعمت و مال بی معرفت کمال و بال است الجزع اتعب من الصبر بی صبری
رنجاننده تر است از صبر بیت گر صبر کنی ز بی صبری تنگ + دولت بتو آید اندک اندک + فاصبر
کما صبر اولوا العزم من الرسل و فرموده المسئول حر حتی یعد کسیکه از وی چیزی بخواهند آزاد است
تا نوید نداده است و چون وعده داد مؤنتی بر خود نهاد و سائل را در طمع انداخت در ذمه خود حقی
ثابت ساخت فرموده اکبر الاعداء اخفاهم کیدا بزرگترین اعدا دشمنی است که مکر او پوشیده تر
باشد فرموده الحکمة ضالة المؤمن حکمت بکسر حا بمعنی عدل است و علم و حلم و دستور و قرآن و انجیل یعنی
عدل یا علم یا حلم یا قرآن گم کرده شده آن کس که خدا تعالی گرویده یعنی همچنانکه کسی چیزی گم کرده
است بجای [illegible] طلب است مؤمن بجای طلب [illegible] علم و حلم و قرآن و انجیل و در بعضی نسخ الحرص الفعل
جامع المساوی العیوب یعنی حرص بسیاری تمام عیبهای بد است یا بمعنی که حرص مندر حسب
اذا حلت التقادیر ضلت التدابیر وقتیکه فرود آید آنچه خدا تعالی تقدیر کرده است گم شود

تدبیر مخلوقات فرد قضای فلک چون فرو هشت پر + همه عاقلان میشوند کور و کر + تعبس الشهوة
اذل من عبد الرق بنده لذت خوار ترست از بنده ببندگی یعنی از زر خرید الحاسد مغتاظ
علی من لا ذنب له اسم فاعل ست مشتق از اغتیاظ بمعنی خشم گرفتن و در بعضی نسخ غضبان
واقع شده ست که مشتق ست از غضب یعنی بدخوی و حاسد خشم گیرنده ست بر کسی که بیگناه ست
کفی بالذم تشنیعا للمذنب بسنده ست نکوهش تشنیع مر گناهگار را یعنی تشنیع برکننده خود بیرون که
باید که از وی در گذری و در انتقام کشیدن نشتابی السعید من وعظ بغیره نیکبخت
آن کسی ست که پند گرفته شود بسبب غیر خود الاحسان یقطع اللسان هر که با نیکان مروت
کند و با بدان احسان کند زبان ایشان را ببرد یعنی بواسطه مروت و احسان زبان خود را از
مذمت نگاه میدارند افقر الفقر الحمق واوحش الوحشة العجب اغنی الغنی العقل
الطامع فی وثاق الذل بزرگترین درویشی حماقت ست و نادانی ست و بدترین وحشتها
کبر ست و بهترین توانگری عقل ست بیت عقل و دولت قرین یکدگرند + هر کرا عقل
نیست دولت نیست + و مرد امیدوار در بند خواری ست لیس العجب ممن هلك کیف
هلك العجب ممن نجا کیف نجا شگفت نمی آورد کسی را از آن کسی که در مهلکه ورطه واقع
میشود و بلاک گردد اگر خلاصی یافت کسی از آن مهلکه کیفیت خلاصی او مردم را شگفت می آرد
چنانچه در جای دیگر میفرماید شعر لیس البلیة فی ایامنا عجبا + بل السلام فیما اعجب
العجب + باید پرهیز کرد از آنکه دولت عنان برتابد و بازش نیابد فرمود اکثر مصارع العقول
تحت بروق الاطماع یعنی عقل چون مرتا یکی حرص افتاد سحاب طمع او را بسر بردن میدهد
اگرچه برو شنائی برق طمع قدری بر آید و برجای پای می نهد فاما آخر بسر در می آید فرمود اذا
وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر واذا قدرت علی عدوك فاجعل
العفو عنه شکرا لنعمة القدرة علیه چون بشما رسد طرفهای نعمت پس هر مائید نهایت
آن نعمت را بقلت شکر زیرا که اگر شکر کنید نعمت را آن نعمت زیاده خواهد شد از برای شما و هرگاه
بر دشمن قدرت یافتی پس بگردان در گذشتن را از گناه شکرانه آنکه برو قوت یافتی فرمود
ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و علی صفحات وجهه یعنی در دل خود پنهان
نکرد هیچکس چیزی را مگر آنکه ظاهر شد در اثنای آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان میراند و
علامت از روی وی ظاهر گشت آنجا که نشان ضرب عشق ست از چهره او چون نور پیدا ست

وفرمود البخیل یستعجل الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی الاخرة
حساب الاغنیاء بل اشد الاغنیاء یعنی بخیل شتابنده است بدرویشی زیستن در دنیا
مثل زیستن درویشان است لیکن در آخرت در شمار توانگران است و حساب و عقاب مثل
ایشان خواهد بود یا سخت تر از آن بواسطه بخیلی که ورزیده است لسان العاقل وراء
قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه زبان خردمند در پس دل است و دل بیخرد در پس آنست
یعنی هر کس که بهره تمام از خرد است در اول حال تأمل در سخنان میکند و بعد از آن بزبان می آرد
و بیخرد و نادان عکس اینست که تأمل ناکرده سخن میگوید بیت سخندان پرورده پیر کهن
بیندیشد آنگه بگوید سخن العلم یرفع الوضیع والجهل یضع الرفیع العلم خیر من المال و
انه یحرسک وانت تحرس المال العلم حاکم والمال محکوم علیه علم بسیار بلند میسازد و جهل نادان
بلند را پست میسازد و علم از مال بهتر است زیرا که علم نگاه میکند مر ترا و تو نگاه میکنی مال را
و علم حکم کننده است و مال بر وی حکم میکنند و فرمود قصم ظهری عالم متهتک و جاهل
متنسک هذا ینفر عنه الناس بتهتکه وهذا یضل الناس بتنسکه شکست پشت مرا دو کس یکی
دانائی متعبد که بواسطه تهتک یعنی پرده دری مردم را از فتنه می اندازد و متنفر
میسازد و این بسبب جهل در عبادت مردم را هلاک و گمراه میگرداند و فرمود اهل الناس قیمة
اقلهم علما و قیمة کل امرء ما یحسنه یعنی کسیکه علم او کمتر باشد از مردم بهای کم خواهد بود
زیرا که بهای هر مردی چیزیست که آنرا میداند و کلام حضرت علی کرم الله وجهه درین اسلوب
بدیع بسیار است از خوف اطالت اختصار نمودیم و کلام علی رضی الله عنه که فرمود کونوا فی الناس
کالنحلة فی الطیر انه لیس فی الطیور شیء الا وهو مستصغرها ولو یعلم الطیر ما فی
اجوافها لم یفعلوا ذلک بها باشید در میان مردم همچون زنبور نحل در میان مرغان که مرغان او را
ضعیف و حقیر میدانند و این بواسطه آنست که خیر و برکتی که در جوف اوست مرغان نمیدانند
و اگر میدانستند تحقیر او نمیکردند و فرمود خالطوا الناس بالسنتکم واجسادکم وزایلوهم
باعمالکم وقلوبکم فان للمرء ما اکتسب وهو یوم القیمة مع من احب با مردم ملاقات و خلطه
نمائید بزبانها و جسدهای خود و مفارقت ایشان کنید باعمال و نیات خود یعنی اگر مصاحب مجالس
عملی فاسد شود که خدا و رسول خدا بآن راضی نباشد اگر قدرت دارید منع و زجر کنید
تا از آن عمل باز آید و اگر بر منع قادر نباشید باید که با وشان مخالفت کنید در عمل و در باطن

خود بد بینیکه مردم زاد آنچه میکند خواهد یافت وآنچه دوست میدارد ودر قیامت مصاحب او خواهد بود فرمود کونوا بقبول العمل اشد همّاً منکم بالعمل فانه لن یقبل عمل مع التقوی فکیف یقل عمل متقبل باید که اهتمام شما بقبول عمل زیاده باشد از عمل بجهتیکه تقوی قبول میکند یعنی در کیفیت عمل بکوشید تا بدرجه قبول رسد فرمود یا حملة القرآن اعملوا به فانما العالم من عمل بما علم ووافق عمله علمه وسیکون اقوام یحملون العلم لا یجاوز تراقیهم یخالف سرهم علانیتهم ویخالف عملهم علمهم یجلسون حلقا فیباهی بعضهم بعضا حتی ان الرجل یغضب علی جلیسه ان یجلس الی غیره اولئک لا تصعد اعمالهم فی مجالسهم تلک الی الله تعالی ای حاملان قرآن بقرآن عمل کنید چرا که عالم کسی ست که بعلم خود عمل کند وعملش بعلم موافق باشد وبعد ازین قومی خواهد بود که حامل علم باشند ولیکن از حد گلوی ایشان تجاوز نکند ومخالف باشد سر ایشان با علانیه وعمل ایشان موافق علم نباشد وحلقه زده بنشینند پس بایکدیگر تفاخر ومباهات کنند وگاه باشد که مردی غضب کند بر همنشین خود اگر او را گذاشته با دیگری نشیند نگر وهی که باین صفت باشند عمل ایشان که در آن مجالس کرده باشند نزد خدای تعالی نخواهد رفت یعنی حباط عمل ایشان خواهد شد وثواب وجزای آن فائز نخواهند گشت بواسطه حسد ومباهات بایکدیگر واز انجمله آنکه فرمود لا یخاف احد منکم الا ذنبه ولا یرجو الا ربه ولا یستحیی من ان یتعلم اذا سئل عما لا یعلم ان یقول الله اعلم الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد نترسد یکی از شما از کسی مگر از گناه خود وامید ندارد کسی مگر از پروردگار خود وهر کسیکه از شما علم از آنکه گوید الله اعلم وصبر از ایمان بمنزله سر است از جسد فرمود الفقیه کل الفقیه من لا یقنط الناس من رحمة الله تعالی ولم یرخص لهم فی معاصی الله تعالی ولم یومنهم من عذاب الله تعالی ولم یدع القرآن رغبة عنه الی غیره انه لا خیر فی عبادة لا علم فیها ولا فی علم لا فهم معه ولا قراءة لا تدبر فیها عالم کامل کسی ست که مردم را از رحمت الهی ناامید نسازد ودر معصیت رخصت ندهد ومردم را از عذاب خدای تعالی امین نسازد وقرآن را از دست نگذارد که بچیزی دیگر میل کند که بتحقیق خیری در عبادتی نیست که با آن علم نباشد وهمچنین خیری در علم نیست که با آن فهم معانی نباشد وخیری در قرائتی نیست که قاری تدبر وتفکر در آن نکند وفرمود ابرد ها علی کبدی اذا سئلت عما لا اعلم ان اقول الله اعلم

باشد واو را چیزی پرسند که آنرا نداند شرم نکند

نکند

ترجمه: زیرا که هر کس از شما نمی داند ... شرم نکند (حاشیه)

عملکم ... از گناهان خود

وامید ندارد کسی مگر از ... مخفی نیست که ... (حاشیه)

یعنی دوست‌ترین اقوال بر کیست من یعنی نزد من قتیکه سوال کنی مرا از چیزیکه ندانم و گویم
الله اعلم فرمود من اراد ان ینصف الناس من نفسه فلیحب لهم ما یحب لنفسه هر کس که
خواهد انصاف دهد مردم را از نفس خود باید که دوست دارد برای ایشان آنچه از برای
نفس خود دوست میدارد و فرمود سبع من الشیطان شدة الغضب و شدة العطش و
شدة العطاس و القی و الرعاف و النجوی و النوم عند الذکر هفت چیز است که از شیطان
یکی شدت غضب دوم شدت تشنگی بمرتبه که هر چند آب آشامد سیر نمیشود و آنرا مرض ستسقا گویم
شده فانه قوة و کسالتی است که در اعضا پدید می آید بواسطه کثرت اکل چهارم کثرت قی
پنجم خون بینی ششم راز دل گفتن هفتم خواب وقت ذکر فرمود الحزم سوء الظن معنی حدیث
است و لفظ این حدیث ان من الحزم سوء الظن احتیاط کردن بدگمانی است التوفیق خیر قائد
و حسن الخلق خیر قرین و العقل خیر صاحب و الادب خیر میراث و لا وحشة اشد من
العجب توفیق بودن اسباب موافق مطلوب بهترین راه بر است و خوش خلقی
بهترین رفیق است و عقل بهترین مصاحب است و ادب بهترین ارثی است و هیچ وحشت سخت‌تر
از عجب نیست مرویست که شخصی از امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه از مسئله قدر پرسید در
جواب فرمود طریق مظلم لا تسلکه و بحر عمیق لا تلجه و سر الله تعالی فخفی علیک فلا
تفتشه ایها السائل ان الله تعالی خلقک لما شئت قال بل لما شاء قال فیستعملک
کما یشاء امر الهی بزرگ تاریک است آنرا رو و دریای بی پایان است در آن غوطه مخور و سر خدای
بر تو پوشیده است فتاشی آن مکن ای سائل خود خدای تعالی ترا مخلوق ساخته است از برای آنچه
تو خواهی گفت بلکه از برای آنچه خود خواهد پس میشود آنچه میخواهد فرمود پس ترا عمل میدارد چنانچه
خود خواهد فرمود حوادث و مصائبات را نهایتی است اگر کسی را حادثه پیش آید البته منتهی خواهد
شد پس سزاوار است که عاقل وقتیکه او را نکبتی و حادثه روی دهد صبر نماید و بر همان باقی ماند
تا وقتیکه مدت او بسر آید و اگر قبل از انقضاء مدت در دفع آن کوشش نماید سعی او زیاده مکروه بخشد
آنرا از باده میگرداند مرویست از امیر المومنین حضرت علی علیه السلام که پرسیدند که سخا چیست فرمود
ما کان منه ابتداء فاما ما کان عن مسئلة فحیاء و تکرم سخا آنکه در اول حال عطا کند بلا
سوال و اما عطای که بعد از طلب و سوال باشد از حیا و تکرم است نقل است که یکی از اعدا
علی علیه السلام و یرا مدح و ثنای گفت بچیزیکه در وی نبود از روی کذب و دغا امیر المومنین در جواب

گفت انی لست کما تقول و انا فوق ما فی نفسك من و در آن وجه نبیتم که تو بزبان میرانی و گفتی و زیاده از آن ام که در دل خود نهفتی فرمود جزاء المعصیة الوهن فی العبادة و الضیق فی المعیشة و النغص فی اللذة جزار گناه یعنے در دنیا ضعف و سستی کردن در عبادت ست و تنگی در معاش و نغص در لذت پرسیدند نغص در لذت چیست فرمود نغص در لذت آنست که مشتهیی فی حلال در سیند مگر امری ظاهر گردد و آنرا منغص گرداند و از آن مشتهیات مطلوب حلال باز دارد و نقلست که یکے از اعدای امیر المومنین علی رض گفت ثبتك الله علی الارض و در جواب فرمود علی صدرك غرض آن مرد ازین دعا و هو الله و غضب علیه از اطلاق این لفظ بحقیقة دعای ثبات ست بحسب ظاهر نسبت بعلی رض و چون نزد وی رض محقق بود که آن شخص دشمن ویست و اینسخن بنابر فریب میگوید از آنجهت در جواب او گفت که خدایتعالی مرا بنسبت تو ثابت دارد تا انتقام از تو بکشم یا آنکه مراد او کنایت بوده ست از دعای بد نسبت بعلی رض زیرا که ثبات در لغت عرب بمعنی مرگ که عاجز سازد از حس و حرکت آمده است چنانچه در قاموس آورده و ثبات بالضم معجز عن الحرکة و ثبت بکسر الباء الذی لا یفارق الفراش بنابرین امیر المومنین علی کرم الله وجهه این دعای بد بر وی رد کرد و گفت علی صدرك و الله اعلم مرویست که چون ابن ملجم خذله الله ویرا زخم شمشیر رسانید در آنوقت امام حسن رض گریه کنان بخدمت پدر خود شتافت امیر المومنین علی رض فرمود ای پسر چهار چیز از من یاد دار و چهار چیز دیگر امام حسن رض گفت آن چهار چیز کدام ست گفت بهترین غنا عقل ست و بدترین فقر حمق ست و بدترین خصلتها عجب ست و تکبر ست و نیکوترین صفتها حسن خلق ست باز امام حسن فرمود چهار چیز دیگر کدام ست فرمود به پرهیز بد از مصاحب احمق اگرچه خواهد که منفعتی بتو رساند و به پرهیز بد از دوستی و مصاحبت دروغگوی چرا که او نزدیک را از تو دور میگرداند و دور را بتو نزدیک میسازد و به پرهیز بد از دوستی و اختلاط بخیل زیرا که او منقطع میسازد از تو چیزیکه احتیاج باو زیاده از همه کس ست و همچنین بپرهیز از مصادقت فاجر زیرا که او ترا خواهد فروخت بچیزیکه حقیر و خسیس ست و از مصاحبت او ترا ندامت حاصل خواهد شد و مرویست که یهودی از حضرت امیر المومنین علی پرسید که پروردگار تا در چه زمان بود و در کجا بود امیر المومنین متغیر شده گفت لم یکن فکان فهو کان و لا کینونة کان بلا کیف لیس له قبل و لا غایة انقطعت الغایات دونه فهو غایة کل غایة

امور ممکانی نبود بی کینونی بی کیفیتی بی قبلیتی وغایتی ورا ابتدا و انتها نیست غایات و نهایات
نزد وی منقطع ست پس او نهایت هر نهایت است و بدایت هر بدایت بی هیچ چون این تمام
کلام خیر انجام امیر المومنین علی بن ابیطالب بود فی الحال مسلمان شد نقلست که در صفین
زرهی از علی کرم الله وجهه گم شده بود و آنرا نزد یهودی یافت و محاکمه آن بجانب قاضی شریح
بردند و علی در محکمه پهلوی قاضی نشست و گفت اگر خصم من یهودی نبودی برابر وی نشستم
ولیکن از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود لا تساووهم فی المجلس یعنی با یهود
برابر منشینید و در روایتی دیگر فرمود اصغروهم من حیث صغرهم الله تعالی ذلیل و خوار
سازید ایشانرا از جهت که خدای تعالی ایشانرا ذلیل و خوار گردانید راوی گوید بعد از آنکه امیر
دعوی قیام نمود یهودی منکر شد قاضی گواه طلبید امیر المومنین امام حسن و قنبر را بگواهی آورد
قاضی شریح گفت گواهی پسر برای پدر و گواهی بنده برای مولی جائز نیست آنگاه یهودی گفت
امیر المومنین مرا نزد قاضی خود آورده بر من دعوی کرد که قاضی بر حق بود هرچه قاضی حکم
قبول و ازین قاضی بر وی حکم کرد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله و اقرار نمود که زره مال امیر المومنین ست و آقدی از ابن عباس روایت کرده
گفت چهار درم نزد امیر المومنین علی بود غیر ازین چیزی دیگر نداشت یکی درم در شب تصدق
نمود و یک درم در روز و یکی در سر و یکی در علانیه این آیت نازل شد که الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیة کسانیکه انفاق میکنند در راه خدای تعالی مالهای خود را در شب
و روز پنهان و آشکارا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون مر ایشانرا
مزد انفاق ایشان نزدیک پروردگار ایشان یعنی ایشان را بهشت باقی و نعمتها و نیز
هیچ خوفی و اندوهی نباشد ایشانرا نقلست که رسول صلی الله علیه وسلم از امیر المومنین علی
پرسید که ترا برین چه چیز داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون
ازین چهار صورت ندیدم جمیع را التزام کردم بتمنای آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته
بمواقع رضا رسد و روایت است که معاویه ضرار بن حمزه را گفت که علی ابن ابیطالب از برای من
وصف کن گفت که از من درگذر و عفو فرما باز معاویه او را سوگند داد که علی رضی الله عنه را وصف
کن گفت والله علی المرتضی غایت عزم و نهایت تقوی داشت شدید القوی بود و قول او فصل بود
و حکم او عدل بود و علم از طرف وی منفجر میشد و بحکمت لسان وی ناطق میگشت و متوحش و متنفر بود

سو ضرار گفت

از دنیا و زینت آن و موانست و ملبیات و وحشت آن اشک بسیار از چشمان مبارکش بحسب تفکر و تدبر
میبود و بطعام و لباس خوش قناعت میفرمود و خود را یکی از آحاد امت اگر کسی سخن میگفت
جواب میداد اگر میخواندیم اجابت میفرمود مثل ما والله با وجود قربی که با وی میداشتیم نزد وی
آن بود که از هیبت با وی تکلم نکنیم اهل دین را تعظیم میداشت و مساکین نزدیک میشدند قول
باطل گوی را اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نمیگشت و من در بعضی از مواضع که
هیچکس حاضر نبودی در شبی تاریک ملاحظه کردمی که در دست در محاسن مبارک خود میمالید
و گریه حزین میفرمود و میگفت ای دنیا من بتو مغرور نخواهم شد و فریب از تو نخواهم خورد
دیگری غیر مرا مغرور گردان تو بمن شوق داری و من از تو بیزارم هیهات هیهات صحبت
تو از من دور است و ترا سه طلاق داده‌ام طلاق باین که رجعی ندارد و عمر تو کوتاه است و خطر تو
بسیار آه آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه آنگاه معاویه را گریه دست داد و گفت
خدا تعالی رحمت کناد بر ابوالحسن والله که او بدین صفت موصوف بود که آنچه گفتی بیان واقعیست
آورده اند که علی رضی الله عنه برادر خود عقیل را هر روز مقداری جو که قوت عیال و اطفال
وی را وفا کند میداد اتفاقا اولاد او حرص طعامی داشت که از زیره و خرما بسازند آرزوی مینمودند
بنابرین هر روز قلیلی از جو ذخیره کردند تا بمقداری جمع شد که خرما و روغن بآن خرید نموده آن طعام
مهیا کردند امیر المومنین علی را نیز طلب نمودند که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی رض
فرمود که این طعام از کجا بهم رسید گفتند از قوت خود هر روز مقداری ذخیره میکردیم تا قیمت این طعام
جمع شد علی رض فرمود که اینمقدار که از قوت خود باز گرفتید بآن صبر توانستید نمود گفتند بلی
آنگاه اینمقدار جو از آنچه هر روز کرم کرد گفت شما چون باینقدر می توانید کرد حلال نیست که من زیاده
ازین بشما دهم چندان هم زیادتی کرده بود و در وقتی عقیل بخواب غفلت بود به پیشانی او [illegible]
ساخت عقیل چون بیدار شد امیر المومنین علی رض گفت باینقدر چیزی جزع میکنی و حال آنکه
میخواهی که مرا آتش جهنم گرفتار سازی با آنکه حق دیگران است بتو دهم عقیل گفت اگر [illegible] نزد
کسی میروم که مرا تبر طلا و نقره غیر مسکوک دهد و مرا خوار [illegible] اند که گفت و بمعاویه ملحق شد نقل
است که روزی معاویه رض گفت اگر عقیل عالم نبودی و بدانستی که من از برادر او بهترم میگذاشت امیر المومنین
علی را که نزد من آید عقیل گفت برادرم در دین بهتر بود از برای من و تو در دنیا بهتر است
از برادرم و الحال من اختیار کردم دنیا بر پروردگار خود جل شأنه [illegible] امیدوارم که ختم

عقیل

واقعه

کرده

کار من بخیر میگرداند مرویست بروایت ابن عساکر که عقیل با علی رض گفت من فقیرم و محتاجم از رسول مرا چیزی عطا کن علی رض گفت صبر کن تا وقتیکه عطاء مسلمانان از بیت المال برون آید همراه ایشان ترا نیز عطا کنم عقیل صبر نکرد و الحاح نمود و امیر المومنین علی رض مردی را فرمود که عقیل را ببازار ببر تا قفل دکانهای بازار بشکند و آنچه در دکانهای نهاده باشد بگیرد عقیل گفت میخواهی که مرا بدزدی بگیرند علی رض فرمود همچنین است اگر مال مسلمانان بتو دهم و ایشان را ندهم عقیل گفت من نزد معاویه رض خواهم رفت علی رض گفت تو مختاری انگاه نزد معاویه رض آمد و از وی طلب عطا نمود و معاویه صد هزار درهم عطا کرد و گفت بالای منبر رو و طریقی که علی رض با تو سلوک نمود و آنچه نسبت بتو بفعل آورده بمردم بیان کن عقیل چون بمنبر برآمد بعد از حمد و ثنای خدا تعالی گفت ایها الناس بدانید که من خواستم که علی مرا بر دین خود اختیار کند او مرا گذاشت و خواستم که معاویه مرا بر دین خود اختیار کند او مرا اختیار کرد بر دین خود نقل است که معاویه خالد بن معمر را گفت سبب محبت تو با علی کرم الله وجهه چیست گفت بواسطه سه خصلت علی او دوست میدارم حلم او در وقت غضب و بصدق او در گفتار و بذل او در وقت حکم مرویست وقتی معاویه بر علی کرم الله وجهه تفاخر کرده بود چون این خبر بعلی کرم الله وجهه رسید بغلام خود گفت که جواب او بنویس و همانوقت این ابیات انشا فرمود و در آن کتاب مندرج نمود شعر محمد النبی اخی و صهری + وحمزة سید الشهداء عمی + وجعفر الذی یمسی ویضحی + یطیر مع الملائکة ابن امی + وبنت محمد سکنی وعرسی + منوط لحمها بدمی ولحمی + وسبطا احمد ابنای منها + فایکم له سهم کسهمی + سبقتکم الی الاسلام طراً + غلاما ما بلغت اوان حلمی + یعنی ترا نمیرسد که تفاخر کنی بر من اگر من فخر کنم بر تو مرا میرسد و جای آن دارد چرا که بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم برادر دینی و پدر زن من است و حمزه بن عبد المطلب که سید شهدا است عم من است و جعفر بن ابی طالب چون شهید شد خدا تعالی عوض دو دست او که کفار قطع نموده بودند دو جناح عطا فرمود تا با ملائکه پرواز میکند و از این جهت بجعفر طیار موسوم و مشهور است و فاطمه بنت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم حلیله من است و حسن و حسین رضی الله عنهما که سبطین رسول الله اند هر دو پسران من اند از فاطمه پس انصاف دهید که نسبت کدام کس را از شما است چون مثل نسبت من که بر من فخر میکنی اگر من گفتم از همه نسبت بوده ام باز رگذر حسب با وجود کثرت فضائل سبقت اسلام بر تمام

الا ... فلیؤمن بها + والا فلیمت کمداً بغیظ + انا البطل الذی لم تنکروه + لیوم کریهة ولیوم سلم

دارم و اسلام من قبل از دادن بلوغ بود که هنوز طفل معصوم بودم و هرگز بذلت عبادت وثنان مبتلا نگشتم یعنی گویند که حفظ این اشیا واجب ست بر هر کسی که در اعتقاد او قصور و فتور نسبت علی کرم الله وجهه باشد تا مفاخر و مآثر او در اسلام عیان و اعتقادش در حق وے قوی گردد انتهی فضائل و مناقب علی زیاده از انست که عدد و حصاء آن توان کرد امام شافعی رحمه الله در مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه سخنان بسیار آورده این ابیات از آنجمله است للشعر

اذا نحن فضلنا علیا فاننا + روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل + وفضل ابی بکر اذا ما ذکرته + رمیت بنصب عند ذکر المفضل - فلا زلت ذا رفض و نصب کلاهما + بحبهما او سد الرمل + یعنی هرگاه که بیان فضل و مفاخر امیر المومنین علی کرم الله وجهه میکنم جهال مرا رافضی میخوانند و هرگاه که مآثر و فضائل امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه را تعداد مینمایم مرا ناصبی می نامند پس من بسبب دوستی امیر المومنین علی و ابو بکر همیشه برفض متهوم و خلاص ندارم تا وقتیکه از عالم رحلت کنم و ریگ تکیه گاه من گردد زیرا که دوستی ایشان هرگز از دل من بیرون نخواهد رفت ایضاً از کلام شافعی رحمة الله علیه آنکه بشعر گفت قالوا ترفضت قلت کلا + ما الرفض دینی ولا اعتقادی + فانی ارفض العبادی + یعنی مردم مرا میگویند که تو رافضی شدی من در جواب ایشان گفتم معاذ الله که من رافضی نیستم پس بتحقیق رفض من از همه بندگان خدا زیاده ترست و در قصیده دیگر گفته است شعر ان کان حب آل محمد رفضا + فلیشهد الثقلان انی رافض + اگر رفض دوستی آل محمد ست صلی الله علیه وسلم باید که جن و انس بر رفض من گواهی دهند گویند شافعی رح انشاد این ابیات در وقتی نمود که خوارج از روی حسد و بغی نسبت رفض باو دادند و مردی باو گفت که محبت اهلبیت داری اگر درین باب چند بیت گوی خوب خواهد بود بعد ازان انشاد این شعر نمود شعر وما زال کتمانیک حتی کاننی + برد جواب السائلین لاعجم + واکتم ودی مع صفاء مودتی + لتسلم من قول الوشاة واسلم + همیشه سخنان خود را در باب فضائل اهلبیت و دوستی ایشان از تو پنهان میداشتم با آنکه کمال محبت و اخلاص اهلبیت داشتم و این کتمان من ازین جهت بود که من و تو هر دو از زبان بدگویان سالم مانیم

فصل پنجم در وفات امیر المومنین علی اسد الله الغالب و سبب آن بود که چون نزاع میان وی کرم الله وجهه و معاویه بطول انجامید سه کس از خوارج عبد الرحمن بن ملجم و مبارک و عمرو تمیمی در مکه مجتمع شدند و با یکدیگر عهد نمودند که امیر المومنین علی و معاویه و عمرو بن العاص را بقتل رسانیم و مقرر شد که ابن ملجم گفت

اگر دوستی این نوع کسی رفض است

من امیر المومنین علی را بقتل میرسانم و عمرو گفت من عمرو بن العاص را بقتل رسانم و مبارک گفت من معاویه
را بقتل رسانم و مقرر داشتند که قضیه بیست ویکم یا هفدهم ماه مبارک رمضان بفعل آوریم و آن
دو کس متوجه شام و بصره شدند و ابن ملجم لعنه الله بجانب کوفه توجه نمود و با اصحاب خود خوارج
ملاقات کرد و این داعیه در خاطر سیاه خود نگاه میداشت و از همه کس پنهان می نمود مگر از شبیب
بن بجره اشجعی که او را مصاحب خود گردانید و با خود موافق ساخت و چون شب جمعه هفدهم
رمضان سنه اربعین از هجرت نبوی رسید علی کرم الله وجهه در وقت سحر از خواب بیدار شده
و با پسر خود حسن گفت امشب رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم و از آنچه از امت بمن رسید
بود گفتم فرمود بر ایشان دعا کن اللهم ابدلنی خیرا منهم وابدلهم شرا لهم منی بار خدایا
بدل ایشان چیزی بمن ده که از ایشان بهتر باشد و بدل من کسی بر ایشان گماشت گردان که
از من بدتر باشد بنسبت ایشان و در آن وقت بطی بروی تسبیح زدند فرمود که بگذارید ایشان را که این
نوحه میکنند و مؤذن ابن النباح بوقت صلوة نمود چون از خانه بیرون آمد در خانه منادی کرد
ایها الناس الصلوة الصلوة درین اثنا شبیب خارجی شمشیر بروی آنحضرت انداخت شمشیر او بدروازه خانه خورد
آنگاه ابن ملجم خذله الله شمشیر بر پیشانی و سر مبارک آنحضرت زد چنانچه بمغز رسید چون این
قضیه واقع شد شبیب خارجی لعنه الله گریخته بمنزل رفت و یکی از بنی امیه از پی او رفته
او را بقتل رسانید و ابن ملجم مردم او را در میان گرفتند و مردی از همدان قطیفه بروی او انداخت
و او را بر زمین زد و شمشیر از دست او گرفت و او را نزد علی المرتضی آورد امیر المومنین چون او را
دید فرمود ان النفس بالنفس اگر من فوت شوم او را مقتول سازید و اگر حیات من باقی
ماند آنچه رای من تقاضا کند در باب وی عمل خواهم نمود و در روایتی است که فرمود
الجروح قصاص و مرویست که امیر المومنین علی روز جمعه و شنبه حیات بود و در شب یکشنبه
از عالم رحلت فرمود و حسن و حسین رضی الله عنهما و عبدالله بن جعفر بامر غسل قیام نمودند و محمد
بن الحنفیه آب میریخت و در سه ثواب که یکی قمیص بود وی را کفن کردند و امام حسن بر وی نماز
گذارد و هفت تکبیر گفت و شب در دار الاماره یا در قریه یا موضعی که بجبال مردم زیارت میکنند
و یا در باب کنده و جامع اعظم علی اختلاف الاقوال مدفون گشت بعد از آن اطراف ابن ملجم را
مقطوع ساخته او را در قوصره کردند و سوختند و بعضی گفته اند امر فرمود تا گردن او زدند
و ام هیثم بنت الاسود لاشه مردار او بسوخت نقلست که امیر المومنین علی کرم الله وجهه

در ماه رمضان المبارک که شهید شد یک شب نزد امام حسن رض افطار فرمود و شبی نزد عبدالله بن
جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست میدارم که نزد الله تعالی
واصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح آن شب زخم بوی رسیده و خون بسیار بیرون
آمد نظر بجانب آسمان میکرد و میگفت والله ما کذبت ولا کذّبت وهذا اللیلة التی
وُعِدتُ بها بخدای سوگند که دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند امشب شبی است که وعده قتل من
است و چون قریب بصبح شد ابن ملجم زخم موعود رسانید چنانچه گذشت در بیان احادیث
فضائل و قبر وی رض ظاهر نساختند از خوف آنکه مبادا خوارج وی را از قبر بیرون آورند و از
شتر هایک منقول است که امام حسن رضی الله عنه پدر خود را کرم الله وجهه بمدینه طیبه نقل فرمود
و مرویست از ابن عساکر که چون علی رض شهید شد و برابر اشتری بار کردند که بمدینه آورده
نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم داخل نمایند و در اثنای راه شتر غائب شد و ندانستند که بکدام
طرف رفت و هیچکس بر آن شتر قدرت نیافت بنابر این است که اهل عراق میگویند که او در سحاب
است و بعضی دیگر میگویند که آن شتر ببلاد طی رفت و در آن بلاد وی را رضی الله عنه مدفون
ساختند و در سنه شصت و سه سالگی بود که شربت شهادت چشید و بعضی گفته اند که در آن وقت
شصت و چهار سال داشت بعضی گفته اند شصت و پنجسال بود و بعضی پنجاه و هفت و هشت و
نیز گفته اند مرویست که در وقتیکه بر منبر کوفه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا از وی سوال کردند از آن
در جواب فرمود که بار خدایا این آیت را بیامرز این آیت نازل شده است در شان من و در شان
عم من حمزه و ابن عم من عبیده بن الحارث بن عبد المطلب اما عبیده مدت او بسر آمد و شهید شد و وفات
کرد و زمانیکه شهید شد روز احد و من منتظر اشقی الآخرین یعنی ابن ملجم لعنه الله که سر و محاسن
مرا بخون تر خواهد کرد چنانچه حبیب من و سید من ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا
از همین خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن رض را زخم رسید پسران خود حسن و حسین شباب اهل
الجنة را طلب کرده گفت وصیت میکنم شما را بتقوی و طاعت خدا تعالی و آنکه دنیا را طلب
نکنید اگر چه شما را طلب کند و گریه و زاری مکنید بچیزیکه باز گرفته و قبض نموده اند از شما و سخن حق گوئید و بر
یتیمان رحم کنید و مدد و حال ضعیفان نمائید و کار آخرت را بسازید و بر ظالم خصومت نمائید و
مظلوم را یاری دهید و آنچه کنید خالصاً لوجه الله کنید و در راه خدا تعالی از هیچ ملامت کنندۀ نترسید

باز بجانب محمد بن الحنفیه التفات نموده فرمود که وصیتی بر برادران تو وصیت کردم و آنکه
تعظیم و توقیر برادران خود نمایی بواسطه آنکه حقوق بر تو دارند و تا کی اعتمادی مکنی برای
کر غیر ایشان باشد باز بجانب حسن و حسین رضی الله عنهما التفات نموده گفت وصیت میکنم
شما را بوی زیرا که او برادر و پسر پدر شماست و میدانید که پدر شما او را دوست میداشت و
بعد ازین وصیت تکلم نکرد و گفت لا اله الا الله تا وقتیکه رحلت نمود کرم الله وجهه و علی جسده
انا لله و انا الیه راجعون مرویست که ابن ملجم روزی نزد ابو الحسن آمده و مرکبی طلبید که حمل
احتیاج خود نماید ابو الحسن کرم الله وجهه حاجت وی برآورد و بعد از آن این بیت انشا فرمود
شعر ارید حیاته و یرید قتلی + عذیرک من خلیلک من مرادی + من حیات او را میخواهم
و او قتل من میخواهد عذر خواه من است و گفت این شخص قاتل من خواهد بود شخصی از
موالیان نزد ابو الحسن علی کرم الله وجهه بود گفت ای امیر المومنین چرا او را بقتل نمیرسانی
تا او را بقتل آورد گفت که بقتل آورد مرا او در مستدرک از شعبی منقولست که گفت ابن ملجم
لعنة الله علیه بر زنی خوارجه که نام او قطام بود لعنة الله علیها عاشق بود و او را نکاح
کرد بمهر سه هزار درم و قتل ابو تراب علی کرم الله وجهه و در این باب فرزدق چند بیتی گفته است
شعر فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة + کمهر قطام بین عرب و اعجم + ثلاثة الاف
و عبد و قینة + و ضرب علی بالحسام المسمم + فلا مهر اغلی من علی و ان غلا + و
لا فتک الا دون فتک ابن ملجم + یعنی ندیدم هیچکس مثل مهر قطام در میان عرب و عجم که سه هزار
درهم و غلامی و کنیزک خوانده بود و قتل علی ابو الحسن بشمشیر برنده یا شمشیر زهر آلوده چرا که در
یک روایت بالسیف المسمم بالسین المهمله وارد شده پس هیچ مهر گران تر از علی کرم الله وجهه نیست
هر چند که گران بها باشد و هیچ گناهی بزرگتر از گناه ابن ملجم نیست باب پنجم در خلافت
امیر المومنین امام الجن و الانس امام حسن و فضائل و مآثر و کرامات وی و درین باب چند فصل است
فصل اول در خلافت امام حسن و آنکه آخر خلفاء الراشدین است بنص جد وی رسول الله صلی الله علیه
و سلم بعد از شهادت پدرش بمبایعت اهل کوفه والی امر خلافت گشت و مدت شش ماه و چند
روز بامر قیام نموده خلیفه بر حق و امام اصدق و اعدل بود و تحقیقا بدلیل قول جد وی
رسول صلی الله علیه هو الصادق المصدق الخلافة من بعدی ثلثون سنة خلافت حق
بعد از من سی سال خواهد بود و بدین خلافت متمم و مکمل سی سال بود منصوص علیه و اجماع مذکور

نیز بر آن قایم شده و در حقیقت آن هیچ شک نیست بنا برین معاویه رض نایب او بود و ولی معاویه
با همینی اقرار نموده بود چنانچه بعد ازین خواهی دانست در خطبهٔ حضرت امام حسن رضی الله
عنه فرمود معاویه نزاع میکند با من در حقی که از من است و برادران و حق نیست معاویه را
درین امر ساکت شد و نیز در صلح نامه نوشت و از خلافت تارک گشت و معاویه پیرو
معلوم نو خواهد شد بعد از آن که شش ماه در امر خلافت قیام نمود با جهل هزار کس بجانب معاویه
توجه نمود و معاویه نیز با لشکری تمام از شام بیرون آمد و چون تلاقی فریقین دست داد
امام حسن رضی الله عنه دانست که ازین دو فرقه یکی غالب نمیشود مگر آنکه اکثر آن فرقه دیگر بقتل
آیند و فتنه عظیم در میان واقع شود بنا برین بمعاویه رضی الله عنه نوشت و وی را خبر داد از آنکه
امر خلافت و امارت بمعاویه باز گذار و میشم و طلبید که بعد ازین خواهد آمد در صلحنامه شرط
دیگر آنکه دیون وی را تمام ادا کند و از اهل عراق و حجاز مطالبه هیچ چه ننماید معاویه در جواب نوشت
که مطالبی نخیر عشیره از ایشان نکنم و امام حسن رض تکرار مدعای خود میکرد تا وقتیکه معاویه رضی
شد و ورق همین پیش امام حسن فرستاد که هر چه مدعای داری در صلحنامه بنویس که من قبول دارم
و التزام آن بنمایم این روایت که بیان کردیم در کتب معتبره و سنت و آثار وابتی که در صحیح
بخاری از حسن بصری رضی الله عنه ایراد کرده شده نیست که گفت امام حسن رض با لشکری تمام انبوه
مثل کوه در مقابله معاویه در آمد آنگاه عمرو بن العاص بمعاویه گفت لشکری می بینم که پشت نخواهند
داد تا وقتیکه امثال و اقران خود را بقتل آرند معاویه با او گفت و او بهتر از عمرو والله که خیر
الرجلین بود اگر این دو گروه یکدیگر را بقتل آرند کسی نخواهد ماند که بامر مسلمانان قیام نماید و محافظت نسا
و ضیاع ایشان کند بنا برین دو کس از قریش از قبیلهٔ بنی عبد الشمس یکی عبد الرحمن بن سمره دیگری
عبد الرحمن بن عامر نزد امام حسن رض فرستاد و گفت آنچه من میگویم برین مرد عرض کنید و هر
سخنان نیکو گوئید و طلب حاجت من از وی نمائید و او را رغبت دهید در صلح چون هر دو شخص
آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرضداشت نمودند امام حسین رض در جواب ایشان گفت که ما
بنو عبد المطلب ازین مال فرا گرفته ایم و در میان این امت خونها و فساد با واقع شده
ازین نوع سخنان عذر آمیز گفت آن دو شخص گفتند معاویه چنین و چنین بر شما عرض میکند
و حاجت خود بشما الفاظ می نماید و از شما سوال میکند آنچه گوئید قبول نماید امام حسن رض
گفت کیست که از عهدهٔ این اختلاط و شروط بیرون آید یا از عهده آنچه گویم بیرون آید و

ز قبول قرار دهیم واز عهدهٔ آنچه بیرون خواهیم آمد بدین نهج مصالحه قرار یافت انتهی وممکن است جمع میان
روایت کتب سیر وروایت بخاری باین طریق کنیم که معاویه دراول حال رسولان خود را
نزد حضرت امام حسن فرستاده باشد بعد ازان حضرت شاهزاده حسن رضی الله عنه صلحنامه نوشت بدین عبارت
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه الحسن بن علی رضی الله عنهما معاویة بن
ابی سفیان صالحه علی ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله وسنة
رسول الله وسیرة الخلفاء الراشدین المهدیین ولیس لمعاویة بن ابی سفیان ان یعهد
الی احد من بعده عهدا بل یکون الامر شوری بین المسلمین وعلی ان الناس امنوا
حیث کانوا من ارض الله تعالی فی شامهم وعراقهم وحجازهم ویمنهم وعلی ان اصحاب علی
وشیعته امنوا علی انفسهم واموالهم ونسائهم واولادهم حیث کانوا وعلی معاویة
بن ابی سفیان بذلک عهد الله ومیثاقه وان لا یبغی للحسن بن علی ولا لاخیه
الحسین رضی الله عنهما ولا لاحد من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم غائلة سرا ولا
جهرا ولا یخیف احدا منهم فی افق من الافاق اشهد علیه فلان بن فلان وکفی بالله
شهیدا یعنی این صلحنامه میان حسن بن علی و معاویه بن ابی سفیان مصالحت نمودند برآنکه ولایت امر
مسلمانان بمعاویه تسلیم کند بشرط آنکه عمل نماید درمیان ایشان بکتاب الله وسنت رسول الله وسیرت
خلفاء الراشدین و شرط دیگر آنکه معاویه را نمیرسد که بعد از وی کسی را ولی عهد خود سازد
بلکه امارت مفوض برای مشورت مسلمانان بوده هر کس را که خواهند بر خود امیر گردانند وشرط دیگر
آنکه مردم ایمن باشند از وی در هر مکانی که باشند از ارض الله تعالی در شام وعراق وحجاز ویمن واصحاب
وشیعهٔ علی در هر جا که باشند بر نفس ومال واولاد خود ایمن باشند وبر معاویه بن ابی سفیان عهد ومیثاق
خدای تعالی است برین نهج که نسبت بحسن بن علی رضی الله عنه وبرادرش حسین بن علی رضی الله عنهما وهیچ
کس از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم غائله وکدورتی نه در سر ونه در جهر رسیده باشد و
نرسانند احدی از ایشان را در هر ناحیه از نواحی که بوده باشند بشهادت فلان بن فلان وکافی است
بشهادت حق سبحانه وتعالی ودرود بر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ایها الناس بدانید که عاقل ترین
مردم کسی است که تقوی وپرهیزگاری دارد واحمق ترین مردم کسی است که فجور ومعاصی میکند
وبسیاری از مواعظ وحکم بیان فرمود تا سخن باین مقام رسانید که گفت میدانید که خدای تعالی شما را
هدایت داد واز گمراهی وجهالت آزاد گردانید بسبب جد من محمد رسول الله صلی الله علیه

وسلم بعد از وفات خواری شما را عزیز گردانید و بعد از قلت شما را کثرت گردانید بدرستیکه معاویه
نزاع کرد با من در چیزیکه حق من بود نه او و من در صلاح امت نظر کردم و فتنه را منقطع ساختم و حال آنکه
شما با من بیعت کرده بودید که صلح کنید با کسے که من با او صلح نمایم و حرب نمائید با کسے که من حرب
نمایم با او و حالیا رای من باین قرار یافته است که با معاویه صلح کنم و جنگے که میان من و او واقع است
برطرف نمایم زیرا که مردم از کشتن خلاص یابند و محافظت خون ایشان نمودن بهتر است از
خون ریختن ایشان .... ریختن و اراده نکردم باین صلح مگر صلاح و بقای
شما و ان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین ونمیدانم که شاید که ازین صلح آزمایش باشد
شما را و شاید که برخورداری باشد شما را تا هنگام اجل موعود و بباید دانست که انشراح صدر
امام حسن رض فرمود صلی الله علیه وسلم ان ابنی هذا سید و سیصلح الله به بین فئتین عظیمتین من
المسلمین بتحقیق این پسر من سید است و نزدیک باشد که خدا تعالی بسبب او صلح میان دو لشکر
عظیم از مسلمانان خواهد نمود مترجم گوید در نهایه جزری آورده که بعضے از علما گفته اند
که سید در حدیث بمعنی حلیم آمده بقرینه تتمه حدیث که اصلاح بین المسلمین است که منشاء آن حلم و وقار امام
حسن بود رض وفیه بعد من حیث اللفظ والله اعلم و دولابی روایت کرده از امام حسن رض که
فرمود جماجم العرب بیدی یسالمون من سالمت و یحاربون من حاربت فترکتها ابتغاء
وجه الله تعالی وحقن دماء المسلمین یعنی سادات و اشراف عرب در حکم من بودند صلح میکردند
با کسی که من صلح کنم و حرب مینمودند با کسی که من حرب نمایم لیکن ترک امارت کردم از برای طلب رضای
حق تعالی و از جهة نگاهداشت خون مسلمانان و نزول امام حسن رضی الله عنه از امر خلافت در سال چهل و یکم از
هجرت بود در ماه ربیع الاول نیز گفته اند و اصحاب وی رضی الله عنه گاهی میگفتند یا عار
المسلمین حضرت امام حسن در جواب ایشان میفرمود العار خیر من النار عار بهتر
است از آتش و دوزخ مرویست که مردی از امام حسن رض را گفت السلام علیک یا مذل المؤمنین
در جواب او فرمود که مذل مومنان نیستم ولیکن مکروه داشتم که بر سر ملک شما را بقتل آورم و بعد
از وقوع صلح از کوفه رحلت فرموده بمدینه رفت و در آنجا اقامت فرمود **فصل دوم**
در فضائل امام حسن رض و درین فصل ده حدیث مذکور خواهد شد حدیث اول مرویست در صحیح
بخاری و مسلم از براء بن عازب که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را دیدم در حالتیکه حسن رض بر گردن
مبارک آنحضرت بود و فرمود اللهم انی احبه فاحببه بار خدایا من حسن را دوست میدارم

پس تو وی را دوست دار حدیث دوم مرویست بروایت بخاری از ابوبکر رض که گفت
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالتیکه بر منبر بود امام حسن رض پهلوی آنحضرت نشسته بود
یکبار بوی نظر میکرد و یکبار بمردم میگفت ان یصلح به بین فئتین من المسلمین ترجمه اینحدیث
گذشت حدیث سیوم مرویست بروایت بخاری از ابن عمر رض که گفت رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هما ریحانتای من الدنیا یعنی حسن و حسین مثل دو گل خوشبوی من اند از دنیا و
ریحان بمعنی رزق نیز آمده است یقال سبحان الله و ریحانه ای استغفره و رزقه حدیث
چهارم بروایت ترمذی و حاکم از ابوسعید خدری رض مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة حسن و حسین بزرگ و شریف جوانان اهل بهشت
خواهند بود حدیث پنجم روایت اسامه بن زید کرد که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را دیدم
که حسن و حسین بر رکبتین آنحضرت بودند و فرمود هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما
فاحبهما و احب من یحبهما این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند بار خدایا دوست
میدارم ایشانرا پس تو ایشانرا دوست دار و دوست دار کسی را که ایشانرا دوست دارد حدیث
ششم روایت کرد ترمذی از انس رض که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند که کدام
یک را از اهلبیت خود دوست میداری فرمود حسن و حسین رض را دوست میدارم حدیث هفتم
روایت کرد حاکم از ابن عباس که گفت رسول صلی الله علیه وسلم می آمد در حالتیکه حسین را برگردن
خود سوار کرده بود و درین اثنای مردی ملاقی آنحضرت شد گفت نیکو مرکبی است ای غلام که بر آن
سواری میکنی پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الراکب هو ای این پسر نیز نیکو سواریست
حدیث هشتم روایت کرد ابن سعد از عبد الله ابن زبیر که گفت شبیه ترین اهلبیت برسالت
پناه صلی الله علیه وسلم حسن رض بود دیدم که در آمد در حالتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سجده بود
و بر گردن مبارک آنحضرت یا بر پشت آنحضرت سوار شد و آنحضرت او را پائین نیاورد تا
وقتیکه خودش پائین آمد و بتحقیق رسول الله صلی الله علیه وسلم در رکوع پایهای مبارک کشاده گردانید
تا حسن رض از میان آنحضرت بیرون رفت حدیث نهم مرویست بروایت ابن سعد از ابی
سلمه بن عبد الرحمن که گفت رسول صلی الله علیه وسلم زبان مبارک خود را بحسن بن علی مینمود و چون
آن کودک سرخی زبان را مشاهده میکرد نشاطی و خوشحالی میکرد حدیث دهم روایت کرد
حاکم از زید بن ارقم که گفت حسن بن علی رضی الله عنهما برخاست تا خطبه بخواند درین اثنای بر قفا نشست

مردے از آزد خنوءة

وگفت رسول الله صلے الله علیه وسلم را دیدم که حسن رضی الله عنه را بر دوش نهاده بود و در حالتیکه میگفت من احبنی
فلیحبه ولیبلغ الشاهد الغائب هر کس که مرا دوست دارد باید که حسن را دوست دارد و باید
که این خبر حاضر بغائب برساند زاوی میگوید اگر نه کرامت پیغامبر بودی اینحدیث را نزد هیچکس
نقل نمیکردم **حدیث یازدهم** روایت کرد ابونعیم در حلیه از ابوبکره رضی الله عنه که گفت رسول
صلے الله علیه وسلم با ما نماز میگذارد و وقتیکه بسجده رفت حسن رضی الله عنه چون طفل بود آمد و بر پشت آنحضرت
نشست و یکبار بگردن آنحضرت نشست آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را برفق و آهستگی بر داشت
و چون از نماز فارغ شد اصحاب گفتند یا رسول الله سلوک با این کودک که میکنی با هیچکس نمیکنی
رسول صلے الله علیه وسلم فرمود ان هذا ریحانتی وان ابنی هذا سید وعسی ان یصلح الله تعالی به بین
فئتین من المسلمین تحقیق این کودک مثل ریحان من است که او را می بویم و این پسر من سید است
نزدیک شده است که آشتی دهد خدا تعالی بسبب وی میان لشکر عظیم اهل اسلام **حدیث دوازدهم**
مرویست بروایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه که گفت که پیغامبر فرمود صلے الله علیه وسلم
انی احبه واحب من یحبه یعنے حسن را دوست دارم بار خدایا تو دوست دار والوهریره
گوید بعد از آنکه رسول الله صلے الله علیه وسلم را شنیدم فرمود هیچکس نزد من دوست تر از حسن نبود و در
حدیث ابوهریره ایضاً بروایة حافظ سلفی وارد است که گفت هرگز حسن ابن علی را ندیدم
مگر آنکه در چشم من پر محبت و سبب آن بود که روزی رسول صلے الله علیه وسلم قدم مبارک بیرون نهاد
و من در مسجد بودم آنگاه دست مرا بگرفت و تکیه بر من داشت تا رفتیم در بازار قینقاع و در آن
بازار نظر فرمود باز گشت و در مسجد نشست و گفت پسر مرا طلب کن آنگاه حسن بن علی رضی الله
عنهما دویده آمد و در کنار آنحضرت نشست رسول صلے الله علیه وسلم دهان وی را بکشود و بعد
از آن دهان مبارک خود را در دهان وی کرد و گفت اللهم انی احبه واحب من یحبه واحب
من احبه ثلاث مرات یعنی سه نوبت فرمود بار خدایا من او را دوست میدارم تو او را دوست
دار و امام محمد روایت کرد که رسول صلے الله علیه وسلم فرمود من احبنی واحب هذین و
اباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة هر کس که مرا دوست میدارد و دوست دارد حسن
و حسین را و پدر و مادر ایشانرا در درجه من خواهد بود روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت
کرد کان معی فی الجنة و گفتند که اینحدیث غریب است از ین معنی که من حیث المقام نیست
بلکه معیت از جهت قرب و حجابست میان ایشان نظیر قول خدا تعالی ومن یطع الله ورسوله

۷ فاحبه

فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء وحسن اولئک
رفیقا حاصل این آیت آنکه هرکه امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب
فضل سیوم در بعضی از آثار و مناقب امام حسن رضی الله عنه بدانکه امام حسن رضی الله عنه سید
و حلیم و کریم و زاهد و با سکینه و وقار و صاحب حشمت و جودت و ممدوح خلائق بود چنانچه بسط
این خواهد آمد مرویست بروایت ابو نعیم که حسن رضی الله عنه فرمود که مرا شرم می آید از آنکه
پروردگار خود را ببینم و پیاده بخانه او نرفته باشم ما بین پیاده بیست حج گزارد و حاکم از عبد الله بن
عمران روایت کرد که حسن رضی الله عنه بیست و پنج حج پیاده گذارد و جنیبها با او همراه میکشیدند و ابو نعیم روایت
حسن رضی الله عنه دو بار از مال خود بیرون رفت و تصدق فرمود و سه نوبت مال خود را قسمت نمود
براه خدا تعالی چنانچه دو نعلین بود یکی را بفقیر میداد و دیگری را نگاه میداشت و اگر دو موزه بود
یکی میداد و یکی نگاه میداشت نقل است که حسن رضی الله عنه شنید که مردی از خدای تعالی ده هزار درم طلب
نماید فی الحال این مبلغ بجهت وی فرستاد و مردی دیگر نزد وی آمد و از حال خود و فقر
و فاقه چیزی شکوه کرد و بعد از آن که صاحب سؤال بود حسن رضی الله عنه در جواب وی گفت ای فلان حق
سؤال تو عظیم گردانید نزد من معرفت بآنچه ترا واجبست از نفقات و دست من عاجز است
از رسانیدن چیزی که تو اهل آنی و کثیر در ذات حق سبحانه و تعالی قلیل است و من آنکه انتقید
نیستم که بشکر گذاری تو وفا کنم اگر آنچه میسر باشد قبول میکنی و مؤنت اهتمام و تکلف از من بیدار کنی
احضر می خواهم رسانید آمرد گفت ای پسر دختر رسول صلی الله علیه وسلم من قلیل را قبول دارم
و عطا را شکر گذارم و بر منع عطا عذر میگویم آنگاه حسن رضی الله عنه وکیل خود را طلب نمود و حساب از و
کرد و بعد از حساب پنجاه هزار درم فاضل شد گفت این فاضل را حاضر ساز و وکیل چون پنجاه
هزار درم نقره حاضر گردانید و حسن رضی الله عنه گفت آن پانصد دینار طلا که نزد تو بود کجاست گفت
نزد من است آنگاه احضار آن امر فرمود چون بحضور آورد آنرا با پنجاه هزار درم منضم ساخته
بآنمرد داد نقل است که عجوزی مهمانی کرد حسن و حسین و عبد الله بن جعفر طیار را رضی الله
عنهم حسن هزار دینار طلا و هزار گوسفند نیز بآن عجوزه داد و امام حسین مثل همین عطا فرمود
و عبد الله بن جعفر طیار دو هزار دینار و گوسفند عطای نمود و مرویست که بعد از آنکه چون امام
حسن رضی الله عنه بامر خلافت قیام نمود در اثنای ادای صلوة و قتیکه بسجده رفت مردی زخم خنجر
بوی زد و بعد از آن برخاسته خطبه خواند و گفت ای اهل عراق بترسید از خدای تعالی در حق ما

کیا امراء ضیفانشمائیم نه ما از اهل بیتیم که خدا تعالی در حق ایشان فرموده انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و امثال این سخنان میگفت تا هیچکس از اهل مسجد
نماند مگر آنکه بگریه افتاد و ابن سعد از عمر بن اسحاق روایت کرده که گفت هرگز فحش از امام حسن رض
نشنیده ام مگر یک نوبت که میان وی و عمرو ابن عثمان بن عفان بواسطه زمینی خصومت واقع شد گفت
لیس له عندنا الا ما رغم انفه یعنی عمرو را چیزی نزد ما نیست مگر ذلت و خواری و اینکلمه سخت
ترین فحش بود نزد وی که مثل این هرگز از وی نشنیده بودم و وقتیکه مروان عامل مدینه بود
رسولی نزد وی فرستاد که ویرا سب کرده هر جمعه امیر المؤمنین بر منبر پروردگار علی کرم الله
وجهه را بر منبر سب میکرد و حسن رض گفت که ای رسول مروان را بگو که من ترا نیز سب نمیکنم که گناهی
را از تو محو کنم ولیکن وعده ما و تو روز قیامتست نزد خدا تعالی اگر آنچه میگوئی راست خواهد
بود ترا صدق تو جزا خواهد داد و اگر دروغ گفته عذاب خدا تعالی سخت ترست از همه چیز روزی
مروان بینی خود را بدست راست خود پاک کرد حسن رض او را سرزنش کرد و گفت [illegible]
اینقدر نمیدانی که دست راست از برای وجه است و دست چپ از برای فرج ست پس مروان
را جوابی نبود و ساکت شد نقل است که حسن رض زنان را بسیار طلاق میداد و هیچ زن را مفارقت
نمود مگر آنکه حسن رض دوست داشتی و نود زن رسیده بود و ابن سعد از علی کرم الله وجهه روایت
کرده که گفت که ای اهل کوفه عقد و مزاوجت با حسن مکنید که او کثیر الطلاق ست انگاه مردی
از اهل همدان حاضر بود گفت ما دختران را بوی تزویج میکنیم اگر آن را راضی ست نگاه میدارد و اگر
نکرده طبع ست طلاق میدهد نقل است که مروان بعد از فوت حسن رض میگریست وقتیکه در جنازه
او برفت حسین رض گفت ای مروان بروی گریه میکنی و حال آنکه در ایام حیات چه مقدار آزار
وی میکردی و چندان بجرع غصص میمنود از لو مروان گفت اینها که من بکسی میکردم که
حلیم تر از کوه بود و ابن عساکر روایت کرده که حسن رض را گفتند که ابوذر رحمة الله علیه میگوید فقر
نزدیک من دوست ترست از غنا و مرض نزد من دوست ترست از صحت حسن رض گفت رحم الله
اباذر من میگویم هر کس که توکل کند بر حسن اختیار خدا تعالی برای او تمنا نمیکند بیستی او و در غیر حالتی
که خدا تعالی برای او اختیار فرموده نقل است که ... عطایی که از بیت المال بحسن رض میرسید
هر سال صد هزار درهم بود و در بعضی سالها معاویه آن را منع نمود و حسن رض ازین امر سختی و تنگی
میکشید و میگفت وقتی قلم و دوات طلبیدم که رقعه ورشان بمعاویه بنویسم باز خود را نگاه

داشتیم و آن داعیه برطرف کردم چون خوابم در ربود رسول الله ....
صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که مرا گفت ای حسن چه حال داری گفتم ای پدر حال من بحسرت
و شکوه تاخیر مال با آنحضرت کردم فرمود آیا دوات طلب مینمودی که بمخلوقی در باب خود بنویسی
گفتم بلی یا رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعا بخوان اللهم اقذف فی قلبی رجاءک
واقطع رجائی عمن سواک حتی لا ارجو احدا غیرک ... اللهم وما ضعفت عنه قوتی وقصر
عنه عملی ولم تنته الیه رغبتی ولم تبلغه مسئلتی ولم یجر علی لسانی مما اعطیت احدا
من الاولین والاخرین من الیقین فخصنی به یا ارحم الراحمین حسن میگوید والله که هفته
روز که این دعا را الحاح ورد من بود معاویه پانصد هزار درم جهت من فرستاد من گفتم
الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره ولا یخیب من دعاه حمد و ثنای مر خدای را که فراموش نکند کسی
که یاد میکند او را و محروم نمیسازد کسی را که او را بخواند و در همان شب رسول الله صلی الله علیه وسلم
را در خواب دیدم فرمود ای حسن چونی گفتم بخیریت مقرون یا رسول الله و حکایت فرستادن
معاویه بآنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتم آنحضرت فرمود یا بنی هکذا من رجا الخالق ولم یرج
المخلوق ای پسر همچنین است کار کسیکه امید از خالق دارد و از مخلوق تمنا نمیکند آورده اند که چون
حسن رضی الله عنه بحالت نزع رسید برادر خود حسین را گفت ای برادر پدر تو بامر خلافت مشرف شده بود و خدای
تعالی از وی صرف نمود .... وابوبکر والی آن
امر شده و مشرف بآن گشت و صرف شد از وی بسوی عمر و بعد از عمر در وقتی که شوری تنگ شد توهم داشت
تجاوز نخواهد کرد آخر از وی درگذشته بعثمان رضی الله عنه رسید و بعد از قتل عثمان مردم
با پدر تو بیعت کردند و بعد از بیعت مردم نزاع کردند و منجر بآن شد که شمشیر از غلاف بیرون
آوردند چندانکه سعی فرمود از کدورت صاف نگشتند تا آنکه شربت شهادت چشید و من والله
گمان ندارم که خدای تعالی جمع کند در ما نبوت و خلافت و هر آینه میدانم که سفهای کوفه استخفاف تو خواهند نمود
و ترا بیرون خواهند برد و دیگر آنکه قبل ازین از عائشه صدیقه رضی الله عنها طلب کرده بودم که
با رسول الله دفن شوم التماس قبول نموده بود باید که بعد فوت من باز از آن اعاده کنی چرا که
گمان اینست که قوم ترا منع خواهند کرد و ازین امر اگر منع کنند مبالغه درین امر مکن و چون رحلت
فرمود حسین نزد عائشه رضی الله عنها آمد عائشه رض گفت نعم و امر کرد بیارید و برای لیکن
مروان منع کرد حسین رضی الله عنه با کسانیکه اتباع وی بود سلاح پوشیدند که با مروان قتال

نمایند آنکه ابوهریره رضی الله عنه درمیان افتاد و بنابر صلاح وقت برادر را در بقیع بپهلوی مادرش
دفن کردند رضی الله عنهما و وفات حسن رضی الله عنه آن بود که یزید پلید و بی رحم و بی حیا از زوجهٔ
وی جعده بنت اشعث بن قیس کندی قرار داد که حسن را مسموم سازد که من ترا برای خود خواهم کرد و
صد هزار درهم بتو خواهم داد و چون زهر در طعام وی کرد حسن رضی الله عنه چهل روز بیمار بود بعد از چهل
روز بعالم بقا رحلت نمود و آن زن کسی نزد یزید فرستاد که بشرط خود وفا کند یزید گفت
من ترا از جهت ازالتش گفته بودم ورنه بقتلش که بزهر مقتول سازی و از بسیاری از متقدمین
منقول ست مثل قتاده و ابوبکر بن حفص و از متاخرین مثل ... العراقی که در مقدمه شرح
تقریب آورده که وفات وی رضی الله عنه در سنه احدی و خمسین بود و اکثر بقول اول رفته
اند چنانچه جمعی بهمین قائل شده اند و غلط کرده است واقدی قول اول را ترجیح داده و تصحیح او
کسیکه بست و خمسین و کسیکه تسع و خمسین قائل شده باشد نقل ست که برادرش حسین رضی الله عنه جهد و سعی
بسیار نمود که وی را اخبار کند که چه کس ست که وی را زهر داده است حسن رضی الله عنه قبول نمی نمود و وی را
خبر کرد و گفت اگر آن شخص ست که ظن من در حق ویست عقاب خدا تعالی سخت تر ست از
عقاب شما او را بخدا تعالی گذاشتم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسی بیگناه ست چرا کشته
شود و در دیگر روایت قول اینست که فرموده ای برادر من ایام وفات من رسیده است که از تو
مفارقت نمایم و به پروردگار خود وصال شود و می یابم که جگر من بریده شده و به تحقیق میدانم
که از کجا آمده ست لیکن عمه در بیان تکلم مکن چون رحلت کنم غسل و تکفین من بکن و بر سر سریر
حمل کرده بقبر جدم رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک گردان تا تجدید عهد کنم آنگاه مرا بقبرستان جده خود
فاطمه بنت اسد نقل کن و در همان مقام مدفون ساز و سوگند میدهم ترا بخدا تعالی که در امر من یک کفچه
خون نریزی و در دیگر روایة از عبد البر آنکه ای برادر سه نوبت زهر بمن داده اند و این نوبت
از همه سخت تر ست حسین رضی الله عنه گفت کیست آنکه ترا زهر داده ست گفت اگر میخواهی که با ایشان
مقاتله کنی من ایشانرا بخدا تعالی باز گذاشتم و بروایة دیگر گفت چند دفعت مرا زهر داده اند مگر
مثل این دفعت نداده اند گویا که زهر جگر مرا انداخته اند چنانچه بخاطرم میرسد که بچوب وی را بگردانم
حسین رضی الله عنه گفت ای برادر کیست که ترا زهر داده ست گفت اگر میخواهی که او را بقتل آری گفت
بلی حسن رضی الله عنه گفت اگر آنکس ست که گمان من در حق اوست بخدا ای گذاشتم که عذاب خدا تعالی سخت
ست و اگر غیر او باشد بیگناهی را بسبب من قتل مساز نقل ست که حسن رضی الله عنه در خواب دید

که در بهشت بنای او قصر بنا نوشته اند با جوانان اهل البیت خوشحال شدند و مردم را بشارت دادند
و چون نزد ابن مسیب این را نقل کردند وی گفت اگر رؤیا صادق است از اجل تو قلیلی مانده است و
بعد از چند روز دیگر آنحضرت از عالم رحلت فرمود و سعید بن العاص که والی از جانب
معاویه والی مدینه بود بر وی نماز گذارد و نزدیک فاطمه بنت اسد در روضه که مشهور است مدفون گشت
و عمر وی چهل و هفت سال بود و سی سال با پدرش علی کرم الله تعالی وجهه بود و شش ماه خلیفه بود و ده
سال و نیم دیگر در مدینه طیبه اوقات گذرانیده رضی الله عنه والله اعلم بالصواب **باب دهم**
در فضائل و مآثر اهل بیت نبوی صلی الله علیه وسلم و در آن چند فصل است **فصل اول** در آیات
قرآنی که در شان ایشان است **آیت اول** انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا جز این نیست که میخواهد خدا تعالی تا ببرد از گناه را ای اهل البیت و پاک گرداند خدا تعالی
شما را از معاصی پاک گردانیدنی اکثر مفسرین برین رفته اند که این آیت نازل شد در شان امیر المومنین
علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان ازواج مطهرات
پیغامبر صلی الله علیه وسلم بدلیل قوله تعالی واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و از این جهت بود که مولای
ابن عباس عکرمه رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است و بعضی گفته اند مراد رسول الله صلی الله علیه
وسلم است تنها و جمعی دیگر گفته اند که در شان زنان پیغامبر است زیرا که در بیت سکنای رسول الله صلی
الله علیه وسلم بودند بدلیل خطابات واذکرن ما یتلی فی بیوتکن و در شان اهل بیت نسبت آنحضرت و آن
کسی که صدقه بر وی حرام است بعضی مفسرین بر این قول اعتماد کرده اند و ترجیح این مذهب داده اند و ابن
کثیر تقریب این قول کرده با آنکه ایشان سبب نزول اند و رسول صلی الله علیه وسلم یکی است جز ما تنها
او است بیقول یا بقول اصح و احادیث بسیار در این قول آمده بعضی صلاحیت آن دارد که دلیل
اول و بعضی صلاحیت دلیل ثانی دارد و این اکثر بنا بر این معتمد علیه است چنانچه مقرر شده باید که
بعضی از این احادیث مذکور سازیم **حدیث اول** مروی است بروایت احمد از ابو سعید خدری که این
آیت در شان پنج کس نازل شد پیغامبر صلی الله علیه وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و ابن جریر
مرفوعا با این لفظ روایت کرده است نزلت هذه الآیة فی خمسة فی النبی صلی الله علیه
وسلم و فاطمه و فی علی و حسن و حسین و طبرانی نیز روایت کرده و مسلم با این طریق روایت کرده
رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر کسائی یعنی عبائی که بر وی بود در آورد و این آیت بخواند
و بعضی روایت که رسول صلی الله علیه وسلم عبا را بر این چهار کس پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء

اهل بیتی وخاصتی اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا بار خدایا اینجماعت اهلبیت من اند ببر
از ایشان گناه را و پاک گردان پاک گردانیدنی آنگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت من نیز با ایشان ام
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انك علی خیر یعنی تو نیز بر جای خود نیکو هستی و در روایت
دیگر آنکه انا حرب لمن حاربهم وصلح لمن صالحهم وسلم لمن سالمهم وعدو لمن عاداهم
من جنگ میکنم با کسیکه با ایشان جنگ کند و صلح میکنم با کسیکه با ایشان صلح میکند و دشمن خواهم شد با کسیکه
با ایشان دشمنی میکند و در روایت دیگر عبا بر ایشان انداخت و دست خود بر آن نهاد و
گفت اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك وبركاتك على آل محمد انك حميد مجيد
و در روایت دیگر آنکه این آیت در خانه ام سلمه رضی الله عنها نازل شد و در روایتی آنست
که سه نوبت فرمود اللهم هؤلاء اهلبیتی اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا آنگاه ام سلمه
رضی الله عنها گفت یا رسول الله آیا من اهلبیت تو نیستم فرمود بلی و او را در عبا داخل کرد و
بعد از آن دعای بر ایشان کرده بود و در روایتی صحیحه وارد شده که واثله گفت من نیز
داخل در اهلبیت توام یا رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم انت من اهلی تو از اهل منی واثله
میگوید امید باینحدیث از همه چیز زیاده دارم و بیهقی گوید که واثله را در حکم اهل گردانید بنا بر تشبیه بمستحق این
اسم ست و این اطلاق نه از روی تحقیق فرموده و در روایتی مقدم دیگر آنکه چون ایشانرا جمع
کرد دعای طولانی تر از آنچه گذشت در حق ایشان فرمود و واثله گفت و علی یا رسول الله
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود وعلیك یعنی بر تو نیز و محب طبری اشارت کرده که
این فعل از رسول صلی الله علیه وسلم مکرر واقع شده در خانه ام سلمه رضی الله عنها و در خانه فاطمه
الزهرا رضی الله عنها و غیر این دو موضع نیست با نقول جمع درمیان روایات مختلفه در سیاق
اجتماع ایشان و جواب فی ... و ام سلمه میتواند کرد و مؤید نیست روایت دیگر که رسول صلی الله علیه
وسلم در خانه حضرت بی بی فاطمة الزهرا مثل همین دعای از برای اینجماعت تکلم فرمود و در
روایتی صحیح آنکه نفس خود و دختران و اقارب و ازواج خود را باینچهار کس منتظم ساخته و بصحت رسیده
از ام سلمه رضی الله عنها که گفت رسول صلی الله علیه وسلم را گفتم که من از جمله اهل بیتم فرمود بلی
ان شاء الله تعالی و ثعلبی برین رفته که مراد از اهلبیت درین آیت جمیع بنی هاشم است و مؤید
وی ست حدیث حسن رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم عباس و پسران او را تو بلی پوشانید
و گفت ای پروردگار من این عم منست و این فرزندان او و از اهل بیت من اند

این آیة نازل شده پس این دو روایت هر دو صحیح باشد محمول بر این شد که دو بار این آیة نازل شده است

ایشان را از آتش و دوزخ همچنانکه مسطور و نوشته ام ایشان را این قرب آنگاه چو بهائی ستانه
و دو ابائی خانه آمین گفتند سه نوبت و در روایتی که از جمله رواة او کسی ست که ابن
معین او را ثقه و بعضی و غیر او را ضعیف گفته است که ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی
خیرهم بیتا فذلک قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله الی آخره از قبائل را بیوت ساخت
و گردانید مرا بهترین بیوت ایشان و اینست قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا و حاصل کلام آنکه اهل بیت سکنی داخل اند در آیت زیرا که ایشان محل طهر
و چون مخفی بود ارادهٔ اهل البیت نسب از آیت بنابرین رسول صلی الله علیه وسلم بیان ساخت
آنرا بفعل و قول خود با آنکه قولی که گذشت که مراد با اهل بیت در بعضی مقام سکنی است اهل سکنی
مثل ازواج و میان اهل البیت نسب جمیع بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند از حسن مر از جمله طرق سنا و که
بعضی از آنها حسن ست وارد شده که فرمود انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا و من از جمله اهل بیتم که خدای تعالی برده ست از ایشان گناه را و پاک گردانیده ست ایشان را
پاک کردنی پس اهل البیت نسب مراد ست درین آیت همچون اهل سکنی و مسلم از زید بن ارقم روایت
کرده که چون از وی پرسیدند که آیا ازواج پیغامبر صلی الله علیه وسلم اهل البیت وی اند گفت اهل بیت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم اهل البیت وی اند که بر وی حرام ست پس اشارت کرد بآنکه نساء آنحضرت از اهل بیت
نیستند و اهل بیت نیست مگر کسی که صدقه بر وی حرام ست بدانکه این آیت منبع فضائل اهل البیت نبوی ست بواسطه آنکه مشتمل
ست بر غرر ماثر اهل بیت و اعتناء شان از آن حیثیت که ابتدا کرد بانها که مفید حصر اراده
اوست تعالی شأنه در امر ایشان بر اذهاب رجس که آن اثم ست یا شک در چیزی که ایمان بآن واجب ست از ایشان
و تطهیر ایشان از سائر اخلاق و احوال مذمومه خواهد آمد در بعضی طرق تحریم اهل البیت بر آتش و این فائده
و غایت تطهیر ست زیرا که الهام انابت بحق سبحانه و تعالی و ادامت اعمال صالحه از جمله تطهیر ست و
از تخییب بود که چون خلافت ظاهره از دست اهل البیت رفت بواسطه آنکه مآل انتقال یافت لهذا
حسن رضی الله عنه رسانید عوض آن خلافت باطن بایشان چنانچه قومی برین رفته اند که قطب الاولیا در هر زمان
نباشد مگر از اهل بیت و بعضی رفته اند که قطب الاولیا را از غیر ایشان نیز میتوان بود که باشند چنانکه ابو العباس
مرسی ست چنانچه شاگرد وی تاج بن عطا نقل از وی کرده از جمله اهل تطهیر اهل البیت تحریم صدقه
فرض ست بلکه صدقه نفل نیز نزد بعضی مالک بر ایشان زیرا که صدقه چرک گناهان مردم ست و
گرفتن آن بجال ایشان لائق نیست تا آنکه دال ست بر ذلت کسیکه آنرا گیرد و بر عزت کسیکه میدهد

عوض صدقه خمس و غنیمت که دال است بر عزت گیرنده و بر دولت دهنده بایشان عطا کردند
و از جهت معتمد در دخول اهل البیت نسبت و بنا برین اختصاص یافته اند مشارکت رسول صلی الله علیه
وسلم در تحریم صدقه فرض زکوة و کفارت و نذر و غیر اینها و بعضی از متاخرین مخالفت کرده گفته اند که نذر حکم
نفل دارد و لیکن چنین نیست که ایشان گفته اند بلکه حکمش حکم فرض است و رسول صلی الله علیه وسلم ممتاز است
بتحریم صدقه نفل ایضاً اگرچه بروجه عام باشد یا غیر مقدم بر مذهب اصح و ماوردی گرده استعمال
حلیت صلوة آن حضرت صلوات الله علیه و علیه السلام در مساجد و شرب از سقایه زمزم و بیر رومه
و استدلال کرده است شافعی رح بحلیت نفل از برای اهل البیت بقول امام باقر رض و قضیه معاتب شد
در شراب از سقایایی که در میان مکه و مدینه طیبه واقع است گفت حرام نشده بر ما مگر صدقه مفروض
و شافعی رح بقول وی استدلال نمود و حجتش آنکه مثل امام محمد باقر رضی الله عنه نمیتوان گفت که از
قبل از خود این مسئله را بیان کرده زیرا که این مسئله بخصائص تعلق دارد پس حدیث
مرسل خواهد بود و چرا که امام محمد باقر رض از کبائر تابعین بوده با آنکه مرسل بقول اکثر علما را اهل علم نیز
قوت یافته است و این تحریم عام است میان بنی هاشم و بنی مطلب و موالی ایشان و بعضی گفته اند
از ازواج پیغامبر و آن ضعیف است اگرچه ابن عبد البر حکایت برین کرده و لزوم نفقه ازواج مطهرات بعد از
وفات آنحضرت ع حرام نسازد. اخذ صدقه که از جهت فقر و مسکنت بخلاف اخذ از جهتهای دیگر مثل بنی و
و ابن سفری همچنانکه مقرر است در فقه و در حدیث آمده که صدقه حلال است که بنی هاشم از یکدیگر گرفته
باشند لیکن آن حدیث ضعیف و مرسل است پس در تحدیث حجتی نباشد و اما شرب رسول صلی الله علیه وسلم
از سقایه زمزم احتمال دارد که آبی که در آن بوده رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آورده باشد پس
متحقق نیست که از صدقه عباس بوده و حکمت در ختم آیت بتطهیرا مبالغه است در رسیدن اهل البیت
بمرتبه اعلی از تطهیر در رفع .... تجویز و تعدین تطهیر از برای تعظیم و تکثیر و اعجاب است فائده اینمعنی میکند
که این تطهیر از جنس متعارف و مولف میان مردم نیست بلکه از رسول صلی الله علیه وسلم تجدد آیت
است تمام آن و مکرر ساخت بقول خود اللهم هؤلاء اهل بیتی تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت
عبارت در عدد داخل ساخت تا برکت اندراج آنحضرت ع بایشان عائد گردد بالک در روایتی دیگر چنین
وارد شده که جبرائیل و میکائیل علیهما السلام را با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر
ایشان و ایضاً مؤکد ساخت بطلب صلوة بر ایشان بقول خود فاجعل تا آخر حدیث و بقول خود
انا حرب لمن حاربهم تا آخر حدیث و دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود الا من اذی قرابتی

فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله تعالی آگاه باشید هر که رنجاند قرابت مرا تحقیق مرا رنجاند
وهر کس مرا رنجاند خدا تعالی را رنجانید و در روایتی فرمود والذی نفسی بیده لا یؤمن احد حتی
یحبنی و لا یحبنی حتی یحب ای خدای که نفس من بید قدرت او ست مومن نشود هیچ بنده تا آنکه مرا دوست
دارد و دوست ندارد ذوی القربی و اهل بیت مرا پس ایشان را قائم مقام نفس خود ساخت و از جمله
که بصحت رسیده از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود انی تارک فیکم ان تمسکتم لن تضلوا کتاب
الله وعترتی یعنی بدرستی که من میگذارم در میان شما چیزی که اگر دست بآن زنید گمراه نخواهید شد
وآن چیز قرآن مجید ست و اهل بیت من و در قضیه مباهله در قول تعالی ندع ابنائنا وابناءکم الی آخره
که رسول صلی الله علیه وسلم حسین را در بر گرفته و دست حسن گرفته و فاطمه از عقب فاطمه رضی الله عنهم
آمد مراد از جماعت اند از اهل بیت چنانچه از جمله کسانیکه فرود آیت انما یرید الله الی آخره پس مراد
بر اهل بیت درین آیت هر جا که ذکر فضل ایشان و فضل ذوی القربی شده باشد جمیع آل پیغامبر ست که
آمنوستان بنی هاشم و بنی المطلب اند و احادیث آل کل مومن تقی ضعیف ست و اگر بصحت رسیده
شوید قول کسی ست که جمع میان احادیث کرده بانطریق که در دعای مثل صلوة شامل هر مومن تقی
ست و او در تحریم صدقه بر ایشان مخصوص ست بمیان بنی هاشم و بنی المطلب و تایید داده اند آن
شمول را بحدیثی که بخاری روایت کرده که فرمود ما شبع آل محمد من خبز مادوم ثلثا
اللهم ارزق آل محمد قوتا یعنی سد رمق و در قول اهل سنت که مراد بآل ازواج و ذریت است فقط والله
اعلم آیت دوم از آیات فضائل اهل بیت ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستیکه خدا تعالی درود میگوید و فرشتگان او نیز
درود میفرستند بر پیغامبر ای آنکسانیکه بخدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اید صلوة
فرستید بر وی و سلام گوئید بالقیاد و کنید امر او را القیاد کردنی صلوة از حق تعالی رحمت و از غیر
او طلب رحمت بصحت رسیده از کعب بن عجره که گفت چون این آیت نازل شد گفتیم یا رسول الله کیفیت
سلام بر تو دانسته ایم که صلوة چگونه بر تو فرستیم کیفیت آن بیان فرما رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره و در روایت حاکم است که گفتیم
یا رسول الله صلوة بر شما و اهل بیت تو چگونه بگوییم گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
الی آخره و دلیل ظاهر ست بر آنکه امر بصلوة بر اهل بیت و بقیه آل رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد ست
درین آیت سوال از صلوة بر اهل بیت و آل ایشان کرد و رسول صلی الله علیه وسلم نیز جواب ایشان

مر دل آیة بوده و جواب ایشان اللهم صل علی محمد الی آخره و بقیه آل رسول الله مراد ست درین آیة واز سوال

با آنچه مذکور شد پس جواب ایشان از جانب رسول الله صلعم برین نهج دلیل ست بر آنکه صلوة بر اهل بیت از
جمله مامور بهست و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را در نیابت قائم مقام نفس خود ساخته
است زیرا که غرض از صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم مزید تعظیم آنحضرت است و تعظیم اهل بیت
نیز از جمله تعظیم آنحضرت است و از جهت وقتی که ایشان را در عبا آورد و گفت اللهم انهم منی
وانا منهم فاجعل صلواتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی و علیهم بار خدایا این
جماعت از من و من از ایشان ام و قضیه استجابت این دعا آن بود که حقتعالی صلوة فرستد
بر ایشان با رسول صلی الله علیه وسلم و این هنگام از مومنان طلب صلوة بر رسول صلی الله علیه
وسلم با ایشان میکند بقول خود یا ایها الذین آمنوا الآیه مرویست که فرمود لا تصلوا علی صلوة
البتیرا صلوة بتیرا بر من نفرستید گفتند صلوة بتیرا کدام است گفت اینست که میگوئید که اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد و اثبات آل در حدیث صلوة منافات ندارد با حذف چنانچه در
حدیث صحیحین مقرر شد که گفتند یا رسول الله چگونه بر تو صلوة فرستیم گفت بگوئید اللهم صل علی
محمد و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم الی آخره زیرا که ذکر آل در روایت
دیگر ثابت شده و از صحیحین و غیر آن معلوم شده که رسول صلی الله علیه وسلم ذکر جمیع این کلمات مثل
ازواج و ذریته و غیر ذلک کرده لیکن هر یکی از حفاظ چیزی حفظ کرده اند که دیگری آن را حفظ
نکرده یا عطف ازواج و ذریت از آل نباشد و این در ازواج واضح است بنا بر مذهب اصح در
اول که ایشان بنو هاشم و بنو مطلب اند و اما ذریت از جمله آل است بر سائر اقوال پس ذکر ذریت بعد از
آل اشارت است بتعظیم و شرف ایشان و بروایت ابو داود درست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود من سره
ان یکتال بالمکیال الاوفی اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل اللهم صل علی محمد النبی وازواجه
وامهات المومنین وذریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید
یعنی کسیکه او را محبت ثواب بسیار باشد وقتیکه بر او و اهل بیت نبوت را صلوة فرستد باید که باین
طریق صلوة فرستد اللهم صل علی محمد الی آخره و اما آنچه اصحاب گفتند که کیفیت سلام بر تو میدانیم اشاره
کرده اند بآن سلام که در تشهد بر وی میفرستند چنانچه بیهقی و غیر او گفته اند و دلالت برین معنی
میکند خبر مسلم که روایت کرده که صحابه گفتند یا رسول الله مامور شده ایم که صلوة بر تو فرستیم
کیفیت آن بیان فرما آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم ساکت شدند تا آنکه گمان کردیم کاشکی سوال نکرده
بودیم بعد از آن فرمود قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الخ و زیاده در آخر حدیث آنکه گفته

و سلام کما علمتم یعنی کیفیت سلام بر من همچنان است که تعلیم شما کردم و این روایت نیز وارد
شده است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم تشهد را تعلیم صحابه میکرد همچنانکه سورت قرآن را تعلیم
میکرد و بصحت رسیده که مردی گفت یا رسول الله ما بر تو سلام میدهیم لیکن بیان فرما که صلوة بر
تو چگونه فرستیم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم سکوت اختیار فرمود چنانچه صحابه گفتند کاشکی سوال
نکرده بودی بعد از آن فرمود اذا انتم صلیتم علی فقولوا هرگاه که شما بر من صلوة فرستید گوئید
اللهم صل علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد الحدیث کسی نگوید که ابن اسحاق راوی این حدیث
منفرد است و مسلم حدیث او را روایت نکرده مگر متابعة زیرا که میگوییم ائمه حدیث او را
ثقه دانسته اند و نبود مگر تدلیس فقط و علت تدلیس نیز از وی زائل شده بتصریح او در زیادت حدیث
پس آنچه مذکور ساختیم واضح شد که رد و این حدیث در محل بیان بود چرا که در آیت امر بصلوة وارد
شده چون صیغه امر است و امر از برای وجوب است موافق امر در آیه و موافق ایضا باید و آیه که از
ابن مسعود رض آمده است یتشهد الرجل فی الصلوة ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم
ثم یدعو لنفسه یعنی باید که در نماز یعنی در وقت نشستن اول کلمه شهادتین بگوید باز صلوة بر
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستد باز برای نفس خود دعا کند و چون این ترتیب از ابن مسعود رض
از جانب رای خود نیست در حکم حدیث مرفوع است و ایضا بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم
شنیدند که مردی در نماز دعا کرد و حمد و ثنا خدای تعالی نگفت و صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نفرستاد آنگاه فرمود عجل هذا یعنی شتاب کرده بعد از آن مرد را طلب کرده و با غیر او گفت اذا
صلی احدکم فلیبدأ بالتحمید والثناء علی الله ثم یصلی علی نبیه ثم یدعو بعد بما شاء
هرگاه که یکی از شما نماز کند باید که ابتدا بحمد و ثنا خدای تعالی کند یعنی در وقت جلوس در تشهد بعد از آن
صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرستد باز دعا کند بآنچه خواهد مصنف گوید بآنچه ما در همین مقام ذکر
کردیم واضح شد قول شافعی رح بوجوب صلوة بر پیغامبر فرموده است الصلوة وی در تشهد ابن مسعود
نیز بیان آن نموده پس قول شافعی رح در وجوب صلوة بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم حق ثابت موافق
صریح سنت و قواعد اصولیین و در شرح ارشاد و در شرح عباب تبیان ادله وجیه صحیحه در مناسب ذکر
کردیم با بیان که تشنیع بر شافعی رح کرده و ایضا بیان همین کرده ایم که شافعی رح باین قول منفرد
نیست بلکه قبل از وی جماعتی از صحابه امثال ابن مسعود رض و ابن عمر و جابر و ابی مسعود البدری
و غیر ایشان مثل اسحاق بن راهویه و امام احمد حنبل بوجوب صلوة و یکی قول امام مالک موافق قول شافعی

وجمعی از اصحاب مالک ترجیح این قول کرده اند بلکه شیخ الاسلام خاتمة الحفاظ شیخ ابن حجر عسقلانی
گفته که ندیدم یکی از اصحاب و تابعین که تصریح بعدم وجوب صلاة کرده باشد مگر نقلی که از ابراهیم
نخعی کرده اند آنکه اشعار باین معنی کرده که غیر او قائل است بوجوب انتهی و ظاهر شد که قول شافعی رح
موافق قول صحابه و تابعین و علمای سلف است زعم آنکه شافعی رح در این قول منفرد است و مخالف فقهای
امصار است زعم باطل و دعوی فاسد است ملتفت الیه و معتمد علیه نیست و از جمله ابن قیم گفته که اجماع
بر مشروعیت صلاة بر محمد الرسول صلی الله علیه وسلم در تشهد است اختلاف در وجوب و استحباب است پس تمسک کسیکه
واجب نمیداند بعمل سلف متمسک میشود و درین تمسک او نظر است زیرا که سلف در نماز صلاة بر رسول
صلی الله علیه وسلم میفرستادند و اگر اراده کرده شود بعمل سلف اعتقاد ایشان که واجب نبوده باشد از ایشان آن نقل هرگز
یافته نخواهد شد و اما آنچه قاضی عیاض گفته که هر دو در بیان باب یعنی درین مسئله بر امام شافعی تشنیع کرده اند
این گفتن معنی ندارد چرا که امام شافعی رح درین مخالفت نصی یا اجماعی یا قیاسی یا مصلحت راجحی نکرده
که موجب تشنیع بوده باشد بلکه این قول از محاسن مذهب او است چه نیکو گفته شاعر درین باب

شعر
و اذا محاسنی اللاتی ادل بها + صارت ذنوبا فقل لی کیف اعتذر + یعنی زمانی که
نیکوهائی من که بآن استدلال میکردم گناه شد با من بگو که چگونه عذرخواهی کنم از گناهان خود و
بدانکه امام نووی رحمه الله علیه از علماء نقل کرده که مکروه است جدا ساختن صلاة از سلام و بر عکس و
یکی از حفاظ حدیث گفته که کتابت حدیث میکردم و چون در نوشتن بنام رسول الله صلی الله علیه وسلم میرسیدم
صلاة فقط می نوشتم و سلام نمی نوشتم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم گفت ای فلان
چرا صلاة بر من تمام نمیکنی بعد از آن هرگز صلاة را بی سلام ننوشتم و اما آنکه بسا اوقات گویند که
کیفیت صلاة تعلیم اصحاب فرمود و بغیر از سلام آن حجت نمیشود بر استدلال آنکه چون کیفیت سلام
در تشهد بیان فرمود پس افراد صلاة از احادیث حجت نباشد و ذکر صلاة مقرون بسلام در بسیار
از مواضع آمده و از انجمله در وقت سوار شدن بر دابه چنانچه طبرانی مرفوعا روایت کرده
در دعا و غیر دعا و در بعضی مواضع بنابر اختصار حذف کرده همچنین حذف آل بنابر اختصار است
و دیلمی روایت کرده آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که دعا محجوب است تا وقتیکه فرستاده شود
به پیغامبر و اهل بیت او و نفرستد اللهم صل علی محمد و آله و ظاهر احادیث [illegible]
در تشهد آخر میکنند چنانکه قول شافعی رح است بخلاف کلام روضه و اصل آن [illegible]
این قول را ترجیح داده اند و بیهقی مائل باین قول و کسیکه دعوی اجماع بر عدم وجوب [illegible]

سهو از وی واقع شده لیکن بقیه اصحاب شافعی چون دیدند اختلاف این روایات را بجهتی که در هر جمع
متعدد است بنا برین احیب ندانستند مگر از آنچه طرق روایتش متفق ست آن اصل صلوة بر پیغامبر
ست صلی الله علیه وسلم و زائد بر آن از قبیل اکمل شمرده اند و بنا برین استدلال کرده بر عدم وجوب
کما صلیت علی ابراهیم آنکه بعضی طرق ثابت شده و امام شافعی را در همین مقام قطعه ایست شعر
یا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله فی القرآن انزله + کفاکم من عظیم القدر انکم +
من لم یصل علیکم لا صلوة له + یعنی ای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم دوستی شما فرض شده
است از جانب خدا تعالی و در قرآن مجید نازل شده است از حق جل و علا و بزرگی قدر و رفعت شما این
قدر بس است که هر کسیکه بر شما صلوة نفرستد نماز او صحیح نیست و این معنی موافق یک قول است در وجوب
صلوة بر آل و معنی دیگر آنکه نماز او کامل نیست و این هنگام موافق است با قول اظهر او که عدم
وجوب است آیت سیوم سلام علی آل یاسین جمعی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند
که مراد از آل یاسین آل محمد است همچنین کلبی و جمعی دیگر برین رفته اند پس رسول صلی الله علیه
وسلم در سلام با آل او اظهر است بطریق اولی ایشان همچنانکه در اللهم صل علی آل ابی اوفی لیکن اکثر
مفسرین برین رفته اند که مراد از آل یاسین الیاس است بحکم سیاق کلام تنبیه مراد آنکه لفظ سلام در مثل این
جمله خبر است و مراد انشاء طلب است بر مذهب اصح و مستدعی مطلوب منه است و طلب از خدا تعالی از
خبر محال است پس مراد از سلام بر عباد بشارت ایشان از السلامتی است یا حقیقت طلب است لیکن از
نفس متضمن رسانیدن سلامتی کامل بمسلم علیه باشد زیرا که آن طلب نفسی تقاضا را آن میکند که اراده
او متعلق شود و حاصل کلام آنکه خدا تعالی از نفس خود طلب سلامتی کامله از جهت عباد میکند و آن
سلامتی با ایشان متعلق میشود و در وقتیکه خدا تعالی اراده تخصیص آن با ایشان کند همچنانکه اوامر
و نواهی تعالی شانه با ستعلق میگردد با آنکه قدیم اند امام فخر الدین رازی آورده که اهل بیت رسول
الله صلی الله علیه وسلم در پنج چیز مساوی اند اول در سلام خدا تعالی که در حق رسول فرموده السلام
علیک ایها النبی و در حق اهل بیت فرموده سلام علی آل یاسین دوم در صلوة بر آنحضرت و بر اهل بیت
سیوم طهارت در حق رسول صلی الله علیه وسلم فرموده طه یعنی طاهر و در باب اهلبیت فرموده و یطهرکم
تطهیرا چهارم در تحریم صدقه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر اهلبیت وی پنجم در محبت قال الله
تعالی فاتبعونی یحببکم الله وقال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آیت
چهارم از آیات فضائل اهلبیت وقفوهم انهم مسئولون چون اهل دوزخ را بدوزخ آرند

کو بند باز دارید ایشانرا در موقف یاد رسوی پل که ایشان سؤال کرده شدگان خواهند بود یعنی عقاید
و اعمال ایشان خواهند پرسید برای یادتی توبیخ و سرزنش ایشان از ابو سعید خدری روایت
کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقفوهم انهم مسئولون یعنی از ولایت
علی رضی الله عنه و اهلبیت سوال کرده شده خواهند بود زیرا که خدا تعالی پیغمبر را فرمود که خلایق را بگو
که بر تبلیغ رسالت .... اجری مزدی از شما نمیخواهم مگر مودت و دوستی خویشان من
بنابرین از ایشان خواهند پرسید که آیا حق مودت و دوستی چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم
ایشانرا وصیت کرده بود بجا آوردند تا بصواب آن برسند یا آنکه او را ضایع کردند
و در آن امر اهمال نمودند تا عقاب و وبال آن اهمال و تضییع با ایشان همراه شود انتهی و در قول واحدی
یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا وصیت کرده اشارتست باحادیثی
که در ینباب وارد شده و در فصل ثانی خواهد آمد از آنجمله حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت
کرده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و شروع خطبه کرد و بعد از حمد و ثنای باری تبارک و
تعالی گفت اما بعد ای مردمان جز این نیست که من مثل شما بشر ام و نزدیک آن شده که رسول
پروردگار بطلب من بیاید و من اجابت کنم بتحقیق که من در میان شما میگذارم ثقلین یعنی دو
چیز نفیس عظیم در میان شما میگذارم یعنی کتاب الله که نور و هدایت درست باید که بآن تمسک
جوئید و قرار گیرید و دیگر اهلبیت اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی بیم میدهم شمارا با میدهم بمحبت خدا
تعالی ما خلف و تربا اهل بیت من و این کلمه را سه نوبت تکرار فرمود و نقل است که زید رضی الله عنه را
گفتند که اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کیستند آیا از ازواج آنحضرت اهلبیت نیستند گفت بلی
یعنی ایشان اهلبیت هستند لیکن اهلبیت کسی است که صدقه بروی حرام است گفتند آن کیستند گفت آن آل علی و
آل جعفر و آل عباس و آل عقیل رضی الله عنهم گفتند صدقه بر جمیع ایشان حرام است گفت بلی و روایت کرد ترمذی و گفت
حسن غریبست آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بتحقیق میگذارم در میان شما دو چیز که اگر بآن
متمسک شوید بعد از من گمراه نخواهید شد یکی از آن دو اعظم است از دیگری و آن کتاب
الله عز و جل که حبلیست از آسمان بزمین کشیده و دیگری عترت و اهلبیت من اند حکم ایشان از
یکدیگر جدا نخواهد بود تا وقتیکه وارد شوند بر حوض من پس نظر کنید بعد از من در تعظیم و تکریم ایشان
چگونه عمل میکنید و امام احمد در مسند خود بهمین معنی روایت کرده و لفظ آن اینست انی اوشک
ان ادعی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عز و جل حبل ممدود من السماء الی الارض

وعترتي اهل بيتي وان اللطيف الخبير اخبرني انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا بم
تخلفوني فيهما و در سند اين حديث قصوري نيست و ديگر روايت اينست كه اين حديث
در حجة الوداع ارشاد فرموده شد و در روايتي اينست كه فرمود مثل اهل بيتي كمثل
سفينة نوح هر كس كه بران سوار شد نجات يافت و مثل اهل بيتي مثل باب حطه است هر كس كه دران
باب داخل شد گناه وي آمرزيده گشت و ابن جوزي در علل متناهيه كرده هم بغفلت از استحضار بقيه
طرق اين حديث كرده لكن مسلم از زيد بن ارقم روايت كرده كه رسول صلى الله عليه وسلم اين حديث
در غدير خم كه موضعي است در جحفه چنانكه قبل ازين گذشت فرمود رسول صلى الله عليه وسلم اذكركم الله
في اهل بيتي و آنكه زيد را گفتم كه اهل بيت رسول صلى الله عليه وسلم كيست آيا زنان آنحضرت اهل بيت اند
گفت لا ايم الله يعني زنان اهل بيت نيستند زن با مرد گاهي است كه مي باشد بعد ازان او را
طلاق داده بقوم خود ملحق شود اهل بيت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كساني اند كه صدقه بر ايشان حرام
است بعد از وي و ديگر صحيح وارد شده كه فرمود ميان شما دو امر ميگذارم اگر متابعت آن
دو امر كنيد گمراه نخواهيد شد و آن دو امر يكي كتاب الله عز و جل است و ديگر اهل بيت عترت من
و طبراني زياده كرده آنكه گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت كه بتحقيق من سوال كردم اين را
از براي ايشان پس سبقت نگيريد بر احكام قرآن و بر علماي اهل بيت و ترك نكنيد ايشان را
كه در هلاكت مي افتيد و تعليم ايشان مكنيد چرا كه ايشان عالم اند از شما بكتاب و سنت و ديگر در حديث
اينست كه فرمود ميگذارم در ميان شما كتاب الله و سنت خود مراد از سنت ديگر اطلاق ميكنند
در صحيح احاديث كه دران عزيزان ناطق شده از اوامر و نواهي قولا و فعلا از رسول صلى الله
عليه وسلم صدور يافته چرا كه اگر مطلق سنت گيريم چون سنت مبين كتاب الله است ذكر كتاب ازان مستغني
نيست حاصل كلام آنكه رسول الله صلى الله عليه وسلم ترغيب فرموده است امت خود را بقرآن و سنت
كسانيكه عالم اند بكتاب و سنت از اهل بيت متمسك شوند و از مجموع احاديث بقاء اين امور تا روز قيامت
مي شود تا آنكه حديث متمسك طريق اهل بيت وارد شده از بيست و دو
و سه صحابي و طريق مبسوط آن در شبهه از دهم مذكور شده و در بعضي از طرق ديگر وارد شده كه
اين حديث در حجة الوداع در عرفه صدور يافته و طريقه ديگر آنكه در مدينه بود در وقت مرض
كه حجره رسول صلى الله عليه وسلم از اصحاب مملو بود و طريقه ديگر آنكه در وقتيكه از طائف بازگشت
خطبه خواندند و در اثناء خطبه اين حديث فرمودند و هيچ منافي نيست ميان اين طرق روايات

خبر الهیتواند که بواسطه اهتمام ایشان کتاب عزیز و عترت طاهره آنحضرت از رسول صلی الله علیه و سلم در
مواطن کثیره مکرر واقع شده و در روایت نزد طبرانی از ابن عمر رضی وارد شده که آخر چیزیکه
رسول صلی الله علیه و سلم بآن تکلم کرد این بود که فرمود محافظت و رعایت جانب من کنید در باب
اهل بیت من و در روایتی دیگر طبرانی و ابن شیخ آنکه فرمود خدای تعالی عز و جل را سه حرمت است هر کس
محافظت این حرمات کند محافظت دین و دنیای خود کرده و هر کس آن رعایت نکند [illegible] گفت حرمت اسلام
و حرمت من و حرمت رحم [illegible] قول الصدیق [illegible] روایتست که گفت ای مردمان مراقبت
کنید محمد را صلی الله علیه و سلم در اهل بیت او [illegible] ایشان را [illegible] ابن سعد و ملا در سیرت او
سنت که رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] وصیت کنید با اهل بیت من بتحقیق که فردا من از
جانب اهل بیت با شما خصومت خواهم کرد و هر کس که من خصم او شدم و با او خصومت کردم
بدوزخ خواهد رفت و هر کس که نگهداشت عهد من در حق اهل بیت من کرد بتحقیق فراگرفت عهدی از
خدا تعالی و ابن سعد روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انا و اهل بیتی شجرة فی الجنة و
اغصانها فی الدنیا فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا یعنی من و اهل بیت من یک شجره ایم و شاخهای
آن شجره در دنیاست پس هر کس که خواهد فراگیرد بتقرب آفریدگار خود راهی بخیر و طاعت او فراگیرد
و ملا در سیرت روایت کرد آنکه فرمود صلی الله علیه و سلم فی کل خلف من امتی
عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین و انتحال المبطلین
و تاویل الجاهلین الا و ان ائمتکم وفدکم الی الله عز و جل فانظروا من توفدون و در هر
از امت من عدول از اهل بیت من خواهند بود که دور کنند از دین تحریف و تبدیل گمراهان و
بخود دادن مبطلان و مفسدان و تاویل جاهلان و بدانید که امامان شما اند [illegible] شما بسوی
خدای عز و جل پس باید که در حال و قدر خود نظر کنید و تعظیم و تکریم ایشان بجا آورید و با ایشان تمسک
جوئید امام احمد روایت کرد این حدیث که الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت ثنا و
ستایش مر خدا راست که علم و حکمت ما که اهل البیت نبوی ام عطا فرمود و در حدیثی که حسن است وارد
شده الا ان عیبتی و کرشی اهل بیتی والانصار فاقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم
بدانید که موضع سر و چشم خواص من اهل بیت اند و انصار من پس باید که افعال و اقوال نیکان
ایشان قبول کنید و از بدان ایشان در گذرانید تنبیه بدانید که رسول صلی الله علیه و سلم قرآن و
عترت خود را که بمعنی اهل و نسل و رهط است ثقلین خواند زیرا که ثقل هر چیزی نفیس عظیم الشان

اختصاص [illegible] و عترت تعاهد بر تعیین حال ایشان نموده زیرا که هر که ایشان را صدق علوم دینی و
اسرار حکمت عملی و احکام شرعیه اند بنا برین ترغیب فرمود باقتدا و تمسک بایشان و چون علم از
گفتار الحمد لله الذی جعل فینا الحکمة اهل البیت و بعضی گفته اند که ایشان را ثقلین خواندن
و جهت رعایت حقوق ایشان آن زبد که سابق ترغیب باقتدا و تمسک بایشان واقع شده
از اهل البیت ستند مگر آنها که عالم و عارف اند بکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون
جماعت مخصوص اند که از وقت ورود بر حوض از کتاب الله مفارقت نکنند و حدیث سابق
که فرمود لا تعلموهم فانهم اعلم منکم موید این قول است و این صفت از بقیه علما ممتاز اند زیرا که
خداتعالی رجس گناه از ایشان برده است و پاکیزه ساخته ایشان را تشریف داده و بکرامات باهره و مزایا
متکاثره چنانچه بعضی از آنها مذکور شد و بعد از آن این حدیث در شان قریش که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود تعلموا منهم فانهم اعلم منکم از قریش علم فرا گیرید که ایشان اعلم اند از شما و هرگاه که این حکم
برای عامه قریش ثابت شد پس اهل بیت ازیشان اولی اند زیرا که اهل بیت بخصوصیات کثیره ممتاز اند از بقیه قریش که
هیچ احد ازیشان در آن با اهل البیت شریک نیست و در احادیث ترغیب تمسک باهل بیت اشارت است
که اهلیت آن دارد که با او تمسک شود از اهل بیت منقطع نمیشود تا روز قیامت همچنانکه قرآن
انقطاع نمی پذیرد که اهل البیت امان اهل زمین اند چنانچه خواهد آمد و حدیث سابق که فی کل خلف من
امتی عدول من اهل بیتی الخ بر همین شاهد است باز از آن اهل البیت سزاوارترین کسی با تمسک خود
امام و عالم ایشان علی ابن ابی طالب است بواسطه مزید علم و دقائق استنباط وی چنانچه گذشت از این
جهت است که ابو بکر گفت رضی الله عنه که علی رضی الله عنه عترت رسول صلی الله علیه وسلم یعنی کسی است
که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که بآن متمسک شوید پس تخصیص او بعلی با چنانچه رسول
صلی الله علیه وسلم در روز غدیر خم وی را بخصوصیت یاد ساخته و مراد بعیبه و کرش در حدیث سابق آنست
که ایشان موضع سر و امانت و معدن نفائس معارف آنحضرت اند زیرا که هر یکی از عیبه و کرش
موضع چیزیست که قوام و صلاح آنست اول موضع حرز متاع نفیس است و ثانی مستقر غذاست
که نمو و قوام بدن بآن است و بعضی گفته اند که عیبه و کرش مثلی است برای اختصاص اهل بیت بامور
ظاهره و باطنه آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که مظروف کرش باطن است و مظروف عیبه ظاهره
و بر هر تقدیر این حدیث بغایت تعطف و مهربانی باهل البیت ظاهر میشود و مبنی [illegible] سبب [illegible]
در غیر حدود و حقوق لازم و در روایتی الا الحد قد وارد شده و این محل خبر صحیحین که فرمود

اقیلوا ذوی الهیئات عثراتهم قبول کنید از وی مروت و اهیات عثرات ایشانرا و مراد بذوی
الهیئات کسانی اند که هیئت و حالت حسنه از ایمان لازم ایشانست و حالت دیگر انتقال
نمی یابد و دائم بیک طریق اند کذا فی البحر الزخار و شافعی رحمة الله علیه تفسیر کرده است ایشانرا کسانیکه
شهره بدی نباشند و تعریف بعضی منقول است آنچه دیگران گفته اند که ذو الهیئات اصحاب صغائر اند نه کبائر و بعضی
گفته اند که چون گناه کرد توبه کنند و الله اعلم آیت پنجم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی
واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنید ای مهاجر و انصار تمام شما بدین خدا تعالی یا بعهد
خدا تعالی یا بقرآن یا بمتابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یا باهل بیت چنانچه ثعلبی در تفسیر خود
از امام الجن و الانس امام جعفر الصادق رض نقل کرده و قتیکه آیت یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین بر سبیل دعای طولانی که مشتمل بود بر طلب لحوق بدرجه صادقین خواند
و ذکر افعال و اقوال و اعمال اهل بدعت که مفارقت ائمه دین و شجره نبویه نمودند کرد آنگاه گفت
دیگران نیز تقصیر کردند در امر ما و متشابهات قرآن را حجت خود ساختند و برای خود تاویل کردند
و اخبار ماثوره متهم ساختند تا سخن باینجا رسید که گفت پس نیست برای من که این امت بعد
از دین باز متفرع شوند و حال آنکه اعلام حکمت مندرس شدند و تفرقه و اختلاف در میان امت افتاد و یکدیگر را
تکفیر کردند با آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید و لا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما
جاءتهم البینات و مباشید ای مسلمانان مانند آنکه متفرق شدند بعد اوت یکدیگر چون یهود و نصاری
که در هر یکی فرقهای پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه
از نصاری و دشمن یکدیگر شدند و اختلفوا و اختلاف کردند در دین یهود بعد از یازده سال از
موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام من بعد ما جاءتهم البینات
بعد از آنکه حجتهای روشن بایشان در کتابهای ایشان آمده بود و گفت پس کیست که مومن باشد
بر ابلاغ حجت تاویل حکمت الا اهل قرآن و ابنا ائمه هدی و مصابیح دجی که خدا تعالی ایشانرا بر
بندگان حجت ساخته و خلق را مهمل و بی حجت نگذاشته و نیستند مگر از فروع شجره مبارکه و خلاصه
صفوت اهلبیت که خدا تعالی برده است از ایشان رجس و گناه و پاکیزه گردانیده است ایشانرا
و مبرا ساخته است از آفت عذاب قرض گردانیده دوستی و مودت ایشانرا در کتاب آیت
ششم از آیات فضائل اهل بیت قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله
بلکه حسد میبرند یهودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بدانچه خدا تعالی داده است ایشانرا

رفتن خود که آن بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم است از عذاب اهل عرب و تا کنایه عمرو
و اعرابست چنانچه در تفسیر سیفنا و مع کلام البیان آورده است یعنی ببعث یعنی خود بنفسه
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر اعزاز و نشر صحابه رضی الله عنهم و ابو الحسن از امام جعفر رضی
الله عنه روایت کرده که گفت والله مراد بناس درین آیت ماییم که اهلبیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم ایم آیت مقتصم از آیات فضائل اهلبیت وماکان الله لیعذبهم وانت فیهم نیست که
خدای تعالی عذاب کند و مستاصل نماید ایشانرا یعنی قریش را و انت فیهم و حال آنکه تو که پیغامبری
در میان ایشانی اگرچه عذاب بعزت میکنند و استیصال نمی نمایند چرا که سنت الهی بران جاری
شده که مستاصل نگرداند قومی که پیغامبر ایشان در میان ایشان است خصوصا تو که رحمة للعالمین
و در بعضی از احادیث وارد است که رسول صلی الله علیه وسلم اشارت باین معنی نموده که همچنانکه
رسول صلی الله علیه وسلم امان اهل زمین است اهلبیت آنحضرت نیز امان اهل زمین اند و از جمله احادیث
است آنکه جماعتی ایشان بسند ضعیف روایت کرده اند که نجوم امان اهل آسمان اند و اهلبیت
من امانست اهل زمین را و در روایتی ضعیف وارد شده که اهلبیت من امان اهل زمین اند پس چون
اهلبیت من هلاک شوند خواهند رسید آیاتی که اهل زمین بآن وعده کرده شده اند و در روایت
احمد چنین وارد شده که هرگاه نجوم رفتند اهل آسمان نیز خواهند رفت و هرگاه که اهلبیت رفتند اهل
زمین خواهند رفت و در روایتی که حاکم برای شرط بخاری و مسلم صحیح کرده است که نجوم امان اهل زمین است
از غرق و اهلبیت من امان است از اختلاف پس هرگاه که قبیله از عرب با اهلبیت اختلاف ورزیده
است واقع شده و از جمله لشکر ابلیس گشتند و از جمله طرق متعدده که بعضی از آن قوی بعضی است
حدیث وارد شده که مثل اهلبیت من در میان شما مثل کشتی نوح است هر کسی که بر آن سوار شد نجات
یافت و در روایت مسلم است ومن تخلف عنها غرق و هر کسیکه تخلف کرد غرق شد و در روایتی دیگر
هر که ترک کرد هلاک شد و چنین نیست که مثل اهلبیت در میان شما مثل باب حطه است در میان بنی اسرائیل که
هر کس که در آن باب درآمد آمرزیده شود و بعضی از علمای گفته اند که احتمال دارد که مراد باهلبیت
که امان اهل زمین اند علمای ایشان باشند زیرا که علما از ایشان اند و اهل راه حق اند که مثل نجوم مردم بایشان
هدایت می یابند و زمانی که مفقود شوند علامتی که موعود اهل زمین است ظاهر خواهد شد و این در وقت
نزول مهدی خواهد بود چنانچه در احادیث خواهد آمد که عیسی علیه السلام بوی اقتدا کند و دجال
در آن وقت کشته شود بعد از آن حقتعالی بادی سرد از جانب شام بفرستد و در روی زمین هیچ کس

* بعد از آن علامات قیامت پی در پی ظاهر گردد در مسلم روایت کرده بعد از آنکه عیسی دجال را مقتول سازد مردم هفت

و در دل او مقدار حبه از خیر یا ایمان باشد نگذارد و همه قبض کند و هم در مسلم است که باقی ماند بعضی
شرار ناس در منازل طیور و مساکن سباع که لا ملا امر معروف نکنند و ندانند و انکار منکری نمایند
و احتمال دیگر که اظهر است که مراد سائر اهل بیت باشند و چون حق سبحانه و تعالی دنیا را بطفیل حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آفریده دوام دنیا را بدوام آنحضرت و اهلبیت آنحضرت قرار داد
زیرا که اهلبیت در چند چیز که اند تا ام رانی بعضی از آن روایت کردیم مساوی آنحضرت اند و دلیلی
دیگر در حق ایشان فرموده اللهم انهم منی و انا منهم بار خدایا اهل بیت از من اند و من از ایشانم
و دیگر آنکه چون فاطمه رضی الله عنها که مادر ایشان است بضعة منی یعنی چیزیست از رسول صلی الله علیه
وسلم ست ایشان نیز جزوی از رسول اند صلی الله علیه وسلم ابنا برین قائم مقام آنحضرت اند و وارثان
انتهی و اما وجه تشبیه اهلبیت بکشتی نوح آنست که هر کس که اهلبیت پیغامبر را دوست دارد و تعظیم
ایشان کند و پیروی علمای ایشان نماید و شکر نعمت خدا و رسول او بجا آرد از ظلمت مخالفت
نجات خواهد یافت و هر کس که از ایشان تخلف کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در بیابان
طغیان هلاک خواهد گشت بدلیل حدیثی که قبل ازین مذکور شد هر کس که محافظت حرمت اسلام و حرمت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم و حرمت رحم آنحضرت کند خدا تعالی در دین و دنیا او را نگاه دارد
و دیگر که وارد است که اهلبیت و دوستان ایشان بر حوض کوثر وارد خواهند شد مثل این و اما وجه
تشبیه اهلبیت بباب حطه آنست که خدا تعالی دخول باب اریحا یا بیت المقدس با تواضع و استغفار
سبب مغفرت بنی اسرائیل ساخته همچنانکه درین امت دوستی ایشان سبب آمرزش ایشان
گردانید چنانچه عنقریب خواهد آمد آیت هشتم از آیات فضائل اهلبیت وانی لغفار لمن تاب
و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی و بدرستیکه هر آینه نیک آمرزنده ام مر کسی را که توبه کرد و ایمان آورد
و عمل نیک کرد یعنی فریضهای او سبحانه و تعالی ادا نمود ثم اهتدی پس راه راست یافت و در
تفسیر حسینی آورده است که بر سنت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مواظبت نمود یا طریق سنت و جماعت
گرفت رباعی راه سنت گیر گر خواهی صراط مستقیم + کز سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن +
هر مژه در چشم وی همچون سنان نیزه باد + زندگی هر که خواهد یک ملی بی سنن + ثابت
بثابتی گفته یعنی هدایت بولایت اهلبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یافت و از ابو جعفر باقر
روایت وارد شده و دیلمی مرفوعا روایت کرده که فرمود جز این نیست که نام دختر من فاطمه واقع
شده است بواسطه آنکه خدا تعالی او را و دوستان او را از آتش منقطع و جدا ساخته و فطم یعنی قطع

اهل بیت

ست در لغت میگویند فطم الصبی یعنی او را از سر باز گرفتند و شیر وی منقطع ساختند و احمد هم
روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم دست امام حسن و امام حسین را گرفته فرمود که هر کس که مرا
دوست دارد و این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را دوست دارد او با من در درجه من خواهد
بود در روز قیامت و ترمذی باین لفظ روایت کرده و کان معی فی الجنة و گفت حدیث حسن
غریب است و معنی معیت درینجا بودن است نه معیت مکان و منزل والله اعلم و ابن سعد از علی کرم الله
وجهه روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه وسلم مرا خبر داده است که اول کسیکه در بهشت داخل
شود من خواهم بود و بعد فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم آنگاه گفتم پس دوستان ما در بهشت
خواهند رفت و قبل ازین در فضائل ابوبکر رض مذکور شد که اول کسی است که در بهشت داخل خواهد شد
و در حدیث عمر رض همین مذکور شد پس طریق جمع میان این احادیث همان است که قبل ازین در اثنای
فضائل عمر رض گفتیم یعنی اولیت نسبتی است والله اعلم و روافض و شیعه توهم نکنند از حدیث که
ایشان از محبان اهل بیت اند زیرا که ایشان افراط کرده اند در محبت بمرتبه که منجر شده اند بتکفیر
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و تضلیل ائمه اهل البیت نبوت ازین محبت با افراط بیزار اند و موجب
عار ایشان است چنانچه علی کرم الله وجهه فرمود که هلاک خواهند شد در باب من کسی که دوستی
و محبت با افراط با من داشته باشد و وصف کند مرا بچیزیکه در من نباشد ایضاً فرمود که جمع نمیشود
محبت من با بغض ابوبکر رض در دل هیچ مومن و الفاظ این حدیث قبل ازین مذکور شد و طبرانی بسندی
ضعیف روایت کرده که در روز جنگ ساجره زر سرخ چند نزد علی رض حاضر ساختند علی رض آن
زر را خطاب کرده گفت ای سیم و دینار سرخ و سفید فریفته شو و در نظر تو اهل شام ایشان را مغرور
ساز چراکه من بتو مغرور نشوم چون اصحاب او این سخنان شنیدند تلبیه گفت بدرستیکه خلیل من
صلوات الله علیه و علیه السلام مرا گفت که ای علی زود باشد آنکه نزد خدا تعالی خواهی آمد با شیعه خود
در حالتیکه راضی و مرضی باشید و دشمنان تو مغضوب باشند و ممتنع سرهای ایشان در هوا
مانده و چشمهای فرو بسته باشند انگاه علی رض دستهای خود را بر گردن خود جمع آورد و تا
اقماح با صحاب خود نماید و شیعه علی اهل سنت و جماعت اند زیرا که ایشان علی را دوست میدارند
و محبت اهل وی دارند چنانچه خدا تعالی و رسول او ایشان را امر کرده و اما غیر اهل سنت و جماعت
که خود را محب علی گویند در حقیقت دشمن وی اند زیرا که محبتی خارج سنت از شرع و داخل
در سنت هدی و طریق اقتدا وارد در کتاب نیست و حقیقت آن عداوت اکبرست لهذا این محبت با

بافراط سبب هلاک ایشان است چنانچه حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم در این باب مذکور شد
و قبل ازین علی نیز بهمین اشارت فرموده که دو کس در باب من هلاک خواهند شد یکی دوست
مفرط که در حق من گوید چیزی که در من نباشد و یکی دشمن که عداوت من او را برین دارد که بر من
بهتان بندد و ایضاً قبل ازین مذکور شد از امام زین العابدین ابن الحسین رض که فرمود ایها الناس
دوست دارید ما را بمحبت اسلام و این دوستی بافراط از شما بمرتبه رسید که بر ما عار است و سبب نقص ما
شد یعنی بواسطه کذب و بهتان که بر ما بستند درباره اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و اعدای
ایشان خوارج ... اند و امثال ایشان از اهل شام نه معاویه و امثال او از صحابه زیرا که ایشان را تاویلی بود
بود چون در اجتهاد از ایشان خطا واقع شد بر ایشان یک اجر است اما علی کرم الله وجهه اتباع او را واجب است زیرا که
در اجتهاد مصیب بودند که حق بجانب وی بود و مؤید آنچه مذکور شد که روافض و امثال ایشان
از شیعه علی و ذریت وی نیستند بلکه اعدای ایشان اند حدیثی است که صاحب مطالب عالیه
از علی رض روایت کرده از آنجمله این است که علی رضی الله عنه روزی قنبر از جهت امامت قوم مسجد
توجه میفرمود حدیث ابن نصیر و ربیعه بن خثیم و برادرزاده وی همام ابن عباد بن خثیم که از اصحاب
بن انس مقید بودند آمده بر قومی گذشت و ایشان چون واقف شدند برخاسته بخدمت وی
شتافتند و آن قوم بهم آمده السلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از رد سلام سوال کرد که این
قوم چه کسانند گفتند ما از شیعه شما ایم ای امیر المومنین آنگاه با ایشان تواضع کرد و مراحمت فرمود
و بنواخت و بعد از آن فرمود ای قوم چه حالت است که علامت محبان و حلیه شیعیان خود در شما
نمی بینم آن قوم ساکت شدند و حیا مانع ایشان شد که در جواب چیزی بگویند پس گفت
ای امیر المومنین علامت شیعه چیست علی سکوت اختیار کرد و بعد از آن همام که از جمله عابدان و
مجتهدان و محبان بود گفت بآن خدای که شما را اهل بیت نبوت به کرامت داشته مخصوص گردانید
خبر ده ما را از علامات شیعه و موالیان خود بعد از آن دست مبارک بر همام نهاد و از برای تاکید
فرمود که شیعه ما عارفان اند بخدای و مطیعان اند او را عز و جل اهل فضائل و کمالات بلا ارتیاب
صفت ایشان است نطق بصواب است اکل ایشان قوت است حلال و ملبوس ایشان بشرع
اعتدال و مشی ایشان بتواضع و ابتهال و خشوع و متابعت پیغامبر علیه الصلوة والسلام میکنند از برای
خدا تسلیم و طاعت و خضوع و تذلیل می نمایند از برای او در عبادت و چشم می پوشند از محرمات
خداوند آمرزگار و گوش میدارند بر علم پروردگار نازل شده است از آن نفعها در بلا

همچنانکه نازل شده در بیان رضا داده‌اند بقضای حق جل و علا و اگر نه اجل ایشان مقرر بودی یک لحظه ارواح در اجساد قرار نمی‌یافت بنا بر شوق لقای حق و ثواب بنا بر خوف و بیم از الم عذاب عذاب خالق نزد ایشان عظیم است و ماسوای او در نظر ایشان صغیر و حقیر است و ایشان در جنت مثل چنان کسیکه آنرا دیده صبر کرده اند در محنت ایامی قلیل پس منعاقب خواهد رسید ایشانرا راحتی طویل دنیا ایشانرا خواست و ایشان ویرا نخواستند و آن را عجوزه انگاشتند شبها در مقام عبودیت ایستاده تلاوت قرآن بترتیل میکنند و نفس خود را بآیات قرآن پند داده شفای درد از آن میجویند و گاه پیشانی و دست خود را فرش ساخته اشکها از چشمها میریزند و تمجید جبار عظیم کرده باوی مینالند و برای فکاک خود تضرع و زاری کنند که از خوف باریتعالی ضعیف و نحیف شده اند چنانچه مریض میبیند ایشانرا و حال آنکه مرض ندارند و گمان میبری که در عقل ایشان اختلاطی پدید آمده و حال آنکه چنین نیست بلکه عظمت پروردگار و شدت سلطان وی جل و علا ایشانرا بیهوش ساخته و بنا بر خوف حقتعالی مبادرت کرده اند باعمال زاکیه و از آن راضی نمیشوند بقلیل و جزیل آنرا نمیدانند کثیر بلکه نفسهای خود متهم میسازند و از اعمال خود همیشه خائفند می‌بینی که هر یک از ایشانرا است قوة در دین و حزم در لین و ایمان در یقین و حرص در علم و فهم در فقه و علم در حلم و کیاست در عمل و اعتدال در غنا و تحمل در فاقه و صبر در شدة و خشوع در عبادت و رحمت بر ناتوان و بخشش در راه یزدان و رفق در کسب و طلب حلال و نشاط در هدایت و اجتناب در شهوات استغفار میکند نفس خود در عمل نیک چرا که از اعمال خود اندیشه میدارد در صبح شغل او ذکرست و در شام همت او شکر شب در بیم ستاز خواب غفلت و در صبح خوشحال بانکه باو رسیده است از فضل و رحمت رغبت او در دار بقا است و زهادت او در دار فنا است مقرون ساخته است عمل با علم و علم را با حلم دایم است نشاط او و بعید است کسل او و دور است امل او و قلیل است زلل او و متوقع است اجل او و خاشع است قلب او و ذاکر است شکر پروردگار است و شکر میکند و نفس خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میدارد و خشم و غیظ خود فرو برد و همسایه او از او ایمن است و تکبر و عجب از او معدوم ظاهرست صبر او بسیارست دگر او چیزیرا از اعمال و افعال خیر ریا نمیکند و ترک خیر از روی حیا نماید که شیعه و دوستان ما که از ما باشند این نوع کسانند که شوق و مدار ایشان مادام است ساخته آنگاه همام بن عباده بن خثیم که از جمله متعبدان بود صیحه زد و بر زمین بیهوش افتاد چون او را متحرک ساختند از دنیا رحلت کرده بود و او را

غسل کردند انگاه امیر المومنین با اصحاب خود بروی نماز گذارد پس تامل کن وفقک الله تعالی بطاعته دراین اوصاف جلیله رفیعه کاملهٔ آن یافته نمیشود مگر در اکابرین عارفین وائمه وارثین و ایشانند که شیعه علی واهلبیت وی اند رضی الله عنهم واما روافض وشیعه وامثال ایشان که اخوان شیاطین اند واعدای دین وسفهای عقول ومخالفان فروع و اصول ومستحقان ضلال ومستحقان عظیم عذاب وکال الشد شیعهٔ اهلبیت که مبرا از خبث ومطهر از نوائب نقص وندنس اند نیستند زیرا که ایشان افراط وتفریط کرده اند در امر خدایتعالی وبنابرین مستحق آن شده اند که درمهالک ضلال واشتباه متحیر وسرگردان باشند بلکه شیعه ابلیس لعین وخلفا واولاد واعوان منفر دین وی اند چگونه دعوی محبت کسانی میکنند که هرگز بخلقی از اخلاق ایشان متخلق نشده اند ودر جمیع عمر خود بقولی از اقوال ایشان عمل نکرده اند ومتابعت فعلی از افعال ایشان ننموده اند ودانسته اند که فهم چیزی از حالات ایشان کنند ودعوی این محبتی که دارند در حقیقت محبت نیست بلکه عداوت است نزد ائمه مشرعه طریقت زیرا که حقیقت محبت اطاعت محبوبست وایثار محاب مرضات بر محاب مرضات خود وتادیب بآداب واخلاق او ودر قوم هیچکدام ازینها نیست وازینجهت است که علی المرتضی رض فرموده که محبت من با عداوت ابوبکر وعمر رض نقیضین یکدیگراند واجتماع نقیضین محال است آیت تهم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی پس هر که خصومت ومجادله نماید با تو ای محمد صلی الله علیه وسلم در حق عیسی علیه السلام بعد از آنکه معلوم تو شده که عیسی علیه السلام رسول وبنده است پس بگو ایشان را بیائید از مباهله بخوانیم پسران ما وپسران شما وزنان ما وزنان شما ونزدیکان ما ونزدیکان شما را پس بگوئیم لعنت خدا بر دروغگویان یعنی نفرین بر اهل کذب کنیم مترجم گوید در تفسیر جامع البیان آورده که مراد با نفسنا رسول الله است صلی الله علیه وسلم وعلی ابن ابیطالب زیرا که عرب ابن عم خود را نفس میگویند ومراد با بنائنا حسن وحسین ومراد از نسائنا فاطمه رض وسبب نزول این آیت آن بود که وفد نجران در باب عیسی م مجادله کردند بعضی گفتند که او خدایتعالی است وبعضی گفتند که پسر خدایتعالی است وبعضی گفتند قوم نصاری که ثالث ثلاثه است انگاه حقتعالی صدر این سورت تا هشتاد وچند آیت نازل ساخته ورسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین رضی الله عنهم با آنحضرت بودند ونصاری را بمباهله خواندند وایشان

ما را مهلت ده تا مشورت کنیم و چون با بزرگ قوم مشورت کردند او گفت هیچ قوم با پیغامبری
مباهله نکردند مگر آنکه هلاک شد و من بعد ازین اگر از خدای تعالی در نخواهید که شما را از موضع خود زایل
گرداند آنگاه صلاح کار خود در صلح دیدند بخدمت آمده جزیه قبول کردند که در هر سال دو هزار
جدید رقعه و سی زره تسلیم مسلمانان کنند صاحب کشاف گفته هیچ دلیلی قوی ازین دلیل بر فضل
اصحاب عبا نیست زیرا که چون این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم این چهار کس را طلب نمود
و حسین را در بر گرفت و دست حسن بر گرفت و فاطمه از عقب آنحضرت می آمد و علی رض از عقب فاطمه
مباهله آمدند پس اینجا معلوم شد که ایشان مراد اند ازین آیت و اینجا معلوم شد که اولاد فاطمه رض
انسان فرزندان پیغامبراند با آنحضرت منسوب اند بنسبت تامه صحیحه نافعه در دنیا و آخرت و از جهت
تتمیم فایده حدیثی چند مذکور خواهم ساخت متعلقان آنحضرت اول الصحیح حدیث که رسول صلی الله
علیه وسلم بر منبر فرمود چیست حال قومی که میگویند رحم قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم سود
نمیدهد بلی والله که رحم و قرابت من متصل و موصول است در دنیا و آخرت یا ایها الناس
پیش شما خواهم بود بر حوض و در روایتی ضعیف اگرچه صحیح کرده حاکم آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رسانیدند که شخصی بریده گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مستغنی نیاید از
رستاخیز از حکم خدای تعالی بنابران آنحضرت خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خدای تعالی گفت چیست
حال قومی میگویند که رحم و قرابت من نفع نمیدهد بدانید که قرابت من نفع میرساند . بقبیله حا و
حکم و قبیله از یمن نفع میرسد از قبیله بقبیله بدرستیکه مردم مرا شفیع خواهند ساخت پس شفاعت
ایشان خواهم کرد حتی آن کسی که من از جهت او شفاعت کنم او را شفیع خواهند ساخت و نیز هم
خواهد بود حتی ابلیس علیه اللعنه که او نیز طمع شفاعت خواهد داشت و دارقطنی روایت کرده که علی
رض در روز شوری حجت با اهل شوری گرفته گفت که شما را سوگند میدهم بخدای تعالی و آیا کسی
که هیچکدام از شما برسول صلی الله علیه وسلم در نسبت نزدیکتر از من هست و غیر از من کسی دیگر
در شما هست که اولاد او را اولاد جد در حال ازدواج ... گفتند که هیچکدام از ما این منزلت ندارد و
طبرانی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی ذریت هر پیغامبری را در صلب
وی نهاده و ذریت مرا در صلب علی ابن ابی طالب نهاده و ابوالخیر حاکمی و صاحب کنوز المطالب
ذکر پسران ابوطالب آورده که علی بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم داخل شد در زمانی که عباس رض نزد آنحضرت بود
و چون سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم جواب سلام داده برخاست و علی رض معانقه کرد.

وپیشانی وی را بوسه داد و بروسه بن عمر رض از وی همنا شنید انگاه عباس رض از رسول صلی الله
علیه وسلم پرسید که علی را دوست میدارید آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای عم بزرگوار قسم بخدا
که محبت خدا تعالی با او بیشتر از محبت من است و بدرستیکه خدا تعالی ذریت هر پیغامبری را در
صلب وی نهاده و ذریت من در صلب این مرد نهاده یعنی علی رض راوی ثانی در روایت خود
زیادت کرد آنکه گفت در روز قیامت هر کس خوانده میشود بنام مادر ایشان یعنی نسبت
هر کس بمادر میدهند تا اولاد الزنا که فضیحت و رسوا نشوند مگر علی رض و ذریت وی که ایشانرا بنام
خود خوانند بنابر صحت ولادت ایشان و بروایت ابو یعلی و طبرانی وارد شده که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس از اولاد آدم بعصبه پدر خود منسوب میشوند مگر اولاد فاطمه رض که من ولی و
عصبه ایشانم و عصبه بقرابت پدر و مطلق قرابت اطلاق میکنند و در فرائض کسی را میگویند که در کتاب
الله سهم او معین ندارد و اگر بعد از فرائض اصحاب چیزی باقی ماند میگیرد کذا فی القاموس و این حدیث را
چند طرق اسناد هست که بعضی از آن تقویت بعضی میکنند و اما آنچه ابن جوزی
گفته که این حدیث صحیح نیست لهذا آنکه در علل متناهیه ایراد کرده نیکو نیست زیرا که کثرت طرق
این حدیث او را بدرجه حسن رسانیده بلکه بصحت رسیده از عمر رض وقتیکه ام کلثوم بنت علی بن
ابیطالب را خواستگاری کرد علی رضی الله عنه در اول حال جواب داد که دختر من صغیره است
از برای پسر برادر خود جعفر گذاشته ام عمر گفت غرض من حظ نفس نیست و لیکن از رسول الله
صلی الله علیه وسلم شنیدم که هر سببی و نسبی در روز قیامت انقطاع می یابد بغیر سبب و نسب من
... و هر بنی و بنت را عصبیت به پدر خود میدهند غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه
ایشانم و در روایتی که بیهقی و دارقطنی مروی است بسندی که رجال آن اکابر اهلبیت اند که
علی رض بنات خود را از جهت اولاد برادر خود جعفر گذاشته بود و عمر با وی ملاقات نمود و گفت
ای ابو الحسن نکاح کن بمن دختر خود ام کلثوم را از فاطمه بنت رسول صلی الله علیه وسلم
علی رض گفت دختران خود را از برای اولاد جعفر طیار رض نگهداشته ام عمر گفت والله در روی
زمین هیچکس اینقدر انتظار حسن صحبت همه نکشیده که من کشیده ام والله ایشانرا گفت رفئونی
یعنی جهت تزویج من بگوئید بالرفاء والبنین و عادت عرب این بود که چون یکی از ایشان
تزویج میکرد بالرفاء والبنین یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکور اولاد باش گفتند ای عمر رض
کرا خواسته گفت ام کلثوم بنت علی را رض انگاه بیان این حدیث نمود که از رسول صلی الله علیه

وسلم شنیده ام که فرمود کل نسب و سبب منقطع یوم القیامة الا صهری و سببی
و نسبی یعنی هر سببی و نسبی و صهریت انقطاع خواهد یافت در روز قیامت مگر سبب و نسب و صهریت
من واگرچه من تشرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم یافته ام لیکن دوست میدارم که مرا این صهریت
نیز بوده باشد مصنف گوید بالجمله که از اکابر اهل بیت که روایت زیاده اهل البیت
انکار تزویج عمر رض با ام کلثوم رض میکنند ولیکن صحیح نیست از ایشان چرا که ایشان اتباع علمای خود
کرده اند و مع ذلک جمله را فضل و اسفل الناس استیلا یافته در بعض از ده ام دنیا داده اند که
این تزویج دروغ است هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب احادیث
و سنن کرده باشد بالضرورت میداند که علی رض تزویج ام کلثوم با عمر کرد و انکار این تزویج جهل
و عناد است و انکار چنین از نقصان عقل و فساد در دین نعوذ بالله منها روایت بیهقی چنین آورده
شد که چون عمر رض گفت که دوست میدارم سببی و نسبی از رسول صلی الله علیه وسلم بوده باشد علی با
حسین رضی الله عنهما گفت او زنی است از زنان جهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند آنگاه
علی رض غضب نمود از پیش حسین برخاست حسن رض پدر خود را ملاحظه نموده دامنش گرفته
گفت ای پدر ما طاقت هجران شما نیست آنچه فرمایی آن عمل کنیم آنگاه عقد تزویج بوقوع انجامید
و در روایتی دیگر آنکه عمر رض بر منبر برآمد و گفت یا ایها الناس والله که الحاح بر علی ابن ابیطالب
جهت خواستگاری دختری وی میکنم مگر جهت آنکه از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود هر
نسب و صهریت من روز قیامت خواهد آمد از برای صاحب خود شفاعت خواهد کرد و
روایتی دیگر آنکه چون تردد عمر با علی رضی الله عنهما در این باب بسیار شد حیدر کرار اسد الله الغ
الغالب علی رض عذر خواهی بسیار کرد و فرمود که این دختر صغیره است عمر جواب داد که کثرت تردد
من درین باب نیست مگر آنکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که میگفت هر سبب و نسب
و صهریت منقطع میشود در روز قیامت مگر حسب و نسب صهریت من آنگاه علی رض فرمود تا دختر او
ام کلثوم زینت کرده نزد عمر رض فرستاده شد چون عمر رض او را دید برخاست و تعظیم بجا آورد و او را
در کنار گرفته نشانیده بوسه داد و دعای برکت کرد چون برخاست که بخانه خود متوجه شود
با او گفت که پدر خود را بگو قد رضیت قد رضیت یعنی عمر رض گفت من راضی و خوشنود شدم از
تزویج با آنکه صغیره است چون ام کلثوم بخانه خود رفت علی رضی الله عنه پرسید که عمر با تو چه
گفت ام کلثوم بیان کرد عمر آنچه کرده بود از تعظیم و تکریم و آنچه گفته بود تمام نزد پدر خود تقریر کرد

بعد از آن نکاح کردند و زید ابن عمر رض از وی متولد شد و بعد از آنکه مردی بزرگ شد
بود وفات یافت دیگر آنکه عمر رض چون ام کلثوم را از علی رض خواستگاری کرد علی اسد الله گفت
تا مشورت با ولاد فاطمه کنم بعد از ان ابن ایشان نکاح کرد و در روایتی آنکه چون از حسن و حسین
طلب اذن نمود حسین رض سکوت اختیار فرمود و حسن رض تکلم نموده بعد از حمد و ثنا خدای عز و جل
گفت یا ابتاه من بعد عمر صحب رسول الله و توفی و هو عنه راض ثم ولی الخلافة
فعدل ای پدر من کیست بعد از عمر که مدتی مصاحبت رسول صلی الله علیه و سلم کرد و آنحضرت صلعم
از عالم فنا رحلت نمود حال آنکه وی صلعم از عمر رض راضی بود و باز والی امر خلافت شد و شرط
عدل بجا آورد آنگاه علی رض گفت صدقت و لکن کرهت ان اقطع امرا دونکما ای
گفتی صدق و راست گفتی و لکن مکروه داشتم که نزد غیر شما همچه فیصل نمایم بی رضای شما بعد از ان
با ام کلثوم گفت که نزد عمر رض رو و بگو که پدر من شما را سلام میرساند و میگوید که آنچه از ما طلب کرده بودید
قضای حاجت شما کرده ام و چون ام کلثوم آمد و پیغام آن رسانید عمر رض او را بخود منضم ساخت و اعلام
حضار مجلس کرد که او را تزویج میکنم ایشان گفتند که این صبیه صغیره است چگونه تزویج میکنی
عمر رض حدیث سابق بیان نمود که غرض من اینست که برسول صلی الله علیه و سلم سبب صهریت باشد
و بدانکه بوسه دادن و منضم ساختن بخود ام کلثوم را بجهت اکرام بود زیرا که بواسطه صغر هنوز بحد
شهوت نرسیده بود که حرام باشد و اگر نه صغیره بودی پدرش علی کرم الله وجهه او را باینطریق
نفرستادی و باز بدانکه اینحدیث که از عمر رض روایت کرده ایم از جمعی دیگر از اصحاب مثل
منذر و ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر رض وارد شده ذهبی گوید که سند این حدیث صالح است تنبیه بدانکه ازین
احادیث مذکوره عظم منفعت انتساب برسول الله معلوم شد و هیچ منافاتی نیست میان این احادیث
مذکوره و احادیث دیگر که پیغامبر صلی الله علیه و سلم ترغیب اهل بیت کرده بخشیت خدا تعالی و اطاعت
او عز و جل و آنکه قربت حضرت حقتعالی حاصل نمیشود مگر بتقوی و از آنجمله است حدیث صحیح که
چون آیت و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم قریش را طلب
فرمود چون نزد آنحضرت مجتمع شدند بر سبیل عموم و خصوص با ایشان گفت که نفسهای خود را
از آتش دوزخ دور سازید و ایشان را پند داد و نصایح فرمود تا سخن باینجا رسانید که گفت
یا فاطمة بنت محمد یا صفیة بنت عبد المطلب لا املک لکم من الله شیئا غیر ان لکم رحما
سابلها ببلالها ای فلان بن فلان من مالک نمیشوم برای شما یعنی منع نمیکنم از حکم خدا تعالی

چیزی ملیز آنکه مر شما راست قرابتی با من پس تر د نیا صله رحم نگاه میدارم و قطع آن نمیکنم و بلال جمع
بلل بسبب و عرب اطلاق میکنند بلل بر نداوت که تر است بر و تسکین حرارت کی سبب بر قطع مثل ان نیز
بو اسطه بعضی اشیا می قع میشو و بسبب یبوست کذا فی النهایة الجزری و روایت کرد ابو الشیخ
ابن حبان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا بنی هاشم لا یاتین الناس یوم القیامة بالآخرة
یحملونها علی ظهورهم و تاتونی بالدنیا لا اغنی عنکم من الله شیئا ای بنو هاشم هر آینه مردم بیایند روز قیامت
عمل آخرت را بر کرده باشند بر پشتهای خود بیاید این چیز نیست بمعنی نهی یعنی در روز قیامت بنزد من
در موقف حساب حاضر نشوند که مردم اعمال خود را وسیله نجات خود میساخته باشند و شما خواهید
آمد بدست و راتی که در دنیاست آنرا وسیله خلاصی خود ساخته یعنی آنکه در دنیا عمل آخرت کرده باشد
و حال آنکه من منع میکنم از شما چیزی را از حکم خدا تعالی و طبرانی روایت کرد از بی مفرد روایت کرده
اولیائی یوم القیامة المتقون وان کان نسب اقرب من نسب لا یاتین الناس بالاعمال
و تاتون بالدنیا و تحملونها علی رقابکم تقولون یا محمد فاقول هکذا و اعرض فی کلا
عطفیه بدرستیکه دوستان من روز قیامت پرهیزگارانند اگر چه نسبتی نزدیکتر از نسبتی دیگر بوده باشد
چنین باشد که مردم آن ایمان بعملهای خود کنند و شما آیید با دنیا کشیده و بر گردنهای خود بار کرده
میگوئید یا محمد من چنین و چنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود و در هر جانب خود و طبرانی
روایت کرد که فرمود ان اهل بیتی هؤلاء یرون انهم اولی الناس بی ولیس کذلک ان اولیائی
منکم المتقون من کانوا و حیث کانوا بدرستیکه گمان اهل بیت من اینست که اقرب و احق اند
بمن از دیگران و حال آنکه اینچنین نیست بتحقیق که اولیای من پرهیزگارانند هر کسی باشند و هر جا که
باشند بخاری و مسلم روایت کردند از عمرو بن العاص که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم آشکارا
نه پنهان که گفت ان آل بنی فلان لیسوا باولیائی انما ولیی الله و صالح المؤمنین بدرستیکه
آل بنی فلان که دعوی قرابتی من کنند ولی من نیستند جز این نیست که ولی من خدا تعالی است و مومنان
صالح و بخاری زیادت کرد آنکه لکن لهم رحم سابلها ببلالها یعنی لیکن ایشان راست
خویشی و قرابتی با من پس من صله رحم و قرابتی را نگاه خواهم داشت و قطع نخواهم کرد و دیده شد مرفا
احادیثی که دال است بر آنکه نسبت برسول صلی الله علیه وسلم نفع میدهد با احادیثی که دال است برانکه
نفع نمیدهد بطریق جمع و از علما گفته اند نیست که رسول صلی الله علیه وسلم مالک نیست چیزی
از نفع و ضرر کسی را نمیرساند لکن خدای عز و جل مالک گردانیده او را برای نفع اقارب بلکه برای جمیع امت

بشفاعت عامه و خاصه پس آنحضرت مالک نمیشود دیگر را از خدا تعالی چنانچه اشارت کرد بقول
خود غیر ان لکم رحما سابلها ببلالها و همچنین است قول رسول الله صلی الله علیه وسلم لا اغنی عنکم من الله شیئا
یعنی مجرد نفس خود مغنی نمیسازم از شما از حکم خدا تعالی چیزی را غیر از شفاعت و مغفرت مر آنها
گرامی داشته است اقارب خود را در اول باین حدیث مخاطب ساخته بنا بر عادت در مقام تخویف و
ترغیب بر حمل و حرص بر آنکه ایشان بتقوی و ترس از خدا تعالی از باقی امت اولی و انسب و الیق اند
و رثا فی الحال وصیت فرمود بحقوق رحم و نفع انتساب تا ایشان را نوعی از اطمینان قلب حاصل
گردد و از علماء گفته اند که صدور احادیث تخویف و عدم نفع از رسول صلی الله علیه وسلم
قبل از علم به نفع انتساب بود و قبل از علم باینکه قومی از امت بی حساب بشفاعت آنحضرت داخل بهشت
میشوند در بهشت و قومی دیگر درجات و مراتب ایشان بلند میشود و قومی دیگر را از دوزخ بیرون
خواهند آورد و بعد از آن که عالم شد بامور مذکوره نفع انتساب بیان فرمود و چون طریق جمع بین
الاحادیث مذکور شد بعضی از علما بنابرین حمل حدیث کل سبب و نسب بر این کرده اند که مراد اینست
که امت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در روز قیامت منسوب بآنحضرت خواهد بود بخلاف امت باقی انبیا که
منسوب بایشان نمیشود و آن حمل بعید است اگرچه در روضه وجهی ایراد کرده که بر این معنی دلالت میکند
زیرا که حرص عمر بر تزویج ام کلثوم بسبب سماع این حدیث و اقرار علی رض و جمیع مهاجر و انصار باین حدیث
و قبول ایشان و ذکر صهر و حسب یا سبب و نسب و عصبه رسول صلی الله علیه وسلم سبب گفته بود
که قرابت آنحضرت نفع مینماید جمیع این مذکور است و قول بعضی میکنند با آنکه در حدیث بخاری و غیر آن
وارد شده که نوح علیه السلام با امت خواهد آمد در روز قیامت آنگاه حق سبحانه نوح علیه السلام
را گوید هل بلغت یعنی رسالت کردی نوح علیه السلام گوید یا رب نعم ای پروردگار آری ادا
رسالت کردم باز امت وی را سوال نماید هل بلغکم الی آخر الحدیث و این معنی مقتضی نسبت که بقیه
امم نیز را با نبیا خود نسبت خواهند پس توجیه آن بعضی بعید باشد بدانکه از حدیث پیغامبر صلی الله علیه
وسلم که سابقا مذکور شده اولیای من متقیان اند جز این نیست که ولی من خدا تعالی و صلحای مؤمنان
اند مستفاد میشود که نفع رحم و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شفاعت آنحضرت از بعضی اهل بیت
بسبب عصیان ایشان و کفران نعمت قرب نسبت بارتکاب فعلی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
اعراض خواهد کرد از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از اقربای آنحضرت ص که یا محمد چنانچه
در حدیث سابق مذکور شد نقل است که حسن ابن حسن سبط رضی الله عنهما بعضی از غلاة

ننعم گفت ویحکم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصینا الله فابغضونا ویحکم لوکان الله نافعاً بقرابة من رسول الله بغیر عمل وطاعة لنفع ذلک من هو اقرب الیه منا والله انی اخاف ان یضاعف للعاصی منا العذاب ضعفین وان یؤتی المحسن منا اجره مرتین وهیچ کلمه ترحم سزاوار کسے میگویند که در مهلکه افتاده شده باشد و مستحق آن نیست یعنی ای مردمان شما طریق محبت اهل بیت منید اند جای آنست که ترحم کنند خدا بر حال شما دوست دارید ما یان را خالصاً لله پس اگر ما طاعت خدای تعالی کنیم با ما دوستی کنید و اگر عصیان ورزیم خدای تعالی با ما دشمنی کنید اگر خدای تعالی نفع میرساند بقرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم بغیر عمل و طاعت هر آینه کسے را میرساند که نزدیکتر بود بآنحضرت صلعم از ما والله که ما می ترسم از آنکه نامی و بدکرداری که از ما بوده باشد عذاب اوی بر دیگران باشد و نیکوکاری که از ما باشد اجر او دو تا خواهد بود گویا که این معنی را از آیت یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین .... فرا گرفته است خاتمه بدانکه از احادیث سابقه معلوم شد که آنچه صاحب تلخیص از اصحاب گفته است که از جمله خصایص مختار بسبب که اولاد بنات آنحضرت صلعم منسوب بوی اند در کفارة وغیر آن اما اولاد بنات دیگران با جداد مادری منسوب نمیشوند در کفارة وغیر ذلک قول او موجه است و قفال رحمة الله علیه انکار این معنی کرده میگوید که هیچ خصوصیتی درین مقام نیست بلکه اولاد بنات هر کسی منتسب بجد مادری میشود ولیکن حدیث سابق که فرمود بنی آدم منسوب بعصبه خود میشود مگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من ولی عصبه ایشانم رد قول قفال میکند و معنی انتساب برسول الله صلی الله علیه وسلم که از خصوصیات آنحضرت صلعم است آنست که میتوان گفت که آنحضرت پدر ایشان است و ایشان پسران آنحضرت اند تا در کفارة معتبر باشد چنانچه شریف هاشمیه کفو مردی غیر شریف نیست و اما آنچه گفته که هاشمی و مطلبی کفو یکدیگر اند محل آن غیر این صورت است چنانچه بیان او بنظری که در آن است در فتاوی مسطور است و فائده دیگر از جهت انتساب بنوت و ابوت آنحضرت صلعم آنست که در اولاد بنات غیر این احکام در ایشان نسبت بجد مادری نیست اما جد مادری و پدری در انتساب بایشان هرگز مطلق در تنیه و نسل و عصب مساوی اند پس مراد صاحب تلخیص بخصوصیت احکام سابقه است و مراد قفال بعدم خصوصیت این حکم مطلق است چنانچه حقیقة خلافی میان ایشان نیست و از جمله فوائد این انتساب آنست که می توان گفت که حسن و حسین پسران رسول الله اند صلی الله علیه وسلم و آنحضرت صلعم پدر ایشان است اتفاقاً و جاری نیست

[illegible]

ودرینحکم قول ضعیفی که گفته اند جایز نیست آنکه گویند رسول الله صلی الله علیه وسلم پدر مومنان است
وهیچ اعتباری نیست بسخن بعضی از بنی امیه که منع این اطلاق کرده اند حتی در باب حسن رض فرمود
که این پسر من سید است و اما معاویه اگرچه این نقل عدم جواز اطلاق از وی کرده لیکن نقل دیگر
هست از وی که مقتضی آنست که او صحیح از بین قول کرده و اما آیة ما کان محمد الآیة اصح قولها آنست که سوق این آیة جهة انقطاع حکم تبنی
یعنی در زمان جاهلیت پسر خوانده را حکم پسر صلبی میدادند در احکام شرع خدا تعالی باین آیت
آنحکم را منقطع ساخته نه آنکه سوق آیت جهة منع این اطلاق است زیرا که مراد از این اطلاق
نه آنست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم پدر مومنان است در احترام آیت
دهم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی زود باشد که
عطا کند ترا آفریدگار تو ای محمد در باره گنهکاران امت شفاعت فترضی پس تو خوشنود شوی یعنی
چندان بتو بخشد که گویی بس است و راضی شدم و از ابن عباس رض بروایت ابی جریر و ابن ابی
حاتم مرویست که خدا تعالی هزار قصر در بهشت بآنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عطا
فرمود که در هر یکی از بین قصور از ازواج و خدم باشد چندان که باید کذا فی التفسیر جامع البیان
و قرطبی از ابن عباس رض روایت کرده که از رضای محمد صلی الله علیه وسلم آنست که هیچکس از
اهلبیت او در دوزخ نرود و سدی نیز همین نقـــــل کرده و حاکم روایت کرده بصحت حدیث
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود وعده کرده است مرا پروردگار من که هر کس که از اهلبیت من
اقرار کند بوحدانیت خدا تعالی و باداء رسالت من وی را عذاب نکند و تمام . روایت کرده که
پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهلبیت من در دوزخ
نرود پس درخواست مرا قبول فرمود و احمد بن حنبل رحمة الله علیه در مناقب آورده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ای معشر بنی هاشم بآن خدائی که مرا بحق بخلق فرستاده است و حلقه
در بهشت گیرم ابتدا نکنم مگر بشما و طبرانی از علی مرتضی روایت کرده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت اول کسی که وارد میشود بر حوض اهلبیت من خواهند بود
و کسیکه دوستدار ایشان باشد از امت من و این حدیث ضعیف است و آنچه بصحت رسیده آنست
که اول کسیکه بر حوض وارد شود فقرا مهاجر خواهند بود و اگر حدیث اول صحیح باشد حمل بر
آن کنیم که بعد از فقرا مهاجر ایشان اول کسی خواهند بود که بر حوض وارد شوند و مخلص و
طبرانی روایت کرده اند که اول کسی که شفاعت او خواهم کرد از اهل بیت خواهند بود باز

امت من

نزدیک من از اہل بیت من است پس از آن نزدیک تر قریش باز انصار باز کسی که ایمان بمن آورده و تابع من شده از اہل یمن بعد از اہل عجم
و ہر کسی که من اول شفاعت او کنم و افضل است و برواه بزار و طبرانی آنکه اول کسیکه
شفیع او خواہم شد از اہل مدینه خواہند بود و بعد از ایشان اہل طائف و جمع میان این حدیث
باینطریق است که ترتیب اول رحیثیت قبائل اہل بیت و ترتیب ثانی از حیثیت بلدان است
پس احتمال دارد که مراد با ابتدا در قریش ابتدا باہل مدینه باز مکه باز طائف و ہمین
قیاس است و کسانیکه بعد از ایشانند و احتمال دارد که مراد آن باشد که ابتدا از اہل مدینه بقریش
کنند باز انصار باز کسانیکه بعد از ایشانند و از اہل مکه ہمچنین ہمین ترتیب و از اہل طائف
کذلک و برواه تمام در بزار و طبرانی و ابو نعیم مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار بوسطه پاکدامنی حضرت فاطمه رضی الله عنها
حرام ساخت خدای تعالی ذریت او را بر آتش دوزخ و در دیگر روایت آنکه فرمود حرام ساخت او را و ذریت
او را بر آتش و حافظ ابو القاسم دمشقی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای فاطمه
میدانی که چرا نام تو فاطمه کردم علی گفت یا رسول الله بیان کن فرمود ان الله قد فطمها و
ذریتها من النار از برای آنکه خدای تعالی دور ساخته است او را و ذریت او را از آتش و دوزخ و طبرانی
...... روایت کرده که فرمود ابنتی فاطمة حوراء آدمية لم تحض و لم تطمث انما سماها فاطمة
لان الله تعالی فطمها و محبیها عن النار فاطمه رضی الله عنها سفید رو بیست مائل برنگ گندم گون
مبرا است از حیض و خون و وجه تسمیه او بفاطمه که خدای تعالی او را و دوستان او را از آتش دوزخ
دور ساخته است طبرانی روایت کرده که رجال او ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه
را گفت که خدای تعالی هیچکس را از اولاد تو عذاب نخواهد کرد و در روایت دیگر آنکه عباس را گفت
تحقیق خدای تعالی ترا و هیچکس را از اولاد ترا عذاب نخواهد کرد و بصحت رسیده که فرمود ای بنی عبد المطلب
و در روایت دیگر ای بنی هاشم بدرستیکه از خدای تعالی درخواست نمودم که شما را مهربان و مشفق سازد
و فاضل و سخی گرداند و درخواستم که گمراه شما را هدایت دهد و خائف شما را ایمن گرداند و گرسنه
شما را سیر گرداند و دیلمی و غیر او روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
سادات اہل بہشت خواہیم بود من و حمزه و علی و جعفر ابن ابیطالب و حسن و حسین و مهدی و در
حدیث ضعیف از علی رضی الله عنه مرویست که گفت شکوه کردم نزد رسول صلی الله علیه وسلم
آیا راضی نیستی که رابع اربعة باشی یکی از چهار کس که در آیند در بہشت من خواہم بود و تو و حسن

وحسین و ذریات ما از عقب ازواج ما باشند واحمد رحمة الله علیه در مناقب آورده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم علی را گفت آیا راضی نیستی که با من باشی در بهشت و حسن و حسین و ازواج ما از عقب ذریات ما باشند و بیان صفات این شیعه در آیت هشتم از سیدنا علی رض روایت کردیم باید که رجوع کنی بآنکه امری مهم ضروری ست و باین حدیث ظاهر شد که فرقه امروز خود را شیعه می نامند نیستند مگر شیعه بر عقول ایشان حجتی یافته ایشان را گمراه ساخته اعوذ من شرها و طبرانی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را گفت که اول چهار کس که در بهشت در آیند منم و تو و حسن و حسین رضی الله عنهم و ذریات ما و شیعه از یمین ما باشند و سند این حدیث ضعیف لیکن شاهد این حدیث ست که از ابن عباس بصحت رسیده که خدا تعالی بلند میسازد درجه ذریه مومن را اگرچه کمتر از وی در عمل باشند انگاه برخواند والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم الآیه و دیلمی روایت کرده باسناد ضعیف که فرمود که ای علی بدرستیکه خدا تعالی ترا و ذریت ترا و اهل اولاد ترا و محبان ترا آمرزیده است بشارت باد ترا بدرستیکه تو انزع البطین کسی را میگویند که مقدم راس او ساقط شده باشد و بطین کسی ست که شکم او اندک بزرگ باشد و بعضی علما گفته اند که معنی این کلام اینست که تو از علی از شرک و بطین تو مملوست از علم و ایمان کذا فی نهایة الجزری و همچنین ضعیف ست چیزی که روایت کرده اند که گفت ای علی تو و شیعه تو بر حوض کوثر وارد خواهید شد بحالتی که سیراب باشید و روهای شما سفید باشند و اعدای شما وارد خواهند شد بحالتی که تشنه باشند و غلهای در گردن ایشان باشند و بر تقدیر صحت این حدیث قبل ازین بیان صفات شیعه کردیم پس باید که حذر کنی از غرور اهل ضلال و جحود و اهل انکار از روافض شیعه و امثال ایشان آیت یازدهم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة بدرستی کسانیکه گرویدند و اعمال صالحه پسندیده کردند آن گروه ایشان بهترین آفریدگان اند مرویست بروایت حافظ جمال الدین زرندی از ابن عباس رض که چون آیت نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم علی رض را گفت تو و گروه تو خواهند آمد در روز قیامت راضین مرضیین و بیاید عدوک غضابا مقمحین در آنجا لیکه خشنود کنندگان و خشنود شدگان باشند و اعدای تو خواهند آمد خشمناک با قمحان کننده پس علی گفت اعدای من کیسانند فرمود اعدای تو کسی است که تبرا کنند از تو و لعن گوینده ترا ... خذلهم الله تعالی فی الدنیا والآخرة

..... و حدیث دیگر مرویست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تو و سابقان [illegible]
در روز قیامت خوشحال شوند ایشان گفتند آنان چه کسانند فرمود آنان شیعه و دوستان
تو اند ای علی لیکن در سند این کذابی هست باید که بصفات شیعه وی رضی الله عنه که سابقا مذکور
ساختم درین باب متحضر باش تا معرفت ایشان از آن حاصل گردد وایضا باید که
اخبار سابقه در اول کتاب در باب رافضی ذکر نمائی تا فریقین بر تو آسان گردد فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر و دارقطنی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا ابا الحسن اما تو با شیعه
خواهی بود و تحقیق قومی خواهند بود که زعم ایشان اینست که ترا دوست میدارند و حال آنکه
ایشان اسلام را خوار داشته بیندازند آنرا و بیرون روند از اسلام همچنانکه تیر از نشانه بیرون
میرود و لقب آن قوم روافض است اگر ادراک نمائی ایشانرا القتل آر که ایشان مشرکان اند
دارقطنی گوید این حدیث نزد ما طرق بسیار دارد و از ام سلمه روایت کرده در شبی که نوبت من
بود و رسول صلی الله علیه وسلم نزد من بود در آن وقت فاطمه رض بحجره من آمد و علی رض از عقب
وی آمد آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی تو با اصحاب خود در بهشت خواهید بود دیگر
قومی خواهند بود که زعم دوستی تو داشته باشند ایشان اسلام را خوار و حقیر شمرده اند و بیندازند
آنرا و قرآن خوانند الا در نمی ایشان تجاوز نمیکنند یعنی بآن عمل نکنند لقب ایشان رافضی
است اگر ادراک ایشان کنی مقاتله کن با ایشان که ایشان مشرکان اند گفت یا رسول الله
علامت ایشان چیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنماز جمعه و جماعت حاضر
نمیشوند و طعن سلف میکنند بنا بر آنکه اینقوم شیعه علی نیستند موسی بن علی ابن الحسین رضی الله
عنهم که بنهایت فضل و کمالات داشت از پدر خود و از جد خود روایت کرد که فرمود انما
شیعتنا من اطاع الله و عمل مثل اعمالنا جز این نیست که شیعه ما کسی هست که اطاعت خدای تعالی
کند و عمل وی مثل عمل ما باشد آیت دوازدهم از آیات فضائل اهل بیت قوله تعالی وانه
لعلم للساعة فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقیم بدرستیکه عیسی ع علمیست مر
ساعت را یعنی بود انند که قیامت نزدیک است چرا که نزول عیسی ع از علامت قیامت است
که بعد از تسلط دجال بر روی زمین آنحضرت از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف
شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و کفدستهای خود را ببالهای دو فرشته نهاده
رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از رویش ریزان گردد

وچون سر بالا کند آن قطرات بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بهر کافر که
بوی رسد بمیرد و هر جا که چشم وی رسد نفس وی برسد پس بطلبد دجال را و در باب لُد که موضعی است از ولایت
شام بدو رسد و او را بکشد آنگاه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسیٰ علیه السلام مومنان را بکوه طور برده
و آنجا متحصن گردد الی آخر الحدیث بطوله رواه مسلم و چون معلوم شد که عیسیٰ علیه السلام
علامت آخر الزمان است فلا تمترن بها پس شک مکنید و جدل منمائید با مدن قیامت
واتبعون و پیروی میکنید مر شرع رسول مرا هذا صراط مستقیم اینست راه راست مرا
که کسی گمراه نمیشود و مقاتل بن سلیمان و اتباع او از مفسرین گفته اند که این آیت در شان مهدی نازل
شده و بعد ازین احادیث مصرح خواهد آمد که مهدی از اهلبیت نبوی خواهد بود و این
هنگام این آیت دلیست بر برکت و کثرة در نسل فاطمه و علی رضی الله عنهما و دلیست بر آنکه
نسل ایشان مفتاح حکمت و معدن رحمت است و سر این معنی آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه و
ذریت او را در پناه خدا تعالی بعد داشته است از شر شیطان رجیم و از جهت علی رضی مثل این دعا
کرده است چنانچه شرح این از سیاق احادیث آینده معلوم خواهد شد فرو لیست بروایة
نسائی بسندی صحیح که جمعی از انصار علی رض را گفتند که اگر فاطمه نزد تو باشد یعنی بنکاح
تو خوب خواهد بود و آنگاه علی رض نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد تا خواستگاری کند چون
سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم بعد از رد سلام فرمود مرحبا و اهلا چون از خدمت رسول
صلی الله علیه وسلم بیرون آمد انصار که در بیرون انتظار میکشیدند پرسیدند که رسول صلی الله علیه
وسلم در جواب چه گفت علی گفت نه دانستم که چه گفت الا همین قدر فرمود مرحبا و اهلا انصار گفتند
این قدر کافی است ترا از رسول الله صلی الله علیه وسلم که عطا کرد ترا و داد ترا یعنی فراخی بعد از آنکه
تزویج کردند فرمود ای علی در عرس ناچار است که ولیمه باشد سعد رض حاضر بود گفت نزد من
قوچی است و بعضی انصار چند صاع ارزن آوردند و از آن ولیمه نمودند و در شب عروسی
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی شتاب مکن تا وقتیکه من ملاقات کنم بعد از آن رسول صلی
الله علیه وسلم نزد ایشان رفت و آب طلب نموده وضو ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه
پاشید و گفت اللهم بارک فیهما و بارک لهما فی نسلهما و در دیگر روایت فی شبلهما وارد شده و شبل
بحر بچه شیر را گویند بمعنی جماعت و در دیگر روایت بشبلیهما آمده و بعضی گفته اند که این روایت تصحیف است اگر
بصحت رسیده شبل و لد اسد است و بنا برین از جمله مکاشفات و اطلاعات آنحضرت بوده باشد

که از علی رض حسنین متولد خواهند شد و حال آنکه ایشان ثقلین بودند تا بو علی حسین بن شاذان الجز
کرده که جبرائیل ع نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت که خدای تعالی امر ساخته است تا بگویم
فاطمه را با علی رض تزویج کنی آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم جمعی از اصحاب را طلب فرمود خطبه
مشهوره را خواند بعد از آن تزویج علی رض کرد و او رض غائب بود چون حاضر شد آنحضرت
تبسم فرمود و گفت خدای تعالی امر ساخت مرا که تزویج کنم فاطمه را بتو بمهر چهار صد مثقال نقره
علی رض گفت راضی شدم باین یا رسول الله بعد از آن سر مبارک بر زمین نهاده سجده شکر بتقدیم
رسانید چون سر از سجده برداشت رسول گفت بارک الله لکما و بارک فیکما و در روایه سعد ولخرج
منکما الکثیر الطیب انس رض گوید والله که اخراج کثیر از نسل ایشان نمود شیخ ابوالخیر قزوینی آورده
کرده و عقد نکاح آنکه علی کرم الله وجهه غائب بود احتمال دارد که وکیلی از و کرده باشد یا بر
که خواهد کرد و قول علی رض رضیت یعنی راضی شدم احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه وی
راضی است بعقد سابق که وکیل کرده بود و ابو داود سجستانی روایت کرد که ابوبکر خواستگاری
فاطمه کرده بود رسول صلی الله علیه وسلم از وی اعراض کرد باز عمر رض خواستگاری نمود همچنین
اعراض نمود آنگاه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هر دو نزد علی کرم الله وجهه آمدند وی را تنبیه نمودند
که خواستگاری فاطمه رض کند بعد از آن علی رض نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمده وی را خواستگاری
نمود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که با تو چیزی هست گفت اسپ و زره من با من است گفت
اسپ برای تو ضروریست ولیکن زره خود را بفروش و قیمت آن نزد من آر و آنگاه زره بچهار صد
و هشتاد درهم بفروخت و در پیش رسول صلی الله علیه وسلم ریخت آنحضرت صلعم مشتی از آن به بلال
داد تا خوشبوئی خرید نماید و امر فرمود که جهاز فاطمه رض مهیا کنند بعد از آن سریری و وساده
از پوست که حشو او از لیف بود از جهت وی راست کردند و خانه را ترتیب داده ام ایمن را فرمود
که بسرای فاطمه رضی الله عنها و علی را گفت تعجیل مکن تا وقتیکه من نزد تو آیم چون نزد ایشان
رفت ام ایمن را گفت برادر من اینجا هست ام ایمن گفت برادر شما است و حال آنکه دختر
بوی داده اید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آنگاه نزد فاطمه رض بایستاد و گفت اللهم انی
اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم بعد از آن علی رض را گفت آب بیار علی رض گوید
دانستم که مراد آنحضرت صلعم چیست آن قدح را پر آب کردم و نزد آنحضرت صلعم آوردم و آنحضرت
از آن آب بر سر و میان کتفین من پاشید و گفت اللهم انی اعیذه بک من الشیطان الرجیم
از آن آب آورد رسول صلعم آب دهن مبارک را در آن انداخت و از آن آب بر سر او کرد و میان ثدیین فاطمه رض پاشید

بیان تزویج فاطمه

جهاز فاطمه

بعد از آن فرمود این نان نزد اهل خود ببر و بنام خدا تعالی بخورد که ببرکت دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گذشتند و آنها که بعد ازین خواهند بود و اگرچه از آیندگان
کسی دیگر نباشد مگر امام محمد مهدی علیه السلام و در فصل ثانی بعضی از احادیث که در آنها اشارتی باین معنی
باشد از آنجمله حدیثی است که مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیر ایشان روایت
کرده اند که مهدی از عترت من خواهد بود از اولاد فاطمه رضی الله عنها و روایت کرده اند احمد
و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماند از دهر مگر یکروز هر آینه برانگیزاند خدای
تعالی مردی را از عترت من و در دیگر روایت آنکه فرمود مردی از اهلبیت من
و دنیا را از عدل مملو سازد همچنانکه از ظلم و جور مملو شده باشد و در دیگر روایت از احمد و ابو داود
و ترمذی آنست که دنیا نخواهد رفت و منقطع نخواهد شد تا زمانیکه مالک دنیا نشود مردی از اهل بیت
من که اسم او موافق اسم من باشد و در دیگر روایت از ابو داود و ترمذی آنست که دنیا نخواهد
رفت و منقضی نخواهد شد تا زمانیکه مالک شود دنیا را مردی از اهلبیت من که اسم او موافق اسم من
باشد و در روایتی از ابو داود و ترمذی آنکه فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز دراز
گرداند و برانگیزاند در آن روز مردی را از اهلبیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم
پدر او موافق اسم پدر من باشد و احمد و غیر او روایت کرده اند که فرمود مهدی از اهلبیت
هست خدا تعالی اصلاح او کند در یک شب و طبرانی روایت کرده که مهدی از ما خواهد بود و ختم دین بما
شود همچنانکه فتح دین بما باشد و در صحیح خود آورده که فرمود برامت من فرود خواهد
آمد در آخر الزمان بلای سخت از سلطان ایشان که سخت تر از بلائی نباشد چنانچه هیچکس را
ملجای نباشد آنگاه حق تعالی برانگیزاند مردی را از اهلبیت من که روی زمین را مملو سازد از عدل
و انصاف همچنانکه مملو باشد از ظلم و جور دوست دارند او را ساکنان ارض و ساکنان آسمان
و در زمان او آسمان باران ببارد و زمین گیاه برویاند و هیچ چیز در نفس خود نگه ندارد و او
هفت سال یا هشت سال یا نه سال در میان ایشان زیست نماید بنوعی که زندگان را مردگان تمنا
کنند بسبب خیر یکه باهل زمین رساند و طبرانی و بزار روایت کرده اند نه سال و در
دیگر روایت از ابو داود و حاکم آنست که هفت سال خواهد بود و در دیگر روایت ترمذی آنکه در امت
من مهدی خروج خواهد کرد و هفت سال یا نه سال زنده خواهد ماند و در آن ایام عدل و فراخی و وسعت
چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهدی مرا عطا بخش مهدی آنقدر که تواند بر داشتن زر

وحال بد امن الدین زود و دیگر روایت آنکه درنگ کند در دنیا شش سال یا هفت سال یا هشت سال یا نه سال
بزمین خواهد آمد که آنچه احادیث بر آن متفق ست هفت سال ست بلا شک و در روایت احمد و
مسلم ست که آخر الزمان کسے خلیفه خواهد بود که مال نزد مردم بے مشقت میریخته باشد بے آنکه
بشمار د او را و ابن ماجه مرفوعاً روایت کرده که بعضے مردم از جانب مشرق خروج خواهند
نمود پس مهدی را سلطان خواهند ساخت و بصحت رسیده که اسم مهدی موافق اسم نبی ست
صلے اللہ علیه وسلم و اسم پدرش موافق اسم پدر آنحضرت ست و ابن ماجه روایت کرده که وقتی
اصحاب نزد رسول الله صلے اللہ علیه وسلم بودند درین اثنائے بعضے از جوانان بنی هاشم آمدند
چون رسول الله صلے اللہ علیه وسلم ایشان را دید اشک از چشمان مبارک میریخت و رنگ آنحضرت
تغیر یافت راوی گوید گفتند یا رسول الله که بر روے مبارک تو چیزے می بینیم که آنرا کروه میداریم
رسول صلے اللہ علیه وسلم فرمود که ما اهل بیتیم اختیار کرده ست خدا تعالی برے ما آخرت را بر
دنیا و بدرستیکه اهل بیت من در بلای سخت و پراگندگی خواهند افتاد تا آنکه قومی از جانب مشرق
بیایند و با ایشان علمهای سیاه باشند انگاه طلب خیر کنند و کسے ایشان را چیزے نه دهد لیکن آن
مقاتله کنند و نصرت یابند انگاه داده شوند آنچه سوال کرده بودند و ایشان قبول نکنند تا آنکه
امر خلافت بمردی از اهل بیت من بسپارند که روے زمین پر سازد از عدل و انصاف چنانکه پر شده
باشد از جور و ظلم پس هر که از شما آن زمان دریابد باید که نزد ایشان بشتابد اگرچه بر دست و زانو
بنشیند بر برف و در سند این حدیث سوء الحفظی ست تا آنکه در آخر عمر عقل او مختلط شده بود
و احمد از ثوبان مرفوعاً روایت کرده که رسول الله صلے اللہ علیه وسلم فرمود زمانیکه علمهای سیاه
ببینید که از جانب خراسان بیرون آمده باشند نزد ایشان روید اگرچه لازم باشد خود را بر برف
سپرده باشند بدرستیکه خلیفة الله مهدی درمیان ایشان خواهد بود و در سند این حدیث ضعیفی و
منکری ست و بر فرض صحت در این حدیث و حدیثی که قبل از وے ست حجت کسانیکه زعم کرده اند
که مهدی سوم خلفاے عباسی ست نیست و دلالتی بر آن ندارد و نعیم ابن حماد روایت کرده مرفوعاً
که مهدی مردی از اهل بیت من خواهد بود که مقاتله کند بر سنت من چنانکه مقاتله کرده ام بر وحی
و ابونعیم روایت کرده که فرمود که خدا تعالی برانگیزاند مردی را که از عترت من اقرب الثنایا
و اجلی الجبهه باشد یعنے دندانها پیشین او متقارن و مساوی یکدیگر باشند و موهاے پیشانی
و صدغین او خفیف و تنگ باشند کذا فی النهایه و مملو سازد زمین را از عدل و مال را بسیار گرداند

اجلی

و رویانی و طبرانی و غیر ایشان روایت کرده اند که فرمود مهدی از ولد من خواهد بود و روی او مثل کوکب درخشنده باشد و رنگ او رنگ عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی پر سازد زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم راضی شوند از خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در هوا بیست سال مالک شود بر روی زمین و طبرانی مرفوعاً روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مهدی نظر کند و عیسی ع م را بیند که نازل شده از آسمان باین وضع که عرق از روی و موی او میچکیده باشد آنگاه مهدی عیسی علیه السلام را گوید که پیش شوید تا نماز بگذاریم عیسی ع م گوید شما پیش شوید که اقامت صلوة از برای شما گفته اند پس عیسی علیه السلام پس مردی از اولاد من نماز گذارد و در روایت ابن حبان در امامت مهدی مانند اینحدیث مرفوعاً روایت کرد که عیسی علیه السلام بن مریم علیهما السلام نازل شود و آنگاه امیر ایشان مهدی گوید امامت نماز کن تا اقتدا کنیم عیسی ع گوید که من امامت نمیکنم که خدای تعالی این امت را گرامی داشته است که بعضی از ایشان امامت بعضی دیگر میکنند و اما آنچه ابن ماجه و حاکم روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زیاده نمیشود در دنیا مگر ادبار و در مردم زیاده نمیشود مگر بخل و قیامت قائم نمیشود مگر بر شرار ناس و نیست مهدی مگر عیسی علیه السلام زیرا که آنحضرت وضع جزیه خواهد کرد و مخالفین ملت مرا هلاک خواهد نمود چنانچه احادیث صحیحه وارد است بر همین معنی با آنکه تاویلش باین طریق میکنیم که مهدی معصوم نیست مگر عیسی علیه السلام و روایت کرد ابراهیم ابن میسره طاوس را گفت که عمر ابن عبد العزیز مهدی است طاوس گفت نه او مهدی نیست زیرا که او کامل نکرده همه عدل را پس او مهدی آخر الزمان که موعود است نیست بلی از جمله مهدیان است چنانچه احمد و غیر او تصریح کرده اند با آنکه عمر بن عبد العزیز از مذکورین است در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین من بعدی یعنی بر شما باد که بسنت من و سنت خلفاء راشدین مهدیین که بعد از من اند عمل کنید تا بدانکه تاویل حدیث لا مهدی الا عیسی میکنیم مگر بر تقدیر ثبوت آنحدیث و الا حاکم چنین گفته که اینحدیث مجهول است و در سند او مختلف عنه است بنا بر تعجب اینحدیث آورده ام نه از برای حجت و بیهقی گفت که محمد بن خالد باینحدیث منفرد است و نسائی تصریح کرده با آنکه منکر است و غیر ایشان از حفاظ حدیث جزم کرده اند با آنکه احادیث منصوص علیه بدانکه مهدی از ولد فاطمه است اصح اسناد اند از اینحدیث و ابن عساکر از علی کرم الله وجهه روایت کرده که وقتیکه پیدا شود قائم آل محمد صلی الله علیه وسلم بر خیزاند خدا تعالی برای او اهل مشرق و مغرب را

جمع کند اما رفقا از اهل کوفه باشند و اما ابدال از اهل شام یعنی جماعتی از اهل کوفه زهاد و عباد
اهل شام با وی بیعت کنند چنانچه بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم در وقتیکه خلیفه
از خلفا بمیرد اختلافی در میان مردم پیدا آید آنگاه مردے از مدینه بیرون آمده بجانب مکه گریزد
پس جمعی از اهل مکه او را بیرون آرند در میان مقام با وی بیعت کنند و آنمرد بیعت را کاره بود
بعد از آن از جانب شام لشکری بر سر او نامزد کنند و چون آن لشکر بموضع بیدا که در میان مکه و مدینه
واقع هست برسند خدای تعالی جبرئیل علیه السلام را بفرستد و ایشانرا هلاک گرداند و چون مردم
این معنی را مشاهده کنند ابدال اهل شام و عصائب اهل عراق یعنی جماعتی از زهاد و عباد
از اهل شام و عراق و عرب با وی بیعت کنند باز مردی از قریش که خشم او اتباع او از قبیله بنی کلب
باشند ظاهر شود و لشکری از آن قبیله بروی فرستند آنمرد اول که عبارت از مهدی بوده
باشد برین قبیله غالب شود و غنیمت بسیار بدست آید پس نصرت باد آنکس که در غنیمت بنی کلب
حاضر شود آنگاه اموال را قسمت کند و در میان ایشان عمل کند بسنت رسول صلی الله علیه
وسلم و در آنوقت اسلام بر روی زمین قرار گیرد طبرانی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم
با فاطمه رضی الله عنها گفت که پیغمبر ما بهترین پیغامبران است و آن پدر تو است و بهترین شهدا
شهید ماست و آن عم پدر تو است حمزه و از ماست آنکس که دو جناح دارد و در بهشت پرواز
میکند بهر جا که خواهد و آن ابن عم پدر تو است جعفر طیار رض و از ماست سبطین رضی الله عنهما
و آن دو پسران تو اند و از ماست آنکه در شان او لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
و آن برادر پدر تو است و شوهر تست و از ماست مهدی رض و ابن ماجه روایت کرده که رسول صلی الله
گفت که از دنیا باقی نماند مگر یک روز هر آینه خدای تعالی آنرا دراز سازد تا مردی از اهل بیت من خلیفه
شود و مالک جبل دیلم و قسطنطنیه گردد و نزد حاکم بصحت رسیده از ابن عباس رض که گفت از ما
یعنی از اهل بیت چهار کس خواهند بود سفاح از ما خواهد بود و منصور و مهدی از ما خواهد بود پس اگر اراده
کرده است معین که شامل جمیع بنو هاشم و سه کس از نسل عباس اند و چهارمی از نسل فاطمه است رض
درینصورت هیچ اشکالی نیست و اگر اراده آن کرده که این چهار کس هم از نسل عباس رض خواهند
شد ممکن است که حمل کنیم مهدی را در کلام او بخلیفه سوم از خلفاء بنی عباس زیرا که او در مثل عمر
ابن عبد العزیز است در بنی امیه بواسطه عدل تام و سیرت خوب و اخلاق نیکو که داشت از برا
آنکه در حدیث صحیح نیز وارد است که اسم مهدی اسم من است و اسم پدرش موافق اسم پدر من است

و این تعریف مهدی عباسی صادق ست زیرا که اسم او محمد بن عبد الله بن منصور خبر
ابن عدی المهدی من ولد العباس عمی مؤید و مقوی این قول ست لیکن ذهبی گفته که این حدیث
محمد بن ولید مولی بنی هاشم منفرد ست و او وضع حدیث می نمود و منافی این حمل نیست کلام
ابن عباس رض در وصف مهدی که زمین را مملو سازد از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد و بهائم
و سباع در زمان او امن شوند و زمین گنجهای خود را امثال ستونهای طلا و نقره بیرون اندازد
زیرا که این اوصاف ممکن ست که تطبیق دهیم بر مهدی عباسی چون ممکن ست حمل کلام ابن
عباس رض بر آنچه مذکور ساختیم منافاتی ندارد این حدیث مهدی آخر الزمان ست که عیسی ع
بوی اقتدا خواهد کرد و مهدی عباسی را آثار روایت کرده اند که بعد از مهدی دوازده کس امیر
خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن رض و پنج کس از اولاد حسین رض و یکی از غیر ایشان و دیگر
و آن روایت واهی ست چنانچه شیخ الاسلام حافظ مثل شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله تعالی
گفت یعنی با آنکه مخالف احادیث صحیحه ست که در آخر الزمان خواهد بود و عیسی ع بوی اقتدا خواهد
نمود دلیل حدیثی که طبرانی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که بعد از من خلفا
خواهند بود و بعد از آن ملوک خواهند بود و بعد از آن ملوک جبابره خواهند بود باز مردی از
از اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را از عدل سازد همچنانکه پر شده باشد از جور و
ظلم الی آخر الحدیث و ثانی کلام ابن عباس بر آن حمل کنیم که مراد از آن مهدی عباسی ست بنا بر آن
ممکن است که حدیثی که از پیغامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که هلاک نخواهد شد امتی که
.... من اول آن باشم و عیسی ابن مریم آخر
آن باشد و مهدی در وسط آن باشد حمل کنیم بر آنکه مراد ازین مهدی عباسی ست زیرا که موعود
آخر الزمان ست نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از وسط درین حدیث ما قبل آخر ست
مترجم میگوید از احادیث سابقه چنین ظاهر شد که اول مهدی خروج خواهد کرد و نزول عیسی ع
بعد از خروج مهدی خواهد بود و مصنف نیز در تنبیه آینده تصریح بهمین کرده که ظاهر است
و چون چنین باشد احتیاج نیست که حدیث را تاویل نمائیم یا حمل بر مهدی عباسی کنیم زیرا که صحیح
آنکه گوییم خروج مهدی در وسط بعثت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نزول عیسی علیه السلام و حدیث
بر ظاهر خود ست بلا تکلف و احمد و غیره روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
بشارت باد شما را بمهدی که مردی باشد از قریش از عترت من خروج خواهد کرد در اختلاف

و نزول پس مملو سازد روی زمین را از عدل و انصاف چنانچه از ظلم و ستم مملو شده باشد راضی و خشنود
باشد از وی اهل آسمان و زمین و مال را قسمت نماید بتسویه و دو لقبهای است محمد را صلی الله علیه وسلم
اعنیا سازد و عدل او همه ایشان را فراگیرد چنانچه منادی امر فرماید تا ندا کند که هیکه احتیاجی بمن دارد
نزدیک آید هیچکس را احتیاجی نباشد و نیاید نزد او مگر یک مرد بیاید و سوال کند مهدی گوید
برو نزد خادم و هر آنچه خواهی بگیر چون نزد خادم آید بگوید که مرا نزد یک تو فرستاده است که مال بگیری
بو خادم گوید بگیر و چندان در دامن او ریزد که نتواند برداشت بواسطه ثقل بعضی از آن بریزد
و باقی را برداشته بیرون آید آنگاه پشیمان شده بگوید بخشوع من از باقی است محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم زیاده است و تمام اینها را این حال خواند هیچکس قبول نکرد و غیر من بعد از آن تمام را
رد کرده برد بسوی مهدی گوید ما چیزی را که عطا کردیم باز نمیگیریم پس مهدی شش سال یا هفت سال
نماید بعد از آن فوت شود و بعد از وی هیچ چیز را خوشی در زندگانی نباشد تنبیه بدانکه اظهر آنست
که خروج مهدی پیش از عیسی ع خواهد بود و بعضی از علما گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول عیسی
است و ابو الحسن آبدی گوید که اخبار متواتر رسیده از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که مهدی خروج
خواهد کرد و بر قتل دجال و امامت این امت خواهد کرد و حادثیث صحیحه بمعنی و دلالت میکند بر آنچه
والسنی و اما آنچه علامه تفتازانی رح تصحیح کرده که عیسی علیه السلام افضل است از وی امامت افضل
اولی است هیچ شاهدی بر این معنی ندارد زیرا که قصد بامامت مهدی از جهت عیسی ع نیست مگر از جهت
آنکه ظاهر شود که نزول او بسبیل تبعیت پیغامبر است صلی الله علیه وسلم و حکم شریعت پیغامبر میکند و
چیزی از شریعت خود منتقل نیست اقتدا بانحضرت بمعنی از این است تا آنکه افضل است از امام که
میکند از جهت اتباع و اظهار است که مخفی نیست تا آنکه ممکن است که جمع کنیم قولین را بنظر بین که عیسی
ع در اول حال از جهت اظهار این غرض اقتدا کند بمهدی بعد و ان مهدی بانحضرت اقتدا کند
بنا بر قاعده اقتدا مفضول بفاضل و ابو داود در سنن خود روایت کرده که مهدی از اولاد حسن
رضی الله عنه خواهد بود و سر این معنی است که حسن ع ترک خلافت خالصا لله کرد بنا بر شفقت بر این
پس از جهت خدا تعالی در وقت حاجت قائمقام بامر خلافت حقه با ولاد وی بگرداند که از عدل
او روی زمین مملو شود و آنچه روایت کرده اند که از اولاد حسین رضی الله عنه خواهد بود و آن روایت
واهی است و هیچ نزد از عمر روافض است که مهدی امام ابو القاسم محمد حجت بن الحسن عسکری است
در سرداب متخفی شد و چرا که بعضت رسیده از رسول صلی الله علیه وسلم که اسم پدر مهدی موافق است با اسم

پدر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه اسم پدر محمد حجت موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه وسلم
نیست ایضاً قول امیر المومنین علیه السلام مولد المهدی بالمدینة یعنی ولادت مهدی در مدینه خواهد
بود رد زعم ایشان میکند زیرا که مولد محمد حجت بنو و گرد سر من رای در سن خمس و خمسین و مائتین است
زعم ایشان که وی مهدی خواهد بود فاسد باشد و از جمله جهالات بعضی از روافض است که زعم
کرده اند که هر روایتی که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و روایتی که اسم پدر مهدی موافق اسم پدر
رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد هر دو وهم است ایضاً زعم کرده اند که اجماع امت شد بر آنکه
مهدی از اولاد حسین خواهد بود و حال آنکه محض کذب بهتان است و از کجا ایشان را میرسد که توهم
رد آن میکنند و نقل اجماع بمجرد گمان و تخمین مینمایند اعاذنا الله منها و جمعی از روافض که گمان کرده
اند که محمد حجت ابن حسن عسکری رض مهدی خواهد بود و میگویند که از پدر او غیر این پسر
نمانده و در وقتیکه پدر او فوت شد عمر او پنج ساله بود و خدای تعالی او را فهم و حکمت ارزانی داشت چنانکه
یحیی علیه السلام را فهم و حکمت ارزانی فرمود در حالت طفولیت و وی را امام ساخت در صغر سن چنانکه
عیسی علیه السلام را امام و نبی ساخت در سن صغر و پدرش در سن ۲۶۰ من رای وفات یافت و خود در
مدینه پنهان شد و او را دو غیبت است یکی صغری که از زمان ولادت تا انقطاع سفارت میان
او و میان شیعه او و دیگری کبری که در آخر آن خواهد برخاست و غائب شدن او در روز جمعه
سنه ستین و مائتین بود که بر نفس خود ترسید در همان روز غائب شد و کس ندانسته که کجا رفت و ابن خلکان
گفته شیعه همین محمد حجت را امام منتظر مهدی میدانند و نزد ایشان او صاحب سرداب است و سخنان
ایشان در بیان سرداب بسیار است انتظار خروج او میکنند در آخر الزمان از سردابی که در سر من رای است
میگویند در خانه پدرش سرداب بیرون نماید در آن وقت پنج ساله بود و بعضی دیگر گفته اند که نه سال
داشت و بعضی گفته اند هفده سال داشت انتهی ملخصاً و بسیاری از شیعه برین رفته اند که عسکری
ولد نداشت زیرا که جعفر الثانی برادر وی طلب میراث از ترکه وی کرد و این طلب او دلیل است بر
عدم ولد اگر ولد میداشت میراث با او نمیرسید و سبکی حکایت کرده از جمهور روافض که ایشان قائلند
بآنکه عسکری را فرزند نمانده و از نسل وی کسی نیست و معهذا قومی دیگر از ایشان از روی تعصب
اثبات فرزند از برای او میکنند قائل اند بآنکه جعفر میراث او گرفته و فرقه از شیعه تضلیل جعفر
کنند و نسبت کذب بوی میدهند در دعوی میراث برادر خود با این سبب در اثنی عشریه کذاب مشهور شده و
فرقه دیگر تابع او شده اثبات امامت از برای او میکنند حاصل سخن آنکه شیعه بعد از وفات عسکری

اسم موضوع

امام حسن عسکری... (marginal notes, partly illegible)

در دوران سرداب رفت و در ... (marginal note, illegible)

امام حسن عسکری را امید وار ان

به بیست فرقه متفرق گشته باید که گریزند و در امام منتظر و جمهور ایشان بر آنند که
غیر محمد عسکری است زیرا که متعدد که عمر شخصی بوده باشد خرق عادت است و دیگر آنکه او را مهدی
بردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم او را باین صفت که طول مدت است وصف نکرده زیرا که وصف
او باین صفت اظهر بود از وصف او بصفات دیگر که قبل ازین مذکور شد و در صفت مهدی آنکه
در شریعت مطهره مقرر است که ولایت صغیر صحیح نیست پس چگونه این جماعت قائل بتجویز امامت کسی
کرده اند که پنجساله بوده باشد و آنکه او را اعطای حکمت کردند در حالت کودکی با آنکه نبی صلی الله علیه
وسلم از بعضی خبر نداده است سد درین اقوال و افعال ایشان غیر خرافات و جرأت بر شریعت غرا
چیزی دیگر نیست عقلی از اهلبیت نبوت گفته اند کاشکی سید الشم که مخبر باین خبر کیست و از کجا این خبر
بایشان رسید و منشاء این چیست بدرستیکه ایشان باین خبر و بایستادن ایشان با سیان
برین سرداب و بانگ زدن ایشان او را که بیرون آید خود را مضحکه عقلاء ساخته اند و چه نیکو گفته است
شاعر درین باب شعر ما آن للسرداب ان یلد الذی + کلمتموه بجهلکم ما آنا + فعلی عقولکم
العفاء فانکم + ثلثتم العنقاء و الغیلانا یعنی مر این سرداب راست که بزاید آنکس را که شما گویید و امات آن
میکنید بسبب جهل و عنادی که دارید پس بدانید که عقلهای شما محو و مندرس گشته است که در اثبات
این نوع مهدی معدوم الوجود پیدا کرده آید والله اعلم و فرقه دیگر از شیعه زعم کرده اند که مهدی
ابو القاسم محمد بن حسین سبط است معتمد که یکی از سائر خلفاء عباسیه بود او را محبوس ساخته بود
و شیعه و اتباع او نقب زده او را از حبس خلاص کردند و او را بردند و معلوم نشد که کجا بردند و کجا رفت
و فرقه دیگر زعم کرده اند که امام مهدی محمد ابن حنفیه است و بعضی میگویند بعد از برادر خود حسن و حسین
رضی الله عنهما و بعضی دیگر میگویند قبل از ایشان و میگویند که او زنده است در جبال رضوی و در وقتی
زید علی بن الحسین رضی الله عنه که امامی جلیل بود از طبقه سیوم از تابعین از ائمه اهلبیت بود از جمله تمنی خروج کرد و
دعوی امامت کرد و پنج هزار کس از اهل کوفه با او بیعت کردند و در وقت بیعت بعضی از بنی عباس با او
گفتند که ای پسر عم مغرور نشوی باین جماعت که ایشان با تو وفاداری نخواهند کرد باید که عبرت
گیری از آنچه که ایشان با پدران و با اهلبیت شما کردند و ترک نصرت ایشان کردند همان ترا کافی است
که با تو نیز همچنین خواهند کرد و زید از آن سخن ابا و امتناع نمود و خروج کرد و درین اثنای رافضه
با او گفتند که تو از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تبرا کن تا ترا نصرت دهیم زید رحمه الله گفت من از ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما تبرا نخواهم کرد بلکه ایشان را دوست میدارم و بدوستی فرا گرفته ام رافضه گفتند

اذا لم ترفضهما پس چون تو ترک این هر دو بنکنی رفضناک یعنی ترک تو خواهیم کرد زید گفت اذهبوا
فانتم الروافض بروید که شما رافضه خواهید بود و از آن روز ایشان را رافضه میگویند و رفض
معنی ترک است پس چون ایشان ترک دین و ایمان خود کردند ایشانرا روافضه خوانند بعد از ان
جمعی دیگر که بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت وی تقاعد جستند و گفتند جعفر الصادق برادر
زاده او امام است با وی هیچکس نماند مگر دویست و بیست کس انگاه حجاج بن یوسف با لشکری در
مقابل وی آمد و چون زید رضی الله عنه قوت مقاومت نداشت منهزم شد و در اثنای جنگ
تیر بر پیشانی مبارک وی زدند بهان تیر شربت شهادت چشید انا لله وانا الیه راجعون و در زمین
نهروان ویرا دفن کردند و آب بر قبر آن جاری کردند که علامت قبر زائل شود وانگاه حجاج از
معنی خبر یافت و آن قبر را پیدا کرده او را بیرون آورد و سر او را برید و بدار آویخت در سنه
احدی یا اثنین و عشرین و مائة همچنین مدتی مدید آویخته بود تا زمانیکه هشام بن عبد الملک و ولید بن
یزید بن عبد الملک بجای وی نشست چنانکه زید الشهید را دفن کرد و بعضی گفته اند که ولید اول
خود نوشت عدو الی فاقصده واذهب الی عجل اهل العراق فحرقه ثم انسفه فی الیم نسفا
دشمن است مرا این قصد بسوی وی کن و برو بجانب گوساله اهل کوفه و بسوز او را
و در دریای پراگنده ساز انگاه آن عامل همین عمل کرد و نقل است که در زمانیکه زید را بر فراز
آویخته بودند رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدند که بر ساق نخلی که ویرا آویخته بودند تکیه
زده نشسته بود و با مردم میگفت هکذا یفعلون باولادی یعنی همچنین میکنید بفرزندان من و جمعی از [illegible]
روایت کرده اند که زید را برهنه ساخته آویخته بودند و در همان روز عنکبوت بر عورت او پرده تنید
تا نظر مردم بر آن نیفتد و دوم افضل ایضا اسحاق بن امام جعفر الصادق رض امام میدانند با
آنکه جلالت قدر و رفعت او مرتبه بود که سفیان بن عیینه و مثل از وی روایت میکرد و میگفت حدثنی
الثقة الرضی و فرقه از شیعه بامامت وی قائل شده اند و از عجائبات تناقض روافض آنست
که میگویند که هر کس که از اهل البیت دعوی امامت کند و خوارق عادات از وی سر زند بر صدق و دلالت
میکنند امامت از برای وی ثابت است و این مسئله از قواعد ایشان است و معهذا زید و اسحاق را
امام نمیدانند با آنکه زید دعوی امامت کرد و محمد حجت را امام منتظر میدانند با آنکه دعوی نکرد و بزعم
ایشان بسبب غیبت او از پدر خود در صغر یا بسبب تحقق نقص سجدی که ندیدند او را مگر برادرش
کردند در دیدنه او را تکذیب کرد و ایشانرا غیر ایشان در ان و گفتند که اصلا وجود ندارد و همچنانکه بیان کردیم

پس تامل کن که بعجز و امکان وجود چگونه او را امام میدانند و عاقل را همین مقدار در باب عقائد
کافی ست بازبر تقدیر یکه موجود باید که تصور نمایی که فائده در اثبات امامت او برای کسیکه ممکن
باشد از اقامت با آن چه چیزست و باین طریق نتیجه چیست اگر امامت بمعنی ولایت خلق است که
هر یک از ائمه مذکورین دعوی اهلیت آن داشتند و اظهار خوارق مینمودند برین آیه کلمات تامه بر بیان
دال است بر آنکه ایشان ازان دوری جستند و دعوی آن منکر و بر بیان همین که کردیم بعضی از
اهلبیت نبوی کرده اند که خدا تعالی قلوب ایشان را از سفاهت و تناقض نگهداشته است و زبان
ایشان را از کذب و بهتان علیهم الرحمة والغفران آیت سیزدهم از آیات فضائل اهلبیت قوله تعالی
و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و بر اعراف که حجابیست مثل حصار شهر میان اهل
بهشت و دوزخ بقول امام زاهدی باید از مشک سفید رجال یعرفون کلا بسیماهم مردان باشند
مشرف به بهشت و دوزخ که بشناسند اهل جنت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی
و دوزخیان سیاه روی و آن موضع را اعراف میگویند بواسطه آنکه ساکنان او عارف از احوال
فریقین و آن رجال انبیاء باشند یا شهداء یا افاضل مومنان یا ملائکه بر صورت مردان و بودن
ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد از آنجا منازل خود در بهشت می بینند
و از آن متلذذ میشوند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مسرور میباشند
یا طائفه از موحدان باشند که در عمل تقصیر کرده بنابرین محبوس شده اند در میان بهشت و دوزخ
تا خدا تعالی درباره ایشان هرچه خواهد حکم فرماید کذا فی تفسیر البیضاوی و در تفسیر جامع البیان
آورده که اصح بلکه صحیح است که آن رجال قومی باشند که حسنات و سیآت ایشان مساوی هم
باشند و در تفسیر ثعلبی از ابن عباس رض نقل کرده که اعراف موضع بلندیست از صراط که در آنجا
حمزه و عباس و علی ابن ابیطالب و جعفر طیار رضی الله عنهم باشند و دوستان خود را بتازگی و
سفید روئی میشناسند و دشمنان خود را بتیرگی و سیاه روئی میدانند و دیلمی و بسرو...
آورده اند لیکن بیک اسنادی که علی کرم الله وجهه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم
ارزق باعدائی و اعداء اهلبیتی کثرة المال والعیال کفاهم بذالک ان یکثر مالهم فیطول
حسابهم وان یکثر عیالهم فیکثر شیاطینهم بار خدایا روزی گردان مر دشمنان مرا و دشمنان
اهلبیت مرا بسیاری مال و عیال که کفایه است باین عداوت تا که مال ایشان بسیار گردد
تا روز قیامت حساب ایشان بطول انجامد و اولاد بسیار گردد تا شیاطین بسیار شوند و حکمت در

دعای برایشان بکثرت مال و عیال آنست که اعدای پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اعدای اهل بیت
آنحضرت صلعم را اهم باعث بر عداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که مجبول شده اند
بر آن پس از آنجهت آنحضرت بهمین کثرت مال و عیال برایشان دعا فرمود لیکن باین نظر
که این مال و عیال از برای ایشان نعمت نباشد بلکه وبال باشد بواسطه کفران نعمت کسیکه
بدست او اینها یافته اند یعنی رسول صلی الله علیه وسلم بخلاف کسیکه آنحضرت از برای او دعا
کرد بکثرت مال و عیال مثل انس رضی الله عنه چه قصد آنحضرت آن بود که این مال و عیال وسیلهٔ
امور اخرویه و امور دینیه نافع سازد آیت چهاردهم از آیات فضائل اهل البیت قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا الی قوله
تعالی وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات و یعلم ما تفعلون در تبیان
از ابن عباس رض نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت آمده گفتند
شما بسر خواهر مائید و در راه دین هم رهبر مائید اخراجات شما بسیار است و مداخل کم است اگر فرمائی
قدری از اموال بطیب نفس جمع کرده بیاریم تا خدام تو در ضروریات خرج کنند آنگاه این آیت
نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد من نمیطلبم از شما بر رسانیدن پیغام
اجر یعنی مزدوری مگر آنکه دوست دارید مرا در حق خویشی من با شما با آنکه دوست دارید قرابت و خویشان
مرا ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و هر کس که کسب کند نیکی را یعنی طاعتی را زیاده کنیم
مر او را در آن نیکی یعنی نیکوئی تضاعف سازیم ثواب آن نیکی را ان الله غفور شکور بدرستیکه خدای
تعالی آمرزنده است مر گناهگاران را و شکر پذیرنده است اطاعت فرمانبرداری را ثعلبی در تفسیر
خود آورده از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
نازل شد در شان قومی و در دل آن قومی افتاده شد که آنحضرت اراده نکرده است ازین آیه
مگر آنکه ترغیب کند ما را بدوستی خویشان خود بعد از آن جبرائیل ع پیغامبر صلی الله علیه وسلم را
خبر داد که مر ایشان تهمت داشتند بعد از آن این آیت نازل شد ام یقولون افتری علی الله کذبا
بلکه میگویند کافران دروغ را بر خدای تعالی در دعوی نبوت یا نزول قرآن فان یشاء الله یختم علی قلبک
پس اگر خواهد خدای تعالی مهر نهد بر دل تو اگر افترا میکنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد
بر دل تو صبر و شکیبائی دهد تا از ایذای و جفای کفار مضطر نگردی ویمحو الله الباطل
و محو کند خدای تعالی کجی و ناراستی را ویحق الحق بکلماته و آشکارا کند حق سبحانه حق را یعنی

با بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد وانه علیم بذات الصدور بدرستیکه خدای تعالی داناست
بهر چیزی که در دلهاست و منیر نور ضمیر ایشان است اند و بعد نزول آیات ام یقولون تا الی آخره قوم
توبه کردند آنگاه این آیت نازل شد وهو الذی یقبل التوبة عن عباده و اوست آنکس که بمحض
کرم قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی وقتیکه باو باز میگردند آن بازگشت را در پذیرد
ویعفوا عن السیئات و فرو گذارد بدیهای ایشان ویعلم ما تفعلون و میداند آنچه شما میکنید از
گناه و توبه این آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا تا آخر آیت مشتمل است بر چند مقصد چند تابع مقصد
اول در تفسیر این آیت مرویست بروایة امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس
رض که چون این آیت نازل شد اصحاب گفتند یا رسول الله خویشان تو که واجبست بر ما دوستی
ایشان چه کسانند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که علی و فاطمه و هر دو پسران ایشان یعنی حسن
و حسین رضی الله عنهم در سند این حدیث شیعه غالی هست لیکن بسیار نیکو گوی است و ابو الشیخ وغیره از علی
رض روایت کرده اند که فرمود در شان ما آل حم آیتی نازل شده و حفظ مودت ما نکند مگر مومنی بعد
از آن این آیت خواند قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و نیز طبرانی از حسن رض
روایت کرد از چند طریق اسناد و بعضی از آن اسناد حسن است که وی رضی الله عنه خطبه
خواند و از آنجمله این بود که گفت من عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه
وسلم هر کس که مرا میشناسد و هر کس که نمیشناسد پس من حسن بن محمد ام صلی الله علیه وسلم بعد این این
آیت را خواند واتبعت ملة آبائی ابراهیم الآیه و گفت انا ابن البشیر و انا ابن النذیر یعنی پسر
آن کسم که بشارت دهنده و بیم کننده بود و من از آن اهل بیتم که خدای تعالی فرض ساخته است مودت
و موالات ایشان را زیرا آنچه بر محمد نازل شده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و در یک روایت
آنکه گفت من از آن اهل بیتم که خدای عز و جل فرض ساخته است مودت ایشان بر هر مسلمانی و در شان
ایشان نازل گردانیده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له
فیها حسنا و اقتراف حسنات دوستی اهل بیت سلام است و طبرانی از امام سجاده سادات امام
زین العابدین رض روایت کرده که چون بعد از واقعه پدرش حسین رض وی را اسیر کرده بجانب شام
بردند شخصی از اجلاف شام در شهر باوی ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدای تعالی شما را مقتول
و مستاصل گردانید و قطع فتنه شد امام زین العابدین مر آن شخص را گفت آیا نخوانده قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آن شخص گفت قربی در این آیت شما اید گفت بلی

مراد ازین قربے ما ائیم و ثعلبی از ابن عباس رض روایت کرده از تفسیر و من یقترف حسنة نزد له
فیها حسنا گفت اکتساب حسنه درین آیه مودت آل محمد است صلی الله علیه وسلم و قرطبی و غیر او
از سدی و ابن عباس رض قربی را در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا حمل بر عموم کرده چنانچه در بخاری
و غیر آن مرویست که سعید بن جبیر چون تفسیر قربی را باٰل محمد کرد ابن عباس رض وی را گفت
که شتاب کردی زیرا که هیچ بطنی از بطون قریش نیست مگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم را با ایشان
قرابتی و خویشی نیست پس ابن عباس رض تفسیر چنین کرد که آنچه شما را دعوت میکنم اجری بر آن
نمیخواهم مگر آنکه صله رحم که میان ما و شما هست بجا آرید و در روایتی از وی آنست که گفت ای محمد
صلی الله علیه وسلم بگو قوم خود را بآنچه شما را میخوانم مزدوری نمیخواهم مگر آنکه دوست دارید
خویشی که میان ما و شما هست و محافظت من کنید درین خویشی و در روایتی دیگر از ابن عباس رض
آنکه گفت چون قریش را با وجود از آنکه با رسول صلی الله علیه وسلم بیعت کنند خدا تعالی
عز و جل این آیت نازل گردانید آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای قوم اگر ابا و امتناع
نمائید از آنکه با من بیعت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا مرنجانید و عکرمه درین تفسیر متابعت
ابن عباس کرده گفت قریش در زمان جاهلیت قطعا محافظت صله رحم نمیکردند و چون رسول
صلی الله علیه وسلم ایشان را مامور ساخته بصله رحمی که میان آنحضرت و ایشان بود و اگر در آنچه
شما را دعوت میکنم محافظت من نمیکنید بسبب قرابتی که مرا با شما هست محافظت من کنید و در
تفسیر قتاده و عبد الرحمن بن زید بن اسلم و غیر ایشان نیز برین نهج جاری شده و مؤید این قول
آنکه این آیت در مکه نازل شده و آثار روایته نزول این آیت در مدینه در وقتیکه انصار مفاخرت بر عباس
و بر بیعت میکردند آثار روایت ضعیف است و بر فرض صحت میتواند بود که دو نوبت این
آیت نازل شده و مع ذلک جمع این روایت منافاتی ندارد و با تخصیص قربی چنانچه ابن جبیر بآن
رفته زیرا که او اقتصار بر اخص افراد قربی کرده و بیان آن معنی نموده که تاکید در حفظ آل
و اهلبیت مستفاد میشود که حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی است چرا که حفظ
مودت اهلبیت بجهت آنحضرت است پس آنحضرت باین حفظ اولی و احری باشد از ایشان
و از این جهت تفسیر ابن جبیر با ابن عباس رضی الله عنهما منافاتی ندارد و بنابرین مودت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اولا و بالذات اهم است از مودت اهلبیت و مؤید آنکه میان تفسیر ابن عباس رض یکنوبت
تفسیر باین طریق کرده و نوبتی دیگر بآن طریق تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح

ست و در روایتی دیگر موافق تفسیر ابن جبیر ست که قبل ازین مذکور شد در حدیثی که گفتیم سند
آن تمعه غالی ست ایضاً جمیع این تفاسیر منافاتی ندارد و آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما جمعی از
رواة روایت کرده اند مرفوعاً که تفسیر چنین کرده که بگوای محمد من نمیخواهم از شما آورده ام از بینات
و هدی مزدی نمیخواهم مگر آنکه خدا تعالی را دوست دارند بطاعت و قرب با وجویند و در عدم
منافات نیست که از جمله مودت رسول صلی الله علیه وسلم و اهلبیت وی است و ذکر بعضی از
معانی لفظی نفی چیزی که ضد او نباشد از آن معنی نمیکند خصوصاً و در آن بعضی اشارات و ایمائی
به بقیه معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است زیرا که آیه در مکه نازل شد
و در آنوقت مشرکان ایذای رسول صلی الله علیه وسلم میکردند بنا برین خدا تعالی فرمود ایشان را
به دوستی آنحضرت و حفظ صله رحم و چون بمدینه هجرت نمود و انصار آنحضرت را جای دادند و نصرت
نمودند خدا تعالی او را باخوان خود از انبیاء ملحق ساخته این آیت فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی یعنی هیچ مزدی نمیخواهم از شما نیست مزد و دوست من مگر بر خدای عز و جل و بغوی قول
قائلین به نسخ رد کرده است باینطریق که مودت آنحضرت صلعم و باز داشتن آزار و انبرا از آن
حضرت و مودت اقارب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قرب خدا تعالی بطاعت و عمل صالح از فرائض
دین است و باقی است ابداً پس جائز نیست نسخ آیتی که دال است بر معنی قل لا المودة فی القربی استثنا
منقطع است یعنی لیکن یاد میدهم شما را که دوست دارید قرابتی که میان من و شما است پس این
مزدی نشد که در مقابله ادای رسالت باشد یا این آیت منافاتی باشد با آیت مذکوره که بآن استدلال
به نسخ کرده اند و ثعلبی مبالغه کرده است در رد قائلین به نسخ و گفته که در تسمیح قول ایشان کافی
ست که میگویند که تقرب بخدا تعالی بطاعت و مودة پیغامبر صلی الله علیه وسلم و اهلبیت پیغامبر
صلعم منسوخ است انتهی و صحیح است آنکه گویند الا المودة فی القربی استثنا متصل است بدلیل حدیثی
که ملا در سیرت آورده که پیغامبر فرمود بتحقیق که خدا تعالی گردانید اجر مرا بر ایشان یعنی بر امت
مودت در قربی و من خواهم رسید احوال شما را ای اهلبیت و اقارب من و سلوکی که با شما کرده اند
از ایشان در روز قیامت و تکمیل این مودت با اجر برین تقدیر مجاز است **مقصد دوم** این
آیت متضمن نست بر طلب اهلبیت نبوت و آنکه این محبت از کمال ایمان است و باید که افتتاح
این مقصد بآیتی دیگر کنیم و بعد ذلک احادیثی که در ینباب وارد است ایراد نمائیم قال الله تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا در تفسیر ایمان آورده و عمل

پسندیده کردند و دوست که پدید آرد از برای ایشان خدای تعالی دوستی در دل خلق یعنی محبت
ایشان در دلها .... افکند بی اسباب و وسائط چنانچه در صحیح .... مسلم آورده است که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم .... را گوید که من فلان را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار پس جبرئیل علیه
السلام او را دوست دارد و آنگاه محبت او در او وضع کند در اهل زمین تا اهل زمین نیز او را دوست دارند و روایت
کرد حافظ سلفی از محمد بن حنفیه رض که در تفسیر این آیت گفته که باقی نماند مومنی یعنی هیچ مومن نیست
مگر آنکه در دل او دوستی علی و اهل بیت وی رضی الله عنهم هست و بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود دوست دارید خدای تعالی را بشکرانه نعمتی که شما را داده است مرا دوست دارید
برای دوستی خدای عز و جل و دوست دارید اهل بیت مرا برای دوستی من و آورده ابن جوزی این حدیث را
در علل متناهیه هم است و بیهقی و ابو الشیخ و دیلمی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت
مومن نیست هیچ بنده تا آنکه من دوست تر باشم نزد او از نفس وی و عترت من دوست تر باشد نزد وی
از عترت وی و اهل بیت من دوست تر باشد نزد وی از اهل بیت وی و ذات من دوست تر نزد او از ذات او و دیلمی روایت کرده که آنحضرت
فرمود ادب کنید اولاد خود را بر سه خصلت دوستی پیغمبر خود و دوستی اهل بیت آن حضرت صلعم و بقرائت
قرآن و بصحت رسیده که عباس رض شکوه کرد از قریش در وقتیکه ملاقی ایشان میشود روی از
وی درهم میکشند و چون سخن میگویند وقتیکه او رسید ترک سخن میکنند رسول صلی الله علیه
وسلم از استماع این سخن غضب فرمود و غضبی شدید چنانچه رنگ آنحضرت صلعم سرخ شد و رگ
پیشانی آنحضرت صلعم بر آمد گشت و گفت بدان خدای که جان من بید قدرت اوست که داخل
نمیشود ایمان در دل هیچ مومنی .... تا زمانی که دوست دارد شما را جهت خدای و
رسول وی و در روایتی دیگر که بصحت رسیده وارد شده که فرمود چیست حال قومی که سخن
میکنند و چون شخصی از اهل بیت من رسد قطع سخن مینمایند که ایمان در دل هیچ مومن داخل نشود
تا وقتیکه دوست دارد خویشان مرا از جهت خدا تعالی و خویشی و قرابتی که با من دارند و در روایت
دیگر هست که فرمود بآن خدائیکه جان من بید قدرت اوست در بهشت در نیاید بعضی امت تا
تا وقتیکه دوست دارند شما را یعنی اهل بیت را جهت خدا و رسول و آیا امید شفاعت من چنان
دارید که بنو عبد المطلب همه امید آن ندارند و در روایت دیگر آنکه فرمود که ایشان بخیری نخواهند
رسید تا وقتیکه دوست دارند شما را برای خویشی من و در روایتی دیگر آنکه فرمود مومن نیست احدی
از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شما را بجهت دوستی من آیا شما امید دخول بهشت دارید بشفاعت

من که بنو عبد المطلب امید دارند و طرق این حدیث بسیار است تمام آنها را بیان کردیم نقل است
که دختر ابو اللهب هجرت کرده بمدینه آمد بعضی از مردم وی را گفتند که این هجرت تو فائده ندارد
زیرا که تو بنت حطب النار هستی آنگاه دختر این سخن بعرض رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از استماع این سخن غضبناک شد و زمانی بر منبر بود و گفت چه قصه واقع شده است قومی را که مرا رنجانند
در باب خویشان و قرابتان من بدانید که هر کس که خویشان و قرابتان مرا رنجانیده است گویا که
مرا رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانید خدای تعالی را رنجانیده روایت این حدیث ابن ابی عاصم و
طبرانی و ابن منده و بیهقی بالفاظ متقاربه کرده اند و نام این دختر در یک روایت درّه وارد شده
و در روایت دیگر سبیعه پس پیدا است که هر دو اسم یک شخص است یا آنکه یکی از این دو لقب است و
دیگری اسم یا یک اسم دو زنان باشد که این قضیه متعدد باشد و مروی است بروایت احمد و ابن
عبد البر که عمرو اسلمی که از اصحاب حدیبیه بود برفاقت علی رضی بجانب یمن رفت و از وی تعلیلی دیده
چون بمدینه آمد شکوه او فاش کرد و نزد مردم آنگاه پیغمبر با وی گفت که والله تو مرا رنجانیدی
عمرو اسلمی گفت پناه بخدا میبرم از آنکه ترا برنجانم یا رسول الله فرمود بلی هر کس که علی را دوستدار د مرا
دوست داشته است و هر کس که علی را رنجانیده است مرا رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانیده است مر
خدای تعالی را رنجانیده است و همچنین بریده را این قضیه واقع شد که در یمن رفیق علی رضی بود و چون بمدینه
آمد بر علی رض غضبناک بود و صحیح است که شکوه او ظاهر ساخت بسبب کنیزکی که از خمس گرفته بود و بعضی
دیگر از کسان نیز حکایت رسول الله صلی الله علیه وسلم را خبر کردند و غرض ایشان بود که علی از نظر رسول
صلی الله علیه وسلم بیفتد اتفاقاً رسول الله از دریچه خانه این حکایت شنید و غضبناک بیرون آمد و گفت
چه حالت است قومی را که تنقیص علی میکنند هر کس که تنقیص علی کرده است و هر کس که مفارقت علی
کند مفارقت من کرده است که بدرستی که علی از من است و من از علی ام و علی رض از من مخلوق شده
است و من از طینت ابراهیم مخلوق شده ام و من افضلم از ابراهیم قوله تعالی ذریة بعضها من
بعض والله سمیع علیم یعنی برگزیده اولاد پیغامبران را از آبا برگزیده ایشان بعضی از بعضی
و خدای شنوا است باقوال ایشان و دانا است باعمال ایشان ای بریده نمیدانی که علی را بیشتر از این
کنیزک بود که گرفته است الی آخر الحدیث الذی رواه الطبرانی و در سند این حدیث حسین اشقر است و قبل از این
گذشته است که وی شیعی است و در تشیع غلو دارد و در حدیث ضعیف وارد شده که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم گفت که لازم دارید بر خود مودت ما اهلبیت چون ما هست که هر کس که بخدای و اهل

شود حال کسی که در دوستی ما بوده باشد در بهشت داخل خواهد شد بشفاعت ما آن خدای که
جان من بید قدرت او ست که عمل بنده وی را سود نمیدهد مگر آنکه معرفت حق ما و موافق نجدیت ست
آنچه گفت کعب الاحبار و عمر بن عبد العزیز گفته اند که هیچ یک از اهل بیت نیست مگر آنکه او را شفاعتی
هست و ابو الشیخ دیلمی روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس که حق عشیرت من و
حق انصار و عرب نداند پس او یکی از سه چیز ست یا منافق یا ولد الزنا یا مردیست که مادرش بغیر
طهر بوی حامله شده است و دیلمی روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس
که خدای تعالی را دوست دارد و هر کس که قرآن را دوست دارد مرا دوست دارد و در آیت
هشتم بسیاری از احادیثی که تعلق باین سخن فیه دارد گذشته باید که رجوع کنی بآن آیت و ابوبکر خوارزمی
روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم روزی بیرون آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی
بود مثل دایره قمر یعنی مستبشر و خوشحال بود انگاه عبد الرحمان بن عوف رض از سبب آن پرسید
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب پروردگار من در باب برادرم
و ابن عمم و در باب دختر من که خدای تعالی عز و جل تزویج فرمود علی را بفاطمه رضی الله عنهما و رضوان
خازن الجنان را امر فرمود تا درخت طوبی را جنبانید انگاه درخت طوبی چند بار آورد بعدد دوستان
اهل بیت و در زیر آن درخت فرشتهای از نور آفریده و بدست هر فرشته یکی از آن نوشتهای
داد پس چون قیامت قائم شود آن فرشتها در میان خلایق منادی کنند و هیچکس از دوستان
اهل بیت نماند مگر آنکه آن نامه آزادی از آتش دوزخ بدست او بدهند پس برادر و ابن عم
من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلایق مردان و زنان امت من خواهند بود از آتش دوزخ
و روایت کرد ملا که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دوست ندارد مرا و اهل بیت مرا مگر مومن
متقی و دشمن ندارد مرا مگر منافق شقی و حدیث احمد و ترمذی قبل ازین مذکور شد که فرمود هر کس که
مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین و پدر و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد
بود در بهشت و در دیگر روایت در درجه من خواهد بود و زیاده کرده ابو داود آنکه فرمود تابع
سنت من باشد بدانکه ازین روایت معلوم میشود که مجرد محبت اهل بیت بی آنکه تابع سنت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم باشد و اجتناب از معاصی نماید این نوع محبتی ست که فائده بران مترتب نمی
شود بلکه موجب عذاب و وبال و نکال الیم ست در دنیا و آخرت و در آیت هشتم از آیات
فضائل اهل بیت در صفات شیعه که محبت آنها مر پیغامبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت ایشان را سود

میباید بیان کردیم باید که رجوع بآن اوصاف کنی تا حکم کنی که آن جماعت که دوستی اهل بیت
را بخود نسبت میدهند و مخالف سیرت ایشان مینمایند بنهایت غباوت و شقاوت و جهالت
و حماقت دارند رزقنا الله تعالی دوام محبتهم و اتباع هدیهم آمین یا رب العالمین
اما آنحدیث که نقل کرده اند از علی رضی الله عنه اهل شیعتنا یخرجون من قبورهم یوم القیامة
علی ما فیهم من الذنوب والعیوب وجوههم کالقمر لیلة البدر حدیثی موضوع است و بسیاری
از امثال اینحدیث را ابن جوزی در موضوعات شمرده و ثعلبی در تفسیر قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی حدیثی طویل باینطریق بیان کرده و شیخ الاسلام ابن حجر مکی میگوید که آثار وضع
بر اینحدیث ظاهر و هویداست و باز دارد از او حدیث دیگر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
هر کس که بدل ما را دوست دارد و بلسان و دست اعانت ما میکند او با من در علیین خواهد بود و هر که دوست
دارد ما را بدل و اعانت کند بزبان و دست خود را باز دارد پس او در درجه که نزدیک علیین خواهد بود و هر کس که دوست دارد
ما را بدل و بلسان و دست خود را باز دارد از ما آن کس در درجه که نزدیک بآن درجه است خواهد
بود و در سند اینحدیث شرقی رافضی است که برفض غلو دارد مقصد سیوم آنچه درین آیه اشارت است
بآن از تحذیر و تخویف دشمنی اهل بیت چنانچه بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بخدای
که نفس من بید قدرت او است که دشمن ندارد ما را اهل بیت ما را هیچکس مگر آنکه خدای تعالی او را
در دوزخ در آورد و امام احمد مرفوعا روایت کرده که منافقان را نمیشناختیم مگر بدشمنی ایشان با علی
و حدیث من ابغض احدا من اهل بیتی فقد حرم علیه شفاعتی موضوع است و همچنین
حدیث من ابغض اهل البیت حشره الله یوم القیامة یهودیا و ان شهد ان لا اله الا الله
موضوع است چنانچه ابن جوزی و عقیلی گفته اند و احادیثی که قبل ازین گذشته و بعد ازین خواهد آمد کفایت
میکند ما را ازین دو حدیث موضوع و طبرانی بسندی ضعیف از حسن مرفوعا روایت کرده که دشمن
ندارد ما را و حسد نبرد ما را هیچکس مگر آنکه روز قیامت او را منع کنند از حوض کوثر بتازیانها
که از آتش دوزخ باشند و در روایه ضعیفه از جمله قصه طویله آنکه شخصی را گفت که تو علی را دشمن میداری
والله اگر بر حوض وارد شوی و امید این ندارم که وارد شوی علی را خواهی یافت که دامن میان
زده باشد و دستهای بالا برده منع کفار و منافقین میکرده باشد از حوض رسول صلی الله علیه
وسلم و اینقول صادق و مصدوق محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است و طبرانی روایت کرده که
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود یا علی روز قیامت با تو عصایی از عصاهای بهشت بود

باشند و بآن عصا منافقان را از حوض منع میکرده باشی و امام احمد بن حنبل روایت کرده که آن حضرت فرمود عطا کرده شدم در باب علی رضی پنج چیز که نزد من دوست ترست از دنیا و مافیها یکی آنکه او نزد خدا تعالی باشد در روز قیامت تا وقتیکه از حساب فارغ شود یعنی در موقف حساب از اول تا آخر حاضر خواهد بود دوم آنکه لوای حمد در دست او باشد آدم و اولاد او همه در زیر او باشند سیوم آنکه نزد حوض خواهد ایستاد که هر کس که از امت مرا بشناسد ویرا آب دهد الحدیث و حاکم روایتی کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت اعدای تو که بر حوض وارد شوند حال آنکه تشنه باشند و غلی در گردن و دستهای ایشان باشد قبل ازین مذکور شده...
... و دیلمی مرفوعاً روایت کرده که فرمود بغض بنی هاشم و انصار کفرست و بغض عرب نفاق است و بصحت رسیده نزد حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم گفت ای بنی هاشم در خواستم از خدا تعالی از برای شما سه چیز یکی آنکه قائم شما را ثابت دارد دوم گمراه شما را هدایت دهد سیوم جاهل شما را عالم گرداند و در خواستم از خدا تعالی که بخیل شما را جواد کند و دیگر روایت آنکه شجاع و شدید الباس و نجیب و رحیم گرداند پس اگر مردی قدمین خود را جمع سازد در میان رکن و مقام و صلوات و صیام بجا آورد آنگاه بخدا تعالی واصل شود حال کو آنکه اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را دشمن دارد در دوزخ خواهد رفت و بصحت رسیده ایضاً که رسول صلی الله علیه وسلم گفت شش کس اند که ایشان را لعنت کردم و خدا تعالی ایشانرا لعنت کرد و پیغامبران آمین گفتند اول کسیکه زیاده کند در کتاب الله تعالی چیزی را دوم کسیکه اعتقاد در قدر نداشته باشد و تکذیب آن کند سیوم آنکه تسلیط یابد بر امت من بجبروت تا ذلیل گرداند کسی را که خدا تعالی او را عزیز ساخته است و عزیز سازد کسی را که خدا تعالی او را ذلیل گردانیده چهارم کسیکه حلال داند چیزیرا که خدا تعالی او را حرام ساخته است و در دیگر روایت والمستحل حرام الله پنجم کسیکه حلال داند از عترت من آنچه خدا تعالی ویرا حرام ساخته است ششم کسیکه ترک سنت من میکند و در دیگر روایت هفتم آنکه در غنیمت کسی را منفرد سازد و بتسویه تقسیم نکند و امام احمد از ابو دجانه نقل کرده که او میگفت که امیر دمان سبّ علی رضی الله عنه و اهل بیت میکند پس شنیدم مردی از همسایها که از کوفه آمد و گفت آیا ندیده اید این فاسق ابن فاسق را که خدا تعالی او را کشته و مراد وی حسین بن علی رضی بود در ثنای خدا تعالی دو کوکب را بر چشمهای وی انداخت و بصر او را محو و مندرس ساخت تنبیه قاضی عیاض رحمه الله تعالی در شفا عبارتی ایراد فرموده و حاصل آن عبارت اینست که هر کسیکه

قال النبی صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم لعنهم الله وکل نبی مجاب الزائد فی کتاب الله والمکذب بقدر الله والمتسلط بالجبروت لیعز من اذل الله ویذل من اعز الله والمستحل لحرم الله والمستحل من عترتی ما حرم الله والتارک لسنتی وهذا یعنی علیهم اللعن

سبب آنکه یکی از ذریت پیغامبر صلی الله علیه وسلم کند و قرینه بر آن نصب نکند که رسول الله صلی الله
علیه وسلم از آن بیرون رود و حکم آن قتل است و از احادیث سابقه وجوب محبت اهل بیت و
تحریم بغض و عداوت ایشان معلوم شد و بیهقی و بغوی تصریح بلزوم محبت کرده اند چنانچه قبل
ازین مذکور شد که محبت ایشان از فرائض دین است و شافعی رض نیز تصریح کرده است در
شعری مشهور یا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله فی القرآن انزله + و در
عری الایمان للبارزی عن امام الحی کلامی نقل کرده که حاصل آن کلام اینست که خواص علما در دل خود تعظیم
تام از جهت محبت پیغامبر صلی الله علیه وسلم می یابند باز از جهت محبت ذریت آنحضرت بواسطه علم
ایشان بپاکیزگی و برگزیدگی نطفه کریمه آنحضرت باز از جهت اولاد عشره مبشره باز اولاد
بقیه اصحاب رضی الله عنهم و امور ایشان را چنان می بینند که قبل ازین پدران ایشان می دیدند
و سزاوار اینست که چشم بپوشند از افعال ایشان و اگر یکی از اهل بیت بواسطه بدعتی یا عصیان
فاسق بوده باشد افعال او را دشمن دارند نه ذات او را زیرا که بضعه رسول الله است صلی الله
علیه وسلم اگرچه بچند واسطه بوده باشد و ابو سعید در شرف النبوة از ابن مثنی روایت کرده اند که
رسول صلی الله علیه وسلم گفت ایذاء مردم در حق کسیکه خدا تعالی غضب نفرماید برای غضب من و خشنود
میشود برای خشنودی من پس اگر ایذای یکی از اولاد فاطمه رضی الله عنها کند متعرض خطر عظیم که
سبب غضب او شده باشد و هر کس که دوست دارد ایشان را متعرض رضای او شده باشد هرگاه که
علما تصریح کرده اند که سزاوار اینست که اکرام ساکنان بلده رسول صلی الله علیه وسلم کنند اگرچه
از ایشان بدعتی یا مثل آن چیزی صادر شده باشد برعایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اکرام
و محبت ذریت آنحضرت که جگرگوشه آنحضرت اند بطریقه اولی خواهد بود و مرویست که در قوله تعالی
وکان ابوهما صالحا میان غلامین یتیمین و میان پدر صالح ایشان که محافظت آن کرده
هفت پدر بوده و از حضرت جعفر الصادق رض فرمود احفظوا فینا ما حفظ العبد
الصالح فی الیتیمین فی ما انفقد ذریة محمد صلی الله علیه وسلم مقصد چهارم در آنچه آمده
است از ترغیب بصله اهل بیت و مسرور ساختن ایشان و دیلمی مرفوعا روایت کرده که رسول صلی
الله علیه وسلم فرمود هر کس که میخواهد که بمن متوسل شود و ویرا نزد من دستی باشد که بسبب آن روز
قیامت از برای او شفاعت کنم باید که با اهل بیت من بپیوندد و ایشان را خوشحال سازد و از
عمر رض از چند طریق اسناد وارد شده که زبیر رض بیا تا باتفاق یکدیگر بعیادت حسن رض برویم

در تعبیر آن کشتی در آمدن واقعشد آنگاه عمر رض گفت آیا نمیدانی که عبادت بنی هاشم فرض ست
و زیارت ایشان نافله یعنی تاکید اهتمام در ایشان زیاده است از غیر ایشان و حقیقت فرضیت اراده
نکرده است پس بقول ازوی بر حذر قول رسول صلی الله علیه وسلم است که فرمود غسل جمعه
واجب است خطیب مرفوعاً روایت کرده که مردم از برای مردم بر میخیزند مگر بنی هاشم که ایشان
بر نمیخیزند از برای کسی و طبرانی مرفوعاً روایت کرده که هر کس که وی نعمتی و عطائی بر یکی از اولاد
عبد المطلب کرده باشد و در دنیا جزاء او مکافات نیافته است بر من است که فردا قیامت ویرا
مکافات دهم زمانیکه پیش من آید و ثعلبی نیز آورده گفت که حرام است بهشت بر کسیکه ظلم کرد بر من و بر اهل
البیت من و رنجانید مرا در باب عترت من لیکن در سند آنچه ثعلبی روایت کرده کذابی است
و در حدیثی ضعیف وارد شده که گفت صلعم چهار کس اند که روز قیامت من شفیع ایشان
خواهم بود اول کسیکه ذریت مرا گرامی دارد دوم کسیکه حاجت ایشان بر آورد سیوم کسیکه سعی
در امور ایشان کند وقتیکه مضطر باشند چهارم کسیکه بدل و زبان محب ایشان باشد و ملا روایت
کرده که رسول صلی الله علیه وسلم ابوذر را فرستاد بطلب علی رض چون بخانه وی آمد دید که آسیا
میگردد و با آن کسی نیست چون بیرون آمد رسول صلی الله علیه وسلم را از این معنی آگاه گردانید آنگاه
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا نمیدانی ای ابوذر که خدا تعالی را فرشتگان اند که سیاحت میکنند
در روی زمین و موکل اند بر معونت آل محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ابو الشیخ روایت کرده
از جمله حدیثی طویل که ایها الناس بدرستیکه شرف و منزلت و ولایت مر رسول الله است و ذریه
آنحضرت صلعم را پس شما سخنان باطل از راه نروید مقصد پنجم در آنچه اشارتست بآن از مزید توقیر
تعظیم و ثنای اهلبیت و از اینجهت است که سلف تعظیم و توقیر اهلبیت بسیار میکردند بنابر اقتدای
برسول الله صلی الله علیه وسلم که بنو هاشم را بسیار اکرام مینمود چنانچه گذشت و خلفاء راشدین و نیکان که بعد از ایشان
بوده اند برین نهج عمل نموده اند چنانچه بخاری در صحیح خود آورده و از ابوبکر رضی الله عنه روایت
که گفت بآنخدای که جان من بید قدرت اوست که خویشان رسول الله صلی الله علیه وسلم دوستر اند
نزد من از آنکه بخویشان خود بپیوندم و در دیگر روایت دوستر اند نزد من از قرابتان من و در دیگر روایت آمده
که گفت والله که اگر بر شما بپیوندم و احسان در حق شما کنم چرا که قرابت و اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم
اید و از جهت آنکه حقی عظیم که خدای تعالی ثابت و لازم گردانیده است از برای آنحضرت صلعم بر مسلمانان
و اینکلام از ابوبکر رض وقتی صادر شده که فاطمه رض را معلوم است که از ترکه آنحضرت صلعم منع کند یعنی

بنا بر حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة چنانچه در ذکر تهمت
مسطور شد درین باب مذکور شد و بخاری ایضاً از ابو بکر رض روایت کرده که محافظت کنید
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باب اهل بیت آنحضرت یعنی تعظیم کنید و روایت بخاری از
ابو بکر رضی الله عنه کرده در دست حسن را برداشت و گفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی یضحک
یعنی پدرم فدای تو باد که مطلقا مشابهت برسول داری مشابهت به پدر خود نداری علی پدرم
کرد و موافق این حدیث قول انس رض چنانچه در بخاری ازوی روایت کرده که گفت هیچکس
شبیه تر از حسن برسول نبود لیکن منقول از انس در باب حسین چنانچه ترمذی و ابن حبان
ازوی روایت کرده اند که گفت حسن از جانب سر تا سینه اشبه بسرور انبیاست و حسین در باقی جهات
که اسفل از سینه باشد و ایضاً وارد شده در باب جماعتی از بنی هاشم که ایشان برسول مشابه
بودند و در شرح شمائل ترمذی که از مصنفات وی است بحسب تعداد جماعت و دارقطنی روایت کرده
در وقتی که ابوبکر رض بر منبر رسول بود حسن رض آمد و گفت فرود آی از جای پدر من ابوبکر گفت
راست گفتی والله که این جای پدر تو است آنگاه امام حسین رض آمد و او هم چنین سخن ادا فرمود
پدر و برادران ابوبکر را از منبر پائین آوردند و محبت ثابت کردند ابوبکر عذر و حیله پیش آورد
تا آنکه ابوالحسن آمد و گفت والله که صدور این سخن از من بقرار من نبود بلکه بخاطر ایشان چنین
رسیده نه من گفته بودم او را ابوبکر گفت ای ابوالحسن والله که من متهم نساختم ترا درین امر لیکن
اجماع مسلمانان چنین پسندیده اند یعنی پس نظر کن در محبت ابوبکر و تعظیم و توقیر وی حسن را
و حسین را در کنار خود نشانید و گریه کرد و حسین را همین واقعه با عمر واقع شده وقتیکه بر منبر بود و عمر
منبر وی را گفت والله که این جای پدر تست لیکن چنانچه گذشته بود از راه ادب بعرض میرسانید درین
اثنا علی رض آمد و فرمود امر نکرده بودم باین سخن لیکن بخاطرش چنین رسید عمر گفت والله که
شما را متهم این نداشتیم و در روایت ابن سعد آمده است که عمر حسین را گرفت و به پهلوی خود نشانید
و گفت آیا موی بر سر ما رسته است مگر بسبب پدر شما یعنی رفعت نیافتیم مگر بسبب آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و عسکری از انس رض روایت کرده که گفت زمانی با رسول الله در مسجد بودم
در بین اثنا علی رض آمد چون سلام کرد استاده تا جای دیده بنشیند رسول صلی الله علیه وسلم
در وجوه اصحاب نظر میفرمود تا ببیند که کدام کس از ایشان جای وی دهد آنگاه ابوبکر رض
که از دست راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته بود از جای خود دور شده گفت

یا ابا الحسن بیا اینجا بنشین آنگاه علی رض میان آنحضرت و میان ابوبکر نشست و رسول
الله صلی الله علیه وسلم از تمیز مسرور و مبتهج گشته گفت ای ابوبکر فضیلت اهل فضل نمیداند مگر
اهل فضل و ابن شاذان روایت کرد از عائشه صدیقه رض که ابوبکر مثل همین از برای عباس
بفضل آورد در بین بیوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد چنانچه بعضی از عائشه رض نقل کرده که گفت
این عجب از آنحضرت دیدم بتعظیم عمش عباس رض مشاهده کردم و دارقطنی روایت کرده که رسول
زمانیکه می نشست ابوبکر از جانب یمین آنحضرت می نشست و عمر رض از جانب یسار و عثمان رض
در کاتب آنحضرت بود [illegible] بجانب مقابل آنحضرت می نشست زمانیکه عباس بن عبد المطلب می آمد ابوبکر
رض برخاسته عباس را بجای خود می نشانید و ابن عبد البر روایت کرد که اصحاب رضی الله
عنهم فضل عباس [illegible] علی رض بسیار [illegible] در وقتیکه عائشه از سبب این سوال کرد ابوبکر رض گفت
از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت نظر بروی علی کردن عبادتست و قبل ازین
این حدیث گذشته و مذکور شد که حدیث حسن است و بروایت ابن سمان مرویست که چون ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم روز بعد از وفات آنحضرت بجهت زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمدند علی گفت ای خلیفه رسول صلی الله علیه وسلم پیش شو ابوبکر رض گفت تقدم نمیکنم بر مردی
که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که در حق وی گفت منزلت علی بمنزلت نزد من همچو
منزلت من است نزد پروردگار من و دارقطنی از شعبی روایت کرد که گفت در اثنائی که ابوبکر نشسته
بود و علی مرتضی از دور پیدا شد چون ابوبکر ویرا دید گفت ای مردمان هر کس که خوشحال میشود از آنکه
کسی را که منزلت او [illegible] زیاده باشد باید که نظر کند باین شخص که می آید و ایضا دارقطنی
روایت کرد که عمر رض مردی را دید که مذمت علی رض می نمود آنگاه باوی گفت ویحک اتعرف علیا
هذا ابن عمه واشار الی قبره صلی الله علیه وسلم والله ما آذیت الا هذا فی قبره
چه شنوده است [illegible] افتاده آیا علی را میشناسی و اشارت بقبر آنحضرت صلی کرد که این پسر عم
ویست والله که این مذمت نمی رسانی مگر پیغامبری را که درین قبرست و در دیگر روایت آنکه گفت
اگر علی رض را دشمن میداری ایذا پیغامبر صلی الله علیه وسلم کرده باشی در قبر و سند این روایت ضعیف
است و ابن [illegible] روایت کرده که عمر گفت باید که محبت و مودت اشراف [illegible] باشید
[illegible] از صحابه [illegible] و از ایشان اعراض کنید و بدانید که شرف تمام نمیشود مگر بولایت
و محبت علی رض و در بخاری آورده که عمر در وقتیکه قحط و کم بارانی میشد بعباس توجه مینمود و میگفت

اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا محمد اذا قحطنا فتسقینا و الان انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا
بار خدایا قبل ازین با پیغامبر محمد رسول الله متوسل میشدیم و در ایام قحط بسبب شفاعت آنحضرت باران
عطا میفرمودی با و الحال عم پیغامبر خود عباس رض را وسیله میسازیم و امید عطای باران بدرگاه
تو داریم بعد از آن رحمت الهی تعالی بی نهایت میفرمود و در تاریخ دمشقی آورده که در سال هفدهم از هجرت
در مدینه طیبه قحط و کم بارانی واقع شد و مردم مکرر بدعا و استغفار خواهش نمودند که خدا تعالی دعا
او را قبول میفرماید و باران رحمت بفرستد چون وقت صبح شد عمر بخانه عباس رض رفت و گفت
التماس آنست که همراه ما بنماز استسقا بیرون آئی عباس رض گفت بنشین و کسی را نزد بنی هاشم فرستاد
که طهارت کرده جامهای نیکو پوشند و بیایند چون آمدند عباس رض خوشبوی طلب فرمود و خود را معطر کرد
و بیرون آمد و علی رض پیش پیش می رفت و حسن از جانب راست و حسین از جانب چپ و باقی بنو هاشم از عقب
وی میبودند و گفت ای عمر دیگری را با ما مخلوط مساز چون بنماز آمد بایستاد و حمد و ثنای خدا تعالی
بجا آورد و این دعا برخواند اللهم انک خلقتنا و لم تؤامرنا و علمت ما نحن عاملون
قبل ان تخلقنا فلم یمنعک علمک فینا رزقنا اللهم فکما تفضلت علینا فی اوله فتفضل
علینا فی آخره بار خدایا ما را از کتم عدم بوجود آوردی بی آنکه ما را تصرفی و قدرتی بوده باشد و تو
با عمال ما عالم بودی پیش از آنکه ما را بیافریدی و این علم تو با عمال ما منع رزق ما نکرد بار خدایا چنانچه
در بدو خلقت ما تفضل فرمودی در آخر نیز بر ما تفضل فرما جابر گفت هنوز نرفته بودیم که باران بما
بریخت چنانچه بمنازل خود در میان آب میرفتیم آنگاه عباس رض گفت ابن المستسقی ابن المستسقی
ابن المستسقی ابن المستسقی خمس مرات یعنی من خود دعای باران کردم خدا تعالی
دعای مرا قبول فرموده باران فرو فرستاد و پسر آنکس ام که وی را همین صفت بود و این کلام
اشارتست بآنکه مرویست که عبد المطلب پنج نوبت دعای استسقا کرد و باجابت مقرون شد
و حاکم روایت کرد که چون عمر بعباس رض استسقا نمود خطبه خواند و گفت یا ایها الناس بدانید که
رسول صلی الله علیه وسلم عباس رض را چنان میدید که والد خود را می بیند و تعظیم و توقیر مینمود و سوگند
او را است میداشت ای مردمان باید که شما اقتدا کنید برسول صلی الله علیه وسلم در شان عم آنحضرت
عباس و وی را وسیله خود سازید درین بلیتی که بشما نازل شده است و ابن عبد البر چند وجه از عمر
رض روایت کرد که چون عباس استسقا نمود گفت بار خدایا بسبب عم پیغمبر تو بتو تقرب میجوئیم و
وی را شفیع خود میسازیم پس محافظت وی از بسبب پیغمبر خود همچنانکه حفظ غلامین یتیمین فرمودی

بسبب صلاح پدران ایشان و بار روی بدرگاه تو آورده ایم و طلب آمرزش میکنیم بیامرز ما را و گوید آن

ابن قتیبه که گفت ای بار خدایا تقرب می‌خواهیم و میجوییم بوسیله عم پیغمبر تو و بقیه پدران وی و کثرت

رجال وی چراکه تو در قرآن مجید فرموده واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی

المدینة وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا پس چنانچه حفظ غلامین بسبب صلاح پدر ایشان فرمودی

محافظت فرمای عم پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم و ابن سعد روایت کرد که کعب الاحبار عمر رض را

گفت بنی اسرائیل وقتی که در میان ایشان قحطی افتادی به قرابت پیغامبری از برای خود را

دعا به استسقا میکردند عمر رض گفت عباس رض حاضر است بیایید تا نزد وی رویم آنگاه عمر رض نزد

عباس رض آمد و گفت ای ابوالفضل می‌بینی که مردم بچه بلیتی گرفتار شده اند و دست عباس رض گرفته

او را بپهلوی خود بر منبر نشانید و گفت بار خدایا بسوی تو متوجه شده ایم بوسیله عم پیغامبر تو

باز عباس رض دعا کرد و مرویست بروایت ابن عبد البر که عباس رض نمیگذشت بر عمر و عثمان رض وقتیکه سوار

میبودند مگر آنکه فرود می‌آمدند تا زمانیکه عباس از پیش ایشان میگذشت بعد از آن سوار میشدند

بنا بر آنکه مکروه میدانستند که عم رسول پیاده باشد و ایشان سوار روند و زبیر از ابن شهاب

روایت کرده که ابوبکر و عمر رض در زمان خلافت هیچکدام از ایشان سوار در راه با ملاقی عباس رض نمی‌شدند

مگر فرود می‌آمدند و مرکوب خود را بکسی داده که میکشند اسپ را و خود همراه عباس می‌آمدند تا منزل

وی یا مجلس وی بعد از آن مفارقت مینمودند و ابن ابی دینار روایت کرده که وقتیکه عمر رض

اراده تقسیم غنائم و تعینات مردم میکرد گفتند که ابتدا بنفس خود کن عمر ابا و امتناع نمود و ابتدا

بقرب رسول مقرر نمود و ایثار بقبیله خود نمیکرد و بعد از پنجاه قبیله و از برای بدریان پنجهزار

مقرر داشت برای کسانیکه در اسلام مساوی ایشان بودند در جنگ بدر حاضر نبودند چهار هزار درم

مقرر داشت و از برای عباس دوازده هزار قرار داد و از برای حسنین همان مقرر نمود که از جهت پدر

ایشان مقرر و تعین کرده بود و از آنجهت است که ابن عباس رض گفته که عمر رضی الله عنه

حسنین رض را دوست میداشت زیرا که در تعیین عطایای اموال ایشان را برابر اولاد خود تفضیل داد و این

ضعیف در ذکر احادیث فضائل عمر رض بیان آنچه که گذشت کرده و دارقطنی روایت کرده که عمر فاطمه

رض را گفت که از خلایق کسی را دوست تر از پدر تو نمیداشتیم و بعد از پدر تو نزد ما دوست تر نیست

الا تو ایضا دارقطنی روایت کرده که روزی عمر رض پرسید که علی کجاست گفتند بجانب

صحرا رفته است برنمی که ملک وی است عمر گفت بیایید که ما بجانب او توجه نماییم چون رفتند

دیدند که علی در آن زمین کار میکند ایشان نیز موافقت نمودند بساعتی آنکار کرده بعد از آن بنشستند از هر جایی سخنان میگفتند علی گفت ای امیر المومنین اگر قومی از بنی اسرائیل نزد شما آیند و یکی از ایشان گوید که من پسر موسی ام آیا او را بر باقی اصحاب اختیار کنید و تعظیم و تکریم وی از جمیع ایشان بیشتر نمائید عمر گفت بلی علی گفت پس من والله که برادر رسول الله و پسر عم آنحضرت ام راوی گوید آنگاه عمر رض ردای از دوش برداشته بگسترانید و تکلیف تمام علی را بر ردا نشانید و گفت والله که در همین مقام خواهی نشست تا وقتیکه از یکدیگر جدا شویم و علی بر بالای ردا نشسته بود تا وقتیکه متفرق شدند و بدانکه علی رض ذکر این کلام از جهت آن کرد که بر حضار مجلس ظاهر گرداند که آمدن عمر نزد وی و کار کردن در زمین باتفاق علی با آنکه خلیفه و امیر مومنان بود جمیع اینها بواسطه قرابتی است که با رسول ص دارد و لهذا عمر رض چون این سخن از علی رض بشنید در تعظیم و تکریم وی مبالغه نمود و ویرا بر ردای خود نشانید ایضاً دارقطنی روایت کرده که وقتی عمر رض از علی رض سوالی کرد و وی جواب داد آنگاه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه زنده باشم در میان قومی که ابوالحسن در میان نباشد ایضاً دارقطنی روایت کرده که عمر را رض گفتند که تو با علی رض سلوکی میکنی و با باقی اصحاب این نوع سلوک نمی نمائی عمر گفت بدرستیکه علی رض مولای من است چنانچه قبل ازین گذشت ایضاً دارقطنی روایت کرده که روزی امام حسن رض نزد عمر رفته اذن دخول خواست و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبد الله بن عمر رسید اذن خواست و اذن وی حاصل نشد آنگاه امام حسن باز رفت و بعد از آنکه عمر با نمی واقف شد گفت امام حسن را بطلبید چون آمد عمر از سبب باز رفتن پرسید حسن گفت ای امیر المومنین چون دیدم که عبد الله را اذن حاصل نشد با خود گفتم که مرا نیز اذن نخواهد شد از آنجهت رفتم عمر گفت تو سزاوارتری باذن از عبد الله که پسر من است دنیا را بایید موی دیدی بر سر خود بعد از خدا ایشان یکی دیگر غیر از شما در روایت دیگر دارقطنی آنکه گفت ای حسن هر وقتیکه می آئید اذن مخواهید که شما را احتیاج باذن نیست ایضاً دارقطنی روایت کرده که دو اعرابی با یکدیگر منازعت میداشتند و مرافعه آن نزد عمر رض کردند عمر علی را اذن داد که میان ایشان حکم کن چون حکم کرد یکی از آن دو کس گفت این مرد میان ما حکم میکند ما حکم وی را قبول نداریم آنگاه عمر از جای خود برجست و ردای از هر دو طرف او در گردن او بکشید و گفت

الحق علی مولای من است

و هیچک نمیدانی که این کیست این مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر کس که او مولای وی نباشد مؤمن
نیست و امام احمد روایت کرده که مردی از معاویه رض مسئله پرسید معاویه رض گفت از امیر المؤمنین علی
بپرس که اعلم است از من آن مرد گفت ای امیر جواب ترا دوست تر میدارم از جواب علی معاویه رض گفت
بد گفتی آیا مکروه میداری مردی را که رسول صلی الله علیه وسلم عزیز گردانید او را بالعلم و در شان او
گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و عمر رض هرگاه که بر وی
مشکل میشد از علی فرا میگرفت و غیر از امام احمد دیگران نیز مثل همین روایت کرده اند لیکن بعضی
از رواة زیاده کرده اند که معاویه با آن مرد گفت بر خیز از این مجلس لا اقام الله رجلیک و اسم او
از دیوان محو کرد و گفت عمر از وی سوال میکرد و مسائل فرا گرفت از وی و من حاضر بودم
وقتیکه مسئله بر عمر مشکل شده بودی می پرسید که آیا علی درینجا حاضر هست یا نی نقل است که زید بن
ثابت نماز میگذارد بر جنازه مادر خود چنانکه ابن عبد البر روایت کرده بعد از نماز استر وی
نزدیک آوردند که سوار شود و ابن عباس رض حاضر بود و رکاب وی میگرفت زید گفت بگذار
ای پسر عم رسول صلعم ابن عباس گفت .... اینچنین امر کرده اند ما را
که نسبت با اهل علم بفعل آریم و ابن عباس از زید بن ثابت علم میگرفت آنگاه زید بن ثابت
دست وی را بوسه داد و گفت ما نیز اینچنین مامور شده ایم که نسبت با اهلبیت پیغمبر خود صلی الله
علیه وسلم بدین طریق عمل نمائیم و بصحت رسیده از ابن عباس که وی از برای اخذ حدیث بخانه از بعضی صحابه
و چون مشاهده نمودی که او شغلی دارد یا با وی کسی سخنی میگوید بر در خانه او انداخته تکیه بر آن
کردی چنانچه بواسطه کثرت ریاح گرد و خاک بسیار بر روی وی نشسته بودی چون آن صحابی بیرون
آمدی وی را دیده گفتی ای پسر عم رسول صلی الله علیه وسلم بچه مهم تشریف ارزانی داشته اید چرا کسی
نفرستادید که من بخدمت آیم ابن عباس گفتی من بآمدن نزد شما سزاوارترم یعنی بواسطه آنکه
میخواهم که علم از شما فرا گیرم نقل است که ابن عباس با معاویه رض بسفر حج میرفت و معاویه را کوکبه و
جماعت خود جدا بود و ابن عباس را جماعت خود نیز از طلبه علم جدا بود و مرویست که چون عمر بن عبد العزیز
بر مدینه والی بود عبد الله بن حسن را گفت که اگر شما را حاجتی بوده باشد رقعه بمن بنویسید
بواسطه آنکه شرم می آید از خدا تعالی که شما را بر در خانه من بینم و چون فاطمه بنت علی رض نزد وی رفتی
هر کس که در خانه وی بودی بیرون کردی و گفتی که بر روی زمین دوست تر نزد من از شما
نیست و شما نزد من دوست تر از اهلبیت من و در شفا از ابوبکر بن عیاش نقل کرده

که وی گفت اگر ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم بحاجتی نزد من آیند ابتدا بقضای حاجت علی
میکنم قبل از حاجت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بواسطه خویشی او برسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر از آسمان بر زمین
می‌افتم هرآینه دوست‌تر است نزد من از آنکه مقدم سازم علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهم نقل است
که جعفر بن سلیمان عباسی که والی مدینه بود از جانب ابوجعفر منصور عباسی مالک رضی الله عنه
را چند تازیانه زد چنانچه مدهوش شد و او را برداشتند از مجلس چون از بیهوشی آگاه شد گفت شما را گواه ساختم
که زننده خود را حلال کردم بعد از آن از وی سوال کردند سبب چه بود که جعفر را حلال کردی
با آنکه آزار بسیار از وی بتو رسیده مالک رضی الله عنه گفت ترسیدم که بمیرم و مرا شرم می‌آید که بحضرت
پیغامبر صلی الله علیه و سلم ناخیر طریق که بعضی از اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب من به دوزخ روند چون منصور
خلیفه بمدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر مالک رضی الله عنه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه
از وی قصاص طلبم هیچ تازیانه بر من بلند نساخت مگر آنکه حلال کرده ام او را از جهة قرابتی که وی
برسول صلی الله علیه و سلم دارد و مرویست که عبدالله بن حسن مثنی ابن حسن سبط رضی الله عنهم که در عهد صغر سن بود و او را
وفره بود یعنی موی وی تا بناگوش رسیده بود نزد عمر ابن عبدالعزیز آمد عمر چون وی را دید مجلس خود را
بعمزده استقبال وی نمود آنگاه قوم وی را ملامت کردند بسبب صدور این فعل از وی
عمر ابن عبدالعزیز در جواب قوم گفت یکی از ثقات روات بمن خبر داده چنانچه گویا از زبان رسول الله
صلی الله علیه و سلم شنیدم که انما فاطمة بضعة منی یسرنی ما یسرها جزین نیست که فاطمه خشنودی
بسیار از من خوشحال بماند مرا آنچه وی را شد از تعظیم و تکریم که نسبت به پسر وی بجا آوردم
و خطیب روایت کرده که امام احمد حنبل گفت هرگاه که پیری یا جوانی از قریش یا از اشراف سادات
نزد وی می‌آمدی امام ابوحنیفه رضی الله عنه تعظیم و توقیر سادات بسیار مینمود و در انفاق بسیار
با آنانی که مختفی بودند و بسا ظاهر بودند میکرد چنانکه مرویست که یکنوبت دوازده هزار درهم
جهة یکی از اهل بیت که مختفی بود فرستاد و اصحاب خود را بدین امر ترغیب و تحریص مینمود و امام
شافعی را رضی الله عنه بنا بر مبالغه در تعظیم و توقیر و دوستی اهل بیت مردم نسبت برفض و تشیع
کردندی بنا برین در جواب ایشان ابیات اشعار انشاء کرده که قبل ازین مذکور ساختیم و در فضائل
علی کرم الله وجهه ابن ابیطالب این شعر نیز از شافعی است و در مدح اهل بیت رضی الله عنهم آل النبی
ذریعتی و هم الیه وسیلتی ارجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی یعنی اهل بیت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم ذریعه و وسیله من خواهند بود نزد وی صلی الله علیه و سلم و امید آن دارم که بسبب ایشان فردا

قیامت نامهٔ اعمال مرا بدست راست من دهند و حساب من آسان بگذرد نقل است که زهری
رحمة الله علیه از وی گناهی صادر شد بدین واسطه ترک اهل و مال خود کرده حیران میگشت آنگاه زین
العابدین وی را گفت که ناامید شدن تو از رحمت واسعهٔ الهی که بزرگتر است از گناه تو
بذار و زهری گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناتر است آنجا می نهد پیغامهای خویش را
بعد از آن رجوع باهل و مال خود نمود خاتمه و آنچه پیغامبر صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده است
هر که با اهل البیت من بدی کند در دنیا و آخرت بسزای خود خواهد رسید و در آداب چند غیر آن قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم سیلقون بعدی من امتی قتلا و تشریدا وان اشد
قومنا لنا بغضا بنو امیة وبنو المغیرة وبنو مخزوم پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه
با اهل البیت من خواهد رسید از امت من قتل و نافرمانبرداری و بتحقیق که دشمن ترین قوم ما برای ما
از روی بغض بنو امیه و بنو مغیره و بنو مخزوم اند و حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن در سند این
حدیث یعنی یکی از راویان این حدیث اسماعیل (کذا) است و جمهور بر آنند که روایت وی ضعیف است
زیرا که قوت حافظه نداشت (ذهبی) نقل کرده است که اسماعیل ثقه و مقارب الحدیث است و حدیثی دیگر
قبل ازین در احادیث مهدی ایراد کرده ایم که رسول صلی الله علیه وسلم بعضی از جوانان بنی هاشم را دید
اشک از چشمان مبارکش ریخت و متغیر شده بود و بعد از آن گفت ما که اهل بیتیم که خدای تعالی اختیار کرده
است آخرت برای ما بر دنیا بدرستیکه اهل بیت من بعد از من ببلا و تفرقه خواهند رسید و ابن عساکر
روایت کرده که فرمود اول کسیکه از مردم بهلاکت افتد اهل بیت من خواهند بود و طبرانی و ابو یعلی
مانند این حدیث روایت کرده اند که تاکید وارد است در حق اهل بیت بسبیل خصوص که رعایت چند امر
نمایند اول آنکه اهتمام بتحصیل علوم شرعیه نمایند زیرا که نسبت بدون که بغیر علم بوده باشد فضل مفید ندارد الا
اعتقاد باهتمام ایشان بعلوم و ترغیب بر آن و آداب آن و آداب عالمان و متعلمان و جمیع
تفصیل آن در کتب ائمه معروف و مشهور است بتطویل نمی نمائیم ذکر آن دوم ترک افتخار بپدران
و عدم اعتماد بآن نسب نا از غیر اکتساب خود بعلوم دینیه و اعمال محمدیه صلی الله علیه وسلم قال الله
تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم و در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مذکور است که پرسیدند از رسول
صلی الله علیه وسلم که اکرم الناس کیست فرمود که اکرم الناس نزد خدای تعالی کسی است که اتقی باشد
و ابن جریر و غیر آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه خدای تعالی فردا نمی پرسد
شما را از حسبها و نسبهای شما در روز قیامت لیکن از اعمال شما پرسد ان اکرمکم عند الله اتقیکم

و امام احمد رحمة الله علیه روایت کرد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انظر فانک لست بخیر من احمر و
لا اسود الا ان تفضله بتقوی در حال خود نظر کن و ببین که تو بهتر نیستی مگر آنکه به پرهیزگاری بر
دیگران تفضیل نمائی ایضاً امام احمد روایت کرده است که از جمله خطبه آنحضرت که در منا خواندند این بود
که فرمود یا ایها الناس ان ربکم واحد و ان اباکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و لا لاحمر علی اسود
الا بالتقوی خیرکم عند الله اتقیکم بدرستیکه پروردگار یکی است یعنی از نسل آدم آمده اید عربی
با عجمی هیچ زیادتی ندارد مگر بتقوی و پرهیزگاری بهترین شما نزد خدا تعالی پرهیزگارترین شما است
و بیهقی و قضاعی و غیر آن روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من بطأ به عمله لم
یسرع به نسبه یعنی کسیکه پس انداخت او را عمل سیئه یعنی آنکه تاخیر کرد و عمل نیک در روز قیامت شرافت
نسب نفعی با او نخواهد رسانید و او را پیش نخواهد انداخت و در مسلم ابتدای این از جمله حدیثی است
طولانی ایراد کرده و در همین قبل ازین مذکور ساختیم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تخصیص داد اهل بیت
خود را بترغیب بتقوی و خشیت خدا تعالی و تحذیر فرمود ایشان را که هیچ یک از ایشان در روز قیامت
با آنحضرت نخواهد بود مگر بتقوی و آنکه اختیار نکنند دنیا را برای آخرت مغرور بنسب و آنکه اولیاء
آنحضرت متقیان اند هر کس که باشند و در کتب است که زید بن جعفر امام موسی کاظم رضی الله عنه که یکی
از خلفاء بنی عباس بود خروج کرد و مامون بر وی ظفر یافته او را گرفته نزد برادرش علی ابن
موسی الرضا فرستاد و علی ابن موسی وی را توبیخ و سرزنش کرد که از آنجمله این بود که گفت که آیا اگر
تو خون مردم بریزی و راهها را مخوف سازی و مال مردم بناحق گیری فردا قیامت چه جواب
خواهی داد مگر احمقان اهل کوفه ترا مغرور ساختند و دیگر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه رض را گفت
ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار یعنی بواسطه عصمت و پاکدامنی فاطمه خدای
تعالی حرام گردانید ذریت وی را بآتش و این در باب حضرت امامین شریفین طیبین حسن و حسین است
که از بطن مبارک وی بیرون آمده اند و مخصوص بایشان تنهاست نه از برای من و تو بجهت
آنکه ایشان مرتبه نیافتند مگر بطاعت خدا تعالی و اگر تو چنان خواهی که بمعصیت حاصل کنی
آنچه ایشان بطاعت حاصل کردند پس تو نزد خدا تعالی از ایشان گرامی تر باشی انتهی
پس تامل کن درین کلام عظیم الموقع که از بندگان اهل بیت مکرر صادر شده تا مغرور نشوی بنسب و باز
گروی بخدا تعالی از آنچه بزرگان اهل بیت بر آن بوده اند در زهد و تقوی و عبادت و
تحصیل علوم سنیه و تزکیه نفس و احوال و خوارق جلیه اقتدا را بآنها کن تا نجات یابی اللهم احشرنا

فی زمرة المتعلقین باخلاقهم والمنادین بآدابهم امین یا رب العالمین و ابو نعیم از محمد بن
موسی از رضا رضی الله عنهما روایت کرده اند که وی را سوال کردند از حدیث ان فاطمة احصنت
فرجها الخ که حالا مذکور شد گفت از پدر خود شنیدم که گفت این حدیث مخصوص بحضرت امامین حسن
و حسین رضی الله عنهما است و مرویست که زید بن علی بن الحسین ابن ابی طالب که اراده خروج داشت به پدر خود
علی زین العابدین مشورت کرد و پدر وی را نهی کرده گفت میترسم که کشته شوی و در ظهر کوفه ترا
بدار زنند که هیچ یک از ولد فاطمه خروج نکند بر یکی از سلاطین قبل از خروج سفیانی مگر آنکه کشته
شود آخر الامر چنان شد که پدرش گفته بود چنانچه در همین باب قصه او بیان کردیم و امام احمد و غیر آن روایت
کرده اند حدیثی که حاصل آن حدیث اینست که پیغامبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه از سفر می آمد بخانه حضرت
فاطمه رض تشریف می برد و مکثی تمام نزد وی مینمود و نوبتی فاطمه رض دو دست برنجن از نقره و گردن بند
و دو گوشواره ساخته بود و پرده بر در خانه آویخته بود و چون رسول صلی الله علیه وسلم از سفر آمد نزد
فاطمه رفت باز بیرون آمد و آثار غضب در ناصیه مبارکش مشاهده شد تا وقتیکه بر منبر نشست آنگاه
فاطمه رض یافت که غضب آنحضرت بواسطه حلیه است بنابرین جمیع آنها نزد آنحضرت صلعم فرستاد
که در راه خدا جل و علا صرف کند آنحضرت صلعم فرمود کرد آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او باد
و سه مرات این لفظ را مکرر ساخته گفت دنیا از محمد و آل محمد نیست اگر دنیا در خیر برابر بال جناح پشه
میبود نزد خدا تعالی شربتی از آب کافری نمی آشامید پس آنگاه برخاست و نزد فاطمه رض آمد و ایضا امام
احمد در روایت خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم ثوبان را امر فرمود که این حلیه بدست
بعضی از اصحاب دهد و قلاده از عصب و دو دست آبرنجن از عاج جهت فاطمه رض خرید نماید فرمود که
اینجماعت اهلبیت من اند نمیخواهم که ایشان طیبات خود را در حیات دنیا بخورند مترجم گوید که در لفظ عصب
که در این حدیث واقع شده چند قول است و در نهایه جزری نقل آنها کرده میگوید که خطابی در معالم
آورده که اگر عصب بردیمانی نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاده از
بردیمانی کرده باشند و ابو موسی گفته که نزد من آنست که روایت عصب است بفتح صاد و آن اطناب
مفاصل حیوانات است احتمال دارد که عصب از بعضی حیوانات طاهره قطع کرده متشابه جواهر ساخته
باشند بعد از آنکه خشک شده قلاده از آن میکرده باشند و هرگاه که جایز میدارند که از استخوان
سلحفاة که دابه نجسیست اسوره میساخته باشند ممکن است که از عصب امثال آن قلاده سازند و
ابو موسی گفته که بعضی از اهل یمن گفتند که عصب از دابه بحری است که آنرا فرس میگویند

آراسته به جواهر ساخته و رقلاده میکنند و دسته کارد و غیر از آن میسازند و رنگ آن سفید است
والله تعالی اعلم بحقیقته لیس الا لکن در حدیث مذکور تا بر تو روشن گردد که این کمالات و حالات کسی
را میسر میشود مگر آنکه متحلی گردد به زهد و ورع و تقوی و تعب و مشقت در طاعت و عبادت و متخلی
شود از سائر فالات و زلات و در جمع اموال و محبت دنیا و نزد فرح بدان فایده نیست که نهایت
متاعب و نقائص و لهذا قبل از علی روایت کرده اند که وی دنیا را سه طلاق داده بود بی آنکه
وی را رجعت نماید چنانچه از وی رضی الله عنه مرویست که گفت این ردای که پوشیده ام رفعه بر رفعه
چندان دوخته ام که مرا از آن خیاطی که میدوزد شرم آید که دیگر امر بدوختن آن نمایم سلوم
تعظیم و توقیر صحابه پیغامبر است صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت بهترین امم سابقه اند بشهادت قوله
تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و این امت اند بشهادت قول خیر القرون قرنی و در اول
این کتاب احادیث داله بر فضل و کمال و وجوب محبت ایشان و برائت ایشان از جمیع نقائص و جهالات
مذکور شد و اگر خدا تعالی اراده توفیق و هدایت کسی داد و مطالعه آن احادیث چشمها او را روشن ساخته
اعتقاد فاسده او را در باب اصحاب کبار بصحت و سداد مبدل میگرداند و متابعت سواد اعظم
ازین امت که اهلسنت و جماعت اند مینماید و مخالفت اهل بدع و اهوای و حمق و جهالت بر خود
لازم و واجب میداند چهارم آنکه آنچه در روز عاشورا بحسین بن علی رضی رسید چنانچه تفصیل
آن بعد ازین خواهد آمد نبود مگر شهادتی که دال است بر مزید رتبت و رفع درجه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد
پروردگار و الحاق وی بدرجه آبا از اهلبیت مطهر خود پس باید که اگر کسی آن روز مصیبت دریابد
سزاوار آنست که در آن روز مشغول نشود مگر بصوم و طاعت و عبادت و استرجاع بنابر امتثال امر وی تعالی
الهی تا مترتب شود بر آن مغفرت و رحمت نامتناهی کما قال الله تعالی و بشر الصابرین الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و
اولئک هم المهتدون و بشارت ده صبر کنندگان را آنانکه چون برسد ایشان را حادثه و بلیتی از
جوع و خوف و نقص اموال و انفس قالوا انا لله و انا الیه راجعون صابران وقت وقوع مصیبة گویند
ما بنده از آن خداوند جهانیم و ما بسوی حق گروندگانیم و این اقرار است بانقیاد حکم و قضا
و اعتراف است بعبیت و رجز او اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة آن گروه که در
مصیبتها رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشان است مغفرتها از پروردگار ایشان و رحمتها که
بهشت و نعیم بهشت است و اولئک هم المهتدون و آنکسان ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان

برضا و تسلیم آنکه استرجاع موجب ثواب عظیم است از عمر رض که در وقت خواندن این آیت نعم
العدلان و نعم العلاوة یعنی صلوات و رحمت نیکو و هم شکیبا پیشه کنندگان نیکو باری است انتهی سزاوار
سنت که حذر نماید و پرهیزد از آنکه در روز عاشورا مشغول شود بنیاحه و حزن و اندوه که بدعت
روافض و امثال ایشان است زیرا که این شیوه اخلاص مومنان نیست و الا روز وفات پیغامبر
صلی الله علیه و سلم اولی و انسب بودی باین اعمال و باید که پرهیزد و حذر کند از آنکه در آن روز مشغول
شود ببدعت نواصب و متعصبان اهل بیت و جهال که مقابله کنند فاسد را بفاسد و بدعت را ببدعت
و اظهار فرحت و سرور مینمایند و آن روز عید خود میسازند و اظهار زینت می نمایند و جامه های نو میپوشند
و سرمه میکشند و توسع در نفقات و طبخ اطعمه و حبوب که خارج از عادات یومیه ایشان است نصب
مینمایند و اعتقاد ایشان این است که سنت عمل مینمایند و حالانکه سنت ترک جمیع
اینها است زیرا که در ینباب چند معتمد علیه حدیثی صحیح اصلا وارد نشده چنانچه سوال کرده اند
بعضی ائمه حدیث و فقه که در باب کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس حریر و اظهار سرور در روز
عاشورا چه میگوئید جواب داده اند که درینباب اصلا حدیثی وارد نشده از رسول صلی الله علیه و سلم
و از هیچ یک اصحاب آنحضرت صلعم نیز چیزی بنظر نرسیده و هیچ یک از ائمه مسلمین و نه از ائمه اربعه و نه از غیر
ایشان این اعمال را مستحب داشته اند و در کتب معتبر نیز حدیثی صحیح و نه ضعیف اصلا ایراد نکرده اند
و آنچه کرده اند که هر که روز عاشورا سرمه کند تا سال آینده رمد نخواهد دید و اگر غسل کند مریض
نخواهد شد تا تمام سال و خدا تعالی بروی توسع فرماید و امثال این مثل فضل نماز درین روز و آنکه
توبه آدم علیه السلام درین روز بود و استوای کشتی نوح علیه السلام بر جودی و نجات ابراهیم از
آتش و فدای اسماعیل ع بگوسپند و رد یوسف بر یعقوب علیهما السلام و علی جمیع الانبیاء والمرسلین
و علی نبینا محمد و آله و اصحابه اجمعین درین روز بود و جمیع اینها مذکور ساختیم موضوع است مگر توسع
بر عیال لیکن در سند این حدیث کسی است که علما در باب او سخن دارند پس جماعت نواصب بواسطه
جهل و تعصب این روز را عید و موسم دانسته اند و جماعت روافض بسبب بغض و مکابره و عناد
این روز را ماتمی میدانند و حال آنکه هر دو فرقه مخطی اند و مخالف سنت اند کذا ذکره بعض
الحفاظ و حاکم تصریح کرده است که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت است با آنکه خبر ان
من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم یرمد ابدا روایت کرده لیکن گفته که این
حدیث منکر است و لهذا ابن جوزی از غیر این طریق در موضوعات شمرده مجد الدین....

طریق حاکم

بغوی نیز حاکم روایت کرده است که سائر احادیث در فضل عاشورا مثل فضل صلوة در آن روز
و انفاق و حنا نهادن و روغن مالیدن و سرمه کشیدن و طبخ حبوب و غیر ذلک تمام موضوع است
و مفتری است غیر حدیث فضل صوم ایضاً ابن قیم تصریح کرده است بآنکه حدیث سرمه کشیدن و خضاب
بستن و خوشبوی بکار بردن در روز عاشورا از وضع کذابین است و کلام در باب کسی است
که آن روز را مخصوص سازد بسرمه کشیدن و غیر ذلک و آنچه ابن قیم گفته که حدیث توسع در روز عاشورا
اصلی ندارد واقعی نیست زیرا که شیخ الاسلام زین الدین عراقی در امالی از طریق بیهقی روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر کس که توسع بر اهل و عیال خود کند در روز عاشورا خدا تعالی در تمام
سال او را توسعه و فراخی در رزق کرامت فرماید و عراقی بعد از روایت حدیث گفت این حدیث
که در سند آن لین است لیکن ابن حبان مر این حدیث را طریقی دیگر است که ابوالفضل محمد بن
ناصر آن را تصحیح کرده لیکن در روایت او زیاده منکر است و ظاهر کلام بیهقی در سنن آنکه توسع حسن
است برای غیر ابن حبان نیز زیرا که از چند طرق از جماعتی از اصحاب
مرفوعاً روایت کرده بعد از آن گفته که این اسانید اگرچه ضعیف اند لیکن هرگاه بعضی از این اسانید
با بعضی دیگر منضم سازیم احداث قوتی میکند اما انکار ابن تیمیه … که در باب توسعه روز
عاشورا خبر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده و هم سنت چنانکه و آنچه امام احمد گفت که این حدیث
ضعیف است یعنی لذاته صحیح نیست پس نفی آن نمی کند لغیره حسن باشد و لا حجیت او را که محبت
باشد چنانکه در علم حدیث مبین شده است سزاوار است که هر کس را بر نسب آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غیرتی بوده باشد بقدر وسع و طاقت ضبط آن نماید تا مردم بغیر حق خود را بآنحضرت منسوب
نسازند اگرچه انساب اهل بیت نبوی علیه السلام همیشه منضبط بوده است بتطاول ایام انساب ایشان که
بآن متمیز اند از عوام الناس محفوظ بوده است از آنکه دعوی کنند جهال و لئام و خدا تعالی در هر زمانی
کسی را ملهم ساخته است از ایشان که بار تصحیح انساب و تفاصیل آن به اتمام نماید خصوصاً انساب طالبین و
مطلبین و لهذا اصطلاح چنین واقع شده است که مخصوص سازند ذریه فاطمه طاهره را از میان اشراف
مثل عباسیین و جعافره بآنکه لباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار مزید شرف ایشان و
سبب این چنانچه بعضی علما گفته اند که مأمون عباسی خواست که امر خلافت را در بنی فاطمه مقرر دارد
چنانکه بعد از این در ذکر علی خواهد آمد که مأمون اراده آن داشت که علی جواد را ولی عهد خود سازد
بنا بر این علامت سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی

برایشان پوشانید زیرا که لباس سیاه شعار بنی عباس بود و لباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود
که در ایام جهالت در جمعات و مانند آن می پوشیدند و لباس سرخ در تحریم آن اختلاف بود
در اواخر لباس زرد شعار یهود شده بود و بازمامون ازین عزیمت خود را برطرف ساخته و
خلافت بر بنی عباس کرد و علامات سادات فاطمیه بحال خود باقی ماند لیکن اختصار کردند از
پوشیدن بقطعه از نو جامه سبز که بر عمامه خود می بستند باز آن برطرف شد تا اواخر قرن هشتم و در سنه
ثلاث وسبعین وسبعمائه سلطان اشرف سفیان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلادون بازامر کرد که سادات
ممتاز باشند از مردم بآنکه عصائب سبز بندند بر عمامه خود بر آیند تو لیس و در ینباب شعر گفته شعرا
جَعَلُوا لِاَبْنَاءِ الرَّسُولِ عَلَامَةً + اِنَّ الْعَلَامَةَ شَانُ مَنْ لَمْ يَشْتَهِرِ + نُوْرُ النُّبُوَّةِ فِیْ کَرِیْمِ
وُجُوْهِهِمْ + یُغْنِی الشَّرِیْفَ عَنِ الطِّرَازِ الْاَخْضَرِ + یعنی قرار نشانه و علامتی جهت فرزندان
پیغامبر صلعم نهاده اند که بآن از سائر ناس ممتاز باشند حال آنکه علامت از برای کسی ضرور است که مشهور
نبوده باشد و اولاد پیغامبر را هیچ علامتی احتیاجی نیست و باین علامتی سبز تو بسط نور نبوت که در
روی ایشان است از همه کس منفرد و ممتاز اند همین علامت ایشان را کافی است باز بدانکه در حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم تحذیر عظیم از انتساب بغیر آبا و اجداد خود وارد شده اگر کسی این عمل
کند کافر و ملعون است چنانچه در صحیح بخاری مذکور است از ابن عباس رض که رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده مَنِ انْتَسَبَ اِلٰی غَیْرِ اَبِیْهِ اَوْ تَوَلّٰی غَیْرَ مَوَالِیْهِ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِکَةِ وَالنَّاسِ
اَجْمَعِیْنَ هر کس که خود را نسبت دهد بغیر پدر خود یا آنکه بنده فرا گیرد مولای غیر مولای خود پس
بر وی است لعنت خدا تعالی و ملائکه و جمیع مردم و در ینباب احادیث بسیار و مشهور است و اگر ذکر آنها
کنم سخن بطول انجامد خدا تعالی همه را در پناه خود نگهدارد و از کذب بر خدا تعالی و بر جمیع انبیاء
و اولیاء و محشور سازد ما را از زمره این اهلبیت معظم و مکرم زیرا که ما از دوستان آن هستیم و هر
که قومی را دوست دارد امید آن هست که حشر او با ایشان باشد بنص حدیث صحیح اللهم اجعلنا منهم
بحق محمد و آله الکرام و اصحابه العظام کما انعمت علینا بمزید الانعام فصل دوم در ذکر
احادیثی که در فضل اهلبیت وارد شده و اکثر این احادیث در فصل اول بتقریب آیات مذکور شده
لیکن مقصود مصنف آنست که احادیث فضائل اهلبیت یکجا بیانی ایراد نماید تا حفظ و استحضار آن آسان
گردد بنا برین بسبیل تتابع و توالی درین فصل ایراد و اعادت نماید حدیث اول روایت
نموده دیلمی از ابو سعید رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اشتد غضب الله سبحانه وتعالی

منزلت الی فی حقوق سخت تر خواهد شد عذاب خدای تعالی بر کسیکه مرا رنجانید در باب اهل بیت و اقارب من
و ایضاً وارد شده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که دوست دارد درازی عمر را و خواهد
که برخوردار شود از نعمتی که خدای تعالی بوی عطا فرموده باید که بعد از من در باب اهل بیت من سلوک
نیکو کند و ایشان را دوست دارد چنانچه من ایشان را دوست میدارم و اگر در باب ایشان بعد از
من سلوک نیکو نکند سخن من نشود عمر او کوتاه گردد و از عقب او هیچ نماند و در روز قیامت حشر
شود بر من حال کونی که روی او سیاه باشد حدیث دوم مرویست بروایت حاکم از ابوذر
رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها
نجا ومن تخلف عنها هلک مثل و شان اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام که هر که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر کس که تخلف ورزید و تقاعد جست
از آن هلاک شد و در روایت حاکم از ابوذر نیز وارد شده باین طریق که مثل اهل بیت مثل کشتی نوح
است هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف ورزید غرق شد حدیث سیوم طبرانی
از ابن عمر رضی روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اول من اشفع له اهل بیتی ثم الاقرب
فالاقرب من قریش ثم الانصار ثم من آمن بی واتبعنی من اهل الیمن ثم من سائر العرب ثم
الاعاجم ومن اشفع له اول افضل اول کسیکه شفاعت ایشان کنم اهل بیت من اند پس
کسانیکه نزدیک تر اند بمن از قریش باز انصار باز کسانیکه ایمان بمن آورده اند و تابع من شده اند از
اهل یمن باز سائر عرب باز اهل عجم و هر کس که اول شفاعت از برای وی کنم او افضل است حدیث
چهارم روایت کرده از ابوهریره رضی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی
بهترین شما کسیست که باشد با اهل من بعد از من حدیث پنجم از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده
اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان لا ازوج الی احد من امتی ولا یتزوج الی احد من
امتی الا کان معی فی الجنة فاعطانی ذلک طلب کردم از پروردگار خود که جفت نشوم
با کسی از امت خود و جفت نشود کسی از امت من مگر آنکه با من در بهشت باشد پس خدای تعالی
این را عطا فرمود و دعای من باجابت مقرون گشت حدیث ششم مرویست بروایت طبرانی
در اوسط از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان لا ازوج
احداً من امتی الا من اهل الجنة ولا اتزوج الا .... من اهل الجنة و درخواستم از
پروردگار خود که جفت نگردم کسی را مگر آنکه از اهل بهشت باشد و با کسی جفت نشوم مگر کسیکه اهل

بهشت باشد حدیث هفتم مرویست بروایة ابو القاسم بن بشران و ملائی از عمران بن حصین که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سألت ربی ان لا یدخل احد من اهل بیتی النار فاعطانی
درخواستم از پروردگار خود که هیچکس از اهل بیت من در آتش دوزخ نرود پس عطای مرا انجاح
فرمود و داد مرا آنچه درخواسته بودم حدیث هشتم مرویست بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا الله لما یغذوکم به من نعمته واحبونی لحب الله و
احبوا اهل بیتی لحبی و دوست دارید خدا را از جهت نعمتی که بر شما ارزانی فرمود و دوست دارید مرا
از جهت دوستی خدای تعالی و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من حدیث نهم بروایة ترمذی
و حاکم از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع الی اهل بیتی یدا کافاته
علیها یوم القیامة هر کس که بنسبت اهل بیت من احسان و عطای کند در روز قیامت من جزای
آن بآن کس خواهم رسانید حدیث دهم مرویست بروایة خطیب از عثمان رضی الله عنه که
گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من صنع صنیعة الی احد من خلف عبد المطلب فعلی مکافاته
اذا لقینی هر کس که عطای و احسان بسوی یکی از اولاد عبد المطلب کند پس بر منست که جزای احسان
او رسانیم وقتیکه ملاقی من شود در روز قیامت حدیث یازدهم مرویست که روایت کرد ابن عساکر
از علی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من اذی شعرة اهل بیتی فقد اذانی فقد
اذی الله هر کس که برنجاند کسی را که بمن نسبت دارد حتی که سر موی من در شته باشد بتحقیق مرا
رنجانیده است و هر کس که مرا رنجانیده است خدا را رنجانیده است حدیث دوازدهم روایت کرد
ابو یعلی بن الاکوع که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان
لامتی ستارها امان و حافظ اهل آسمان اند و اهل بیت من حافظ و امان امت من اند حدیث سیزدهم
روایت کرد حاکم از انس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وعدنی ربی فی اهل بیتی
من اقر منهم بالتوحید ولی بالبلاغ ان لا یعذبهم وعده کرد پروردگار من مرا
در باب اهل بیت من که هر کس که از ایشان اقرار بوحدانیت الهی و برسالت من نماید وی را عذاب
نفرماید حدیث چهاردهم ابن عدی و دیلمی روایت کردند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اثبتکم
علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ثابت ترین شما بر صراط کسی است که اهل
بیت و اصحاب مرا دوست تر دارد حدیث پانزدهم مرویست بروایة ترمذی از حذیفه رض
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا ملک لم ینزل الارض قبل هذه اللیلة استاذن

فقط

ربه ان يسلم علي و يبشرني بان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة وان الحسن والحسين سيدا
شباب اهل الجنة این فرشته ایست که پیش ازین گاهی از آسمان بر روی زمین نازل نشده از
پروردگار خود اذن حاصل کرده آمد که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا بآنکه فاطمه سیده
زنان اهل بهشت است و حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند حدیث شانزدهم
مرویست بروایة ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انا حرب
لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم من جنگ خواهم کرد با کسیکه با اهلبیت من جنگ کنند و صلح خواهم
کرد با کسیکه با اهلبیت من صلح کند حدیث هفدهم ابن ماجه از ابن عباس بن عبد المطلب روایت
کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما بال اقوام اذا جلس اليهم احد من اهل بيتي قطعوا
حديثهم والذي نفسي بيده لا يدخل في قلب امرئ الايمان حتى يحبهم لله ولقرابتي چیست
قوم را که چون یکی از اهلبیت من با ایشان می نشیند قطع حدیث خود میکنند بخدائی که جان من
در قدرت اوست که ایمان در دل هیچ مومن داخل نشود تا وقتیکه اهلبیت مرا دوست ندارد از جهت
خدای و از جهت قرابتی من حدیث هژدهم احمد و ترمذی از علی رض روایت کرده اند که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم فرمود من احبني واحب هذين واباهما وامهما كان معي في درجتي يوم
القيامة هر کس که مرا دوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین را دوست دارد و پدر و مادر ایشان را
دوست دارد باشد با من در درجه من در روز قیامت حدیث نوزدهم ابن ماجه از انس رض
روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود نحن ولد عبد المطلب سادات اهل الجنة انا وحمزة
وعلي وجعفر والحسن والحسين والمهدي حدیث بیستم طبرانی از فاطمه رض روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه
وسلم فرمود لكل بني انثى عصبة ينتمون اليه الا ولد فاطمة فاني انا وليهم وانا عصبتهم هر کس را از پیغامبران
عصبه است که نسبت خود باو درست میکنند مگر اولاد فاطمه که ولی ایشان و عصبه ایشانم حدیث بیست و یکم
ایضاً طبرانی روایت کرده از ابن عمر رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود لكل نبي لبنة عصبة وان عصبتهم لابيهم
ما خلا ولد فاطمة فاني انا عصبتهم وابوهم حدیث بیست و دوم مرویست بروایة احمد و حاکم از مسور
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود فاطمة بضعة مني يقبضني من يقبضها ويبسطني من يبسطها و
ان الانساب تنقطع يوم القيمة غير نسبي وسببي وصهري فاطمه عضوی من است هر کس که او را دشمن داشته
است مرا دشمن دارد و مرا خوشحال ساخته است آنکه او را خوشحال ساخته و جمیع نسب و سبب انقطاع
می یابد در روز قیامت مگر نسب و سبب من حدیث بیست و سوم بروایة ابو یعلی و طبرانی و حاکم از

ابن مسعود روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله و
ذریتها علی النار یه تحقیق که فاطمه پرهیزگار و پاکدامن است پس حرام گردانید خدا تعالی او را و ذریت او را بر
آتش دوزخ و اما احادیثی که در باب قریش وارد شده شامل اهل بیت و جمیع خلفاء اربعه است که ذکر
ایشان گذشت زیرا که تمام ایشان از اولاد نضر بن کنانه اند و آنچه از برای اعم ثابت است از برای
اخص نیز ثابت است بنا برین آن احادیث را مؤخر داشته درین مقام ذکر کردم بنا بر آن برین تعداد نها
گفتم حدیث اهل بیت و چهارم مرویست بروایة شافعی و احمد از عبد الله بن خطب رضی الله عنهم که
گفت روز جمعه رسول صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و گفت یا ایها الناس قدموا قریشا ولا تقدموها
وتعلموا منها ولا تعلموها ای مردمان مقدم دارید قریش را و بر ایشان تقدیم مکنید و تعلیم از ایشان بگیرید
و ایشان را تعلیم مکنید حدیث اهل بیت و پنجم بیهقی از جبیر بن مطعم روایت کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود یا ایها الناس لا تقدموا قریشا فتهلکوا ولا تخلفوا عنها فتضلوا ولا تعلموها فانهم اعلم
منکم لولا ان تبطر قریشا لاخبرتها بالذی لها عند الله تعالی ای مردمان تقدیم بر قریش مکنید که هلاک
خواهید شد باین سبب و مخالفت با ایشان مکنید که باین سبب گمراه شوید و تعلیم ایشان مکنید بلکه از ایشان
تعلیم گیرید چرا که ایشان اعلم اند از شما و اگر خوف این نبودی که قریش تکبر و تفاخر کنند هر آینه خبر میدادم
از آن مرتبه که ایشان را نزد خدا تعالی است حدیث اهل بیت و ششم بخاری و مسلم از جابر رض روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الناس تبع لقریش فی هذا الشان مسلمهم تبع لمسلمهم و
کافرهم تبع لکافرهم والناس معادن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا
مردمان تابع قریش اند در دین مسلمانان تابع مسلمانان قریش اند زیرا که قریش در اسلام بر همه کس
مقدم اند و کفار تابع کفار قریش اند زیرا که قریش اول کسیست که برو دعوت کرده و حقیقة
وجود انسانی مثل کانهای طلا و نقره است چنانچه کانها اگرچه بحسب ظاهر یکسان نمایند اما از یکی
یاقوت و از یکی لعل و از یکی آهن بیرون آید اشخاص افراد نیز همچنین بصورت ظاهر با هم برابر و یکسان اند لیکن
هر چه جسمی است مطلع سریست و هر شخص مظهر حکمی است که در وعای عدل نگنجد و نه میزان عقل آن را
بر سنجد یعنی بنده نفس و اسیر هوا و بعضی در بند دام و دانه دنیا و بعضی فریفته عقبی و بعضی بی قید
خذلان مقید و یکی در مسند عرفان مؤید امید که همین اقبال این حقیر را ببارگاه عز و جل لسان دهد حدیث
حدیث اهل بیت و هفتم بخاری روایت کرد از معاویه که پیغامبر فرمود ان هذا الامر فی قریش
لا یعادیهم احد الا اکبه الله علی وجهه فی النار بدرستیکه این امر خلافت در میان قریش است عداوت با ایشان

کمند هیچکس مگر آنکه خدا تعالی ادبار بر دی در دوزخ اندازد حدیث بیست و هشتم طبرانی از ابن عباس روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود امان لاهل الارض من الغرق القوس وامان لاهل الارض من الاختلاف الموالات لقریش فاذا خالفها قبیلة من العرب صار واحزب ابلیس .
امان برای اهل زمین از غرق قوس است و امان دیگر اهل زمین از اختلاف موالات و دوستی قریش است و قریش اهل زمین را پس هرگاه قبیله از عرب مخالفت ایشان کند آن قبیله لشکر شیطان خواهد بود و قوس مشهور بقوس قزح است و وجه تسمیه بقوس قزح آنست که اول چیزی بود در جاهلیت بر قزح ارتفاع جبلی بمزدلفه دیده شد یا آنکه قزح مشتق از تقزیح بمعنی تحسین وی آمیست از اسما شیطان زیرا که شیطان معاصی را تحسین و تزئین میدهد در نظر مردم و از عجبست که علی کرم الله وجهه گفت قوس قزح مگوئید زیرا که قزح شیطانست ولیکن گوئید قوس الله و این قوس علامتیست میان خدا تعالی و میان نوح علیه السلام و امان اهل زمینست حدیث بیست و نهم ابن عروة العبدی روایت کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود احبوا قریشا فان من احبهم احبه الله دوست دارید قریش را بدرستیکه هرکه ایشان را دوست دارد خدا تعالی او را دوست دارد حدیث سی ام روایت کرد مسلم و ترمذی و غیر ایشان از واثله که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اصطفی کنانة من بنی اسماعیل واصطفی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم بدرستیکه خدا تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسماعیل و برگزید قریش را از کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزید مرا از بنی هاشم و در روایت دیگر آنکه فرمود بدرستیکه خدا تعالی برگزید از اولاد آدم ابراهیم را و خلیل خود ساخت و برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را باز از اولاد اسمعیل برگزید نزار را باز از قبیله نزار برگزید مضر را باز از مضر کنانه برگزید باز از کنانه قریش را برگزید باز از قریش بنی هاشم را برگزید باز از بنی هاشم عبد المطلب را برگزید باز برگزید مرا از عبد المطلب حدیث سی و یکم روایت کرد احمد بسند جید از عباس رضی الله عنه که گفت شنیدم پیغمبر شریف صلی الله علیه وسلم را که فرمود منم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیر خلقه وجعلهم فرقتین فجعلنی فی خیر فرقة وخلق القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة وجعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرکم بیتا وانا خیرکم نسبا بدرستیکه خدا تعالی آفرید خلق را و مرا بهترین خلق خود ساخت و گردانید ایشان را دو فرقه و مرا در نیک فرقه گردانید و ایشان را ساخت قبیلها و مرا در نیک قبیله گردانید و گردانید ایشان را بیتهای و مرا در نیک بیت بیافرید پس من بهترین شما اشم از روی بیت و از روی نسب حدیث سی و دوم احمد و مجالطی

و مخلص فی ہی و غیر ایشان از عایشه صدیقه رض روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که جبرئیل گفت ع م قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد صلی ... و
قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم یعنی مشرق و مغرب عالم را
بر زدم و تفحص نمودم پس نیافتم در روی زمین مردی افضل از محمد صلی الله علیه وسلم و همچنین مشرق و مغرب
را تقلیب کردم نیافتم اولاد هیچ پدری افضل از بنی هاشم در روی زمین حدیث سیوم احمد و ترمذی و
حاکم از سعد روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود و من یرد اهان قریش اهانه الله
سبحانه و تعالی هر کس که اهانت و خواری قریش خواهد خدا تعالی او را اهانت فرماید حدیث
چهارم احمد و مسلم از جابر رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود الناس تبع لقریش
فی الخیر والشر مردمان تابع قریش اند در خیر و شر حدیث پنجم احمد از ابن مسعود روایت
کرده که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود یا معشر قریش فانکم اهل هذا الامر مالم تعصوا الله فاذا
عصیتموه بعث الله علیکم من یلحیکم کما یلحی هذا القضیب من هذه الشجرة ای گروه قریش شما
اهل امر خلافت و ریاست اید مادام که عصیان نورزید و هر گاه که عصیان ورزید پس برانگیزد
خدا تعالی بر شما کسی را که پوست از اعضای شما جدا کند چنانچه پوست ازین شاخ جدا شد یعنی تا
و مجادله کند با شما و ملک انتزاع نماید از دست شما حدیث ششم احمد و مسلم روایت کردند
از معاویه که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان هذا الامر فی قریش لا ینازعهم احد الا اکبه الله
ما اقاموا الدین ... بدرستیکه این امر خلافت درمیان قریش خواهد بود هیچکس با ایشان
عداوت نورزد مگر آنکه خدا تعالی او را بر رو در دوزخ اندازد مادامیکه قریش دین خود را برپا دارند
حدیث هفتم احمد و نسائی و ضیا از انس رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود
الائمة من قریش ولهم علیکم حق ولکم مثل ذلک ما ان استرحموا رحموا وان استحکموا عدلوا
وان عاهدوا وفوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین
لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا امامان از قریش اند و ایشان را هست بر شما حقی مادامیکه طلب رحم از ایشان
کنید رحم آرند و اگر حکم از ایشان طلب کنید عدل نمایند و اگر عهد کنند بعهد خود وفا کنند پس اگر کسے
از ایشان با این مذکورات عمل نکند بر وی لعنت خدا تعالی و فرشتگان و آدمیان جمیعا و خدا تعالی
از و فریضه و نافله قبول نخواهد کرد حدیث هشتم مرویست بروایة طبرانی از جابر بن سمره که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یکون من بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش بعد از من دوازده

اسیر خواهند بود که همه ایشان از قریش باشند حدیث سی و نهم مرویست بروایت حسن بن سفیان از عمر
که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم أعطیت قریش ما لم یعطوا الناس أعطوا ما أمطرت به السماء
وما جرت به الانهار وما سالت به السیول این حدیث مجملست تفصیل در حدیث پنجاه
و چهارم بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث چهلم خطیب و ابن عساکر از ابوهریره رض روایت
کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم اهد قریشا فان عالمها یملأ طباق الارض علما اللهم
کما اذقتهم عذابا فاذقهم نوالا خدایا هدایت ده قریش را در ستیکه عالم قریش پر سازد روی زمین
را از علم بار خدایا همچنانکه عذاب خود چشانیدی ایشان را از نعمتهای خود ایشان بچشان و این عالم
شافعی است چنانچه احمد و غیر او از علمای گفته اند زیرا که کسی را ندارد که علم دیگر از قریش مثل علم
شافعی در آفاق منتشر شده حدیث چهل و یکم مرویست بروایت بیهقی و حاکم که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم فرمود الائمة من قریش ابرارها امراء ابرارها وفجارها امراء فجارها وان امرت
علیکم قریش عبدا حبشیا مجدعا فاسمعوا له واطیعوا ما لم یخیر احدکم بین .....
اسلامه وضرب عنقه فان خیر بین اسلامه ای ترکه وضرب عنقه فلیمدد عنقه امامان
از قریش اند نیکان قریش امیران اند بر نیکان و بدان قریش امیران اند بر بدان و اگر امیر سازند بر شما
عبدی حبشی مقطوع الاطراف را باید که سخن او بشنوید و اطاعت او نمائید تا وقتیکه مخیر نسازد یکی
از شما را در میان ترک اسلام و گردن زدن خود پس اختیار کند گردن زدن خود را حدیث چهل و دوم مرویست بروایت
احمد و غیر او که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود انظروا قریشا فخذوا من قولهم وذروا من فعلهم نظر کنید
جانب قریش پس بگیرید قول ایشان و بگذارید فعل ایشان یعنی اگر موافق شرع نباشد حدیث
چهل و سیوم مرویست بروایت بخاری و حاکم و بیهقی از ام هانی رض که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
فضل الله تعالی قریشا بسبع خصال لم یعطها احد قبلهم ولا یعطها احد بعدهم فضل الله
قریشا انی منهم وان النبوة فیهم وان الحجابة فیهم وان السقایة فیهم ونصرهم علی الفیل
وعبدوا الله عشر سنین لا یعبده غیرهم وانزل ..... فیهم سورة من القرآن لم یذکر فیها
احد غیرهم لایلاف قریش تفضیل داد خدای تعالی قریش را بر دیگران بهفت خصلت که هیچکس را
پیش از ایشان و بعد از ایشان نداد و تفضیل قریش این داد که من از ایشانم و نبوت در ایشان
است و حجابت حرم محترم و سقایه چاه زمزم در میان ایشان است و نصرت داد ایشان را بر اصحاب
فیل و بندگی خدای تعالی کردند و در شان ایشان سورتی از قرآن مجید نازل ساخت که ذکر کسی

دیگر در آن سورت نفرمود یعنی سوره لایلاف قریش و در روایت طبرانی انست که خدا تعالی تفضیل
قریش را بر دیگران بهفت خصلت داد آنکه ده سال عبادة خدا تعالی کردند و غیر ایشان در زمان ده سال
کسی دیگر عبادت نکرده و آنکه نصرت ایشان داد روز فیل در حالتیکه مشرکان بودند و آنکه سورت
از قرآن مجید در شان ایشان نازل ساخت که هیچکس از عالمیان داخل نبود در آن و آن سورت
لایلاف قریش است و آنکه نبوت و خلافت و حجابت و سقایه در میان ایشان است **فصل سیوم** در
احادیثی که وارد شده اند در شان بعضی از اهلبیت مثل فاطمه و اولاد وی رضوان الله علیهم
چون اکثر احادیث مذکوره درین فصل قبل ازین مذکور شد اکتفا بترجمه نمود **حدیث اول**
روایت کرد ابوبکر از غیلانیات از ابی ایوب که پیغمبر صلعم فرمود که زمانیکه قیامت قائم شود منادی ندا کند
از بطنان عرش یعنی ای اهل قیامت تمام و جمیع سرهای خود پیش اندازید و چشمهای خود بهم بندید تا که فاطمه بنت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پل صراط گذر کند انگاه با وهفتاد هزار جاریه از حور العین بگذرند
مثل گذشتن برق **حدیث دوم** ایضا از ابو هریره رض روایت کرد که پیغامبر فرمود که در روز
قیامت منادی ندا کند از وسط عرش که ایها الناس چشم بهم کنید تا فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بگذرد و سوی بهشت رود **حدیث سیوم** مرویست بروایة احمد و بخاری و مسلم و ابو داود
بن مخرمه که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بنی هاشم بن مغیره اذن از من طلبیدند که دختر خود را بعلی بن
ابیطالب نکاح کنند و حالانکه من اذن نمیدهم مگر آنکه ابن ابیطالب اراده آن کند که دختر مرا طلاق
دهد و نکاح دختر ایشان کند بدرستیکه فاطمه بضعه از من است در ذات من و می رنجاند مرا آنچه او را می
رنجاند **حدیث چهارم** مرویست بروایة بخاری و مسلم از فاطمه رض که رسول صلی الله علیه وسلم مرا
فرمود که جبرائیل علیه السلام هر سال یکبار معارضه و مقابله قرآن با من میکرد و درین سال دو بار مقابله
قرآن با من کرد گمان ندارم مگر آنکه اجل من رسیده است و بدرستیکه اول کسی از اهلبیت من
بمن ملحق خواهی شد پس بپرهیز و خدای را نگهدار و صبر کن که من نیکو سلف خواهم بود برای تو
حدیث پنجم احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که فاطمه بضعه ایست از من ایذا میرساند مرا آنچه او را ایذا میرساند و در تعب می اندازد مرا آنچه
او را در تعب اندازد **حدیث ششم** بخاری و مسلم روایت کردند از فاطمه رض که پیغامبر فرمود صلی الله
علیه وسلم دوست ترین من بسوی من از اهل من فاطمه است **حدیث هفتم** مرویست بروایة حاکم از ابو سعید
که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم فاطمه سیده نساء جنت است الا مریم بنت عمران **حدیث نهم**

بر دشمنیست که پیغامبر صلے الله علیه وسلم فرمود علی را رض که فاطمه دوست تر است نزد من از تو و تو عزیزی
بر من از وی حدیث دهم مرویست بروایة احمد و ترمذی از ابو سعید و بروایت طبرانی از عمر و از
علی رض از جابر و از ابو هریره و از اسامه بن زید و از براء بن عازب و بروایة ابن عدی از ابن مسعود
رضوان الله عنهم که پیغامبر فرمود صلے الله علیه وسلم که حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند
و خواهند بود حدیث یازدهم مرویست بروایة ابن ماجه و حاکم از ابن مسعود که پیغامبر فرمود
صلے الله علیه وسلم که این دو پسر حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان
است حدیث دوازدهم مرویست بروایة احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان از حذیفه
رض که پیغامبر صلے الله علیه وسلم فرمود که آیا ندیدی آن شخص را که قبل ازین عارض من شد فرشته بود
از فرشتگان که قبل ازین هرگز بر زمین نیامده بود اذن از پروردگار خود
خواسته بود که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا باینکه حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت اند و آنکه فاطمه رض سیده زنان اهل بهشت است حدیث سیزدهم طبرانی از فاطمه رض
روایت کرد که پیغامبر فرمود صلے الله علیه وسلم که اما حسن پس مراو راست هیبت من و سروری من حدیث
چهاردهم ترمذی از ابن عمر رض روایت کرد که نبی محمد رسول الله صلے الله علیه وسلم فرمود که حسن
و حسین دو ریحان من اند در دنیا حدیث شانزدهم مرویست بروایة ترمذی و طبرانی از اسامه
بن زید که فرمود صلے الله علیه وسلم هذان یعنی حسن و حسین پسران من اند و پسران دختر من اند خدایا
من ایشان را دوست دارم پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد حدیث
هفدهم مرویست بروایة احمد و اصحاب سنن اربعه و ابن حبان و حاکم از بریده که پیغامبر فرمود صلی الله
علیه وسلم صدق الله و صدق رسول الله انما اموالکم و اولادکم فتنة خدای تعالی و رسول او راست
گفته اند که جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه است من نظر کردم باین دو طفلان یعنی حسن و حسین که
می آیند و ایشان می لغزند پس نتوانستم که ذکر حدیث خود را قطع نموده بر داشتم ایشان را حدیث
هژدهم ابو داود از مقدام بن معدیکرب روایة کرد که پیغامبر صلے الله علیه وسلم فرمود هذا منی
و الحسین من علی یعنی حسن از منست و حسین از علی حدیث نوزدهم مرویست بروایة نسائی و ابو یعلی
و ابن حبان و طبرانی و حاکم از ابو سعید که پیغمبر فرمود صلے الله علیه وسلم که حسن و حسین سید شباب اهل جنت
اند مگر دو کس که پسران خاله یکدیگر اند عیسے بن مریم و یحیی بن زکریا علیهما السلام و فاطمه سیده
النساء اهل جنت است الا مریم حدیث بیستم احمد و ابن عساکر از مقدام بن معدیکرب روایة کرد

این دو پسر من دو ریحان اند از دنیا

اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که حسن از منست و حسین از علی حدیث بیست و یکم
مرویست بروایة طبرانی از عقبه بن عامر که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم حسن و حسین دو گوشوارهٔ
عرش اند و معلق نیستند حدیث بیست و دوم مرویست بروایت احمد و بخاری و ابو داود و
و نسائی از ابی بکره که پیغامبر گفت صلعم بدرستیکه این پسر من حسن سید است و امید آن هست که خدای تعالی
بسبب وی صلح اندازد میان دو لشکر عظیم از مسلمانان حدیث بیست و سیوم مرویست بروایت
بخاری در ادب مفرد و ترمذی و ابن ماجه از ابو یعلی ابن مره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که حسین از منست و من از ویم دوست داشته است خدا او را دوست داشته هر کس که حسین را دوست داشت
حسن و حسین دو سبط اند از اسباط قال فی النهایة سبط من الاسباط ای امة من الامم است در خیر و
و در حدیثی دیگر حسن و حسین دو سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم اند یعنی دو طائفه اند و قطعه اند
از آنحضرت صلعم و بعضی گفته اند که اولاد و بنات هست حدیث بیست و چهارم ترمذی از ابن عباس روایت
کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود دوست ترین اهل بیت نزد من حسن و حسین است حدیث بیست و
پنجم مرویست بروایة احمد و حاکم و ابن ماجه از ابو هریره که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم که هر کس که حسن
و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است هر کس که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشت
حدیث بیست و ششم روایت کرد ابو یعلی از جابر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که خوشحال
میسازد او را که نظر کند بسید جوانان اهل جنت باید که نظر کند بحسین حدیث بیست و هفتم مرویست
بروایة بغوی و عبد الغنی در ایضاح از سلمان رض که پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم هارون علیه السلام
دو پسران خود را شبر و شبیر نام کرد و من پسران خود را حسن و حسین نام کردم چنانچه پسران خود را
نام کرد و ابن سعد از عمران بن سلیمان روایة کرد که حسن و حسین دو اسم اند از اسمای اهل بهشت
و عرب در زمان جاهلیت کسی را باین دو اسم مسمی نساختند حدیث بیست و هشتم ابن سعد و طبرانی
از عایشه رض روایت کردند که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرائیل ع خبر داد مرا که پسر من حسین کشته
خواهد شد و بعد از ان ... خاک آن زمین نزد من آورد و خبر داد مرا که در آن زمین خوابگاه او خواهد
گشت حدیث بیست و نهم مرویست بروایة ابو داود و حاکم از ام فضل بنت حارث که پیغامبر فرمود صلی
الله علیه وسلم جبرائیل نزد من آمد و خبر داد مرا که امت من پسر من حسین را خواهند کشت و خاک سرخ
از ان زمین که مقتل حسین است نزد من آورد و احمد روایت کرد که پیغامبر فرمود فرشته نزد
من آمد که قبل ازین نزد من نیامده بود و گفت که این پسر تو حسین کشته خواهد شد اگر خواهی

که خاک آن زمین که مقتل وی است به تو بنمایم پس بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد و حدیث
سیّم امام بغوی در معجم به حدیث انس روایت کرده که فرشته که موکل باران است از خدای تعالی اذن
خواست که به زیارت پیغمبر بیاید پس بیامد و در آن روز نوبت ام سلمه بود و آنحضرت ام سلمه را گفته بود که
دروازه خانه را بر من نگاه دارید که هیچکس بر ما نیاید پس ام سلمه بر دروازه بود که حسین آمد و خود را
صلی الله علیه وسلم اندر جست و آنحضرت او را نشانیده بر دوش و رقبه او را بوسه داد آنگاه فرشته گفت یا رسول
الله دوست داری حسین را آنحضرت فرمود بلی او را دوست میدارم آن فرشته موکل گفت که
زود است که امت تو او را خواهد کشت اگر میخواهی ترا مکان مقتل او بنمایم و بعد از آن آن
مکان را بنمود و مشتی از آن خاک سرخ آورد و ام سلمه آن را در جامه کسب ثابت گوید که در آن وقت
میگفتیم که آن زمین کربلاست ایضاً ابو حاتم حدیث را در صحیح خود روایت کرده و احمد مانند این نیز
روایت کرد و بمسند حسن نیز حدیث را روایت کرده اند لیکن در این روایت مذکور است که آن
فرشته جبرائیل بود پس اگر به صحت رسد محتمل است که در واقعه بوده باشد که آن فرشته بود و یک
مشت خاک آورده به آنحضرت داد و در روایتی ایضاً مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن خاک را
ببوئید و گفت ریح کربلا از این خاک می آید و در روایت ملا و ابن احمد در زیادات المسند آورده
ام سلمه گفت کفی از تراب احمر بمن داد و گفت این خاک آن زمین است که در آن کشته خواهد شد و هرگاه که
این خاک بخون منقلب شود بدانکه او کشته شده است ام سلمه رض گوید آن خاک را در قاروره کردم
و نزد خود نگاه داشتم و با خود گفتم روزی که این خاک منقلب بخون میشود روزی عظیم خواهد بود و در
یک روایت آنکه ام سلمه گفت روز قتل حسین آن را یافتم که خون منقلب شده بود و در روایت دیگر آنکه جبرائیل علیه
السلام گفت خاک مقتل حسین را بنمایم تو گفتم بلی انگه سنگریزه چند آورد و او را در قاروره کرد
چون شب قتل حسین در رسید شنیدم که قائلی میگفت شعر ایها القاتلون جهلا حسینا +
ابشروا بالعذاب والتذلیل + قد لعنتم علی لسان ابن داود + وموسی وحامل الانجیل +
یعنی آنکسانیکه از روی جهل و عناد حسین را مقتول ساختید بشارت باد شما را العذاب و عقاب
الیم و ملعون گشتید بر لسان ابن داود یعنی سلیمان و موسی و عیسی ام انگاه کردم و آن قاروره
را گشادم ناگاه دیدم که سنگریزه خون شده بود و ابن سعد از شعبی روایت کرد که حضرت علی وقتی که بصفین
میرفت بزمین کربلا در گذشت و چون محاذی نینوی که دیهی بلب فرات است رسید ایستاد و از نام
زمین پرسید گفتند این کربلاست آنگاه گریه بسیار کرد چنانچه زمین از اشک چشمان آنحضرت تر شد

و بعد از آن گفت وقتی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گریه
میکرد گفتم گریه از چیست یا رسول الله فرمود که جبرائیل علیه السلام حالا نزد من آمده خبر داد مرا که ولد من حسین
در حوالی فرات در موضع که آنرا کربلا گویند کشته خواهد شد و جبرائیل قبضهٔ خاک از آن زمین گرفته
بمن داد که بوییدم بعد آنکه او را بوییدم بے اختیار اشک از چشم من بریختند احمد مختصر از علی آورده
روایت کرده که علی رضی الله عنه بموضع قبر حسین رضی الله عنه گذشت و گفت لشکرے از آل محمد درین عرصه کشته خواهند
شد که آسمان و زمین بر ایشان گریه کنند و اصحاب خود را نمود که این موضع جاے خوابیدن
شتران ایشان خواهد بود و این مقام رحال ایشان است و این مقام جای ریختن خون ایشان است
و ایضاً ملا عمر روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجرهٔ عائشه رضی الله عنها غرفه داشت که وقت ملاقات
جبرائیل علیه السلام بآن غرفه تشریف میفرمود چون بآن غرفه تشریف برد عائشه را امر فرمود که هیچکس را
نگذارد که نزد آنحضرت صلعم رود ناگاه حسین رضی الله عنه بے آنکه کسی خبر دار شود بآن موضع رفت جبرائیل
گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که این پسر من است پس او را گرفته بر
ران نشاند جبرائیل علیه السلام گفت زود باشد که امت تو این را بقتل آرند آنحضرت صلعم فرمود امت من جبرئیل
گفت بلے و اگر خواهی آن زمین مقتل وے بنمایم ترا پس جبرائیل علیه السلام اشارت بزمین طف کرد یعنی کربلا
که در کوفه واقع است دست دراز کرده مشتی خاک سرخ از آن زمین گرفت و بآنحضرت صلعم نموده
گفت این خاک آن زمین است که مکان قتل وے خواهد بود و ترمذی روایت کرده که ام سلمه رضی الله عنها پیغمبر را صلعم
در خواب دید که میگرید و بر سر و لحیهٔ مبارک خاک آلوده است پرسید که سبب گریه چیست آنحضرت صلعم فرمود
که الحال حسین را کشتند و همچنین ابن عباس آنحضرت صلعم را در نیم روز در خواب دید که سر و روی
آنحضرت صلعم خاک آلوده است و قاروره در دست دارد که پر از خون است آنگاه ابن عباس رضی الله عنه سوال
کرد که درین قاروره چیست فرمود که خون حسین رضی الله عنه و اصحاب وی است راوی گوید بعد از آن تفحص کردند
در همان روز شهید شده بود و احمد روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ملکے بخانه
من آمد که قبل ازین نیامده بود و نزد من گفت پسر تو حسین کشته خواهد شد اگر میخواهی خاک زمین مقتل
وی بنمایم ترا و قبضهٔ خاک سرخ بیرون آورد و همو و پس حسین رضی الله عنه همچنانکه از آن پیغمبر صلی الله
علیه وسلم خبر داده بود در کربلا از زمین عراق در نواحی کوفه که بالطف نیز مشهور است شهید شد
بدست سنان ابن انس نخعی خذله الله تعالی و بعضی گفته اند که قاتل وی غیر سنان ابن انس لعنة الله علیه
بود در روز جمعه دهم محرم سنه احدی و ستین از هجرت پیغمبر صلعم و در آن وقت سن مبارکش به پنجاه و شش

عائشه رضی الله عنها را خبر نشود

بدست سنان ابن انس نخعی

سال سید بود چون رضی الله عنه را شهید کردند تتبه سر کرده سر مبارکش نزد یزید فرستادند مرویست
بروایت منصور بن عمار که در راه شام جمعی که سر حسین را می بردند در مرحله اول که نزول کرده بودند
دیوار دستی بیرون آمد و قلمی از آهن در آن دست بود آنگاه بخون سطری نوشت که ترجمه
قتلت حسیناً الشفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا امتی که حسین را مقتول ساختید در روز قیامت
شفاعت جد وی را امید میدارید چون مشاهده اینحال نمودند سر را گذاشته روی بگریز نهادند
مرویست که این بیت ششصد سال قبل از بعثت حضرت رسالت پناه در زمین روم در کنیسه
بر سنگ نوشته بود و کاتب آن را کسی ندانسته که کیست و ابونعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة
از بصره از دو روایت کرده که گفت در وقت شهادت امام حسین رضی الله عنه از آسمان خون بارید
و چون وقت صبح شد دیدیم که جامهای و سبوهای و کوزهای ما پر از خون بود و نحو این در احادیث
دیگر غیر این مذکور است و از جمله علامات که در روز شهادت حسین اظهار شد آنکه در آسمان سیاهی عظیم پدید آمد
چنانچه در روز ستاره ها دیدند و هیچ سنگی را بر نداشتند که در زیر آن سنگ خون تازه پدید آمد
و ابو الشیخ روایت کرده که قافله از یمن در آن وقت بجانب عراق میرفت و چون لشکر یزید عجایب
میرفت با ایشان مرافقت نمود بمجرد این مرافقت بعضی از شتران اهل قافله که ورس در بار ایشان بود
همه آنها بخاکستر مبدل گشته و ابن عیینه از جد خود روایت کرده که بعضی از شترداران که ورس
ایشان در آن قافله خاکستر شده بود ویرا از این معنی خبر دادند و در آن لشکر شتری کشتند گوشت آن تغیر یافته
بود و بعد از آنکه بختند تلخ بود مثل علقم که گیاهیست در غایت تلخی و آسمان در آن روز سرخ شده بود و آفتاب
منکسف شده چنانچه در نیم روز ستاره ها دیدند و مردم ظن آن کردند که قیامت قایم شده و در شام هیچ
سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود و عثمان بن ابی شیبه روایت کرده که بعد از قتل حسین
هفت روز آسمان گریه کرد و گرد باد سرخ بود و بمرتبه که از شدت سرخی آسمان دیوارها و عمارت در
زمین شام بملحفهای معصفر شده بود و اشهب کواکب آسمان چندان نازل میشد که بیکدیگر می افتاد
و ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که گفت دنیا سه روز تاریک بود و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر
شد و ابو سعید گفت که در دنیا هیچ سنگی بر نداشتند در ایام قتل حسین مگر آنکه در زیر آن سنگ خون
تازه بود و در آن روز آسمان خون بارید و اثر آن خون در جامها باقی ماند مدتی تا انقطاع
یافت و ثعلبی و ابونعیم قبل از این مذکور ساختیم که خون بارید و ابونعیم زیاده کرده آنکه گفت چون
وقت صبح بیدار شدیم دیدیم که جامها و ظروف تمام پر خون بود و در روایتی آنکه گفت باران ..

بارید بر خانهای و دیوارهای خراسان و شام و کوفه از خانهای مانند خون روان و ایضاً ثعلبی
گوید آسمان گریست و گریه او سرخ بود و آن غیر او مرئی نیست که بعد از قتل حسین رضی الله عنه افق آسمان
شش ماه سرخ بود و همان سرخی است که الحال اثرش باقیست بطرف مشرق میشود و ابن سیرین میگوید
که خبر بما چنین رسید که سرخی قبل ازین نبود تا وقتیکه حسین را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد و ابن
سعد مذکور ساخت که این سرخی قبل از قتل حسین رضی الله عنه نبود و ابن جوزی میگوید حکمت درین
نیست که اثر غضب با سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا تعالی منزه است از جسمیت اثر غضب
خود بر قاتلان حسین رض سرخی افق ظاهر ساخت از جهة اظهار کردن اینکه ارتکاب این امر خیانتی عظیم
و گناهی بزرگست و گفت از اینجا که قیاس کنید که روزیکه عباس رض اسیر کرده بردند در جنگ بدر
ناله او منع خواب پیغامبر کرد پس چگونه باشد حال آنحضرت صلعم بناله حسین و دیگر آنکه وحشی که قاتل حمزه
بود رض چون مسلمان شد با آنکه اسلام قطع ذنوب ایام کفر میکند پیغامبر صلعم ویرا گفت که مقابل من میا
که دیدن قاتلان دوستان را دوست نمیدارم پس چگونه باشد دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ببیند
کسی را که ذبح حسین رضی الله عنه کرده باشد و کسی را که امر بقتل وی کرده باشد و اهلبیت او را خوار
کرده باشد و باسیری برده باشد نعوذ بالله من هذه الافعال **بدانکه** قبل ازین روایت کردیم که
در شام سنگی نبرداشتند مگر در زیر آن سنگ خون تازه بود و در روز قتل علی رض نیز واقع شده بود
چنانچه بیهقی از زهری روایت کرده که چون بجانب شام رفتم بارادهٔ آنکه غزا روم نزد عبد الملک رفتم گفت
که در روز قتل علی رفع حجری در بیت المقدس نکردند مگر آنکه خون در زیر آن یافتند بعد از آن گفت کسی باقی
نماند که این معنی را داند غیر از من و تو باید که این خبر بکسی نگوئی زهری گوید کسی را از آن خبر ندادم مگر بعد
از موت عبد الملک **و ایضاً** از زهری روایت کردند که غیر عبد الملک مرا خبر داده بود و از همین بیهقی
گوید آنچه از وی بصحت رسیده نیست که وقوع این امر در حین قتل حسین علیه بوده و شاید که نزد قتل الیشان
هر دو این امر واقع شده باشد انتهی کلامه و ابو الشیخ روایت کرده که جمعی با یکدیگر گفتند که هیچ کس
قتل امام حسین رض اعانت نکرده مگر آنکه خدا تعالی او را ابتلای مبتلای ساخت قبل از موت اتفاقاً
پیری در میان انجماعت بود و گفت من اعانت بر قتل او کردم هیچ بلا بمن نرسیده درین اثناء
برخاست که اصلاح چراغ کند در حال آتش در وی افتاد هر چند فریاد میکرد و میسوخت تا آنگاه خود را
در آب فرات انداخت و مع ذلک از آن خلاصی نیافت تا دفنیکه مرد و منصور بن عمار روایت کرده
بدرستیکه بعضی از معاونان قتل حسین رض بودند بمرض تشنگی گرفتار شدند بمرتبه که هر چند که آب میخوردند سیر نمی

شدند و بعضی که ذکر ایشان دراز شد بطریقی که در وقت سواری مثل ریسمان بر گردن ایشان پیچید ابن الجوزی از سدی نقل کرده که مردی در کربلا مرا ضیافت کرد جمعی حاضر بودند
میگفتند که هیچکس در خون حسین شریک نشد مگر آنکه بقبح وجهی مرد آن شخص مهمان دار انکار این معنی
کرده جماعت تکذیب نمود و گفت من از آنجمله در آن لشکر حاضر بودم آنگاه آخر شب برخاست
که اصلاح چراغ کند فی الحال آتش در جسد او افتاد و سوخته شد رحمة الله علیه گوید والله که جسد او را
دیدم مثل فحم شده بود و آن زهری مرویست که گفت از قاتلان حسین رضی الله عنه هیچکس باقی نماند مگر آنکه در
دنیا حد ایشان رسید عقاب کرده قبل از عقاب آخرت بقتل یا بنابینائی یا سیاه روئی یا بزوال
ملک اندک روز چنانچه سبط ابن الجوزی از واقدی روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین رضی الله عنه حاضر بود
بی آنکه معاونت بر قتل وی کند یا دخلی در آن داشته باشد بمجرد همین حضور در این ایام نابینا شد
آنگاه مردم از سبب آن پرسیدند گفت پیغامبر را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود را بالا برده
بود و شمشیر در دست داشت و نزدیک وی نطعی افتاده بود و ده کس بر آن از قاتلان حسین مقتول ساخته
که نزد آنحضرت افتاده بود چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد بواسطه آنکه حاضر بر قاتلان
حسین رضی الله عنه شده بودم و میل از خون حسین در چشم من کشید چون روز شد اعمی گشته از خواب قائم و ایضا
روایت کرده اند که شخصی از قتله حسین سر مبارک او را در بالان اسب خود آویخته بود
بعد از چند روزی روی او سیاه شد مثل قیر او را گفتند تو در میان عرب نیکوروی و تازه منظر بودی
را چه واقع شد گفت از آن روز که سر حسین را برداشتم هیچ شبی بر من نگذشت مگر آنکه بعذاب و آتش آن
شخص بقبیح وجهی مرد و ایضا روایت است که مردی نیز پیغامبر را در خواب دید که طشتی پر از خون
نزد آنحضرت نهاده بود و مردان را بر آن عرض میکردند و ایشان را با خون آلوده میساختند و چون
نوبت من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین نبودم قبل از این مذکور شد بروایت احمد که
شخصی گفته بود که فاسق بن فاسق حسین را کشت آنگاه خدای تعالی از آسمان دو کوکب انداخته بر چشم وی
زد تا او را نابینا ساخت و بازری از منصور روایت کرده که در شام مردی را دیدم که روی او مثل
خنزیر بود آنگاه از سبب مسخ او سوال کرد گفت عادت من این بود که هزار بار هر روز بر فرزندان
حسین لعنت میکردم و در روزهای جمعه چهار هزار بار آنگاه پیغامبر را در خواب دیدم و خوابی طولانی
مذکور ساخت از آنجمله این بود که حسن از وی شکوه کرد نزد پیغامبر صلی الله علیه وسلم و آنحضرت لعن
مردود العین کرد و آب مبارک خود بر روی من انداخت و آنجا که آب دهن آنحضرت رسید خنزیر شد و این

علامت بروی ماند تا وقت موت و ملا از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که وی شنید که جنیان بر
حسین نوحه میکردند و ابن سعد آورده که ام سلمه بر حسین رض چندان گریه کرد که بیهوش شد و بخاری
در صحیح آورده و ترمذی از ابن عمر رض که مردی گفت که تو از کجائی گفت از کوفه و عراق گفت
ببینید که اینها از خون پشه سوال میکنند و حالانکه ایشان پسر پیغمبر را کشته اند و من از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم شنیده ام که حسن و حسین ریحانتین من اند در دنیا و سبب خروج حسین رض آن بود که یزید
پلید چون بمسند حکومت نشست رسول خود را نزد عامل خود که در مدینه بود فرستاد که بیعت وی
از حسین رض بگیرد و حسین رض بر مضمون اطلاع یافته بر نفس خود ترسید و بجانب مکه توجه نمود و اهل کوفه چون
از قدوم حسین رض خبر یافتند کسان را نزد وی فرستادند و التماس نمودند که بجانب ما قدم رنجه فرمائید تا ما بر
بیعت وی قیام نمائیم و بجور و خوفی که با ایشان شده همه را تلافی کنیم چون ابن عباس از عزیمت امام
حسین رض واقف شد او را نهی کرد و بیان غدر اهل کوفه و قتل پدرش علی رض و ترک نصرة برادرش
حسن رض نمود و چون از نصیحت وی اباکرد و گفت پس اهلبیت خود را همراه مبر از آن نیز ابا نمود آنگاه
ابن عباس رض بگریست و گفت واحسیناه و ابن عمر نیز امثال این سخنان گفت و گریه و زاری
نمود و بروی او بوسه داد و گفت شما را بخدای سپردم و ابن زبیر نیز از مضمون وی را نهی کرد و در جواب
وی گفت پدرم خبر داده که در مکه کبشی خواهد بود که بسبب او حلال دانند حرمت انتقام را و دوست
نمیدارم که من آن کبش باشم و قول حسن رض که وی را گفت بترس از سفهائی کوفه که ناگاه ترا خواهی کنند
بر خروج و بقول خود وفا نکنند و موجب خفت و پریشانی تو گردد از آن پیشتر قبل ازین مذکور
ساختیم چنانچه حسین رض در شب قتل این سخن را تکرار نموده گفت رحمت خدای بر برادرم حسن رض را باد که
بآنچه او گفته بود رسیدم و محمد بن حنفیه چون خبر توجه حسین رض بجانب کوفه شنید چندان گریه کرد
که طشتی که جهت وضو ساختن پیش وی نهاده بودند از آب چشم پر ساخت و در مکه هیچکس نبود که بر
رفتن حسین رض محزون و غمناک نشد و بالجمله مسلم بن عقیل را قبل از خود روان کرد که از مردم بیعت بگیرد
او چون آنجا رسید دوازده هزار کس از اهل کوفه بقول مشهور بیعت کردند و یزید چون برین حال واقف شد امارت
کوفه با بن زیاد داد و او با لشکر خود بکوفه در آمده مسلم بن عقیل را بدرجه شهادت رسانید و سر او را
نزد یزید فرستاد و او را از حسین رض تحذیر نمود چون حسین رض از مکه بداعیه کوفه بیرون آمد در اثنای راه
ملاقی فرزدق شده که از جانب کوفه می آمد و با وی گفت خبر مردم چیست فرزدق گفت بلی الخبیر
سقطت یا ابن رسول الله دلهای مردم با شما است و شمشیر های ایشان با بنی امیه و قضا از آسمان فرود

رز آسمانها والله یفعل ما یشاء و چون بقادسیه نزدیک شد هنوز خبر مسلم با و نرسیده بود که در بیابان
اسار حر بن یزید تمیمی بالای وی شد گفت یا ابن رسول الله باز گرد و امید خیر از جمعی کی من ایشانرا
گذشته ام مدار و خبر آمدن ابن زیاد بکوفه و مستعد او وی و قتل مسلم بن عقیل باو رسانید حسین
چون از این خبر آگاهی یافت میخواست که باز گردد و گفت الله که باز نمیگردیم تا آنکه خون برادر خویش
نگیریم یا خود کشته شویم حسین گفت خیری بعد از این در حیات نخواهد بود و روان شد عبید الله بن زیاد
چون شنید که حسین بنواحی کوفه رسیده است بیست هزار کس که اکثر مردم کتابت بحسین نوشته
بودند و با وی بیعت کرده بودند لیکن دنیا را بر آخرت اختیار کرده بیعت ابن زیاد و یزید
کرده بودند ایشانرا جهت محاربه باستقبال وی فرستاد و حسین را چون تلاقی او و اهل لشکر ابن زیاد شد بجانب
کربلا عدول نمود و در تاسع محرم سنه احدی و ستین آنجماعت تعاقب نمودند چون تلاقی فریقین
دست داد آنجماعت از حسین التماس کردند که بحکم ابن زیاد و متابعت یزید پلید علیه ما یستحقه
راضی شو حسین ازین معنی ابا و امتناع نمود با آنکه زیاده از هشتاد و دو کس از اهل البیت و برادران خود
همراه وی نبود با آن لشکر کثیر محاربه نمودند در آن موقف تا قدم ورزید و از کثرت سهام
و رماح ایشان اصلا اندیشه بخاطر مبارک او راه نداد و حمله بر ایشان نمود و بسیاری از آنجماعت را
بدوزخ فرستاد و در اثنای محاربه این شعر میخواند شعر انا ابن علی الحر من آل هاشم + کفانی
بهذا مفخرا حین افخر + وجدی رسول الله اکرم من مشی + و نحن سراج الله فی الناس تزهر
و فاطمه امی سلالة احمد + و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر + و فینا کتاب الله انزل
صادقا + و فینا الهدی والوحی والخیر یذکر + یعنی من پسر علی ابن ابیطالب بهترین آل هاشم ام
بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و در وقت مفاخرت کافی است مرا این فخر و شرف که جد من
رسول الله صلی الله علیه و سلم که بهترین خلق خداست و ما که چراغ نورانی داریم در میان مردم و مادرم
فاطمه است خلاصه و زبده آل محمد صلی الله علیه و سلم و عم من جعفر طیار که ملقب به ذو الجناحین است و ما
همه کس را هدایت داده ایم و براه راست نموده ایم بسبب آنکه قرآن و وحی بر ما نازل شده از آسمان
گویند اگر نه این بودی که آن ظلمه میان حسین و آب حایل شده بودند و منع آشامیدن آب از وی
میکردند هرگز بر وی قدرت نمی یافتند بواسطه کثرت شجاعت و مردانگی که داشت نقل است
که چون منع آب از حسین و اصحاب او کردند در آن ایام شخصی از لشکر اعدا در الف یا بسیت
که خود را چنان مینماید که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره آب از آسمان نمی چشند تا تشنگی

خواهد مرد حسین گفت اللهم اقتله عطشا بار خدایا او را به تشنگی بکش بعد از آن آن شخص هر چند آب
میخورد و از آب سیر نشد تا وقتیکه بمرد وایضا مرویست که حسین رض آب طلب نمود که بیاشامد
آنگاه مردی حائل شد میان او و خوردن آب تیر انداخت بر حنک وی و حسین رض آنمرد را دعا
بد کرد بار خدایا او را بمرض تشنگی گرفتار ساز تا هرگز از آب سیر نشود آنگاه حرارت در شکم او پدید آمد
و برودت به پشت او بمرتبه برف و یخ نهادندی همیشه او را چندان تبرید میرساندند که از گفت و شنود زاید
الوصف بود ولیکن حرارت او را همیشه در تن اندرون و بیرون می افزود و از عقب و اقبال چون
تنور آتش بود و فریاد العطش العطش میزد و سویق و آب و شیر چند مقدار نزد او می آوردندی
که اگر پنجکس میخوردند ایشانرا کافی بودی آن شخص تمام آن میخورد و فریاد العطش میزد تا وقتیکه
شکمش منشق شد و بمرد القصه آن قوم غدار نابکار آتش جنگ افروختند اهلبیت حسین را یکی بعد
از یکی شهید میکردند تا وقتیکه زیاده از پنجاه کس از ایشان بدرجه شهادت رسیدند بعد از آن حسین رض
صیحه زد و گفت در میان شما کسی هست که منع شر اشرار از حرم رسول الله میکند چون یزید بن
حارث این سخن شنید از لشکر اعدا اسپ بجانب حسین برتاخت و گفت یا ابن رسول الله
من اول کسی بودم که بجنگ تو آمده بودم و الحال از جمله معاونان توام بامید شفاعت جد تو رسول
الله صلی الله علیه وسلم تا حال من گروه این بگفت و شروع در محاربه نمود بسیاری از لشکر اعدا را
بکشت تا آنکه بدرجه شهادت رسید و تمامی اصحاب حسین رض شهید شدند و خود تنها ماند حمله بر آنجماعت
آورد و بسیاری از ایشان که بشجاعت مشهور بودند بقتل آورد بعد از آن جمعی کثیر یکدفعه
حمله آوردند و میان وی و حرم محترم وی حائل شدند امام حسین رض باز صیحه زد و گفت سفها خود را منع
کنید و از اطفال و نساء من دور شوید چون منع آن کردند باز شروع در مقاتله فرمود تا زمانیکه
از هر طرف زخم بسیار رسانیدند و از اسپ بروی زمین افتاد و سر مبارکش از تن جدا کردند انا
لله و انا الیه راجعون در روز عاشورا از ماه محرم سنه احدی و ستین و چون سر مبارکش را نزد
عبید الله زیاد بردند کسیکه مرتکب این فعل شنیعه شده بود این شعر انشا کرده نزد عبید الله خواند
شعر املاء رکابی فضة و ذهبا + فقد قتلت الملک المحجبا + و من یصلی القبلتین فی الصبا
و خیرهم اذا یذکرون النسبا + قتلت خیر الناس اما و ابا + یعنی طشت من پر از طلا و نقره بنما
که من ملکی معظم و مکرم را کشته ام کسی را که نماز میگذاردی بدو قبله در حالت کودکی بهترین مردمان
هست از روی نسب و حسب و از روی مادر و پدر آنگاه ابن زیاد از این سخن غضب کرد و گفت اگر

میدانستی که او را این قرب بود چرا او را بقتل آوردی والله که از من خیرے تو نخواهید دید
حق با و خواهم ساخت آنگاه گردن او بزد مرویست که با حسین رض نوزده کس از برادران و پسران
برادرش حسن و اولاد جعفر و عقیل شهید شدند و بعضی گفته اند که بیست و یک کس و حسن بصری رح
گوید که در روی زمین مثل ایشان در کربلا شهید شدند کس نبود و ترمذی و غیر او روایت کرده چون سر
حسین رض نزد ابن زیاد آوردند آن ناداشتی نهاد و چوبی در دست داشت و دندان مبارک او را
بچوب میزد و میگفت نیکو روی مثل این ندیده ام چه دندان نیکو دارد و انس رض نزد وی حاضر
بود او گریه کرد و گفت حسین شبیه ترین مردم است برسول صلی الله علیه وسلم و ابن ابی الدنیا روایت
کرده که زید بن ارقم رض نزد وی حاضر بود و گفت ای ابن زیاد چوب خود را بردار که بسیار دیده
ام که سید الکونین میان این دو لب را بوسه میداد و بعد از آن گریه بسیار نمود ابن زیاد ویرا
گفت ابکی الله تعالی عینیک اگر نه این بودی که پیر شده و خرف گشته ترا گردن بزدمی زید بن
ارقم از مجلس برخاست و گفت ای مردمان از امروز شما بنده و ذلیل خواهید بود که پسر دختر رسول را کشتید
و ابن مرجانه را بر خود امیر گردانیدید والله که نیکان شما را خواهد کشت و بدان شما را بنده و ذلیل
خود خواهد نمود هلاک است کسیکه باین ذلت و عار راضی باشد باز گفت ای ابن زیاد ترا چیزے گویم که
غیظ تو ازین زیاده گردد دیدم آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که حسن را بر ران راست و حسین را
بر ران چپ نشانیده دست مبارک خود بر سر ایشان نهاده بود و بار خدایا ایشان را و بتو سپردم و مومنان
صالح پس ببین که ودیعت و امانت رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد تو چگونه بود ای ابن زیاد
نقل است که در انتقام خدای تعالی انتقام اعمال از ابن زیاد کشید چنانچه بصحت پیوسته نزد
ترمذی که وقتیکه سر ابن زیاد و اصحاب او در کوفه آورده در مسجد نصب کردند ماری پیدا شده
در میان آن سرها رفته بسوراخ بینی ابن زیاد در رفت و زمانی مکث نموده و بیرون آمد باز نوبتی
دیگر آمده همان فعل بجا آورد و قاتل ابن زیاد مختار ابن ابی عبیده بود و بیان آنکه جمعی از شیعه
پشیمان شدند از ترک نصرت و معاونت امام حسین رض و متوجه شدند که ابن زیاد را بکشند و بیان
فرقه ایشان تبعیت مختار ابن ابی عبیده ثقفی نمودند و مالک کوفه شده شش هزار کس از
مقاتلان حسین رض بقتل آوردند با قبح وجهی رئیس ایشان عمر سعد خذله الله کشتند و شمر بن
ذی الجوشن را که پیشوای مباشر قتل حسین شده بود مخصوص ساختند بمزید نکال و عقاب و او را
در ... دست و پای بسته زیر پای اسپان انداخته هلاک گردانیدند تیرا که با حسین ...

کرده بود و مردم از این رهگذر لشکر مختار ابی عبیده بسیار کردند لیکن آخر الامر عمل قبیح از سر زد که
دعوی کرد که وحی بوی نازل میشود و آنکه محمد بن حنفیه مهدی است و ابن زیاد که با سی هزار
کس در موصل نزول کرده بود لشکر عظیم از جانب مختار بر سر او رفته او را با جمیع اصحاب او در روز عاشورا
بر کنار فرات بقتل آوردند و سرهای ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار همان محل که ابن زیاد
سر مبارک حسین رض را نصب کرده بود سر ابن زیاد نصب کرد و بعد از آن از آنجا نقل کردند بجای
که قبل ازین گذشت و از آنجا بار دربینی وی داخل شد و از جمله اتفاقات عجیبه است که بدار الاماره
کوفه رفتم نزد ابن زیاد و مردم نزد او صف زده بودند و سر حسین بر سپر نهاده بود
از دست راست او و بعد از ایامی نزد مختار رفتم و در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد نزد وی نهاده
و مردم بهمان طریق صف زده اند باز بر مصعب ابن زبیر داخل شدم دیدم که سر مختار در همان
موضع نهاده از نزد عبد الملک بن مروان برفتم سر مصعب همچنان دیدم آن گاه عبد الملک بن
مروان را ازینحا خبردار کردم گفت خدا تعالی نوبت پنجم ترا ننماید و امر کرد که آنخانه را خراب کنند
بالجمله چون سر مبارک حسین رض را نزد ابن زیاد آوردند آنرا با سبایای آل حسین جمیعاً نزد یزید
فرستاد و بعضے گفته اند که یزید منکر ابن زیاد شد ازین عمل قبیح که او بقتل آورده و دعای رحمت
و مغفرت کرد در حق حسین رض و سر مبارک او را با بقیه اولاد بمدینه فرستاد و سبط ابن جوزی و غیر
او گفته اند که مشهور است که یزید اهل شام را جمع نموده خبر کرد و سر حسین رض را در میان مجلس نهاده
عصا از چوب خیزران که در دست داشت دران میکوفت و جمع میان این دو قول باین طریق
کرده اند که احتمال دارد که یزید بحسب ظاهر انکار بر ابن زیاد و ترحم بر حسین رض کرده و اما در خلوت عمل
ازوی صادر شده بقرینه آنکه مبالغه تمام در تعظیم و ترفیع ابن زیاد کرد حتے آنکه ویرا باندرون
خانه خود که زنان میبودند طلب نمود و ابن جوزی گوید که هیچ تعجبے نیست از قتال ابن زیاد و جرأت
زدن یزید ثنایا رض و بستن آل نبی صلے اللہ علیہ وسلم مثل سبایا بر شتران و سرهای برهنه
ایشان برهنه و ظاهر ساختن و غیر ذالک از افعال قبیحه او .... سر مبارک حسین رض در
خزینه یزید بود زیرا که سلیمان بن عبد الملک که یکے از ملوک بنی امیه بود پیغامبر ص را در خواب
دید که ملاطفت و ملائمت بوی مینمود و تعبیر الخواب از حسن بصری رح پرسید حسن گفت شاید که احسانے
در حق اهلبیت آنحضرت ص کرده باشی عبد الملک گفت بلے سر حسین را در خزینه یزید یافتم آنگاه
آنرا در پنج جامه پیچیده با جماعتے از اصحاب خود بروی نماز گذاردم و دفن کردم حسن بصری رحمة

الله علیه این فعل تو بسبب رضای پیغامبرست از تو بعد از آن سلیمان بن عبد الملک جایزه نیکو بحسن
بصری فرستاد نقل است در زمانی که یزید نسبت بسر مبارک حسین این نوع بی ادبی مذکور
بفعل می آورد ناگاه شخصی از جانب قیصر برسالت نزدیک یزید آمده بود از این حال تعجب کرد
گفت در بعضی از جزایر دریا خر عیسی علیه السلام در دیری مدفون است و ما هر سال از راههای
دور بزیارت آن خر می رویم و نذر و هدایا میبریم و تعظیم آن میکنیم بطریقی که شما تعظیم کعبه
کنید و شما بفرزندان پیغامبر خود این نوع سلوک مینمائید گواهی میدهم که شما بر باطل اید و یکی
دیگر گفت که من از نسل داود علیه السلام و در میان من و او هفتاد پشت است و یهود غایت
تعظیم و حرمت من بجای می آورند و شما پسر پیغامبر خود را مقتول میسازید و ایضا مرویست
است که جماعتی که در راه محافظت سر حسین می کردند چون در منزلی نزول میکردند سر را بر سر نیزه
میکردند اسیران میداشتند و در بعضی از منازل راهبی از دیر خود این معنی مشاهده نمود پرسید که این
سر کیست گفتند که سر حسین بن علی ابن ابیطالب رضی الله عنه است راهب گفت شما بد قوم اید
مسیح علیه السلام را فرزندی بودی هر آینه او را در چشم خود جا میدادیم شما بد مردمانید که فرزند پیغامبر
خود را مقتول میسازید ده هزار دینار از من بگیرید و امشب بگذارید که این سر نزد من باشد آن جماعت قبول
این معنی کردند راهب آن سر مبارک را گرفته غسل داد و خوشبوئی مالید و در کنار خود نهاده میل بجانب
آسمان داشت و تا دم صبح نشسته گریه میکرد و آنگاه مسلمان شد باین سبب که نوری دید از
سر بیرون آمد و بجانب آسمان ساطع شد و بعد از اسلام از دیر بیرون آمد و بقیه عمر خود بخدمت
اهلبیت رسول الله مشغول شد نقل است که آن جماعت سر حسین را برداشته دیناری چند از آن لشکر
که غارت کرده بودند بدست ایشان فتاد و در اثنای راه میخواستند که زرها قسمت نمایند
چون سر کیسها کشادند تمام خزف و سفال شده بود و در یکطرف آن نوشته بود و لا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در خاتمه کتاب
خواهد آمد که لعن یزید جایز است یا ممتنع است آورده اند که چون حرم حسین را می بردند
بنوعی که اسیران را می برند باین وضع بکوفه رسیدند اهل کوفه بر حال ایشان ترحم نموده
گریه میکردند آنگاه زین العابدین بن الحسین گفت این جماعت بر حال ما میگریند پس که کشت
آبا و اجداد و اهلبیت ما را بقتل آوردند و حاکم از طرق متعدده روایت کرده که پیغامبر صلی
الله علیه وسلم فرمود که جبرائیل علیه السلام گفت که حق سبحانه و تعالی میفرماید که بعوض خون یحیی

بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و بعوض خون حسین بن علی هفتاد هزار کس ... و هفتاد هزار کس را خواهم کشت و ابن جوزی که حکم بوضع این حدیث کرده و در موضوعات در نجم مصیبت نیست و قتل این عدد بسبب حسین مستلزم این نیست که بقدر عدد قاتلان وی باشند زیرا که فتنه بمثل وی منجر شد بعصبیات و مقاتلاتی که وفا باین عدد میکرد و امام زین العابدین بن الحسین رضی الله عنه که خلف صدق آبا و اجداد خود بود از روی حلم و زهد و علم و عبادت چنانکه وقتی که وضو میساخت از برای ادای صلوة رنگ روی مبارک وی زرد میشد از وی از سبب این سوال کردند گفت آیا نمیدانید که من نزدیک خدا تعالی خواهم ایستاد نقل است که در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذارد و ابن احمد از زهری روایت کرده گفت عبدالملک قید آهنین در پای زین العابدین علی بن الحسین نهاد و مغلول گردانید و از مدینه بیرون آورده چند کس موکل او ساخت و من نزد او رفتم از جهت وداع و چون احوال وی را مشاهده کردم مرا گریه دست داد و گفتم کاشکی من بجای شما می بودم علی بن حسین گفت ای زهری آیا گمان شما اینست که مرا ازین تفاوتی میکند اگر خواهم حالا همه برطرف شود ولیکن امری که واقع شده عذاب خدای تعالی بیاد من می آورد آنگاه پاهای خود از قید و دستها از غل بیرون آورد باز گفت تا دو روز از مدینه همراه ایشان خواهم بود و چون دو روز شد موکلان او با آنکه کمال محافظت میکردند در وقت طلوع صبح وی را نیافتند و ندانستند که کجا رفت زهری گوید بعد ازان من نزد عبدالملک رفتم از حال وی مرا سوال کرد و در این معنی خبر کردم گفت روزی که حفظ او را موکلان کرده بودند نزد من آمد گفت ما انا و انت گفت نزد من اقامت فرما گفت لا احب دوست نمیدارم اقامت کردن نزد تو این بگفت و بیرون رفت والله که مملو شد دل من از ترس و خوف او یعنی بنا براین بود که عبدالملک بحجاج که از جانب او والی و حاکم بود نوشت که از خون بنی عبدالمطلب اجتناب کن و وی را امر فرمود که مضمون این کتاب را مخفی دارد و کسی را ازین سخن خبردار مکن لیکن این معنی بر زین العابدین علی بن الحسین کشف شد و کتابی بعبدالملک نوشت که در فلان روز مخفیانه کتابتی در حق ما بحجاج عامل خود نوشته بودی باین مضمون که خدا تعالی ترا جزا دهد و چون کتابت نزد عبدالملک رسید دید که تاریخ کتابتی است که بحجاج نوشته بود و همان وقتی که او رسول خود را بحجاج روانه کرده بود و غلام امام نیز بیرون آمد همان بین ... ظاهر

شد که زین العابدین بن علی الحسین صاحب کشف ست یعنی بر دی کشف شده آنگاه وی آن تخمها بدست داده او یکبار بحلوا از لباس و زر همراه غلام امام کرده جهت وی فرستاده التماس نمود که از دعا خیر اورا فراموش نکنند ابو نعیم و بیهقی روایت کرده که هشام بن عبد الملک در زمان حیات پدرش یا در زمان ولید باراده گزاردن حج بمکه آمد و از غایت ازدحام نمیتوانست که تقبیل حجر الاسود کند در جانب منبری از جهت او نصب کردند و در آنجا نشسته تا شای میکردند و حوالی او جمعی از اکابر و اعیان شام نشسته بودند درین اثنا زین العابدین بن علی الحسین آمد چون نزدیک حجره رسید مردم دور شدند تا او استلام حجر کرد اعیان شام از مشاهده اینحال تعجب نموده از هشام پرسیدند که این شخص کیست هشام از خوف آنکه مبادا اهل شام بوی رغبت کنند گفت این شخص را نمیشناسم فرزدق در آن مجلس حاضر بود گفت من ورا میشناسم و قصیده انشا کرد و بعضی از آن قصیده این ست شعر هذا الذی یعرف البطحاء وطأته والبیت یعرفه والحل والحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم + هذا التقی النقی الطاهر العلم + اذا رأته قریش قال قائلها + الی مکارم هذا ینتهی الکرم + له آل الدجر والعزة التی قصرت + عن نیلها عرب الاسلام والعجم + یعنی این کسی ست که اگر بر زمین بطحا قدم نهد زمین قدم نهادن او را می شناسد و خانه کعبه و حل و حرم جمیع او را میشناسند و میدانند که این فرزند بهترین بندگان خدای ست این صاحب تقوی و طهارت و احسان و مروت ست و در میان قریش معروف بمکارم اخلاق ست و گاهی که وی را می بینند قائل اند بآنکه کرم منتهی بمکارم او میشود و عزت و بزرگی او در درجه ایست که نه عرب و نه عجم هیچکدام باین درجه نمیرسد و قاصر اند از ادراک آن و از جمله همین قصیده ست آنکه گفت شعر هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله + بجده انبیاء الله قد ختموا فلیس قولک من هذا بضائره + العرب تعرف من انکرت والعجم + من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم + لا یستطیع جواد بعد غایتهم ولا یدانیهم قوم وان کرموا + یعنی بدانکه او کسی ست که ختم پیغامبران بجد او شده ست و انکار تو در معرفت او هیچ نقصانی در شان او کسری نخواهد شد جمیع عرب و عجم وی را میدانند و او از گروهی ست که دوستی ایشان دین ست و دشمنی ایشان کفر ست و قرب ایشان سبب نجات ست و کرم ایشان بی نهایت چنانچه در ینباب هیچ قومی مثل ایشان نیست آورده اند که چون هشام این قصیده شنید امر کرد تا فرزدق را محبوس ساختند در عسفان یعنی در مکان معروف و امام زین العابدین دوازده

هزار درم جایزه داد و عذر خواهی نمود که در بنوقت چیزی حاضر نبود الا زیاده ازین میدادم فرزدق در بدو حال قبول نکرد و گفت من بدح شما از برای خدای کردم نه از برای عطا امام گفت ما اهل بیتیم که آنچه بخشیدیم باز نمی ستانیم آنگاه فرزدق آن عطا قبول کرد و در ایام حبس هشام را هجو کرد هشام چون واقف باین معنی کسی فرستاد تا او را بیرون کردند و امام زین العابدین عفو بسیار میفرمود از کسانیکه با وی خصومت و بی ادبی میکردند چنانچه مرویست که شخصی وی را سب کرد و امام تغافل نموده او را بروی خود نیاورد و از وی اعراض نمود آن شخص بار دیگر از وی گفت ترا سب کردم امام فرمود من نیز از آن اعراض نمودم و این اشاره است بقول خدای تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و از سخنان اوست که گفت اگر بدلت و خواری بیایم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از شرح موی بیایم وفات وی رضی الله عنه .... بود و وقتیکه پنجاه و هفت سال از سن شریف ایشان گذشته بود از آنجمله دو سال با جد خود علی ابن ابیطالب و ده سال با عم خود حسن و یازده سال با پدر خود حسین بود چنین گفته اند که ولید بن عبدالملک لعنة الله علیه ویرا زهر داد و در بقیع مدفون شد در گنبد عم خود و چهار دختر و یازده پسر از وی از جمله پسران ابوجعفر محمد باقر ره دارنده علم و عبادت و زهد از ائمه اثنی عشر بود و باقر در لغت از بقر الارض گرفته اند یعنی شگافت زمین را و مخفیات آنرا بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را باقر ازینجهت میگویند که اظهار مخفیات کنوز معارف و حقایق احکام و لطایف حکم فرمود چنانچه مخفی نیست مگر کسیکه بصیرت وی منطمس و سریرت وی فاسد گشته باشد و ازینجهت در شان وی گفته اند که وی باقر و جامع و مشاهیر و رافع علم و صفای قلب و ذکاء حلم و طهارت نفس و شرافت خلقت و نشست خود را در اطاعت خدا تعالی صرف نموده و در مقامات عارفین چندان رسوخ داشت که السنه واصفین از وصف آن گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار دارد که این عجالة تاب بیان ندارد و همین شرف ویرا کافی است که جابر روایت کرده که ابوجعفر باقر را گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغامبر ترا اسلام میرساند خضار مجلس گفتند ای جابر کیفیت ازین را واضح کن جابر گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودم و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت ای جابر حسین را پسری خواهد شد که نام او علی باشد و چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید که سید عابدین برخیزد و پسر حسین که نام او علی ست برخیزد باز فرمود که این علی را پسری خواهد شد نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را

امام محمد باقر ۱۲

ودبابی سلام من باد و بیانی وفات وی در سنه سبع عشر و مایة از هجرت در سن شصت و هشت
و هشت سال بود و ویرا زهر دادند مثل پدرش موسی علوی بود از جانب پدر و مادر بهر دو در بقیع
حسن و عباس در بقیع است مدفون شد و شش فرزند اندری ما نفاخیل ملکل ایشان امام جعفر بود
ویرا خلیفه و وصی خود ساخت در علوم ظاهر و باطن کامل بود در علم ادب جمیع علما و استاد ایشان
و اکابر علما مثل یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک و سفیان ثوری و ابو حنیفه و شعبه و ایوب سجستانی
رحمهم الله تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق رضی الله عنه کردند مادر امام فروه بنت قاسم
بن محمد بن ابوبکر قبل ازین بیان کردم نقل است که چون منصور عباسی که یکی از خلفا بنی عباس
بود بزیارت بیت الله آمد شخصی بدگویی و نمامی صادق رضی نزد منصور کرد چون صادق آن
شخص بود در مجلس حاضر شد صادق رضی گفت که سوگند کن که آنچه گفتی راست گفتی چون مردم
در سوگند خوردن کرد و بالله العظیم صادق رض گفت ای امیر المومنین بطریقی که من میگویم ویرا
سوگند ده منصور گفت بهر نوعی که خواهی بیان کن صادق با آن شخص گفت بگو برئت من حول
الله و قوته والتجأت الی حولی و قوتی لقد فعل جعفر کذا و کذا و قال کذا و کذا یعنی بیزار
شدم از حول و قوت حق و التجا بحول و قوت خود آوردم که جعفر چنین و چنین کرد و چنین و چنین گفت
آن شخص اول ابا کرد و باید ثانی حال .... بهمین طریق قسم یاد کرد
و هنوز تمام نکرده بود که در جای خود بیفتاد و بمرد آنگاه منصور خلیفه امام جعفر الصادق را گفت تو
مبرا و منزهی از آنچه در حق تو گفته اند و ویرا عذر خواهی تمام کرد و در وقت رفتن ربیع که خادم
خلیفه بود خلعت فاخره و جائزه نیکو در پشت همراه امام جعفر الصادق رض آمد و سالما و غانما بمنزل خود
تشریف آورد و این حکایت آمده است بنابر تطویل نیاوردم و نظیر این حکایت ثم یحیی بن عبد الله
المحض ابن حسن المثنی ابن حسن سبط را واقع شد چنانچه مرویست که شخصی زبیری سعایة و بدگویی
یحیی نزد هارون الرشید کرد و آنرا نوشته باو داد و یحیی خود متوالی آن امر شد و ویرا قسم داد
راوی گوید که هنوز قسم تمام نکرده بود که مضطرب شد و بیک پهلو افتاد و چون پای او بگرفته
بیرون آوردند مرده بود هارون الرشید سر انداخته از یحیی پرسید یحیی گفت تمجید و تعظیم
خدای تعالی در قسم منع تعجیل عقوبت میکند و درین صورت چون خالی از تعظیم است عاجلا عقوبت
میفرماید مسعودی روایت کرده که این قصه برادر یحیی که مهدی النفس الجون بود واقع شد که زبیری
سعایت وی نزد هارون رشید کرد و سخن میان ایشان بطول انجامید ابتدا از آن موسی گفت

الله اکبر خبر داد مرا پدرم از جدم و از پدر خود و از جد خود علی ع که پیغمبر فرمود که هیچکس قسم یاد نمیکند باین صیغه یعنی از حول و قوت خدای تعالی در عقوبت او تعجیل فرماید بیشتر از سه روز الله که دروغ نمیگویم و دروغ با من نگفته اند درین نقل است امیر المومنین کسی را بر من موکل ساز اگر سه روز بگذرد و حادثه پیش نیاید خون من بر تو حلال است آنگه هارون کسی را بر وی گماشت و هنوز وقت عصر سه روز نگذشته بود که زبیر بن بکار بن حزام گرفتار شد و اعضای او ورم کرد مثل مشکی که پر از باد کرده باشد و در اندک وقتی فوت شد چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و رائحه مفرط در النتن از آن بیرون می آمد آنگاه چند خروار از خس و خاشاک آورده در آن قبر انداختند باز در هر مرتبه تا فی فرو رفت چون این خبر بهارون رشید رسید تعجب نمود و ده هزار دینار بطلا جهت موسی ع فرستاد و از سر آن سوگند پرسید موسی بن عبدالله جد خود از جد خود از پیغمبر نقل کرد که فرمود ما من احد یحلف بیمین مجد الله فیها الا استحی من عقوبته وما من احد یحلف بیمین کاذبة نازع الله فیها بحوله وقوته الا عجل الله له العقوبة قبل ثلاث نیست کسیکه سوگند یاد میکند و در آن سوگند تمجید و تعظیم خدای تعالی نماید مگر آنکه شرم دارد که وی را عذاب نماید و هیچکس نیست که سوگندی دروغ بکند و نزاع کند در آن سوگند در حول و قوت خدای تعالی او را عقاب فرماید قبل از سه روز نقل است که یکی از طائفان مولای امام جعفر را بقتل رسانید امام رض تمام آنشب نماز گزارده در وقت سحر بر وی دعا کرد و همان لحظه فریاد بر آوردند که آن شخص وفات یافت و حکم بن عباس کلبی در شان عموی زید بن علی رض این شعر گفته بود شعر صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة + ولم نر مهدیا علی الجذع یصلب چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک بار خدایا سگی را از سگان خود بر وی مسلط گردان بعد از آن در صحرا روز شیری او را ودپاره کرد و از جمله مکاشفات امام جعفر الصادق آنکه ابن عموی عبدالله که شیخ بنی هاشم بود پسری داشت محمد نام ملقب بنفس زکیه در اواخر دولت بنی امیه و ضعف ایشان بنو هاشم میخواستند که بمحمد و برادرش بیعت کنند و از جعفر الصادق التماس بیعت کردند او از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تهمت بوی کردند که از روی حسد بیعت نمیکند امام جعفر الصادق گفت والله که خلافت نه بمن خواهد رسید و نه بایشان بلکه خلافت بآن صاحب قبای زرد خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بآن بازی میکردند و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبای زرد پوشیده بود چون این سخن از امام جعفر الصادق شنید

بری شود از حول و قوت خود و در آید در حول و قوت خدای تعالی

شنیدم همیشه این سخن در خاطرش بود تا وقتیکه خلافت بایشان رسید و والد امام جعفر امام محمد باقر رضی الله
عنهما نیز قبل از وی از همین خبر داده بود که منصور عباسی مالک شرق و غرب روی زمین خواهد شد و مدت او
بطول خواهد انجامید منصور گفت ما قبل از شما مالک خواهیم شد گفت بلی باز منصور گفت که کسی از
اولاد ما مالک خواهد شد گفت بلی باز پرسید که مدت بنی امیه زیاده است یا مدت شما گفت مدت شما و صبیان شما ملک خواهند
باخت همچنانکه بگره می بازند و این سخن عهدیست که از پدر خود یاد دارم راوی گوید چون نوبت
خلافت بمنصور عباسی رسید از قول محمد باقر تعجب کرد و ابو القاسم طبرانی از طریق ابن وهب روایت
کرد از لیث بن سعد شنیدم که گفت در سنه ثلاث عشر و مائه از هجرت باراده گزاردن حج بمکه معظمه
رفتم روزی بعد از گزاردن نماز عصر در مسجد بکوه ابو قبیس بالا رفتم دیدم که شخصی نشسته بدعا مشغول گشته
و یا رب یا رب چندان گفت که نفس وی منقطع گشت یا حی یا حی یا حی یا قیوم چندان گفت
که نفس وی انقطاع یافت باز گفت الهی اشتهای انگور دارم بچشان مرا و این دو برد که پوشیده
ام هر دو کهنه شده بپوشان مرا لیث گوید که هنوز کلام وی تمام نشده بود که سبدی پر انگور پیش وی [illegible]
با آنکه در روی زمین در آن روز انگور نبود و دو برد دیگر دیدم که مثل آن در دنیا ندیده بودم بعد
از آن شروع در خوردن انگور کرد گفتم من نیز شریک توام گفت بچه جهت گفتم برای آنکه
تو دعا کردی من آمین کردم گفت پیش آی و تناول نمای چون پیش رفتم انگوری دیدم که هرگز
بلذت آن انگور نخورده بودم من و او هر دو سیر شدیم هنوز سبد بجای خود بود باز گفت هیچ
ازین ذخیره مکن و پنهان مساز آنگاه آن دو برد را گرفت یکی از آنها بمن داد گفتم مرا احتیاجی باین
ندارم بعد از آن یکی را ازار خود ساخت و دیگر را ردا و آن دو کهنه که پوشیده بود
برداشت و از آن کوه فرود آمد چون بمسعی رسید مردی ملاقی وی شده گفت بپوشان مرا
یا ابن رسول الله از آنچه خدا تعالی ترا پوشانید چرا که برهنه و عریانم آنگاه هر دو را بوی داد من سوال
کردم از آن مرد که این چه کس است گفت امام جعفر الصادق است باز چون تفحص وی نمودم که چیزی
بشنوم قدرت بروی نیافتم وفات وی هم در سنه اربع و ثمانین و مائه بود و او را رضی الله عنه
نیز مسموم ساختند مثل پدر و جدش چنانچه از آن حکایت کرده اند و سنه مبارکش شصت و [illegible]
سال بود و در قبه مذکور نزد آبای خود مدفون گشت از وی دختر و شش پسر ماند از آنجمله امام
موسی الکاظم بود که وارث علم و فضل و کمالات پدر خود گشته و ویرا کاظم از آن جهت خوانند که غضب
کرد ظلم بسیار داشتی و خشم فرو میبرد و از مردم تجاوز و عفو می نمود و نزد اهل عراق مشهور بود

و در باب قضا دعوای هیچ نزد خدا نیست الیه واکنجد و اعلم اهل زمان خود بود و سخاوت و
غیر از همه ایشان زیاده بود و نقل است که هارون الرشید وی را گفت چگونه شما میگوئید که ما ذریت محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابی طالب اید امام موسی الکاظم این آیت خواند
ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله تعالی وعیسی چون بنام عیسی علیه السلام رسید گفت عیسی علیه
السلام را پدر نبود و حال آنکه خدا تعالی او را از ذریه ابراهیم خواند خدای تعالی فرمود فمن حاجک فیه
من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم الآیه یعنی
در وقتیکه خدای تعالی امر کرد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم با نصاری مباهله کند آنحضرت علی و فاطمه
و حسن و حسین رضی الله عنهم را برخواند پس حسن و حسین پسران رسول الله صلی الله علیه وسلم اند به این حجت که گفتیم
و ما از اولاد حسینیم و از جمله کرامات ظاهره امام موسی الکاظم آنست که ابن جوزی و زهری و غیرهما
از شقیق بلخی روایت کرده اند که گفت در تاریخ تسع و اربعین و مائه از هجرت بداعیه گذاردن
حج بیرون آمدم چون بقادسیه رسیدم او را دیدم که از مردم جدا شده گوشه گرفته است با خود
گفتم که این شخص یکی از صوفیه خواهد بود میخواستم که وبال مردم شود درین راه بروم و او را
سرزنش نمایم تا باز گردد چون نزد وی رفتم قبل از اینکه من اینحکایتی گویم با من گفت ای شقیق
اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم یعنی پرهیزید و بگذارید بسیاری از گمانها را که هر آینه بعضی
از گمان بزه کاریست و گناهی بر آن مترتب شود شقیق گفت چون این آیت از وی شنیدم
وی را شناختم میخواستم که عذرخواهی کنم و حلت از وی طلبم فی الحال از نظر من غائب شد و وی را
ندیدم مگر در منزل دیگر که او را فقیه گویند در حالتیکه نماز میگذارد و اعضای او مضطرب بود و
اشک از چشمان مبارک میریخت چون فارغ شد کرا باعتذار آمدم تخفیف صلوة نمود و این آیت خواند
وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی من آمرزنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد
و عمل ستوده کرد و براه راست مستقیم و ثابت ماند شقیق گوید باز در منزل دیگر که آنرا زباله میگویند
وی را بر سر چاهی دیدم که رکوه او در چاه افتاده بود آنگاه دعای کرد تا آب بالا بر آمد رکوه
خود را برداشت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز کرد و آنگاه بجانب ریگ توده از رمل میل نمود
و قدری از آن گرفته در رکوه انداخت و آشامید من گفتم از رزقی که خدای تعالی ترا داده مرا نیز نصیب
ده امام موسی کاظم رضی فرمود ای شقیق همیشه خدای تعالی نعمتهای ظاهری و باطنی بر ما ارزانی فرموده
باید که ظن تو به پروردگار خود نیکو باشد بعد از آن رکوه بدست من داد و در آن شربتی

از سویق و شکر بود که بلذت و خوشبوی آن شرب هرگز نیاشامیده بودم چنانچه از آن شیر
و چند روز دیگر میل طعام و شراب نکردم و در آن راه دیگر او را ندیدم مگر در رکوبها
خدمه و لزمه و غلامان همراه بودند بخلاف وضعی که در راه دشت نقل ست که چون هارون
رشید بحج آمد بعضی از مردم سعایت و بدگوئی امام موسی کاظم نزد وی کردند و گفتند که از جانب
اموال از جهت وی می آورند چنانچه کالائی به سی هزار دینار طلا خرید نموده بنابرین هارون
رشید نزد او با امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که والی البصره بود فرستاد و مدت یکسال
او را حبس نمود آنگاه هارون رشید در باب قتل وی کتابتی بوالی البصره نوشت و از بعضی انکار کرد
گفت او خطائی ندارد و مجال خود است و بهارون رشید اعلام نمود که کسی را بفرستد تا امام
موسی الکاظم را تسلیم وی کنم و اگر کسی را نفرستد او را خواهم گذاشت هر جا که خواهد برود
هارون رشید چون کتابت وی دید بن یحیی بن خالد برمک ... تا امام موسی کاظم را تسلیم کرد
و سفارش او کرده بود که با وی چیزی کند بعد از آن سم در طعام وی کردند و بعضی بر آنند که سم
در رطب کرده دادند بعد از سه روز وفات یافت مدت عمرش شصت و پنج سال بود و مسعودی
آورده که هارون رشید علی مرتضی را در خواب دید که در دست او حربه بود و گفت اگر کاظم را بگذاری
با این حربه ترا خواهم کشت هارون فزع ناک از خواب برخاست یحیی را در عنوان خود فرستاد و سی
هزار درم جهت وی فرستاد و گفت او را مخیر سازید اگر خواهد در اینجا مقام کند تا تعظیم و تکریم
او کرده باشم و اگر خواهد بمدینه رود و چون امام موسی الکاظم نزد هارون رشید آمد با وی گفت
چیزی عجب دیدم بیا من بگو حضرت موسی کاظم فرمود پیغمبر را در خواب دیدم
این چند کلمه تعلیم کرد هنوز از خواندن این کلمات فارغ نشده بود که خلاص شد و بعضی گفته اند
که موسی بن مهدی که ملقب بهادی بود در اول حال حضرت امام را محبوس ساخت آنگاه حضرت
علی مرتضی را در خواب دید که این آیت بر وی خواند فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
و تقطعوا ارحامکم یعنی آیا امید توقع است از شما اگر بجز دیگر بر امور مردمان یعنی حاکم خلق شوید
و آنکه فساد کنید در زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نمائید بنا بر تجبر و ظلم وی چون از
خواب بیدار شد دانست که مراد حضرت امام موسی کاظم است پس او را رها کرد و باز
هارون رشید چون او را دید که نزد کعبه نشسته با او گفت که توئی آنکه مردم بیعت میگیری گفت
تو امام جسمهائی و من امام قلوبم و چون در روضه مقابل روضه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم

سر دو حاضر شدند هارون رشید با آواز بلند گفت ای پسر عم من کاظم رضی الله عنه گفت السلام
علیک یا پدر من هارون از همین معنی در هم شد و بهمین سبب او را همراه خود به بغداد برد و در آنجا
محبوس ساخت و بیرون نیاورد تا وقتیکه وفات یافت در همان قید که بود و او را در مقابر
قریش ببغداد مدفون ساختند بدانکه ظاهر این حکایت با یکدیگر منافات دارد مگر آنکه بر تقدیر
صحت حمل کنیم و اولاد ذکور و اناث او و آنچه موفقت سی و هفت بودند از آنجمله امام ابوالحسن علی الرضا
اعلم و اکمل و اجل قدر بود از باقی اولاد و از اینجهت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال او بسیار
نمود و او را دوست میداشت و دختر خود را در نکاح وی آورده و در مملکت خود شهرها ساخت
و تفویض امر خلافت بوی کرد چنانچه در سنه احدی و مائتین بدست خود عهدنامه نوشت که علی الرضا
ولی عهد من است و شهادت جمعی کثیر بر آن نوشت لیکن قبل از این مامون وفات یافت و
مامون تاسف بسیار خورد از همین معنی نقل است که قبل از فوت خبر داد که انگور و انار زهر آلود
خواهند خورد و بهمان فوت شود و ایضا خبر داد که مامون میخواهد که او را در عقب هارون رشید
دفن کند لیکن استطاعت آن ندارد آخر از جمیع آنچه خبر داده بود آنچنان شد و معروف کرخی
استاد سری سقطی است بدست او مسلمان شد و از جمله موالی او بود و حاکم روایت کرد که با مردی
گفت ای بنده راضی شو بآنچه اراده خدای است و مستعد شو که از آن ناچار است و بعد از سه
روز آن مرد وفات یافت ایضا حاکم روایت کرده از محمد بن عیسی از ابی حبیب که گفت
پیغامبر را در خواب دیدم در منزلی در بلده نباج در آنجا میکردند آنگاه بآنحضرت سلام کردم
طبقی دیدم که از برگ نخل مدینه ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده خرمای صیحانی در آن بودند آنحضرت هژده خرما
از آن بمن داد و من آنرا تاویل کردم که بعدد این خرما زنده خواهم ماند چون بیست روز از این
حکایت گذشت ابوالحسن علی الرضا از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود و مردم
شتابان روی بسلام وی می آمدند چون بخدمت وی رفتم دیدم که در همان موضع رسول صلی الله
علیه وسلم را در خواب دیده بودم نشسته و آن طبق مذکور همان نوع از خرما نزد وی نهاده
چون سلام کردم و مشتی از آن خرما بمن داد شمار کردم همان قدر بود که رسول صلی الله علیه
وسلم در خواب بمن داده بود گفتم زیاده کن امام علی الرضا گفت اگر رسول الله زیاده کرده
بودی من نیز زیاده میکردم در تاریخ نیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی الرضا
چون به نیشاپور آمد جمیع خلایق بزیارت وی بیرون آمدند و امام جهت رفع آفتاب پرده

مسجد

سر گشته بود که هیچکس ندیده بود از جمله که بر علما و محدثین بلغطا ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی
در آن شهر بودند با خلقی بی نهایت از طلبه علم و اهل حدیث بحضرت شتافته التماس نمودند که روی
مبارک خود را با ایشان نماید و حدیثی از آبا و اجداد خود جهت ایشان روایت کند بعد از
تضرع بسیار امام قبول نموده و استری که آن سوار بود باز داشت و غلامان را امر فرمود
تا پرده از روی مبارکش بر داشتند و چشم خلایق را بدیدن طلعت مبارک خود روشن ساخت
و نظر مردم چون بر گیسوی افتاد که بدو شعبه بر دوش خود انداخته بود تضرع و زاری در آمد بعضی
گریه و فریاد مینمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی سم استرش را بوسه میدادند آنگاه
علما و زهاد بر آورده گفتند ای معاشر ناس زمانی ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابو زرعه
و محمد بن اسلم باز اعادت التماس نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر خود موسی الکاظم رض از جعفر
الصادق از پدر خود محمد باقر از پدر خود زین العابدین علی بن حسین و او از پدر خود علی بن ابی طالب
که رسول صلی الله علیه و علی جمیع آله گفت خبر داد مرا جبرائیل علیه السلام که گفت از رب العزت
جل جلاله شنیدم که میگفت لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی
امن من عذابی لا اله الا الله کلمه توحیدست بمنزله حصار بستن از جانب من هر کس که این کلمه را
گفت در حصار من داخل شد و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد
از آن امر فرمود تا پرده بروی انداختند و روان شد و روایتست که عدد جمعی که قلم و دوات
آورده این حدیث را نوشتند زیاده از بیست هزار شد و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت
کرد این حدیث بود الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و احتمال دارد که هر دو
واقع بوده باشد و از احمد حنبل منقولست که گفت اگر این اسناد بر مجنونی بخوانند هر آینه از
مرض خلاص می یابد در آن ساعت و بعضی از حفاظ حدیث روایت کرده اند که زنی در ایام
متوکل عباسی دعوی کرد که من سیده ام متوکل گفت میخواهم که کسی تحقیق این سخن از وی کند
آنگاه که او را دلالت کردند بر امام رضا رضی الله عنه چون وی را در مجلس خلیفه حاضر کردند
بر تخت نشانید بپهلوی خود التماس نمود که از آن زن سوال کند امام فرمود که حق تعالی حرام
ساخته است گوشت اولاد حسین را بر سباع اگر راست میگوید ملاقات سبع کند چون این معنی
با آن زن عرض کردند فی الحال بکذب خود اعتراف نمود و بعد از آن چند روز با خلیفه
گفتند که تجربه این امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سه سبع آورده در صحن قصر وی

را کردند وکسی بطلب امام رضا فرستاد وچون امام تشریف آورد و در آن قصر داخل شد دروازه
قصر را بستند و آن سباع قبل از آمدن امام فریادی که میزدند گوش مردم را کر ساخته بودند وچون امام
نزدیک وی رفتند وخود را بروی مالیدند از آن نعره و فریاد ساکت شدند و حضرت امام
با آستین خود ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و سخنی گفت و چون
پائین آمد بهمان طریق اول سباع عمل نمود و تا بیرون رفت ومتوکل جایزه نیکو از بهر وی فرستاد
انگاه بعضی از حضار مجلس با متوکل گفتند که همچنانکه ابن عم تو نسبت باین سباع لطف آورد باید که
تو نیز لطف آوری متوکل بر آن امر جرأت ننمود و گفت مگر میخواهید که مرا القتل آرید و امر کرد که
این راز را با کس نگویند و مسعودی نقل کرده که صاحب این قصه پسر علی رضا بود که علی عسکری
باشد و علما قول او را صواب ندانسته اند چرا که علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده بود
و زمان متوکل در نیافت و سن امام مبارکش پنجاه و پنج سال شد و وی پنج پسر و دختر از وی ماند از و اجل او
محمد جواد بود ولیکن حیات او بطول نینجامید آورده اند که بعد از یک سال از فوت پدرش در
سن نه سالگی در بعضی از کوچهای بغداد ایستاده بود و اطفال بازی میکردند و در بین تمام مامون
خلیفه بآن کوچه گذشت جمیع اطفال چون شوکت او دیدند گریختند وجواد در جای خود ایستاد
خدا تعالی محبت او در دل مامون انداخته بوی نزدیک شد وگفت ای پسر باعث چه چیز بود که
همراه کودکان نرفتی جواد فی الحال بی تامل گفت ای امیر المومنین راه رفتن شما تنگ نبود که من
از راه بیرون روم تا گشاده گردد و گناهی نداشتم که بترسم و خود را بکناره کشم و ظن شما نیکو
میداشتم که بیگناه کسی را ضرری نمیرسانید مامون از حسن کلام و حسن صورت او تعجب نمود و گفت
نام تو چیست و نام پدر تو چیست گفت نام من محمد است و نام پدر من علی الرضا مامون گفت
رحمت خدای بر پدرت باد و سواره از شهر بیرون رفت و بازی چند از جهت شکار همراه او بود
اتفاقا بازی را بر دراجی انداخت و از نظر غائب شد چون باز آمد ماهی کوچکی که حیاتش باقی بود در
منقار داشت مامون از دیدن ماهی تعجب تمام کرد و باز گشت چون بهمان موضع رسید
کودکان را بحال خود دید که میبازند و محمد جواد نزد ایشان ایستاده چون مامون را دیدند گریختند
مگر جواد که بجای خود بود مامون نزد وی آمد وگفت ای محمد این چیست که در دست من است گفت
ای امیر المومنین حق تعالی در بحر بقدرت خود ماهیان کوچک آفریده که با بازان ملوک و خلفا صید میکرده باشند
آل مصطفی را بآن امتحان مینموده باشند مامون گفت تو پسر علی الرضا حقا و یقینا و او را

خود بجانه خود برد و در تعلیم و تکریم او مبالغه بسیار نمود تا وجود صغر سن هر روز مزید علم و فضل و کیاست
و عقل او بر مامون ظاهر میشد و در اشفاق وی می افزود تا آنکه عزیمت کرد که دختر خود ام الفضل را در
نکاح وی در آورد ولیکن عباسیان او را منع میکردند از ترس آنکه شاید که او را ولیعهد خود ساخته
باشد مامون هر چند میگفت که من او را باین واسطه اختیار کردم که علم و حلم و معرفت الله از جمیع اهل
فضائل زیاده تر است ایشان قبول نمیکردند آخر مقرر برین شد که شخصی از علما را با وی بحث کنند و
امتحان نماید و عباسیان یحیی بن اکثم را پیدا کرده اموال بسیار نمودند که او را ملزم سازد و بعد
از آن جمیع اکابر و اعیان در مجلس حاضر شدند و خلیفه امر فرمود تا فرشها نیکو از جهت محمد جواد
رضی الله عنه افکندند و او را بتعظیم نشانیدند و در آغاز بحث یحیی بن اکثم چند مسئله از جواد پرسید جواد
بسا فی جید واضح جواب جمیع مسائل را داد خلیفه از غایت بسی خوشحال شد گفت احسنت احسنت
یا ابا جعفر اگر تو نیز سوال از یحیی کنی اگرچه یک مسئله باشد بسی خوب خواهد بود امام محمد جواد
گفت ای یحیی چه میگوئی در حق مردی که نظر کرد در زنی نامحرم در اول روز باز این زن
در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود باز هنگام ظهر بر آن مرد بروی حرام شود باز در وقت
عصر حلال شود باز هنگام مغرب بروی حرام گردد باز در محل عشا بروی حرام گردد باز در نصف
شب حرام شود باز در وقت صبح حلال گردد بروی یحیی بن اکثم گفت نمیدانم آنگاه محمد جواد
گفت تصویر این مسئله چنان است که مردی به کنیزکی نظر کند بشهوت آن نظر بروی حرام است باز
در وقت ارتفاع آفتاب او را خرید و در وقت ظهر او را آزاد کرد و تزویج با او نمود و در وقت عصر و در
وقت مغرب ظهار کرد با او و در عشا کفارت داد و در نصف شب او را طلاق رجعی داد باز در وقت
صبح او را رجعت نمود مامون خلیفه را ازین تقریر وی اعتقاد زیاده شد با عباسیان گفت آیا
دانستید آنچه انکار میکردید در همان مجلس دختر خود ام الفضل را در نکاح وی آورد و همراه وی روانه
مدینه فرستاد و بعد از مدتی زوجه وی خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواد که او سریه [illegible]
بر سر من پدرش در جواب گفت که تزویج تو با وی از برای آن نکرده ام که حلال بر وی حرام سازم
باید که دیگر امثال این سخنان نگوئی باز جواد در سنه عشرین و مائتین در ربیع و معتصم محرم در زمان
معتصم به بغداد آمد و از وی مطالبه نمود و در آخر ذی القعده در آنجا وفات یافت و در مقابر
قریش عقب جد خود موسی کاظم مدفون گشت سن مبارکش بیست و پنج سال بود و بعضی گفته اند او را
زهر داده اند و از وی دو پسر و دو دختر ماند و اجل اولاد وی علی عسکری بود که وارث علوم او

سخاوت پدر شد وجه تسمیه بعسکری آنست که او را از مدینه منوره بسُرَّ مَن رَأی بردند بامر متوکل
عباسی و در آنجا ساکن شد آن شهر بعسکر معروف بود نقلست که عربی از اعراب کوفه نزد وی
آمد و گفت من از جمله کسانی ام که تمسک بولای جد تو جسته اند دینی بر گردن من است شاغل گشته
و دین تو چندست جواب داد که ده هزار درم علی عسکری رضی الله عنه گفت اندیشه مکن و نفس خود را
خوش بدار که قاضی دین تو خدا خواهد شد انشاء الله تعالی بعد از آن مثلی نوشته بدست
اعرابی داد که این مبلغ از مال اعرابی در ذمه ویست و اعرابی را گفت که در مجلس من بیا و این
مبلغ از من طلب نما و غلظت و شدت من میکرده باش اعرابی همچنین کرد و عسکری سه روز
از وی مهلت خواست چون این خبر بمتوکل رسید سی هزار درم از جهت او فرستاد و عسکری تمام
آن زر را باعرابی داد اعرابی گفت یا ابن رسول الله دین من از ده هزار درم زیاده نیست باقی
در سرکار خود صرف نمای علی عسکری رض ابا کرد از سی هزار درم چیزی از وی بستاند ناگاه
مجموع آن زر گرفته میرفت و میگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و قبل ازین بیان کردیم در قضیه
سباع که صواب آنست که علی عسکری بود که متوکل او را امتحان کرد نه علی موسی الرضا ایضا
صواب آنست که سباع نزدیک وی رفتند بلکه چون او را دیدند خشوع و خضوع نمودند و ساکن شدند از فریادی
که میکردند و موافق این است آنچه مسعودی و غیر او روایت کرده اند که یحیی بن عبدالله بن حسن بن
الحسن المثنی السبط چون فرار نمود بجانب دیلم هارون رشید او را در دام تقتل او کرد و اعمال وی یحیی
را زنده در برکه سباع و جانوران گرسنه در آنجا گرد آمده بودند انداختند و آن جانوران اصلا او را
نخوردند و متعرض نشدند و ترسیدند از آنکه نزدیک وی روند بعد از آن بنای از گچ و سنگ
بر وی بستند همچنانکه زنده بود و وفات وی رضی الله عنه در جمادی الآخر در سنه اربع و خمسین و
مائتین بود در سر من رای و در خانه خود مدفون گشت و عمرش چهل سال بود و گویند ده ساله بود و دختری و چهار
پسر از وی ماندند و افضل و اعلی و اعلم و اجل ایشان ابو محمد حسن خالص و ابن خلکان آورده که وی را عسکری
گفتندی و ولادت در سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بود و مرویست که در سن طفولیت روزی گریه میکرد
و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند درین اثناء بهلول رسید و گمانش این بود که حسن عسکری
خالص رضی الله عنه گریه از جهت چیزی که در دست باقی اطفال است میکند با او گفت اگر خواهی
مثل این از برای تو خرید نمایم تا آنرا لعبه خود سازی حسن عسکری رض گفت یا قلیل
العقل ما للعب خلقنا ای کم عقل ما را از جهت علم و عبادت آفریده اند بهلول گفت از کجا

معنی میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال الله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم
الینا لا ترجعون آیا می پندارید شما از فرط غفلت که آفریدیم شما را بازی یا از برای لهو و گمان
شما این بود که سوی ما باز نگردید بجزای اعمال یعنی شما را از برای عبادت آفریده ایم و مکلف
شما را مقرر کردیم بهلول گفت مرا پندی ده حسن عسکری چند موعظه امیر خواند ناگاه که
ارما در افتاد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد بهلول گفت تو در صغر سنی و هنوز گناهی از تو
صادر نشده باعث این بیهوشی چیست گفت ای بهلول دست از من بدار که مادر خود را دیدم
که آتش می افروخت هیزم بزرگ نیک افروخته نمیشد مگر بهیزم کوچک من میترسم از هیزم
کوچک جهنم باشم نقل است که سالی در سر من رای قحط افتاد و بواسطه کم بارانی و معتمد ابن متوکل
که خلیفه بود امر کرد که مردم جهت دعای استسقا بیرون روند اتفاقا سه روز متعاقب بیرون
رفتند و راهبی همراه ایشان بود که چون بجانب آسمان دست برداشتی باران فرو ریختی
تا در روز دوم همین عمل نمود بنابرین شکی در دل بعضی جهلا افتاد و بعضی از دین مرتد شدند
و این امر بر خلیفه دشوار شد و کسی بطلب حسن خالص فرستاد و گفت امت جد خود را دریاب
پیش از آنکه هلاک شوند حسن گفت انشاء الله تعالی صباح بیرون خواهم رفت و ازاله این شک از
مردم خواهد شد و خلیفه را گفت که اصحاب مرا از حبس بیرون آر و خلیفه تمام ایشان را از حبس رها کرد
روز سوم جهت استسقا بیرون رفت چون راهب بهمان طریق معهود دست بجانب آسمان برداشت
ابر در آسمان پدید آمد و درین اثنا حسن خالص بفرمود تا دست راهب بگیرند و آنچه در دست
دارد از وی بستانند بیارند چون او را آوردند دیدند که استخوان آدمی است آنگاه راهب را
گفتند دعا کن چون دست برداشت ابر از آسمان برطرف شد و آفتاب طلوع شد مردم را از آن
حال تعجب تمام دست داد و خلیفه از حسن خالص پرسید که کیفیت این قصه چیست حسن فرمود این
استخوان پیغمبری است که بدست این راهب افتاده و مقرر است که هرگاه استخوان یکی از پیغمبران
در زیر آسمان بدارند باران ببارد چون امتحان آن استخوان کردند چنان شد که وی گفته بود و
شبهه مردم زایل شد و حسن خالص معزز و محترم بخانه خود تشریف آورد و از آن تاریخ ملوک
عطایای خلیفه در همه وقت بوی میرسید تا زمانیکه در همان شهر سر من رای وفات یافت و
در پهلوی پدر [illegible] مدفون گشت عمرش بیست و هشت سال بود و صحیح فرزندش [illegible] ابو القاسم
[illegible] پنجساله بود ولیکن در آن سن خدای تعالی حکمت ارزانی داشت

واو را قائم منتظر نیز میگویند بعضی گویند بواسطه آنکه در آن شهر غائب شد و کس نه نشست که کجا رفت وقول شیعه که درینباب گفته اند که مهدیست ورد قول ایشان و افضل حیوان انسان مبسوط در آیت دو ازدهم از آیات واله بر فضائل اہلبیت مذکور ساختیم باید که رجوع کنی بآنکه امری مهم ضروری ست خاتمه در اعتقاد اہل سنت و جماعت در شان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و در قتال معاویه با امیر المومنین حضرت علی رض در حقیقت خلافت معاویه رض بعد از آنکه امام حسن تفویض امر خلافت بوی نموده با او صلح کرد و در بیان اختلاف در کفر یزید و اختلاف در جواز لعن و در تتمات که متعلق ست بآن و ابتدای این کتاب و ختم این کتاب ببیان اصحاب رضی الله عنهم کردیم تا اشارت باشد بآنکه مقصود بالذات ازین تالیف تنزیه و تبریه اصحابست از مفتریاتی که اہل عناد و شقاوت که از دین بیرون رفته تابع ملاحده شده اند بنابرین مستحق عذاب عظیم و نکال عقاب الیم گشته در چاه وبال و ضلال افتاده اند و اماتنا الله علی محبة الاسلام والاصحاب و حشرنا فی زمرتهم آمین یا رب العلمین بدانکه اجماع اہل سنت بر آنست که بر هر کس از اہل ملت واجب ست که تزکیه جمیع صحابه کنند با ثابته عدالت ایشان و ثنای بر ایشان که خدایتعالی در چند آیه از آیات کتاب خود گفته از آنجمله آنست قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس که اثبات خیریت ایشان بر سایر کرده و درین آیه هیچ چیز برابری نشهادة خدای تعالی نمیکند زیرا که او جل جلاله اعلم ست بحال بندگان خود ایشان بخیریت و غیر آن بلکه خدایتعالی گواهی داد بآنکه اصحاب که بهترین امم اند بر هر کس واجبست که این اعتقاد نماید و ایمان بآن آرد و اگر این اعتقاد نکند و ایمان برین نیارد و تکذیب خدایتعالی کرده ست در اخبار او و هیچ شک نیست که هر کس که ریب کند در خبر از اخبار خدایتعالی یا رسول و تکذیب ایشان نماید باجماع جمیع اہل اسلام کافر ست از آنجمله آنست که قوله تعالی وکذالک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس که صحابه درین آیت و آیتیکه قبل ازین گذشت مشافهه مخاطب بوده اند برسان رسول الله فی الحقیقة وایشانرا عدل و خیار امت خواند تا بر بقیه امم گواهی دهند در روز قیامت و اگر عدل نبودندی چنانچه زعم روافض ست خذلهم الله تعالی و قبحهم الله تعالی که میگویند ایشان بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم مرتد شدند بغیر شش کس چگونه خدایتعالی در روز قیامت ایشانرا گواه میساخت بر باقی امم تو حکم بعدالت و خیریت ایشان مبنیست از آنجمله آنست قوله تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم

دو استمال

میکنند بر تو ظاهر خواهد شد بعد ذلک اگر ترک عناد و تعصب نمائی و از راه انصاف در آئی و
اصحاب پیغمبر خود را بنظر تعظیم و اجلال ببینی چنانچه خدای و رسول وی بآن امر کرده اند از عقاب
و نکال که اهل بدعت و ضلال آن موعود اند نجات خواهی یافت جعلنا الله من خدام محبّی
الاصحاب و تابعیهم بفضله و منّه و جوده و از جمله آیاتی که مشتمل بر ثنای اصحاب است
قوله تعالی محمد رسول الله و الذین معه اشدآء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی
التورية و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه
یعجب الزّراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة
و اجرا عظیما درین آیه ثنای عظیم است اولا بر رسول بقوله محمد رسول الله که مبین آیت سابق
است و ثانیا بر اصحاب آنحضرت بقوله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا
سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا که ایشانرا وصف فرموده بشدت و غلظت بر کفار
و برحمت و نیکوئی و مهربانی بر مومنان و بخضوع و خشوع ایشان و بکثرت اعمال صالحه و بسعت
رجا در فضل و رحمت خدا تعالی از جهت طلب فضل و رضوان او جل و علا باز بقول خود سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود اظهار نمود یعنی که آثار اخلاص و غیر آن از اعمال صالحه در روی ایشان
ظاهر و لائح است چنانکه هر کس که نظر با یشان کرد حسن سیرت و طریقت ایشانرا دانست بمجرد
دیدن بی آنکه مجالست و مصاحبتی با ایشان کند و تفحص حال ایشان نماید چنانچه امام مالک رح
گفت که بما چنین رسیده است که اصحاب را وقتی که فتح شام کردند نصاری چون ایشانرا دیدند گفتند
که والله این جماعت که ما میبینیم بهتر اند از حواریین عیسی ع م در آنچه بما رسیده و به تحقیق که سخن ایشان
در شان ایشان است و درست است زیرا که همیشه نام اصحاب محمد رسول صلی الله علیه وسلم در کتب سابقه
بلند بوده چنانچه خدا تعالی درین آیت میفرماید ذلک مثلهم فی التورية یعنی این صفت که مذکور
شد وصف ایشان است در کتاب موسی ع م یعنی همین صفت در توریة مذکور است و مثلهم فی الانجیل
و وصف ایشان است در کتاب عیسی ع م یعنی در انجیل همین وصف مذکور است کزرع اخرج شطأه
یعنی وصف ایشان درین دو کتاب همچون زراعتی است که شاخها بیرون کند فازره پس
قوی گرداند شاخ را فاستغلظ پس سطبر و بلند شود فاستوی علی سوقه پس بایستد خود یعجب
الزّراع بتعجب در آرد آن قوت و راستی و درستی و سطبری و حسن منظر آن زرعیت مزارعان را

پس همین اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم آنحضرت را تقویت تائید نصرت نمودند ایشان
مارسول الله مثل شطائه بودند بانزرع که اول ضعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت
حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند با صحاب کافران و امام که درین حکم دلیل
حکم کرده بکفر رافضی که بعض با حضرات صحابه دارند این آیت گرفته است و دلیل این طریق گفته که
هر کس که بغض صحابه دارد و صحابه غیظ با و خواهند گرفت داو غیظ بروی گیرد کافر است و این
مأخذ نیکوست و ظاهر آیت شاهد اوست و ازینجهت است که امام شافعی رح در یک قول موافق امام مالک
رح شده بکفر مبغض و مغیظ اصحاب رفته و ایضاً جماعتی از ائمه موافق او با وی درین مسئله تقریر جرم
میگویند ظاهر آیة مشعر است بر آنکه هر کس که بر اصحاب خشم گیرد کافر است نه آنکه اصحاب بروی خشم
گیرند مگر آنکه گوئی خشم احدهما مستلزم خشم دیگریست دیگر آنکه جمیع صحابه بعض ایشانرا وعده نموده
بمغفرت اجر عظیم لقبول خود درهمین آیت وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم
مغفرة واجرا عظیما من در منهم بیانیه است بیان جنس میکند نه از برای تبعیض و وعده خدای تعالی
حق و صدق است و از آن تخلف نمیکند لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم واحادیث نیز
در فضل صحابه رضی الله عنهم بسیار اند و معظم آن در اول این کتاب یاد کردیم و همین شرف ایشانرا
کافی است که خدای تعالی تا کرده است بر ایشان درین آیت همچنانکه یاد کردیم و در غیر این آیات و
خشنود از ایشان علیه الرحمة والرضوان من الغفران پس از جمیع آیات مذکوره درین مقام و احادیث
کثیره مشهوره که در مقدمه ایراد کردیم معلوم شد قطعاً تعدیل و تزکیه صحابه و هیچکس از ایشان محتاج
نیست بتعدیل یکی از مخلوقات با وجود تعدیل خدای تعالی و رسول وی با آنکه اگر تقدیر کنیم که از
خدای و رسول خدا چیزی وارد نشده باشد بر تعدیل ایشان لالت کند از حالیکه ایشان بران
بودند از هجرت و جهاد و نصرت اسلام و بذل قتل آبا و اولاد و مناصحت در دین و قوت ایمان و یقین
واجب میسازد قطع و جزم بتعدیل ایشان و اعتقاد بنزاهت و پاکیزگی ایشان افضل اند
از جمیع کسانیکه از بعد ایشان آمدند و خواهند آمد مذهب کافه علماء و کسیکه اعتماد بر قول
او هست این است که بیان کردیم و اما کسیکه مخالف شد مبتدع ضال و مضل معتمد علیه و ملتفت الیه
نیست امام عصر خود ابو زرعه رازی که از اجل شیوخ مسلمانان است گفت اگر کسی را بینی که تنقص
یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید بدانکه او زندیق است زیرا که رسول حق است و
قرآن حق است و اهل بیت رسول حق است و مبغض اهل بیت زندیق است و آنچه پیغامبر این جهان

کرده حق ست و تمام اینها از صحابه بما رسیده و غیر صحابه خاصه اهل بیت سول خدا از کسی دیگر راوی
قرآن و حدیث نبود پس اگر کسی جرح اهل بیت و صحابه کند و حکم بعدم عدالت ایشان نماید
ابطال قرآن و حدیث کرده باشد و کسیکه ابطال قرآن و حدیث کند و جرح عدم عدالت
آن اصدق و الیق ست و حکم بر وی بزندقه و ضلالت و کذب و عنا و اقوم و احق ست و این حزم
گوید که جمیع صحابه از اهل بهشت اند قطعًا قال الله تعالی لا یستوی منکم مساوی نیست از شما مومنان
من انفق من قبل الفتح و قاتل کسیکه نفقه کرد پیش از فتح مکه و کارزار نمود با کسانیکه بعد از فتح مکه
انفاق و کارزار کنند اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا آن
گروه منفق و مقاتل پیش از فتح مکه بزرگتر اند از روی مرتبه از آنکه نفقه و مقاتله بعد از فتح مکه کنند و کلا
وعد الله الحسنی و نفقه میکنند و قتال می نمایند پیش از فتح مکه و بعد وعده کرده است خدا تعالی
همه را به بهشت اما درجات ایشان متفاوت ست و قال الله تعالی ان الذین سبقت لهم منا
الحسنی اولئک عنها مبعدون بدرستیکه آن گروه پیش گرفته اند مر ایشانرا از ما سابقه نیکو
که سعادت و توفیق طاعت ست یا بشارت به بهشت آن گروه مخصوص از دوزخ دور شده گانند
پس چون باشد او مخاطب جمیع اصحاب اند و حسنی که مراد از آن بهشت ست از برای هر یک
از ایشان خواهد بود باین دلیل ثابت که جمیع اصحاب بهشتی خواهند بود و هیچ یک از ایشان بدوزخ
نخواهد رفت و توهم نکند که تقیید انفاق و قتال که درین آیت ست و تقیید احسان که در آیت
و الذین اتبعوهم باحسان ست بیرون می برد بعضی از اصحاب را که متصف باین صفت نیستند
از حکم زیرا که میگوییم که این قیود غالبیست در ایشان پس مفهوم مخالفی ندارد که بعضی از
تحت این حکم خارج باشند یا العزم و آنکه وی مخصوص ساخته ست حکم بعدالت بکسانیکه ملازم
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردیدند و شائل کسیکه یک روز بخدمت رسیده باشد یا از جهت غرضی
آمده باشد مستفید اند اما این زعم او موافق قول جمهور نیست بلکه جمعی از فضلای اعتراض کرده اند
چنانچه شیخ الاسلام علائی گفته که این قول غریب ست که بسیاری از مشهوری به صحبت و روایت
آنحضرت از حکم بعدالت بیرون می برد و مثل وائل بن حجر و مالک بن حویرث و عثمان بن
ابی العاص و غیر ایشان که نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و اقامت نکردند مگر قلیل
و [illegible] علما بتصریح کرده اند بصحبت ایشان و این قول معتبر نیست انتهی کلامه و از جمله آنچه در زعم
[illegible] تعظیم صحابه اگرچه بخدمت آنحضرت نرسیده باشند امری معین مقرر بود

نزد خلفاء الراشدین و غیر ایشان چنانچه بصحت رسیده از ابو سعید خدری رضی الله عنه که مردی در حضور معاویه راست کرد در آن وقت ابو سعید تکیه کرده بود و ناگاه نشست و گفت من و ابوبکر رضی الله عنه و مردی از اهل بادیه در سفر در خانهٔ فرود آمدیم و در آنخانه زنی حامله بود آن مرد بدوی با زن گفت بشارت دهم ترا آن زن گفت بلی بدوی گفت اگر گوسفندی بمن دهی پسری خواهی شد و آن زن گوسفندی بوی داد و آنرا ذبح نموده پخته خوردیم و ابوبکر رضی الله عنه در خوردن با شریک بود اما ازین قصه خالی الذهن بود بعد از آنکه این قصه شنید برخاست و قی کرد و آنچه خورده بود از معده خود بیرون آورد و بعد از مدتی دیدم که همان مرد بدوی از دوگرد برد آورده اند که هیچ پاس انصار کرده عمر رضی الله عنه گفت این بوقتی بصحبت آنحضرت رسیده ندانستم که در آن صحبت چه گفت و شنید اگر نه او را این صحبت رسول الله بودی شر و ضرر او را از شما کفایت میکردم پس نظر کن در توقف عمر رضی الله عنه از معاقبت آن صحابی خصوص از معاقبت او تا ظاهر شود بر تو که این قصه دلیلی واضح و ظاهر است بر آنکه نزد خلفاء الراشدین با ایشان صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچ چیز برابری نمیکرد چنانچه در صحیح بخاری و مسلم ثابت شد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اگر کسی مثل کوه احد ذهب انفاق کند در راه خدا تعالی بثواب آن نمیرسد که یکی از اصحاب من مدی یا نصف مدی انفاق کند و متواتر رسیده است از آنحضرت که فرمود بهترین ناس اهل قرن من اند بعد از آن کسانیکه نزدیک ایشان باشند و بصحت رسیده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا تعالی اختیار کرد اصحاب مرا بر ثقلین سوای نبیین و مرسلین و در روایتی آنکه فرمود تمام خواهید کرد شما هفتاد امت که شما بهترین ایشانید و گرامی ترین ایشان نزد خدا تعالی و بدانکه خلاف واقع است میان علماء در تفضیل صحابه و کسانیکه بعد از ایشان آیند از صلحاء این امت ابو عمر بن عبد البر برین رفته است که یافته میشود بعد از اصحاب کسانی افضل از بعضی صحابه باشند و حجت ساخته است حدیث طوبی لمن رآنی و آمن بی و طوبی سبع مرة لمن لم یرنی و آمن بی یعنی خوش لذت یا جنت باد مر کسی را که مرا دیده است و ایمان آورده است بمن و خوشی باد هفتاد مرتبه مر کسی را که مرا ندیده است و ایمان آورده است و حدیث دیگر که عمر رضی الله عنه روایت کرد که نزد رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بودم آنحضرت فرمود آیا میدانید که کدام یک از خلائق افضل اند از روی ایمان گفتم ملائکه اند آنحضرت فرمود افضلیت حق است مر ایشانرا ملائکه غیر ایشان مراد من است گفتم انبیاء جواب همین داد و بعد از آن فرمود فضل

خلائق از روی ایمان قومی باشند که در صلبهای رجال اند و ایمان بمن خواهند آورد و پس ایشان افضل خلائق اند از روی ایمان یعنی بواسطه آنکه مرا ندیده اند و ایمان بمن آورده اند و حدیثی دیگر فرموده مثل امت من مثل مطر است معلوم نیست که اول آن بهتر است یا آخر و حدیثی دیگر فرموده خود استند یافت عیسی عم را قومی که مثل شما باشند یا بهتر سه مرتبه و خوار نخواهد شد امتی که من اول آن باشم و مسیح آخر ایشان باشد و حدیثی دیگر فرموده میایند روزها در عاملی که درین ایام اجر پنجاه کس یابند گفتند یا رسول الله از ایشان یا از ما فرمود از شما و ابو عمر و ابن عبد البر ایضاً حجت خود ساخته است آنچه مرویست از عمر بن عبد العزیز رض که چون والی امر خلافت شد بسالم ابن عبد الله کتابی نوشت که سیرت عمر رض بنویس و از جهت من بفرست تا بآن عمل کرده باشم سالم باین نوشت که اگر تو بسیرت عمر رض چنانکه نوشته ام عمل نمائی افضل از عمر رض خواهی بود زیرا که زمان تو بزمان عمر نیست و مردم این زمان مثل مردم آن زمان نیست و بفقهای عصر هم بعینها نوشته و جواب مثل قول سالم بوی نوشتند ابو عمر گوید پس این احادیث یعنی احادیثی که بآن استدلال بافضلیت عموم صحابه کرده اند با عدم تواتر طرق و حسن آن مقتضی تسویه است میان اول این امت و آخر آن در فضیلت عمل الا اهل بدر و حدیبیه و حدیث خیر الناس قرنی بر عموم خود نیست زیرا که اگر بر عموم حمل کنیم شاهدی بر فضیلت منافقین و اهل کبائر میشود شاهدی بر فضیلت کسی بر اصحاب نیست و حدیث ثانی ضعیف است حجت نمیشود ولیکن حدیثی نزد حاکم بصحت میرسد و نزد غیر او بدرجه حدیث حسن میرسد که اصحاب گفتند یا رسول الله آیا از ما کسی بهتر خواهد بود با اسلام در آمدیم و در خدمت تو جهاد کردیم با تو آنحضرت فرمود قومی خواهند بود بعد از شما که ایمان آورند بمن و مرا نه بینند و جواب از ین حدیث و از حدیث سیوم که حدیثی حسن است و طرق بسیار دارد که بدرجه صحت میرسد و از حدیث چهارم که آن نیز حسن است و از پنجم که ابو داود و ترمذی روایت کرده اند آنست که مفضول گاه است که حالتی و مزیتی در آن یافته میشود که در فاضل آن مزیت نیست و ایضاً مجرد زیادتی اجر مستلزم افضلیت مطلق نیست و ایضاً خیریت ایشان میان ایشان باعتبار خیریست که ممکن باشد که در هر دو طائفه جمع شود مثل عموم طاعات مشترک است میان جمیع مسلمانان و باین اعتبار دور نیست که کسانیکه بعد از اصحاب بیند بعضے از ایشان افضل از بعضے صحابه باشند اما آنچه مخصوص است بصحابه که از مشاهده طلعت و رؤیت کثیر السیرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بآن فائز شده اند از مرتبه اعلی است

آورده حدیث اول دران

کہ مثل یکنند آن نمیرسد و هیچکس نمیتواند که بمقدار عمل صالح کند که بآن مرتبه خود را شریک سازد خصوصاً
مثل ایشان شود و ازین جهت بود که چون از عبد الله بن مبارک که جلالت و کثرت علم او بر اهل
علم مخفی نیست پرسیدند که معاویه افضل است یا عمر بن عبد العزیز عبد الله گفت غباری که در بینی
اسپ معاویه رفته است در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم بهتر است از عمر عبد العزیز بصد بار یعنی
باین لفظ اشارتست بآن گروه که فضیلت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ چیزی با آن
مقاومت و برابری نمیتواند کرد و همین جواب معلوم شد جواب از جهت لا ابن عمر و تفضیله عمر عبد
العزیز زیرا که علماء زمان او عدل و سیرت و امثال آن را و آثار دیگر از صحبت آنحضرت و نتیجه
عمر را بآن فائز گشته از حقائق قرب مزایای فضل و علم و دین که آنحضرت بآن گواهی داده از برای
وی عمر عبد العزیز و غیر او پس صواب قول جمهور علماء سلف و خلف است بدلیلی که بعد ازین خواهد
آمد و معلوم شد از قول ابو عمر که اهل بدر و حدیبیه مستغنی ساخته اند کلام او در غیر اکابر صحابه است
از آن کسانیکه بغیر رویه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی دیگر فائز نشده اند و مع ذلک
کسانیکه بعد از ایشان باشد هر چند که در عمل کوشش نمایند ممکن نیست که نزدیک شود این صحبت
بجهتی است که فائز نشده است مگر برویه فقط پس ظن تو چه خواهد بود کسانیکه ظن کرده با نصرت
در زمان آنحضرت مقاتله کرده شهید یا نقل چیزی از شریعت بکسانیکه بعد از آن حضرت بوده
اند نموده باشند یا مال خود را بسبب آنحضرت انفاق کرده باشند پس درین هیچکس را خلافی نیست
کسانیکه بعد از اصحاب اند هیچکس بمرتبه اصحاب نرسد که حق سبحانه و تعالی تساوی میان ایشان
در کتاب مجید میفرماید لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من
الذین انفقوا من بعد و قاتلوا چنانچه ترجمه این قبل ازین گذشت و دلیل قول جمهور علماء سلف
و خلف که برین رفته اند که اصحاب پیغامبر صلی الله علیه وسلم بهترین خلق اند و افضل ایشان
بعد از انبیاء و خواص ملائک احادیثی که در فضل فضائل و آثار اصحاب در مقدمه کتاب ایراد
کردیم و دیگر احادیثی در بیان بسیار است از آنجمله حدیث صحیحین که فرمود لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدا انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه و در دیگر روایت از بخاری مسلم
فان احدکم بکاف خطاب واقع شده و در دیگر روایت از ترمذی لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه
بفتح نون بمعنی نصف است و بروایت دارمی و ابن عدی مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و از آنجمله ایضا حدیثی که اتفاق بر صحت آن

این حدیث صحیح نیست باتفاق محدثین ۱۲

کرده اند که فرموده خیر القرون او الناس او امتی قرنی ثم الذین یلونهم ترجمه این حدیث در
احادیث مکرر درین کتاب مذکور شده مع لفظ قرون اهل زمانی واحدست که متقارب و مشترک
باشند در وصفی مقصود و اطلاق بر زمانی مخصوص میکنند و اختلاف بسیار در قرن کرده اند
از ده سال تا صد و بیست سال چنانچه در اول کتاب مذکور شد و اعدل اقوال صاحب حکم
که گفته قدری متوسط است از اعمار اهل زمانی و مراد بقرن پیغمبر درین حدیث صحابه آنحضرت اند
و کسیکه آخر همه ایشان فوت شده علی الاطلاق بالاتفاق ابو الطفیل عامر بن واثله لیثی بود و وفات او
در سن مائه بود از هجرت بقول صحیح و بعضی گفته اند در سبع و مائه و بعضی در سن عشر و مائه
گفته اند و ذهبی تصحیح این قول کرده بواسطه مقابله او با حدیث صحیح که مرویست از آنحضرت ثم
که بیکماه قبل از آنکه از عالم رحلت کند فرمود که بر سر صد سال دیگر از کسانیکه امروز بر روی زمین
اند هیچ احدی نخواهد ماند و در دیگر روایت مسلم آنست که فرمود ارایتکم لیلتکم هذه فانه لیس من
نفس منفوسة تأتی علیها مائة سنة از پیشتر که شما می بینید هیچ نفسی نخواهد بود که صد سال بر وی بگذرد
ازین عبارت مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنست که قرن متغیر خواهد شد بعد از صد سال از
وقت تکلم آنحضرت باینحدیث و آنچه گفته اند که عکراش بن ذویب بعد از واقعه جمل صد سال
زیست صحیح نیست و بر تقدیر تنزل شاید که معنی این قول آن باشد که استکمال صد سال کرده است
بعد از واقعه جمل نه آنکه صد سال بعد از آن ماند چنانکه ائمه گفته اند و اما جماعتی در شان رتن هندی
و معمر مغربی زعم کرده اند ائمه حدیث مبالغه کرده اند در تضعیف و بطلان آن و گفته اند هر کسیکه عقل اندک دارد
قبول این معنی نمیکند و قبل ازین مذکور شد که افضلیت قرن آنحضرت بر دیگران باشد که تابعین باشند
نسبت بهر فرد فرد است یا مجموع بخلاف قول ابن عبد البر و همچنین گفته اند در تابعین تا زید انکه
صحابه چند صنف اند مهاجر و انصار و خلفاء ایشان و کسانیکه در روز فتح مکه مسلمان شده اند
و کسیکه بعد از آن شده اند پس افضل علی سبیل الاجمال مهاجرین اند باز آنانکه بعد از ایشان بر
ترتیب مذکور اما علی سبیل التفصیل مهاجرین سابقان انصار افضل اند از جماعت متاخرین مهاجرین و سابقان
مهاجر افضل اند از سابقان انصار باز آن ایشان متفاوت اند در تفضیل این سبیل متاخرین
مثل عمر که افضل باشد از مقدم افضل مثل بلال رضی الله عنه و ابو منصور بغدادی که از ائمه اکابر است
گفت که اجماع اهل سنت و جماعت برین شده اند که افضل صحابه ابو بکر است رضی الله عنه باز عمر باز عثمان
باز علی رضوان الله علیهم اجمعین باز بقیه عشره مبشره باز اهل بدر باز باقی اهل بیعت الرضوان

بخدیمه بعد از آن لبقیه صحابه رض جمیعاً تمام شد کلام ابو منصور لیکن قبل ازین اشارتی شد آنکه
اجماع جمیع اهل سنت نشده باین ترتیب که او نقل کرده میان علی و عثمان مگر آنکه مراد او اجماع
اکثر اهل سنت باشد و برین تقدیر قول او رح اجماع صحیح ست و از جمله احادیث دال بر فضائل
اصحاب حدیثی ست که انصاری از انس رض روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمودی
ابو بکر من برادران خود را دیدیم ابو بکر گفت ما برادران شمائیم یا رسول الله آنحضرت فرمود
اصحاب منید برادران من کسانی خواهند بود که مرا نه بینند و تصدیق من نمایند و دوست
دارند مرا چنانکه دوست تر باشم من نزدیک ایشان از ولد و والد باز گفتند یا رسول ما برادران
شما ایم فرمود شما اصحاب منید آیا دوست نمیدارید یا ابا بکر قومی را که دوست دارند ترا بسبب
آنکه من ترا دوست دارم پس دوست دار ایشان را مادامیکه ترا بسبب دوستی من دوست دارند و
دیلمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که خدا را دوست دارد دوست دارد
قرآن را و هر کس که قرآن را دوست دارد دوست دارد مرا و هر کس که مرا دوست دارد دوست دارد
اصحاب مرا و قرابت مرا دوست دارد ثعلبی روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ایها الناس
محافظت کنید در باب حیات اصحاب و اصحاب من و اصحاب مرا مظالم نگیرید که خدا تعالی شما را مظالم
ایشان نگیرد چرا که اگر مرتکب مظلمه یکی از ایشان شدید خدا تعالی شما را نخواهد بخشید و از آن گناه
بزرگتر نیست بلکه کفری باید که از آن درگذرید و مخلص و نهی روایت کرده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود بپرهیزید و بترسید از خدا تعالی در باب اصحاب من ایشان را هدف تیر ملامت مسازید بعد از من
کسیکه ایشان را برنجاند مرا رنجانده و هر کس که مرا رنجانید پس خدا تعالی را رنجانیده و دوست که او را
عقاب خواهد کرد پس این حدیث قبل این حدیث که بمنزله وصیت ست که آنحضرت در باب
اصحاب خود فرموده بسبیل تاکید و ترغیب در محبت ایشان و اجتناب از عداوت ایشان که کفر
ست بدلیل حدیثی که فرمود لن یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه مومن نخواهد بود
یکی از شما تا وقتی که مرا دوست دارد و مرا از نفس خود و کمال قرب اصحاب با آن حضرت منزل خود
ساخته چنانکه ایشان را جزو خود واقع گردانید و ایضاً در حدیث است آن نیست که محبت کسی که رسول
الله را دوست دارد مثل اصحاب رضی الله عنهم نشانی محبت رسول است چنانکه
محبت آنحضرت علامت محبت خدا تعالی است همچنین کسیکه عداوت و بغض ایشان دارد و سب
ایشان میکند نشانی عداوت و بغض و سب آنحضرت علامت عداوت و بغض و سب خدا است

چرا که دوست او را دوست دارد و دشمن او را دشمن دارد چنانچه خداے تعالی میفرماید قوله
تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله یعنی نیابی
قومی را که خلاف خدا و رسول او میکنند پس محبت آل و ازواج و ذریت و اصحاب آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از جمله واجبات است و بغض و عداوت ایشان از جمله مهلکات است و از جمله
محبت ایشان است که توقیر و تعظیم ایشان کنند و احسان و قیام بحقوق ایشان نمایند و اقتدا با ایشان
کنند در سنن و آداب و اخلاق و اعمال و اقوال و در حمد و ثنا ایشان کوشند بر قصد تعظیم و تجلیل
زیرا که حق سبحانه و تعالی در بسیار از آیات قرآنی ایشان را ثنا گفته و واجب است بر هر کس که
ثنای ایشان گوید و از آنجمله است استغفار از برای ایشان چنانچه مرویست بروایت مسلم
که عائشه رض فرمود که مامور شده اند باید که طلب مغفرت از برای اصحاب محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم با وجود آنکه فائده استغفار بیشتر باستغفار کننده میرسد و برا زیادتی ثواب و سهیل بن عبد
الله تستری گوید که مومن نیست که تصدیق رسول الله صلعم کرده است و کسیکه تعظیم و توقیر آن حضرة
صلی الله علیه وسلم نکند و از جمله چیزی که واجب است آنست که زبان خود را نگهدارد و از اختلافات
و محاربات که میان اصحاب واقع شده اعراض کنند از اخبار و روایات اهل تواریخ خصوصا از روایات
جهال و گمراهان رفضه و شیعه و مبتدعین که مذمت اصحاب مے نمایند و قدح ایشان میکنند زیرا که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اذا ذُکر اصحابی فامسکوا هرگاه که یاد کرده میشوند اصحاب
من باید که نگاه دارید خود را از آنکه چیزی که مناسب ذات اشرف ایشان نباشد بر زبان آرید
بلکه واجب است که اگر چیزی در باره ایشان بشنوند یا در کتابی ببینند مجرد دیدن در کتاب و شنیدن
از شخصی نسبت آن چیز باصحاب رضی الله عنهم نکنند بلکه تفتیش و تحقیق آن نمایند و در آن بحث کنند
و بر تقدیری که مدعای بر ایشان ثابت شود واجب است که آنرا نیکوترین تاویلی کنند زیرا که
ایشان اهلیت و استحقاق آن دارند چنانچه در مناقب و مفاخر ایشان معروف و مشهور است و
منازعات و محاربات که میان ایشان واقع شده تاویلاتی و احتمالات میدارد و اما سب و طعن
در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی است مثل قذف عائشه صدیقه رض یا انکار صحابیت پدر وی
صدیق کفر است و اگر مخالف دلیل قطعی نیست فسق و بدعتی است و وعید شدید که در میان اهل
بدعت وارد شده است در اول کتاب مذکور ساختم و اما محاربات و منازعاتی که میان علی کرم الله
وجهه و معاویه رض واقع شده اعتقاد اهل سنت و جماعت آنست که منازعت معاویه با علی رض از جهت

خلاف حق است زیرا که اجماع شد بر حقیقت خلافت علی کرم الله وجهه چنانچه قبل ازین بیان
کردیم که این امر نزاعی نیست بلکه همچنان رفته و نزاع ازین بگذر شد که معاویه و اتباع او طلب
تسلیم قاتلان عثمان رض میکردند زیرا که معاویه ابن عم عثمان بود و علی از تسلیم قاتلان امتناع
مینمود بنابر ادعای آنکه اگر فی الفور قاتلان را باکثرت اقارب تسلیم معاویه میکنم خللی عظیم در
لشکر اسلام پیدا و واقع خواهد شد بواسطه اختلاط و امتزاج ایشان بعسکر علی رض و منجر با[illegible]
و تزلزل در امر خلافت میشود و کلمه اسلام از انتظام می افتد خصوصاً در ابتدای امر خلافت که
هنوز استحکام نیافته پس سبب همین اجتهاد کرم الله وجهه باین قرار گرفته که تاخیر تسلیم قاتل
عثمان رض بوارثان وی اصوب است تا امر خلافت ثابت قدم گردد و بعد از استقلال و
تحقیق تمکن در امور اتفاق اهل اسلام در انتظام امر مسلمانان قاتل را افراد گرفته تسلیم ایشان
نماید و از تدبیر و دلیل بر معقول آنکه در روز حرب جمل علی رض امر فرمود تا منادی کند که قاتل
عثمان رض از لشکر وی بیرون روند بعضی از ایشان عزیمت نمودند که بر امیر المومنین خروج
کنند و با وی قتال نمایند و ایضاً کسانیکه عزیمت ترغیب قتل عثمان نمودند و اتفاق
در آن امر کردند جماعه کثیر بودند چنانچه قبل ازین قصه محاصره وی بیان کردیم که اهل مصر جماعه
بودند و بعضی گفته اند هفتصد کس از اهل مصر بودند و بعضی گفته اند که هزار کس بودند و جمعی دیگر
از بصره و دیگران نیز از غیر این بلاد مذکور بودند که جمیعاً بمدینه آمده فتنه ساختند چنانچه
شده که آن جماعت با قوم و عشیره خود قریب ده هزار کس بودند با این کثرت ایشان بود که تسلیم
ایشان بر علی رض دشوار و متعذر شد و احتمال دارد که علی رض اجتهاد کرده باشد که قاتلان
عثمان رض اهل بغی اند که تاویلی فاسد ایشان را برین داشته که خون وی را مباح دانسته اند مثل آنکه
میگفتند که مروان که ابن عم وی بود و پیغامبر صلی الله علیه وسلم وی را از مدینه اخراج کرده بود
عثمان وی را باز پس آورده کاتب خود ساخت و دیگر اقارب خود بر ولایت نائل گردانید
بر دیگران تقدیم داد و دیگر قضیه محمد بن ابی بکر مفصل سابقاً بیان کرده ایم در بحث خلافة
و این جماعت بنابر جهل و خطا گمان کردند که بواسطه امور قتل وی مباح گشت لیکن امام زمان
شدند و باغی آنانیکه اطاعت امام عادل از آنچه حرب تلف کردند مواخذه نیست زیرا که از وی تا
کرده خواه خون باشد خواه مال چنانچه قول مرجح شافعی و جماعتی دیگر است از علمای
احتمال اگرچه ممکن است لیکن قول اول باعتبار ادلیست و آنچه کثیری از علما بر آن رفته

نیست که قاتلان عثمان باغی نبودند بلکه اهل ظلم و فساد بودند زیرا که اعتمادی بر شبهٔ ایشان نبود
دیگر آنکه اصرار کردند بر باطل بعد از آنکه کشف شبهٔ ایشان شد و حق بر ایشان ظاهر گشت
و چنین نیست که هر کس که شبهه و تاویلی بجوید نسبت بهر آن شبهه و تاویل فاسد مجتهد شود زیرا که
شبهه عارض میشود بر آنکه قاصر اند از درجهٔ اجتهاد و این قول منافاتی ندارد با آنچه در حال
قتال نبود بلکه وی نهی کرده از قتال چنانچه ابن عبد البر روایت کرده از ابو هریره رض که چون وی
ارادهٔ قتال عثمان رض کرد گفت از روی جد میگویم ترا شمشیر از دست بینداز ای ابو هریره
تو نفس مرا میخواهی و حال آنکه من نفس خود را فدای مسلمانان میکنم و نمیخواهم که کسی از ایشان
کشته شود و ایضاً اعتقاد اهل سنت و جماعت نیست که معاویه بایام خلافت امیر المومنین علی
خلیفه نبود بلکه از جملهٔ ملوک بود و غایت اجتهادش آن بود که یک اجر داشت بآنکه با امام زمان
خصومت گرفت و در آن اجتهاد و اما علی و ائمه او اجر بود یک اجر اجتهاد و اجر دیگر آنکه اجتهادش
صواب بود بلکه ده اجر داشت بدلیل حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا اجتهد المجتهد فاصاب
فله عشرة اجور یعنی هر گاه که مجتهد در اجتهاد صواب کند مر او راست ده مزد و علما را اختلاف
است در امامت معاویه بعد از وفات علی بعضی گفته اند امام و خلیفه بود چرا که بیعت تمام
شد و بعضی گفته اند که امام نشد بدلیل حدیثی که ابو داود و ترمذی و نسائی و غیر آنها روایت کرده اند
الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکاً . . . . . یعنی خلافت حق بعد از من سی سال
است باز بملک انتقال خواهد یافت و سی سال بوفات و شهادت امیر المومنین علی کرم الله وجهه تمام شد
و اما قبل ازین مذکور ساختم که سی سال تمام نشده بود که بشهادت رسید امیر المومنین علی و بیان
این سخن اینست که شهادت علی رض در ماه رمضان سن اربعین از هجرت بود و اکثر بر آنند که در هفدهم
آن ماه بود و وفات پیغامبر صلی الله علیه وسلم در دوازدهم ماه ربیع الاول آن ماه بود و پس ایشان
نزدیک سی سال بقدر شش ماه . . . بود و بمدت خلافت امام حسن بن علی سی سال تمام شد چون این
معنی قرار یافت پس مراد اینست چنانچه بسیاری از محققین گفته اند که حمل کنند قول کسیکه
بامامت معاویه قائل است در وقت شهادت امیر المومنین علی بقدر نصف سال بود از
وفات وی در وقتیکه حسن رض خلافت بوی تسلیم کرد و اما جمعی که منع امامت معاویه میکنند که حسن رض
امر خلافت را بوی تسلیم نکرد مگر بنا بر ضرورت وقت بواسطه آنکه میدانست که او امر خلافة را
بحسن رض تسلیم نمیکند و قصد مقاتله و خونریزی کند بجهت خلافت یا امارت چند روزه

اما حسن رض پس اعتبار و اعتذار ذی به تسلیم امر نمود زیرا که حسن رض ترک خلافت کرد مگر از جهت حفظ
اهل اسلام و خون ریز مسلمانان و در گذشتن او از خلافت اضطراری نبود بلکه اختیاری بود پس معاویه
بنا برین قول خلیفه بوده باشد و تا امیر سد که منع قول الجماعت کنی با نیطریق که امام حسن
امام حق و حق با او و خلیفه صدق بود و شوکت و عدد لشکر وی بمقدار بود که با معاویه مقاومت
کند پس نزول وی از امر خلافت و تسلیم معاویه کردن از روی اضطرار نبود بلکه از روی اختیار
بود چنانچه بمعنی دلالت میکند قصه نزول از امر خلافت که قبل ازین در باب خلافت امام
حسن رض بیان کردیم که شروط بسیار بمعاویه کرد و وی جمیع آنرا التزام نمود و بآن وفا کرد که

. . . .

. . . . ایضاً قبل ازین از صحیح بخاری نقل کردیم که معاویه
لطلب صلح از امام حسن رض و تسلیم امر خلافت کرد با اختیاری بود بر همین دلالت میکند حدیث
بخاری که قبل ازین از ابوبکره روایت کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر بود و امام حسن رض
پهلوی آنحضرت صلعم نشسته بود و آنحضرت صلعم یک نوبت بوی نگاه کرد و نوبتی بمردم میگفت که این
پسر من سید است و امید است که خدای تعالی بسبب وی میان دو لشکر عظیم از مسلمانان صلح اندازد
پس نظر کن در ترفع و رجای آنحضرت در این صلح بسبب حسن که اگر این صلح موافق حق نبودی
آنحضرت رجاء آن نمیداشت و دلیل بر صحت نزول امام حسن از خلافت جهت معاویه داگر
امام حسن بعد از نزول از خلافت بر آن امر باقی بودی آنحضرت رجاء صلح نمیداشت و حسن
بآن صلح منفرد بود چرا که جهت امر خلافت غیر اهلبیت رسول صلی الله علیه وسلم مسلمانان
کی روا داشتند و ایضاً اگر فائده شرعی که آن استقلال معاویه و صحت خلافت و نفاذ تصرف
و وجوب طاعت و ولایت بر کافه مسلمانان و قیام وی بامر مسلمانان بر این صلح مترتب نشدی
آنحضرت رجاء آن نمیداشت بمجرد ترک خلافت حسن بی آنکه فائده بوده باشد پس درین رجاء قوم
صلح میان این دو لشکر عظیم از مسلمانان دلالتی ست بر صحت آنچه امام حسن بر آنکه
او درین امر مختار بود بر آنکه این فائده که مذکور شد بر این صلح مترتب است پس حق آنست که خلافت
معاویه ثابت شد از آن وقت و بعد از آن خلیفه بحق و امام صدق بود رضی الله عنه و چگونه
چنین نباشد و حال آنکه ترمذی بسند حسن از عبدالرحمن بن ابی عمیره صحابی روایت کرده از
آنحضرت صلعم در حق معاویه رض که فرمود اللهم اجعله هادیا مهدیا و امام احمد در مسند خود

اے بار خدایا گردان او را راه نماینده و راه یافته شده

از عرباض بن ساریه که در حق معاویه روایت کرده که پیغامبر فرمود اللهم علّم معاویة الکتاب
والحساب وقه العذاب بار خدایا تعلیم کن معاویه را علم قرآن و علم دین یا علم کتاب و حساب و نگهدار
او را از عذاب و ابن ابی شیبه در مصنف و طبرانی در کبیر از عبدالملک بن عمیر روایت کرده که معاویه گفت پیوسته
که همیشه طمع در امر خلافت میداشتم از آن روز که پیغامبر گفت ای معاویه اذا ملکت
فاحسن و فی قتیله الکل امر مسلمانان گردی نکوئی کن و طریق عدل و انصاف مرعی دار
. . . . پس تأمل کن در دعای
پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حق او که خدا تعالی او را هادی و مهدی گرداند باین صفت که مذکور شد
چنانچه دانستی در حدیث اول که حدیث حسن است و محتجّ فضل معاویه میشود و هیچ مذمتی
و ملامتی بسبب این منازعت و حروب بوی لاحق نمیگردد چنانچه قبل ازین دانستی که صدور
این حروب از وی بواسطه اجتهاد بوده اگرچه از یک اجر زیاده ندارد زیرا که اگر مجتهد در
اجتهاد خطا کند مذمتی و ملامتی بسبب این خطا بر وی عائد نمیشود و بواسطه آنکه معذور است از جهت اجتهاد
هست که یک اجر در نامه اعمال مجتهد مخطی مینویسند ایضاً حدیث دوم که آنحضرت دعای تعلیم
کتاب و حساب و وقایه عذاب در حق وی کرده دلالت بر فضل وی میکند و دعای آنحضرت بلا اشتباه
مستجاب پس معاویه عتابی ازین محاربه و منازعت نخواهد بود بلکه او را از رهگذر اجتهاد اجری
هست چنانچه مقرر است و دلیل بر بقای حرمت اسلام بر هر دو فرقه یعنی معاویه و فرقه امیرالمؤمنین
علی و آنکه ایشان از اسلام بیرون نیامده اند همچو این است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم لشکر معاویه
را در صفت اسلام با لشکر امیرالمؤمنین علی مساوی ساخته در حدیثی که از صلح میان ایشان خبر
داده چنانچه گذشت پس فسق و فساد هیچ یک ازین دو فرقه لاحق نمیشود زیرا که هر یکی ازیشان
را تأویلی بود که صحابه و آن نا معذور بودند ایضاً تأمل کن در حدیث ثالث که معاویه
از رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده که گفت چون مالک امر مردم شوی احسان کن تا بیابی که
در حدیث اشارتی است بصحت خلافت وی حقیقت آن بعد از آنکه امام حسن نازل شد از خلافه
و تعلیم وی شود چرا که امر باحسان که مرتب است بر ملک دلالت بر حقیقت ملک و خلافت وی میکند
و صحت تصرف وی و نفوذ امر وی از حیثیت صحت خلافه بود نه از رهگذر تغلب زیرا که متغلب فاسق
است و فاسق مستحق آن نیست که او را بشارت دهند و امر باحسان کنند در چیزی که بر آن غلبه
گشته بلکه مستحق زجر و تقبیح و اخبار از بد افعال و فساد و احوال او است اگر معاویه متغلب بودی رسول صلی الله علیه

وسلم اشارتی باین معنی فرموده بالتصریح بآن میشود پس چون اشارتی کرد و دیگر تصریح که دال بر
حقیقت خلافت وی بود بنابرین میدانیم که بعد از آنکه حسن رضی الله عنه امر خلافت بوی
گذارد از روز خلیفه بحق بود و امام بصدق بود و کلام احمد حنبل مشیر است باین معنی چنانچه
بیهقی و ابن عساکر از ابراهیم سعید ارمنی روایت کرده اند که گفت از احمد حنبل پرسیدم که خلفای چه
کسان بوده اند گفت ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم گفتم پس معاویه خلیفه نبود گفت
در زمان علی هیچکس از علی احق بخلافت نبود و از ین کلام مفهوم میشود که بعد از زمان امام المتقین
علی و نزول امام حسن هیچکس از معاویه بخلافت احق نبود و اما آنچه ابن البر آورده است از ابن ابی
شیبه در مصنف از سعید بن جمهان روایت کرده که گفت سفینه را گفتم که بنی امیه زعم کرده که
امر خلافت در میان ایشان است سفینه گفت کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک
معاویه یعنی بنوامیه دروغ گفتند بدترین ملوک اند بلکه معاویه اول ملوک است از ین کلام توهم آن میشود که معاویه
خلیفه نبود زیرا که معنی این سخن آنست که خلافت معاویه اگرچه صحیح بود لیکن مشابهت ملک آن تمام
شد چرا که در بسیاری از امور خلفاء الراشدین بیرون رفت پس از حیثیت تفویض امر وی از
جانب حسن و اجتماع اهل حل و عقد بروی آن خلافت حق صحیح بود و از ین رهگذر که اجتهاد آن
غیر مطابق واقع از وی صادر شد با آن آثم نمیشود و لیکن موخر میدارد او را از درجات اجتهادات
صحیحه مطابق واقع یعنی خلفاء الراشدین مع حسن پس هر کس که اطلاق ملکیت بر معاویه میکند از
رهگذر این اجتهادات مذکوره است که در اثنای امارت از وی صادر شد و هر کس که اطلاق خلافت
بر وی میکند از رهگذر تفویض امر است از جانب امام حسن و اجتماع اهل حل و عقد بر آن و از ین جهت
اطاعت و انقیاد او واجب بود و اگر کسی گوید که بقیه بنوامیه نیز چون بعد معاویه بودند پس از
ایشان صادر شد از اعمال قبیحه از روی اجتهاد و خطا در اجتهاد ایشان را آثم نمیسازد و از خلافت
بیرون نمیبرد گوییم جمعی که بعد از معاویه بودند از بنی امیه ایشان از اهل اجتهاد نبودند بلکه فسقه
و عصاة بودند پس صحیح نیست که ایشان را از جمله خلفاء شمارند و در سلک ایشان در آرند بلکه
ملوک بودند بلکه ایشان بدترین ملوک بودند مگر عمر بن عبدالعزیز در میان بنی امیه که او ملحق است
بخلفاء الراشدین و همچنین عبدالله بن زبیر و اما بعضی از متبدعه که سب و لعن معاویه میکنند و مباح
میدانند قول ایشان معتمد علیه و ملتفت الیه نیست زیرا که سب و لعن یکی از اکثر اصحاب رسول الله
میکنند مگر غوی احمق جاهل که حق سبحانه و تعالی از ایشان بیزار و بری است و پاک نمیدارد از

ایشان در هر وادی که هلاک شوند خذلهم الله اقبح الخذلان و اقام علی رؤسهم من سیوف اهل
السنة والجماعة وحججهم المؤیدة بواضح البرهان ما یقمعهم عن الخوض فی تنقیص اولئک الائمة الاعیان
وکافی ست از برای شرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم آنکه عمر و عثمان رض ویرا عامل ساختند
بر ولایة شام و بیان این سخن آنکه وقتی که ابوبکر رض لشکر بجانب شام فرستاد معاویه باتفاق
برادر خود یزید بن ابی سفیان بآنجانب رفت و چون برادرش یزید وفات یافت او را بر دمشق
خلیفه ساخته بود و در ایام عمر امارت شهر چنانکه بود بروی مقرر داشت باز عثمان بامارت نیز ویرا
بر جمیع بلاد شام امیر ساخت و دران بلاد ماند چنانچه مرویست که بیست سال در بلاد
امارت کرد و بیست سال خلافت کرد و از کعب الاحبار منقولست که گفت هیچکس مالک این امت
نخواهد شد اینقدر که معاویه مالک شود ذهبی گوید وفات کعب الاحبار قبل از آن بود که معاویه خلیفه
شود و در اخبار از خلافت معاویه رض صادق بود زیرا که بیست سال خلافت کرد که هیچکس با وی
در امر خلافت منازعت نمود در روی زمین بخلاف کسانیکه بعد از وی بودند چرا که ایشانرا
مخالف و منازع بود بجهت آنکه مبلغ بسیار جمع کردند برای اسراف و غیر آن منع میکردند
که همه کس نفس بر درست از نفس منقبان بیرون اند و القوم همه معلوم دارند و بعضی از ممالک
از تصرف ایشان بیرون رفت انتهی کلامه بدانکه در اخبار کعب از خلافت معاویه دلیل
بر خلافت او در بعضی کتب منزله بر انبیاء علیهم السلام منصوص علیه است زیرا که کعب الاحبار از
علماء اهل کتاب بود احاطه و اطلاع کما و بر احکام آن کتب داشته و دیگری از احبار ایشان
نداشت و این دلالت بر تقویه و تعظیم شان معاویه و حقیت خلافت او میکند بعد از نزول حسن
رض از خلافة و استقرار معاویه دران و این در ربیع الآخر یا جمادی الاولی سنه احدی و اربعین
واقع شد و آنسال بعام الجماعت موسوم گشت بواسطه آنکه اجتماع امت بر یک خلیفه شد در آنسال
باز بدانکه اهل سنت و جماعت اختلاف کرده اند در کفر یزید بن معاویه که ولیعهد او بود و بعد از وی
طائفه برین رفته اند که او کافر شد بدلیل آنکه سبط ابن جوزی و غیر او گفته اند که روایة مشهور
آنست که چون سر مبارک امام حسین رضی الله عنه نزد او آوردند در میان نهاد و اهل
شام را جمع کرد و عصا از چوب خیزران که در دست داشت بر دندان آن میکوفت و
ابیات ابن زبعری تا آخر ابیات مشهوره برخواند و دو بیت دیگر بر آن افزود که مشتمل بود بر
صریح کفر و گفت ابن جوزی در آنکه حکایت کرد از وی سرور او و عجب نیست از کشتن ابن زیاد امام حسین را

ابن حجر رضی الله عنهما با تعجب است از خذلان یزید چون بدن او شنا یا امام حسین بکربلا
اسیران بشتران اہلبیت [illegible] سر حسین [illegible] شده بود بمدینه انگاه گفت ازین افعال
هیچ مقصود وی دیگر نیست مگر اینها را فضیحت کند و سر را شهرت دهد و رُما اکنون آل این فعل
کرا از وی بیاد رسیده است که آل پیغامبر صلی الله علیه وسلم جائز نیست که نسبت چون بر شعر
آرند لکن جاہل الجنس بر این شده که خوارج دا اهل بیت را لعن کنند و نار گذاره مرا ایشان را دشمن
کنند و اگر کسی عصبی با امام حسین رضی بودی هر آینه تعظیم و احترام سر مبارک زیاده تر و تکریم
میکردی در وقتی نزد وی آوردند آنرا تکفین کرده دفن مینمود نسبت با آل پیغامبر صلی الله
علیه وسلم احسان بجا می آورد و بعضی دیگر از علما گفته اند که نزد کافر نیست زیرا که اسباب
موجب کفر نزد ما ظاهر نشد که موجب خروج از اسلام است و در روایت مشهور که از و
نقل کرده معارضه میکنا آنچه او حکایت کرده اند که چون سر حسین رضی نزد یزید آوردند گفت رحمت الله
یا حسین بیشک را کسیکه رحم تو هست و نشناخت و انکار بر این یاد کرد و گفت خدا تو
مرا و دل بر تو کاشی و بسیار وشنیان و سر مبارک امام حسین رضی بازیمدینه فرستاد و بعمال خود
نوشت که سر او را آنجا دفن کنند روایت کرد در مسند خود و سندی ضعیف از ابو عبیده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده بود آن امر فانما بالقسط حتی یکون اول من یثلمه
رجل من بنی امیة یقال له یزید یعنی امت من بپای است بعدل و راستی تا آنکه اول کسی که
دران رخنه کند مردی باشد از بنی امیه که خوانده شود او یزید آبو در دار رضی روایت
کرده که گفت از رسول صلی الله علیه وسلم شنیدم که میگفت اول من یبدل سنتی رجل من بنی
امیة یقال له یزید اول کسیکه تغیر و تبدیل کند سنت مرا مردی از بنی امیه باشد که او را یزید گویند
والو بر روایت کرد [illegible] و بود [illegible] که میگفت اللهم انی اعوذ بک من راس الستین و امارة الصبیان ۴ که مردی در حضور
عمر ابن عبد العزیز مدحت معاویه نمود بنابرین امیر در استه تازیانه زد و دیگری یزید بن معاویه
را امیر المومنین گفت او را بیست تازیانه زد و چنانچه بعد ازین حسد ابد البیس بالاجماع کرد
فرق در میان ایشان چند بیست مردی نام یزید برد نزد عمر ابن عبد العزیز او گفت امیر المومنین
یزید بن معاویه انگاه عمر بن عبد العزیز گفت تو یزید را امیر المومنین میگوئی امر کرد بیست
تازیانه وی را زدند بواسطه اسراف یزید در معاصی اہل مدینه او را عزل کردند بیان انیست
که چون از انواع هیچ چیز فرو گذاشت نکرد این امر را اہل مدینه دشوار گشت او را از امارت

معزول کردند و بروی خروج کردند چون یزید این سخن بشنید در سنه ثلثین وستین لشکر عظیم متوجه گردانید و امر بقتال اهل مدینه کرد چون آن لشکر بمدینه آمد با ایشان مقاتله کردند و نزدیک بآن شد که اهل مدینه هیچکس از دست آن ظلمه چاره نبرد و بسیاری از صحابه در آن واقعه مقتول شدند در باب طیبه و از عبد الله بن حنظله الغسیل روایت کرد که گفت والله که ما بر یزید خروج نکردیم مگر آنکه ترسیدیم که از آسمان بر ما سنگ باران شود بواسطه شامت او چرا که او نکاح جمع بین الامهات والبنات و جمع بین الاخوات می نمود و شراب خوار بود و تارک الصلوة پس بعضی از ایشان تجویز لعن کرده اند از آن جمله ابن جوزی است که احمد و غیره مذهبشانیکه او در کتاب الفصل کرده که سائلی از من سوال کرد از حال یزید گفتم کافی است او را چیزی که با اوست یعنی از شامت و قبایح اعمال گفت آیا لعن بروی جایز است گفتم علماء متورع تجویز کرده اند از آنجمله احمد بن حنبل است که در حق یزید گفته که زیاده بر و لعن است احمد بن حنبل میگوید از پدر خود پرسیدم که قومی ما را النسبت میدهند بتولای یزید این کیفیت چیست پدرم گفت ای پسر بتولای کسی مرا النسبت میکنی که بخدای ایمان نداشته باشد و چرا لعن نکنند بر کسیکه خدا تعالی او را در کتاب خود لعنت کرد پرسیدم لعن بر یزید کجاست در کتاب الله گفت در قول خدا تعالی فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم آیا شاید و توقع است از شما اگر بخود گیرید امر مردمان را حاکم خلق شوید آنکه فساد کنید در زمین از روی تکبر و تعظیم و قطع رحم نمائید بنا بر ظلم و جرئت اولئک الذین لعنهم الله آن گروه کسانی اند که رانده است خدا تعالی ایشان را که کر گردانید تا سخن حق نشنوند و کور ساخت دیدهای ایشان را تا دلائل قدرت و غیرت نبینند قاضی ابو یعلی کتابی تصنیف کرده و در آن کتاب این حدیث روایت کرده است من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین هر کسیکه بترساند مردم مدینه طیبه را بقتل و تاراج از روی ظلم بترساند او را خدا تعالی بروی باد لعنت خدای و فرشتگان و جمیع مردمان باز گفت خلافی نیست که یزید بمدینه لشکر فرستاد و قتل و سبی و فساد عظیم واقع شد و اباحت مدینه نمود چنانچه مشهور است که قریب هزار صد دختر را بکارت بردند و همین مقدار صحابه رسول صلی الله علیه وسلم در آن جنگ کشته شدند و از قراء قرآن قریب هفتصد کس بقتل آوردند و مسجد نبوی بی جماعت شد و از خوف آن جماعت اهل مدینه بقیة السقفی که مانده بودند

نتوانستند که اقامت جمعه و جماعت نمایند و در مسجد درآمدند تا آنکه کلاب در مسجد درآمدند و در مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بول و شاشه کردند بنابر تصدیق حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم وامیران لشکر را نمی دیگر آنکه بیعت کنند با یزید باین طریق که غلام او باشد اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند و بعضی از اهل مدینه گفتند که ما بیعت میکنیم بکتاب الله و سنت رسول الله ایشانرا گردن زد و جمیع این قبایح در واقعه حره سابقه بوقوع انجامید باز همان لشکر منوره و متوجه مکه شد بقتال عبدالله ابن الزبیر و منجنیق بکعبه انداختند و سوختند پس نظر کن که قباحت این بزرگتر چه چیز است که در زمان او واقع شد و از وی صادر شد و این مصداق حدیث سابق است یعنی لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی یثلمه ...... رجل من بنی امیة یقال له یزید اما بدانکه مردم در باب یزید سه فرقه اند یکی او را دوست میدارند و فرقه دوم او را دشنام و لعن کنند و فرقه سیوم میانه دارند و رفتار او را دوست ندارند و او را لعن میکنند بلکه او را از قبیل سائر ملوک و خلفاء غیر خلفاء الراشدین میدانند و این فرقه مصاب اند و مذهب ایشان لائق هست بحال آنکسانیکه عارفند بسیرت سلف و عالم اند بشریعت مطهره جعلنا الله من اخیار اهلها آمین تا اینجا کلام ابن صلاح لفظا باللفظ تمام شد و کلام او نفیس است و آنچه ذکر او کردیم در انوار که یکی از کتب ائمه متاخرین از کتب شافعیه آورده که اگرچه یزید فاسق و کافر نیستند لیکن جایز نیست لعن یزید و تکفیر او زیرا که او از جمله مومنان است و امر او موکول بمشیت خداست اگر میخواهد او را عذاب کند و اگر میخواهد عفو کند و این سخن از غزالی و متولی و غیر ایشان مرویست ایضا بدانکه درین کتاب بیان حقی کردیم که واجبست آنرا اعتقاد مثل جلالت و فضیلت صحابه و برات و پاکی ایشان از جمیع عیوب و نقص بخلافت و آنچه واعظان جاهلان میکنند که اخبار کاذبه موضوعه روایت میکنند و بیان محامل و تاویلات و بیان حقی که اعتقاد آن واجب است نمی کنند از جهت عوام الناس در مهلکه بغض و تنقیص اصحاب رضی الله عنهم میافتند بدانکه القول عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه بواسطه فعل او بود و دعای پدر حق او مستجاب گشت زیرا که پدر وقتیکه معاویه یزید را ولیعهد خود ساخت خطبه خواند و گفت بار خدایا اگر من یزید را ولی خود ساختم بواسطه فضلی که من مشاهده کرده ام از وی پس او را برسان بامیدیکه من از وی دارم و اعانت وی کن و اگر محبتی که پدر با پسر میدارد مرا برین داشت که او را ولیعهد خود سازم و در حقیقت ایشان اهل نیست پس او را قبض کن قبل از آنکه امید او حاصل شود و آخر چنان شد که پدرش دعای کرده

بود که در سن ستین بحکومت بنشست و در سن اربع وستین بمرد ولیکن از و ولدی که اسم او معاویه
بود بماند و او جوانی صالح و متقی و منصف و محب اهل بیت بود او را یزید پلید ولیعهد خود ساخته بود
همیشه مریض بود ملاقات مردم نمود و نماز خواندن باوشان یعنی امامت مردم نکرد و در هیچ امر از امور ملکی
دخل ننمود تا وقتیکه مرد رحمه الله تعالی و مدت خلافت او چهل روز بود و بعضی گفته اند دو ماه
و بعضی گفته اند عمر او بیست و یکسال بود و بعضی بیست ...... نیز گفته اند و از جمله صلاح او
...... آن بود که چون والی امر خلافت شد بر منبر بر آمده گفت که امر خلافت عهدیست از جانب
خدا و رسول او و باختیار احدی نیست مگر خدا تعالی هر که را لائق امر خلافت کرده است پس او
خلیفه میشود نه اینست که باختیار مردمان باشد هر کس که میخواهند خلیفه نمایند و او را امام دین خوانند امامت
و نبوت بید قدرت اوست هر کرا خواهد قابلیت این امر بدوست چنانکه اهل بیت پیغمبر داود
میخواستند که بعد از تو ای داود فرزندم پیغمبر شود خدا تعالی فرمود که ای داود نبوت و امامت
اختیار من است نه بر تو و نه بر اهل بیت تو فردا دو مرد نزد تو خواهند رسید دعوی بر یکدیگر خواهند
کرد و آن مقدمه بر پسران خود داری هر که در آن حکم کند نبوی است حکم حضرت سلیمان نمود
و بدرستیکه جد من معاویه نزاع کرد درین امر با کسیکه از خدا و رسول خدا خلیفه دین و دنیا احق و اولی
بود از وی علی ابن ابیطالب و مرتکب امری چند شد که شما او را میدانید و وقتیکه وفات یافت
و در قبر رهین ذنوب گشت باز پدر من متقلد این امر گشت و لیاقت برای این امر نداشت و با پسر دختر
رسول منازعه نمود پس شکست عمر خود را و قطع نمود او را ... و امروز در قبر بوبال و
نکال گناهان خود گرفتار است بعد از آن گریه بسیار کرد و گفت و اعظم امور بر ما اینست که ما علم بد مصرع او
و بدرستیکه قتل کرد عترت رسول صلی الله علیه وسلم را و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب کرد
و حلاوت امارت و حکومت بمن نبخشید پس متقلد امر امارت نمیشوم شما دانید علاج کار خود بکنید
والله اگر دنیا خیر بود ما حظ از آن یافتیم آنچه بذریت سفیان رسید ایشانرا کافیست الغرض
در منزل خود متنفر و مخفی شد تا بعد از چهل روز وفات یافت چنانکه گذشت رحمة الله علیه
الغرض کرد و حق ظاهر کرد که مستحق خلافت از جانب خدا و رسول او اهل آن و اهل سنت همچنانکه عمر بن عبد
العزیز بن مروان خلیفه گشت و بعضی راشدست و کمال عرفان و تقوی و عدل پیش او رو کسیکه یزید را
امیر المومنین گفته بود بیست تازیانه بوی زد چنانکه گذشت بنا بر عدل و اخلاق حمیده و
خصال حمیده و احوال جمیله او بود که سفیان ثوری گفت بروایت داود از وی در سنن خود

که خلفاء الراشدین پنج کس بوده‌اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن العبد العزیز رضوان الله
علیهم اجمعین اگر گوئی چرا حسن رضی الله عنه و عبد الله بن زبیر از خلفاء نشمرده و با آنکه صلاحیت
آن داشتند که در شمار خلفاء باشند بلکه قبل ازین شد که امام حسن رض از خلفاء الراشدین بود
گوییم بواسطه آنکه خلافت امام حسن و عبد الله قلیل بود و از برای او حکم ایشان را در جمیع بلاد و اجتماع جمیع
امت برایشان تمام نشد آنکه بر عمر بن عبد العزیز تمام شد و مرویست از سعید بن مسیب که
گفته که حسن بن ثابت کم ملوا اند ابوبکر و عمر و عمر پس حبیب گوید وی را گفتم ابوبکر و عمر رضوان الله علیهم
گفت عمر دوم که گفتی کیست گفتم اگر زنده باشی زمان او وی را خواهی دید اگر مردی او بعد از تو
خواهد بود با آنکه سعید بن مسیب قبل از زمان عمر بن عبد العزیز وفات یافت فظاهرست این است
که این خبر از بعضی اخص صحابه مثل ابوهریره و حذیفه که پیغامبر ایشان را از بسیاری اخبار آینده
خبر داده بود ابن مسیب شنیده باشد و همچنین است بشارتی که عمر رض از عمر ابن عبد العزیز داده چنانچه
خواهد آمد و نادر روی بنت عاصم بن عمر بن الخطاب را و بشارت داده گفته است که مردی از
اولاد من که در روی نشانی باشد روی زمین را از عدل سازد چنانچه ترمذی در تاریخ خود
آورده که در روی عمر بن عبد العزیز زخمی بود که در حال طفولیت حیوانی زده بود و پدرش
چون خون از روی وی پاک میکرد میگفت اگر تو شیخ بنی امیه تو باشی هر آینه از اهل سعادت خواهی
بود و ظن پدر در حق او درست بود بروایت ابن سعد مرویست که عمر ابن الخطاب گفت کاشکی
میدانستم که از اولاد من چه کس خواهد بود که در روی علامتی باشد که روی زمین را از عدل مملو سازد
چنانچه از ظلم مملو شده باشد و ایضاً از ...... ابن عمر روایت کرده که گفت همیشه میگفتم که دنیا
میگذرد تا زمانیکه از آل عمر مردی پیدا شود که عمل او مثل عمل عمر رضی الله عنه باشد و بلال ابن عبد الله
بن عمر ... که علامت در روی او اعتقاد کردند که عمر و او ست تا زمانیکه خدا تعالی عمر بن عبد العزیز را
ظاهر ساخت نقل است از چند طریق اسناد که در ایام خلافت بن عبد العزیز گرگ با گوسفند
در یک چراگاه میرفتند و گرگ بر گوسفند تعدی نمیکرد مگر در شبی که عمر بن عبد العزیز فوت شده
بود و بیهقی و غیر او از چند طریق اسناد از انس روایت کرده اند که گفت نماز نگذاردم بعد از رسول
صلی الله علیه وسلم از عقب امامی که بهتر باشد یا افضل باشد ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز در وقتیکه
از جانب ولید بن عبد الملک بر مدینه امیر بود زیرا که ولید چون بعهد پدرش والی امر شد از تاریخ
ست و ثمانین ثلث و تسعین امارت مدینه را بعمر بن عبد العزیز تفویض نمود و ابن عساکر از ابراهیم

بن ابی علی روایت کرده اند که گفت در روز عید نزد عمر بن عبد العزیز رفتم و مردم بر وی سلام کردند و
میگفتند یقبل الله منا و منک یا امیر المومنین و او رد سلام میکرد و انکار بر ایشان نمود
و بعضی از فقهای متاخرین گفته اند که این اصل نیکوست از برای تهنیت در عید و در ماه و
سال انتهی کلامه قال الشیخ فی الاصل آنچه فقهای مذکور برین حقیقت امر چنان است که
عمر بن عبد العزیز از اوعیه علم و دین مبین و از جمله ائمه هدی و سالکین راه یقین چنانچه میداند این که
مناقب جلیله و مآثر علیه و احوال او را که سنیه اند و بدرستیکه تمام ذکر کرده شد بسیار جزوی
از آن ... ابو نعیم و ابن عساکر و غیر ایشان روایت کرده اند و اگر خوف اطالت نبودی ذکر بعضی
ازین عنقریب مستکثر نمودیم لیکن در آنچه اشاره بآن کردم کافیست ترا باید که تامل کنی و هر آینه باید
که این کتاب ختم کنیم بحکایت جلیله نفیسه که در آن فوائد غریبه بدیعه حاصل گردد و آن حکایت اینست
که ابو نعیم بسند صحیح از رباح بن عبیده نقل کرده است که روزی عمر بن عبد العزیز بجهت نماز
بیرون آمد یعنی در وقت امارت مدینه و مردی پیر تکیه کرده بود بر دست وی با خود
گفتم که این پیر جافی غلیظ القلب خواهد بود و چون از نماز فارغ شد و بمنزل خود رفت همراه او رفتم
و گفتم اصلح الله الامیر این مرد پیر که بر دست تو تکیه کرده بود چه کس بود عمر بن عبد العزیز گفت
ای رباح تو او را دیدی گفتم بلی گفت نمی پندارم ترا مگر آنکه مردی صالح باشی ای عمر و
پیر برادر خضر علیه السلام بود که نزد من آمده بود و مرا گفت که تو والی الامر این امت خواهی شد
و من ترا مساعدت خواهم نمود و ر آن امر رحمه الله و رضی الله عنه و انا اسال الله
المنان الوهاب ان یلحقنی بعبادی الصالحین و اولیائه العارفین و احبابه المقربین
ان یمیتنی علی محبتهم و یحشرنی فی زمرتهم و ان یدیم لی خدمة جناب آل نبیه و صحبه و یمن
علی برضاه و حبه و یجعلنی من الهادین المهدیین ائمة اهل السنة و الجماعة العلماء
الحکماء السادة القادة العاملین انه اکرم کریم و ارحم رحیم دعویهم فیها سبحانک اللهم
و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العلمین سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العلمین و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و الحمد لله اولا و آخرا ظاهرا و باطنا سرا و
علنا کما ینبغی لجلال وجهک و عظیم سلطانک حمدا طیبا کثیرا
مبارکا فیه ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شیء بعد اهل

5 850

الثناء والمجد لحق ما قال العبد وكلنا لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على اشرف خلقك سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وازواجه وذريته عدد خلقك ورضى نفسك ومداد كلماتك كلما ذكرك الذاكرون وكلما غفل عن ذكرك الغافلون

تمام شد کتاب ترجمه صواعق محرقه للرافضة المارقة والشيعة ... آمين آمين آمين

فہرست ابواب و فصول کتاب ترجمه صواعق محرقه مؤلفه فخر الدين حجری رحمه الله

تمت

سر حیدر مولوی غلام حسین صاحب لاہوری و مولوی غلام رسول صاحب فاضل ... در تصحیح کتاب ... فرموده اند الا بسبب غلط بودن منقول عنه در تصحیح بعض ظفر نیافتند